



چرا ایران نمی‌تواند توسعه پیدا کند؟

(مبانی نظری و تجربی توسعه نیافتگی در ایران)

چاپ دوم
همراه تصحیحات و اضافات

دکتر علیرضا رحیمی بروجردی
استاد تمام دانشکده اقتصاد
دانشگاه تهران



سرشناسه:

چرا ایران نمی‌تواند توسعه پیدا کند؟ (مبانی نظری و تجربی توسعه نیافتگی در ایران)

Why can't Iran develop? (Theoretical and empirical foundations of underdevelopment in Iran)

عنوان و نام پدیدآور:

دکتر علیرضا رحیمی بروجردی

مشخصات نشر:

دفتر نشر بصیرت فرهنگی - علیرضا رحیمی بروجردی ۱۴۰۳

مشخصات ظاهری:

۴۶۷ ص؛ 17/5 x 24/5 س.م

موضوع: تحلیل مبانی نظری و تجربی علل توسعه نیافتگی در ایران - قرن ۱۴

Why can't Iran develop?

موضوع:

Theoretical and empirical foundations of underdevelopment in Iran, 14th.c

شماره کتابشناسی ملی:

۹۷۳۵۵۱۹

طراح و صفحه‌آرایی:

ابوالفضل اکبری

ناظر فنی و چاپ:

دنیا مشهدی علیپور - ابوالفضل اکبری

نوبت چاپ:

دوم

تاریخ انتشار:

۱۴۰۳

شمارگان:

۱۰۰



Devel-142-1335-0497

این کتاب مشمول قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان است. تکثیر کتاب به هر روش اعم از فتوکپی، ریسوگرافی، تهیه فایل‌های pdf، لوح فشرده، بازنویسی در وبلاگ‌ها، سایت‌ها، مجله‌ها و کتاب، بدون اجازه کتبی مؤلف مجاز نیست و موجب پیگرد قانونی می‌شود و تمامی حقوق برای مؤلف محفوظ است.

فهرست مطالب

عنوان

صفحه

پیش در آمد

پیش گفتار

فصل اول: توسعه نیافتگی و سیاست

۱- مقدمه	۱۶
۲- رابطه تهدید و خشونت با توسعه نیافتگی	۱۷
۲-۱- تبعیض های قومی و نژادی	۱۹
۲-۲- رابطه میان مردم و حاکمیت بر مبنای اندیشه دموکراسی	۲۱
۲-۳- آرای عمومی	۲۶
۲-۴- تملق و چاپلوسی	۲۹
۲-۵- فساد	۳۲
۳- استفاده ابزاری از هر وسیله برای رسیدن به هدف	۳۵
۳-۱- استفاده ابزاری از تاریخ	۳۵
۳-۲- استفاده ابزاری از دین	۳۹
۳-۳- استفاده ابزاری از دموکراسی	۴۵
۳-۴- استفاده ابزاری از اخلاق	۴۹
۳-۵- استفاده ابزاری از صندوق های رأی	۵۱
۴- آزادی قلم و آزادی بیان	۵۶
۴-۱- بررسی مقایسه ای پیرامون آزادی بیان	۵۷
۴-۲- خودی و غیر خودی	۶۱
۴-۳- توهم سرنگونی	۶۶
۴-۴- عدالت و آزادی بیان	۷۱
۴-۵- شاخص های عدالت از منظر اقتصادی	۷۲
۵- کیفیت اداره کشور و مسئولیت دولت در نظام های کنترلی	۷۶
۵-۱- شاخص های کیفیت	۷۹
۵-۲- فهم دولت های کنترلی در اداره کشور	۸۲
۶- نظریه توهم توطئه	۸۶
۷- گفتمان و تعامل: امکان پذیر است؟	۸۸

۸- جامعه مدنی	۹۲
۸-۱- نهادهای جامعه مدنی	۹۶
۹- جابجایی‌های ناموزون تدریجی	۹۸
۱۰- بحران در اطاق فکر نظام‌های کنترلی	۱۰۰
۱۰-۱- بی‌اعتنایی به اندیشمندان	۱۰۲
۱۰-۱-۱- سناریوی اول	۱۰۶
۱۰-۱-۲- سناریوی دوم	۱۰۷
۱۰-۲- مظاهر خارجی بحران	۱۰۷
۱۱- سیاست خارجی نظام‌های سیاسی کنترلی	۱۰۹
۱۱-۱- تجاوزات شوروی	۱۱۱
۱۱-۲- سیاست خارجی و ایدئولوژی	۱۱۴
۱۱-۳- سیاست خارجی و علم	۱۱۹
۱۱-۴- سیاست خارجی و حقوق بشر	۱۲۱
۱۱-۵- تعامل با دنیای خارج	۱۲۳
۱۱-۶- هنر دیپلماسی	۱۳۰

فصل دوم: توسعه نیافتگی و فرهنگ

۱- مقدمه	۱۴۱
۲- خلیات مردم در فرهنگ‌مداری کنترلی	۱۴۲
۲-۱- کالبدشناسی خلیات	۱۴۶
۲-۲- اگوئیسم و خلیات مردم	۱۴۸
۳- کلید حل معما: استفاده از هفت مؤلفه فرهنگی	۱۵۳
۳-۱- ایمان	۱۵۴
۳-۲- رفاه	۱۵۶
۳-۲-۱- رشد اقتصادی	۱۵۷
۳-۲-۲- توسعه اقتصادی	۱۵۸
۳-۳- آزادی	۱۶۶
۳-۴- وطن‌دوستی	۱۷۱
۳-۵- عدالت	۱۷۴
۳-۶- مشارکت	۱۷۸
۳-۷- عشق	۱۸۱
۴- پیوند دین با سیاست در فرهنگ کنترلی	۱۸۵
۴-۱- الزامات دموکراسی	۱۸۶

۱۸۷	۴-۲- ویژگی‌های نظام ایدئولوژیک- توتالیتر
۱۹۶	۴-۳- جدایی دین از حاکمیت و سیاست پس از رنسانس
۱۹۹	۴-۴- آیا سیاست می‌تواند از دین بگوید؟
۲۰۱	۵- پیدایی بحران از تبعات اندیشهٔ کنترلی
۲۰۴	۵-۱- پیدایی بحران‌های اجتماعی
۲۰۴	۵-۲- مشاهدات تجربی
۲۱۰	۶- خشونت، آزادی و حقوق بشر
۲۱۳	۶-۱- خشونت- وهن دین
۲۱۸	۷- علم در فرهنگ کنترلی
۲۱۹	۷-۱- بحران‌های اجتماعی و دستاوردهای علمی
۲۲۰	۷-۲- خودبزرگ‌بینی، خودبرتربینی و خودشیفتگی
۲۲۳	۷-۳- فروپاشی نظام آموزشی
۲۲۸	۷-۴- بی‌تفاوتی تیر خلاص بر توسعه یافتگی
۲۳۱	۷-۵- توسعه یافتگی فرایندی علمی است
۲۳۴	۷-۶- توسعه یافتگی در قرن انقلاب دیجیتال و هوش مصنوعی
۲۴۰	۸- صدور مدل فرهنگی توهم توسعه نیافتگی
۲۴۴	۹- بحران در ارزش‌های متعالی: نگاهی دوباره به رفتار و خلیقات مردم و رهبران
۲۴۸	۹-۱- رابطهٔ توسعه یافتگی و انسان توسعه یافته
۲۵۵	۱۰- مسئولیت روشنفکر در فرهنگ‌مداری کنترلی
۲۵۵	۱۰-۱- چپ اندیشی: چالشی در مقابل توسعه یافتگی
۲۵۹	۱۰-۲- مبارزه برای مبارزه یا توسعه یافتگی؟
۲۶۴	۱۰-۳- ایجاد حس بدبینی
۲۶۶	۱۰-۴- مسئولیت روشنفکر در فرایند توسعه یافتگی

فصل سوم: توسعه نیافتگی و اقتصاد

۲۷۷	۱- مقدمه
۲۷۸	۲- علم اقتصاد و توسعه یافتگی
۲۸۳	۳- توهم علمی آفت توسعه یافتگی
۲۹۶	۳-۱- اقتصاددانان حکومتی و حاکمیت بد
۲۹۹	۴- اقتصاد آزاد، دموکراسی و سوگندنامه‌ای برای توسعه یافتگی
۳۰۳	۵- سیاست‌های اقتصادی در اقتصادمداری کنترلی
۳۰۷	۵-۱- تخریب بازار سرمایه
۳۱۰	۵-۱-۱- سقوط بورس ایران در ۱۳۹۹

۳۱۸	۵-۲- پولشویی
۳۲۰	۵-۳- تولید
۳۲۳	۵-۳-۱- تخریب تولید و افزایش تورم
۳۴۰	۵-۴- واماندگی سرمایه‌گذاری خارجی
۳۴۱	۵-۴-۱- عوامل غیراقتصادی
۳۴۶	۵-۴-۲- عوامل اقتصادی
۳۴۹	۵-۵- چگونگی تعامل اقتصاددانان با نظام کنترلی
۳۴۹	۵-۵-۱- خصوصی‌سازی، حریم خصوصی، مالکیت و حقوق مردم
۳۶۸	۵-۶- قواعد دستوری نرخ بهره
۳۸۱	۵-۷- قواعد دستوری نرخ ارز
۳۹۴	۵-۸- مشکل کجاست؟
۳۹۸	۶- رابطه با اقتصاد بین‌الملل
۴۰۵	۶-۱- چرا ایران نمی‌تواند در فرایند جهانی‌سازی و اقتصاد بین‌الملل مشارکتی فعال داشته باشد؟
۴۱۳	۶-۲- چرا ایران نمی‌تواند در همگرایی‌های مؤثر و بادوام در نظام اقتصاد بین‌الملل مشارکتی فعال داشته باشد؟
۴۲۳	۷- تخریب سرمایه‌های اجتماعی
۴۳۶	۸- محیط‌زیست، توسعه پایدار و توسعه یافتگی
۴۳۷	۸-۱- خطر و افزایش نگرانی
۴۴۹	۹- تکمله
	۱۰- منابع و مأخذ
	۱۰-۱- منابع فارسی
	۱۰-۲- منابع انگلیسی

پیش در آمد

این کتاب را نوشتم که بگویم:

توسعه نیافتگی فرایندی تصادفی نیست؛ یک انتخاب است.

مطالب کتاب به صورت خلاصه و تیتروار نوشته شده اند و خواننده تیزبین با مطالعه کتاب درخواهد یافت که بسط و توضیح کامل تیرهای کتاب، این مجموعه را به کتابی چندجلدی تبدیل خواهد کرد. دانشجویان تحصیلات تکمیلی و پژوهشگران می توانند با استفاده از سرفصل های کتاب، بر وسعت کار اضافه کنند. کتاب "چرا ایران نمی تواند توسعه پیدا کند؟" برگرفته از کتاب چاپ نشده ای از من با عنوان "کشورداری همین جوری" بوده که نگارش آن دهه ها به طول انجامیده است. فایل اولیه کتاب را بیش از دو دهه پیش، تعدادی از استادان از جمله دکتر گرجی و دکتر نیکوآقبال مطالعه و نکات ارزنده ای را پیشنهاد کردند که از تمام استادان سپاسگزارم. کتاب حاضر با نگاهی متفاوت به بررسی و مطالعه دلایل توسعه نیافتگی در نظام ایدئولوژیک - توتالیتیر ایران می پردازد که در آن، سیاست، فرهنگ و اقتصاد با روش کنترلی زیر سلطه این نظام اداره و تنظیم می شوند.

موضوعات کتاب می تواند زبان حال بسیاری از مردم، اقشار و گروه های جوامع کنترلی و ایدئولوژیک - توتالیتیر باشد و بنابراین، اگر آن ها نوعی هم ذات پنداری با مطالب پیدا کنند، می توان ادعا کرد، نویسنده در بازنویسی دلایل توسعه نیافتگی در نظام کنترلی موفق بوده است؛ هرچند قبول دارم مطالب فراوان دیگری هستند که در این کتاب دیده نشده و در اینجا از تمامی خوانندگان به ویژه اندیشمندان و صاحب نظران تقاضا دارم با تذکر و پیشنهاد موضوعات مهم، من را در تکمیل و بهبود این نوشتار در چاپ های بعدی یاری رسانند. همچنین، امتنان و قدردانی بیکران دارم از آقای ابوالفضل اکبری که در نهایی سازی و صفحه آرایی این اثر با طیب خاطر و صمیمانه یاری رسان بود. همچنین از سرکار خانم مشهدی و دانشجویان دیگری که در چاپ کتاب مرا یاری رسان بودند، سپاسگزاری می کنم.

دکتر علیرضا رحیمی بروجردی

استاد تمام دانشگاه تهران

بهمن ۱۴۰۳

آدرس سایت: <http://dr-alireza-rahimi.ir/wp>

آدرس الکترونیک: rahimib@ut.ac.ir

*The ultimate resource in economic development is people.
It is people, not capital or raw materials
that develop an economy¹*

منبع نهایی در توسعه اقتصادی، مردم هستند.
اقتصاد را مردم، نه سرمایه یا مواد خام توسعه می‌دهند.

پیش‌گفتار

چرا برخی از ملت‌ها به سختی می‌توانند مسیر توسعه یافتگی را با صلابت طی کنند؟

نبچه در جایی می‌گوید: "کسی که در زندگی «چرایی» دارد، با هر «چگونه‌ای» خواهد ساخت." اندیشمندان در طول تاریخ به دنبال چرایی‌های زندگی‌اند و سعی دارند دلیل چرایی‌ها را برای دیگران آشکار سازند. بسیاری از این پرسش‌ها همواره بی‌پاسخ مانده‌اند اما زنده‌اند و منتظر پاسخ؛ از جمله چرا ایران نمی‌تواند همپای کشورهای توسعه یافته، توسعه پیدا کند؟ درحالی‌که از منابع و ثروت‌های فراوان خدادادی بهره‌مند است، همواره از قافله توسعه یافتگی جا می‌ماند؟ انسان را اگر موجودی بدانیم که آگاهی دارد و در زندگی به دنبال چرایی‌هاست، باید انتظار داشته باشیم که آزاد باشد، به ضعف و زبونی و حقارت و بندگی و کنترل پشت کند و همین آرزوی شیرین را برای تمامی انسان‌ها بخواهد. از مهمترین چرایی بسیاری از ملت‌ها، تنگدستی، محنت و توسعه نیافتگی آنان در ابعاد مختلف است و در تلاش چگونه برطرف کردن مشکلات پیش‌رو هستند. توسعه یافتگی اگر از جوامع دریغ شود، انگیزه حیات از ملت‌ها گرفته شده و تلاش، تغییر در زندگی و پیشرفت مداوم از آنان سلب می‌شود.

توسعه یافتگی یعنی پلی به سوی ادامه حیات بشریت.

¹ - Peter (Ferdinand) Drucker

قبل از شروع مطالعه کتاب، لازم است اشاره شود که این "کتاب توسعه" نیست؛ پس، نظریه‌های توسعه اقتصادی در این کتاب بررسی نمی‌شوند، بلکه مأموریت کتاب، نشان دادن اختلالاتی هستند که بر سر راه توسعه یافتگی ایران قرار گرفته و کشور را از توسعه یافتگی باز داشته‌اند. بنابراین، این "کتاب توسعه نیافتگی" است.

عواملی که روند توسعه نیافتگی در کشور را تشدید کرده و فرایند توسعه یافتگی را به عقب می‌راند، در کتاب بررسی شده‌اند. به عبارت دیگر، ایجاد تغییرات ساختاری که بتواند رفاه جامعه را افزایش داده و کشور را از رتبه‌ای به رتبه بالاتر هدایت کند، از موضوعات مورد بحث کتاب‌های توسعه است که در آثار "روستو"^۲، "آرتور لویس"^۳ و دیگران قابل مشاهده‌اند اما موضوعات متنوع کتاب حاضر سعی دارد نشان دهد که چه عواملی سبب توقف جامعه ایرانی از قرار گرفتن در این مسیر می‌شود و جامعه را نه فقط به رتبه‌ای بالاتر نمی‌برد بلکه موقعیت آن‌را در فرایند شتابان توسعه یافتگی در عصر جهانی‌سازی تخریب می‌کند. ذکر این نکته ضروری است که در نظریه‌های اخیر توسعه یافتگی، تعدادی از نظریه پردازان به موانعی نیز اشاراتی کرده و با توسل به علوم مختلف، تلاش کرده‌اند راه حل‌های مناسب برای برون رفت از فرایند توسعه نیافتگی را پیدا کنند. در این میان، آثار اندیشمندان فرانسوی، انگلیسی و آمریکایی مثل "دیوید امیل دورکیم"^۴، "مارکی دو گُندرسه"^۵، "سیمور مارتین لیپست"^۶ و "تالکوت پارسونز"^۷ قابل توجه است.

برخی از پژوهشگران در سازمان‌های بین‌المللی با ایجاد همکاری‌های توسعه‌ای و فعال کردن افراد جامعه در مناسبات اقتصادی درصدد کاهش خط فقر کشورها با تأمین نیازهای اولیه آن‌ها بوده و بنابراین، افزایش درآمد مکفی برای تأمین نیازهای اساسی کشورها را نشانه‌ای از توسعه یافتگی تلقی می‌کنند. از طرفی، اقتصاد متعارف بر نقش تجارت آزاد در توسعه یافتگی تأکید می‌کند. همچنین، به منظور برون رفت از ناهنجاری‌های اقتصادی و ایجاد تعادل در دو بعد اقتصاد داخل و خارج، اصلاحات ساختاری را که متشکل از ثبات اقتصادی^۸، آزادسازی اقتصادی^۹، خصوصی‌سازی^{۱۰} و حذف آئین‌نامه‌ها و مقررات ضد و نقیض^{۱۱} است، در روابط اقتصادی خلاصه می‌کند. اکثر نظریه‌های توسعه متفق‌القولند که پیشرفت و آبادانی باید در سرلوحه سیاست‌های حاکمیت قرار گیرد به نحوی که مردم را ضمن تشویق به مشارکت در آبادانی کشور، زمینه پیشرفت را برای جامعه فراهم سازد. پیشرفت

² - W.W. Rostow, 1960, pp. 4-16

³ - Arthur Lewis, 2003

⁴ - Emile Durkheim, 2013

⁵ - Marie-Jean-Antoine Nicolas de Caritat, marquis de Condorcet

⁶ - Seymour Martin Lipset, 2001

⁷ - Talcott Parsons, 2006

⁸ - Stabilization

⁹ - Liberalization

¹⁰ - Privatization

¹¹ - Deregulation

صنعت همراه گسترش سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف می‌توانند زمینه توسعه یافتگی را برای جامعه مهیا کند.

از منظر نگاهی بدبینانه، برخی از پژوهشگران مثل "ولفگانگ ساکس"^{۱۲} بر این باورند که توسعه مفهومی غربی است و نباید کشورهای درحال توسعه را برای قرارگرفتن در مسیر توسعه یافتگی وادار به استفاده از نظریه‌های غربی کرد؛ به‌ویژه آن‌که اگر توسعه یافتگی منتهی به مدرنیته‌ای شود که با آداب و رسوم فرهنگ‌های سنتی کشورهای درحال توسعه مطابقت نداشته باشد، پیامد آن می‌تواند به گسترش فقر، خشونت و درگیری‌های اجتماعی منتهی شود. برخی دیگر همچون "ایمانوئل والرشتاین"^{۱۳} بر این باورند که توسعه به سبک مدل‌های غربی سبب وابستگی کشورهای درحال توسعه به کشورهای غربی شده و از آن‌جایی‌که ساختارها و نهادهای اقتصادهای آسیب‌پذیر کشورهای درحال توسعه توان رقابت با اقتصادهای توسعه یافته را ندارند؛ بنابراین، سرمایه‌های فیزیکی و انسانی این کشورها به‌سوی کشورهای توسعه یافته سرازیر می‌شوند. از سوی دیگر، کشورهای درحال توسعه مجبور می‌شوند که مواد اولیه و نیروی کار ارزان خود را در اختیار کشورهای توسعه یافته قرار داده که ادامه این روند سبب کالایی شدن سرمایه‌های انسانی، منابع طبیعی و روابط انسانی و همچنین، عقب ماندگی هرچه بیشتر کشورهای درحال توسعه و ثروتمندتر شدن کشورهای توسعه یافته می‌شود.

پیدایی مکاتب و نظریه‌های مختلف توسعه از سوی اقتصاددانان، جامعه‌شناسان، روانشناسان، مکاتب علوم سیاسی و معلمان تعلیم و تربیت، با وجود افتراق در روش‌ها و توصیه‌ها برای توسعه یافتگی جوامع، هدفی واحد را نشانه می‌گیرند و آن عبارت است از: پیشرفت جوامع در ابعاد مختلف و توسعه آن‌ها از مرتبه‌ای به مرتبه بالاتر. مبارزه انسان‌ها طی تاریخ برای رهایی از ظلم و ستم برای داشتن زندگی بهتر توأم با آرامش و رفاه بوده است؛ به‌ویژه در "نظام‌های سیاسی یک‌بار مصرف" ازجمله نظام‌های سیاسی در ایران از گذشته تا حال که سرانجام تاریخ انقضاء دارند و رهبرانشان مفتضحانه به سیاهچال تاریخ سقوط خواهند کرد تا بلکه بتوانند با اضمحلال نظام سیاسی، جامعه دوباره به آرامش برسد.

هدف از مبارزه باید توسعه یافتگی کشور باشد و آزادی‌خواهان وظیفه دارند با سد کنندگان فرایند توسعه یافتگی مبارزه کنند؛ در هر لباس و با هر عقیده و مذهبی. بنابراین: توسعه یافتگی هدف غایی انسان‌ها در طول تاریخ بوده و هدف علم، اعطای توسعه یافتگی یا زندگی سالم‌تر، پیشرفته‌تر همراه نشاط و آرامش برای ملت‌هاست.

¹² - Sachs, Wolfgang, 1992

¹³ - Immanuel Maurice Wallerstein, 1979

دلایل توسعه نیافتگی جامعه ایرانی بی‌شمارند که در این کتاب به تعدادی اشاره شده و آن‌ها را با حروف بزرگ نشان داده‌ام. از نشانه‌های بارز توسعه نیافتگی کشورها، ایجاد کنترل توسط نهادهای حکومتی است. فطرت انسانی با «کنترل» بیگانه است و همزمان می‌خواهد با بینشی جهت‌یابی‌شده، بار مسئولیتی سنگین را بر دوش داشته باشد تا خود را از منجلاب "نظام کنترلی"، زشتی‌ها، کژی‌ها، نابسامانی‌ها و هیاهوی دنیای ماشینی-ایترنتی و ماهواره‌ای عصر کنونی به سلامت رهایی بخشیده و به سرمنزل مقصود برساند. «نظام کنترلی» را می‌توان به صورت‌های گوناگون در جوامع مختلف مشاهده کرد که بخشی از آن‌ها عبارتند از:

۱- نظام کنترلی سکولار: در این نوع از نظام، حاکمیت در حالی که به کنترل جامعه اهتمام می‌ورزد، اما مردم را در تعیین اعتقادات آزاد گذاشته و به‌عبارتی، آزادی‌های دینی و اجتماعی را برای مردم قایل می‌شود. در برخی از نظام‌های سکولار به‌ویژه در کشورهای درحال توسعه، آزادی دینی و عدم تکیه بر ارزش‌های مذهبی برای کنترل بیشتر شئونات دیگر جامعه بوده تا مردم به‌طور صریح احساس کنترل نکرده و نسبت به اقدامات کنترلی حاکمیت واکنش بالایی نشان ندهند. بسیاری از نظام‌های کنترلی در جوامع درحال توسعه از این نظام بهره‌مند هستند.

۲- نظام کنترلی دین‌مدار یا ایدئولوژیک-توتالیتار: در این نظام کنترلی، حاکمیت تمامیت خواه ضمن کنترل تمامی شئونات جامعه، به تبلیغ و ترویج ارزش‌های دینی پرداخته و مردم را ملزم به رعایت آن‌ها می‌کند و چنان‌چه کسی بخواهد از این ارزش‌ها و فرامین (که اکثراً سلیقه‌ای بوده و ربط چندانی هم با اصول اولیه دینی ندارند) سرپیچی کند، با مجازات‌های سنگینی روبه‌رو می‌شود. خرافات و کم‌رنگ‌شدن ارزش‌های والای دینی-مذهبی در نظام کنترلی دین‌مدار، گسترش می‌یابد و این روند تا آن‌جا ادامه می‌یابد که مذهب به مبارزه مذهب آمده و بنابراین، بسیاری از مردم به‌ویژه طیف وسیعی از جوانان، از دین فاصله می‌گیرند. نظام سیاسی ایران پس از انقلاب ۵۷ آلوده به چنین شیوه حکمرانی شده است. انقلابی که سرانجامش به دیکتاتوری ختم شده است. به تعبیر جورل اورول در کتاب "۱۹۸۴"، "هیچ‌کس یک حکومت دیکتاتوری را برای حفظ یک انقلاب به‌وجود نمی‌آورد بلکه انقلاب می‌کند تا یک حکومت دیکتاتوری به وجود آورد." و سرنوشت انقلاب ایران، چنین بود.

۳- نظام کنترلی با رویه آنارشیستی: خودمحوری، خودمختاری و خودبینی اکثریت مردم در تعیین سرنوشت و اداره امور روزمره، از ویژگی‌های بارز این نظام است. مردم در این نظام، بدون اعتناء به حاکمیت، منافع ملی و رعایت آزادی و حقوق مردم دیگر، به دنبال حل گرفتاری‌ها و مشکلاتی هستند که نظام کنترلی برایشان به‌وجود آورده است. در نظام کنترلی با رویه آنارشیستی، بسیاری از گروه‌های خشن و انتقام‌جو متولد شده و هر کسی به خود حق می‌دهد تا درباره دیگری به قضاوت نشسته، حکم صادر کرده و آنرا اجرا کند.

۴- نظام کنترلی با شعار مردم‌سالاری: حاکمیت در این نظام، با شعار مردم‌سالاری به‌دنبال تحمیل جامعه بوده و با برپایی برخی از مظاهر نظام مردم‌سالاری، چون انتخابات، تأسیس مجلس و مواردی از این قبیل، می‌خواهد نشان دهد که مردم آزاد هستند، درحالی‌که از پیچیده‌ترین ابزار کنترلی برای کنترل جامعه سود می‌برد.

نظام‌های کنترلی بالا، حتی می‌توانند به‌صورت ترکیبی در جامعه‌ای استفاده شده و حاکمیت را در کنترل هرچه بیشتر جامعه یاری رسانند. در این کتاب به بحث پیرامون نظام‌های بالا پرداخته‌ام چراکه اعتقاد دارم، این موضوع می‌تواند عنوان بحث کتاب دیگری باشد. آنچه در این کتاب مطالعه می‌شود، دلایل توسعه نیافتگی در نظام‌های کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتر در سه حوزه سیاست، فرهنگ و اقتصاد است چراکه توسعه نیافتگی را نباید فقط در حوزه‌ای خاص بررسی کرد و باید آن را در ابعاد مختلف جستجو نمود. در مجموع، توسعه نیافتگی آن‌جا ظهور پیدا می‌کند که مردم در مناسبات اجتماعی-اقتصادی-فرهنگی-سیاسی-مدنی-تربیتی و آموزشی نقش مؤثری نداشته باشند و خود به انسانی توسعه نیافته تبدیل شوند.

توسعه یافتگی با آزاداندیشی هم‌ذات است. انسان عصر امروز در دنیای جهانی سازی شده، آزاداندیش است و آزاداندیشی را راه نجات از سرزمین بندگی دانسته و به‌خوبی می‌داند که هرگونه انقیاد و کنترل، او را از فطرت انسانیش دور می‌کند. انسانی که مدام در فکر آزادی است، با اندیشه‌ای آزاد به خلاقیت و نوآوری و شکوفایی می‌پردازد و به‌خوبی می‌داند تنها در دنیایی آزاد می‌تواند پاسخ «چرایی‌ها» را بیابد؛ چراکه در فضای کنترلی و تاریکی، نه‌تنها پاسخی برای چرایی‌ها یافت نشده، بلکه بر وسعت نادانی و تاریکی اضافه می‌شود.

در این کتاب، به بررسی عوامل توسعه نیافتگی به‌ویژه در نظام سیاسی-اجتماعی ایران پرداخته و موضوع را در قالب نظام ایدئولوژیک-توتالیتر و کنترلی با استفاده از طرحی جدید ارزیابی می‌کنم. در بررسی موضوعات سعی کرده‌ام خود و خواننده را فقط در اقیانوس نظریه‌های علمی غرق نکرده، بلکه با استفاده از آن‌ها، ضمن برشمردن علل توسعه نیافتگی، مظاهر نظام کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتر را آشکار کنم. در کتاب آشکار ساخته‌ام که نظام کنترلی وقتی با نظام ایدئولوژیک-توتالیتر عجین شود، فرایند توسعه یافتگی را از مسیر خارج کرده و عقب افتادگی به همراه خواهد داشت.

ولادیمیر پوتین که میراث‌خوار اتحاد جماهیر شوروی سابق است، گفته جالبی دارد.
او می‌گوید:

I believe that the 21st century economy is an economy of people, not of factories.

The intellectual factor has become increasingly important in the economy, which is why we are planning to focus on providing additional opportunities for people to realize their potential

من معتقدم اقتصاد قرن بیست و یکم اقتصاد مردم است نه کارخانه‌ها.
عامل فکری به طور فزاینده‌ای در اقتصاد اهمیت پیدا کرده است، به همین دلیل است
که ما در حال برنامه‌ریزی برای تمرکز بر ارائه فرصت‌های اضافی برای افراد برای
درک توانایی‌های خود هستیم.

در این مجموعه متنوع سعی شده ضمن ارائه طرحی نو، دلایل توسعه نیافتگی نظام کنترلی ایران به
طور اجمال بررسی شود. امیدوارم خوانندگان با مطالعه این مجموعه بتوانند بر پاره‌ای از مظاهر نظام
کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتار آشنا شوند. به‌طور معمول، این قبیل موضوعات با چنین شیوه نگارشی
در نظام‌های کنترلی، کمتر مورد توجه قرار گرفته و به‌درستی نمی‌دانم که این کتاب شامل کدامیک از
بخش‌هایی است که شمس تبریزی مد نظر داشته است:

"یکی خط‌نوشتی که هم خود خواندی و هم خلق؛
دومی، خط‌نیشتی که تنها خود خواندی
و سومی، خط‌نیشتی که نه خود خواندی و نه خلق!"

در هر صورت برای من وظیفه‌ای حرفه‌ای بود که خواستم قبل از آن‌که دیر شود، به رشته تحریر
درآورم.

Peace, development, and justice are all connected to each other.

We cannot talk about economic development without talking about peace.

How can we expect economic development in a battlefield?¹⁴

صلح، توسعه و عدالت همه به یکدیگر مرتبط هستند.

ما نمی‌توانیم از توسعه اقتصادی بدون صحبت از صلح،

سخنی به‌میان آوریم.

چگونه می‌توان انتظار توسعه اقتصادی را در میدان جنگ داشت؟

۱

توسعه نیافتگی و سیاست

Without economic development, any potential for political openness and freedom will be questionable.¹⁵

بدون توسعه اقتصادی، هرگونه پتانسیل برای گشایش سیاسی و آزادی سؤال‌برانگیز خواهد بود.

۱- مقدمه

توسعه نیافتگی تصادفی نیست؛ انتخابی آگاهانه، مدبرانه و فرایندی علمی است. ابتدا باید گفت که در نظام کترلی، علت توسعه نیافتگی را در تعیین خط‌مشی‌های اجتماعی- فرهنگی در کنار اتخاذ راهبردهای سیاسی برای اداره امور کشور در ابعاد داخلی و خارجی می‌توان جستجو کرد که به‌طور کامل از قواعد کترلی تبعیت می‌کنند. "برخی نظام سیاسی را از دیدگاه مجموعه تعاملی که بر اساس آن ارزش‌ها، خدمات و کالاها بر حسب قدرت معتبر برای جامعه تقسیم‌بندی می‌شوند، تحت بررسی قرار می‌دهند."^{۱۶} در نظام‌های کترلی اما، تبیین خط‌مشی‌های سیاسی الزاماً قاعده علمی نداشته و نشأت گرفته از سلیقه‌ها و تمایلات گروهی، حزبی و حتی شخصی است که همین مورد از علل مهم توسعه نیافتگی کشورهاست. در این نظام، چنین مجموعه‌ای با لوازم کترلی به جامعه تحمیل شده، به‌طوری‌که رفتارها، جهت‌گیری‌ها و تمایلات جامعه را به‌شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد.

چنانچه بر حسب تعریف، متغیرهای نظام سیاسی را به چهار دسته «نهاد»، «محیط داخلی و خارجی»، «داده» و «بازخورد» تقسیم کنیم^{۱۷}، تمامی این متغیرها به‌صورت کترلی در «نظام کترلی» تعیین می‌شوند. به عبارت دیگر، مجموعه عناصری که وارد سیستم می‌شوند، الگوها و هنجارهایی که تحت تأثیر محیط داخلی و خارجی قرار می‌گیرند، نتیجه عملکرد نظام سیاسی و همچنین، تأثیر داده‌ها بر نهادها در قالب دستورالعمل‌های کترلی نظام تبیین و تعیین می‌شوند؛ بنابراین، آثاری که از نظام کترلی مترتب می‌شود تحت تأثیر ویژگی‌های خاص این نظام است و توسعه نیافتگی در غالب نهادهایی شکل می‌گیرند که متغیرهای نظام کترلی را شکل می‌دهند. در این فصل از کتاب، بخشی از

¹⁵ - José María Alfredo Aznar López

^{۱۶} - دکتر عبدالعلی قوام، ۱۳۷۰، ص ۲۷

^{۱۷} - ر.ک. ص ۲۸

آثار سیاسی نظام کترلی که علت توسعه نیافتگی جامعه ایرانی است، بررسی می‌شود. موضوعاتی از قبیل: تهدید در نظام‌های سیاسی کترلی؛ استفاده ابزاری از هر وسیله برای رسیدن به هدف؛ آزادی بیان در نظام‌های کترلی؛ عدالت و آزادی بیان؛ کیفیت اداره کشور و مسئولیت دولت در نظام‌های سیاسی کترلی؛ بحران در اطاق فکری نظام‌های سیاسی کترلی و سرانجام، سیاست خارجی نظام‌های سیاسی کترلی مورد بررسی و کنکاش قرار می‌گیرند.

۲- رابطه تهدید و خشونت با توسعه نیافتگی

تاریخ بشریت مملو است از تجربه‌های درس‌آموز عواملی که باعث می‌شوند حکومت‌های با شیوه کترلی و دولت‌سالار از درون مضمحل شده و سرانجام، سرنگون شوند. تهدیداتی که این قبیل حکومت‌ها از خود بروز می‌دهند به‌طور عمده سبب توسعه نیافتگی جامعه می‌شوند. این تهدیدات از درون حاکمیت متولد شده که سرانجام تفکر حاکم بر نظام نیز بر روند فروپاشی مدرسانی می‌کند. در این بخش سعی می‌شود برخی از عواملی که از این نقطه نظر، در جوامع کترلی بحران ایجاد می‌کنند، مطالعه شده و التهاباتی که جامعه را محصور می‌کنند، آسیب‌شناسی شوند. سستی غیرقابل تغییر است که بذر هر واقعه‌ای را اگر امروز رهبران سیاسی یا نظریه پردازان هر نظام سیاسی بکارند، در آینده‌ای نه چندان دور، مجبورند محصولش را نه تنها برای خود درو کنند، بلکه هزینه‌هایی گزاف (یا منافی سرشار) را نیز مرتب جامعه بکنند. برای مثال، اگر امروز بذر راستی و صداقت کاشته شود، در آینده مردمی درستکار و صادق تربیت خواهند شد و شیرازه امور را با درستکاری و وفای به عهد، در دست خواهند گرفت. اگر امروز بذر آزادی و آزادمندی کاشته شود، در آینده مردمی با اعتماد به نفس و مستقل و آزاداندیش تربیت خواهند شد و بدون وابستگی فکری به غیر، امور خود را به پیش خواهند برد. اگر امروز بذر دوستی و محبت و ایثار کاشته شود، در آینده مردمی تربیت می‌شوند که تعاون و نودوستی و یکدلی و مشارکت جمعی را در رفتارهای اجتماعی مورد بهره‌برداری قرار خواهند داد. اگر امروز بذر صلح و آرامش و صفا کاشته شود، جامعه‌ای تربیت خواهد شد که کمترین بیماری‌های روانی و جسمی را داشته و زندگانی آرام، بانشاط و شاد را تجربه خواهد کرد. اگر امروز بذر کار و تلاش و خلاقیت کاشته شود، جامعه‌ای تربیت می‌شود که به بالاترین مقام‌های فکری و علمی و توسعه و شکوفائی دست پیدا خواهد کرد؛ و قس‌علی‌هذا که سرانجامش توسعه یافتگی همه جانبه برای کشور خواهد بود.

عکس تمامی موارد فوق نیز، صادق است. یعنی، اگر امروز بذر کینه و خشونت را بکاریم، در آینده نه تنها کینه و تفرقه و عداوت و خشونت در مظاهر مختلف رفتار مردم متجلی خواهد شد، بلکه چنین رذایلی، دامان رهبران سیاسی را نیز خواهد گرفت. در چنین وضعیتی، افراد و خانوارها در تشویش و اضطراب دائمی خواهند بود و روحیه پرخاش‌گری در اکثر روابط خانوادگی، اجتماعی و تربیتی آنان، جاری می‌شود. به‌علاوه، در کنار بروز ده‌ها بیماری روانی و جسمی که بر مردم جامعه مستولی

می‌شوند، قدرت تعقل و نوآوری نیز از اندیشمندان سلب شده، به‌جای آن، روحیه ترس و محافظه‌کاری جانشین خواهد شد؛ که تمامی این موارد هزینه‌های سرسام‌آوری را بر جامعه تحمیل می‌کنند و جامعه را با توسعه نیافتگی دهشتناکی مواجه خواهد کرد. تهدیدهای سیاسی که مردم جامعه به طور مرتب با آنها روبه رو می‌شوند، بروز اختلالات روانی را در جامعه حادث کرده که توسعه نیافتگی را دامن می‌زند. اختلالات روانی حادث شده گریبانگیر خانواده‌ مسئولین و رهبران جامعه را نیز گرفته و آنها صاحب فرزندی خواهند شد که از منظر روانی حالت تعادل نداشته و رفتاری را از خود بروز می‌دهند که باعث سرافکندگی خانواده و از همه مهمتر اگر جزو مسئولین بعدی شوند، سبب انهدام جامعه خواهند شد. به گزارش دبیر علمی سی و سومین کنگره انجمن علمی روان پزشکی ایران در ۱۳۹۵ نشان داده شد که ۲۱ درصد از مردم ایران مبتلا به اختلالات روانپزشکی هستند و در ادامه نشان داده شده است که از هر چهار نفر ایرانی، یک نفر دچار اختلالات روانی و شخصیتی است که به‌طور قطع ادامه روند مسیر توسعه یافتگی کشور را با مخاطرات زیادی مواجه خواهد کرد.

آثار خشونت و نفاق، در نظام کترلی و دولت‌سالار بیشتر قابل رؤیت خواهد بود و متعاقباً این کشورها از مسیر توسعه یافتگی در مقایسه با کشورهایی که نرخ خشونت در آنها پایین است، جا مانده‌اند. فرایند توسعه یافتگی در نظام‌های سیاسی در بستری آرام رشد پیدا می‌کند و در شرایط تهدید و درگیری‌های سیاسی و خشونت در محاق فراموشی قرار می‌گیرد. بر فرض، اگر وابستگی به تحریک رهبران نظام کترلی و ایدئولوژیک- توتالیتار با استفاده از ابزار خشونت و غیراخلاقی، به مقابله با خیزش‌های مردمی برای درخواست مطالبات از یک‌سو و همچنین، فعالان و کارگزاران اقتصادی، اندیشمندان یا حتی مخالفان سیاسی برآمده و فعالیت‌های اقتصادی آنها را مختل، میتینگ‌ها یا مجالس سخنرانی و امثالهم آنها را تحت عناوین مختلف به آشوب بکشانند و با پاشیدن تخم خشونت، کینه و نفاق؛ سعی بر منزوی کردن آنها از صحنه اجتماعی - سیاسی بکنند، دیری نخواهد پایید که همان‌ها به سراغ دولتمردان پیشین آمده که در دوران حکومتشان چنین آشوب‌هایی را دیدند و اگر مهر تأیید بر آن نزدند، حداقل کاری نکرده و در مقابلش سکوت پیشه کردند و اما امروز باید خود از ثمرات همان خشونت‌ها بهره‌مند شوند که تازه این هنوز شروع یک فاجعه دردناک است و چه بسا دامنه چنین تفکرات و اعمالی که در نظام کترلی نضج گرفته و بارور می‌شوند؛ دامن بسیاری از مردم چنین جوامعی را هم بگیرد.

دقت کنیم که اگر چنین اعتراض‌هایی در نظامی سیاسی منطقی و مردم‌سالار و در فرآیند میتینگ یا همایش سیاسی از طرف گروه‌های مخالف بروز کند، نه تنها مورد نکوهش قرار نمی‌گیرد، که آنرا از الزامات دموکراسی نیز می‌دانند. اما در نظامی کترلی، چنین حرکت‌هایی مدلل جریانی

خشونت گراست که مسببین، از پیشینیان و رهبران سیاسی گذشته (شاید هم به دلیل بدفهمی) به ارث برده‌اند؛ که معمولاً مشاهده می‌شود چنین روندی تا سرنگونی دولت کترلی موجود و احیاناً جایگزینی آن با دولت کترلی دیگر، ادامه پیدا خواهد کرد. این جاست که ادعا می‌کنم "نظام‌های کترلی، یک‌بار مصرف بوده" و سرانجام سقوط خواهند کرد. به عبارت دیگر؛ جریانات خشونت‌گرا به دنبال استقرار نظامی مردم‌سالار نیستند، چراکه خود زائیده نظامی کترلی و خشونت‌گرا هستند و بالطبع، به جز نظامی مبتنی بر خشونت و کترل، دست‌آورد دیگری نخواهند داشت. نظام سیاسی باید بداند که پاسخ اعتراض شهروندان، اعمال خشونت و مجبور کردن ملت به "سکوت" نیست که در آینده‌ای نزدیک، عواقب دهشتناکی برای جامعه خواهد داشت. در چنین فرآیندی، همه با ابزار خشونت به دنبال قدرت‌اند و از هیچ ترفندی برای رسیدن به موفقیت، فروگذار نخواهند کرد که هزینه‌های سرسام‌آور چنین خشونت‌هایی را مسیر توسعه یافتگی خواهد پرداخت.

در نظام سیاسی کترلی، پاشیدن بذر خشونت، شیوع تفکر اقتدارگرایانه و ذهنیتی منطبق بر این‌که: "هر کسی با ما نباشد، پس علیه ماست"، وهن و تخریب شخصیت و اندیشه اندیشمندان، گزینشی عمل کردن و حذف‌های شبه قانونی فعالان اقتصادی - سیاسی - اجتماعی، حرکت‌های عوام‌فریبانه و بازی با احساسات دینی مردم و... تمامی از مظاهر و آثار آن به‌شمار می‌آیند و بنابراین، مردم جامعه مجبور می‌شوند که طی مدت‌های مدید، ثمرات آن‌را برداشت کرده و هزینه‌های سنگین چنین تفکری را پرداخت کنند. در فرآیند مطالعه آسیب‌شناسی آن‌چه امروزه جوامع کترلی را ملتهب کرده و بر وسعت بحران‌های موجود می‌افزاید، باید بر این نکته انگشت اشاره گذاشت که: بذر هر تفکر و عملی که امروز در این کشورها کاشته می‌شود، محصولش تنها نصیب عده‌ای خاص و مورد نظر نخواهد شد، که دامان همه را دربر خواهد گرفت. درمجموع می‌توان گفت، از آثار نظام کترلی و ایدئولوژیک - توتالیتیر، وهن و تخریب ارزش‌های اخلاقی سیاسی در جامعه و در نتیجه، عقب ماندن از مسیر توسعه یافتگی است.

۱-۲- تبعیض‌های قومی و نژادی

از رموز پیشرفت نظام‌های دموکراسی بهره‌برداری بدون تبعیض از اقلیت‌های قومی، نژادی و مذهبی است و درواقع توسعه‌یافتگی بسیاری از این کشورها مرهون خدمات مهاجرین کارآزموده کشورهای دیگر و اقلیت‌های قومی است. درحالی‌که در نظام سیاسی کترلی ایران بی‌توجهی به خواسته‌های اقلیت‌های قومی، نژادی و مذهبی مانع دیگری برای سازندگی به حساب می‌آید. باید توجه داشت که در نظام‌های غیرکترلی و

مبتنی بر دموکراسی، احترام به عقاید و سلیقه‌های متفاوت گروه‌ها و اقوام مختلف مردمی، از الزامات نظام سیاسی محسوب می‌شود. در این قبیل از نظام‌ها، اگر گروه‌ها و اقوامی که در اقلیت هستند، زندگانی را بر خود و خانواده‌اشان تنگ ببینند و از وضعیت اقتصادی - رفاهی به سامانی برخوردار نباشند، یا احساس تبعیض کرده و تفکر تحقیر شدن از سوی حاکمیت در میان آن‌ها نضج گیرد، مطمئناً اعتراض کرده و نارضایتی خود را نسبت به وضعیت موجود از طرق مختلف، نشان خواهند داد. نظام سیاسی مردم سالار نیز معتقد است، چنان‌چه به خواسته‌های اقلیت توجهی نکند، در آینده ممکن است با اضمحلال یا حداقل دشواری‌های فراوان مواجه شود؛ یعنی همان اتفاقی که در چکسلواکی سابق یا یوگسلاوی روی داد.^{۱۸} در نظام‌های کنترلی و ایدئولوژیک - توتالیتر مثل نظام سیاسی ایران، حاکمیت چنین اعتراض‌هایی را منتسب به عوامل خارجی دانسته و بنابراین، سرکوب معترضین و قلع و قمع بنایان آن‌را از جمله وظایف خود می‌داند و چنین بوده است که طی زمان، فقر و محرومیت در میان چنین طوایفی نهادینه شده و توسعه‌ای ناپایدار و نابرابر نصیب این قبیل کشورها می‌شود. از آثار قابل رؤیت آن، تفرق و پراکندگی سطح درآمد و همچنین پایین بودن شاخص‌های توسعه اقتصادی و رفاه در شهرها و بخش‌های مختلف است که این امر بر جدائی بیشتر میان اقوام یا گروه‌های اقلیت با بدنه حاکمیت، دامن می‌زند. استفاده از شاخص‌های مهم توسعه انسانی در کشورهای با نظام کنترلی و همچنین، بررسی شاخص "ارزش افزوده فعالیت صنعتی" در مناطق مختلف شهری و روستایی این جوامع، و مقایسه آن‌ها با نظام‌های غیرکنترلی می‌تواند، آثار سوء سیاسی نظام‌های کنترلی را بر مسیر توسعه یافتگی به روشنی مشخص کند. بدیهی است در شرایطی که نظام سیاسی کنترلی، هر نوع اعتراضی را منتسب به بیرون از مرزها قلمداد کند، دشمنان خارجی آن کشور نه تنها از چنین وضعیتی خشنود خواهند شد، بلکه با استفاده از عوامل و امکاناتشان، به تشدید بحران می‌افزایند تا بتوانند بخشی از مدیریت بحران را در اختیار خود قرار دهند، همان‌طور که حافظه تاریخی کشورهایی که از دیرباز از نظام کنترلی سود جسته‌اند، در مقاطع مشخصی از زمان، چنین تجربه‌های تلخی را به خاطر دارد تا جایی که ناامنی‌ها و جنایت‌های بیشماری را در مناطق مختلف دامن می‌زند یا در حد افراط انگیزی، به جداسدن بخشی از سرزمین‌های این کشورها انجامیده است. برای مثال، "ناتان شرانسکی" وزیر سابق آریل شارون در کتاب "در ضرورت دموکراسی، نیروی آزادی برای چیرگی بر جباری و ارباب" پیشنهاد قومیت‌گرایی میان جوامع کنترلی را داده و خودمختاری میان اقوام را لازمه یک نظام مردم‌سالارانه در خاورمیانه به حساب می‌آورد.^{۱۹}

توسعه نیافتگی نشانگر ضعف در ساختارهای حاکمیت است. هرکجا دولت مرکزی با ضعف روبه‌رو بوده، کینه دشمنان به‌بار نشسته و آن‌ها توانسته‌اند مقاصد شوم خود را از طریق ایجاد جنگ و بروز بحران‌های داخلی، در جهت تکه‌پاره کردن کشورها عملی کرده که این خود به مانعی در مسیر توسعه یافتگی محسوب می‌شود. تاریخ گذشته ایران را توروک نمائید، نشانه‌های

¹⁸ - Monica Robotin and Levente Salat, 2003

^{۱۹} - ناتان شرانسکی، ۲۰۰۴

فراوانی خواهید یافت. جدایی بی‌شرمانهٔ بحرین از خاک ایران و پیشتر، عهدنامه شوم گلستان (۱۸۱۳ میلادی) و عهدنامه ننگین ترکمن‌چای (۱۸۲۸ میلادی) - به دلیل ضعف و ناتوانی دولت فتحعلی شاه قاجار - با دولت متخاصم روسیه به امضاء رسیدند که طی آن سرزمین‌های پهناوری را از جمله آذربایجان، بخش‌های وسیعی از ارمنستان و گرجستان فعلی، ترکمنستان، تاجیکستان یا ولایات قراباغ، گنجه، شیروان، قویه، دربند، بادکوبه، داغستان، آبخازی و... که اجزاء دیگری از اقوام ایرانی بودند - و هنوز آن‌ها را باید ایرانی نامید - از ایران بزرگ جدا کردند و فرآیند توسعه یافتگی کشور بزرگ ایران را سال‌ها به عقب راندند.

۲-۲- رابطه میان مردم و حاکمیت بر مبنای اندیشه دموکراسی

مسیر توسعه یافتگی مرهون رابطهٔ سالم میان مردم و حاکمیت است. چگونگی رابطه نامتعادل حاکمیت، دولتمردان و رهبران سیاسی نظام کترلی با مردم از علل توسعه نیافتگی این کشورهاست. در نظام‌های غیرکترلی، رابطه‌ای متقابل و متعادل میان دولت و مردم حاکم است، ضمن آن‌که تمامی مسئولان کشور در خدمت جامعه قرار دارند و باید در راستای تأمین منافع ملی و افزایش رفاه مردم جامعه کوشش کنند. اما در نظام‌های کترلی، رابطه‌ای یک‌طرفه و پدرسالارانه میان دولت و مردم حاکم است، درحالی‌که دولت خود را مالک بلامنازع کشور و ملت می‌داند و از تمامی ابزار موجود برای حراست از مالکیت خودساخته، بهره می‌گیرد. رابطه اقتدارگرایانه‌ای که دولت در نظام‌های کترلی ایجاد می‌کند، عملاً مردم را در برابر مشارکت در سازندگی واقعی جامعه، منفعل می‌سازد. به تعبیر اقتصادی، تفکر خصوصی‌سازی در نظام کترلی و دولت‌سالار جایی ندارد و آحاد مردم، جیره‌خوار و حقوق‌بگیر دولت محسوب می‌شوند. اگر هم دولت بخشی از وظایف خود را به مردم واگذار کند، آن‌را لطف و موهبتی می‌داند که هرزمان قابل برگشت به بدنه دولت خواهد بود. در چنین شرایطی، مردم میل به مشارکت و سرمایه‌گذاری بلندمدت در جامعه را از دست خواهند داد و آن عده صاحب سرمایه، منابع خود را به کشورهایی انتقال می‌دهند که در آن‌جا، تفکر کترلی یا دولت‌سالار ناپیدا باشد.

تسلط مردم بر منابع تولید بخشی از فرایند توسعه یافتگی است. در نظام‌های غیرکترلی و دموکراسی، اما، منابع تولیدی و اقتصادی در انحصار دولت قرار ندارد، و به دلیل آن‌که منابع در سطح جامعه متمرکز و غیرمتمرکز هستند، در نهایت موجب می‌شوند که نظام اقتصادی توسط مردم اداره و کنترل شده و توزیع ثروت و دارائی توسط اقتصاد بازار که توسط مردم هدایت می‌شود، صورت گیرد و این در حالیست که در نظام‌های کترلی و دولت‌سالار، اکثریت منابع در انحصار دولت قرار دارد و بخش اندکی از آحاد جامعه بر آن تسلط دارند؛ بنابراین در نظام‌های کترلی، مردم اختیاری در توزیع ثروت و دارائی نخواهند داشت و چنین وظیفه‌ای را دولت در اختیار خود قرار

می‌دهد. در این قبیل نظام‌ها دولت هر زمان اراده کند دست در جیب مردم کرده تا مشکلات بودجه‌ای خود را حل کند که نمونه آن‌را در سال‌های پایانی دولت آقای روحانی به صراحت مشاهده کردیم. بدین‌سان، نظام‌های کنترلی و دولت‌سالار، با استفاده از منابع و ثروت‌های عمومی جامعه، هزینه‌های فزاینده حکومت را تأمین مالی کرده، تا جایی که بتوانند با بهره‌برداری کامل از ثروت‌ها و منابع عمومی، دوره‌ای بر اریکه قدرت باقی بمانند و این روند تا آن‌جا ادامه می‌یابد تا انقلاب و شورش دیگری پدیدار شود و نوبت به نظام کنترلی دیگری برسد. بدیهی است که چنین روندی با مسیر توسعه یافتگی هرگز سازگاری نداشته و ضد توسعه عمل می‌کند.

توسعه یافتگی در بستر دموکراسی رشد می‌یابد. ذکر این نکته خالی از فایده نیست که رابطه مردم با حاکمیت بر مبنای اندیشه دموکراسی در اندیشه‌های دینی مثل اسلام نیز قابل مشاهده است هرچند در طول تاریخ بسیاری از رهبران کشورهای اسلامی آن‌را نادیده گرفته و حتی از اسلام برای رسیدن به مقاصد کنترلی استفاده ابزاری کرده‌اند. به عبارت دیگر پیش از آن‌که اندیشمندان غربی مثل منتسکیو، روسو و فیلسوفان متأخری از جمله لیست و مارک پلاتز از دموکراسی سخن بگویند، تعداد قابل توجهی از متفکران اسلامی مثل فارابی از آن سخن به میان آورده و رفاه و توسعه جامعه اسلامی را مرهون برپایی دموکراسی دانسته‌اند. "ابونصر فارابی" در کتاب "السیاسة المدنیة" که توسط "دکتر فوزی متری نجار" مورد تحقیق قرار گرفته است^{۲۰}، به نظام‌های سیاسی "فاضله" و "غیرفاضله" اشاره دارد. ((نظام سیاسی فاضله))، برای دولت و مردم حقوق و وظایف متقابل قائل شده، به دنبال تأمین خیرات مشترک، سعادت قصوی، ترویج فضایل و دفع شرور و ناامنی و اوصاف رذیله است؛ به همین دلیل از آن به نظامی غایت‌گرا و هدف‌محور یا توسعه‌محور یاد می‌کنند. در ((نظام سیاسی غیرفاضله)) تمامی حقوق و اختیارات، متعلق به دولت‌هاست؛ درحالی‌که تمامی وظایف و تکالیف، بر عهده مردم است. نظام سیاسی غیرفاضله شقوق متعدد و متنوعی دارد که از اشکال مهم آن می‌توان به نظام سیاسی جاهله (بیراه)، فاسقه (کج‌راه) و ضالّه (گمراه) اشاره کرد. در مذهب تشیع، بسیاری از علمای اسلامی گرایش به نظام سیاسی فاضله دارند، از آن جمله: محقق حلی، محمدحسن نجفی، محمدجواد عاملی، آیه‌الله نائینی، محمدباقر سبزواری مشهور به محقق سبزواری (در کتاب معروف روضه‌الانوار عباسی) و... به طور صریح و ضمنی بر اندیشه دموکراسی مهر تأیید زده و آن‌را عامل پیشرفت جوامع اسلامی دانسته‌اند؛ اما از آن‌جایی که زورمداران بسیاری در اکثر مقاطع تاریخ ایران‌زمین، به نام اسلام یا اهورامزدا سال‌ها بر مردم ایران سلطه افکندند و چنان فضای استبدادی را ایجاد کردند که گوئی مخالفت با اقتدارگرایان، مخالفت با دین خدا یا آئین ملیت بایستی به حساب آید و متخلفین به اشد مجازات محکوم شوند، با وارونه نشان دادن ادبیات اسلامی مردم‌محور، اندیشه دموکراسی را کنار زده و تفکر کنترلی دولت‌سالاری را جایگزین آن کردند تا بر مردم سلطه افکنند و خود را برتر از زیردستان خود به حساب آورند.

جداشدن مردم از بدنه حاکمیت، توسعه نیافتگی را همراه دارد. در نظام‌های سیاسی کترلی، سران حکومت خود را فراتر یا مستقل از قانون دانسته، اطاعت از قوانین را تنها برای شهروندان مجاز می‌شمارند و البته خود به‌هیچ کدام از اصول جامعه مدنی، متعهد نمی‌مانند و برای ارزش‌های مدنی اعتباری قائل نمی‌شوند و تنها اصول جزئی و ذهنی خودشان را که ریشه در سلیقه، تصمیم‌های غیرکارشناسی و بعضاً اوهام دارد، معتبر می‌دانند. درحالی که در نظام‌های دموکراسی، مردم در حالی که نمایندگی سیاست‌مداران را برای اداره امور پذیرا هستند، اما با اهرم نظارت از بالا به پائین، آن‌ها را به اطاعت از قانون مجبور می‌کنند. بدین ترتیب در نظام‌های مردم‌سالار، دولت فعال مایشاء نیست و هر تصمیمی را باید با مشورت و کسب تکلیف از مردم، به مرحله اجراء درآورد. بدیهی است، در چنین نظامی آحاد مردم به‌ویژه اندیشمندان در سرنوشت جامعه مشارکت مستقیم داشته، هیچ‌گاه دولت نمی‌تواند جامعه را از نیروهای کارآمد برای هدایت جامعه محروم و آن‌ها را به دلایل واهی، منزوی کند. چنین است که مشاهده می‌شود، شیرازه امور جامعه به‌طور کلی در دست مردم قرار دارد، درحالی که دولت تنها به وظیفه نمایندگی اکتفا می‌ورزد؛ اما در دولت غیرفاضله که ممکن است یکی از شقوق جاهله، فاسقه یا ضالّه را در نظام کترلی و دولت‌سالار داشته باشد، با تفکری اقتدارگرایانه و بدون مشورت و کسب تکلیف از مردم، با استفاده از نیروهای خودی، بر مردم مسلط شده که نتیجه آن، دوری حاکمیت از مردم خواهد بود. به عبارت دیگر، به دلیل عدم توجه به رابطه ملت با حاکمیت بر مبنای اندیشه دموکراسی، ملت از بدنه حاکمیت جدا می‌شود. در ادامه، ذکر توضیحاتی در باب دموکراسی می‌تواند به فهم بیشتر موضوع یاری رساند:

توسعه یافتگی در خانه دست‌ساز ارباب ایدئولوژی، خفه می‌شود. دموکراسی، واژه‌ای که ریشه‌ای چند هزار ساله دارد و شاکله نظام سیاسی یونان باستان را شکل می‌داد. یونانیان "دموس" را مردم می‌دانستند هرچند تلقی آنها از مردم فقط شهروندان آتنی و در نگاهی خوش بینانه‌تر، یونانی بود و "کراسی" را حکومت، سلطه یا نظام سیاسی معنا می‌کردند. احیای دوباره این واژه پانزده قرن بعد در اروپا در "رنسانس" تحقق یافت و به تعبیری، رنسانس همان احیای مجدد یا نوزایی دموکراسی در مقابل "تئوکراسی" یا "خداحوری" بود که قبول کردند دین و مذهب در کلیسا بماند و سیاست در دولت تجلی پیدا کرده و هرکدام ضمن احترام گذاشتن به یکدیگر، در ترتیبات و منویات یکدیگر دخالتی نداشته باشند و کار هرکدام را به خودشان واگذارند. سکولاریسم در همین دوران تجلی یافت و به محض جدایی دین از حکومت، انقلاب‌های علمی و صنعتی جوامع اروپایی پدیدار شده و فاصله خود را با نظام‌های توتالیتار و ایدئولوژیک هر روز بیشتر کردند.

تلقی جوامع اروپایی پس از چند قرن از دموکراسی هرچند در شیوه اجرایی، تفاوت‌های جزئی با یکدیگر دارد اما همگی تقریباً در یک مفهوم با یکدیگر مشترکند و آن عبارت است از: جدایی دین از

حکومت و سیاست و تن دادن به سکولاریسم؛ هرچند تمامی آن‌ها به‌طور نسبی معتقدند دموکراسی بر چهار پایه قرار دارد که عبارتند از:

الف- احزاب آزاد با سلیقه‌ها، عقاید و افکار متفاوت؛

ب- رسانه‌های آزاد و کاملاً مستقل؛

پ- سازمان‌های غیردولتی آزاد و نهادهای مرتبط با آن و

ت- تکریم نهاد آزادی (بیان، عقیده، فرهنگی و اجتماعی) که از انتخابات برای تحقق و به ثمر رساندن نهاد آزادی بهره می‌جویند. اما تحقق موارد یادشده در شرایطی صورت می‌گیرد که به‌طور واقعی، دین از حکومت جدا باشد.

تلقی‌های مبهم و سلیقه‌ای از دموکراسی به ایدئولوژی توسعه نیافتگی تبدیل می‌شوند. در جوامع توتالیتار و ایدئولوژیک چون هنوز چنین جدایی صورت نگرفته و تفکر و نظام کنترلی بر تمامی ارکان و اجزای چنین جوامعی چنگ انداخته است، اغراق نیست که گفته شود به تعداد شهروندان این جوامع از دموکراسی تلقی وجود دارد و به تعبیری دموکراسی، "عروس هزار چهره" ای است که هرکس از آن برای پیش بردن منویات خود استفاده می‌کند. حتی "کارل مارکس و فردریش انگلس" در "مانیفست حزب کمونیست" و لنین در "امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری"، دموکراسی واقعی را متعلق به مشرب کمونیسم می‌دانستند که توسط لیبرالیسم مصادره شده است. جوامع دینی هم کم و بیش همین تلقی از دموکراسی را دارند و در ایران پس از انقلاب، با نفی لیبرالیسم، دموکراسی را "مردم سالاری!" خطاب کرده‌اند و از همه مضحک‌تر آن که پسوند دینی هم به آن افزوده‌اند! شاید به همین دلیل باشد که هرکس با تعصب بر سندان تلقی خویش از دموکراسی می‌کوبد و تحمل شنیدن آرای غیر را نداشته و حتی عده‌ای تندرو پیدا می‌شوند که عقاید غیر از خود را دشمن دانسته و با هر وسیله‌ای - حتی با ابزار دین - به دنبال سرکوب آن برمی‌آیند.

به نظر من، آن دسته از جوامع کنترلی - ایدئولوژیک از جمله ایران که با اصرار دموکراسی را از آن خود و مشرب فکری خود می‌دانند در همان مرحله ابتدایی دموکراسی، یعنی دموکراسی یونان باستان قرار دارند و تا رسیدن به دموکراسی واقعی باید با تحمل هزینه‌های فراوان از جمله سربه نیست کردن مخالفان که اندیشمندان و متفکران را تشکیل می‌دهند یا پانزده قرن صبر کنند یا به فوریت رنسانسی را در بطن جامعه تجربه کرده که آغازش همان جدایی دین از حکومت و سیاست است. این‌را نیز بگویم که منظورم از رنسانس فقط تغییر صوری شکل نظام سیاسی - اقتصادی نیست که از دین جدا شود بلکه ضروری است انقلابی درونی در تک تک آحاد مردم اتفاق افتاد تا وجدان کنند برای رسیدن به فلاح، رستگاری، پیشرفت و مدنیت و سرانجام توسعه یافتگی، باید دین از حکومت و سیاست جدا شود که در این صورت هم ژرف‌نگری

دین‌مداری در جامعه تحقق می‌یابد و هم کارآیی در نظام سیاسی و حکومت داری یا حکمرانی خوب افزایش پیدا می‌کند و از همه مهم‌تر، تحولی بنیادین در رفتارهای فرهنگی - اجتماعی مردم ایجاد خواهد شد.

اغلب مشاهده شده که در نظام‌های سیاسی کترلی، اکثر روشنفکران، استادان دانشگاه، سیاسیون، اهالی مطبوعات و اندیشمندان پرونده‌ای قضایی دارند، تا نتوانند عملاً در فرایند توسعه و مناسبات و ترتیبات اجتماعی مشارکت داشته باشند و ضمن آن‌که به‌طور ظاهری در محل کار و جامعه خود آزاداند، اما به‌طور واقعی از مراودات سیاسی - اجتماعی کنار گذاشته شده‌اند تا اقتدارگرایان بتوانند آزادانه به آن‌چه می‌خواهند، برسند. در نظام‌های کترلی و دولت‌سالار، مقبولیت دولت و اعتماد مردم نسبت به دولت و کارگزاران آن‌ها به‌شدت کاهش می‌یابد و آن‌ها بیشتر گفته‌های رسانه‌های غیردولتی را باور می‌کنند. برای مثال، در تحقیقی که توسط گروه رسانه‌ای "گلوب اسکن"^{۲۱} در انگلستان به عمل آمد، بیش از ده هزار و ۲۳۰ نفر از مردم کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته آمریکا، انگلستان، برزیل، مصر، هندوستان، اندونزی، نیجریه، روسیه، کره جنوبی و آلمان در خصوص اعتماد آن‌ها به گفته مسئولین سیاسی و رسانه‌ها مورد پرسش قرار گرفتند. نتیجه کاملاً قابل انتظار بود.

مردم کشورهای توسعه یافته که معمولاً از نظام‌های سیاسی غیرکترلی برخوردارند، بیشتر به گفته‌های دولت اعتماد داشتند و مردم کشورهای در حال توسعه که اکثراً از حاکمیت‌های کترلی بهره می‌برند، گفته‌های رسانه‌های غیردولتی را باور می‌کردند.^{۲۲} برای مثال در کشور نیجریه، ۸۸ درصد از مردم به آن‌چه رسانه‌های غیردولتی می‌گویند باور دارند و درصد کمی از آحاد جامعه به اظهارات سیاستمداران اعتماد می‌کنند. اما در آمریکا و انگلستان، مردم بیش از آن‌که به رسانه‌ها اعتماد داشته باشند، گفته‌های سیاستمداران را باور دارند. در آمریکا ۶۷ درصد از مردم به دولت و در انگلستان ۵۱ درصد به دولت و ۴۷ درصد به رسانه‌ها اعتماد دارند. آمار فوق نشان می‌دهند که رابطه دولت و مردم در کشورهای با نظام دموکراسی، رابطه‌ای اصلاح شده است، درحالی‌که در کشورهای دولت‌سالار که همگی تاریخ انقضا داشته، رابطه مزبور از هم گسسته است که در نهایت به ایجاد بحران، ناامنی‌های اجتماعی - سیاسی و اقتصادی، فاصله گرفتن از مسیر توسعه یافتگی و سرانجام سست شدن پایه‌های حکومت‌های یک‌بار مصرف منجر خواهد شد. در ۲۰۱۸ کارشناسان "سازمان همکاری و توسعه اقتصادی" شاخص "اعتماد به حاکمیت" را با استفاده از مباحث مربوط به علوم رفتاری، اقتصاد تجربی و همچنین نظرسنجی در مورد سیاست و عوامل تعیین کننده، برآورد کردند. در "نظام‌های سیاسی یک‌بار مصرف"، رابطه حاکمیت با مردم از هم گسسته شده و مردم کمترین اعتماد را به حاکمیت دارند.

²¹ - Globe Scan

²² - BBC/Reuters/Media Center Poll, 2006

از عوامل مؤثر در تعمیق فرایند توسعه یافتگی، اعتماد مردم به تصمیمات حاکمیت است. عوامل مؤثر بر شاخص اعتماد به حاکمیت عبارتند از:

۱- "صداقت حاکمیت در برابر فساد"، ۲- "رضایت از امنیت و مقابله با جرم"، ۳- "اطمینان به حاکمیت"، ۴- "پاسخ‌گویی متقابل حاکمیت و مردم"، ۵- "عدالت حاکمیت"، ۶- "تعصب مذهبی"، ۷- "امنیت مالی"، ۸- "احساس تحرک اجتماعی" و ۹- "رضایت از خدمات آموزشی و بهداشتی". از میان عوامل یادشده، صداقت حاکمیت و مقابله با فساد نقش تعیین‌کننده داشته و اگر حاکمیت بتواند رابطهٔ سالمی با ملت در خصوص عوامل یادشده برقرار کند، سطح اعتماد مردمی بالا رفته و مسیر توسعه یافتگی کشورها هموار می‌شود. گزارش‌های مختلف شاخص اعتماد در ایران را بسیار نازل نشان داده که نمایانگر افتراق شدید میان حاکمیت و ملت است. "اعتماد فراگیر و عمیق شده است. توزیع میزان اعتماد عمومی در کشورهای مختلف جهان بر اساس داده‌های پیمایش جهانی ارزش‌ها، نشان می‌دهد که ایران با سطح اعتمادی در حدود ۱۵ درصد جزو کشورهای {کم-اعتماد} جهان است."^{۳۳} افزون بر این، در آخرین گزارش "شاخص شکوفایی لگاتوم" (Legatum Prosperity Index) رتبه شاخص کامیابی یا شکوفایی و رفاه ایران که در نتیجه اعتماد به حاکمیت است، از میان ۱۶۷ کشور، ۱۲۶ است که رقم نازلی را نشان می‌دهد.

۳-۲- آرای عمومی

بررسی‌های علمی نشان می‌دهند از شاخص‌های مهم توسعه یافتگی کشورها، مراجعه حاکمیت به آرای عمومی است. تهدیدی که پیکان مسیر توسعه یافتگی نظام‌های کنترلی مثل ایران را نشانه گرفته است، ارایهٔ رویه‌ای است که در آن، اتکای سیاست‌های دولت به آرای عمومی بسیار پایین بوده و در مقابل، توجه به برخی از کشورهای خارجی و جلب نظر آن‌ها در پیشبرد سیاست‌ها، از اهمیت خاصی برای مجموعه نظام برخوردار است. باید دانست، زمانی مشروعیت نظام سیاسی مترادف با مقبولیت خواهد بود که سیاست‌های نظام در مجموع، مورد رضایت آحاد مردم قرار گرفته باشند. در این حالت می‌توان مدعی بود که نظام سیاسی از مقبولیت مردمی و پایگاه اجتماعی برخوردار است. به عبارت دیگر، ((حقی)) که مردم بر گردن حکومت دارند، حکومت را وادار می‌سازد تا رضایت عمومی را در تبیین سیاست‌ها جلب نماید.

"جان لاک" تعبیر جالبی در این مورد دارد، او می‌گوید: "همه مردم برابرند؛ به این معنی که پیش از آن‌که جامعه به آن‌ها حقوقی اعطا کند، خود حقوقی داشته‌اند و چون جامعه این حقوق را به ایشان

^{۳۳} - عبدالمحمد کاظمی‌پور، محسن گودرزی، صص ۱۸۱-۲۰۸

نداده است، نمی تواند از آن ها بگیرد." به عبارت دیگر، حقی که مردم بر حکومت دارند، قابل مصالحه نیست و برگشت ناپذیر است. در این میان وظیفه دولت چیست؟ "لاک" ادامه می دهد: "تمام وظیفه حکومت، وضع قوانین برای تنظیم و حفظ دارایی افراد و دفاع از اجتماع در برابر تجاوز و تعرض خارجی بوده و این همه، فقط برای نفع و خیر عمومی است." در همین رابطه "استاد مطهری" در کتاب "علل گرایش به مادیگری" از قول حضرت علی (ع) نقل می کند:

"امیرالمومنین در گیرودار جنگ صفین به مردم می گوید: "حق تعالی با حکومت من بر شما، برای من حقی بر شما قرار داده است و شما را همان اندازه حق بر عهده من است که مرا بر عهده شماست. حق همواره دو طرفه است؛ کسی را بر دیگری حقی نیست مگر این که آن دیگری را هم بر او حقی باشد؛ و اگر کسی هست که بر دیگران حقی دارد و دیگران بر او حقی ندارند، او تنها خداست و آفریدگانش را چنین مزیتی نیست، زیرا او بر بندگانش توانایی و قدرت دارد و قضای گوناگون او جز بر عدالت جاری نمی شود."

طرفداران استبداد سیاسی و نظام های کنترلی به ویژه در نظام های دینی، برای مردم در مقابل حکومت، حقی قائل نبوده و توجیه می کنند که دولت دینی تنها در برابر خدا مسئول است و در مقابل مردم، پاسخگو نیست. این دسته از "حاکمیت های یکبار مصرف" با استفاده ابزاری از دین و تعصبات دینی مردم، در صدد برپایی نظامی اند که هرگز خود را در برابر مردم مسئول ندانسته و در مسند خدا تصمیم می گیرند. این نیز وجهی دیگر از نظام های سیاسی یکبار مصرف است که برای مردم حقی قایل نیستند. هرچند چنین اندیشه ای از طرف علمای اسلامی نهی شده و تکیه نظام سیاسی را بر مردم از لحاظ نظری مورد توجه قرار می دهند (برای مثال، نگاه کنید به: "الکامل: ابن اثیر"، "تنبیء الامه و تنزیة الملّه: محقق نائینی"، "کتاب البیع، ج ۲ و ولایت فقیه: آیت الله خمینی"، "دراسات فی ولایة الفقیه: آیت الله منتظری"، "معراج السعادة: ملا احمد نراقی" و دیگران). آنان از لحاظ نظری، مردم را رکن اساسی نظام سیاسی می دانند ولی مشاهدات اخیر نشان داده اند، به محض استقرار حاکمیت دینی، رابطه اشان با مردم قطع شده و اعتماد مردم را از دست می دهند. برای نمونه، تجربه نظام سیاسی ایدئولوژیک - توتالیتر در ایران نشان داد وقتی علمای دینی به قدرت برسند، رابطه اشان با مردم قطع و تبدیل به "حاکمیت یکبار مصرف" می شوند که به مرور قدرت سیاسی را از دست می دهند.

بیان نقل قولی از "هانا آرنه"، اندیشمند آلمانی (۱۹۰۶) در یکی از رساله های فلسفی - سیاسی خود با عنوان "عشق و گناه" نیز می تواند به روشن شدن موضوع یاری رساند، آن جا که می گوید:

"هنگامی که یک نهاد اجرایی، خواه رهبری یک حزب باشد یا یک حکومت، دیگر مورد اعتماد و پشتیبانی انتخاب کنندگان خود نباشد، به طور قانونمند قدرت خود را از دست می دهد. این قدرت از دست رفته را با هیچ وسیله دیگری نمی توان جبران کرد، مگر بازگرداندن قدرت به سرچشمه اصلی آن یعنی مردم و کسب اعتماد دوباره آنان."^{۲۴} حال اگر دولت نتواند به مردم تکیه کند به گفته "هانا

آرنت "مجبور است برای حفظ موقعیت خود، به ابزارهای دیگری متوسل شود و قهر و خشونت را جانشین قدرت از دست‌رفته نماید که همراه با تحدید آزادی‌های فردی و اجتماعی، سرکوب تظاهرات و اعتراضات مردمی و در محاق قرار دادن آراء اندیشمندان و سرکوب آنان خواهد بود و هزینه‌های زیادی را مترتب جامعه خواهد کرد.

"آرنت" ادامه می‌دهد: "در چنین وضعیتی دولت قهر و خشونت را جانشین قدرت می‌کند و حتی ممکن است برای مدتی پیروز میدان شود، اما هزینه‌ای که باید برای چنین پیروزی‌ای پرداخت کند، برای جامعه بسیار گران تمام خواهد شد، چرا که در این حالت، نه تنها مردم تاوان سنگینی می‌پردازند، بلکه حاکمان نیز این هزینه را از سرمایه‌ معنوی قدرت خویش خواهند پرداخت و در واقع هر دو طرف بازنده‌اند. بنابراین آنچه از نهاد قدرت باقی می‌ماند، چیزی بیشتر از ابزار اعمال خشونت نخواهد بود..... (پس) دولت قانونی، به مثابه نهاد اعمال ارادهٔ مردم، از جادهٔ وظیفهٔ اصلی خود به انحراف کشیده می‌شود و دولتمردان برای حفظ سیطرهٔ بی‌پشتوانهٔ خود، تدریجاً قهر را جانشین قدرت می‌سازند..... باید دانست، آنچه که به نهادها و قوانین یک کشور، قدرت می‌بخشد، پشتیبانی مردم است که در واقع خود نیز تداوم میثاق اولیه‌ای است که این نهادها و قوانین را به وجود آورده است. در یک دولت قانونی با نمایندگان پارلمانی، مردم حاکمان واقعی‌اند و بر کسانی که حکومت می‌کنند، تسلط دارند. تمام نهادهای سیاسی که مظهر و تبلور قدرت هستند، به محض این‌که حمایت و پشتیبانی توده‌های مردم را از دست بدهند، رو به انجماد و فروپاشی می‌گذارند."

برخورداری از حمایت و پشتیبانی مردم نباید به حرف و شعار خلاصه شود و از آن استفاده ابزاری کرد؛ بلکه مجموعهٔ حاکمیت باید در عمل، اتکاء بر رأی و نظر مردم داشته باشد. در یک کلام: در تبیین سیاست‌های نظام و مانور در صحنه‌های داخلی و خارجی برای قرارگرفتن در مسیر توسعه یافتگی، فقط باید به مردم تکیه کرد و خود را در دامن کشورهای بیگانه قرار نداد، چراکه در عالم دیپلماسی، آن‌ها با استفاده از سیاست یکسویه، تنها به منافع خود می‌اندیشند و آن‌را پی‌گیری می‌کنند و در مواقع لزوم، با کنارآمدن با یکدیگر، کشورها را در سخت‌ترین شرایط، تنها خواهند گذاشت. پس، برای دوام و بقای کشور و نظام از یک‌طرف و پیمودن جادهٔ ناهموار توسعه یافتگی، دولت‌ها باید به آرای مردم اتکا کرده و رضایت عمومی آن‌ها را جلب کنند.

از دیگر دلایل مهم توسعه نیافتگی این است که حاکمیت گمان کند بیشتر از مردم می‌فهمد پس به خود اجازه می‌دهد به جای آنها تصمیم گرفته و مملکت را "یکجا" مُلک مطلق و همیشگی خود به حساب آورد. در این دسته از جوامع حاکمیت از فرزند دوم هراس دارد و فکر می‌کند در صورت برگزاری رفراندوم، ملت آنان را از خانه‌اشان اخراج کرده و مملکت را که متعلق به خود و صاحب آن می‌دانند، از دست خواهند داد. از دلایل فلسفی چنین گمانه‌ای این است که حاکمیت انسان‌ها را "شیء" دانسته و هرطور که بخواهد حتی با تهدید به قتل و اسیر کردن قصد دارد آنان را شکل دهد. در کتاب ارزشمند "اقتصاد اخلاقی"

که سال‌ها پیش آن را به شتۀ تحریر درآوردیم به مطلب جالبی از هایدگر برمی‌خوریم که در ماهیت انسان سخن می‌گوید. او اعتقاد دارد:

۱- انسان شیء نیست؛ یعنی، قابل تعریف و قابل پیش‌بینی نیست و وجود او منشأ معانی است.

۲- انسان، جوهر ثابت نیست و در تحول دایمی است.

۳- انسان آزاد است و چگونگی هستی خود را، از میان امکانات موجود، انتخاب می‌کند.

۴- حقیقت انسان فقط آن‌چه به ظاهر مشاهده می‌شود، نیست. به دلیل همین پیچیدگی و اسرارآمیز بودن هم نمی‌توان معیاری کلی برای سنجش و ارزیابی انسان ارایه کرد. حتی علومى مانند جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، زیست‌شناسی و سایر علوم انسانی، اجتماعی و رفتاری هیچ کدام نتوانسته‌اند انسان را به‌طور کامل درک کنند.

۵- انسان طبیعت و ماهیتی ندارد که صرفاً از قبل طراحی و داده شده باشد. به عبارت دیگر هیچ نوع نقشه مفصلی وجود ندارد؛ انسان باید تصمیم بگیرد که چه کسی خواهد شد و افزون براین، هر فردی باید در خصوص این مسئله خودش تصمیم بگیرد. هیچ الگوی کلی و کاملی برای شکل دادن انسان وجود ندارد که بتوان بر همه تحمیل کرد یا همه را به هم شکل شدن به آن، ملزم کرد.

۶- انسان موجودی مختار و آزاد است، اصلاً عظمت انسان در آزاد بودن اوست. آزادی انسان است که او را بر طبیعت، مسلط و حاکم می‌گرداند، آزادی اوست که مقامش را بالاتر از سایر موجودات قرار داده است.

۷- انسان همیشه در حال انتخاب است. انسان همیشه باید ماهیت خود را انتخاب کند. او در انتخابی که می‌کند ماهیت خود را می‌سازد و این انتخاب همیشه ادامه دارد. انسان باید از گذشته و حال فراتر رفته و خود را بیافریند. این بدان معناست که آن‌چه او می‌شود مبتنی است بر آزادی و اختیار او.

توصیف هایدگر از انسان و نقش او در جامعه آنقدر با ذات و طبیعت انسان همخوانی دارد که رهبران سیاسی کشورها را به وحشت می‌اندازد. درواقع، رهبران سیاسی از آزادی، انتخاب و اختیار انسان می‌ترسند و به همین دلیل با نخوت درصددند انسان را در سیطره توتالیتار خود قرار دهند؛ درحالی‌که مشارکت انسان در تعیین سرنوشت خود، بخشی از طبیعت فطری اوست که در مناسبات اجتماعی، آن‌را از طریق مشارکت در فرآیند محقق می‌سازد.

۴-۲- تملق و چاپلوسی

از آفات توسعه یافتگی هر نظام سیاسی، تملق و چاپلوسی است که اطرافیان و نزدیکان قدرت و مکت، برای رسیدن به جاه و منزلت یا باقی ماندن در قدرت و حفظ موقعیت، از خود بروز می‌دهند که باعث می‌شود رهبران سیاسی نسبت به اوضاع واقعی جامعه، آگاهی درست پیدا نکرده و بنابراین، تدابیر صحیح برای اصلاح امور در مسیر توسعه و اتخاذ استراتژی صحیح

توسعه برای رونق بخشیدن به کشور اتخاذ نکنند. شواهد فراوانی وجود دارند که نشان می‌دهند، بر خلاف نظام‌های سیاسی کنترلی، چنین رذیلتی در فرهنگ اسلامی و ایرانی ممدوح و نهی شده است. از جمله: امام حسن مجتبی (ع) می‌فرماید: "بهترین نوع توانگری قناعت و پست‌ترین شکل فقر، چاپلوسی و سرسپردن است." در فرهنگ ایران باستان نیز، تملق، چاپلوسی، ظاهرسازی، خودبینی و ریا به شدت نهی گردیده‌اند و چنین صفاتی را به‌ویژه برای رهبران حکومت، زشت و ناپسند توصیف کرده‌اند. برای مثال، در "پرسش‌نامه خسروانی" که گفته می‌شود از نوشته‌های "بزرگ‌مهر" وزیر دانشمند انوشیروان است و "احمد ابن محمد مسکویه" آن‌ها را در کتاب "الحکمه الخالده"^{۲۵} آورده، می‌خوانیم:

پرسیدند: "خودبینی و ریا چیست؟" گفت: "خودبینی آن است که آدمی در خود چیزی پندارد که ندارد تا آن‌جا که همیشه رأی خود را درست و رأی دیگران را نادرست پندارد. ریا آن است که نزد مردم، خویشان را جز آن‌چه هست بنمایاند و دارای ویژگی‌هایی نشان دهد که ندارد." گفتند: "کدام یک از این‌ها برای او زیانمندتر است؟" گفت: "به خودش خودبینی و برای هم‌نشینانش ریا. زیرا چون ریاکار است، هم‌نشینانش از او ایمن نباشند." گفتند: "ریا چیست و ظاهرسازی چه؟" گفت: "ریا آن است که کسی بد باشد و نیکی کند و خوبی نشان دهد. ظاهرسازی آن است که خویش را به گونه‌یی نماید که نه در سرشت اوست." پرسیدند: "از این دو تا کدام بدتر است؟" گفت: "نزد خود ظاهرسازی، در کارها ریاکاری!" گفتند: "کدام دانش برای فرمان‌روا سودمندتر است؟" گفت: "آن‌که بداند بستن دهان مردم از باز گفتن بدی‌ها و زشتی‌هایش در توانایی او نیست. در چنین حالی هرگز نخواهد کوشید مردم را با بیم دادن خاموش سازد و بر آن شود که به جز از راه زدودن زشتی‌های خودش، مردم را از باز گفتن آن زشتی‌ها بازدارد." گفتند: "چاپلوسی و خودبینی چیست؟" گفت: "چاپلوسی آن است که کسی را بستانید به چیزی که در او نیست. چاپلوس از پذیرفتن چیزهای اندک و دست یازیدن به آن‌ها ننگی ندارد. خودبین ستایش از کسی نمی‌پذیرد، زیرا دارنده خودبینی، خویش را تا آن‌جا برتر از ستودن‌ها می‌گیرد که پاسخ گفتن به درود فرودستان را نیز به خود نمی‌پسندد."

بخش قابل توجهی از ادبیات اسلامی و ایرانی، از عباراتی این‌چنین در تقبیح صفات رذیله چاپلوسی، ظاهرسازی و ریا آکنده است. اما متأسفانه در گذشته، زورمداران و حاکمانی که سیاست‌های کنترلی را پایه‌گذاری کردند، بدون توجه به تعلیمات ارزشمند اسلامی-ایرانی، سعی در تغییر فرهنگ اصیل جامعه ایرانی نمودند، تا جایی که گفته می‌شود: آن‌جا که بخش عمده شعر و ادب ملتی، پوشیده از مدح و ثنای حاکمان و زورمداران باشد، چاپلوسی و تملق را باید در رفتار اجتماعی و فرهنگی آن ملت جستجو کرد و در همین رابطه، مصادیق عریضه‌ای را در ادبیات فارسی مثال می‌زنند که بخشی از

آن‌ها در قالب پند و اندرز آمده‌اند. برای مثال، "کیکاووس ابن اسکندر عنصر المعالی" در "قابوس نامه"^{۲۶} می‌نویسد:

"در حضور شاه، جز بر مراد خداوند سخن مگوی و با وی لجاج مکن که هر که با خداوند خویش لجاج کند پیش از اجل بمیرد. همیشه از خشم پادشاه ترسان باش! (چراکه) او فرمان‌ده است و مردم فرمانبردار!" و در خصوص وزیران و مأمورین دولت اضافه می‌کند: "گر بخوری، به دو انگشت خور تا در گلو بنماند... و همیشه از پادشاه ترسان باش!" و در نهایت، توصیه "قابوس نامه" به اندیشمندان و نویسندگان اینست: "بزرگترین هنر کاتب را زبان نگه داشتن است و سرّ ولی نعمت پیدا ناکردن و فضولی نابودن!"

چنین بود که اکثراً می‌بایستی ثناگوی حاکم وقت باشند، بعضی از شعرا و غزل سرایان و نویسندگان و تاریخ نویسان نیز، مدح و ثنا گفته و هرگز سخنی برخلاف نگویند که اگر غیر از آن باشد، باید منتظر باشند تا پیش از اجل بمیرند؛ و این چنین، بخشی از خلیقات جامعه ایرانی در طول تاریخ، شکل گرفت. در دوران اخیر، تملق دوستی محمدرضا شاه پهلوی و ترویج فرهنگ چاپلوسی در آن دوران، زبازند خاص و عام بود. "اسداله علم" در خاطراتش می‌نویسد: "روزی از شاه پرسیدم آیا اجازه می‌دهد که نخست‌وزیر و وزیر خارجه را رسماً توییخ کنم، چرا که در محضر اعلیحضرت به هیچ وجه ادب و احترام لازم را به جا نمی‌آورند. اما محمدرضا شاه با خواسته‌ام مخالفت می‌کند و می‌گوید: ندیدی چطور وقتی با اردشیر دست می‌دهم جلوی من زانو می‌زند". علم اضافه می‌کند: "آخرین باری که در پاریس بودیم، اردشیر همین کار را کرد و یکی از خبرنگاران فرانسوی از من پرسید شاه ایران به عنوان رهبری اصلاح طلب و دموکرات شناخته شده، آن‌وقت چگونه می‌تواند تحمل کند که یکی از وزرایش در مقابل او این چنین زانو بزند و به خاک بیفتد؛ اما شاه اصلاً از این حرف خوشش نیامد و به من گفت: حق بود به او می‌گفتی که اردشیر رعایت سنت‌های ملی مملکت را می‌کند."

عطش سیری‌ناپذیر به شنیدن تملق و چاپلوسی محمدرضا شاه آن چنان بود که اکثر اطرافیان شاه در خاطراتشان، گوشه‌ای از آن را بیان نموده‌اند. از جمله "پرویز راجی" در کتاب "خدمتگزار تخت طاووس" می‌نویسد:^{۲۷} "هارولد ویلسون" نخست‌وزیر سابق انگلیس گفت: یکبار در ملاقات با محمدرضا، او را به عنوان یکی از بزرگترین رهبران دنیا توصیف کردم و شاه از این تملق من خیلی خوشش آمده بود. "مورخان، وجود چنین صفتی در شاه ایران و متعاقباً بی‌خبری وی از اوضاع مملکت و اتخاذ تدابیر نابجا را یکی از دلایل سرنگونی رژیم شاهنشاهی به حساب آورده‌اند. بنابراین، دو خصیصه چاپلوسی و بی‌خبری که در نظام‌های کنترلی از سوی نزدیکان گریبان‌گیر رهبران سیاسی می‌شود، ضمن آن‌که فرصت سوزی‌های فراوانی را برای این قبیل از جوامع به همراه می‌آورد، از طرفی

^{۲۶} - عنصر المعالی، کیکاووس بن اسکندر، قابوس نامه، ۱۳۶۶ش

^{۲۷} - خدمتگزار تخت طاووس، ۱۳۸۲

زمینه سستی بنیان آن نظام‌ها را فراهم می‌سازد. در فضای تملق و چاپلوسی، حاکمان ایرانی نتوانستند به ضعف‌ها و کاستی‌های تصمیمات خود آگاهی پیدا کنند و با بازداشت، زندانی و منزوی کردن منتقدان نظام، مسیر توسعه نیافتگی را هموار کردند. مصادیق آن‌را در نظام سیاسی ایدئولوژیک-توتالیتار ایران به راحتی می‌توان جستجو کرد.

۵-۲- فساد

در بخش‌های گذشته گفته شد که از الزامات توسعه یافتگی چگونگی مقابله حاکمیت با فساد و پاسخگویی در مقابل آن است. مطالعات متعدد نشان داده‌اند که شیوع فساد در ابعاد اقتصادی، اداری و اجتماعی جامعه، تهدیدی جدی برای مسیر توسعه یافتگی هر نظام سیاسی است. بدیهی است زمانی فساد می‌تواند با موفقیت به راه خود ادامه دهد که با ابزار دروغ آمیخته باشد؛ یعنی دو یار دیرینه‌ای که بدون هم توان زیستن نخواهند داشت. زمانی که فساد و دروغ، عاداتی روزمره قلمداد شوند، باید انتظار داشت که بسیاری از بنیان‌های اخلاقی جامعه از هم گسسته شوند و به تعبیر "هانتینگتون"، بخش‌هایی از حکومت، برای رسیدن به مقاصد خود، ضوابط پذیرفته شده را زیر پا می‌گذارند و همان‌طور که "میردال" اعتقاد داشت: بسیاری از گروه‌های سیاسی با استفاده از قدرت، مقام و موقعیتی که در اختیار دارند، استفاده‌های نامشروع از اموال عمومی به عمل می‌آورند. اگر رفتار نفع‌طلبانه شخصی و سوء استفاده مقام‌های دولتی از منابع عمومی و به تعبیر "هایدن هایمر" زمانی که کالاهای عمومی به طرز نامشروع به سودها و منافع خصوصی تبدیل می‌شوند؛ در جامعه عاداتی فراگیر شود، فساد همگانی می‌شود و همان‌طور که "موبوتو" رئیس جمهور کشور زئیر (جمهوری دموکراتیک کنگو) زمانی می‌گفت: "در کشور من، همه چیز فروشی است و همه چیز را می‌توان خرید، حتی کشور زئیر را!" چگونه؟ او اعتقاد داشت که از طریق دراختیار داشتن ((قدرت حکومتی)) می‌توان به ثروت افسانه‌ای دست پیدا کرد. بنابراین، به تعبیری می‌توان ادعا کرد که فساد و دروغ، زائیده آن بخش از قدرت حکومتی است که مقتدرانه در اختیار گروهی خاص قرار گرفته باشد. این کشور با در اختیار داشتن ذخایر فراوان الماس، طلا، چوب و کاکائو در میان کشورها با رتبه ۱۷۶ در ۲۰۱۸ از پایین ترین سطح توسعه انسانی برخوردار بود.

انواع مفسده در جامعه، زائیده نظام سیاسی کترلی و ایدئولوژیک-توتالیتار بوده که توسعه نیافتگی را با سرعت زیاد به جلو می‌راند. از مظاهر فساد مالی

رانت‌جوئی شدیدی است که بواسطهٔ سیاست‌های انحصاری دولتی در اختیار عده‌ای خاص قرار می‌گیرد. رانت را می‌توان سودهای انحصاری تعبیر کرد که افزون بر تمامی هزینه‌های مربوط به تولید کالا یا خدمات، عاید می‌شود. اعتقاد بر این است که رانت را علی‌الاصول سیاست‌های کنترلی دولت سبب شده و برخی از گروه‌های سیاسی مخالف دولت، در فرآیند و گلوگاه‌های مناقشات سیاسی، از آن علیه رقبای سیاسی خود بهره می‌گیرند؛ به‌همین ترتیب است انواع دیگری از فساد مالی از جمله: حق حساب، رشوه، اختلاس، تقلب و اخاذی که معمولاً تعریف صریحی در بسیاری از کشورهای با نظام کنترلی و دولت‌سالار ندارند و بنا بر مقتضیات و شرایط خاص، از آن علیه مخالفین بهره‌برداری سیاسی می‌شود. ضمن آن‌که بخش قدرتمند سیاسی که با استفاده از تمامی مظاهر فساد مالی، مقاصد خود را دنبال می‌کنند، معمولاً از مصونیت قضائی برخوردارند. جالب است که در نظام‌های کنترلی مثل ایران در مقام سخن، بر مبارزه علیه مفاسد اقتصادی تأکیدات فراوانی از طرف حاکمیت می‌شود و اشخاصی را که مرتکب یکی از مفاسد شده‌اند، ((علت)) معرفی می‌کنند، و از طرفی تضمینی هم نیست افرادی که به اتهام فساد مالی دستگیر و روانه زندان می‌شوند، فدای ترتیبات سیاسی موجود در جامعه نبوده، یا قربانی سیاست‌های ضدونقیض اقتصادی نشده باشند؛ اما باید در نظر داشت با وجود این‌که در نظام‌های غیرکنترلی نیز مفاسد اقتصادی به چشم می‌خورد، شکل آن‌ها با نظام‌های کنترلی دولت‌سالار متفاوت است. از تفاوت‌های عمده آن، ایجاد فضای ((رقابتی)) است که مرتکبین به فساد مالی در میدان رقابت اقتصادی، از طرف رقبای اقتصادی خود شناسائی و رسوا می‌شوند. از دیگر تفاوت‌ها، به چگونگی مبارزه علیه فساد مربوط می‌شود. در نظام‌های غیرکنترلی، ضابطین و مأمورین مبارزه با فساد اقتصادی، بخشی از ترتیبات اقتصادی محسوب نمی‌شوند و اصطلاحاً تعارض منافع یا تزاخم منافع^{۲۸} ندارند، چراکه در این قبیل از نظام‌ها، دولت وظیفهٔ اقتصادی به‌دوش نداشته و بخش عمده‌ای از فعالیت‌های اقتصادی را به بخش خصوصی واگذار کرده است. بنابراین رقبا به‌راحتی می‌توانند هرگونه فساد را شناسائی کرده و بنابراین، مسئولین زیربط به مبارزه علیه آن برخیزند، هرچند عوامل درگیر در فساد از قدرت سیاسی - اقتصادی بالایی برخوردار باشند. شاید هم به همین علت "مونتسکیو"، "نظریه تفکیک قوا" را در قرن هیجدهم در فرانسه مطرح کرد تا بتواند از این طریق با فساد مبارزه کند.

در نظام‌های کنترلی اما، معمولاً مشاهده می‌شود که مبارزه علیه فساد مالی - اداری به نتیجه مطلوب نمی‌رسد، چراکه معمولاً بخشی از گروهی که مسؤولیت مبارزه با فساد به آن‌ها واگذار شده است، خود فاسدند یا این‌که قدرت مافیای فساد از قدرت مأمورین مبارزه با فساد به مراتب بیشتر است. بنابراین، تا زمانی که نظام کنترلی بر جامعه‌ای حاکم باشد، مبارزه با هرگونه فساد در جامعه، نتیجه مطلوبی ندارد، چراکه به تعبیری می‌توان گفت: شیوع دروغ و فساد در جامعه، زاییده نظام کنترلی و ایدئولوژیک - توتالیتار بوده که ضد توسعه یافتگی است.

اکثر کشورهای با نظام‌های سیاسی کنترلی، مدافع سرسخت یکی از انواع ایدئولوژی‌ها به‌ویژه دینی هستند که به‌طور طبیعی انتظار می‌رود، سطح فساد در این کشورها در مقایسه با کشورهای سکولار به دلیل تبعیت از دستورات شریعت، در سطح نازلی قرار گرفته باشد؛ اما مطالعات متعددی طی سال‌های مختلف خلاف این ادعا را نشان می‌دهد. برای مثال، در تمامی مطالعات بانک جهانی و سازمان‌های غیردولتی از جمله: "سازمان بین‌المللی شفافیت"، سطح فساد مالی و اداری در اغلب کشورهای با نظام‌های سیاسی کنترلی بالاتر از کشورهای با نظام‌های سیاسی مردم‌سالار گزارش شده است.

در یکی از گزارش‌های سازمان مزبور در سال ۲۰۰۸، کشور دانمارک همراه با نیوزیلند و سوئد با شاخص عددی "یک" دارای کمترین میزان فساد و کشور سومالی، با شاخص‌های عددی ۱۸۰ در پایین‌ترین رده قرار دارند. شاخص نسبت داده شده به افغانستان ۱۷۶ بوده که این کشور را در کنار هائیتی (۱۷۷) و عراق (۱۷۸) قرار می‌دهد. "سازمان بین‌المللی شفافیت" از نظر گستردگی فساد مالی برای تاجیکستان را شاخص ۱۵۱ تعیین کرده که هم‌سطح بلاروس، جمهوری آفریقای مرکزی، ساحل عاج، اکوادور، لائوس و گینه نو است. در رده بندی کشورهای خاورمیانه، قطر با شاخص عددی ۲۸ دارای کمترین میزان فساد و عراق با شاخص ۱۷۸ دارای بیشترین میزان فساد مالی و اداری تشخیص داده شده است؛ سپس به ترتیب: رژیم اشغالگر قدس (با شاخص ۳۳)، امارات متحده عربی (با شاخص ۳۵)، عمان (با شاخص ۴۱)، بحرین (با شاخص ۴۳)، اردن (با شاخص ۴۷)، کویت (با شاخص ۶۵)، مراکش و عربستان سعودی (با شاخص ۸۰)، لبنان (با شاخص ۱۰۲)، لیبی (با شاخص ۱۲۶)، یمن و ایران (با شاخص ۱۴۱)، سوریه (با شاخص ۱۴۷) و عراق (با شاخص ۱۷۸) قرار دارند. این سازمان، شاخص فساد مالی و اداری برای کشورهای سوئیس را ۵، کانادا ۹، آلمان ۱۴، انگلیس ۱۶، ژاپن و ایالات متحده آمریکا ۱۸، فرانسه ۲۳، ترکیه ۵۸، چین ۷۲، هند ۸۵ و روسیه ۱۴۷ اعلام کرد؛ برای ایران شاخص عددی ۱۴۱ را محاسبه کرده که معادل شاخص‌های تعیین‌شده برای کشورهای کامرون، فیلیپین و یمن است.^{۲۹} سازمان شفافیت بین‌الملل رتبه فساد در ایران را در ۲۰۲۱ عدد ۱۵۰ گزارش کرده است که نسبت به سال‌های قبل افزایش داشته است. در مجموع، مشاهدات کاربردی نشان می‌دهند که میان افزایش فساد و کاهش توسعه در کشورها رابطه معنی‌داری وجود دارد.

شایان ذکر است که پیگیری فساد مالی باید همزمان با فساد اداری صورت گیرد که در نظام کنترلی، در خصوص فساد اداری، کارگزار دولتی ضمن آن‌که قوانین و مقررات را سلیقه‌ای تعبیر و تفسیر می‌کند، در هنگام لزوم با قدرت سیاسی که در اختیار دارد، به تغییر یا نقض آن‌ها مبادرت می‌ورزد، تا منافع جناح منتسب به خود را تأمین کند. در این شرایط است که بسیاری از کارگزاران دولتی به ((دروغ)) متوسل شده تا بتوانند شرایط تغییر یا نقض قوانین را مهیا سازند و این خود نشان می‌دهد

²⁹ - http://www.transparency.org/policy_research/surveys_indices/cpi/2008

زمینه شیوع دروغ در رژیم‌های سیاسی کتتری، به مراتب بیشتر و گسترده‌تر از نظام‌های آزاد و دموکراسی است.

رهبران سیاسی در نظام‌های کتتری از طریق وعده‌های فراوان به مردم، روزانه دروغ‌های فراوانی را در سبد مصرفی آن‌ها قرار داده، مردم آن‌چه در نهایت در پایان دوره زمامداری دولت دریافت می‌کنند، سبیدی از دروغ‌های رنگارنگی است که احتمالاً شاخصی برای رفتاری مشابه از طرف آن‌ها در جامعه خواهد شد. مردم جامعه شاید ضمن تقلید از رهبران سیاسی؛ نارسایی‌ها، تناقض‌ها و پیچیدگی‌های عدیده‌ای را در رفتار اجتماعی خویش متجلی سازند. تناقضات ایجادشده در اخلاقیات جامعه نشأت گرفته از رفتار رهبران سیاسی است که در نهایت، موجبات بوجود آمدن جامعه‌ای بی‌هویت و توسعه نیافته را فراهم خواهد ساخت و از طرف دیگر مقدمات اضمحلال نظام سیاسی را نیز تدارک خواهد دید.

۳- استفاده ابزاری از هر وسیله برای رسیدن به هدف

برای قرار گرفتن در مسیر توسعه یافتگی نمی‌توان از ابزارهای ناکارآمد و استراتژی‌های نامعلوم توسعه برای رسیدن به هدف استفاده کرد. همچنین، نباید استفاده ابزاری از هر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف در دستور کار حاکمیت قرار گیرد. توسعه، مقوله‌ای علمی و دربرگیرنده شاخص‌های شناخته شده‌ای است که نمی‌توان با نادیده گرفتن آن‌ها در مسیر توسعه یافتگی قرار گرفت. در نظام‌های سیاسی کتتری، استفاده ابزاری از همه چیز مجاز شناخته شده و رهبران می‌توانند حتی از دین برای رسیدن به مقاصد سیاسی، استفاده ابزاری کنند، چه برسد به آرزوهای بزرگ مردم؛ اما آنچه در این میان گم است: استراتژی توسعه و قرار گرفتن در مسیر توسعه یافتگی. چند مثال از تاریخ گذشته ایران بزنم. ابتدا از انقلاب مشروطیت شروع کنم که به تعبیری می‌توان آنرا یکی از مهم‌ترین انقلاب‌های روشنفکرانه ایرانی‌ها در دوران جدید دانست.

۳-۱- استفاده ابزاری از تاریخ

استفاده از تجربیات تاریخ گذشته نقش مهمی در توسعه یافتگی دارد. کشورهای توسعه یافته اگر از سوابق تاریخی خود سخن به میان می‌آورند، از دلایل آن می‌تواند درس گرفتن از تجربیات و مسیرهایی باشد که اجدادشان به درستی طی کردند و باعث افتخار و سربلندی

کشورشان شده‌اند یا احتمالاً به‌طور اشتباه طی کردند و نتوانستند طی تاریخ در مسیر توسعه یافتگی قرار گیرند. آنها از بیان وقایع تاریخی نمی‌خواهند استفاده ابزاری کرده تا شرایط موجود خود را توجیه کنند. بنابراین، بیان وقایع تاریخی به مثابه بیان تجربیاتی است که می‌توان از آنها برای توسعه یافتگی کشور بهره جست. برعکس، در نظام‌های کتتری مثل ایران، یا تاریخ و رهبران نظام‌های سیاسی گذشته را نادیده گرفته یا وهن می‌کنند (حتی اگر برخی از آنها مسیرهای توسعه را به درستی پیموده باشند)، تا نظام سیاسی موجود را برتر نشان دهند یا از بیان مستندات تاریخی می‌خواهند استفاده ابزاری کرده و با بزرگنمایی برخی از مؤلفه‌های آن، توجیه‌گر نظام سیاسی فعلی باشند. مصادیق برای ایران فراوانند که فرصت بیان تک تک آن‌ها نیست و فقط گذری به مشروطیت می‌کنم تا نشان دهم مؤلفه‌های سدکننده توسعه‌ای که از سلسله قاجاریه به ارث رسیده بود و روشنفکران برای کپی برداری از مسیر توسعه کشورهای اروپایی، نهضت مشروطیت را پایه ریزی کردند.

از ویژگی‌های رهبران سیاسی در ایران، دروغگویی به ملت بوده است. آنها فکر می‌کردند با راست نگفتن می‌توانند کاستی‌های نظام سیاسی را جبران کنند و البته اگر می‌دانستند از مؤلفه‌های مهم توسعه یافتگی و بقای نظام سیاسی در هر کشور راستگویی رهبران است ملت خود را فریب نمی‌دادند و اوضاع مملکت را آن‌طور که هست با مردم در میان می‌گذاشتند. درواقع، مشروعیت و مقبولیت نظام‌های سیاسی پایدار به مؤلفه راستگویی وابسته است. چندسال قبل از عزل صدراعظم عین‌الدوله و امضای فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین‌شاه و ولیعهدش محمدعلی میرزا در قصر صاحب‌قرانیه (۱۳۲۴ق)، هنگامی که شاه در سفر دوره‌ای خود به فرنگ، مهمان پادشاه انگلستان و جمعی از رجال مشهور آن کشور بود، یکی از رجال قدیمی و سرشناس انگلیس به‌نام "چمبرلن" جلو آمد. "وقتی که شاه دست به‌سوی او دراز کرد، وی دست خود را عقب کشید و به شاه گفت: می‌خواهم نصیحتی به‌شما بکنم و آن این است که شما با خود عهد کنید که پس از آن‌که به کشورتان برگشتید، دیگر دروغ نگوئید!" "حسینقلی خان نواب" که مترجم شاه بود، از ترس، گفته چمبرلن را ترجمه نکرد و پس از مراجعت به ایران، بازگو کرد. یک‌سال پس از پیروزی مشروطه‌خواهان که کشور را بحران فرا گرفته بود، ولیعهد مظفرالدین‌شاه که اکنون تاج سلطنت برسر گذاشته و از مخالفین سرسخت مشروطیت بود، برای ساکت کردن اوضاع آشفته کشور و فریب مجلس و مردم، با حضور در مجلس "سوگند" یاد کرد که اساس مشروطیت را "در کمال مواظبت و حمایت رعایت" کند و متن سوگندنامه خود را پشت قرآن نوشت و اضافه کرد: "هرگاه نقض عهد و مخالفت از ما بروز کند، در نزد صاحب قرآن مجید مسئول خواهیم بود."^{۳۰} اما دیری نپائید که شاه دستور بازداشت آزادی‌خواهان را داد، تلگراف‌خانه را تصرف کرد و با کمک سربازان "لیاخوف روسی"، مجلس را محاصره و آن‌را به توپ بست که بنای بهارستان و مسجد سپهسالار ویران شد.

حدیث مکرری است از اکثر حکومت‌های کترلی پیشین ایرانی که نه فقط با مؤلفه‌های توسعه یافتگی بیگانه بودند بلکه عملکردشان کاملاً ضد توسعه بود؛ یعنی هم دروغ می‌گفتند و هم استفاده ابزاری از دین برای رسیدن به مقاصد سیاسی خود می‌کردند. بعدها هم انقلاب مشروطه در ایران، ابزاری شد برای افرادی در جهت به کرسی نشاندن افکار کترلی خود! این عده از زاویه دیدگاه سیاسی جزم‌گرایانه خویش که از ویژگی‌های رژیم‌های کترلی است، به تحلیل مشروطیت نشست و آن را در هر دوره‌ای بهانه‌ای کرده تا به این وسیله، نظرات سیاسی متفاوت‌شان را در جامعه طرح کنند یا فضایی جدید به وجود آورند تا کسانی را که می‌خواهند، بر عرصه سیاست بنشانند. بازماندگان قجر که پدران‌شان یکی از ناب‌ترین رژیم‌های ضد توسعه را برای ملت ایران به ارمان آورده بودند، افتخار توشیح سند اولیه آن را از خود می‌دانند که یازده سال پس از ترور ناصرالدین‌شاه به دست میرزا رضای کرمانی، مظفرالدین‌شاه آن را در بستر بیماری امضاء کرد. در ادامه، رژیم پهلوی هم با آنکه با افتخار یاد و خاطره مشروطیت را از آن خود می‌دانستند، نتوانستند مسیر توسعه‌یافتگی را در فضایی دموکراسی پیموده و از مؤلفه‌های ضد توسعه در اداره جامعه بهره می‌جستند.

در دوران پهلوی و حتی پس از آن در رژیم جمهوری اسلامی، پافشاری عده‌ای بررسی نهضت مشروطیت بوده که گمان می‌کنند شاید بتوانند توسط بررسی کاستی‌ها و تنگناهای نهضت، چراغ‌های مسیر توسعه یافتگی را روشن کرد؛ اما درواقع در هر دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی از نهضت مشروطیت برای توجیه نظام سیاسی استفاده شده است و هیچ‌گاه در پی یافتن مسیرهای توسعه یافتگی نبوده‌اند؛ یعنی اشاعه دروغ، عدم شفافیت عملکرد رژیم‌های سیاسی و نبود استراتژی توسعه در هر دوره مشهود بوده است. جالب است که بدانیم در آغاز نهضت مشروطیت کمیته نه نفره‌ای شامل "سیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی"، "ملک‌المکملین"، "دولت‌آبادی"، "آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی"، "آیت‌الله سیدمحمد طباطبائی" و "آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری" دو سال قبل از امضای فرمان مشروطیت تشکیل شد تا راه‌های پیشرفت و ترقی ایران را در عصر جدید پیدا کنند؛ اما به دلیل تنش‌های بی‌حد سیاسی هرگز موفق به انجام چنین کاری نشدند. به‌طور معمول، گروه‌های سیاسی در رژیم‌های کترلی، ممکن است وقایع تاریخی را از دریچه نگرش کترلی بنگرند؛ یعنی به جای آن‌که در پیدا کردن استراتژی توسعه و نهادینه کردن و تعمیق نظام مردم‌سالاری کوشا باشند، بر طبل دست‌آوردهای موهوم چنین نهضت‌هایی در راستای منافع سیاسی خود می‌کوبند و نمی‌گویند منظورشان از استفاده از دست‌آوردهای مشروطیت چیست؟ نخستین دست‌آورد باید برقراری نظامی مردم‌سالارانه باشد اما نقش رهبریت نهضت مشروطیت برای تبیین نظامی مردم‌سالارانه و باقوام هرگز محقق نشد و دست‌آوردی به جز خشونت و حذف مخالفان به همراه نداشت. دولت مشروطه به تحریک روسیه و انگلستان، رهبران مشروطه را به دلیل اختلافات عمیقی که با هم پیدا کرده بودند، یکی پس از دیگری

ترور و اعدام کرد. آیت‌الله بهبهانی ترور شد (۱۳۲۸ق)، میرزا جهانگیرخان شیرازی و ملک‌المکملین در باغ شاه اعدام شدند، سیدجمال واعظ اصفهانی را در زندان بروجرد خفه کردند، ستارخان را مجروح کردند و می‌دانیم که چه بر سر شیخ فضل‌الله نوری آمد! میان رهبران دینی و روشنفکران نیز اختلافات شدید پیدا شد و هر دو گروه میان خودشان و علیه دیگری عامل درگیری شدند. نقش مردم هم در نهضت مشخص بود. مردمی که اکثراً بی‌سواد و عمری را با شاهان دلخوش کرده بودند، چگونه می‌توانستند یک‌شبه به مبارزه استبداد بنشینند و جامعه‌ای مردم‌سالار بنا کنند که تحصن اصناف و گروه‌های مختلف‌اش در سفارت انگلیس نتیجه‌اش باشد؟

لازمه توسعه یافتگی داشتن رسانه‌های مستقل در فضای دموکراسی است. "میرزا جهانگیرخان شیرازی" نخستین روزنامه مستقل خود را در "صوراسرافیل" دمید تا پیام‌آور جهشی بزرگ به سوی شاهراه ترقی و توسعه باشد، پیامی که ابطالش از همان ابتدا آشکار بود و خود همراه با نشریات "مساوات"، "روح‌القدس"، "مجلس"، "ندای وطن"، "کشکول" و "زبان ملت" که با شاه به مبارزه برخاستند و او را مجبور به ادای قسم در مجلس کردند؛ اما همگی قربانی توهماتشان شدند. توسعه نیازمند حاکمیت قانون و تفکیک قوا در جامعه‌ای مردم‌سالار است. رساندن پیام "حاکمیت قانون" و تفکیک قوا را هرچند برخی از رهبران مشروطه استنباط می‌کردند اما اجل بر میرزای نائینی مهلت نداد تا ببیند که چگونه هر دو را پاسبانی با تک‌تومانی می‌تواند آن‌طور که می‌خواهد تفسیر و تعدیل کند، هرچند که در همان دوران آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری، محمد حسین ابن تبریزی و بعضی علمای شیعه با نظریه تفکیک قوا مخالفت می‌کردند و برخی دیگر مثل "حاجی محمدتقی بنگدار" در حیات سفارت انگلیس می‌خواستند بساط سفره آزادی را پهن کرده و با استبداد مبارزه کنند!

رهبران نهضت مشروطیت درصدد بودند که توسعه به سبک اروپایی را در کشور نهادینه کنند اما از همان آغاز محکوم به شکست بود چراکه توسعه یافتگی باید ابتدا خاستگاه درونی داشته باشد. توسعه‌ای که مؤلفه‌هایش تمام و کمال کپی برداری شده باشد، محکوم به شکست است. پایه‌های مردم‌سالاری نهضت مشروطیت در کشور نهادینه نشد، زیرا بومی نبوده و کپی‌برداری بود و در عوض، پایه‌های نظام سیاسی کنترلی دیگری را آبیاری کرد، چراکه فرهنگ سیاسی جامعه طی سال‌ها آمیخته با نظام کنترلی بود. هرچند این نهضت فرصتی برای مبارزه با استبداد را فراهم کرد توسط کسانی که امروزه کمترین توجه به رهبران آنان می‌شود. اگر "سنگ تنهای" سردار ملی که رو به حرم آرامیده است در "باغ طوطی"، می‌توانست شهادت دهد؛ صاحب "تنبيه‌الامة و تنزيلة‌المللة" بر مظلومیت آن‌چه بر مشروطه و مشروطه‌خواهان رفت، اشکی از افسوس می‌ریخت وقتی که می‌دید مرکب فتوای اعدام "آیت‌الله"، از قلم هم‌کیشان‌ش بر روی کاغذ خشک نشده فرزندش درپای

چوبه‌دار، پایکوبی می‌کند و بعدها هم فرزندانش بنا بر مصلحت سیاسی، آن‌را به تحلیل نشستند و عاشقان واقعی "آزاداندیشی"، در حسرت بازشدن غنچهٔ پژمردهٔ آزادی در خماری گذاشته شدند.

مشروطه نهضتی بود تحت تأثیر شرایط زمان؛ مبارزات پیگیر آزادی‌خواهان ملی و مذهبی و کوشش عده‌ای از فرنگ‌رفتگان و روشنفکران که از زمان امیرکبیر آغاز شده بود و بخشی از تاریخ کهن ایران‌زمین را شکل داد که بساط استبداد سلطنتی را موقتاً برچید، اما چون شرایط نظامی مردم‌سالارانه فراهم نبود و قرار نبود که سلطنت برچیده شود، پس همانی بود که مشاهده شد و چیزی بیش از آن نداشت؛ یعنی شروع یک نظام کنترلی دیگر. حتی اعادهٔ مشروطه پس از پایان استبداد صغیر و شروع کار مجلس دوم که با مبارزات بعضی مردم تبریز به رهبری "ستارخان" و "باقرخان"، پاره‌ای از گروه‌های رشت به رهبری "محمودولی‌خان تنکابنی"، اصفهان به رهبری "حاج آقا نورالله" و "مدرس" و... شروع شد که به عزل محمدعلی‌شاه و سلطنت احمدشاه (۱۳۲۷ق) انجامید، نتوانست مردم را در مسیر نظامی مردم‌سالارانه قرار دهد، هرچند در قانون اساسی و متمم آن که یکسال بعد نوشته شد؛ مشروطه، توسعه‌ای همه‌جانبه و خواسته‌هایی را برای جامعهٔ ایرانی آرزو می‌کرد، اما خواسته‌هایش برگرفته از قوانین کشورهای اروپایی چون فرانسه و بلژیک بود که آن کشورها سال‌ها برای تحقق نظامی قانون‌مند و متکی بر آرای مردم، مبارزه کرده و نهادهای و بنیان‌های توسعه را بر مبنای قانون و دموکراسی در جامعه فراهم کرده بودند. پرواضح بود که فهم مردم و رهبران سیاسی ایران آن دوره، ضرب‌آهنگ یکسانی با کشورهای اروپایی نداشت و حداکثر، متفکران نهضت سعی می‌کردند ایده‌های غربی را ایرانی‌زده و اسلامیزه کنند؛ اما به واسطهٔ فهم ناصحیح از مشروطیت به‌گونه‌ای که برخی از رهبران روحانی مشروطه که آن‌را به‌درستی نمی‌شناختند و به زعم خودشان، جدانگه داشتن مردم از قدرت را توصیه می‌کردند و همچنین "دروغ" بعض رهبران و رجال سیاسی به مردم، نتیجه همان شد که دیدیم. حداقل دستاورد مشروطیت برای اندیشمندانی که دنبال توسعه یافتگی جامعه هستند، این است که قبل از قرارگرفتن در فرایند توسعه باید شرایط پایه‌ریزی مؤلفه‌های آن‌را فراهم کرد؛ ضمن آن‌که مؤلفه‌های توسعه یافتگی را نباید از روی مشق دیگران کپی‌برداری کرد و اگر چنین شود، رهبرانش به چوبه دار آویخته می‌شوند و دستاوردهایش، استفاده ابزاری می‌شود برای نظام‌های کنترلی آیندگان!

۲-۳- استفاده ابزاری از دین

کشورهای پیشرفته و به‌ویژه کشورهای اروپایی (غربی) پس از رنسانس دریافتند که باید ترتیبات و ملزومات توسعه یافتگی را از شعائر دینی جدا نگه داشت تا هرکسی

نتواند با سلیقه‌های دینی مرزهای توسعه یافتگی را جابجا کرده و باعث عقب ماندگی جامعه شود. اندیشمندان اروپایی پس از قرن‌ها به این باور رسیدند که دستگاه دینی سدی در برابر توسعه یافتگی بوده است و در صدد جداسازی دین از ترتیبات اجتماعی-اقتصادی جامعه شدند. تاریخ اروپا مملو از دخالت‌های نابجا روحانیون کلیسا در زندگی مردم و در نتیجه عقب ماندگی جوامع است که در کتاب‌های سیر تفکر عصر جدید در اروپا (انتشارات بعثت، ۱۳۶۸) و زیبایی شناسی علم اقتصاد (انتشارات دنیای اقتصاد، ۱۳۹۵) به تفصیل از آن سخن گفته‌ام. پس از رنسانس، فقط جدایی سیاست از دین اتفاق نیافتد بلکه با ظهور علم عصر جدید، رشته‌های علمی از جمله علوم اجتماعی، رفتاری و انسانی، هرکدام از دین فاصله گرفتند چراکه دریافته بودند صدها سال آباء کلیسا برای شکل دهی به ترتیبات و امور جامعه از دین استفاده ابزاری می‌کردند.

در کشورهای در حال توسعه با نظام‌های کنترلی از جمله در ایران شاهد امتزاج ایدئولوژی با علوم اجتماعی- رفتاری و انسانی هستیم که این خود از آفات توسعه یافتگی است. استفاده ابزاری از نهضت‌ها و قیام‌های مردمی در ایران، فرضاً به نهضت مشروطه ختم نشده و نخواهد شد، اما آن‌چه بیش از هر چیز در فرایند توسعه یافتگی نگران‌کننده است، رنگ دینی پیدا کردن شعارهای سیاسی است که توسعه یافتگی را به مخاطره انداخته و به‌طور معمول در نظام‌های کنترلی، بازار گرمی دارد. باید دقت کرد که توسعه فقط در دامن اقتصاد رشد پیدا نمی‌کند بلکه متأثر از هنر، فرهنگ، سیاست و... جامعه است و زمانی که شعارهای سیاسی رنگ دینی پیدا می‌کنند و بانیان این شعارها بخواهند با استفاده از احساسات دینی مردم، به اهداف سیاسی خود دست پیدا کنند، آن‌گاه نه تنها قرار گرفتن در مسیر توسعه یافتگی به سختی صورت خواهد گرفت بلکه شعائر دینی در خطر افتاده و مردم پس از مدتی دین‌زده می‌شوند. از این‌رو، در نظام‌های سیاسی ایدئولوژیک-توتالیتر، رفته رفته جامعه دین‌گریز و شکاک شده و مردم به آنچه رهبران دینی-سیاسی می‌گویند نمی‌توانند اعتماد پیدا کنند پس مسیر بی‌تفاوتی را در فعالیت‌های اجتماعی درپیش خواهند گرفت، از اخلاقیات عرفی (چه برسد به اخلاقیات نشأت گرفته از دین) در جامعه دور شده، فعالیت‌هایشان در بخش‌های مختلف بر خلاف مسیرهای توسعه حرکت کرده و سرانجام مردم در کنار رهبران سیاسی-دینی، عامل توسعه نیافتگی جامعه می‌شوند.

در جامعه‌ای کنترلی، گروه کثیری از طرفداران چنین نظامی و با استفاده از شعارهای دینی سعی می‌کنند به قاطبه جامعه بفهمانند که آن‌ها می‌خواهند ارزش‌های دینی را در کشور نهادینه کرده و توسط آن رونق به زندگی مردم ارزانی کنند، اما تجربه کشورهای کنترلی و

ایدئولوژیک- توتالیتیر نشان داده است که نه فقط زندگی مردم از رفاه و آسایش برخوردار نشده است، بلکه روز به روز آن‌ها از قافله توسعه یافتگی جا مانده‌اند و مجبور به پرداخت هزینه‌های سنگین و در مواقعی جبران ناپذیر، برای عقب ماندگی توسعه‌ای شده‌اند. مصادیق چنین تفکری را در بسیاری از جوامع کتتری اروپایی پیش از رنسانس یا در حال حاضر، در کشورهای کتتری در حال توسعه از جمله ایران، می‌توان مشاهده کرد. مشاهداتم نشان داده است که دستگاه تبلیغات حاکمیت دینی سعی دارد رهبران دینی را مقدس جلوه داده که دستی نامرئی از آن‌ها محافظت کرده و ضرورتاً آن‌ها باید همیشه و همه‌جا به نام دین حضور داشته و خود را محق دخالت در تمامی امور جامعه بدانند. معتقدم که دولت‌های کتتری از دل همین جریانات رشد کرده و تا زمانی که بتوانند به تحمیق مردم ادامه دهند، پایدار خواهند ماند. هرچند نحوه کنترل در کشورهای مختلف با هم تفاوت ظاهری دارد اما واقعیت هرچه باشد، نگرانی در خصوص خطراتی است که رهبران سیاسی می‌خواهند به نام دین و سلیقه‌های ایدئولوژیک در امور جاری جامعه دخالت کرده و زمام امور را به نام دین در دست گیرند که بخشی از تبعات جانبی آن به شرح زیر است:

الف- در نظام‌های سیاسی ایدئولوژیک- توتالیتیر، گروه‌های سازمان‌یافته سیاسی و احزاب در سطح جامعه و تشکلهای دانشجویی در کنار سازمان‌های مردم نهاد که می‌توانستند نقش مؤثری را در فرایند توسعه سیاسی- اجتماعی ایفا کنند یا باید در راستای منویات حاکمیت دینی فعالیت کنند یا از هم پاشیده شده یا منفعلانه تحولات سیاسی جامعه خود را پی بگیرند. این گروه‌ها که نمی‌توانند یا نمی‌خواهند در مقابل نظام سیاسی قرار گیرند، مجبور به اضمحلال و نشست در جامعه می‌شوند و بالطبع، اثرات مثبتی که می‌توانستند در تصحیح روند امور جامعه و مشارکت در فرایند توسعه یافتگی جامعه برجای بگذارند، به‌یکباره ناپدید می‌شود.

ب- زمانی که حاکمیت ایدئولوژیکی در جامعه برقرار باشد، پژوهش‌ها و فعالیت‌های ذهنی و فکری اندیشمندان، نویسندگان، هنرمندان، استادان و گروه‌هایی از این قبیل باید در راستای تأیید و تقویت نظام دینی صورت گیرد که ضد توسعه است، در غیر این صورت با سانسورهای گسترده دستگاه‌های متولی مواجه شده و عملاً حذف می‌شوند. در جوامع توسعه یافته، استراتژی‌های توسعه از بطن "تحقیق و توسعه" بیرون می‌آید که توسط پژوهشگران و استادان دانشگاه‌ها در مراکز علمی- دانشگاهی صورت می‌گیرد. در حاکمیت‌های دینی، برآیند پژوهش فقط باید در راستای تأیید و تحکیم حاکمیت دینی انجام شود، در غیر این صورت از گردونه فعالیت حذف

خواهند شد. در نتیجه، بی‌تفاوتی در بدنهٔ جامعهٔ علمی و دانشگاهی از دانشجو تا استاد که مغز متفکر و اطاق فکر هر کشوری محسوب می‌شوند، فراگیر شده، تنها انتقادات محفلی از آن‌ها به گوش می‌رسد؛ درحالی‌که جنبهٔ محافظه‌کارانه گفتار و اعمال آن‌ها کاملاً مشهود است. اگر افرادی بخواهند خلاف مسیر حرکت کنند، ممکن است با واکنش‌های تندی رو به رو شوند که از همین بدنه ساطع می‌شود. بنابراین بسیاری از استادان، پژوهشگران و دانشجویان ترک وطن کرده تا در کشوری دیگر به فعالیت علمی مشغول شوند. خسارتی که فرایند توسعه یافتگی جوامع از این ناحیه متحمل می‌شود، جبران‌ناپذیر و غیرقابل برگشت بوده که در نهایت باعث عقب ماندگی جامعه از قافلهٔ توسعه یافتگی شده و فاصله علمی-اقتصادی میان آن‌ها و جوامع پیشرفته وسیع‌تر می‌شود.

پ- در حاکمیت ایدئولوژیکی، توسعه نیافتگی به سبب بی‌تفاوتی کارآفرینان، استادان دانشگاه و پژوهشگران مراکز علمی است. درحالی‌که اکثر برنامه‌ریزان و مسئولان اقتصادی و صنعتی ایران از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های غربی از جمله آمریکا و انگلستان هستند و با نظام اقتصاد آزاد و جامعه باز تعلیم یافته و آشنا شده‌اند، اما به محض مراجعت به کشور، از نظام سوسیالیستی و جامعه بسته تبعیت می‌کنند و بنابراین، درصدد رسیدن به مرزهای توسعه یافتگی با نگاهی سوسیالیستی هستند و درعین حال، گوش به فرمان منویات و دستورات رهبر نظام دستوری و حکومتی می‌مانند. رهبرانی که خود را مذهبی معرفی کرده و جای مهر بر پیشانی دارند اما درعمل، جامعه را با دیدی بسته و دستوری نگرسته و از دانشگاهیان انتظار دارند، همین نگاه را به جامعه در دانشگاه‌ها تسری دهند. به نظر می‌رسد، دانشگاه‌ها به جای آن‌که محلی برای تضارب و تعامل آراء باشند و جوانان را برای ایجاد جامعه‌ای توسعه یافته آموزش دهد، مکانی بی‌تفاوت نسبت به آینده کشور بوده که تنها مأموریتش برآورده کردن نیازها و تمنیات نظام ایدئولوژیک-توتالیتر است. از دلایل توسعه نیافتگی در ایران را می‌توان به حاشیه راندن یا فراموش کردن دانشگاه‌ها نسبت به وظایف اصلی خود دانست.

ت- بی‌تفاوتی از محیط‌های علمی به بطن جامعه نیز سرایت کرده است. بی‌تفاوتی را فقط در محیط‌های علمی و آکادمیک نمی‌توان جستجو کرد، بلکه بخش اعظمی از مردم و نهادهای جامعه آلوده به آن خواهند شد و تنها گوش به زنگِ اوامر و بخش‌نامه‌های دولتی برای حضور در صحنه‌های اجتماعی و سیاسی می‌مانند تا بدین‌وسیله همگی و البته با تبلیغات رسانه‌های دولتی که با شیوهٔ کنترلی اداره می‌شوند، حمایت بی‌چون و چرای خود را از منویات و تصمیمات حکومتی اعلام کنند؛ هرچند که هنوز همین مردم، انتقادات محفلی خود را نسبت به عملکرد دولت به‌صورت آشکار و نهان ابراز می‌دارند. دوگانگی فکری و رفتاری در بدنهٔ جامعه خود عامل دیگری از عقب ماندگی توسعه‌ای محسوب می‌شود.

ث- در حاکمیت‌های ایدئولوژیکی، اصلاحات ساختاری که بتواند جهشی در توسعه یافتگی ایجاد کند و کشورها را همسو با کشورهای پیشرفته دنیا به جلو براند، تعطیل شده، روز مُرده‌گی (و شاید روزمرگی) جانشین آن شده و بسیاری از تحولات جاری شعارزده می‌شوند. منابع و ثروت‌های جامعه برای حفاظت از شعارهای سیاسی به کار بسته می‌شوند که نتیجه آن، عقب‌افتادگی جوامع کنترلی از قافله توسعه جهانی خواهد بود.

ج- روشنفکران و عالمان واقعی دینی که همانا هویت دینی را هویت فرهنگی جامعه قلمداد می‌کنند (برای مثال: برخی از روحانیون روشنفکر کلیسا در قرون وسطی همچون لوتر)، تحت فشار استعمار خارجی و استبداد داخلی به عقب رانده شده در انزوای شدید روزگار می‌گذرانند. در مقابل، سنت‌گرایان، متحجرین و علمای حکومتی جانشین آن‌ها می‌شوند؛ کسانی که همسو با سیاست‌های کنترلی حاکمیت ایدئولوژیکی و با تکیه بر شعار همیشگی "مبارزه با دشمن" در عمل باعث می‌شوند مسیر ورود استعمار خارجی در جوامع کنترلی هموار شده و به بهانه مقابله با آن، استبداد داخلی در کشور را تقویت و نهادینه می‌کنند و بالاخره تمامی حرکت‌های مردم‌سالارانه را منکوب خواهند کرد. تجربه اروپا نشان داد که تنها پیدایی رنسانس باعث رهایی جوامع کنترلی از یوغ کلیسا شد و این کشورها سرانجام توانستند در مسیر توسعه یافتگی قرار گیرند. حاکمیت‌های دینی هم اگر بخواهند در مسیر توسعه یافتگی قرار گیرند باید سرانجام رنسانس مخصوص به خود را تجربه کنند.

چ- نهادهای اصلی (از نهاد خانواده تا نهاد دولت) و به تبع آن سایر نهادهای فرعی جامعه، با تفکر و تدبیر کنترلی و در راستای منویات حاکمیت ایدئولوژیکی اداره خواهند شد و رویه‌ها و اصول نظام مردم‌سالارانه در سازوکارهای آن‌ها، قدرت مانور نخواهند داشت. درنهایت، نهادهایی که در جامعه‌ای با تفکر خالص و ناب کنترلی (دولت سالار، دیکتاتوری، استبدادی، متمرکز، برنامه‌ریزی شده یا ایدئولوژیک- توتالیتار) به وجود خواهند آمد، خود سدی در برابر توسعه یافتگی و پیشرفت جامعه خواهند شد؛ چراکه وظیفه نهادها در حاکمیت ایدئولوژیکی، فقط تأیید و گسترش نظام سیاسی منشعب از ایدئولوژی است و اگر فرایند توسعه یافتگی با تدابیر و شعارهای حاکمیت دینی در تضاد قرار گیرد، محکوم به نابودی است.

ح- در حاکمیت‌های ایدئولوژیکی، حرکت‌های افراطی در جامعه نضج گرفته، گروه‌های تندرو و افراطی مختلفی به نام دین که در حقیقت همان رادیکالیسم منتسب به دین است، می‌کوشند تا خلاء به وجود آمده را پر کرده و با هرگونه حرکت مردم‌سالارانه و اصلاح طلبانه‌ای که در پی توسعه یافتگی

است، با جدیت مقابله کنند. از مهمترین عوامل تهدید کننده توسعه یافتگی در جوامع، گروه‌های افراطی و تندرو هستند که متأسفانه امروزه بسیاری از کشورهای اسلامی از جمله ایران با آن دست به گریباند. در کنار تشدید توسعه نیافتگی جامعه توسط گروه‌های تندرو و افراطی و ضمن تهدید گروه‌های سیاسی توسعه خواه و اصلاح طلب توسط گروه‌های تندرو که در حاکمیت رخنه کرده و "دولت سایه" را تشکیل می‌دهند، بدنه روشنفکری، دینی و دانشگاهی را مورد هجوم خود قرار داده و فعالیت‌های اصلاح طلبانه آن‌ها را متوقف می‌کنند که این امر سبب عقب افتادگی جامعه از قافله توسعه خواهد شد. از طرفی، جوامع توسعه یافته با مهار گروه‌های تندرو و افراطی اجازه نداده‌اند که آنها سدی در مقابل توسعه جامعه شوند در حالی که حاکمیت‌های ایدئولوژیکی زاینده گروه‌های افراطی و تندرو هستند و در عمل به بهانه قرار نگرفتن در فرایند جهانی سازی و مقابله با سیاست‌های استعماری، از عقب ماندگی جامعه حمایت می‌کنند. حتی اگر زمانی حاکمیت ایدئولوژیکی به پایان روزهای خود برسد، خساراتی که توسط گروه‌های تندرو و افراطی بر جامعه وارد کرده است جبران ناپذیر بوده و اصلاح و ترمیم آن، هزینه‌های هنگفتی را برای آینده کشور دربر خواهد داشت. در این‌جا جمله دکتر شریعتی معنا پیدا می‌کند که می‌گوید: "هنگامی که زور لباس تقوا بر تن کند بزرگترین قدرت حاکم بر تاریخ پدید می‌آید."

خ- در حاکمیت‌های ایدئولوژیکی، نظام کنترلی نیاز به مدیران و مشاوران لایق و کاردان برای قرار گرفتن در قافله توسعه جهانی نداشته، چرا که می‌تواند از هر چیزی استفاده ابزاری به‌عمل آورد، یعنی از عامی‌ترین افراد که البته از ویژگی‌های سربه‌زیری، حرف‌شنوی، چاپلوسی، مطیع محض بودن و امثالهم برخوردارند، مدیر و وزیر و وکیل و رئیس جمهور دلبخواه خود را بسازد. پرواضح است که از آفات و مصیبت‌های حکومت‌های ایدئولوژیکی و رهبران سیاسی نظام‌های کنترلی، برخورداری از مشاوران و اطرافیان متملق و چاپلوسی است که قبل‌تر هم در مذمت آن سخن رانیدیم. حافظه تاریخی، مصادیق بسیاری را از چاپلوسی متملقان در نظام‌های کنترلی به‌یادمان می‌آورد و خوشا به‌حال حکومت‌ها و رهبران زیرکی که از تاریخ پندها آموخته‌اند و چنین آفاتی را از خود دور ساخته‌اند. در نظام‌های ایدئولوژیک- توتالیتر و کنترلی، مشاوران متملق برای حفظ موقعیت و مسند سیاسی- اقتصادی، لباس دین بر تن کرده، ظاهری دینی برای خود می‌سازند و ابایی از چاپلوسی نداشته و شاید هم بعض عوام و حتی رهبران سیاسی، خلوص یا تقوی ریاکارانه آنان را باور کنند؛ اما اگر چنین سخنانی در نظام‌های مردم‌سالارانه گفته شود، مشاوران و متملقان، رسوای خاص و عام شده و بزودی از صحنه سیاست رانده می‌شوند. باید توجه داشت که تأثیرات فرهنگی- اخلاقی و تربیتی سخنان غلوآمیز و چاپلوسانه در مورد رهبران سیاسی، بر جامعه به‌ویژه نسل جوان بسیار فراگیر است،

چراکه آن‌ها بزودی بر بطلان چنین ادعاهایی واقف شده و ضمن آن‌که نسبت به نظام و رهبران آن بی‌اعتماد می‌شوند، سبب دوری جستن آن‌ها از ارزش‌های اصیل دینی شده و آن‌ها را نسبت به زیباترین و عارفانه‌ترین جلوه‌های مذهبی بدبین کرده و سرانجام، جامعه را با صرف هزینه‌های فراوان برای ترمیم باورهای ملی روبه‌رو کرده و ضربات جبران‌ناپذیری را بر پیکره فرهنگ جامعه وارد می‌سازد. باور کنیم توسعه امری اتفاقی نیست. کشورهایی که طی زمان موفق به قرارگرفتن در قافله توسعه جهانی شده‌اند، ابتدا توانسته‌اند بر سدهای پیش روی توسعه فایق آمده و با توسل بر علم، مسیر توسعه‌یافتگی را چراغانی کنند.

۳-۳- استفاده ابزاری از دموکراسی

توسعه یافتگی در بستر دموکراسی شکل می‌گیرد و کشورهای با نظام‌های کترلی و دینی نمی‌توانند در قافله توسعه جهانی قرار گیرند، چراکه رابطه تنگاتنگی میان توسعه یافتگی و جهانی‌سازی برقرار است و حاکمیت‌های دینی-کترلی هرگز نمی‌توانند نقشی در فرایند جهانی‌سازی داشته باشند. در نظام‌های دینی-کترلی اما از واژه دموکراسی استفاده ابزاری به‌عمل آمده و رهبران آن ادعا می‌کنند که یگانه نظام دموکراسی در عالم گیتی را در اختیار دارند.

دموکراسی واژه غریبی است که در نظام‌های کترلی اگر به آنارشیسم ختم نشود به خودمحوری شخص اول مملکت می‌انجامد. سیاست‌مداران در چنین نظامی عاجز از درک این نکته‌اند که الزامات دموکراسی فقط در راستای رشد فرهنگ عمومی جامعه مبنی بر پذیرش آن، قابل حصول است. یعنی، امکان ندارد که جامعه‌ای یک‌شبه بتواند مسیر دموکراسی را طی کند و به الزامات آن سر تعظیم فرود آورد. معمولاً دولت‌ها در نظام‌های کترلی که خودمحوری را از اصول اولیه سازوکارهای سیاست داخلی برگزیده‌اند، سعی دارند با استفاده ابزاری از احساسات جمعی مردم و به خیابان کشاندن آن‌ها در مقیاسی بسیار وسیع، ادعای حکومتی مبتنی بر رأی مردم را به جهانیان عرضه کنند. غافل از این‌که به محض روبه‌رو شدن با بحرانی جدی، همان مردمی که روزگاری به حمایت از سیاست‌های دولت‌ها به خیابان‌ها می‌آمدند و به طرفداری، مشتهای گره‌شده را به آسمان حواله می‌کردند، در فرصتی دیگر درصدد براندازی آن برخوانند آمد.

در نظام‌های غیرکترلی اما، از الزامات دموکراسی این‌است که مردم برای حمایت و تأیید حکومت و دستاوردهای آن، علیرغم فشارهای واردشده به دولت از سوی اتحادیه‌های کارگری و صنفی، کمتر به تشکیل تجمعات و تظاهرات و میتینگ‌های خشونت‌بار و تحریک‌کننده خیابانی اقدام کرده و برعکس،

تظاهرات و اعتراضات مردمی، یا به تعطیل شدن فعالیت موقت بنگاه اقتصادی یا در نقد سیاست‌های نظام صورت می‌پذیرد. رهبران نظام‌های دینی - کنترلی نمی‌دانند که رهبران سیاسی نباید با تحریک احساسات مردم یا صدور بخشنامه و اطلاعیه، آن‌ها را به خیابان‌ها بکشانند؛ بلکه برعکس، هرگونه اعتراض مردمی باید از طریق سازمان‌های غیردولتی یا NGOها و نهادهای مستقل مردمی صورت گیرد که این‌ها نه تنها هیچ‌گونه ارتباطی با دولت ندارند، بلکه از منتقدین آن نیز محسوب می‌شوند. در نظام‌های مردم‌سالار، اگر تظاهرات مردمی به شورش کشیده شود و به جان و مال افراد داخلی یا افراد و تأسیسات و سفارت‌خانه‌های خارجی، خسارتی وارد آید و هتک حرمتی صورت پذیرد، افراد نه تنها جایزه نمی‌گیرند و مورد تفقد و مهربانی دولتی واقع نمی‌شوند، بلکه به اشد مجازات نیز محکوم می‌شوند و معمولاً دولت‌های کنترلی در چنین شرایطی پاسخگو خواهند بود نه افراد و گروه‌هایی که تظاهرات کرده‌اند و باید توسط دولشان مجازات شوند.

فهم ناقص از دموکراسی در رژیم‌های کنترلی باعث شده است که آن‌ها هیچ‌گاه نتوانند از جنبه نظام‌های خودمحور خلاص شوند. البته ملّت‌ها در حکومت‌های ایدئولوژیک - کنترلی (که من به طور معمول از این دسته حاکمیت‌ها به حاکمیت کنترلی و ایدئولوژیک - توتالیتاریاد می‌کنم) نسبت به این‌گونه نظام‌های سیاسی، دیگر اعتماد ندارند و با آگاهی تجربی که پیدا کرده‌اند، واکنش‌های منفعلانه خود را نسبت به آن‌ها ابراز می‌دارند، اما به دلیل عدم آگاهی نسبت به نظام سیاسی دموکراسی، هرگز نتوانسته‌اند رفتار اجتماعی و فرهنگی خود را با الزامات آن تطبیق دهند و از طرفی دیگر، حکومت‌ها نیز با استفاده ابزاری از واژه‌هائی متفاوت و با روشی پوپولیستی که در عین بیگانه بودن، گوش‌نواز نیز هستند، به تحمیل ملّت‌ها پرداخته و اهداف ایدئولوژیکی خود را پی می‌گیرند. مطالعات تاریخی نشان می‌دهند که تنها راه رهائی کشورها از سیطره نظام‌های مستبد و قرار گرفتن در مسیر توسعه اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی، تطبیق الزامات دموکراسی با فرهنگ عمومی جامعه و تبعیت دولت و مردم از آن است، یعنی رهاشدن از تفکر کنترلی - ایدئولوژیکی. اما در هر صورت، اندیشمندان باید نگران قدسی کردن مقولات سیاسی و احتمال بروز استبداد دینی در جامعه باشند.

بسیاری اعتقاد دارند که تاریخ علم است و بسیاری از وقایع آن قابلیت تکرارپذیری دارند. حال اگر نخواهیم خود را در مناقشه چنین تفکری درگیر کنیم، حداقل بپذیریم که باید ملّت‌ها و ایضاً دولت‌ها، با سیر در آفاق و مشاهده سرگذشت گذشتگان، از وقایع تاریخی درس‌ها بیاموزند، در غیر این صورت ممکن است به سرنوشت پیشینیان دچار شوند، همان‌گونه که قرآن به درستی در این خصوص به همه انسان‌ها نهیب می‌زند. گفته می‌شود که از دلایل رنسانس در کشورهای اروپای غربی، استبداد دینی و اغراق عده‌ای از مسیحیان درباره برخی از زعمای امور مملکت و البته آیین کلیسا بود. مطالعات خاطرنشان می‌کنند که بشر عصر جدید با کنار گذاشتن دین و اعتقاد به اندیشه بشر محوری یا "اومانیزم"، پایه‌های "رنسانس" را تقویت بخشید و به طور کلی، منکر تمامی افکار پدران خود شد. مطالعه تاریخ "قرون وسطی" در اروپا نشان می‌دهد که چگونه عده‌ای توانستند امور بسیاری را

"قدسی" جلوه داده و خود را رابط آن امور در بین مردم و ذات احدیت نشان دهند. حتی علم نیز دستخوش چنین ترفندی شد و هرکس خلاف اسکولاستیک کلیسا بیانی را اظهار می کرد، موجب خشم و غضب واقع و بایستی استغفار کرده یا سوزانده می شد.

انحصار در تفکر دینی یا مذهبی و الزام آن به جامعه، توسعه یافتگی را به انحراف می کشاند. به واقع، هولوکاست از همین دوران در اروپا و توسط طرفداران قدسی کردن امور دنیایی مربوط به خود، گسترش یافت. اروپاییان در قرون وسطی در چارچوب تنگ و محدود استبداد دینی و قدسی کردن امور دنیوی مربوط به قدرت نشینان محصور بودند و به گفته یکی از اندیشمندان، فلسفه و علم نیز دربان درب چنین تفکری بودند. از طرفی دیگر، تصویری که از خدا و مذهب در این دوران به مردم به ویژه جوانان ارایه می شد، چهره‌ای بسیار زشت و کریه داشت و هر بیننده‌ای را می توانست از خود براند و نسبت به خدا و مذهب بدبین کند. شیوع خرافات به نام دین و ترویج اوهام که از اصل دین فاصله بسیار زیادی داشت در کنار یک سو نگرانی مذهب و جزمیت دینی، بسیاری را از خدا و مذهب بیزار می کرد. این عده به رهبری کلیسا، آنچه خود می گفتند قبول داشتند و غیر از آن را باطل و کفر می پنداشتند. آن ها کلیه علوم و تعلیمات را در انحصار خود قرار داده بودند و همه آحاد مردم را وادار به اطاعت از آن می کردند. در حقیقت، کسانی که با تمامی توان، امور دنیوی متعلق به خود را نزد مردم قدسی جلوه می دادند، به نوعی از دگماتیسم رسیده بودند و آن چنان بر روی نظریات خود پافشاری می کردند که گویی حقیقت مطلق، تنها در اختیار آن ها قرار دارد. جزم گرایی که این عده در اقلیت، پیشه خود ساخته بودند، آن چنان محیطی در جامعه ایجاد کرده بود که حتی تنفس در آن مشکل به نظر می رسید. هر کسی پیرو نظریات آن ها نبود، رافضی قلمداد می شد و دستگاه انگیزاسیون می توانست به چنین بهانه‌ای جان و مال عده بسیاری را بگیرد. روایت های بسیاری را تاریخ نقل کرده است که مشتی از خروار به قرار زیر است:

قتل و عام رافضیان توسط هانری هشتم، امپراتور آلمان در سال ۱۱۹۴، سوزاندن مخالفین از طرف اوتوی چهارم در سال ۱۲۱۰ و لوئی هشتم سلطان فرانسه در سال ۱۲۲۶ و فلورانس در سال ۱۲۲۷ و میلان در سال ۱۲۲۸ و وضع قوانین مشابهی توسط فردریک دوم در خلال سنوات ۱۲۲۹-۳۹ که به موجب آن، کسانی که به جرم بدعت در دین و انکار استبداد دینی و قدسی بودن لوازم صاحبان دین و قدرت محکوم می شدند، باید در آتش سوزانده شده، اموالشان توسط حکومت ضبط و وارثین آن ها از حق ارث محروم شوند و اطفالشان نیز حق تصدی مشاغل اجتماعی و حکومتی را نداشتند، مگر آن که سایر "ملاحده" را لو دهند. روبر دومینیکان در سال ۱۲۲۹ در یک روز، حکم سوزاندن ۱۸۰ نفر از اندیشمندان را صادر کرد و از سال ۱۴۸۰ تا ۱۸۰۸ تعداد ۴۰۷۱۲ تن از متفکران و روشنفکران سوزانیده شدند و قریب ۳۸۷۹۴۴ تن از روشنفکران و دگراندیشان آن زمان، به مجازات های سنگین محکوم شدند. محکومین با وسائل مختلف مورد شکنجه و آزار قرار می گرفتند تا وادار به اعتراف و

توبه شوند، درغیراین‌صورت، سوزانیده می‌شدند. تمامی این اعمال برای آن بود که اندیشمندان را وادار به تسلیم در مقابل عقاید خود کنند، اما تاریخ به‌روشنی نشان می‌دهد که چگونه اندیشمندان اروپائی در مقابل ((استبداد دینی)) قد علم کردند و پایه‌های رنسانس را قوام بخشیدند.^{۳۱}

مبارزه حاکمیت با دگراندیشان، سدی است در مقابل توسعه یافتگی. صورت رفتار اروپاییان در مواجهه با دگراندیشان را (البته با تغییرات ظاهری که در محتوی یکی است) امروزه در بسیاری از نظام‌های کترلی از جمله ایران می‌توان مشاهده کرد که علت مهمی بر عقب ماندگی آن‌ها از قافله توسعه جهانی است. خلاصه‌ای از تاریخ اروپا را به این دلیل بیان کردم که بگویم مردم جوامعی که خواهان توسعه و پیشرفت هستند، حتی جوامعی که مجبور به تحمل نظام کترلی هستند، هیچ‌گاه در طول تاریخ، زیر بار استبداد دینی نرفته و رفتار مقدس مابانه تعدادی را که می‌خواهند دو روز بیشتر بر اریکه قدرت برانند، تا ابد تحمل نکرده است. اروپاییان سالیان متمادی از توسعه بازداشته شده بودند و یک‌بار برای همیشه تصمیم گرفتند به رفتار گذشته رهبران دینی خود پایان دهند. بنابراین، منطقی است که باور کنیم، حتی کشورهای دین‌مدار که با تمامی وجود از ارزش‌های دینی خود محافظت می‌کنند، در بازه‌ای طولانی مدت زیر بار فشارهای استبداد دینی نروند و خواهان خلاصی نباشند؛ هرچند رهبران دینی در این کشورها با ترفندهای مهندسی شده که به‌طور عمده کپی برداری از نظام‌های کمونیستی است به مقابله برخاسته و با نهادهای امنیتی و سرکوب‌گر بخواهند جلوی مقاومت مردم را بگیرند.

هر نهاد یا تشکیلات دینی که در دولت مستقر شود، تبدیل به عامل توسعه نیافتگی می‌شود که سرانجام برای مقابله با آن، متفکران پذیرفته‌اند که رنسانسی دیگر، اما این‌بار در مشرق زمین و در یکی از کشورهای اسلامی ظهور کرده که پیامدهای منفی آن، غیرقابل پیش‌بینی خواهد بود. تا فرارسیدن روز موعود، اکثر مردم فی‌المثل در نظام کترلی و ایدئولوژیک-توتالیتیر ایران، با استفاده از روش‌های مختلف مبارزه، اخلاق سیاسیون را در کوچه و بازار به نقد کشیده و با چالش کشیدن استبداد دینی به فرزندان خود می‌آموزند که در نظام‌های کترلی، رهبران با استفاده ابزاری از احساسات اخلاقی-دینی عوام، فقط به دنبال اهداف و مقاصد سیاسی و ایدئولوژیکی خود بوده و سدی در مقابل توسعه یافتگی‌اند. افزون بر این، دانشگاهیان، نویسندگان، هنرمندان، روزنامه نگاران مستقل، روشنفکران و... با بازیابی ریشه تفکر استبداد دینی در طول تاریخ بر شناخت جامعه افزوده و استدلال می‌کنند که چنین تفکری تازگی نداشته و به دنبال ریشه‌های فلسفی آن در کتاب‌های تاریخ و فلسفه‌اند. شاید به جرأت بتوان ادعا کرد که بخش اعظمی از اخلاق سیاسیون در نظام‌های کترلی، "برداشتی سطحی‌نگر" از اخلاق "نیچه" باشد.

^{۳۱} - سیر تفکر عصر جدید در اروپا، ۱۳۶۸

"نیچه" (۱۸۴۴-۱۹۰۰) فیلسوف معتقد به مکتب "نهیلیسم" بود. او مردم را به دو دسته تقسیم کرده، رابطه میان آنها را به‌قرار زیر تبیین می‌کرد: "گروهی که زیردست و خدمتگذارند و گروهی که خواجه و فرمانروایند." چنین تقسیم‌بندی از مردم جوامع توسط سیاسیون، به‌ویژه حکومت‌های همین‌جوری، بسیار متداول و قابل رؤیت است. او می‌گوید: "اصالت و شرف و بزرگی متعلق به فرمانروایان است و اصل همان‌ها هستند و زیردستان ابزار و وسایل اجرایی خواجگان‌اند." به‌عبارت دیگر، در نظام‌های کنترلی، سیاسیون از عوام، ابزار و پُلی برای ترقی و افزودن ثروت خود می‌سازند و از اخلاق جمعی آنها برای رسیدن به مقاصد سیاسی - اقتصادی خود بهره می‌جویند. به‌نظر "نیچه"، "نیکی و راستی و خوبی و مهربانی همگی پوچ و بی‌معنی و اخلاق ضعیفان است. زیردستان چون ضعیف هستند و قدرت فرمانروائی ندارند خود را به این صفات می‌آرایند تا بدین‌وسیله، قدرت فرمانروایان را تعدیل و تضعیف نمایند و از بندگی آنها خلاص شوند." شایان ذکر است آنچه "نیچه" در این‌جا بدان استناد می‌کند، از تفکر "ماکیاولیسم" و نظرات "ماکیاولی" به عاریت گرفته شده، و‌گرنه نیچه به‌عنوان پیامبر "نهیلیسم اجتماعی"، حرف‌های مؤثر دیگری هم دارد که بحث و بررسی آنها خارج از منظور این نوشتار است.

حاکمیت‌های کنترلی و ایدئولوژیک - توتالیتار با استعانت از جنبه سلبی نظریات نیچه، درعمل مردم را به دو گروه زیردست و فرمانروا تقسیم کرده تا بتوانند کنترل مؤثرتری بر رفتار و افکار مردم داشته باشند و تا آن‌جا پیش می‌روند که از واژه‌های مورد پسند جهانی مثل دموکراسی در راستای اهداف و منافع خود بهره‌برداری می‌کنند.

۴-۳- استفاده ابزاری از اخلاق

هرچند اعتقاد عمومی بر آن است که علم خنثی بوده و برای ارایه نظریات خود وابسته به اخلاق به-ویژه اخلاق منشعب شده از دین نیست، اما مشاهدات نشان داده‌اند که توسعه همه جانبه اگر در بستر اخلاقیات عرفی در جامعه شکل نگیرد، پس از مدتی محکوم به شکست است؛ اما نظریه‌پردازان هیچ‌گاه از اخلاق برای طرح نظریات خود استفاده ابزاری نکرده بلکه آن‌جا که به اخلاق عرفی در جامعه اشاره می‌کنند، می‌خواهند توسعه‌ای را برای کشور به ارمغان آورند که با فرهنگ جامعه مطابقت داشته باشد. مشاهدات نشان می‌دهند در حاکمیت‌های کنترلی - دینی یا ایدئولوژیک - توتالیتار، نگرش سیاسیون به عوام و اخلاق جمعی جامعه، نشأت گرفته از تفکری جزم‌گرایانه، تحکیم‌آمیز و غیرقابل انعطاف بوده و معمولاً سلیقه‌های فردی به نام دین، اخلاقی

جلوه داده می‌شوند و به همین دلیل ارزش‌های اخلاقی و کلام رهبران دینی جوامع در حاکمیت‌های دینی، بُرندگی لازم را ندارند. نیچه از قول ماکیاوولی می‌آورد: "هرچه هست در همین دنیا است و بایستی از نعمت‌های دنیا با هر وسیله ممکن متنعم شد. ضعیفان و زیردستان بایستی به خدمت خواجگان و فرمان‌روایان درآیند و آن‌ها را در رسیدن به نعمات دنیوی استعانت کنند!" باید توجه داشت که چنین تفکری اختصاص به جوامع سکولاریسم ندارد و جوامعی که دین فروشی کرده و رهبران سیاسی آن‌ها به نام دین بر اریکه قدرت سوارند، در عمل از چنین اندیشه‌ای پیروی می‌کنند، هرچند ممکن است در کلام، خلاف این جملات را اظهار دارند. "نیچه" ادامه می‌دهد که "انسان بر حسب فطرت بی‌رحم است و بایستی مطابق مسیر فطری خویش عمل کند. انسان بایستی در جهت کسب قدرت برآید و نیرومند شود تا بدین وسیله در تنازع بقاء پیروز شود. اگر انسان قدرتمند شود قادر به تجاوز به حقوق دیگران خواهد بود و می‌تواند بر آنان برتری پیدا کند."^{۳۲}

رفتار استکباری بسیاری از سیاسیون و قدرت‌ها در دنیای کنونی، نمادی از تفکر مزبور است. تفکری که باعث شده، تفکر و اندیشه انسان‌ها به زنجیر کشیده شود و از آن‌ها به مثابه ابزاری اقتصادی بهره‌برداری شود. شاید بتوان به جرأت گفت که از دلایل عمده تنازعات و بروز جنگ‌ها و ناهنجاری‌ها در جوامع کنونی، ریشه در چنین تفکری دارد. تفکری که هیچ مرزی را نمی‌شناسد و در نظام‌های کنترلی با اندیشه‌های متفاوت قابل رؤیت است. تفکری که در آن، هر زمان که سیاسیون بخواهند انسان‌ها را به خیابان‌ها می‌کشانند تا از آن‌ها حمایت کنند و منافعشان را پاس دارند. تفکری که برده‌داری را در عالی‌ترین شکل خود در دنیای امروز به نمایش گذاشته است. آنچه نیچه از ((اخلاق ماکیاوولی)) ترسیم می‌کند، تنها به اخلاق سیاسیون ختم نمی‌شود، بلکه حتی در حاکمیت‌های دینی - کنترلی چنین اخلاقی رسوخ کرده و سبب شده است که اخلاق اقتصادی و اجتماعی مردم ابزاری شوند در دست سیاسیون که بیشترین بهره‌برداری از آن‌را به عمل آورند.

در حاکمیت‌های کنترلی و ایدئولوژیک - توتالیتیر، همه باید مطیع و گوش به فرمان اوامر حاکمان دینی - سیاسی باشند: چگونه فکر کنند، کجا بروند، چه بخوانند، چه بپوشند و همه را سیاسیون به نام دین و اخلاق، تکلیف می‌کنند. آن‌ها ادعا می‌کنند که دین، معضلات اجتماعی جوامع را حل کرده و مبلغان دینی، بهترین گزینه‌ها و گزاره‌ها را برای نیازهای مردم که طی زمان در حال دگرگونی و تحول‌اند، همسو با شریعت، تبیین و معرفی می‌کند، اما اخلاق دینی ارایه شده توسط آنها ضد توسعه عمل می‌کند. امروزه کمتر کشوری در جهان را می‌توان یافت که در سایه اخلاق ارایه شده توسط حاکمان دینی توانسته باشد به رفاه و آسایش برسند چراکه در عمل مشاهده کرده‌اند، حاکمیت دینی - کنترلی می‌خواهد از انسان‌ها بردگان مطیعی بسازد تا دستگاه

حاکمیت دینی را حفظ کند حتی اگر توسعه یافتگی فدای آن شود و مردم سال‌ها در سختی و مشقت زندگی کنند.

۵-۳- استفاده ابزاری از صندوق‌های رأی

در بررسی معضلات بر سر راه توسعه یافتگی در این کتاب، سعی کرده‌ام موشکافانه موارد را تک به تک بررسی کنم. ممکن است از نظر خواننده، برخی از سرتیترها واضح باشند اما معتقدم توجه به کوچکترین موضوعات می‌تواند ما را در اقیانوس مشکلات پیش‌روی توسعه یافتگی، به سلامت به سر منزل مقصود برساند. نظام‌های سیاسی در عصر کنونی فارغ از نوع و شکل آن، به طور معمول ادعای آزاداندیشی و مردم‌سالاری دارند و با برگزاری انتخابات درصدد صحت گذاشتن بر ادعای خود هستند؛ اما در نظام‌های کترلی و ایدئولوژیک-توتالیتر، با گزینش افراد مورد نظر خود (نظارت استصوابی)، افرادی را در مصدر کار می‌گمارند که در جهت اهداف و تمایلات نظام حاکم حرکت کنند. تجربه نشان داده است که استفاده از افراد نابلد و جابجایی‌های ناموزون نه فقط جامعه را در مسیر توسعه یافتگی قرار نمی‌دهد بلکه ضد آن حرکت می‌کند. استفاده ابزاری از دین در نظام‌های کترلی آن‌چنان فراگیر می‌شود که انتخاب افراد برای قرارگرفتن در نظام نیز از چنین قاعده‌ای پیروی می‌کند تا پایه‌های نظام کترلی مستحکم شده و افرادی که پس از انتخابات روی کار می‌آیند، بتوانند به راحتی در بخش‌های فرهنگی-اجتماعی-اقتصادی و..... جامعه سیاست‌گذاری کنند.

استفاده ابزاری از انتخابات و گزینش سلیقه‌ای افراد کارنابلد، سد محکمی است در مسیر توسعه یافتگی. انتخابات متعدد در نظام‌های کترلی ازجمله: انتخاب نمایندگان مجلس و..... نیز از قاعده گزینشی پیروی می‌کند. تحلیل رفتارشناسی فرهنگ سیاسی مردم در نظام‌های کترلی باید در چارچوب تفکر کترلی مورد مذاقه قرار گیرد. در این مورد مصادیق فراوانند. شاید مثالی از تاریخ گذشته ایران بتواند موضوع را روشن کند. دخالت دولت در انتخابات، سابقه‌ای دیرینه در ادبیات سیاسی ایران‌زمین دارد. به عنوان مثال، پس از نهضت مشروطیت، که قرار بود انتخابات آزاد باشد، دخالت‌ها شروع شده و در انتخابات دوره شانزدهم مجلس به اوج رسید. در آن هنگام که دولت "ساعد" درصدد تشکیل مجلسی فرمایشی بود با مقاومت نمایندگان اقلیت مجلس پانزدهم مواجه شده و هیجده تن از آن‌ها به‌همراه دکتر مصدق و حمایت آیت‌الله کاشانی که در تبعید بود، در دربار متحصن شدند. متحصنین عبارت بودند از: دکتر مصدق، شمس‌الدین امیرعلایی، یوسف مشار، دکتر شایگان، محمود نریمان، دکتر سنجابی، دکتر کاویانی، دکتر مظفر

بقایی، حسین مکی، عبدالقدیر آزاد، عباس خلیلی، حایری‌زاده، عمیدی نوری، دکتر حسین فاطمی، جلالی نائینی، احمد ملکی، ارسلان خلعتبری، زیرک‌زاده و سیدجعفر غروی. در نهایت، به‌دنبال اعتراضات گسترده، "عبدالحسین هژیر" وزیر دربار توسط "سیدحسین امامی" از شاگردان آیت‌الله کاشانی، ترور و انتخابات این دوره هم ابطال شد.

انتخابات پس از سقوط رژیم پهلوی و روی کارآمدن رژیم جمهوری اسلامی قرار بود که آزادانه صورت گیرد اما دیری نپائید که نظام حاکم با استفاده از حربه نظارت استصوابی، از انتخابات استفاده ابزاری برای روی کار آوردن افرادی کرد که بتوانند پایه‌های حکومتی سلیقه‌ای به نام دین (در این‌جا دین تبدیل به ایدئولوژی شده است) را مستحکم کنند و منافع ملت در راستای توسعه یافتگی و افزایش رفاه جامعه در پائین‌ترین اولویت کاری آن‌ها باشد.

در نظام‌های ایدئولوژیک - توتالیتار از جمله رژیم ایران، معلوم نیست که دست‌آوردهای مثبت و تأثیرگذار توسعه یافتگی گروه قبلی در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی، سیاسی و... در هر انتخابات که جای خود را با نفراتی دیگر عوض می‌کنند، چه بوده و آیا نهادی عملکرد آن‌ها را در بونه نقد و بررسی می‌گذارد تا رأی‌دهندگان تصویر روشنی از انتخاب مجدد همان افراد یا گروهی دیگر را داشته باشند، یا تنها قرار است که فقط نمایش انتخابات به روی صحنه آمده و گروه‌های بانفوذ هم مطمئن‌اند که بالاخره نمایندگانشان از صندوق‌ها بیرون خواهند آمد؛ بدون آن‌که عملاً در دوره ریاست آن‌ها بر کرسی قدرت، درجه توسعه یافتگی جامعه به درستی مشخص شود. از آنجایی که در نظام‌های ایدئولوژیک - توتالیتار، کسی پاسخگوی اعمالش نیست، هیچ‌گاه افراد برنده در پایان دوره خدمتشان، مورد پرسش قرار نخواهند گرفت، به‌طور قطع در نظام‌های آزاد مردم‌سالار، این قبیل تدابیر اندیشه نشده و چنین برداشت‌هایی از چگونگی نحوه فرایند انتخابات، تنها از مظاهر نظام کنترلی است.

ذکر این نکته هم خالی از فایده نیست که نباید گمان شود انتخابات تنها از مظاهر نظام آزاد مردم‌سالاری است، چراکه مشاهدات نشان می‌دهند رژیم‌های کنترلی عصر جدید نیز برای کسب مشروعیت و مقبولیت خود، از ابزار انتخابات استفاده می‌کنند، اما باید تفاوت‌های ماهوی را میان این دو قسم انتخابات جستجو کرد. انتخابات در نظام‌های دموکراسی برای انتخاب افرادی است که در تعمیق توسعه یافتگی جامعه مشارکت داشته و پاسخگو باشند؛ در نظام‌های ایدئولوژیک - توتالیتار مثل ایران، چنین وظیفه‌ای را اصلاً نمی‌توان برای انتخاب شونده‌گان متصور بود. اعتقاد داریم که توسعه یافتگی باید توسط افرادی صورت گیرد که نظام دموکراسی را پذیرا باشند و گرنه بهترین و کارآمدترین طرح‌های توسعه توسط افراد با نگرش ایدئولوژیک - توتالیتار هرگز به سرانجام نخواهد رسید و حتی نتیجه معکوس خواهد داشت. یعنی،

طرح‌های توسعه پایدار عقیم خواهند ماند، تالاب‌ها و رودخانه‌ها خشک خواهند شد، جنگل‌ها و مراتع از میان خواهند رفت، تولید از رونق خواهد افتاد، صنایع فرسوده و ناتوان به فعالیت ادامه خواهند داد، شهرها بی‌قواره خواهند شد، فرهنگ جامعه رشد پیدا نخواهد کرد، هنر و موسیقی نازیبا خواهند شد و جایی برای شکوفایی نخواهند داشت، بی تفاوتی و افسردگی بر مردم چیره خواهد شد، بیماری‌های روانی گسترش پیدا خواهد، فساد مالی و اخلاقی در کنار جرم و جنایت و خشونت در جامعه لبریز خواهد شد، فقر و بی‌عدالتی در جامعه گسترش پیدا خواهد کرد، امید به آینده‌ای روشن از میان خواهد رفت، مهاجرت استادان دانشگاه، پزشکان و پرستاران، نخبگان و جوانان به خارج فزونی خواهد یافت و ده‌ها ناهنجاری دیگر که اتفاق می‌افتند و هیچ کس پاسخگو نیست.

اما پس از انتخابات در نظام‌های کنترلی چه می‌گذرد؟ مأموران شهرداری با عجله فراوان، قبل از آن‌که سپیده بدمد یا خورشید از پشت ابرها، روشنایی بر روان آدمیان افکند، مشغول بستن آلبوم عکس مردان و زنانی می‌شوند که با هزینه‌های فراوانی، خود را بر دیوارهای شهر چسبانده بودند تا بلکه به مجلس یا شورای جامعه کنترل‌شده‌ای راه یابند که تناقض در افکار و رفتارشان بیش از هر زمان دیگر هویداست. در هر انتخاباتی، عده‌ای همچون هر انتخابات دیگر، ناشناس به صحنه وارد شده تا تنور انتخابات را گرم کنند و کمتر کسی گمان می‌برد که آن‌ها پیروز میدان شوند؛ اما کسانی که از صندوق‌ها با موفقیت بیرون می‌آیند، اشخاصی‌اند که در گذشته نیز در مصدر امور سیاسی - اجرایی کشور بوده‌اند ولی مردم کمترین شناختی هم از عملکرد گذشته‌اشان ندارند؛ آن‌ها هیچ‌گاه در مقابل جامعه پاسخگو نبوده‌اند و با پشتوانه قوی سیاسی‌ای که از جیب ملت برای خود تدارک دیده‌اند، با صرف هزینه‌ای گزاف، تبلیغات انتخاباتی راه انداخته، توسط آرایشی که از پیش برای خود جمع کرده‌اند، معلوم نیست می‌خواهند جامعه را به کدامین سمت و سو هدایت کنند، در کدامین پله توسعه بنشانند و به‌راستی از منظر آن‌ها فلاح و رستگاری در کجاست؟ و اصلاً مگر چنین تعبیری قرار است در نظام‌های کنترلی به واقعیت پیوندند؟ به‌راستی چندان فرقی هم نمی‌کند که چه کسی از کدامین دسته و گروهی برنده انتخابات شوند که این‌ها همه و همه، دین و آزادی را بازیچه ورود به عرصه سیاست کرده و در مجموع، عملکردشان تفاوت آن‌چنانی برای جامعه ندارد؛ پس، توسعه نیافتگی همچنان ادامه پیدا خواهد کرد.

توسعه یافتگی در نظام‌های کنترلی گروگان امیال رهبران سیاسی - دینی قرار خواهد گرفت. در نظام‌های کنترلی، افرادی که کشور و دین را در انحصار خود دارند و فلاح و رستگاری و بهشت و جهنم را در جزمیت اندیشه خویش جستجو می‌کنند و کمترین کرنشی را در مقابل نظرات دیگران نشان نمی‌دهند، چگونه می‌توانند آزادی اندیشه و دین مبری از انحرافات را به جامعه هدیه کنند، توسعه یافتگی و پیشرفت جامعه که جای خود دارد. اگر قرار باشد که دین را در بغض و کینه نسبت به چند شخصیت تاریخی خلاصه کرد و دست‌آویز به خرافات و اوهام را نشانه

التزام به شریعت و اصول دینی دانست و از این‌راه بر احساسات دینی مردم سوار شد تا قدرت سیاسی پایدار بماند و دشمن خارجی را علت اصلی تمامی عقب‌افتادگی‌ها به حساب آورد، آنگاه رفاه، آزادی، امنیت و شادمانی‌ای را که دین برای پیروانش نوید می‌دهد، باید در کدامین سیستم اجتماعی و اقتصادی جستجو کرد؟ این‌ها پرسش‌هایی نیستند که در نظام‌های کنترلی خریداری داشته باشند. چراکه بسیاری از رهبران دینی - سیاسی در نظام‌های کنترلی، با کسب رانت‌های ناصواب، هزینه‌های هنگفتی بر جامعه از جیب مردم تحمیل می‌کنند. این‌ها نه تنها خود را دارای بالاترین شعور سیاسی و عرق ملی می‌دانند، بلکه درعین حال، بهشت را نیز در انحصار خود داشته و دیگران را مستحق عذاب الهی می‌دانند. به قول دکتر شریعتی: اگر گاندی آتش پرست یا گوروپیچ کمونیست باشند که عمری را با نظام سلطه مبارزه کرده‌اند، در قعر جهنم می‌بینند و البته نزد آنان، مبارزه برای آزادی و رفاه و تعمیق توسعه یافتگی شاید کمترین ارزشی نداشته باشد.

شیوع اندیشه‌های پوپولیستی، آپورچونیستی و ساختن دشمنی خارجی و تکرار واژه "دشمن" از طرف رهبران، از ثمرات توسعه نیافتگی است. نمایندگان انتخاب شده در نظام‌های کنترلی، علت اصلی مشکلات داخلی را نادیده گرفته و هر جا که می‌خواهند حقانیت خود را نشان دهند، دشمن خارجی را علت‌العلل تمامی مصائب و مشکلات معرفی می‌کنند. آن‌ها تحت عناوین مختلف، از جمله: سوسیالیسم، ناسیونالیسم و حتی دین به جان هم می‌افتند و با هزینه گزافی که بر ملت وارد می‌کنند، مقصد سیاسی‌شان را نشانه می‌گیرند و از طرفی دیگر، با ارایه سیستمی نامعلوم، سلیقه‌ای و متحجر، برای جامعه جز سرگردانی، بی‌تفاوتی، ناامیدی و اندیشه‌ای آپورچونیستی ارمغانی ندارند. خیل جمعیتی را که با شعارهای پوپولیستی به پای صندوق‌های رأی می‌آورند، اما آینده‌ای روشن را در ادامه کار و قرارگرفتن در مصدر قدرت، برای خانواده آن‌ها به تصویر نمی‌کشند، بلکه می‌خواهند امروز و فردای‌شان را به‌نحوی با کمترین مشکلات پشت سر گذرانند. از طرف دیگر، اگر کسانی که خود را در قصرهای بلورین و زرین اندیشه حبس کرده‌اند، به میان مردم آمده و مدتی را با گرفتاری‌ها و آلام آن‌ها سپری کنند، متوجه بی‌هویتی ترسناکی خواهند شد که می‌رود بنیان‌های جوامع کنترلی را دستخوش دگرگونی سازد. یکاش تجربه تاریخی به رئیس جمهور و نمایندگانی که در ایران با هزینه فراوان تحمیل شده بر مردم بر کرسی رانت‌ها می‌نشینند بفهماند که، اگر توسعه و رفاه را برای مردم نمی‌توانند به همراه آورند، حداقل دین و آزادی آن‌ها را سلب نکنند و جامعه را نسبت به سرنوشت آینده‌اش بی‌تفاوت نسازند، تا قبل از آن‌که مأموران شهرداری، آلبوم عکس‌های انتخاباتی آن‌ها را ببندند، جامعه پرونده آن‌ها را برای همیشه بایگانی تاریخ کند. آنان فراموش کرده‌اند که قرار بود انتخابات برای ملت ایران هدیه‌ای باشد تا بتوانند با انتخاب افراد دلسوز و متخصص، مسیر توسعه و پیشرفت را همپای کشورهای توسعه یافته بپیمایند؛ اصلاً از دلایل انقلاب اسلامی ایران دسترسی به آمال و آرزوهایی بود که به ملت وعده‌اشان داده شده بود؛ از این قبیل:

الف- انقلاب اسلامی در وهله نخست، مخالف رژیم شاهنشاهی با تمامی ظواهر و ملحقات آن بود. یعنی مردم شاه را به هر شکل و صورتی حتی با واژه مقدس شده "ولایت مطلقه" برای رهبریت نظام مطالبه نمی کردند و خواهان حذف تمامی اشکالی بودند که رژیم شاهنشاهی پهلوی در نهادهای سیاسی- اجتماعی کشور طی پنجاه سال، اجبار کرده بود.

ب- رهبریت نهضت آیت الله خمینی، بسیاری از رهبران گروه های سیاسی و اکثریت نسل اول انقلاب، به دنبال پایه ریزی نظامی بودند که اساس آنرا جمهوریت و اخلاق آنرا اسلام تشکیل می داد؛ حتی رهبریت نهضت و نظام با تشکیل حکومت اسلامی مخالف بود و آنرا برای آینده جامعه ایرانی لازم و مفید نمی دانست. با چنین تدبیری بود که نسل اول انقلاب به طور قاطع به جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند؛ اما به مرور متوجه شدند که هرچه از سوی رهبران انقلاب گفته می شد، فقط "شعار و خدعه" بود و بنابراین، همان نسل بخشی از مخالفان سرسخت نظام شدند.

ج- از مطالبات اساسی مردم، گسترش آزادی های سیاسی- اجتماعی- فرهنگی و نگاهی تکرگرایانه پلورالیسم به موضوعاتی بود که با سرنوشت مردم گره می خوردند. بنابراین، قرار بود که مجلس قانون گذاری یا نهادهای امنیتی و قضائی، آزادی مردم را در اشکال مختلف تضمین کرده تا مردم در جامعه احساس عدم امنیت نکنند. به عبارت دیگر، مردم در تعیین سرنوشت خود، دیگر خواهان نظام کنترلی نبودند؛ برعکس، مردم گمان می کردند شعائر انقلابی می خواهد سرنوشت مردم به دست خودشان در نظامی مردم سالار تعیین شود. یعنی، آزاد زیستن مردم که روح اخلاق اسلامی در بدنه جامعه دمیده شده باشد، از مطالبات اساسی مردم بود.

د- مردم خواهان استقلال سیاسی بودند و آرزو می کردند سیاستمداران با تدبیر و دوراندیشی که فاقد بهره گیری از احساسات باشد، بهترین روابط سیاسی را با همه کشورها و نهادهای بین المللی، در جهت تأمین منافع ملی کشور و ژرف نگری در ابعاد توسعه، برقرار کنند. البته قرار بر این بود که تدابیر سیاسی با نظر مستقیم مردم طراحی و تبیین شوند؛ یعنی رهبران سیاسی به نام مردم به دنبال رسیدن به اهداف سیاسی جدا از خواسته مردم نباشند چه برسد به آن که از دین و اعتقادات مردم خرج کنند.

ه- مردم خواهان نظام اقتصادی آزاد و مردمی بودند که تضمین کننده توسعه ای همه جانبه برای کشور باشد؛ یعنی کار مردم به خود آنها واگذار شده، دولت یا هر نهاد غیر مردمی دیگر، به امر تولید، تجارت و توزیع نپردازد. قرار بر این بود که دولت مسئول تنظیم و تبیین سیاست های اقتصادی با نظر مردم باشد. طراحان اولیه قانون اساسی سعی فراوانی در القای چنین تفکری در قانون اساسی داشتند. اقتصاد در حالی که بر سه پایه خصوصی، تعاونی و دولتی طراحی گردیده بود، اما هیچ گاه قرار نبود که تمامیت اقتصاد دولتی شده و مردم جیره خوار دولت شوند.

مطالبات جامعه فراوان بود که همگی نشان می‌دهد، مردم می‌خواستند بالاخره خود را از شر نظام کنترلی خلاص کنند. ملت ایران قرار بود که از شر نظام کنترلی خلاص شده و نظامی مردم‌سالار و غیرکنترلی را برقرار کند؛ اما نمی‌دانست که در چنبره نظام ایدئولوژیک-توتالیتراسیبر می‌شود و آمال پیشرفت و توسعه جامعه‌ای که برای برپایی آن هزینه‌های فراوانی را متحمل شده بود، نابود خواهد شد. ملت با برپایی انقلاب آرزو می‌کرد در صحنه‌های مختلف آزادی منطبق بر قانون داشته باشد چراکه اطمینان داشت درحالی که تمامی انسان‌های آزاداندیش و آزادی‌خواه، به‌دنبال آزاداندیشی و آزادی‌خواهی نه‌تنها برای مردم جوامع خود هستند، بلکه آن‌را برای تمامی جهانیان نیز آرزو می‌کنند. ملت می‌دانست که در این‌صورت می‌تواند توسعه‌ای همپای توسعه کشورهای پیشرفته را تجربه کند. تجارب تاریخی نیز نشان داده‌اند، رهبران دولت‌هایی که در اعصار مختلف، رابطه‌اشان را با مردم قطع کرده و آزادی را از مردم خود دریغ کرده‌اند، نام ننگینی از خود در تاریخ برجای گذاشته‌اند؛ اما آن‌چه حائز اهمیت است، هزینه اختناق را رهبران سیاسی بر مردم با تحمیل توسعه نیافتگی در ابعاد مختلف وارد کرده و همه مجبور به پرداخت آن خواهند شد.

۴- آزادی قلم و آزادی بیان

در ابتدای این قسمت یادآور شوم که توسعه یافتگی فقط در بستر آزادی به‌ویژه آزادی‌های اجتماعی شکل می‌گیرد، رشد می‌کند و سرانجام به بار می‌نشیند. در نظام‌های کنترلی و توتالیترا-ایدئولوژیک، توسعه یافتگی موجودی عقب افتاده و ناتوان خواهد بود حتی اگر هزینه‌های فراوانی برای تحقق آن صرف شود اما همچنان غیرقابل دسترس است.

نظام‌های کنترلی معمولاً مردم را حریص به آن‌چه دیگران دارند، بار می‌آورند. باید قبول کرد و باور داشت که در دنیای جهانی سازی شده دیگر نمی‌توان مردم را از واقعیات دور نگه داشت و آن‌ها را از حق دانستن و آزادی بیان محروم کرد. مردم بالاخره خواهند دانست و هیچ‌کس نمی‌تواند آن‌ها را از دانستن محروم کند. در دنیای امروز، هنر سیاستمدار آن نیست که حق دانستن را با هزینه‌های گزاف از مردم بگیرد؛ بلکه هنر سیاستمدار آن‌است که آگاهی مردم را آن‌قدر افزایش دهد تا مردم از روی آوردن به بیگانگان برای دریافت اطلاعات، خود را مستغنی بدانند. در این صورت است که نام رهبران سیاسی را مردم همیشه با نیکی و عزت یاد خواهند کرد. اما مگر چنین رویکردی در نظام‌های سیاسی کنترلی امکان‌پذیر است؟ سیاستمداران نظام‌های سیاسی کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیترا معمولاً عادت دارند با هر واژه‌ای که بوی آزادی داده یا انگیزه آزادی بیان میان مردم را افزایش دهد، مخالفت ورزند. آزادی که نباشد، مسیر توسعه یافتگی همچنان خاموش و غیرقابل دسترس می‌شود.

۱-۴- بررسی مقایسه‌ای پیرامون آزادی بیان

آزادی بیان به مثابه حنجره سالم توسعه یافتگی عمل می‌کند. مقایسه آزادی بیان در نظام‌های کترلی با کشورهای توسعه یافته‌ای که از نظام دموکراسی برخوردارند، می‌تواند موضوع را تا حدی روشن کند. مثال‌ها فراوانند. برای مثال، مجله "نیوزویک" چاپ آمریکا مورخ ۲۹ ژوئن ۲۰۰۶، مقاله‌ای از "کریستوفر دیکی" به چاپ رساند که در آن، وی سیاست‌های جنگ‌طلبانه آمریکا، اوضاع اجتماعی و وضعیت نیروهای آمریکائی در عراق را با نگاهی کاملاً انتقادآمیز به چالش کشیده بود. سوتیتر مقاله مزبور عنوان می‌کند: "زمان آن فرا رسیده که تفکر و جهت‌گیری‌های سیاستی آمریکائی، دیگر خود را بالاتر از قانون (در عراق) و برتر از (مردم عراق) نپندارد، پروانه کشتار (مردم عراق از سربازان آمریکائی) گرفته شود و با دولت جدید مالکی، به چشم خدمتکار (امریکا) رفتار نشود."^{۳۳} یعنی، نویسنده‌ای آمریکائی به خود اجازه می‌دهد که برای سیاست‌مداران کشورش درخصوص یکی از مهم‌ترین و حیاتی‌ترین سیاست‌های خارجی کنونی دولت وقت آمریکا، تعیین تکلیف کرده و نه تنها مورد تعقیب مقامات آمریکائی قرار نگیرد، بلکه از وی به‌مثابه یکی از نویسندگان خبره، مطلع و آگاه از وضعیت جهانی تجلیل به‌عمل آید و مقاله‌اش در یکی از معتبرترین مجلات بین‌المللی به چاپ برسد. همین مجله در شماره پیشین خود، ماجرای حمله ناو آمریکائی "وینسنس" به هواپیمای مسافربری جمهوری اسلامی ایران را در ۳ جولای ۱۹۸۸ که به شهادت ۲۹۰ نفر از مسافران هواپیما انجامید، مورد تفحص و کنکاش قرار داده و با درج اسناد و مدارک مستدل، نشان می‌دهد که دولت آمریکا در جریان مزبور مقصر بوده و نتیجه می‌گیرد که تمامی ادعاهای سران وقت آمریکا درخصوص علت تهاجم به هواپیمای مسافربری ایران، دروغ محض است. افزون بر این موارد، جانبداری دولت بایدن از اسرائیل و نتانیاهو در کشتار و سرکوب فلسطینیان در غزه با محکومیت شدید و گسترده اندیشمندان، هنرمندان، جراید، دانشجویان دانشگاه‌های آمریکایی و استادان در ۲۰۲۴ چنان فراگیر شد که دولت آمریکا را مجبور به عقب نشینی از برخی مواضع خود می‌کرد.

موارد بالا فقط چند نمونه کوچک از خیل اقدامات فراگیر و گسترده‌ای‌اند که روزانه اندیشمندان و رسانه‌های آمریکائی در پناه حق ((آزادی بیان))، به تصویر می‌کشند، به‌گونه‌ای که حتی برخی از چنین کوشش‌های قلمی و رسانه‌ای، به افشاگری گسترده مقامات سیاسی یا شرکت‌های معظم اقتصادی در آمریکا می‌انجامد که مشهورترین مصادیقش، تلاش خبرنگارانی بود که به استعفای دو رئیس جمهور این کشور یعنی "نیکسون" و "کلینتون" منجر شد.

آیا تا کنون به این نکته اندیشیده‌ایم که چه کسانی در زمرهٔ بیشترین متقدان و افشاکنندگان سیاست‌های دولت آمریکا به‌شمار می‌آیند؟ آیا رهبران نظام‌های توسعه‌یافته معتقد نیستند که آزادی بیان حافظ نظام سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مسیر توسعه یافتگی کشورهاست؟ و بنابراین بیشترین انتقادات و افشاگری‌ها هم از سوی جراید و مردم آن کشورها صورت می‌گیرد. البته مقولهٔ آزادی بیان در کشورهای توسعه یافته، لزوماً برای تحقق صلح جهانی، آرمان‌های صلح طلبانه و موضوعاتی از این قبیل که روزانه مورد گفتگوی ماست، استفاده نمی‌شود و قرار هم نیست که آن‌ها نگران توسعه یافتگی و وضعیت ملت‌های دیگر باشند؛ بلکه آنها فقط به منافع ملی خود اندیشیده و برای تحکیم پایه‌های نظام سیاسی و ایجاد امنیت و رفاه برای مردم خودشان، از آن بهره می‌جویند و اگر هم نسبت به شرایط جهانی، اوضاع سیاسی-اقتصادی و نظام حکومتی سایر کشورها حساسیت نشان می‌دهند، تنها در پرتو منافع ملی خودشان است. بنابراین کمتر مشاهده می‌شود در آن کشورها، کسی را به جرم "نشر اکاذیب، تحریک و تشویق افراد و گروه‌ها، نشر مطالب الحادی، نشر مطالب خلاف واقع به قصد تشویش اذهان عمومی، اقدام علیه امنیت ملی" و موارد موهوم دیگری از این قبیل، محاکمه و زندانی کنند؛ یعنی همان اتفاق شومی که دهه‌هاست ایران با آن روبه روست.

ثروت و موهبتی که کشورهای توسعه یافته به نام "آزادی بیان" در اختیار دارند، باعث شده که ثروت‌های مادی و فکری بسیاری از جوامع را به‌سوی خود کشانده و از سرمایه‌های انسانی و مادی کشورها در جهت توسعه یافتگی خود استفاده کنند. درواقع توسعه یافتگی این کشورها در بستر آزادی شکل گرفته و برای بسیاری از کشورهای با نظام‌های کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتر، سرزمین آرزوها شوند. بسیاری از افرادی که می‌خواهند مبارزات سیاسی کرده، تلاش‌های فکری و علمی داشته باشند، به بالاترین دستاوردهای فن‌آوری و آکادمیک دست یازیده، محیطی مطمئن برای کسب و کار ایجاد کنند، زندگی آرام و بانشاطی برای خانواده مهیا کرده، در پناه قانون زندگی کنند و..... به فکر مهاجرت به این کشورها می‌افتند تا شاید به آمال خود برسند و البته همهٔ این‌ها قابل رؤیت نبود، مگر به یمن "آزادی بیان".

در یک کلام، آزادی بیان در کشورهای توسعه یافته، به مثابه کلیدی برای قفل تمامی مشکلات و معضلات جامعه و همچنین گذر از چالش‌های توسعه یافتگی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. تأسف آن‌جا بیشتر می‌شود که برخی از

اندیشمندان نظام‌های کنتری گمان می‌کنند که نه تنها ملت‌شان از آزادی بیان برخوردار بوده، بلکه آزادی بیان در کشورشان در مقایسه با ((دنیای آزاد))، از سطح پیشرفته‌تری برخوردار است. برای اثبات چنین ادعاهایی، ضروری است برخی شاخص‌ها در نظام‌های کنترلی و آزاد به‌طور نسبی مقایسه شوند. یعنی:

- ۱- تعداد روزنامه‌ها و مجلاتی که تعطیل شده‌اند.
- ۲- تعداد مدیران مسئول، سردبیران و نویسندگان جرایدی که متحمل شکنجه، حبس، ممنوعیت قلم، ترک شغل و درنهایت ترک وطن و تبعیدی خودساخته شده‌اند.
- ۳- تعداد کتاب‌هایی که نتوانسته‌اند مجوز چاپ بگیرند یا سانسور شده‌اند.
- ۴- تعداد نویسندگان، مترجمان، شعرا و مؤلفانی که محکوم به حبس شده، آثارشان توقیف شده‌اند.
- ۵- تعداد فعالان سیاسی - اجتماعی، استادان دانشگاه، روشنفکران و روحانیونی که به دلایل واهی و تهمت‌های مرسوم و تنها به جرم اظهار عقیده به حبس‌های طویل‌المدت یا موقت محکوم، آبرویشان ریخته، از دانشگاه و محل کار خود اخراج شده، امنیت اجتماعی و شغلی آن‌ها با مخاطرات جدی روبه‌رو گردیده و درنهایت، یا ترک وطن کرده یا منزوی شدند.
- ۶- تعداد دانشجویانی که به جرم فعالیت‌های سیاسی از دانشگاه‌ها اخراج شده یا به زندان افتادند.
- ۷- تعداد تظاهرات خودجوش مردمی (و نه الزاماً حکومتی) که از طرف گروه‌های سیاسی، اجتماعی و صنفی برپا می‌شود.
- ۸- تعداد رادیو و تلویزیون‌های خصوصی.
- ۹- تعداد و حجم سانسورها و فیلترهای اینترنتی و ماهواره‌ای.
- ۱۰- سرعت اینترنت و دسترسی آزاد و پرسرعت به فضاهای اطلاعاتی
- ۱۱- تعداد افرادی که به جرم داشتن سایت و وبلاگ و فعالیت در فضاهای مجازی مثل تلگرام، اینستا، واتس اپ و... محکوم به شکنجه و حبس شده‌اند.
- ۱۲- تعداد تحصیل‌کردگانی که به دلیل نداشتن امنیت شغلی و انگیزه‌های حرفه‌ای موطن خود را ترک کرده و در کشورهای توسعه یافته مشغول به کار هستند.
- ۱۳- تعداد گشت‌های به اصطلاح "ارشاد یا طرح نور" و دیگر نهادهای امنیتی برای محدود کردن آزادی‌های اجتماعی
- ۱۴- آزادی‌های اقتصادی، کسب و کار و تجارت که البته این رشته سر دراز دارد و دربرگیرنده شاخص‌های مختلفی است که در بخش مربوطه به آن‌ها اشاره خواهم کرد.

به‌طور یقین، در کشورهایی که آزادی بیان باشد، "آزادی قلم" نیز امری طبیعی محسوب شده و جزو الزامات توسعه یافتگی در کشور است. "آزادی قلم" به تحقیق از شاخص‌های مهم توسعه یافتگی کشورهاست و اگر پیشرفت و تعالی در صحنه‌های مختلف پدیدار شود، مرهون آنست چنانکه در قرآن نیز "ن والقلم" اشاره‌ایست به قدرت قلم در از بین بردن

جاهلیت و تعالی و پیشرفت جامعه. حال اگر قلم، محصور، گرفتار و ناتوان شود، نظام کنترلی بر جامعه مستولی خواهد شد و نظام فکری و تصمیم‌گیری در بند تفکر عده‌ای خاص قرار می‌گیرد که امکان خطا در آن بسیار است. اما در طرف مقابل هم، خطای تصمیم‌گیری در ابعاد سیاسی-اقتصادی- فرهنگی و اجتماعی مجریان که فرصت مطالعه بیرونی رفتارشان را ندارند، توسط آزادی قلم می‌تواند تصحیح شود و راه صواب را نشان دهد. چنین است که آزادی قلم، سره را از ناسره جدا می‌کند و حتی قادر به تصحیح انحراف قلم‌هایی است که در راه ناصواب و تصمیمات غلط اقتصادی- اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... به کار رفته‌اند. این جاست که توسعه یافتگی قدرت ظهور و نمو پیدا می‌کند.

تجربه کشورهای موفق که از نظام‌های غیرکنترلی، غیر ایدئولوژیک و غیرتوتالیتر بهره می‌جویند، نشان می‌دهد که درجه آزادی قلم رابطه مثبت و معنی‌داری با درجه توسعه یافتگی و میزان مشارکت و حضور آن‌ها در صحنه‌های جهانی دارد. در مقابل، کشورهایی که از قافله توسعه جهانی عقب مانده‌اند، از دیرباز قلم را در بند نگاه داشته، با اصحاب قلم جفای بسیار کرده‌اند. مصادیق در نظام‌های کنترلی فراوانند. مثالی از تاریخ گذشته ایران بیاورم؛ "دشتی" نویسنده کتاب "پنجاه و پنج" که ظاهراً از مدافعان رژیم پهلوی در دوره رضا شاه بود، اما حکایت‌های تلخی از خشونت و رفتار حکومت پهلوی اول را در مقابل مطبوعات افشا می‌کند. درجائی می‌نویسد:

"روزنامه ستاره ایران در صفحه چهارم خود ستونی داشت زیر عنوان لطایف و ظرایف که "تقی بینش" آنرا می‌نوشت و جنبه فکاهی داشت. در یکی از این تکه‌ها، لطیفه‌ای بود که ایل زعفرانلو را مسخره کرده بود. (ایل زعفرانلو در سرکوبی "کلنل محمدتقی‌خان"، قوای دولتی را کمک می‌کرد) وزیر جنگ از این شوخی بی‌جا چنان برآشفته که دستور داد مدیر روزنامه را جلب و روزنامه را توقیف کنند. مأمورین نظامی به اداره ستاره ایران آمدند که در جنوب خیابان سعدی فعلی واقع بود، مدیر آن‌را به قزاقخانه بردند و اعضاء روزنامه را بیرون ریختند و در اداره را قفل کردند و صاحب امتیاز و مدیر مسئول روزنامه را به میدان مشق بردند و به امر وزیر جنگ، او را شلاق زدند و سپس در یکی از اطاق‌های آن‌جا به زندانش افکندند. توقیف روزنامه بدین شکل خشونت‌آمیز و شلاق‌زدن مدیر آن، بی‌سابقه بود. متعاقب این قضیه، چند روزنامه‌نویس دیگر زبان به اعتراض گشوده و انتقاداتی کرده بودند یا به حضرت عبدالعظیم رفته متحصن شدند. حتی "فرخی" پس از نشر یک رباعی که مصراع آخرش می‌گفت: اینست حکومت شتر-گاو- پلنگ، به سفارت روس پناهنده شد و مدیر روزنامه "ایران آزاد" یعنی "ضیاءالواعظین" هم به سمنان تبعید شد."

اسارت قلم به منزله زنجیر بر اندام توسعه یافتگی است. چنین بود که حکومت‌های پهلوی هرگز نتوانستند معضلات کشور را درک کرده و توسعه یافتگی را در ابعاد مختلف برای کشور به ارمغان آورند، چون قلم در اسارت بود و نمی‌توانست حقایق را آشکار سازد و از انحراف‌ها جلوگیری کند و شاید اگر در اسارت نبود، اوضاع مملکت اصلاح می‌شد و هزینه سرنگونی را ملت نمی‌پرداخت. پس از سرنگونی رژیم پهلوی، ملت ایران امیدوار بود که رویه پیشین تغییر کند و

الزامات جامعه‌ای آزاد محقق شود که در آن توسعه یافتگی بتواند به منصفه ظهور برسد؛ اما نه فقط آرزوی دیرینه ملت ایران محقق نشد بلکه سرکوب با قدرت بیشتری به بهانه‌های مختلف ادامه پیدا کرد و قلم همچنان گرفتار آمد. در هر جامعه، آزادی قلم به روشنی می‌تواند مسیر صحیح را نشان داده، در مقابل هرگونه خطر احتمالی که کیان جامعه را در ابعاد اقتصادی-سیاسی-اجتماعی و فرهنگی مورد تهدید قرار می‌دهد، با قدرت ایستاده و جلوی بسیاری از انحراف‌ها و منحرفین را بگیرد. اگر قلم آزاد نباشد و بیان در سانسور و اختناق گرفتار آید، دشمنان بسیاری با طرفداری دوآتشه از گروه و تفکر حاکم که قدرت سیاسی را در اختیار دارد، کاتولیک‌تر از پاپ شده، شاه‌رگ حیات سیاسی-اقتصادی و فرهنگی جامعه را در چنگال خود قرار داده، تیشه بر ریشه آمال و آرزوهای مردم زده و جامعه را با آشوب و التهاب سیاسی-اجتماعی و فرهنگی مواجه خواهند کرد.

۲-۴- خودی و غیرخودی

پر واضح است که اعمال محدودیت‌ها برای نویسندگان، شعرا، استادان دانشگاه صاحب قلم، فیلم‌نامه‌نویسان، بازیگران، جراید و رسانه‌های مختلف و توقیف آن‌ها، سبب پنهان‌ماندن حقایق می‌شود. تحدید آزادی قلم در نظام سیاسی کترلی، نه تنها چهره حقوق بشری کشورها را نزد مجامع بین‌المللی خدشه‌دار می‌کند، بلکه بر اساس گفته‌ها و نوشته‌های کسانی که از فعالیت‌های حرفه‌ای خود باز مانده‌اند، نفرت و کینه آن‌ها را به نظام فزونی می‌بخشد. به عبارت دیگر، حس کینه و دشمنی اندیشمندان و صاحبان قلم را به نظام سیاسی فزونی داده، حاکمیت مقبولیت و مشروعیت خود را از این جناح، از دست می‌دهد. شاید این نکته اخیر برای بعضی سیاست‌مداران نظام‌های کترلی چندان مهم نباشد، اما به طور قطع باید دانست که هزینه‌های تجمیع چنین مخالفت‌ها و کینه‌هایی سرانجام گریبان آینده نظام کترلی را خواهد گرفت. شاید هم سیاست‌ورژیم‌های کترلی ندانند که تفکر "هرکه با ما نیست، پس بر ماست" و سانسور قلم و بیان، نه فقط فرایند توسعه یافتگی را به عقب خواهد راند بلکه سرانجام، تمامیت اندام جامعه را به اضمحلال خواهد کشاند و اگر کسانی نباشند که ناگفته‌ها را بگویند و مردان حکومت را نسبت به اشتباهاتشان واقف کنند، همان خواهد شد که نظام‌های سرنگون‌شده پیشین تجربه کردند، اما زمانی اشتباهشان را فهمیدند که دیگر دیر شده بود و البته تاریخ هم تکرار خواهد شد. اندیشه "هرکه با ما نیست، پس بر ماست" براساس نظریه ابطال‌پذیر "فرانسیس فوکویاما" از اندیشمندان بانفوذ ژاپنی‌الاصل آمریکایی طراحی شد و قرار بود که در "سیاست خارجی" و نه در "سیاست داخلی" کشورها از جمله آمریکا، مورد استفاده قرار گیرد. اما رهبران کشورهای کترلی-ایدئولوژیک-توتالیتیر مثل ایران، تفکر مزبور را به جای استفاده در سیاست خارجی، برای شهروندان خود مورد استفاده قرار می‌دهند! تفکر "هرکه با ما نیست، پس بر ماست" در کشورهای عقب مانده،

عامل انحطاط، پس رفت و توسعه‌نیافتگی محسوب می‌شود اما برای کشورهای توسعه یافته به دلیل استفاده این شعار در سیاست خارجی، اقتدار سیاسی-اقتصادی و نظامی ایجاد کرده است. البته رهبران بزرگی در شرق جغرافیایی هم بوده‌اند که تعامل و مصالحه با دنیا را مقدمه‌ای برای پیشرفت و تعالی خود به حساب می‌آوردند و به‌جز پیشرفت و عظمت ملت خویش، سودای دیگری در سر نداشتند. گفته رهبر فقید چین "دنگ شائوپینگ" که معتقد بود: "چین برای قدرتمندشدن نیازمند پنجاه سال صلح و سازش با نظام بین‌الملل است"، نمونه‌ای از تساهل بزرگانی است که برخلاف "مائو تسه‌دون" دیگر رهبر این کشور، دنیا را تنها بر پایه خیر و شر تقسیم نمی‌کردند. به عبارتی، اگر چین بر پایه اندیشه مائو تسه‌دون می‌چرخید، حداقل وضعیت کره شمالی امروزین را داشت، درحالی‌که چین نوین با اندیشه دنگ شائوپینگ، از قدرت‌های مسلم اقتصادی-سیاسی و نظامی بین‌الملل است و هیچ تدبیری بدون مصلحت یا خلاف منافع ملی این کشور در جهان، اتخاذ نمی‌شود. درمقابل، رهبرانی هم هستند که موتور حرکت خود را در مخاصمه با دنیا، کوک کرده‌اند و کارگزارانشان با هر قدمی که برمی‌دارند، چند صد متر از دنیا فاصله می‌گیرند و برای برگشتن به خانه نخست، باید هزینه‌های بیشماری از جیب مردم پرداخت کنند. پایه و اساس چنین تفکری را تنها از منظر سیاسی نباید دید که درواقع، آبخور ایدئولوژیکی دارد. کسانی که دنیا را بر مبنای تفکر "خیر و شر" تقسیم‌بندی می‌کنند و تفکر خود را در محدوده خیر و سایر عقاید را در قلمرو شر می‌پندارند، کم نیستند و اتفاقاً خیل عظیمی از معتقدان متعصب به ادیان الهی را تشکیل می‌دهند. حال پرسش این‌جاست که رهبران ایران که نگاه به شرق را در اولویت کاری خود نهاده‌اند بهتر است برای توسعه یافتگی از نظریه امثال مائو تسه دون بهره جویند یا گرایش پیدا کنند به عقاید مترقی دنگ شائوپینگ؟

شعار "نه شرقی، نه غربی" از ابتدای انقلاب شعاری اشتباه برای دورکردن ایران از کشورهای غربی و در نتیجه توسعه یافتگی بود. کشورهای که می‌توانستند با استفاده از فناوری به‌روز، سرمایه‌ها و منابع و مدیریت تخصصی در فرایند توسعه یافتگی به ایران یاری رسانند اما ملزومات این شعار سبب شد ایران از توسعه دور مانده و ملجأ و پناهی جز کشورهای کمونیستی به‌ویژه روسیه که همواره از پشت به ایران ضربه زده است، نداشته باشد.

اندیشه فوکویاما (متولد ۱۹۵۲ در شیکاگو) برای سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا البته جدید نیست و سابقه تاریخی دارد و بسیاری از رهبران دینی در گذشته و درحال حاضر، از آن در دایره دین استفاده کرده و مخالفین خود را از سر راه برداشته و برمی‌دارند. گروهی که خواسته‌اند با توسل به چنین شیوه‌ای، آراء خود را به کرسی بنشانند، مرتکب جنایات‌های بیشماری در طول تاریخ شده‌اند و مخالفین خود را به طرز سبانه‌ای از میان برداشته‌اند. "مارسیون" که گفته می‌شود نگارنده "انجیل مرقس" است، با الهام از آئین "گنوسی" اعتقاد داشت که در جهان دو خدا وجود دارد: خدای بدی و خدای خوبی. خدای بدی، خدای کتاب تورات و خدای خوبی، خدای کتاب انجیل است. اما درمقابل، یهودیان با عکس‌العملی شدید در برابر گفته‌های وی، خلاف نظریات وی را در کتاب‌هایشان اظهار کردند. در نوشته‌های منتسب به تورات می‌خوانیم که: "یهوه خدای شما، شما را امتحان

می‌کند... اگر کسی تو را اغوا کند و گوید که برویم و خدائی غیر از یهوه را پرستیم، او را قبول مکن و چشم تو بر وی رحم نکند و بر او شفقت منما. البته او را به قتل رسان." درکنار ادیان دیگر، رهبران دینی مسلمان زیادی هم بوده‌اند که همین تفکر را داشته‌اند و از آن در مقابل دگراندیشان یا بیرون روندگان از اسلام در ایران و مناطق دیگر استفاده می‌کنند و جامعه را از حضور متفکران زیادی محروم کرده‌اند.

افزون بر این، اندیشهٔ جزم‌گرایی تقسیم دنیا بر دو پایهٔ خیر و شر که دیگر مصلحت و منفعتی برای تخصم میان آراء ایدئولوژیکی نمی‌بیند و برخلاف "هانتینگتون" که تاریخ آیندهٔ بشر را در نبرد میان تمدن اسلامی و مسیحی - یهودی خلاصه می‌کند؛ کسانی که خود را صاحب دنیا می‌پندارند، تخصم میان خیر و شر را در صحنه‌های سیاسی جستجو می‌کنند و هزینهٔ پابرجایی و تحکیم پایه‌های آن‌را از جیب مردمی پرداخت می‌کنند که نه تنها چندان اعتقادی به آن ندارند، بلکه از قربانیان اولیهٔ آن نیز هستند. کثیری از رهبران سیاسی یا انقلابی در کشورهای ایدئولوژیک - توتالیتیر که ادعای بزرگی می‌کنند، خود را طرفدار خیر و دشمن شر معرفی کرده و با تمامی قدرت می‌خواهند نشان دهند که طرفدار خیر و خدمتگزار مردم‌اند، خود حامی چنین تفکری بوده و سدی در مقابل توسعه یافتگی جامعه شده‌اند. اینان برای رخ‌نمایی "بزرگی" خویش که آن‌را با بهره‌گیری از احساسات مردم بر خود حمل می‌کنند، ادعا می‌کنند که با دنیای غیب ارتباط برقرار کرده تا از مظاهر خیر برخوردار شده و بتوانند بر شر تفوق یابند. تمامی گفته‌ها و سخنرانی‌های آن‌ها مملو از تخصم میان خیر (یعنی آن‌ها) و شر (یعنی غیر آن‌ها) است و با استفاده از ثروت‌ها و موهبت‌های خدادادی جامعه، بر اریکهٔ قدرت می‌تازند و درعمل، هیچ طرح و تدبیری برای پیشرفت و عظمت کشور ندارند. ابزارهای کنترلی را مؤثرترین سلاح برای گسترش قدرت خود می‌پندارند و البته دلیل استفادهٔ گسترده از آن‌را، صیانت از اخلاق و معنویت جامعه که بر پایهٔ خیر بنا شده است، معرفی می‌کنند. ادعا می‌کنند دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی‌شان که وظیفهٔ مبارزه با مفسدان را به‌عهده‌دارند، بر پایهٔ خیر بنا شده‌اند و جرثومه‌های فساد در مظاهر مختلف همگی شریایی‌اند که باید به مقابله با آن‌ها برخاست. اما درعمل، رفتار آنان سبب می‌شود که نهادهایی متولد شوند بی تفاوت و منفعل که با سازندگی بیگانه‌اند. سازمان‌هایی که همگی ضد توسعه عمل می‌کنند و ساختارهای اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی و... که همگی سدی برای تعالی و اقتدار جامعه‌اند. بنگاه‌هایی که همگی با رانت‌خواری به‌وجود آمده‌اند و مردمی که در نهایت اعتقاد به فردگرایی، اعتنایی به اصول و ارزش‌های اخلاقی نشان نمی‌دهند. جامعه‌ای ملتهب و آمادهٔ هرگونه بحران و به‌قول مرحوم "میرزادهٔ عشقی":

"مگر که ذهن تو از این محیط بیگانه است

گمان‌مدار که این مرده‌شوی، یک‌دانه است.

عمو! تمام ادارات مرده‌شو خانه است

وزین‌ره است که این کهنه ملک، ویرانه است.

زمن نمی‌شنوی، رو به چشم خویش بین."

و سپس در گوش عالم می‌خوانند که: "هر که با ما نیست، پس بر ماست."

در این میان، مخالفین اندیشه "هرکه با ما نیست، پس بر ماست" باید هزینه‌های فراوانی را برای اعتقادشان پرداخت کنند. در طول تاریخ، اخبار زندانی شدن افرادی که به جرم بیان افکار و دیدگاه‌های خویش گرفتار آمده‌اند، خنجر دردناکی بر سینه مجروح و پردرد آزادی بوده که آزادی‌خواهان بسیاری جان بر کف نهاده‌اند تا نهال آزادی و آزادمشی تنومند شود. کسانی که می‌توانستند مثل بسیاری از انسان‌های دیگر، سر درگیربان دنیا و خوشی‌های آن فرو برده و زندگی راحت و بی‌دردسری را برای خود و خانواده‌اشان تدارک ببینند؛ اما با دلی مالمال از عشق به آزادی برای وطن و مردم، راهی سخت و پرفراز و نشیب را اختیار کردند و تا از دست دادن آبرو و جان خویش، بر عقاید آزادمشی اصرار ورزیده و عاشقانه سر به راه عشق نهادند. آن‌ها به‌خوبی دریافته‌اند که اگر آزادی نباشد، برقراری عدالت و قسط در جامعه امکان‌پذیر نخواهد بود و درواقع، شالوده بنای جامعه‌ای توسعه یافته، مستقل، بانشاط و سعادت‌مند در گرو تحقق آزادی‌ست.

"آنتونی رابینز" معتقد است که: "آدمی هر آن‌چه بیاندیشد همان می‌شود؛ پس فکرت را عوض کن تا زندگیت تغییر کند." کسانی که شعر آزادی را هر روز با رفتار و گفتارشان می‌سرایند و اندیشه‌ای جز تحقق آن در سر ندارند، آزادمردانی‌اند که هنر درست زیستن را می‌آموزند تا الگو و بلکه اسوه‌ای برای کسانی باشند که می‌خواهند از زندگی پلّی به‌سوی آرمان‌های متعالی بسازند و برای دست‌یازی به آن، بر خود واجب می‌دانند که آزادانه، اندیشه‌های خویش را هویدا سازند تا دیگران نیز، در مسیر آن همگام شوند. "ژان پل سارتر" تعبیر پرمعنایی در این زمینه ارایه می‌دهد. وی می‌گوید: "ترس، احساس گناه و وجدان ناراحت بندگان، عطرهایی معطر برای دماغ خدایان قدرت‌طلب‌اند. زمانی خدایان و شاهان و اربابان می‌توانند بر مردم حکمرانی کنند که آن‌ها به حقوق و آزادی خود آشنا نباشند و اگر روزی روزگاری، آزادی، بخشی از شخصیت، روح و جان انسان شود، دیگر خدایان و سایر شارلاتان‌های تاریخ، قادر به کاری نخواهند بود. آزادی باعث می‌شود که انسان به شکار خدایان برود و آن‌ها را از تخت عاج خود پایین بکشد و خلع ید کند."

کسانی که عمر خویش را به شکار زورگویان اختصاص داده‌اند، سلاحی جز زبان و قلم در اختیار نداشته‌اند، یعنی با ابزار آزادی بیان، در تلاش بنای جامعه‌ای مستقل و پویا بوده‌اند. چنان است که آزادی بیان، پرچم نظام‌های مردم‌سالار است و اگر بر زمین افتد و کسی توان برداشتن دوباره‌اش را نداشته باشد، دیو اختناق بر اذهان مستولی شده و جامعه؛ زندان بزرگی برای نخبگان، اندیشمندان و روشنفکرانی می‌شود که خواهان برقراری نظامی آزادند که البته در سایه برقراری آزادی و تحقق آزادی بیان، سایر مؤلفه‌های اجتماعی - اقتصادی و... به‌سامان خواهد شد. البته آزادی بیان به‌معنای یک‌سویه کردن افکار و صداها، متفاوت در جامعه نیست که اگر چنین باشد، همان دیکتاتوری و اختناق است. حاکمیت تنها از طریق آزادی بیان می‌تواند اشتباهات و کژروی‌های خود را تصحیح کرده و رفتارش را با خواسته‌های مردم جامعه منطبق کند (البته اگر تفکر "خودقدسی" اش این اجازه را به او بدهد که اشتباهاتش را بپذیرد)، درغیراین‌صورت، عملکرد رهبران نظام با روح حاکم بر

جامعه هم‌سویی نداشته و تنها بازتاب افکار و ایده‌آل‌های بخشی از گروه‌های حاکم یا همان خدایان و سایر شارلاتان‌های تاریخ می‌شود.

از آفت‌های نظام‌های سیاسی کنترلی با ایدئولوژی‌های مختلف، فراگیری مخالفت‌ها و رودرویی نخبگان، اندیشمندان و روشنفکران با تصمیمات رهبران سیاسی است که سرانجام به عقب ماندگی روند توسعه و زوال و سرنگونی حاکمیت با هزینه بالا خواهد انجامید. دستگیری و به زندان انداختن منتقدان به جرم بیان نظرات متفاوت با حاکمیت، حتی اگر در نهایت به رهایی و در خوشبینانه‌ترین حالت با دلجویی آن‌ها همراه باشد، کاشتن تخم کینه و مخالفت با نظام در اذهان است که پس از مدتی کوتاه، بارور خواهد شد و زاینده تنش‌های گسترده سیاسی- اجتماعی فراوان می‌شود، حتی اگر بر فرض به طور موقت گشایش‌های اقتصادی فراهم شود، اما هنوز جامعه آبستن فروپاشی است؛ چراکه اگر مطبوع‌ترین اطعمه و مجلل‌ترین مکان نگهداری برای زندانی مشتاق آزادی فراهم شود، او هرشب خواب آزادی خواهد دید و حاضر است با شکمی خالی زیر آسمان خدا بخوابد، اما آزاد باشد. رهبرانی که بر شعار عدالت تکیه می‌کنند، باید نخست آزادی بیان در جامعه را نهادینه کنند چراکه عدالت نیز در سایه آزادی محقق می‌شود و اگر آزادی نباشد، عدالتی هم نخواهد بود. جامعه‌ای سعادتمند و نهادهایش با قوام و استوار خواهد شد که صداهای مختلف، امکان بازتاب داشته باشند و سلیقه‌های متفاوت بتوانند نظرات خویش را بدون ترس ابراز کنند. بستن دهان‌ها و شکستن قلم‌ها، سدی مستحکم برای تعالی، پیشرفت و توسعه همه‌جانبه جوامع‌اند و رهبرانی که به دنبال تحدید آزادی بیان باشند، کویر نظام دیکتاتوری را شخم می‌زنند و تنها محصول سرکوب و اختناق از آن درو خواهند کرد، هرچند با فریفته‌ترین واژه‌ها، نام مردم‌سالاری بر آن بگذارند.

نتیجه این بخش:

پرسش این‌جاست که آیا در کشورها حتی با آیین‌های اعتقادی و مذاهب مختلف، فرهنگ‌ها و آداب و رسوم گوناگون، همه باید یک‌جور فکر کنند؟ آیا دگراندیشان و منتقدان نظام سیاسی نمی‌توانند نظرات متفاوتی نسبت به مقولات سیاسی- اجتماعی- اقتصادی و فرهنگی ابراز کنند؟ از رویه‌های نظام‌های سیاسی کنترلی، تبدیل کردن افکار نویسنده‌ای دگراندیش به بحرانی بین‌المللی برای نظام است که همین امر باعث می‌شود بسیاری از کسانی که با افکار وی موافق نیستند، امکان نقد نیز نداشته باشند و مجموعه افکار و نظریات فرد دگراندیش، برای بسیاری از جوانان که دگراندیشی از لوازم دوران زندگی آن‌هاست، به‌صورتی مانیفستی غیرقابل انکار تلقی شود. مصلحان و فیلسوفانی که ((آزادی بیان)) را از ضروریات نظامی سالم و پویا معرفی می‌کنند، دغدغه ((قدسی شدن)) افکار را دارند که به دلیل جلوگیری از انتشار آن‌ها، می‌تواند موجب ناهنجاری‌های فراوانی در اندیشه آزادگان و آزاد اندیشان شده و احتمالاً مسیر آزادی و آزادگی را با انحراف روبه‌رو کند.

چنانچه عقاید مختلف بتوانند بدون هیچ‌گونه محدودیتی در جامعه مطرح شوند، مردم و مجاهدین راه آزادی، سره را از ناسره تشخیص داده و در نهایت بهترین و کامل‌ترین رأی برای رساندن جامعه به سر منزل مقصود انتخاب خواهد شد. فرایند توسعه یافتگی در سایه وجود منتقدان و دگراندیشان قوام پیدا خواهد کرد.

۳-۴- توهم سرنگونی

کشورهای با نظام ایدئولوژیک- توتالیتر مثل ایران رهبرانی دارند که به‌طور دائم در توهم سرنگونی توسط منتقدان روزگار می‌گذرانند و به محض خطر از جانب منتقدان، آنها را بازداشت و روانه زندان می‌کنند اگر به مجازات‌های سنگین‌تری گرفتارشان نکنند. توهم سرنگونی نزد رهبران سیاسی، عامل بسیاری از خشونت‌ها و درگیری‌های ملت با نیروهای نظامی و امنیتی و همچنین جداسدن ملت از حاکمیت بوده که مسیر توسعه یافتگی را تخریب می‌کند. اکثر منتقدان نظام سیاسی از افراد تحصیل‌کرده، کارآفرین و نخبه جامعه هستند که با نظام سیاسی زاویه پیدا می‌کنند. بدیهی است محروم کردن جامعه از مشارکت مؤثر این افراد در فعالیت‌های متنوع می‌تواند لطمات سنگینی بر فرایند پیشرفت و آبادانی کشور در حوزه‌های مختلف برجای بگذارد. فرایند توسعه یافتگی در بستر توهم سرنگونی رهبران سیاسی از مسیر اصلی منحرف می‌شود.

تجارب تاریخی نشان داده‌اند که هیچ نظام سیاسی تا ابد پابرجا نبوده است و نتوانسته با ممانعت از انتشار افکار گوناگون و حتی مغایر با اندیشه حاکم، برای همیشه بر مسند قدرت تکیه زند و سلطه افکار انحصاری خود را بر گردن جامعه، آویزان کند؛ اتفاقاً نظام‌هایی که بیشترین ممانعت را برای انتشار افکار مختلف به‌وجود آورده‌اند، زودتر مسیر انحطاط و زوال را طی کرده و برعکس، حکومت‌های مردم‌سالار و مدافع آزادی بیان، توانسته‌اند با "حمایت طبیعی" مردم جامعه مسیر توسعه یافتگی را راحت‌تر طی کرده و نزد افکار عمومی عزیز و محترم باشند.

"آزادی بیان" کلید رستگاری و سعادت جوامع است و تنها در پرتو چنین موهبت الهی است که کشورها می‌توانند با اقتدار و شایستگی در دنیای پرتلاطم کنونی، ادامه حیات آبرومندانه دهند. آزادی بیان برای مردم جوامع، عقل و درایت و فهم سیاسی- اجتماعی به‌همراه آورده و کشورهایی که مردمان‌شان از حق طبیعی آزادی بیان محروم نگاه داشته شده‌اند، دید بسته‌ای داشته و نسبت به تحولات دنیای پیرامونی، رفتاری تنگ‌نظرانه دارند. بسیاری از خلیقات جوامع نیز تحت تأثیر آزادی بیان شکل می‌گیرد؛ یعنی مردمی که می‌توانند آزادانه نظرات خود را در جامعه ابراز دارند، رویه نفاق

و دروغ و حسد و کینه و بسیاری دیگر از خصائل دون را کمتر در زندگانی روزمره خود تجربه می‌کنند. باید دانست که آزادی بیان برای سرنگونی حکومت نیست، برعکس با تدبیر عقلای قوم و اندیشه‌والای روشنفکران و منتقدان، صاحبان قدرت هیچ‌گاه مجال سوء استفاده از موقعیت سیاسی - اجتماعی خود را پیدا نخواهند کرد و این به معنای حفظ و حراست از نظام سیاسی است. نظام‌های کتتری و ایدئولوژیک - توتالتر که جلوی آزادی بیان را به هر دلیلی می‌گیرند، درنهایت به دیکتاتوری می‌رسند و این همان پایان دوره قدرت آنان خواهد بود. جامعه پویا و پیشرو باید از دگراندیشان فراوانی برخوردار بوده و آن‌ها قادر باشند که در محیطی امن و بدون برخورد، نظرات خویش را مطرح کرده و در مقابل، کسانی هم به نقد افکارشان پردازند و درنهایت از برخورد و تعامل افکار متفاوت است که مسیر صحیح سازندگی خود را نمایان می‌کند.

چه خوب می‌شد که دگراندیشان در نظام‌های کتتری برای همیشه از زندان آزاد شده و دیگر بهانه‌ای برای نگه داشتن آن‌ها در انبان معتقدان به انحصار تفکر، وجود نداشته باشد. به‌راستی زندانی کردن فکر و اندیشه بدترین شکنجه برای تمامی جوامع است. چه خوب می‌شد، همه آزادی بیان را برای همیشه پاس داشته و با تمامی وجود از حریم آن محافظت می‌کردند. وقتی که نظام سیاسی، آزادی بیان را به بند می‌کشد، شرایطی فراهم می‌کند که بسیاری از دگراندیشان که روزی مدافع سرسخت نظام بودند، به مخالف تبدیل شده و برای ابراز نظرات خود، راهی غربت شوند. متأسفانه چنین شیوه‌ای در تاریخ گذشته ایران به کرات مشاهده شده و همانند فرهنگی در خلیات بعضی اهالی سیاست (چه کسانی که با حاکمیت همراه بودند و به دلالتی از آن جدا شدند و چه کسانی که از ابتدا با آن سر سازش نداشتند) نهادینه شده است و پیشتر شاهد بودیم که برخی شاهان از ترس دشمنان خارجی و مخالفان داخلی و قلیلی از روشنفکران از ترس دولت ملی، معتکف سفارتخانه‌های خارجی می‌شدند؛ چون آن‌روزها سفر به خارج پرهزینه بود و سخت. تعدادی هم به کشورهای غربی یا حتی اتحاد جماهیر شوروی سابق پناهنده می‌شدند. بسیاری از دگراندیشانی که آن‌روزها چنین رویه‌ای را برای مبارزه با حاکمیت درپیش می‌گرفتند، ترس از حبس و شکنجه و عدم برخورداری از امنیت اجتماعی را بهانه می‌کردند که البته هرکسی را طاقت پرداختن چنین هزینه‌هایی برای دوره‌ای طولانی نیست، اما گوئی آن‌ها فراموش کرده بودند که سرانجام، رسیدن به آزادی، هزینه دارد و اگر اندیشمندانی خواهان نهادینه کردن آزادی در کشور خود هستند، باید هزینه‌اش را هم پرداخت کنند، چنان‌که مبارزان بسیاری در کشورها طی تاریخ پرداخت کرده‌اند و امروز جامعه‌ای پویا و توسعه یافته برای نسل‌های بعد به یادگار گذاشته‌اند.

هر کشوری در تلاش برای توسعه یافتگی خود است و برای توسعه یافتگی کشورهای دیگر اهتمام نمی‌ورزد. به‌طور کلی، تمامی کسانی که در نظام‌های کتتری خواهان دنیایی متفاوت در کشورشان هستند باید در خاک کشورشان تلاش و مبارزه کنند و با ریختن

((آبروی ملی)) کشور در خاک بیگانه، راه به‌جائی نخواهد برد، حتی اگر فرض بر پیروزی آن‌ها داشته باشیم، در نهایت مقروضانی بیش نیستند که تا ابد به اربابان خود مدیونند و باید دین خود را در زمان حاکمیت فرضی خود به آن‌ها، بپردازند. البته باید گفته شود که اگر نظام سیاسی کنترلی نبود و حاکمیت، حقوق شهروندان را رعایت و امنیت اجتماعی و آزادی بیان آن‌ها را تضمین می‌کرد، دیگر بهانه‌ای برای دگراندیشان در جهت مبارزات سیاسی خارج از کشور باقی نمی‌ماند تا ایشان خارج نشین شده و حرف خانه را در خانه همسایه واگویند. در علم اقتصاد ما ضرب‌المثل جالبی داریم که می‌گوییم: "هیچ نهاری مجانی نیست"^{۳۴} یا در اصطلاح عوام، "هیچ گربه‌ای محض رضای خدا، موش نمی‌گیرد" یا "پنیر مجانی فقط در تله موش پیدا می‌شود". برای توسعه یافتگی نباید آبروی کشور را به بیگانگان فروخت. مبارزه برای پیدا کردن مسیرهای توسعه یافتگی ضمن بهره‌گیری از تجارب دیگران، باید از درون ملت باشد.

امری بدیهی و ثابت شده است که چنانچه نظامی از پایگاه واقعی مردمی برخوردار باشد، هیچ ترفندی سبب سرنگونی آن نخواهد شد بلکه برعکس، تمامی تلاش‌ها به تصحیح روند جاری منجر شده و ثبات نظام سیاسی را تضمین خواهد کرد. تنها دولت‌هایی باید از سخنان دگراندیشان ترس به دل راه دهند که از پایگاه مردمی برخوردار نیستند و با توسل به شیوه‌های غیرمردم‌سالارانه کنترلی، نظام سیاسی را هدایت می‌کنند. بدیهی است حاکمیت برای قرارگرفتن در مسیر توسعه یافتگی، آزادی و رعایت حقوق بشر در همه‌جا نیاز به چالش از سوی اندیشمندانی دارد که از دانشگاه‌ها، رسانه‌ها، مطبوعات و سایر نهادهای مردمی غیردولتی برمی‌خیزند و اگر آن‌ها نباشند حتی دولت‌های مردم‌سالار را هم خطر دیکتاتوری تهدید می‌کند. در نظام‌های غیرکنترلی، حاکمیت با ایجاد فضائی چندصدائی و زمینه فعالیت سیاسی - اجتماعی متکثر برای همه، قادر است که حتی مخالفان و دگراندیشان را به استخدام نظام درآورد و بیشترین خدمت از طرف آن‌ها را نصیب جامعه کند. در نظام‌های توتالیتیر - ایدئولوژیک اما، کمتر کسی می‌تواند سیاست‌ها و رفتار نظام سیاسی را به چالش بکشد. دلیل چیست و چه کسانی مقصودند؟ در نظام‌های کنترلی مجموعه‌ای از مؤلفه‌های فرهنگی، تربیتی، اجتماعی و حتی دین آلوده به سیاست در پیدایی چنین فضایی دخالت دارند. در کنار این مؤلفه‌ها که پاره‌ای از آن‌ها در بخش بعدی این کتاب مطالعه خواهند شد، به اعتقاد من، هنجارهای اجتماعی در هر جامعه نشسته بر چهارپایه‌ای است که اگر یکی از پایه‌ها سست شود، چهارپایه واژگون می‌شود و هنجارها به ناهنجارها تبدیل می‌شوند. چهار ستون عبارتند از: جامعه، نهادهای واضح و مجری قوانین جامعه، دستگاه قضا و روشنفکران. باید دلیل را در این چهار رکن جستجو کرد و تقصیر را بر گردن آن‌ها انداخت.

³⁴ - There is no free lunch!

جامعه چندصدایی، مسیر توسعه یافتگی را هموار می‌کند. در کنار مردم، نهادهای تأثیرگذار جامعه چون نظام آموزشی از مهدکودک و پیش دبستانی تا دانشگاه؛ فضای مجازی و سایت‌ها، گروه‌ها و کانال‌های مرتبط با آن؛ رسانه‌های دیداری و شنیداری، رادیو و تلویزیون و مطبوعات می‌توانند در روند جامعه تأثیرات فراوانی داشته باشند و زمینه ظهور جامعه‌ای چندصدائی را فراهم کنند. جامعه‌ای که نسبت به آینده‌اش بی‌تفاوت بماند، با "بحران" اخلاقی و فرهنگی شدید روبه‌رو باشد، خود را و مدار دولت بداند، نفع‌طلبی شخصی را شاخص تصمیمات خود قرار دهد، مسیر نظام مردم‌سالارانه را به خطا رفته باشد، چندصدائی در آن نباشد، رسانه‌ها و مطبوعاتش خودسانسوری پیشه کرده باشند و مسائلی از این دست در آن موج زند، ملت‌ه‌ب خواهد بود و نسبت به بسیاری از ناهنجاری‌های مرسوم مقصر و همچنین آسیب‌پذیر؛ افزون بر این که هرگز در جاده توسعه یافتگی توان حرکت نخواهد داشت. در چنین جامعه‌ای حضور فرمایشی گروه‌ها و مردم در برخی از صحنه‌های سیاسی - اجتماعی، دلیلی بر هوشیاری و حساسیت جامعه نسبت به تحولات پیرامونی نیست که حتی ممکن است این حرکت‌ها، لقاء شده از طرف بعضی نهادهای تصمیم‌گیرنده باشد که کنترل جامعه را در اختیار خود دارند. در این میان، لایه‌های ناپیدا و نامحسوسی در کل حاکمیت به وجود می‌آیند که بر حسب سلیقه، به اعمال فشار مبادرت می‌ورزند و حتی قوانین وضع شده از طرف حاکمیت را هم، نادیده می‌گیرند؛ بنابراین کلیه رفتارهای جامعه باید مطابق با خواسته‌های آن‌ها صورت پذیرد و در غیر این صورت با روش‌های مختلف با مردم برخورد می‌کنند و اصطلاحاً ریشه‌اشان را می‌سوزانند. خودمحوری چنین گروه‌های نامحسوسی که به گروه‌های تندرو یا آتش به اختیار شهرت یافته‌اند و به طور ضمنی مورد تأیید و حمایت حاکمیت هستند، تا آنجا پیش می‌رود که حاکمیت را هم به چالش می‌کشانند، دلسوزان دستگاه‌های اجرایی و مجموعه نظام را با مشکلات روبه‌رو کرده و مردم را در مقابل آن‌ها قرار می‌دهند، مصائب مختلفی را بر جامعه تحمیل می‌کنند و هزینه‌های بالائی را نیز به گردن مردم و نظام می‌اندازند. بدیهی است که این گروه‌ها هرگز نقد مشفقانه دلسوزان را بر نمی‌تابند و حتی با اندیشمندان جامعه نیز برخوردی قهرآمیز اختیار می‌کنند. به طور معمول، بخش قابل توجهی از گروه‌های تندرو در نظام‌های کترلی بنا بر حسب نیازی که دارند، در قوه قضائیه رسوخ کرده و با اختیارات فراوانی که به دست می‌آورند، قوانین جاری را به نفع خود تفسیر و تغییر می‌دهند. اعتقاد دارم بیشترین ضربه را نظام‌های سیاسی در کشورها از این قسمت متحمل می‌شود، یعنی بی‌عدالتی در دستگاه قضا، که زمینه لازم را برای بروز ناهنجاری‌های دیگر در جوامع کترلی مهیا و پایه‌های نظام را سست و بی‌اعتبار می‌کند. مردم، تحمل بسیاری از مشکلات را در حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و.... دارند، اما بی‌عدالتی دستگاه قضا، کمر جامعه را می‌شکند و اگر آن، نهادینه شود هیچ مظلومی را ملجایی نیست و جامعه، خمود و افسرده خواهد شد و در نهایت، آن‌چنان که همه می‌دانیم: "الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم".

روشنفکر مستقل و مردمی، چراغ مسیر توسعه یافتگی است. وظیفه روشنفکران در نظام‌های کنترلی چیست که از ستون‌های اصلی هنجارها در مسیر سازندگی و توسعه یافتگی هستند، و آن‌ها باید چه تدابیری از خود نشان دهند؟ بدیهی است وظیفه روشنفکر تلاش برای براندازی نظام سیاسی نیست و او نباید کاری کند که "توهم سرنگونی" نزد رهبران سیاسی ایجاد شود، بلکه او فقط وظیفه روشنگری و آگاهی بخشی دارد و چنین جوامعی را با حداقل امکانات در اختیار، باید بتواند در مسیر هدایت و فلاح رهنمون سازد؛ اما اگر روشنفکران عرق ملی نداشته باشند و تنها بر عقاید و اندیشه‌های ایدئولوژیکی خود اصرار ورزند، وضعیتی مشابه حاکمیت کنترلی پیدا کرده و از مردم و واقعیت‌های اجتماعی نیز دور می‌شوند، تو گوئی آب در هاون می‌کوبند و تلاش‌های‌شان اثر مطلوبی در جامعه ندارد. زمانی که روشنفکران جامعه نتوانند تکلیفشان را با خودشان روشن سازند، چگونه می‌توانند اعتماد مردم جامعه را جلب کرده و در آن‌ها نفوذ کنند؟ کثیری از این افراد حتی وقتی به استخدام حاکمیت درمی‌آیند، تئورسین برنامه‌های او می‌شوند و از هیچ کوششی برای حفظ قدرت دریغ نخواهند کرد، اما وقتی به دلیلی از حاکمیت جدا می‌مانند، اپوزیسیون را تشکیل می‌دهند و نظامی دموکراتیک را در "ادبیات بیگانه"، جستجو می‌کنند. گم‌بودن هدف و تفرق آراء روشنفکران در جوامع کنترلی درخصوص تبیین نظامی مردم‌سالارانه و مبارزه با استبداد از طرفی و فاصله آن‌ها با واقعیت‌های موجود در جوامع‌اشان و خواسته‌های مردم از طرف دیگر، خود تبدیل به ناهنجاری‌های عدیده شده و توجیه‌گر توهم سرنگونی. بنابراین، از مشکلات اساسی روشنفکران در جوامع کنترلی، سست بودن پایه‌های فرهنگی آن‌ها در تبیین نظام مردم‌سالارانه است؛ بالاخره آن‌ها هم همچون بقیه در نظامی کنترلی تربیت شده و زندگی می‌کنند.

بسیاری از گروه‌های روشنفکری، همچون بسیاری از وابستگان به حاکمیت، تحمل نظامی چندصدائی را ندارند و با تقسیم کردن یکدیگر به جریان‌های مختلف فکری، یعنی همان اصطلاح خودی و غیرخودی که برخی از لایه‌های فکری حاکمیت به آن قایل‌اند، تنها به تقابلات اندیشه‌ای خود مشغول و از بقیه موارد غافل می‌شوند. در نتیجه، باید جریان یا افرادی در رسانه‌ها و سایت‌های خبری اپوزیسیون به شدت بزرگنمایی شوند و در مقابل، افراد و گروه‌هایی در انزوا قرار گیرند و تا لحظه مرگشان حرفی از آن‌ها نباشد. سست شدن یکی از هنجارهای اساسی یعنی وظیفه اصلی روشنفکران در هدایت جامعه، مسیر توسعه یافتگی را با سنگلاخ بیشتری مواجه خواهد کرد چراکه توسعه یافتگی در بستر هدایت روشنفکران نمو پیدا خواهد کرد. بنابراین، به نظر می‌رسد که در شرایط کنونی جوامع کنترلی، چهار ستون اصلی تبدیل هنجارها به ناهنجارها، سست هستند که همین امر سبب شده است، بسیاری از تزلزل‌ها در فرایند توسعه یافتگی پدیدار شوند و هزینه‌های فراوانی را بر جامعه مترتب کرده، "عدالت" را با بحران واقعی مواجه کنند.

۴-۴- عدالت و آزادی بیان

در بخش‌های پیشین اشاره کردم که عدالت زمانی برقرار می‌شود که آزادی باشد. این جا هم اشاره کنم که عدالت شاخص مفهومی مهمی از توسعه یافتگی است؛ یعنی، در جامعه‌ای که توسعه یافتگی در بخش‌های مختلف به چشم نخورد، عدالت به معنای واقعی حضور نخواهد داشت. "عدالت"، واژه‌ای که بسیاری از رهبران سیاسی در نظام‌های سیاسی کنترلی به ظاهر به دنبال آن هستند، اما تصویر روشنی غیر از آنچه را به غلط از اندیشه سوسیالیسم برداشت کرده‌اند، در اختیار ندارند یا به تعبیر دیگر، حتی معنای سوسیالیستی آن را نیز به درستی درک نکرده‌اند. اکثر مکتب‌های فلسفی و سیاسی نیز "عدالت" را بدون "آزادی" غیرممکن دانسته و معتقدند که برای برخورداری از جامعه‌ای عدالت‌پرور، لازم است که مؤلفه‌های آزادی در جامعه تحقق یابند. حتی کسانی هم که "عدالت" را شاخصی برای تعیین مشروعیت حکومت مورد استفاده قرار می‌دهند، معتقدند قبل از آن جامعه باید از موهبت "آزادی" برخوردار باشد که ژان ژاک روسو از آن جمله است. اندیشمندان دیگر از قبیل "کانت" و "رالز" بر این نکته صحه گذاشته تا جایی که "رالز" معتقد است عدالت بر دو پایه بنا نهاده شده که عبارتند از:

الف: آن دسته از آزادی‌هایی که باید برای همه به طور یکسان فراهم شود، مثل آزادی در انتخاب عقیده و اندیشه، آزادی‌های سیاسی و حزبی، آزادی‌های فردی و.....؛
ب: اعتقاد به اصل اختلاف یا تفاوتی که برای همه از لحاظ اجتماعی و اقتصادی وجود دارد. بنابراین همه باید در برخورداری از فرصت‌های مناسب اقتصادی و اجتماعی آزاد باشند و بدین سان محروم‌ترین طبقه جامعه بتواند از وضعیت مناسب اقتصادی- اجتماعی بهره‌مند شود. پس آزادی پایه و اساس عدالت است و اگر نباشد نظم اجتماعی مختل شده و هیچ‌گاه "عدالت" محقق نخواهد شد.

"استاد مطهری" نیز معتقد است که عدم وجود عدالت، ناهنجاری‌های اجتماعی فراوانی را برای بشر ایجاد می‌کند و عبارت است از "اعطاء حق به ذی حق یا عدم تجاوز به حق ذی حق"؛ که این گونه عدالت در سلسله معلولات نبوده و در زمره علل احکام جای دارد. اما "عدالت" که یکی از اصول دین اسلام است باید به این صورت تعریف شود که: "نه این است که آنچه دین گفت عدل است، بلکه آنچه عدل است، دین می‌گوید." و آن بر دو اصل استوار است:
الف: "بیداری شعور عامه که حافظ حقوق خود بوده و متجاوز از آن نباشد"؛
ب: "ایمان سران جامعه و کسانی که دارای قدرت و ثروت هستند".

به عبارت دیگر نادیده گرفتن حقوق مردم از طرف رهبران سیاسی، عدالت را با چالشی بزرگ روبه‌رو می‌کند. او بیان می‌کند بر اساس فلسفه عدالت، همه مردم از آزادی و امکانات مساوی در جامعه

برخوردارند تا از منافع بالقوه طبیعت و اجتماع استفاده برده و آن‌ها را به فعلیت تبدیل سازند که این نیز مظهري از عدالت اقتصادی است. عدالت در صحنه اجتماعی حکم می‌کند که امکانات مساوی قانونی و اجرای یکسان قانون برای همه برقرار شود، بنابراین، عدالت و مساوات، رعایت استحقاق است که تحت قاعده و قانون درمی‌آید و عدالت اجتماعی به معنای ایجاد شرایط و رفع موانع برای همه، به‌طور یکسان است. طبق این قاعده، همه افراد جامعه از حقوق یکسان و آزادی در بهره‌برداری از امکانات جامعه، برای سیر مدارج ترقی و تکامل برخوردار خواهند بود.

آنچه در ادامه بررسی خواهد شد، بررسی توسعه یافتگی از منظر "آزادی" در صحنه‌های اقتصادی است که بر اساس مطالعات نظری و کاربردی اگر مدنظر قرار نگیرد، "عدالت" را به‌طور جدی با چالش روبه‌رو خواهد کرد. از ۱۹۹۵ میلادی تا کنون، شاخص‌های متعددی برای "آزادسازی" یا "آزادی اقتصادی" تعریف شده‌اند و توسط مدل‌های تجربی، مورد آزمون قرار گرفته‌اند که در این رابطه، به شاخص "بنیاد هربیتیج" می‌توان اشاره کرد. در واقع شاخص مزبور، به‌طور صریح بیان می‌کند که نظم و عدالت در جامعه تحت تأثیر چنین مؤلفه‌هایی قرار می‌گیرد.

متغیرهای شاخص "آزادسازی" عبارتند از:

حذف "فساد مالی"، "فساد دستگاه قضایی" و "فساد در خدمات عمومی"؛ ایجاد "کارایی و استقلال دستگاه قضایی"؛ تحدید "دیوان‌سالاری دولتی"؛ حذف "موانع تجاری"؛ ایجاد "بازار مالیۀ موفق و عرضه سهام"؛ "صدور جواز کسب و کار" برای تمامی افرادی که خواستار فعالیت اقتصادی هستند؛ تأثیر "بار مالی دولت" که شامل مالیات بر درآمد، مالیات شرکت‌ها و اختصاص درصدی از تولید ناخالص داخلی تحت عنوان مخارج دولتی می‌شود؛ "حاکمیت قوانین؛ فشار قوانین و مقررات بر مشاغل"؛ "سلامت و ایمنی قوانین"؛ "محدودیت بانک‌ها در ارتباط با خدمات مالی در بازارهای پول و سرمایه" (برای مثال، فروش اوراق بهادار و بیمه)؛ "قوانین بازار کار" (برای مثال، ساعات کار شرکت‌ها و جداسازی پرداخت‌های اجباری) و تحدید "فعالیت‌های بازار سیاه و زیرزمینی اقتصاد" (برای مثال، فسادهای مالی، قاچاق، سرقت مالکیت فکر، حقوق مالکیت و فعالیت‌های زیرزمینی نیروی کار و سایر خدمات).

۵-۴- شاخص‌های عدالت از منظر اقتصادی

با توجه به شاخص‌های آزادی اقتصادی در بخش پیشین، برای ایجاد عدالت از بعد اقتصادی، باید ابتدا به آزادسازی اقتصادی مبادرت ورزید و توجه لازم به مؤلفه‌های یادشده کرد، چراکه بدون حذف اختلالات و تبیین سیاست‌های صحیح اقتصادی آزادسازی، امکان ایجاد عدالت در اقتصاد غیرممکن خواهد بود. به‌طور کلی، مطالعات کاربردی اقتصاد به‌طور صریح و روشن، ارتباط نزدیکی را میان

شاخص‌های آزادسازی اقتصادی و ایجاد نظم و عدالت اجتماعی برقرار کرده که عدالت را از بعد اقتصادی از طریق شاخص‌های زیر تحت تأثیر قرار می‌دهد:

۱- سیاست‌های تجاری، ۲- بار مالی دولت، ۳- دخالت دولت در اقتصاد، ۴- سیاست پولی، ۵- جریان سرمایه و سرمایه‌گذاری خارجی، ۶- قوانین بانکداری و امور مالی، ۷- دستمزدها و قیمت‌ها (به‌اضافه یارانه‌ها)، ۸- حمایت از حقوق مالکیت، ۹- قوانین و مقررات مربوط به راه‌اندازی کسب و کار که دربرگیرنده قوانین کار و زیست‌محیطی نیز می‌شود و ۱۰- فعالیت بازارهای غیررسمی. شاخص‌های یادشده رابطه معنی داری با توسعه یافتگی در بخش اقتصادی دارند. مطالعات کاربردی نشان می‌دهند، چنانچه شاخص‌های بالا که برای اندازه‌گیری آزادسازی اقتصادی مورد استفاده قرار می‌گیرند، تأثیر مطلوبی بر آن نداشته باشند، عدالت را به‌طور جدی متأثر خواهند کرد، چراکه هرکدام از شاخص‌ها ارتباط تنگاتنگی با وضعیت معیشتی و رفاهی افراد جامعه دارند و به تعبیر "رالز"، طبقه محروم جامعه بیشترین هزینه را باید پرداخت کند.

برای مشخص کردن درجه آزادسازی اقتصادی و در نتیجه برقراری عدالت اجتماعی، به هریک از متغیرهای یادشده، مقداری از یک تا پنج اختصاص می‌یابد که مقدار یک نمایانگر بهترین وضعیت آزادسازی اقتصادی (و بنابراین ایجاد عدالت گسترده برای آحاد جامعه) و مقدار پنج نمایش‌گر بدترین وضعیت آزادسازی اقتصادی (یا بدترین وضعیت عدالت در جامعه) است، درحالی‌که هرکدام از عوامل، دارای وزن‌های یکسانی بر سطح آزادسازی‌اند.

عواملی که در "سیاست‌های تجاری" بیشتر از همه مورد توجه قرار می‌گیرند، عبارتند از: میانگین وزنی نرخ تعرفه‌های گمرکی، موانع گمرکی غیرتعرفه‌ای و فساد در خدمات گمرکی. شایان ذکر است که نرخ‌های تعرفه بالا، نمایانگر محدودیت‌های تجاری و برخورداری از سطوح پایین‌تر آزادسازی تجاری‌ست.

متغیرهای تأثیرگذار "بار مالی دولت" عبارتند از: نرخ نهایی مالیات بر درآمدهای بالا، نرخ نهایی مالیات بر درآمدهای متوسط، نرخ نهایی مالیات بر شرکت‌ها و تغییرات سالیانه هزینه‌های دولتی به‌مثابه درصدی از تولید ناخالص داخلی.

"دخالت دولت در اقتصاد" نیز تحت تأثیر عوامل زیر قرار می‌گیرد: محصولات تولیدشده توسط دولت، درصد مالکیت دولت بر مشاغل و صنایع، درصد هزینه‌های دولت از کل اقتصاد و سهم درآمدهای دولت از فعالیت‌های دولتی اقتصاد (بنگاه‌ها و سرمایه‌گذاری‌های دولتی).

"سیاست پولی" که دربرگیرنده سقف اعتبارات و حجم نقدینگی است، میانگین وزنی نرخ تورم سالیانه را تحت تأثیر قرار می‌دهد، به گونه‌ای که در یک سری زمانی، برای سال‌های دورتر، وزنی کمتر و برای سال‌های نزدیک‌تر، وزن بیشتری اختصاص داده می‌شود.

متغیرهای متعددی "جریان سرمایه و سرمایه‌گذاری خارجی" را شکل می‌دهد که به‌طور خلاصه عبارتند از: قانون سرمایه‌گذاری خارجی، محدودیت معاملات سرمایه‌ای، موجود بودن منابع مالی داخلی برای شرکت‌های خارجی، برابری شرکت‌های داخلی و خارجی در برابر قانون، محدودیت مالکیت برای مشاغل خارجی‌ها، محدودیت تأسیس بنگاه‌ها برای خارجی‌ها، محدودیت مالکیت زمین برای خارجی‌ها، محدودیت بازگرداندن اصل و فرع سرمایه خارجی‌ها به موطن اصلی و محدودیت یا تبعیض ضوابط و مقررات اجرایی برای شرکت‌های خارجی.

متغیرهایی که در اندازه‌گیری "قوانین بانکداری و امور مالی" نقش دارند، عبارتند از: مالکیت دولت بر بانک‌ها، قوانین و مقررات بانکی، آزادسازی خدمات مالی، اعتباری و خدمات بیمه‌ای و سرانجام، درجه نفوذ دولت در تخصیص اعتبارات بانکی.

متغیرهای تعیین‌کننده "دستمزدها و قیمت‌ها" نیز به‌قرار زیرند: قوانین حداقل دستمزد، دخالت دولت در تعیین دستمزد، آزادسازی قیمت‌ها، کنترل قیمت‌ها و قوانین قیمت‌گذاری و درنهایت، پرداخت یارانه‌هایی که قیمت‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

"حمایت از حقوق مالکیت" نیز تحت تأثیر عوامل متعددی قرار می‌گیرند که از آن جمله‌اند: استقلال قوه قضائیه از قوه مجریه، فساد دستگاه قضایی، تأخیر در رسیدگی به دعاوی و شکایت‌ها، ضمانت اجرایی دعاوی خارجی، قوانین تجاری که تعیین‌کننده قراردادهای هستند، سلب مالکیت از طرف دولت و امکان واگذاری و حفاظت از حق مالکیت.

متغیرهای اندازه‌گیری "قوانین و مقررات کسب و کار" هم از آن جمله‌اند: قوانین کار در مورد حقوق بیکاری و روزهای کاری، قوانین مربوط به ایمنی محیط کار و کارگر، قوانین تحمیلی به مشاغل، اعطای جواز و صدور پروانه کسب، سهولت کسب مجوز کار و فساد در دستگاه بوروکراسی کشور به اضافه قوانین زیست محیطی.

سرانجام، متغیرهای "بازار غیررسمی" را به‌قرار زیر می‌توان خلاصه کرد: بازار غیررسمی خدمات، بازار غیررسمی حمل و نقل، بازار غیررسمی نیروی کار، بازار غیررسمی محصولات صنعتی، بازار غیررسمی محصولات کشاورزی، سرقت مالکیت فکری و قاچاق.

مطالعات، با توجه به عوامل و متغیرهای بالا در زمینه آزادسازی اقتصادی در کشورهای مختلف نشان می‌دهد که به‌طور کلی می‌توان کشورها را از نظر آزادسازی و برقراری عدالت به چهار گروه به‌قرار زیر تقسیم‌بندی کرد:

الف: کشورهایی که از میانگین کمتر از ۱/۹۹ برخوردارند، به "کشورهای آزاد" موسوم‌اند. این‌ها کشورهایی‌اند که از بالاترین درجه عدالت برخوردارند و از توسعه یافتگی قابل توجهی برخوردارند.

ب: کشورهایی که با میانگین بیشتر از ۲، اما کمتر از ۲/۹۹ روبه‌رو هستند، "کشورهای تا حدودی آزاد"‌ند. این دسته از کشورها از سطح "عدالت نسبی" برخوردارند و توسعه یافتگی در مراحل پیشرفت است.

ج: کشورهایی که میانگین آزادسازی‌شان بیشتر از ۳، اما کمتر از ۳/۹۹ باشد، "تا حدودی وابسته به دولت" خوانده می‌شوند. در این دسته از کشورها، عدالت تحت تأثیر کنترل‌های دولت قرار گرفته و همه به‌طور یکسان از آن برخوردار نیستند. توسعه یافتگی در این دسته از کشورها در حد انتظار نیست.

د: سرانجام، کشورهایی را که از میانگین بیشتر از ۴ برخوردار می‌شوند، کشورهای "کاملاً وابسته به دولت" می‌گویند. این دسته از کشورها به‌اضافه کشورهای گروه بند "ج"، از آزادسازی اقتصادی و در نتیجه، عدالت اقتصادی بی‌بهره‌اند و مانند گروه ج از توسعه یافتگی قابل قبولی برخوردار نیستند.^{۳۵}

بررسی بالا هرچند از بعد اقتصادی مدنظر قرار گرفت اما به دلیل رابطه مهم مقوله عدالت با آزادی که همیشه به مثابه ابزار برنده سیاست‌گذاران قرار گرفته و در تبیین نظام سیاسی از آن استفاده می‌کنند، در این‌جا بررسی شد تا بیان شود حتی برای تحقیق پیرامون عدالت، باید از یک‌سری "شاخص‌ها" بهره جست و نمی‌توان آن‌را "غیرعلمی" بیان کرد. ارتباط تنگاتنگ آزادسازی و عدالت به‌طور صریح نشان می‌دهد که با کاهش درجه آزادسازی اقتصادی، متغیرهایی که رفاه جوامع را معلوم می‌کنند، تحت تأثیر قرار گرفته که متعاقب آن، عدالت و توسعه یافتگی متأثر خواهند شد.

تجربه بسیاری از نظام‌های کترلی به‌ویژه نظام‌های ایدئولوژیک - توتالتر نشان می‌دهد که آن‌ها با مشکلات عدیده ساختاری و بی‌ثباتی در بنیان‌های اجتماعی - سیاسی و اقتصاد کلان روبه‌رو هستند و جامعه و فرهنگ و اقتصاد اکثر آن‌ها توسط دولت، کنترل و اداره می‌شود. میانگین نمره آزادسازی در

³⁵ - Beach, William W. and Marc A. Miles, 2004

اکثر این کشورها بیشتر از ۳ گزارش شده است که نشان‌دهنده وابستگی شدید اقتصاد آن‌ها به دولت است. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که برقراری عدالت از طریق بهبود اقتصاد که منتج از "آزادسازی اقتصادی" است در دو بُعد داخل و خارج که در بُعد داخل از طریق آزادسازی قیمت‌ها، آزادسازی مالی و توجه ویژه به هزینه‌های اجتماعی سیاست‌های تعدیل ساختاری در فرآیند آزادسازی اقتصادی؛ و در بُعد خارج از طریق آزادسازی تجاری، آزادسازی حساب سرمایه و بخش مالی و بهبود سرمایه‌گذاری‌ها در منابع انسانی و فیزیکی از طریق افزایش کارایی و بهره‌وری پس‌اندازهای داخلی و خارجی (سرمایه‌گذاری‌های خارجی) و آزادسازی نرخ ارز است، میسر خواهد بود. تا زمانی که کشورها از فرصت برقراری آزادی و عدالت استفاده نکنند، نباید منتظر معجزه‌ای باشند تا توسعه یافتگی را برایشان به ارمغان آورد؛ هرچند کشورهای یادشده در از دست دادن فرصت‌های طلایی و فرصت سوزی ید طولایی دارند

تحقیقات و آمارها درحالی که درجه آزادسازی اقتصادی در بسیاری از نظام‌های کنترلی را در سطحی بسیار پایین نشان می‌دهد، زمینه‌های پدید آمدن عدالت در این جوامع را با وجود شعارهای فراوان رهبران سیاسی‌شان مبنی بر ایجاد عدالت، اندک ارزیابی می‌کند. بدین‌سان درحالی که برخی از رهبران سیاسی در این جوامع، از "عدالت" سخن می‌گویند، اما با توجیه ایجاد "امنیت" در جامعه، از بسیاری از آزادی‌های اقتصادی و اجتماعی سرباز می‌زنند؛ و این درحالیست که آن‌ها نه تصویر روشنی از آزادی دارند و نه برداشت صحیحی از امنیت. به تعبیر "بنجامین فرانکلین": "آن‌ان که آزادی را فدای امنیت می‌کنند، نه شایستگی آزادی را دارند و نه لیاقت امنیت را." درواقع، امنیت در دل آزادی معنی پیدا کرده و توسط مؤلفه عدالت در جامعه برقرار می‌شود. جامعه‌ای که آزادی و عدالت نداشته باشد، به‌طور قطع از امنیت واقعی برخوردار نخواهد بود و مردم جامعه به‌طور دایم، در سلسله‌ای از ناامنی‌های اجتماعی-اقتصادی-فرهنگی به‌سر خواهند برد و بنابراین ناامنی به تمامی بخش‌ها و نهادهای جامعه سرایت کرده و مسؤولیت‌پذیری مردم در مقابل هم، به‌شدت کاهش پیدا خواهد کرد. اما وقتی مردم جامعه از طعم واقعی آزادی و عدالت بهره‌مند شوند، در مقابل هم و جامعه احساس مسؤولیت کرده و تمامی آحاد آن با درجه مسؤولیت‌پذیری بالا، از دست‌آوردهای آزادی با تمامی وجود محافظت خواهند کرد. به‌قول "هلن کلر": "تا زمانی که توده مردم برای بهبود حال یکدیگر احساس مسؤولیت نکنند، عدالت اجتماعی تحقق نمی‌یابد."

۵- کیفیت اداره کشور و مسؤولیت دولت در نظام‌های کنترلی

"حکمرانی خوب"^{۳۶} نشانگر قرارگرفتن حاکمیت در مسیر توسعه یافتگی است. در میان ۵۸ اندیکاتور حکمرانی خوب، شاخص‌های زیر از اهمیت بیشتری برخوردارند:

- ۱- کشاورزی و بخش‌های وابسته به آن،
- ۲- تجارت و بخش‌های مرتبط با آن،
- ۳- صنعت و زیرمجموعه‌های آن،
- ۴- توسعه منابع انسانی،
- ۵- بهداشت همگانی،
- ۶- زیرساخت‌های عمومی و هزینه‌های آب، برق و گاز،
- ۷- حکمرانی اقتصادی،
- ۸- رفاه اجتماعی و توسعه،
- ۹- آموزش همگانی،
- ۱۰- امنیت همگانی و قضایی،
- ۱۱- محیط زیست و توسعه پایدار،
- ۱۲- حکمرانی شهروندمحور و
- ۱۳- رقابت اقتصادی در سطح جهانی.

باید در نظر داشت که رابطه تنگاتنگی میان حوزه دخالت‌های دولت در ارکان جامعه با درجه توسعه یافتگی وجود دارد. بنابراین، برای اندازه‌گیری درجه توسعه یافتگی کشورها باید به نقش دولت در ارکان جامعه پرداخت که این کار توسط بررسی شاخص‌های حکمرانی خوب و همچنین، کیفیت اداره امور کشور سنجیده می‌شود. در دنیای پیچیده، شتابان و در حال تحول امروز، نقش دولت‌ها در تمامی ارکان جوامع بیش از گذشته مورد حساسیت و توجه واقع شده، به گونه‌ای که بخشی از مطالعات کارشناسان در حوزه‌های اقتصاد، جامعه‌شناسی، روانشناسی، علوم سیاسی و بسیاری دیگر از شاخه‌های علوم اجتماعی و انسانی به بررسی شاخص‌های کیفیت اداره امور کشور از جمله:

- ۱- مقبولیت و اعتبار دولت نزد افکار عمومی،
 - ۲- کیفیت دستگاه بوروکراسی و چگونگی سازمان‌دهی آن،
 - ۳- شایستگی و کارایی کارکنان در بخش دولتی،
 - ۴- چگونگی ارائه خدمات عمومی،
 - ۵- کیفیت رفاه اقتصادی و اجتماعی مردم،
 - ۶- استقلال نظام اداری از دستگاه سیاسی،
 - ۷- چگونگی تعامل با دنیای خارج
- و مواردی دیگری که در ادامه به آن‌ها اشارات مبسوطی خواهد شد، اختصاص پیدا کرده و با رتبه‌بندی شاخص‌های مزبور، "کیفیت اداره کشور"، "ثبات سیاسی"، "حاکمیت قانون" و سرانجام توسعه یافتگی را برای جوامع مختلف امتیازبندی کرده‌اند.

با توجه به امتیازات فراوانی که ایران از لحاظ منابع مادی و انسانی در مقایسه با کشورهای دیگر دارد، حکمرانی خوب می‌تواند کشور را به موفق‌ترین کشور از منظر توسعه یافتگی و رفاه عمومی تبدیل کند. نگاه مختصری به برخی از ویژگی‌های اقتصادی و اقلیمی و منابع منحصر به فرد کشور، می‌تواند موضوع بحث را شفاف‌تر کند:

ایران از منظر ذخایر گازی در جهان رتبه دوم را داراست و سومین رتبه ذخایر نفت در دنیا را در اختیار دارد. افزون بر این، مالکیت هفت درصد معادن جهان، رتبه دهم در جاذبه‌های توریستی و رتبه پنجم در جاذبه‌های طبیعی را داراست. جاذبه‌ها و منابع ایران آنقدر متنوع‌اند که می‌توان کتاب‌های زیادی برایشان نوشت یا در فضاهای مجازی جستجو کرد. بخش کوچکی از آن‌ها به قرار زیرند:

"ایران با در اختیار داشتن موقعیت جغرافیایی منحصر به فرد، در مهمترین و تأثیرگذارترین تقاطع ارتباطی خاورمیانه، آسیا و اروپا قرار داشته که می‌تواند از این طریق بر گسترش تجارت بین‌الملل و ترتیبات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مسلط شود؛ ضمن آن‌که کشور می‌تواند جایگاه راهبردی و تعیین کننده در منطقه خلیج فارس داشته باشد؛ ضمن آنکه تنگه هرمز در جنوب آن، مسیری حیاتی برای انتقال نفت خام محسوب می‌شود.

ایران با داشتن مرزهای مشترک با دریای خزر در شمال و خلیج فارس و دریای عمان در جنوب، قابلیت دسترسی به بیش از ۵۸۰۰ کیلومتر مربع نوار ساحلی را داراست و به دلیل دسترسی به کشورهای اوراسیا از شمال، کشورهای آسیای میانه از شرق و داشتن مرز زمینی با ترکیه و همچنین استفاده از قسمتی از جاده ابریشم از جایگاه ممتازی در ترانزیت جهانی برخوردار است و می‌تواند به عنوان زنجیره ارتباطی شمال تا جنوب و شرق تا غرب برای ترانزیت کالا، مبادلات پایاپای و سوآپ نفت، اتصال به شبکه‌های انتقال برق بین‌المللی و ایجاد خطوط ریلی میان کشورهای همسایه نقش کلیدی را در تجارت بین‌الملل ایفا کند. بنابراین، موقعیت جغرافیای فراسوی خطوط ارتباطی اقیانوس اطلس، ایران را به محور ترانزیت در کریدورهای شمال به جنوب و شرق به غرب تبدیل کرده که در نتیجه می‌تواند نقش مهمی در اقتصاد بین‌الملل ایفا کند.

ایران با یک میلیون و ۶۴۸ هزار و ۱۹۵ کیلومتر مربع مساحت با تنوع زیست‌محیطی فراوان، تقریباً یک‌هفتم قاره اروپا (۱۰ میلیون و ۱۸ هزار کیلومتر مربع) وسعت دارد که با توجه به ظرفیت‌های فراوانی که در استان‌های کشور وجود دارد می‌تواند مسیر توسعه یافتگی را به راحتی طی کند. افزون بر این، ایران از منظر اقلیمی، با داشتن اقلیم خاص چهارفصل، در میان کشورهای جهان کم‌نظیر است. همچنین، ایران با برخورداری از یک درصد جمعیت جهان که ۷ درصد ثروت دنیا را در اختیار داشته و با بیش از ۲۷ تریلیون دلار ثروت طبیعی، در میان ده کشور برتر جهان، پنجمین کشور ثروتمند جهان به شمار می‌آید اما به دلیل حکمران بد، مردمی فقیر دارد.

ایران با دراختیارداشتن تنوع اقلیمی فراوان و بی‌نظیر، یازده گونه از چهارده گونه اقلیم موجود در جهان را داراست. این تنوع اقلیمی موجب شکل‌گیری انواع مختلف از چشم‌اندازهای طبیعی شده است که شبیه آن‌را به ندرت در کشورهای دیگر می‌توان پیدا کرد. طبیعت و اقلیم متنوع ایران شامل پوشش گیاهی و اکوسیستم جانوری گوناگون و فراوانی است که هم از لحاظ تعداد و هم تنوع در مقایسه با سایر نقاط جهان شگفت‌انگیز بوده به‌طوری‌که تنوع پوشش گیاهی در ایران بیش از دو برابر قاره اروپا و تقریباً برابر با شبه قاره هند است. ویژگی‌های یادشده افزون بر سرریزهای اقتصادی-اجتماعی، جاذبه‌های گردشگری فراوانی را برای ایران رقم زده است. ایران با داشتن تنوع آب و هوایی، به گردشگران این امکان را می‌دهد تا در زمانی واحد بتواند انواع آب و هوا را از سردترین تا گرم‌ترین تجربه کند. صنعت گردشگری در ایران می‌تواند از ظرفیت‌های بالایی برای رشد و توسعه یافتگی برخوردار باشد. بر اساس گزارش سازمان جهانی گردشگری، ایران رتبه دهم جاذبه‌های باستانی و تاریخی و رتبه پنجم جاذبه‌های طبیعی را در جهان داراست."

چشم‌انداز بالا از ظرفیت‌های گوناگون استان‌های مختلف از شمال تا جنوب و غرب تا شرق نشان می‌دهند که اگر حکمرانی خوب در کشور وجود داشت، ایران می‌توانست از موفق‌ترین کشورهای توسعه یافته جهان باشد و این درحالیست که به گفته عضو مجمع تشخیص مصلحت در ۱۴۰۲ حدود یک چهارم از جمعیت ایران یعنی، "بیش از ۱۹ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر از جمعیت در سراسر ایران از امکانات اولیه زندگی مانند مسکن، اشتغال، تحصیلات تا ۱۲ سال، سلامت، خوراک و پوشاک محروم هستند" یا به عبارت دیگر از امکانات اولیه زندگی برخوردار نبوده و در فقر مطلق زندگی می‌کنند. افزون بر ایجاد فقر مطلق و نسبی برای جمعیت ایران، سایر شاخص‌های متغیرهای اقتصادی از وضعیت مطلوبی برخوردار نبوده و ایران را در شاخص‌هایی از قبیل برابری جنسیتی، آزادی تجارت، آزادی کسب و کار، آزادی اقتصادی، آزادی رسانه و مطبوعات، فساد مالی و اداری، حقوق بشر، تعداد زندانیان سیاسی، دسترسی آزاد به اینترنت پر سرعت و پلتفرم‌ها و سایت علمی و مجازی، اوقات فراغت و برخورداری از شادی و امثالهم در وضعیت نگران‌کننده‌ای قرار داده است.

"حکمرانی بد" پس از انقلاب ۵۷، دلیل عمده توسعه نیافتگی ایران به حساب می‌آید. (در فصل آخر، بیشتر در مورد حکمرانی بد سخن خواهم گفت)

۱-۵- شاخص‌های کیفیت

پیش از ورود به مباحث علمی، لازم است به طور اجمال گفته شود که انبوه قابل توجهی از مطالعات اسلامی در چگونگی دخالت دولت در ترتیبات جامعه وجود دارد که اکثر آن‌ها به حداقل‌های دخالت

و در مقابل، افزایش کیفیت دخالت توجه کرده‌اند. نقش دولت و وظایفش را آیت‌الله محمد حسین نائینی در کتاب "تنبيه الامم و تنزيه الملة" فقط در دو اصل خلاصه کرده و در بررسی‌هایی که انجام داده است بر چگونگی بهتر انجام دادن این دو اصل توسط دولت تأکید کرده است. ایجاد امنیت داخلی، آموزش همگانی، ایجاد عدالت و قسط و همچنین جلوگیری از تعدی افراد و نهادهای دولتی به حقوق مردم در اصل نخست؛ و جلوگیری از تجاوز بیگانگان، تقویت بنیه و قوای دفاعی و مجهز شدن به آخرین تجهیزات نظامی و لجستیک را در اصل دوم خلاصه کرده است. به تعبیر وی:

الف: "حفظ نظامات داخلیه مملکت و تربیت نوع اهالی و رسانیدن هر ذی‌حقى به حق خود و منع از تعدی و تطاول آحاد ملت بعضهم على بعض الی غیر ذلک، از وظایف نوعیه راجع به مصالح داخلیه مملکت و ملت"

ب: "تحفظ از مداخله اجانب و تحذر از حیل معموله در این باب و تهیه قوه دفاعیه و استعدادات حربیه و غیر ذلک"

در نظام‌های غیرکترلی، دخالت دولت در مناسبات جامعه برای قرار گرفتن در مسیر توسعه یافتگی، به جای اعمال و ابراز "سلیقه‌های شخصی" مسؤولان دولتی و تکیه بر اصول پوپولیستی رایج؛ باید قانون‌مند، ساده، شفاف، پاسخگو و مسؤولیت‌پذیر باشد، ضمن آن‌که بر اصل برابری و شمول، تکیه بر مشارکت مردمی و اجماع در مناسبات اجتماعی تأکید کند که مورد توجه و تأکید آیت‌الله نائینی قرار گرفته است. بدیهی است دولت‌های با نظام‌های سیاسی کترلی و توتالیتار-ایدئولوژیک که از روش‌های پوپولیستی بهره‌جسته و قواعد نظام مردم‌سالارانه را رعایت نمی‌کنند، قادر نخواهند بود "شاخص‌های" کیفیت اداره کشور را بهبود بخشند، ثبات سیاسی و حاکمیت قانون در جامعه را ترقی دهند و در نتیجه، رتبه مطلوبی را در "کیفیت اداره کشور" کسب کنند. در این کتاب، دولت‌های با نگرش کترلی و ایدئولوژیک-توتالیتار را "پوپولیست" می‌خوانم که بدنه بسیار تنومند و بزرگی را ایجاد کرده، خود را فعال‌مایشاء در اداره امور جامعه دانسته و صلاح و نیت خویش را در تمامی امور، خیر و صلاح جامعه به حساب می‌آورند. مطالعات نشان می‌دهند که وجود یک دولت بزرگ، از انگیزه مشارکت‌های گسترده مردمی در فعالیت‌های جامعه می‌کاهد، بنابراین دولتی کوچک ولی قدرتمند که بر اصول مردم‌سالارانه تکیه دارد، به مراتب کارآتر از یک دولت بزرگ پوپولیستی است، چراکه این قبیل از دولت‌ها، بخش اعظم توان خود را صرف سامان‌دادن به امور داخلی و حل تضادهای میان رهبران سیاسی یا برطرف کردن معضلات دستگاه عریض و طویل خود کرده و نمی‌توانند کشور را با کیفیت مطلوبی اداره کنند.

آمارهای ارایه شده از سوی قوه قضاییه در رسانه برخی از کشورها، نشان می‌دهد که بیش از هشتاد درصد شکایات مطرح شده در این قوه، از نوع دولت علیه دولت بوده است. در همین رابطه، بانک جهانی در گزارشی، کیفیت اداره کشورها در مناطق مختلف، از جمله کشورهای خاورمیانه را مورد مقایسه و بررسی قرار داده است که دولت قطر با کسب امتیاز ۷۰ (از ۱۰۰) بهترین عملکرد دولت در اداره کشور را داشته و به دنبال آن، دولت امارات با امتیاز ۶۹، عمان ۶۷، بحرین ۶۶، کویت ۶۵، اردن ۵۸، لبنان ۴۶، مصر ۴۳، عربستان ۴۱، ایران ۲۶، یمن ۱۸، لیبی ۱۶، سوریه ۸ و... قرار دارند. از طرفی دیگر، برخی از این کشورها مثل ایران با تحریم‌های قدرت‌های بزرگ روبه‌رو هستند که به‌طور طبیعی، کیفیت اداره کشور آن‌ها را متأثر کرده است. نگاهی به وضعیت مردم در کشورهای کُره شمالی، عراق، سودان، یمن، افغانستان، لیبی و همچنین ایران، به‌درستی نشان می‌دهد که این کشورها به دلیل تحریم‌های اعمال شده، سال‌ها از اقتصاد بین‌الملل فاصله گرفته‌اند و اثرات مخربی متوجه زیرساخت‌های اقتصادی، کیفیت اداره کشور و توسعه همه جانبه‌شان شده است. برای مثال، اثرات سنگین تحریم برای کشور لیبی آن‌چنان ناگوار بود که این کشور را با امتیاز کیفیت اداره کشور ۱۶ از ۱۰۰ مواجه ساخت که نمایان‌گر کاهش شدید رفاه اجتماعی در تمامی زمینه‌ها بود و عاقبت، این کشور را مجبور کرد تا به‌طور خفت‌باری تمامی خواسته‌های آمریکا و اروپا را بپذیرد تا از تحریم‌ها خلاصی یابد، اما اثرات سهمگین تحریم‌ها هنوز بر پیکره اقتصادی- اجتماعی این کشور باقی مانده است.

بسیاری از نظام‌های سیاسی کنترلی مثل ایران، در انجام مسئولیت‌ها و اداره کشور، با طرح شعارهای پوپولیستی از "منافع ملی" مایه گذاشته و ادعا می‌کنند که در راستای منافع ملی حرکت می‌کنند. در این‌که آیا این دولت‌ها راست می‌گویند یا نه، نخست باید به ابزاری که دولت‌ها از آن برای انجام مسئولیت‌ها و اداره کشور و دفاع از منافع جامعه سود می‌جویند، نظر کرد و دوم، نتایج اقدامات آن‌ها را در فرایندی قابل قبول در بازه زمانی معقول سنجید. از همه مهم‌تر، ((اعتماد)) مردم نسبت به اقدامات دولت‌ها نقشی مهم در چنین قضاوتی دارد. برای مثال، باید دید که چه میزان نقض قانون اساسی از طرف نهادهای دولتی صورت گرفته یا تعامل بدنه حاکمیت با سازمان‌های غیر دولتی یا NGOها چقدر بوده است. مصیبت آن‌جا بیشتر می‌شود که نهادهای حاکمیتی و حتی شخص اول مملکت، به جای آن‌که وظیفه حراست از قانون اساسی را به عهده گیرند، خلاف اصول آن حرکت کنند.

توسعه یافتگی اگر در چارچوب قانون نباشد، محکوم به شکست است. همچنین، فعالان سیاسی و اجتماعی، تجمعات صنفی، گروه‌ها و سندیکا‌های کارگری و... چقدر توانسته‌اند فعالیت‌های خود را در سازمان‌های غیردولتی قانون‌مند کنند و دولت در گسترش دامنه فعالیت آن‌ها چقدر نقش داشته است. بررسی‌های آماری نشان می‌دهند که مشارکت مردم ایران در

فعالیت‌های غیردولتی به دلیل محدودیت‌های بی‌شمار دولتی در مقایسه با کشورهای توسعه یافته بسیار نازل بوده است. برای مثال، بدون در نظر گرفتن اعانات کمپانی‌های بزرگ به سازمان مردمی (حداقل برای استفاده از تخفیف‌های مالیاتی) مردم عادی در ۲۰۱۳ بیش از ۳۵۸ میلیارد دلار در قالب اعانه به خیریه‌ها و سازمان‌های غیردولتی ایالات متحده آمریکا کمک کرده‌اند. همچنین، از هر ۴ آمریکایی بالای ۱۶ سال طی سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۶، به‌طور متوسط یک آمریکایی در خیریه‌ها و سازمان‌های مردم نهاد غیردولتی مشارکت فعال داشته‌اند که این نحوه مشارکت حداقل سه برابر کل بودجه نفتی ایران است! افزون بر موارد بالا، باید بررسی شود که آزادی عمل رسانه‌های گروهی و مطبوعات چقدر بوده و آن‌ها تا چه میزان برای ارایه گزارش‌ها و مطالب خود، دچار خودسانسوری شده‌اند. این موارد و موضوعات مشابه همگی بیان‌گر چگونگی انجام مسئولیت دولت در اداره کشور است.

۲-۵- فهم دولت‌های کنترلی در اداره کشور

توسعه یافتگی افزون بر "حکمرانی خوب"، رابطه معنی داری با فهم دولت‌ها در اداره کشور و رابطه آن‌ها با سایر کشورها دارد. از نکات مهم در کشورداری، اینست که مسئولین درک کنند در دنیای ملّون امروز، نه دشمن همیشگی وجود دارد و نه دوست دائمی. هر کشور در جهت منافع ملّی خود حرکت کرده و اعتنائی به منافع ملّی دیگران ندارد و اگر هم زمانی با یکدیگر همداستان می‌شوند تنها در جهت منافع ملّی تعریف شده خودشان است. یعنی هر کشور باید در چارچوب منافع ملّی خود حرکت کرده، هرگونه دوستی یا قهر سیاسی را در چارچوب منافع ملّی‌اش تعریف کند. در این رابطه بسیاری از کشورها ممکن است تعجب کنند چرا مسئولین سیاسی نظام‌های کنترلی با رفتارهای غیرمتعارف در صحنه‌های بین‌المللی ضمن آن‌که منافع ملّی خود را خدشه‌دار می‌کنند، تأمین‌کننده منافع ملّی کشورهای دیگر هستند؟!

به‌طورکلی، از لحاظ نظری و مشاهدات کاربردی اعتقاد بر اینست که، سیاست‌ها، خط‌مشی‌ها و اهداف دولت‌ها باید در چارچوب منافع ملّی تبیین و تعریف شوند. بسیاری اعتقاد دارند که احقاق حقوق مردم باید در اولویت‌های نخست منافع ملّی قرار گیرد، درحالی‌که "از لحاظ سلسله مراتب منافع ملّی باید خاطر نشان کرد آن‌چه از نظر دولت‌ها در درجه اول اهمیت قرار دارد و در شمار منافع اصلی آن‌ها به حساب می‌آید، حفظ استقلال و تمامیت ارضی آن‌هاست..... اول، این‌که چه نوع مسایلی در زمره منافع معمولی یا حیاتی دولت‌ها به‌شمار می‌رود، خود بستگی به شرایط و مقتضیات آن دولت و شرایط جوّ بین‌المللی دارد. دوم، نباید انتظار داشت که تمامی دولت‌ها مسایل خاص و مشابهی را منافع عادی یا حیاتی خود تلقی کنند. سوم، ممکن است در شرایطی خاص، موضوع‌های معینی

به عنوان منافع اساسی ملی تلقی شوند و در وضعیت دیگر، مسایلی کاملاً متفاوت جایگزین آن‌ها شوند. چهارم، از نظر سیاست‌گذاران و نخبگان سیاسی یک دولت ممکن است اولویت‌های گوناگونی در سلسله مراتب منافع ملی مطرح شوند..... عامل عمده‌ای را که باید در مطالعه منافع ملی مورد توجه قرار داد، نقش قدرت و عناصر تشکیل‌دهنده آن است، زیرا رفتارها و داده‌های سیاست خارجی دولت‌ها به میزان قابل ملاحظه‌ای تحت تأثیر قدرت شکل می‌گیرد..... بنابراین، انواع منافع ملی عبارتند از: منافع موازی، منافع متعارض، منافع مشترک و منافع اختلاف‌زا^{۳۷}

از طرفی، اعتقاد بر این است که در دنیای واقعی، تفکیک میان منافع ملی با منافع خصوصی و شخصی کار ساده‌ای نبوده و عملکرد دولت‌ها، ماهیت آن‌را مشخص می‌کند. شواهد نشان می‌دهند که دولت‌های با اندیشه کنترلی در فرآیند انجام مسؤولیت‌ها در اداره کشور، به منافع ملی که همانا احقاق حقوق مردم است با ابزارهای مناسب و قابل قبول در صحنه‌های داخلی و در ابعاد جهانی و تعامل با کشورهایی که بتوانند مسیر توسعه یافتگی را هموار کنند، توجه چندانی ندارند. از منظر خارجی نیز، تأمین منافع ملی و اداره بهینه کشور به تعامل سیاست‌مداران با کشورهای دیگر بستگی دارد. "چارلی چاپلین" به زیرکی می‌گوید: "دنیا آنقدر وسیع است که برای همه مخلوقات جایی هست، پس به جای این که جای کسی را بگیرد تلاش کنید جای واقعی خود را بیابید." اما ظاهراً در دنیای سیاست به‌ویژه در نظام‌های سیاسی کنترلی، همه معتقد به آن نیستند و منافع شخصی و خصوصی سیاست‌مداران بر منافع مردم اولویت دارد.

در این جا اشاره به نکته ظریفی می‌تواند بر شفافیت موضوع یاری رساند. جدایی و افتراقی که میان کشورهای اسلامی به‌ویژه "کشورهای اسلامی - خاورمیانه" و "کشورهای مسیحی - غربی" به وجود آمده و روز به روز بر ابعادش اضافه می‌شود، ناشی از مؤلفه‌های گوناگونی است که مهمترین آن‌ها، ضعف شناخت طرفین از خصوصیات فکری و تاریخی یکدیگر بوده که در کیفیت اداره کشورهایی که نمی‌توانند مؤلفه‌های خارجی را تحت تأثیر قرار دهند، تأثیر گذاشته و در نتیجه، دربرگیرنده منافع متعارض یا حداقل منافع اختلاف‌زا میان آن‌هاست. در منافع متعارض، بدست آوردن منافع برای هر دولت، با مناقشه، مخاصمه و ستیز صورت گرفته و اهداف متعارض هر دولت با بی‌توجهی کامل نسبت به اهداف کشور دیگر تعقیب می‌شود. در منافع اختلاف‌زا، دولت‌ها به دنبال افزایش منطقه نفوذ خود هستند. تبلیغات گسترده نوحافظه کاران غربی و بنگاه‌های وابسته به صهیونیسم با کمک دستگاه‌های خبری، رسانه‌ای و سینمایی علیه مسلمانان از یک طرف و ضعف‌های این کشورها تا به آن جا پیش رفته که تاریخ و تمدن باشکوه و کهن کشورهای اسلامی به‌ویژه ایرانی‌ها دستخوش تحریف و دروغ‌گویی آشکار شده که جفا و ضایعه‌ایست به تاریخ بشریت که متعلق به جامعه جهانی بوده و امروزه سیاست‌مدار غربی برای رسیدن به مطامع مادی به زشت‌ترین صورت آن‌را دامن زده است.

^{۳۷} - عبدالعلی قوام، صص ۱۱۳-۱۲۰

جوامع غربی به دلیل روبه‌رو شدن با تبلیغاتی مسموم که مشاهده فیلم ۳۰۰ از جمله وقیح‌ترین شیوه و هنر تاریخ و فرهنگ ملتی بزرگ بوده است یا نگارش کتب و طراحی کاریکاتورهای موهن از پیامبر اسلام، به دور شدن از فرهنگ و تاریخ باشکوه کشورهای اسلامی دچار شده‌اند و شناخت و تصویر نادرستی از مردمان آن جوامع در ایشان ایجاد شده و همین امر سبب جدایی هرچه بیشتر غربی‌ها از ملت‌های مشرق زمین و به‌ویژه اسلامی شده است. تحت تأثیر چنین تبلیغات مسموم و مخربی آن‌ها معتقد شده‌اند، مسلمانانی را که پیام‌آور صلح و آرامش در تمامی ادوار تاریخ به‌ویژه دوره تاریکی و قرون وسطی جوامع اروپایی بودند و از مؤلفه‌های تأثیرگذار رنسانس و پیدایی دوره عصر جدید در غرب به‌شمار می‌آمدند و ایرانی‌هایی را که شعار صلح طلبی‌شان بر سر در سازمان ملل حک شده است، باید "تروریست" و وحشی خوانند! آن‌هم چه ملتی را بدین اوصاف می‌خوانند؟ ملتی که از دیرباز مورد تهاجم زیاده‌خواهان خارجی قرار می‌گرفت، اما جوانمردی و صلح‌طلبی خود را کمتر فراموش می‌کرد. به تعبیر "نادر شاه افشار":

"فتح هند افتخاری نبود برای من؛ دستگیری متجاوزین و سرسپردگانی مهم بود که بیست سال کشورم را ویران ساخته و جنایت و غارت را در حد کمال بر مردم سرزمینم روا داشتند. اگر به‌دنبال افتخار بودم، سلاطین اروپا را به بردگی می‌گرفتم، که آن‌هم از جوانمردی و خوی ایرانی من به‌دور بود."

ممکن است گفته شود که عبارات بالا چه ارتباطی به مسؤولیت‌های دولت در اداره کشور دارد؟ جواب در تعامل و ارتباط میان رهبران سیاسی کشورها نهفته است که در ادامه به آن می‌پردازم. سیاست‌مداران غربی اگر به نرم‌خوبی، میهمان‌نوازی، جوانمردی، امانت‌داری، سابقه دیرینه علمی و فرهنگی، نبوغ و هوش سرشار مسلمانان اعتماد بیشتری نشان می‌دادند و حقیقتاً باور می‌کردند که همکاری صادقانه با آن‌ها به رشد و تعالی تمدن و فرهنگ بشری خواهد انجامید و ضامن صلح و آرامش برای تمامی جوامع خواهد بود، آن‌گاه از برخوردهای گزینشی و خصمانه با ملت‌های مسلمان اجتناب می‌کردند، اما اتخاذ تدابیر تبعیض‌آمیز و سلطه‌گرانه‌ای که از سوی غرب علیه منافع جوامع اسلامی اتخاذ شده، آن‌ها را به یک رویارویی مستقیم با غربی‌ها وادار کرده است.

"ویل دورانت" در کتاب "تاریخ تمدن" در بررسی نتایج جنگ‌های صلیبی (عصر ایمان: صص ۱۶-۸۱۵) اضافه می‌کند: "تمدن اسلامی عملاً نشان داده بود که از نظر آراستگی، آسایش، فرهنگ و نظامی به مراتب بر تمدن مسیحی برتری دارد." وی عناصر "تمدن" را در هشت عنصر کار، حکومت، اخلاق، دین، علم، فلسفه، ادب و هنر خلاصه کرده و معتقد است تمامی آن‌ها از مشرق زمین به اروپا آورده شده‌اند. (مشرق زمین: صص ۹۳-۹۹۰). نقل‌ها فراوانند که در اکثر نوشته‌های تاریخی به‌چشم می‌خورند و به روشنی نشان می‌دهند که تمدن و فرهنگ و علم تمامی جوامع در دنیای امروز به‌صورت زنجیره وار به‌هم وابسته و پیوسته‌اند و فضیلت انسان امروزی، در گسترش و تعالی بخشیدن آن‌ها برای بهبود رفاه، آسایش و پیشرفت بشریت است نه در جهت استفاده ابزاری برای سلطه بر بشریت و ایجاد تبعیض و محرومیت میان جوامعی که به دلایلی از گسترش علم و فن‌آوری بی‌بهره

مانده‌اند. چقدر زیبا "فردریش نیچه" می‌گوید: "اندیشه‌های ما، آری و نه گفتن‌های ما، و اگر و اما گفتن‌های ما، همه با همان ضرورتی از درون ما رشد می‌کنند که میوه از دل درخت، به هم مربوط و با هم خویشاوندند، و همه از یک اراده، یک وضع جسمانی، یک خاک، و یک خورشید نشان دارند."

با این همه، ملت‌های مسلمان مجبور شده‌اند در مقابل سیاست‌های تهاجمی غرب حالت تدافعی پیشه کرده و با سخت‌ترین شرایط دست و پنجه نرم کنند و حداکثر به سابقه دیرینه افتخارآمیز خود دلخوش باشند. البته توسعه یافتگی در کنار آینده خوب امری انفعالی نیست که خود به خود حاصل شود، باید آنرا بدست بیاوریم و راه بدست آوردن آن نیز که به تعبیر ارسطو "کلید طلایی" نامیده شده "تعادل" است. سابقاً رسم بر آن بود که مبارزان علیه حکومت‌های ظالم و مستبد داخلی می‌جنگیدند تا استقلال و آزادی را نصیب ملت‌های خویش کنند، اما شرایط عصر جدید به گونه‌ای رقم خورده است که ملت‌ها در نظام‌های ایدئولوژیک-توتالیتر هم باید با حکومت‌های ظالم داخلی دست و پنجه نرم کرده و هم با سلطه خارجی مبارزه کنند، مبارزه‌ای که از نظر بعض غربی‌ها به تروریسم تعبیر شده و ماهیت آزادی‌خواهی آنرا زیر سؤال می‌برند که استمرار این روند، جدایی میان دو فرهنگ و تمدن غربی و شرقی را بیشتر کرده، نفرت و سوءظن میان آن‌ها عمیق‌تر شده است.

روی دیگر سکه نشان می‌دهد که برخی از افراد در کشورهای اسلامی در مقابل ممکن است واکنش‌های منفی و افراطی گرایانه نسبت به تمدن غربی که آغشته به بعضی واقعیت‌هاست (واقعیت‌هایی که در کشورهای غیرغربی نیز امکان دیدنشان فراوان است) از خود بروز دهند. برخی اعتقاد دارند که آنچه ما به ظاهر در کشورهای غربی مشاهده می‌کنیم، پوسته آرایش شده‌ای است که هسته آن متعفن و در حال انهدام کامل است. به اعتقاد آن‌ها زندگی غربی بدون مذهب و معنویت، اهمیت فطری خود را از دست داده و پیشرفت علم و فن‌آوری به انسان غربی کمک کرده است تا از ارزش‌های انسانی و فطری فاصله بیشتری بگیرد و با تکیه تمام عیار به نیازهای نفس اماره، مسیر انهدام فکری و معنوی خود را هموار سازد. انسان غربی نیازمند معنویت و مذهبی است که بتواند مسیر تکاملی به سوی انسان بهتر شدن را هموار کند. به اعتقاد این افراد، فجایعی که در سراسر دنیا صورت می‌گیرد و انسان‌های بیشماری که در اقصاء نقاط دنیا قتل عام شده و ثروت‌ها و منابع طبیعی‌شان به تاراج می‌رود؛ ناشی از تفکر لیبرالیسم و دموکراسی غربی است که ابزار تعداد معدودی در جوامع سرمایه‌داری غربی قرار گرفته است و البته تمامی آن‌ها نشأت گرفته از بی‌هویتی بشر غربی، بیگانگی وی با معنویت و مذهب و گنبدگی هسته‌ای است که تمامیت او را تشکیل داده است. پس، نگرش غالب این دسته افراد مبتنی بر آنست که دلخوشی به تفکر انسان غربی در بُعد سیاسی که دموکراسی فردگرایانه بشر محور غربی را نوید می‌دهد و در بُعد اجتماعی و فرهنگی که اباحت و بی‌قیدی و زندگی حیوانی را ارائه می‌کند، عبث و بیهوده است. خلط واقعیت در برخی از نکات بالا

با واکنش‌های افراطی سبب شده است که از یک‌طرف ویژگی‌های مثبت فرهنگ و تمدن غربی نادیده گرفته شده و از طرفی دیگر، بسیاری از نابسامانی‌های اقتصادی-اجتماعی و سوءمدیریت و بی‌کفایتی‌ها در ادارهٔ مطلوب کشور در کنار نقاط ضعف اخلاقی موجود در کشورهای اسلامی نادیده انگاشته شده و عامل خارجی را مسبب آن‌ها معرفی کنند. غالباً کمتر تصور می‌شود که بسیاری از اندیشمندان و مصلحین غربی با تفکر استبدادی، متعصبانه و نژادپرستانه در کشورهای غربی درستی‌زد، درحالی‌که آن‌ها در همین جوامع غربی زندگی کرده و از مواهب مادی و فن‌گراییانهٔ بیشمار آن که مورد درخواست اکثر انسان‌ها در جوامع شرقی است، برخوردارند. مردم در جوامع شرقی کمتر به این نکته می‌اندیشند که انسان‌های فراوانی در غرب هستند که از دیرباز با اخلاق و معنویت زندگی کرده و بر اصول اخلاقی پافشاری می‌کنند. مردم در جوامع غربی کمتر دروغ می‌گویند، امانت دارند، به عهد و پیمان خود وفادارند، سخت‌کوش و فعالند و به کار اهمیت زیادی می‌دهند، به آزادی عمل و گفتار انسان‌ها ارج فراوان می‌نهند، در مجموع خانواده دوست هستند و خیانت به خانواده را گناه بزرگی می‌دانند و بسیاری از ممیزه‌های دیگری که برخاسته از اصول مذهبی و اخلاقی است.

همچنین، انتقال علوم و فن‌آوری جدید که در انحصار غرب قرار گرفته به سایر کشورها، می‌تواند گره‌گشای بسیاری از مشکلات تمامی انسان‌ها باشد و کمک فراوانی به افزایش رفاه، بهتر زیستن و توسعه یافتگی جوامع بکند. افزون بر این، باید دانست که مبارزه علیه ظلم و ستم و تلاش برای ساختن جامعه‌ای آزاد و مستقل با تکیه بر "وجدان پاک انسانی" و "تعالیم ارادهٔ برتر" حد و مرز و نژاد و ملیت نمی‌شناسد و مبارزان و آزادی‌خواهان فراوانی در غرب، علیه ظلم و ستم و بی‌عدالتی قیام و مبارزه کرده‌اند که برخی از آن‌ها الگو و سرمشق مبارزان راه آزادی در شرق و کشورهای اسلامی قرار گرفته‌اند. بنابراین، اصول اولیهٔ تمدن در غرب و شرق از خواستگاه یکسانی برخوردار بوده و بنابراین مؤلفه‌های انتظار ایجاد جامعه‌ای آزاد و برخوردار از عدالت، آسایش و رفاه در دو کرانه یکسان است. اما افراطیون، زیاده‌خواهان و سلطه‌گران در غرب با استفاده از ثروت و فن‌آوری، اسباب جدایی این‌دو را فراهم کرده و افراطیون در شرق نیز بر آن دامن زده‌اند تا هم ملت‌های غربی از مظاهر عظیم تمدن شرقی جدا مانده و هم جوامع شرقی از علم و فن‌آوری جدید دور بمانند و در عوض، دشمنی و تخاصم و کینه و رو در رویی جای تعامل و آشتی و صلح و سازش و آرامش را بگیرد.

۶- نظریهٔ توهم توطئه

توسعه یافتگی در ایران قربانی نظریهٔ توهم توطئه شده است. "نظریهٔ متهم کردن طرف مقابل" که به‌طور مرتب مورد استفاده هر دو سو یعنی ایران و کشورهای غربی قرار گرفته و

هر کدام دیگری را مقصر تمامی خطاها قلمداد می‌کند، هرگز نخواهد توانست صلح و امنیت و آرامش را به خیمه‌گاه طرف‌های درگیر بازگرداند و پرواضح است که هیچ‌یک از طرفین هم هرگز قصد نخواهد داشت از "نظریه عقب‌نشینی" استفاده کند، پس، باید به دنبال راه حل منطقی دیگری بود که متضمن صلح و امنیت دائمی برای همه باشد، اقدام بزرگی که تنها مردان بزرگ قادر به انجام آن خواهند بود و به قول "سیسرون": "هرگز نمی‌توان با آدم‌های کوچک کارهای بزرگ انجام داد." پس، از هر دو کرانه باید مردان بزرگی پیدا شوند تا صلح و امنیت دایمی را برای طرفین به ارمغان آورند، کسانی که با رفتار و گفتارشان، صلح و امنیت ملت خود را به خطر نمی‌اندازند و "قدرت" را تنها برای انجام کارهای بزرگ آرزو می‌کنند نه برای حفظ منصب و موقعیت سیاسی؛ همچنان‌که به گفته ارسطو: بزرگترین دولت‌ها دموکراسی مردان آزاد است.

در این رابطه، شاید "نظریه انتقادی گفتمان و تعامل" چاره‌ساز باشد. شواهد نشان می‌دهند تنها راه نجات بشریت، بهره‌برداری از این نظریه بوده که در فرآیند آن، آشتی و تعامل دو دنیای غرب مسیحی و شرق اسلامی محقق شده و در سایه‌اش، تمامی ملت‌ها در آسایش و نیک‌بختی روزگار بگذرانند و یک‌بار دیگر عناصر تمدن، مسیر تعالی و پیشرفت را برای رفاه و خوشبختی بشریت طی کند. باید دانست حتی سرسپرده‌ترین حکومت‌ها، بقا و منافع ملی مردم خود را فدا نکرده و از آن صرف‌نظر نمی‌کنند.

به تعبیر "ژان پل سارتر" فیلسوف فرانسوی: "در مورد یک حکومت سرسپرده، این قابل تصور است که برای حفظ بقای خود به اطاعت از ننگین‌ترین خواسته‌های ابرقدرت‌ها تن در دهد، اما هیچ‌گاه قابل تصور نیست که به‌خاطر اطاعت از کوچک‌ترین درخواست‌های همان قدرت یا قدرت‌ها، از بقا و منافع ملی ملت و مردم خود صرف‌نظر کند."

به‌راستی اگر می‌توان با گفتمان و تعامل، مسیر توسعه یافتگی را باز کرد و منافع ملی ملتی را محقق ساخت، چرا باید از آن چشم‌پوشی کرده و بر اعتقادات کنترلی پای‌فشرد؟ مردان بزرگ سیاست، هیچ‌گاه برای گفتگو و تعامل، مانعی ایجاد نمی‌کنند و با تمام وجود به پیشواز آن می‌روند. در فرآیند تعامل و گفتمان، بسیاری از موضوعات سامان پیدا کرده و با استفاده از نگاهی نقادانه به مسایل مورد علاقه از طریق فرآیندهای تعاملی، ارتباطی و منعطفانه، سازمان یافته می‌شوند. در فرآیند گفتمان، لازم نیست که دو طرف، از اعتقادات یکسانی برخوردار باشند، بلکه به قول "فیرکلاف"^{۳۸}، جایگاه افراد نه با یک ایدئولوژی یکسان، بلکه با ایدئولوژی‌های متفاوت و حتی رقیب، ساخته و بازساخته می‌شود.^{۳۹}

³⁸ - Fairclough

³⁹ - <http://www.ling.lancs.ac.uk/profiles/263>

تکثیر و شیوع ایدئولوژی‌ها و گفتمان‌های متفاوت، نوعی عدم قطعیت و عدم صراحت را برای ایران و کشورهای غربی پدید آورده است و بنابراین، تنها راه پیش روی طرف‌های مذاکره، سعی در آگاه شدن و آگاهی‌دادن است. در چنین نظام چندگانه و چندپاره‌ای، تنها مشارکت مورد توجه خواهد بود و ایدئولوژی یا اعتقادات و حتی متن از پیش طراحی شده گفتمان هر طرف، اهمیت خود را از دست می‌دهند. به عبارت دیگر، گفتمان و تعامل، آمیزش و هم‌زیستی پدید آورده، قدرت‌ها تنوع پیدا کرده و مقابله، جای خود را به همکاری و مشارکت می‌دهد و در نهایت، ثبات و اطمینان و آرامش از قوام بیشتری برخوردار خواهد شد. در شرایط پیچیده و شکننده‌ای که اکثر نظام‌های کنترلی مثل ایران در آن به سر می‌برند، حتی اگر رهبرانشان نظریه توطئه را باور داشته و معتقد باشند که مسیرشان را بهتر از دیگران تشخیص می‌دهند، برای قرار گرفتن در مسیر توسعه یافتگی و حفظ منافع ملی باید مسیر تعامل و گفتگو را انتخاب کنند. آنان باید بدانند در سایه تعامل و گفتمان با دیگران است که نقشه توسعه یافتگی نزد همگان شفاف می‌شود و در عمل رفاه مردم فزونی می‌یابد. همان‌طور که پیامبر اسلام (که قرآن او را "اسوه حسنه" در اخلاق و رفتار معرفی کرده است)، در برخورد و تعامل با دیگران، حتی مخالفتش، چنین رفتاری را از خود نشان می‌داد.

۷- گفتمان و تعامل: امکان‌پذیر است؟

توسعه یافتگی در بستر تعامل و گفتمان با سایر کشورها رشد می‌یابد. مباحث نظری "گفتمان و تعامل" توسط اندیشمندان متعددی از جمله: لاکلائو، موفه، فوکو، هابرماس، یورگنسن، ون دایک و فیلیپس مورد بررسی قرار گرفته و ابعاد مختلف آن، کنکاش علمی شده‌اند. نتایج مطالعات حاکی از آنست که: "نظریه انتقادی گفتمان و تعامل" که چارچوب مشخصی هم ندارد، نه تنها در پی آگاهی‌بخشی و شناخت خصوصیات فکری و تاریخی طرفین، بدون تحمیل اعتقادات به یکدیگر است بلکه به گره‌گشایی، پرسشگری و ایجاد زمینه‌های مشارکت پرداخته تا محیطی امن برای همکاری‌های بلندمدت و بادوام میان طرفینی که قبلاً با یکدیگر مقابله می‌کردند، بسازد و این امکان‌پذیر نخواهد بود مگر با گفتمان برای آگاه‌شدن^{۴۰} و آگاهی‌دادن که همان شناخت خصوصیات فکری و تاریخی طرفین است.

ایجاد گفتمان و تعامل صحیح با کشورها، در چگونگی تعامل صحیح رهبران سیاسی با مردم جامعه خود نیز اثرات مثبت فراوانی دارد. یعنی، زمانی که راهبرد گفتمان و تعامل در کشوری به‌منصه ظهور برسد و مشکلات و معضلات داخلی و خارجی توسط آن چاره‌جویی شود، حاکمیت مجبور نخواهد بود برای حفظ آرامش داخلی و کاهش تنش در روابط خارجی، متوسل به سانسور، تحدید حقوق

بشر، مقابله تند و خشن با افراد و گروه‌های دگراندیش، کاهش یا بستن فعالیت سازمان‌های غیردولتی، فضاهای مجازی، روزنامه‌ها و رسانه‌های منتقد، احزاب و گروه‌های سیاسی، انجمن‌های دانشجویی، بزرگ‌نمایی دشمن خارجی و مواردی از این قبیل شود و بنابراین، خطاهای مدیریتی خود را به گردن دیگران نمی‌اندازد، مسئولیت خود را در اداره بهتر کشور، به نحو احسن انجام داده و با ایجاد فضایی آرام، مطمئن و بانشاط، امکان مشارکت فعال تمامی آحاد مردم در فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی-فرهنگی و... را بدون ترس از بازشدن جبهه‌ای که قصد تضعیف یا براندازی نظام را داشته باشد، فراهم می‌کند. بنابراین، راهبرد گفتمان و تعامل، روابط خارجی و داخلی را به‌طور همزمان به سامان خواهد کرد و مردم طعم واقعی آزادی و رفاه را خواهند چشید و این هدف غایی را مردان بزرگ سیاست که خصوصیات فکری و تاریخی خودی و غیرخودی را به‌خوبی می‌شناسند، می‌توانند عملی کنند و اگر به جای پافشاردن بر اندیشه‌های یک‌سونگر و خودخواهانه، عشق به بشریت و وطن و سربلندی آن‌را در سینه داشته باشند در اداره کشور و انجام مسئولیت‌های خود موفق‌تر نیز خواهند بود.

آیا در نظام‌های سیاسی کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتیر مثل ایران، تعامل

اصلاً امکان‌پذیر هست؟ اگر هست، طراحی سیاست‌ها چگونه صورت می‌گیرد؟

در شرایط کنونی، به‌طور کلی حاکمیت باید ((سه محور)) قابل تأمل را در طراحی سیاست‌های داخلی و خارجی برای اداره بهتر کشور در نظر داشته باشد:

- ۱- "موضوعات مربوط به حقوق بشر در داخل" که متأسفانه توجه چندانی به آن نمی‌شود، قاعدهٔ مثلی است که اگر قاعده حقوق بشر باشد، اضلاع آن را ۲- "روابط و سیاست داخلی" و ۳- "روابط و سیاست خارجی" تشکیل می‌دهند.

در طراحی سیاست‌ها باید از یک‌طرف تحولات فزاینده‌ای که در هزارهٔ سوم در حال وقوع هستند، در نظر داشت و از طرف دیگر، افزایش سطح انتظارات مردم را در چگونگی فهم متفاوت از تحولات جهانی و تعامل با دنیای خارج به‌عنوان متغیری مهم و تأثیرگذار به حساب آورد. امروزه دیگر مقولهٔ آزادی بیان و نحوهٔ مشارکت مردم در سازوکارهای اقتصادی-اجتماعی و سیاسی در دو بُعد داخل و خارج، فراتر از آن فهم و درکی است که در چند دههٔ گذشته میان مردم و رهبران سیاسی به‌ویژه کشورهای در حال توسعه، رواج داشت. مشارکت همه‌جانبهٔ مردم در تعیین سرنوشت خود، بنیان‌های نظام سیاسی را قوام خواهد بخشید و پیدایی مشکلات داخلی و معضلات سیاست خارجی کشور را یکی پس از دیگری با درایت مردمی، مرتفع خواهد کرد. برعکس، شکستن قلم‌ها و بستن دهان‌ها و دلسرد کردن عامهٔ مردم در تأثیرگذاری بر سرنوشت آینده‌اشان، مشکلات داخلی و خارجی کشورها را دوصد چندان، بیشتر خواهد کرد. البته همهٔ این موارد بستگی دارد به اینکه تا چه اندازه بخواهیم بر یک نظام کنترلی پافشاری کنیم. علی‌ایحال، باید‌ها و نبایدهایی را شایسته است در نظر بگیریم، تا

کیفیت اداره کشور در جهت توسعه یافتگی به صورت مطلوب صورت پذیرد. مسئولیت‌پذیری، پاسخگویی، نظارت، داشتن نقشه راه، وفاداری به وعده‌ها، صداقت، رعایت حقوق عامه و احترام به آزادی قاطبه مردم ره‌نوس بایدها و نبایدهایی هستند که برای اداره مطلوب کشور در نظامی غیرکترلی معنی پیدا کرده، عینیت پیدا می‌کنند.

پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری از مؤلفه‌های مهم تشخیص حکمرانی خوب
برای قرارگرفتن در فرایند توسعه یافتگی است. باید و نبایدهای کیفیت اداره کشور برای قرارگرفتن در فرایند توسعه یافتگی افزون بر دو مؤلفه مهم "مسئولیت‌پذیری" و "پاسخگویی"، به قرار زیر خلاصه می‌شوند.

- ۱- مسئولیت‌پذیری: هیچ مسؤولی بری از خطا نیست و در صورت ارتکاب به اشتباهی، باید فوراً عواقب آن را بپذیرا باشد.
- ۲- پاسخگویی: هر شخصی که مسؤولیتی را به عهده می‌گیرد، باید در مقابل تمامی آحاد مردم جامعه خود پاسخگو باشد. نحوه عملکرد مسؤولین باید میزان خدمتگذاری آن‌ها به مملکت تلقی شود. یعنی، پس از پایان مأموریت هر یک از مسؤولان، باید در مقابل کاری که برای کشور انجام داده‌اند پاسخگو باشند. افزون بر این، دستگاه‌های نظارتی نیز باید در مقابل مردم پاسخگو باشند.
- ۳- نظارت: دستگاه‌های نظارتی باید به‌طور دائم، بر عملکرد مسؤولین نظارت داشته و در صورت مشاهده اشتباه و یا تخلفی، فوراً تذکر دهند تا عاقبت مسؤول مربوطه به فساد کشیده نشود.
- ۴- داشتن نقشه راه: هیچ کس اجازه نداشته باشد که به‌طور سلیقه‌ای و دل‌به‌خواه یا مطابق با نظریات عده‌ای خاص، زیرمجموعه خود را اداره کند. راهبرد هر سازمان باید از قبل طبق نقشه راه علمی- کاربردی مشخص شده و در صورت تخلف مسؤول از این امر، باید پاسخگو باشد.
- ۵- وفاداری به وعده‌ها: مسؤولین باید به شعارها و قول‌هایی که قبل از انتخاب‌شدن به مردم داده‌اند، کاملاً وفادار بوده و در صورت بی‌اعتنائی به وعده‌های انتخاباتی، باید در پیشگاه مردم پاسخگو باشند.
- ۶- صداقت: مسؤولین باید با مردم صادق بوده و راستگویی را در گفتار و کردار و پندار خویش به اثبات برسانند. در صورت دروغگویی باید در مقابل مردم پاسخگو باشند.
- ۷- رعایت حقوق عامه: مسؤولین باید بدانند که بر گردن مردم حق ندارند و در مقابل خدمتی که برای جامعه انجام می‌دهند، متنی بر گردن جامعه نباید بگذارند. برعکس، مردم همیشه و در همه حال طلبکار مسؤولین هستند و همیشه حق دارند که عملکرد آن‌ها را نقد و بررسی کنند.
- ۸- احترام به آزادی: هیچ مسؤولی حق ندارد به هر دلیلی جلوی آزادی بیان مردم را بگیرد تا مردم نتوانند عملکرد آن‌ها را مورد پرسش قرار دهند. آزادی بیان و قلم، حق طبیعی و غیرقابل برگشت تک تک آحاد جامعه است. به‌راستی که جلوگیری از آزادی بیان، مفر (راه فرار) مطلوبی برای تخطی از مسئولیت‌پذیری مسؤولین و پاسخگویی آن‌ها به مردم است.

از علایم توسعه یافتگی، پاسخگویی مسئولان به ملت است. موارد بالا در شوررداری غیرکترلی زمانی معنا پیدا می کنند که مسئولین در اداره کشور نسبت به عملکردشان پاسخگو باشند. در کشورهای مردم سالار، وقتی حادثه ای رخ دهد، مسئولین خود را در مقابل مردم پاسخگو می دانند. در این کشورها رسم بر این است که وقتی واقعه ناگواری - به ویژه آن که با جان و مال مردم هم در ارتباط باشد - اتفاق افتد، نخستین نشانه پاسخگویی مسئولین به مردم، استعفاي آني و كناره گیری از مسئولیت بوده تا خود را در مقابل دادگاه برای پاسخگویی آماده كنند. نمونه ها و مصادیق فراوان آن را در بسیاری از کشورها، حتی در برخی از کشورهای در حال توسعه، از جمله كره جنوبی، سنگاپور و... می توان مشاهده كرد. این رسم بسیار پسندیده اما در نظام های كترلی امری غریب بوده و به همین دلیل، كسی از مسئولین خود را ملزم به پاسخگویی در برابر مردم نمی داند. حتی در بسیاری از مواقع مشاهده می شود كه اگر فردی از مقامی مسؤول در این باره سؤال كرده و عملكرد وی را نقد و بررسی كند، مدیر مسؤول آن را توهین به خود تلقی كرده، حتی ممكن است فرد سؤال كننده مجازات شود تا از این طریق كسی جرأت نقد و سؤال نداشته باشد و در نتیجه، اجازه ورود به عملكرد مسؤول برای كسی مهیا نمی شود. بستن و فیلتر كردن فضاهای مجازی، كند كردن سرعت اینترنت، بستن روزنامه ها، فیلتر كردن سایت های خبری، به محاكمه كشاندن ارباب جراید و سایت های اطلاع رسانی و ایجاد رعب و وحشت در دل آن ها و مواردی از این قبیل، نمادی از ممنوعیت ورود اهالی آشنا برای اطلاع رسانی به مردم در نظام های كترلی است. مسئولینی كه در این کشورها ادعا می كنند از بطن مردم برآمده اند باید توجه داشته باشند كه شرایط مطلوب برای پاسخگویی به مردم را در جامعه فراهم كرده، در مواقع ضرور، قبل از آن كه نمایندگان مردم به فكر استیضاح آن ها بیافتند، فوراً از مقام اعتباری خود كناره گیری كنند.

توسعه یافتگی هر کشور در بستر مسئولیت پذیری مسئولان و پاسخگویی آن ها رشد می كند و اگر باید و نبایدهای یادشده رعایت نشوند، هرگونه اقدام برای رسیدن به جامعه ای توسعه یافته محكوم به شكست خواهد بود. طی سال های ۲۰۱۲ تا ۲۰۲۴ نرخ تورم در ژاپن از ۵/۲ درصد به ۸/۲ درصد افزایش پیدا كرد كه بلافاصله نخست وزیر این کشور به سبب افزایش هزینه های زندگی مردم استعفا كرد. حال مقایسه كنید همین وضعیت را در ایران كه تورم های بالای ۴۰ یا ۵۰ درصد و حتی بیشتر كمر مردم را شكسته است و نه فقط هیچكس پاسخگو نبوده و مسئولیت خرابی اقتصاد را نمی پذیرد، بلكه یاد گرفته اند تا تقصیر را گردن دیگران انداخته و خود را از خطا مبری نشان دهند!

از علایم توسعه نیافتگی، استفاده از شعارهای پوپولیستی و سخنان عامه پسند از طرف مسئولان است. معمولاً مشاهده می شود كه در نظام های سیاسی كترلی و ایدئولوژیک - توتالیتیر، مسئولین مسئولیت پذیر و پاسخگو نبوده، بلكه با تکیه بر حرف های عامه پسند، نحوه شوررداری خود را نزد مردم توجیه می كنند. آن ها حتی در تعامل با کشورهای خارجی از شعارهای عامه پسندی كه تبیین كننده سیاست خارجی کشور می شود، استفاده می كنند. به طور معمول، شعارهای عامه پسند دربرگیرنده غرور و عزتی است كه بسیاری از مردم کشورهای با نظام كترلی طی قرون گذشته از كف داده اند و به دلیل

عقب‌افتادگی صنعتی و دورافتادن از قافله توسعه اقتصادی که هر روز فاصله‌اشان با دنیای آزاد صنعتی بیشتر شده و کشورهای توسعه‌یافته نه تنها کمکی به کاهش چنین فاصله‌ای نمی‌کنند، بلکه با ترفندهای دقیق دیپلماسی و حتی تهدید نظامی، این شکاف میان جوامع عقب‌نگه‌داشته و پیشرفته را فزون‌تر می‌کنند. از آن طرف، مردم در کشورهای کنترل‌ی نیز با چنگ و دندان و تلاشی خستگی‌ناپذیر، اهتمام ورود به دنیای نوین را در سر می‌پروراند؛ اما در عین حال، بخشی از همین شعارهای عامه‌پسند در نظام‌های کنترل‌ی، ابراز تنفر علیه همان دنیای پیشرفته و توسعه‌یافته‌ای است که بسیاری از ملل محروم، کینه ابراز آن را سالیانی مدید در دل داشته ولی عقل سیاسی یا تدبیر معیشتی آن‌ها مانعی برای ابراز عقیده محسوب می‌شده یا این که اصلاً به واسطه قلت توان نظامی و سیاسی، جرأت بیان آن را هرگز پیدا نکرده بودند؛ بنابراین، توسعه نیافتگی این کشورها در هاله شعارهای عوام‌فریبانه گم شده و هر روز که می‌گذرد، ابعاد توسعه نیافتگی وسیع‌تر و عمیق‌تر می‌شود.

۸- جامعه مدنی

توسعه یافتگی در جوامعی رخ نمایان می‌کند که الزامات جامعه مدنی در آن رعایت شده باشد. به عبارت دیگر، توسعه یافتگی بدون جامعه مدنی شعاری پوچ و بی‌محتوای است. گفته شد از دیگر الزامات نظام مردم‌سالارانه در ادراک مطلوب کشور، "تعامل و ارتباطی" شفاف، قابل اعتماد و آرامش‌بخش میان دولت و ملت است که بنای جامعه مدنی را استوار می‌کند. اساس تعامل دولت با مردم در حوزه‌های مختلف اجتماعی، حقوقی، قضایی و فرهنگی در چگونگی شکل‌دهی شرایط اقتصادی جامعه نهفته است و مجموعه چنین شرایطی است که "جامعه مدنی" را شکل می‌دهد که در مباحث مربوط به "اقتصاد سیاسی" مطالعه می‌شود. برخی از اقتصاددانان از آن به "نهادگرایی" هم یاد کرده‌اند.

با تشکیل جامعه مدنی، دولت ملزم به تأمین شرایط مطلوبی است که در آن ملت بتواند آزادانه، حقوق اجتماعی و مدنی خود را استیفاء کند. به عبارت دیگر، دولت وظیفه دارد رفاه، آزادی بیان، حقوق و امنیت اجتماعی شهروندان را تأمین و در مقابل کاستی‌های احتمالی در پیشگاه مردم پاسخگو باشد، چرا که اعتقاد بر این است، نظام مردم‌سالارانه، مردم را در تمشیت امور خود و نظارت بر حکومت محق و مختار می‌شناسد، زیرا حاکمیت برخاسته از اراده عمومی ملت است. بنابراین، عملکرد دولت بر اراده مردم استوار بوده و حاکمیت در برابر جامعه مسؤول است و از این دیدگاه است که تعامل و ارتباط میان حاکمیت و مردم مشخص می‌شود.

در عصر جهانی سازی و دنیای مدرن، حاکمیت در برابر "سلامت اقتصادی" جامعه مسؤول است. سلامت اقتصادی مؤلفه‌هایی چون استفاده از اینترنت پر سرعت و برخورداری از فضای مجازی بدون فیلتر برای کسب اطلاعات به روز برای افزایش اشتغال، دستمزد مناسب برای برخورداری از زندگی آبرومند، مسکن مناسب و ویژگی‌های اجتماعی مانند حمایت از خانواده، کودکان، فقرا و کهنسالان را دربرمی‌گیرد. افزون بر سلامت اقتصادی، حاکمیت در مقابل امنیت عمومی، شرایط محیط زیست طبیعی مثل اکوسیستم‌های محلی، کیفیت آب و هوا، بازیافت، زمین‌های زراعی، فضاهای عمومی، تالاب‌ها، همچنین حمل و نقل و زیرساخت‌های آن چون انواع وسایل رفت و آمد عمومی در محل و تحرک ساکنان؛ بهداشت؛ برقراری شرایطی که مردم بتوانند به راحتی در جامعه مشارکت سیاسی و اجتماعی داشته باشند، توجه به هنجارهای اخلاقی و مدنی جامعه، برقراری نظام آموزش و پرورش مطلوب، ایجاد اقتصادی سالم در دو بعد داخلی و روابط خارجی، توجه به تفریحات و اوقات فراغت مردم، ایجاد محیط اجتماعی سالم و اعتناء به دغدغه‌های جامعه برای برخورداری از فرصت‌های برابر اجتماعی و خدمات انسانی جهت تشکیل نهاد خانواده هم مسؤول و پاسخگوست. در این رابطه چنانچه شاخص یکی از متغیرهای یادشده، در سطح مطلوب و تعیین شده قرار نگیرد، مردم در نظام‌های مردم‌سالار، حق استیضاح مسؤولان را دارند.

چرا ایران با ساختار نظام موجود نمی‌تواند از جامعه مدنی بر اساس تعاریف علمی و رایج برخوردار شود؟ پاسخ آن روشن است. نظام سیاسی ایران هنوز از الزامات جامعه مدنی برخوردار نیست؛ ضمن آنکه امتزاج دین با حکومت یا سیاست با دین، حرکت به سوی جامعه مدنی را در ایران دشوار کرده است.

اما الزامات جامعه مدنی کدامند؟

"نیرا چاندوک" در "جامعه مدنی و دولت" می‌نویسد: "این مفهوم به ضرورت وجود حوزه‌ای بیانی بین خانواده و دولت اشاره دارد، حوزه‌ای که از سازمان‌های اجتماعی مشخص برای ارتقای فرهنگ سیاسی دموکراتیک تشکیل می‌شود. براساس این گفتمان خاص، دموکراسی به سیاسی شدن گروه‌های خارج از دولت بستگی دارد و نه به خود دولت... جایی را که جامعه با دولت ارتباط می‌یابد، می‌توان جامعه مدنی خواند." در نظام سیاسی ایران هنوز پیوند مستحکم میان جامعه و دولت برقرار نشده و اعتماد خانوارها و ملت به دولت همچنان در حال کاهش است. ارزش‌های جامعه مدنی عبارتند از: مشارکت سیاسی، پاسخگویی دولت، عمومی بودن سیاست تا جایی که می‌توان دو مفهوم جامعه مدنی و حوزه عمومی را به طور مترادف به کار برد. در جامعه سیاسی ایران، ارزش‌های یادشده کمتر به طور صریح و واضح مشاهده می‌شوند. نهادهای جامعه مدنی عبارتند از: نهادهای انجمنی و نمایندگی، سازمان‌های مردمی غیرانتفاعی، رسانه‌های صوتی - تصویری غیردولتی، اینترنت پرسرعت و پلتفرم‌های اجتماعی، مطبوعات آزاد و انجمن‌های اجتماعی. به طور کلی، اعضای جامعه مدنی را شهروندان تشکیل می‌دهند. پرواضح است که نهادهای جامعه مدنی در ایران هنوز شکل نگرفته‌اند.

به عقیده "ژان کوهن": "جامعه مدنی از سه بخش تشکیل می‌شود:
اول: حوزه اجتماعی متشکل از نهادها، انجمن‌ها و گرایش‌ها گوناگون؛
دوم: حوزه انتخاب اخلاقی مستقل یا حوزه خصوصی؛
سوم: نظام حقوقی شامل نظامی از حقوق بنیادی که حوزه اجتماعی را حفظ و متمایز می‌کند.

دولت در جامعه مدنی نگهداری بیش نیست. یعنی، دولت نه ایجادکننده حق است و نه ایجادکننده قانون؛ بلکه نگهدارنده و مجری خواسته‌های ملت است. در جامعه مدنی خواسته‌های مردم بدون ملاحظات ایدئولوژیکی باید محترم شمرده شده و شاکله حاکمیت را بر مبنای رفتارندوم و رضایت مردم شکل دهد. منزلت و کرامت انسان‌ها در جامعه مدنی باید در رأس امور قرار گیرد و هیچ‌کس اجازه نداشته باشد که بگوید: "مردم قادر به تشخیص نیستند" مردم باید اجازه تعیین سرنوشت خود را داشته باشند حتی اگر در مواقعی مرتکب اشتباه شوند. در جامعه مدنی، حاکمیت و به‌ویژه دولت نمی‌تواند مدعی قیمومیت افراد باشد. ضرورت وجود جامعه مدنی، اقتصاد آزاد است. هرچه اقتصاد جامعه دولتی‌تر باشد، میزان سلطه، کنترل و آمریت حکومت، فزون‌تر و دامنه آزادی‌های مردم محدودتر خواهد شد. از این‌روست که می‌بینیم حاکمان مستبد و توتالیتار، در طول تاریخ گرایش شدید به دولتی کردن اقتصاد دارند، زیرا مطمئن‌ترین راه برای از میان برداشتن امکان تحقق عملی جامعه مدنی است.

جامعه مدنی مترادف با دموکراسی و آزادی است که به منزله گهواره امنی برای توسعه یافتگی عمل می‌کند. غیبت این دو به منزله نبود جامعه مدنی است که نه نهادهایش می‌توانند شکل گیرند و نه ارزش‌هایش بروز نمایند. در کنار این موارد، مهمترین گام برای ایجاد جامعه مدنی، جداسازی دین از حکومت یا سیاست از دین و همچنین ادغام در اقتصاد بین‌الملل است. قدم‌های بعدی با تحقق دو اصل بالا، قابلیت اجرایی خواهند داشت. متأسفانه روند شکل‌گیری ساختار نظام سیاسی در کشور تعمیق نظام ایدئولوژیک توتالیتار و دور شدن هرچه بیشتر از جامعه مدنی مبتنی بر دموکراسی و اراده مردمی است که نتیجه آن توسعه نیافتگی در اشکال مختلف است. اطمینان داشته باشیم تا زمانی که ساختار سیاسی ایران با انجام رفتارندومی گسترده تغییر نکند، حکومت متکی بر رأی فردی برچیده نشده و به جای آن نظام سکولار دموکراتیک مستقر نشود، قانون اساسی کشور به طور ماهوی تغییر نکند و الزامات اجرای آن توسط مسئولان فراهم نشود، تفکر "ولایت مطلقه" در اذهان تأثیرگذاران سیاسی - اجتماعی زدوده نشده و از قانون اساسی حذف نشود، تعامل و سازگاری با کشورها بر اساس منافع ملی و نه سلايق ایدئولوژیکی ایجاد نشود، گروه‌های رانت‌خوار، ویژه‌خوار و فرصت‌طلب از

اقتصاد کشور محو نشوند و به جای آنان فعالین و کارآفرینان اقتصادی رشته امور را به دست نگیرند، قدر و منزلت استاد دانشگاه و علم به درستی در جامعه رعایت نشود، ترتیبات فرهنگی- اجتماعی و علمی بر مبنای تفکر سکولار دموکراتیک چیده نشود، تبعیض‌های عقیدتی، قومی، جنسیتی و نژادی از بین نرود و... و سازوکارها و ترتیبات نظام ایدئولوژیک توتالیتار به‌طور کامل برچیده نشود، ضمن آن‌که منابع و ثروت‌های انسانی- مادی جامعه تحلیل رفته و هزینه‌های کمرشکنی بر جامعه طی زمان بر ایران و ایرانی تحمیل خواهد شد، جامعه در مسیر توسعه یافتگی همه جانبه قرار نخواهد گرفت و روز به روز از قافله توسعه جهانی عقب خواهد ماند.

شواهد تاریخی در نظام‌های کتتری نشان می‌دهند که ارتباط حاکمیت با مردم بر پایه اندیشه مردم‌سالارانه تبیین نشده و نشأت گرفته از تفکر کتتری است که دولت‌ها همیشه خود را برتر از مردم می‌دانند و ملت را رعیت و زیردست به حساب می‌آورند، حتی آن‌دسته از دولت‌هائی که در شعار، مردم را "ولی نعمت" خود معرفی می‌کردند، در عمل و واقعیت، روزبه‌روز از مردم و خواسته‌های آن‌ها فاصله می‌گرفتند و هرگونه اعتراض یا حرکت مردمی را به شدیدترین نحو، سرکوب می‌کردند. مصادیق فراوانند که جمع‌آوری آن‌ها، کتابی قطور می‌شود. مصادیق عصر کنونی جامعه ایرانی نیز فراوانند و شاید بیان آن‌ها منجر به ممیزهای فراوان در چاپ کتاب شود؛ پس مثالی از تاریخ گذشته ایران بزنم:

در جریان مخالفت مردم به رهبری آیت‌الله میرزای شیرزای با اعطای امتیاز تنباکو به کمپانی انگلیسی رژی (۱۳۰۷ق)، امین‌السلطان صدراعظم ناصرالدین شاه به "آقا نجفی" از علمای اصفهان که مسبب حرکت مردمی در اصفهان بود، نامه می‌نویسد که:

"عریضة شما توسط امام جمعه به دست ما رسید. شما سزاوارید احضار شوید و به کیفر گستاخی خود برسید. یعنی مثلاً پاهایتان به فلک بسته شود و حق این است که شما را گردن بزنند تا دیگر احدی قادر نباشد در امور دولتی بگوید چرا برای چه؟ ولی این دفعه به لحاظ احترامی که برای امام جمعه قائلیم، اغماض کردیم به این شرط که دست از چنین گستاخی‌ها و مخالفت با اوامر دولت بردارید. اعلیحضرت پادشاه صاحب اختیار اهالی ایران و اموال آنان است و بهتر از هر کسی می‌داند مصلحت رعایا در چیست. شما ابداً حق چنین مخالفت‌هایی را ندارید. بدون گستاخی به شغل خودتان پردازید و ابداً به این کارها، کاری نداشته باشید."^{۴۱} یا محمدعلی شاه قاجار به درخواست مشروطه‌خواهان چنین پاسخ می‌دهد:

"رعیت غلط می‌کند اعتراض کند، غلط می‌کند مطالبه حق کند، غلط می‌کند دیوان مظالمه بخواهد، غلط می‌کند نظارت کند، غلط می‌کند قدرت ما را محدود کند، غلط می‌کند مشروطه بخواهد. ملت غلط میکند ما را نخواهد.... سایه ماست که آرامش می‌دهد، رعیت را چه به سرکشی، رعیت را چه به استنطاق صاحب‌قران، رعیت را چه به فریاد حق‌طلبی! رعیت غلط می‌کند ما را نخواهد! رعیت

گوسفند و ما شبانیم! سایهٔ ماست که آرامش می‌دهد، نعمت ارزانی می‌دارد و دفع بلا می‌کند! ماییم که آبرو می‌دهیم، ماییم که مالک ایرانیم." امروز ترجمان همین عبارات با واژه‌های دیگر از دهان بسیاری شنیده می‌شود که اگر "او" نبود، مملکت از هم پاچیده و چندتکه می‌شد و ملت هرچه دارد از "او" دارد؛ همه باید فرمان‌بردار باشند حتی رئیس‌جمهور که اگر کاملاً گوش به فرمان باشد، "شهید خدمت" می‌شود و اگر راه خود را برود به تبعید و حصر و انزوا محکوم می‌شود و قس علی‌هذا...

برخوردهای سرکوبگرانه و خشونت‌آمیز در مقابل خواسته‌های مردم، از علایم توسعه نیافتگی است. برخورد سرکوبگرانهٔ حاکمیت وقتی با علما و فرهیختگان جامعه (که در روزگار کنونی حصر و بازداشت و... از ابتکارات نوین است) چنین باشد، معلوم است که با مردم عادی چگونه خواهد بود! به دلیل عدم وجود ارتباطی مردم‌سالارانه میان حاکمیت و مردم در نظام‌های کتتری، رهبران سیاسی به‌طور معمول، نسبت به ناهنجاری‌های جامعه و خواسته‌های مردم بیگانه‌اند و زمانی بر واقعیت‌ها آگاه می‌شوند که دیگر کار از کار گذشته و شورش تمامی جامعه را فراگرفته است و سران اگر به‌دست مردم کشته و مجازات نشوند، با کمک همان کسانی که روزگاری آن‌ها را در مسند حکومت نشاندند با خفت مجبور به ترک وطن و تبعیدی خودساخته در کشورهای بیگانه شده و در غربت درمی‌گذرند. رهبران در نظام‌های کتتری برای حفظ قدرت سعی می‌کنند با استفاده از فن‌آوری مدرن و توسعهٔ وسایل ارتباط جمعی و با همکاری قلیلی از اندیشمندان و روشنفکران حکومتی، تعامل و ارتباط با مردم و مخاطبان خود را فزونی دهند یا از نظرات جامعه درخصوص موضوعات مختلف آگاه شوند و عکس‌العمل مناسب نشان دهند. آن‌ها با استفاده ابزاری از احساسات دینی و ملی مردم و استفاده از سرودهای حماسی و ابزارهای نوین تبلیغاتی در کنار بهره‌برداری از ابزار قدرت و سرکوب، سعی دارند نشان دهند که جامعه‌ای آرام و مطیع فراهم کرده‌اند اما در واقع ارتباط سازنده میان رهبران و مردم که لازمهٔ جامعه مدنی است، هیچ‌گاه برقرار نشده و هر روز بیشتر از مردم فاصله می‌گیرند و با چالش‌های فراوانی در ادارهٔ کشور مواجه می‌شوند که مترتب هزینه‌های فراوانی بر جامعه است. در نتیجه باید گفت که نبود جامعهٔ مدنی به دلیل ایجاد نظامی کتتری و ایدئولوژیک-توتالیتراست چراکه جامعه مدنی فقط در نظام‌های دموکراسی شکل می‌گیرد.

۸-۱- نهادهای جامعهٔ مدنی

نهادهای مربوط به جامعه مدنی در برقراری مؤلفه‌های توسعه یافتگی، نقشی تأثیرگذار ایفا می‌کنند. نهادهای جامعه مدنی را دو دسته سازمان‌های دولتی و غیردولتی تشکیل داده که هرکدام سهم به‌سزایی در استقرار نظام دموکراسی و مؤلفه‌های توسعه یافتگی دارند. شایان ذکر است که در تاریخ بشریت، ایجاد جامعه مدنی و پیدایی نهادهای مرتبط با آن که ارتباطی

تنگاتنگ با برقراری مؤلفه‌های توسعه یافتگی دارند، نه شروع آن به زمان افلاطون و ارسطو برمی‌گردد و نه از دوران پس از رنسانس در مغرب زمین آغاز می‌شود، بلکه از ۵۳۸ سال پیش از میلاد یا به عبارتی بیش از ۲۵۶۰ سال پیش و هم زمان با نگارش منشور حقوق بشر توسط کوروش کبیر یعنی مؤسس و سرسلسله هخامنشیان، شاهد تدوین تفکر و اصول جامعه‌مدنی بوده‌ایم که سرزمین وسیع و توسعه یافته هخامنشیان در آن دوران، نمونه‌ای بارز از تلاش ایرانیان در برپایی جامعه‌مدنی و توسعه یافتگی کشور در ابعاد مختلف بود. اگر از نهادهای دولتی بگذریم که به‌طور معمول در اکثر کشورها از ساختارهای مشابه‌ای برخوردارند؛ سازمان‌های غیردولتی یا NGOها؛ نهادها و شوراهای شهر و روستا، احزاب، سندیکاها، کارگری، دانشجویی و...، بنیادها، مجامع، هیأت‌های مذهبی، اتحادیه‌ها، طیف وسیعی از سازمان‌های مربوط به اشخاص، سازمان‌های غیردولتی علمی و پژوهشی در رشته‌های مختلف علمی، طرفداران محیط زیست و حیوانات، مخالفین جنگ و خشونت، جمعیت زنان، خیریه‌ها، تعاونی‌ها و سایر تشکلهای مردمی را شامل می‌شود. در بسیاری از کشورهای توسعه یافته، مردم نقش فعالی را در سازمان‌های غیردولتی ایفا کرده، از این طریق سعی می‌کنند به‌طور مستقیم مشارکت فعالی را در ترتیبات جامعه مدنی داشته باشند.

در اکثر نظام‌های کنترلی هنوز بنیان‌های بسیاری از شقوق سازمان‌های غیردولتی - به‌جز آن بخش سنتی و مذهبی - و نهادهایی که مستقیم تحت کنترل دولت اداره می‌شوند، قوام نیافته‌اند و از طرفی در نظام‌های ایدئولوژیک - توتالیتیر مثل ایران، حاکمیت نیز نسبت به فعالیت آن‌ها دیده‌اشک و تردید دارند و مشاهده شده است که بسیاری از فعالان آن‌ها را به جرم ارتباط با نهادهای مشابه خارجی تحت بازداشت و پیگیری قرار داده‌اند. باید توجه داشت که یک جامعه مدنی موفق و تأثیرگذار، دارای نهادهای غیردولتی فعال و مؤثر است و بدون پیدایی چنین نهادهایی نمی‌توان حضور مردم را به‌طور واقعی در صحنه‌های مختلف اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی انتظار داشت؛ به عبارت دیگر، بخشی از ستون‌های نظام مردم‌سالاری بر دوش سازمان‌های غیردولتی گذاشته می‌شود تا نظام دموکراسی شکل گیرد. از طرفی دیگر، مشارکت مستقیم مردم در شکل‌دهی نهادهای دولتی نیز، نه تنها می‌تواند بر روند حرکت آن‌ها که خارج از اراده مردم نباشد، تأثیرگذار باشد، بلکه روح دموکراسی را در تشکیل هر کدام جاری خواهد کرد. بنابراین، بر مردم جامعه لازم است که همواره توسط راه‌کارهای قانونی، بر دو شق نهادهای جامعه مدنی نظارت مستمر داشته باشند تا هم آن‌ها را از هرگونه انحراف از مسیر مبری دارند و هم در برابر آسیب‌های احتمالی محافظت کنند. به عبارت دیگر ضروری است که تمامی ارکان و اجزاء جامعه مدنی از طرف شهروندان به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، تشکیل، اداره و نظارت شود و قوانین باید تجلی خواست و نیاز شهروندان باشد. مؤلفه‌های توسعه یافتگی از سامان‌دهی ترافیک گرفته تا آموزش، بهداشت، زیرساخت‌های اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی، سرعت اینترنت، محیط زیست، حقوق و آزادی‌های اجتماعی - فرهنگی - اقتصادی و... و ده‌ها مؤلفه دیگری که در کتاب به آن‌ها اشاره شده است در نهادهای جامعه مدنی شکل و قوام گرفته و به اجراء درمی‌آیند. در نظام‌های دموکراسی، مردم در به ثمر رساندن جامعه مدنی و مؤلفه‌های

توسعه یافتگی نقشی اساسی ایفا کرده درحالی‌که در رژیم‌های کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتیر، حاکمیت با کنترل نهادهای جامعه مدنی، اجازه حضور مردم را به حداقل کاهش می‌دهد؛ فلذا سرعت توسعه یافتگی در این قبیل نظام‌ها به حداقل می‌رسد.

ممکن است در یک جامعه مدنی، میان منافع مردم و دولت تعارض به‌وجود آید که همین امر باعث نادیده گرفتن حقوق شهروندی و تحدید آزادی‌ها در جامعه شود. در این وضعیت نظام‌های دموکراسی توسعه یافته برای حفظ و حراست از دست‌آوردهای جامعه مدنی و همچنین نهادینه کردن آزادی در جامعه، به اصلاح ساختار نهادهایی پرداخته که بتوانند جامعه را در رسیدن به آزادی یاری رسانند. از طرفی دیگر در وضعیت تعارض، مردم در نظام‌های کنترلی یاد گرفته‌اند نسبت به عملکرد و آینده نظام بی‌تفاوت باشند که در ادامه بی‌تفاوتی، کشور شاهد پیدائی آنارشیسم، ناهنجاری‌ها و آشوب‌های اجتماعی وسیع و گسترده در جامعه خواهد بود و درعین حال، راه برای کسانی که می‌خواهند با استفاده ابزاری از اعتقادات مردم، بر نهادهای مدنی چیره شده و منافع خود را پیگیری کنند، باز خواهد شد. به عبارت دیگر، عدم مشارکت مردم در نهادهای مدنی جامعه، نه فقط استفاده ابزاری از دین را برای منافع سیاسی هموار کرده و مسیر توسعه یافتگی را سد خواهد کرد بلکه سدی در مقابل الزامات دموکراسی خواهد شد تا نظام کنترلی از قوام بیشتری برخوردار شود.

۹- جابجایی‌های ناموزون تدریجی

توسعه یافتگی مرهون زحمات پایدار متخصصان و افراد آگاه و حرفه‌ای در بخش‌های مختلف جامعه است. در انتهای این بخش ضروری است به نکته مهم دیگری در اداره کشور اشاره کنم که به‌طور معمول هزینه‌های فراوانی برای نظام‌های سیاسی کنترلی به‌همراه دارد، یعنی "جابجایی‌های ناموزون تدریجی" افراد در اداره کشور که فرایند توسعه یافتگی را با چالش‌های بی‌شمار مواجه می‌کند. از لحاظ نظری و مشاهدات کاربردی، از نشانه‌های فراگیر شدن بحران توسعه نیافتگی در جوامع کنترلی، "جابجایی ناموزون تدریجی" افراد متخصص و کارآمدی است که در بخش‌های حساس حاکمیت، مسئولیت‌های مهم و کلیدی به‌عهده داشته‌اند. "جابجایی" یعنی از طریق کناره‌گیری یا عزل افرادی که از تخصص، دانش و تعهد لازم برای انجام مسئولیتی برخوردارند،

افرادی جایگزین شوند که تنها نقطه قوتشان، گوش به فرمان بودن «قدرت مافوق»^{۴۲} باشد تا "قدرت حکومت" هر چه اراده کند، انجام شود.

"ناموزون"، یعنی گماشتن کسانی در سمت‌های حساسی که کمترین سختی با دانش و تخصص آن‌ها داشته باشد. اما "تدریجی"، قصه‌ای دردناک‌تر دارد. اگر فاجعه‌ای به یک‌باره اتفاق افتد، دامنه تأثیرگذارش ملموس و مشهود و اثرات مخربش بسیار دردناک و حزن‌آور است، اما اگر همان واقعه، به‌طور تدریجی و طی مرور زمان رخ دهد، اطرافیان با آن مأنوس شده و نسبت به اثراتش عادت کرده و سعی می‌کنند تا خود را به‌گونه‌ای با آن تطبیق دهند، حتی اگر نسبت به اثرات مخربش بی‌تفاوت باقی نمانند. این جاست که "بحران"، فراگیر می‌شود، ریشه نظام را می‌سوزاند و جامعه به یک‌باره مواجه با آشوب‌هایی پنهان اما فراگیر می‌شود. بسیاری از وقایع در کشورهای با نظام کنترلی این‌گونه اتفاق می‌افتند، سپس "عادت" عمومی شده و در زندگی روزانه و سبب مصرفی فکری آحاد مردم وارد می‌شود؛ پس می‌توان گفت که دلیل عدم واکنش مردم نسبت به بحران‌ها، همذات‌پنداری و مأنوس شدنشان با آن‌هاست.

نکته ظریف دیگر آنست که معمولاً مشاهده می‌شود حاکمیت، بسیاری از جابجایی‌ها را با استفاده از دانشگاهیان انجام می‌دهد تا کمترین واکنش نسبت به عملکردش در جامعه ایجاد شود. اما آنچه مغفول می‌ماند، آنست که ادامه حضور دانشگاهیان در مسؤولیت، تنها بر دامنه بحران که باید در فرایندی "تدریجی" اتفاق افتد، می‌افزاید و عاقبت، تمامی تدابیر غیرکارشناسانه در دوران تصدی آن استاد دانشگاه یا متفکر مسؤول اتفاق می‌افتد و به پای او و سایر هم‌قطارانش نوشته خواهد شد. درحالی‌که اگر با مشاهده بروز انحراف در تصمیم‌گیری، میز آن مسؤول رها می‌شد، امکان مقابله با تصمیم اشتباه بهتر میسر بود و اصلاح مسیر خطا با رنج کمتری صورت می‌گرفت تا جلوی بحران‌های اجتماعی گرفته شود یا از دامنه آن کاسته شود، هرچند ممکن بود که دولت با بحران درونی مواجه شود، ولی به‌طور معمول دامنه بحران‌های درونی دولت‌ها در نظام‌های کنترلی فراگیر نیست و با تدابیر کنترلی مهار می‌شوند. بنابراین، بخش قابل توجهی از بحران‌های نظام‌های کنترلی، حاصل تفکر اندیشه مدیرانی است که تحت هر شرایط، حاضر به ترک میز خود نیستند و با اراده مقام‌های مافوق تا آخرین نفس و مرحله عزل، هم‌سویی می‌کنند. یعنی، همان اندیشه‌ای که بر دستگاه‌های اجرایی حاکم بوده و در نهایت موجد بحران‌های تدریجی فراوانی می‌شوند که گه‌گاه موجد آشوب‌های اجتماعی توأم با هزینه‌های فراوان هستند. هزینه‌هایی که کشورها را در نهایت، از مسیر توسعه یافتگی باز داشته و بر بیماری و رنجوری تن جامعه و اقتصاد می‌افزاید، اگر به انقلاب و آشوب دیگری نینجامد که البته این هم یکی دیگر از مظاهر نظام کنترلی در فرآیند اداره کشور و قبول مسؤولیت‌های دولتی است.

^{۴۲} - "حاکمیت: این عنصر حکومت را غالباً" به معنای قدرت مافوق یا قدرت عالی به کار برده‌اند و گاه آن‌را با قدرت حکومت درآمیخته به صورت قدرتی مطلق و غیرمشروط تعبیر کرده‌اند." - دکتر عبدالعلی قوام - ص ۲۱

۱۰- بحران در اطاق فکر نظام‌های کنترلی

نقشه راه توسعه یافتگی توسط صاحب‌نظران متخصص در بخش‌های مختلف در اطاق‌های فکر تعبیه می‌شود. نظام‌های سیاسی تقریباً همگی متفق‌القول‌اند که محافل آکادمیک و دانشگاهی، اطاق فکر جامعه را تشکیل می‌دهند و هرگونه تنش در آن، می‌تواند نظام سیاسی را در ابعاد مختلف با بحران‌های عدیده‌ای مواجه کند که توسعه نیافتگی از مظاهر بارز آن است. در نظام‌های سیاسی کنترلی اما، ایجاد آشوب و بحران در مجامع دانشگاهی امری عادی محسوب شده و دانشجویان و استادان دانشگاه هرروز باید منتظر خبر و واقعه تازه‌ای باشند. از خبرهای داغ محافل دانشگاهی و آکادمیک در کنار تظاهرات دانشجویی و دستگیری فعالان آن‌ها، برکناری یا بازنشستگی زودهنگام استادان دانشگاه است. اگر منظور از بازنشستگی، کنارگذاشتن استادان از دانشگاه‌ها باشد، باید نگران آینده محافل علمی بود و تکرارش، بحران بیشتری در اطاق فکری جوامع کنترلی ایجاد می‌کند. چگونه می‌توان باور داشت که استاد دانشگاه اگر خود تمایل نداشته باشد، به ((اجبار)) بازنشسته شود. من در تمامی سال‌های اقامتم در آمریکا و برخی از کشورهای اروپایی، نه تنها با کنارگذاشتن استادان از دانشگاه‌ها روبه‌رو نشدم، بلکه مشاهده می‌کردم که ارج و قرب استادان قدیمی، پیشکسوت و کهنسال در مقایسه با سایرین، از جایگاه ویژه و بالاتری برخوردار است؛ به آن دلیل که استاد ((تولید کننده)) فکر بوده و تولید اصیل و بدیع فکر، در دانشگاه صورت می‌گیرد که توسعه یافتگی در جامعه را دامن می‌زند. بدیهی است که ((تولید فکر و اندیشه جدید)) از سوی استادان باتجربه؛ پخته‌تر و کامل‌تر است. البته نمی‌توان انتظار داشت که استاد در خانه‌اش نشسته و ((تولید فکر)) کند، همان‌طور که نمی‌توان باور داشت صنعت‌گری خارج از کارخانه و بنگاه تولید، به تولید ((محصول صنعتی)) اهتمام ورزد.

در نظام‌های کنترلی، بسیاری از استادان دانشگاه به اجبار خانه‌نشین شده یا خود تبعید می‌شوند یا این‌که دستگاه حکومتی آن‌ها را تبعید در منزل می‌کند. نتیجه چیست؟ استاد یا بی‌انگیزه شده و در انزوایی اجباری روزگار می‌گذراند یا تصمیم به مهاجرت گرفته و تجربیات خود را در کشورهای توسعه یافته به کار می‌برد. در حالتی استثنایی، استاد با انگیزه و روحیه متفاوتی که نشأت گرفته از مبارزه با دستگاه جور است، به تولید "علم مبارزه" در خانه‌ای که آن‌را تبدیل به دانشگاه کرده است می‌پردازد. اگر از چنین استثناءهایی که انگیزه جوانان را برای تلمذ از محضر استادان بیشتر خواهد کرد بگذریم، در شرایط طبیعی، جای استاد در دانشگاه است تا بتواند اندیشه‌ای جدید و مسیری تازه برای توسعه یافتگی جامعه خود تولید و احداث کند. همزمان، گروه‌ها و محافل وابسته به دولت‌های با اندیشه کنترلی، به‌طور مرتب از تغییر و تحول در نظام آموزشی و پیدائی و ایجاد یک "انقلاب فرهنگی" گسترده در دانشگاه‌ها خبر می‌دهند و به‌طور

قطع استادان دانشگاه‌ها در این میان، نقش ویژه‌ای را ایفا می‌کنند (برای مثال در کوبا، اتحاد جماهیر شوروی سابق، اوکراین، ایران...). ایجاد آشوب فکری در محیط‌های علمی و دانشگاهی به راحتی می‌تواند ((بحران)) را به ((اطاق فکری)) جامعه انتقال داده که عواقب بسیار سخت و ناگواری برای آینده جامعه در بر خواهد داشت. استادان دانشگاه تنها در محیطی امن و فارغ از تنش می‌توانند به تتبع و تحقیق پرداخته، محصولات فکری خود را ارایه کنند تا توسعه یافتگی در ابعاد مختلف تحقق پیدا کند. اتحاد جماهیر شوروی سابق، در دانشگاه‌ها ترفندی اتخاذ کرده بود که امکان ملاقات و حضور استادان با یکدیگر در محیط کاری عملاً امکان‌پذیر نبود تا جایی که، استادان فاقد دفتر کار مستقل در دانشگاه‌ها بودند. این رویه حتی پس از فروپاشی در دیگر کشورهای جدا شده جاری بود. در نهایت، سالن بزرگی را فراهم کرده بودند که هر استاد، صندلی مخصوص به خود را داشت؛ می‌توانست روی آن نشسته، مطالعه یا با دانشجویانش مشورت کند. خالص دریافتی استادان در این دانشگاه‌ها زیر صد دلار بود و به طور طبیعی، فساد و رانت در مراکز علمی با دادن رشوه به استادان برای گرفتن نمره، تقریباً امری عادی محسوب می‌شد. طی دورانی که برای فرصت مطالعاتی در تعدادی از این کشورها حضور داشتم، مشاهده کردم که بیشتر دانشگاه‌های این کشورها به بنگاه‌های مالی تبدیل شده‌اند و خبری از تحقیق و توسعه نبود؛ مدرک گرایی حرف اول را می‌زد. سرنوشت کشورهای کترلی بیش از این نیست.

همیشه گفته‌ام و به آن اعتقاد دارم که جنس استادان دانشگاه از ((بلور)) است؛ ضمن آن که بسیار شفاف و یکدست بوده، اما سریعاً نیز خط برداشته و در صورت مواجه شدن با بحران‌های فکری، شاید طراوت و زیبایی گذشته را از دست بدهد. البته استادان و نخبگان به سختی‌های کار و ناهنجاری‌ها عادت کرده‌اند ولی باید دانست که استادان بحران‌های فکری و تحقیرهای شخصیتی را برنمی‌تابند؛ که اگر چنین امری به وقوع بپیوندد، جبران هزینه‌های آن در آینده از جبران اصابت یک بمب اتم به جامعه کمتر نیست!

ممکن است برخی از استادان دانشگاه در جوامع کترلی، به ((خلق دنیا‌های متفاوت فکری)) اهتمام ورزند که احتمالاً برای بعضی‌ها خوش‌آیند نباشد و آن‌را به دگراندیشی، تغییرات مخملی، براندازی آرام و تعابیری از این سنخ تعبیر و تفسیر کنند، ولی در واقع باید به استقبال چنین تلاش و جهش ارزشمند فکری رفت که جامعه دانشگاهی معتقد است تنها از فرآیند ایجاد ((مناظر و تضارب آراء)) جدید و بدیع باید به توسعه علم امیدوار بود. ((یکدست کردن)) افکار استادان دانشگاه به منزله سکون اندیشه است که نیستی و انجماد علم و افکار متعالی را به دنبال خواهد داشت؛ چراکه شور و نشاط علمی تنها در سایه ارائه افکار و آراء متفاوت و تقابل آن‌ها با یکدیگر امکان‌پذیر خواهد بود. وظیفه اندیشمند دانشگاهی تأیید و تکریم نظام حکومتی و دست‌آوردهای آن نیست که برعکس، او همیشه وظیفه نقد و به چالش کشاندن آن‌را در اولویت‌های حرفه‌ای خود جای داده است. نباید استادان

دانشگاه را شناگوی نظام حکومتی تربیت کرد که محصول آن؛ بی‌تدبیری فرهنگی، رخوت علمی، شیوع تاریکی در حوزه اندیشه و تفکر، پس‌رفت و انجماد نظریه‌های علمی، رواج فرهنگ چاپلوسی در تربیت شدگان و دانش پژوهان حوزه‌های علمی، سیاسی، حکومتی کردن علم و اندیشه، سستی و ناتوانی اصحاب دانش، تسری عدم کارآئی در جامعه و عقب‌افتادگی تمامی مظاهر توسعه یافتگی در مناظر و ابعاد مختلف خواهد بود. نباید ثبات و پایداری دانشگاه و اصحاب آن‌را با تصمیمات نسجیده‌ای که متأثر از اذهانی بسته و یک‌سو نگر است، دستخوش تنش و بحران کرد. جامعه توسعه یافته توأم با آرامش و نشاط، محصول دانشگاه امن و با نشاط است، چراکه آرامش محیط‌های علمی می‌تواند به شیوع و ترویج آرامش در سطوح مختلف جامعه یاری رساند.

۱-۱۰- بی‌اعتنایی به اندیشمندان

چنان‌چه مجامع علمی با بحران روبه‌رو شوند، بحران در فرایند توسعه یافتگی را نشان می‌دهد؛ در این وضعیت هیچ‌کس و قدرتی را یارای مقابله با آن نخواهد بود که ممکن است به اضمحلال و نابودی نظام فکری جامعه برای مدت‌های طولانی بیانجامد. رهبریت نظام‌های دموکراسی اجازه نمی‌دهد که عده‌ای تحت تأثیر القانات یا تکیه بر ایدئولوژی‌های خاص به جنگ با تفکر دانشگاهی و اصحاب آن بروند که تجربه تاریخی نشان می‌دهد: نتیجه چنین تنازعی، ایجاد تنش و بحرانی فزاینده برای جامعه، عقب‌ماندگی و در نهایت، شکست و نابودی نظام سیاسی است. بحران فکری زمانی تشدید می‌شود که نظام سیاسی کنترلی فکر کند که اندیشه و تفکر اندیشمندان، سبب اضمحلال نظام سیاسی شده، پس مقابله با آن را واجب فرض می‌کند. اما نمی‌داند که استاد و اندیشمند وظیفه تولید علم را بر خود واجب کرده؛ اما کمتر کسی است که می‌خواهد گوش داده یا بخواند. یاد شادروان "اخوان ثالث" شاعر متأخر ایرانی افتادم که در ایام جوانی به دعوتی، خواست در روستایی شعرهایش را بخواند و هنرنمایی کند قریحه و ذوقش را؛ غافل از آنکه آنجا همه هنرمند بودند و شاعر؛ و اما منتظر که به نوبت، شعرهایشان را بخوانند و با ورود شاعری از پایتخت، می‌پنداشتند گوش مفت یا شاید شنوا برای حرف‌هایشان پیدا کرده‌اند! اما اخوان درد دل را بهانه کرد و برای تجدید وضو، گذاشت آن‌ها را در خماری. باری، این همه مطلب و گزارش و داستان و تحلیل‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و هنری و مذهبی و جنگی و حماسی و انواع و اقسام مطالب متفرقه که از طرف استادان تولید می‌شود، که برای هر سلیقه‌ای، برای گفتن حرفی دارند و برای نوشتن مطلبی، اما شاید کمتر چشمی پیدا شود برای خواندن و گوش‌ی برای شنیدن.

اگر به‌راستی اما آزادی بیان در جوامع کنترلی می‌بود، آن‌وقت بدون هیچ‌گونه ترس و وا همه، سیاسی را سیاسی می‌نوشت و اقتصاددان را اقتصادی تحلیل می‌کرد و شاید هم جابجا! هر دو نیز خواننده همدیگر می‌شدند و چند روشنفکر و دانشجو و جوان هم صفحاتشان را ورق می‌زدند و خوشحال از

اینکه فضائی برای ابراز وجود دارند و با آزادی بیان می‌توانند حرف‌هایشان را به‌راحتی بزنند، حرف‌هایی تکراری و آشنا که شنیده می‌شوند هر روز در هر کوی و برزن به‌کرات، و گم می‌گردند در هیاهوی زندگی به‌دفعات، و اگر قرار باشد که فردا روزی به خیابان‌ها بروند و کسی را محکوم یا تأیید کنند، تعدادی هم از سر اختیار یا دستور، می‌روند و بعد به خانه برمی‌گردند و دوباره ادامه می‌یابد رودخانه زندگی؛ چون کمتر کسانی می‌داند آن سیاسی یا اقتصادی چه نوشته است در مجله علمی یا فضای مجازی، یا آن فیلسوف و جامعه‌شناس در فلان مقاله علمی چگونه قلم بر کاغذ انداخته است و اگر هم معدودی بدانند فرقی نمی‌کند و موجب حرکتی سترگ نمی‌شود تا این‌همه دلهره و آشوب در دل حکومت‌های کنترلی ایجاد کرده، تدابیری اندیشه‌کنند که روشنفکر و روزنامه‌نگار و سیاسی ترک وطن کرده از ترس زندان؛ و معلم و استاد دانشگاه و نویسنده خودسانسوری پیشه‌کنند از ترس اخراج، و ایضاً دیگران هم.

در نظام‌های غیرکنترلی یا دموکراسی، حاکمیت، به‌گونه‌ای دیگر می‌بیند جامعه را، یعنی عینک بدبینی از چشم برداشته و اندیشمندان و روشنفکران جامعه را یار و یاور خود می‌پندارد و هرگونه نقدی از سوی آن‌ها را داروی شفابخش زخم‌های ملتهب خود می‌داند و معتقد است که آبرو و قوام نظام را در پی دارد و می‌داند که چون آزادی بیان نهادینه شده، کمتر کسی متهم خواهد شد به جاسوسی بیگانه و هیچ دردآشنائی در فکر ضربه به نظام نخواهد افتاد که امروز هرآن‌چه جوامع کنترلی متحمل آنست، از غربت آزادی بیان و امنیت اجتماعی است که اگر این‌دو محقق شوند، همه می‌مانند به عشق، و خدمت خواهند کرد به صداقت و جامعه باقوام خواهد شد به اقتدار؛ و بحران از اطاق فکری جامعه رخت خواهد بست برای ابد تا اندیشمند بماند و نگین زمردین انگشتی تاریخ بشریت باشد.

بحران مهاجرت نخبگان و اندیشمندان از کشور، دال بر صحنه گذاشتن بر فرایند توسعه نیافتگی است. بحران در اطاق فکری جامعه زمانی شدت پیدا می‌کند که با سانسور و تحدید و کنترل رسانه‌ها و مطبوعات همراه شود، که شاید پوششی برای ضعف مدیران تلقی شده و امکان اطلاع رسانی صحیح و جهت‌دهی اصولی افکار عمومی در لوای آن به درستی ممکن نشود. زمانی که این محدودیت‌ها به اوج خود برسد، اندیشمندان چاره‌ای جز ترک وطن نداشته و بنابراین، معضل به اصطلاح "فرار مغزها" از ناهنجاری‌های اکثر نظام‌های کنترلی محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، زمانی که اندیشمندان در نظام‌های کنترلی با بی‌مهری نظام سیاسی مواجه می‌شوند، اگر گوشه‌نشین نشده و زانوی تنهایی و عزلت به بغل نگیرند، ترک وطن کرده و ادامه فعالیت ذهنی خود را در جایی پی می‌گیرند که با آرامش فکری بیشتری روبه‌رو باشند. وقتی در «فرصت مطالعاتی» در یکی از کشورهای جدا شده از اتحاد جماهیر شوروی سابق، همکاری دانشگاهی حکایتی را برایم نقل کرد که حدیث تمامی کشورهای با نظام کنترلی است. او با شور فراوانی برایم حکایت کرد:

"وارد محوطه گمرک فرودگاه بین‌المللی شدم تا پس از بازرسی چمدان و ساکی که همراهم بود، راهی دریافت کارت پرواز برای سفری سرنوشت‌ساز به آن‌سوی آب‌های کشورم شوم. آن‌طرف‌تر، کنار سکوی بغلی مردی میانسال همراه همسر و فرزندش، با مأمور گمرک بر سر موضوعی مشاجره می‌کردند. زن به همسر گفت: رهایش کن. بگذار و برو. آن‌ها قدر سرمایه و ثروت عظیمی چون تو را که از مفایر دانشگاهی و علمی کشور هستی، ندانستند! آن‌وقت تو بر سر انگشتت من با او چانه می‌زنی؟ ظاهراً ((استاد)) را به‌تازگی بازنشسته زودرس کرده بودند و او که موهای سرش بیشتر به سیاهی می‌زد و بر چهره و گفتارش امواج علم و دانش هویدا بود، اکنون با دعوتنامه‌ای از دانشگاهی در خارج، ترک وطن می‌کرد تا تجربه‌ای که قرار بود در کشورش به‌بار بنشیند و حاصلش را ارزانی مردمش کند، حال اما به اجبار، قرار بود تحفه سفره بیگانگان کرده تا آن‌ها با علم او بر ما آقائی و فخرفروشی کنند و بخشی از نتایجش را با مبالغی سرسام‌آور به خود ما، اما به منت، بفروشند. مسافرانی که پشت سر او، در انتظار تفتیش وسائشان توسط مأمورین فرودگاهی بودند، از معطلی که ((استاد)) ایجاد کرده بود، خسته می‌شدند و هرکدام او را با متلک و شاید پرخاشی بدرقه راه می‌کردند. گوئی همه می‌خواستند که او هرچه زودتر غائله را ختم کند و سوار هواپیما شود و برای همیشه از کشور برود! پشت سر من آقائی که قبلاً برایم تعریف کرده بود، حرفه تجارت دارد و بازار کشورهای آسیای میانه، بالکان و اروپای شرقی را به‌خوبی می‌شناسد، از محدودیت‌های ایجاد شده در بازار کسب و کار گله می‌کرد و نگران از دست دادن سود هنگفتی بود که از واردات آهن، متضرر می‌شد. او فضای سرمایه‌گذاری در کشور را مساعد نمی‌دانست و ادعا می‌کرد که براساس آمارهای جهانی، کشورش در میان بیش از ۶۰ کشور در حال توسعه، از نامساعدترین بازار کسب و کار برخوردار بوده است. این‌را "استاد" شنید و با افسوس سری تکان داد و گفت: کدامین فریادرسی به داد ما خواهد رسید؟ همسر استاد درحالی که ساک سنگینی را که متعلق به "استاد" بود و با خود بر روی زمین می‌کشید، با تمسخر گفت: شما را چه باک استاد! که قصد دارید برای همیشه از کشور بروید. بگذار خودشان به فکر باشند و دیگر شما را باکی نیست. دیدم که دستان ((استاد)) لرزید و اشک در چشمانش حلقه زد. گوئی پاهایش سست شده بودند. تقاضای نشستن کرد و جرعه‌ای آب طلب نمود. به همسرش گفت: آیا مطمئنی که می‌خواهی ترک وطن کنی و مردمت را این‌چنین تنها گذاری؟ همسر استاد که کاملاً گیج شده بود، ساک را بر روی زمین انداخت و به شویش گفت: نمی‌دانم. هرچه تو بخواهی! در ساک باز شد و بخشی از کتب علمی، تألیفات، مقالات و پروژه‌های استاد بر روی زمین ریختند. این‌را همه دیدند. "استاد" با متانت و به آرامی برگشت و آثارش را همچون فرزندان در آغوش گرفت و گریست! این را هم نیز، همه دیدند!

نگاه داشتن اعتبار و منزلت استاد دانشگاه، فرایند توسعه یافتگی را استحکام

می‌بخشد. از ویژگی‌های نظام کنترلی آنست که، قدر و منزلت علم و استاد به‌درستی دانسته نمی‌شود؛ یعنی، علم و استاد زمانی ارزش پیدا می‌کنند که در جهت تحکیم پایه‌های نظام سیاسی

باشند، کسانی از سوی حاکمیت تقدیر می‌شوند که به تقویت نظام سیاسی یاری رسانده باشند و سایرین حتی با کوهی از دستاوردهای علمی نادیده گرفته می‌شوند و بنابراین، بحران در اطاق فکری از شتاب بیشتری برخوردار خواهد شد، تا جایی که از یک‌طرف ممکن است، رابطه حاکمیت با اندیشمندان ضعیف شود. در این راستا، اگر حاکمیت از این ناحیه احساس خطر کند، با ترفندهای سیاسی به مقابله با آن برخاسته و در صدد نابودی و وهن آن برمی‌آید. زمانی که بحران در اطاق فکری جامعه به حد بالای خود برسد و افکار و سخنان اندیشمندان سانسور و تحدید شوند، تظاهرات و مبارزه منفی با حاکمیت به مرور فزونی یافته و تولیدکنندگان فکر و اندیشه، رابطه خود را با سیاست‌های دولت به حداقل ممکن کاهش می‌دهند. درواقع، نظام کنترلی به دنبال پایه‌ریزی جامعه‌ای است که در آن، مردم نتوانند "ببینند" و بنابراین، علم و استاد را که به دنبال افزایش بینایی جامعه‌اند، مزاحم خود می‌داند. این موضوع را "ژوزه ساراماگو" در کتاب "کوری" (ترجمه مینو مشیری، نشر علم، ۱۳۷۸) به زیرکی به تصویر کشانده است. کتاب، آکنده از خشونت و نفرت، و نقل آدمیانی است که قربانی خشونت شده‌اند و متقابلاً شلاق خشونت را به دیگران می‌زنند. "ساراماگو" سرگشتگی انسان‌ها را در دنیائی پر آشوب به تصویر می‌کشاند و به نقد خشونت، اطاعت کورکورانه و تکراری، ساده‌اندیشی و نظامی دیکتاتوری و کنترلی می‌پردازد. او می‌گوید در نظامی کنترلی "تمام مردم کور شده‌اند..... (یا) حکومت کورها بر کورهاست..... اگر آتیه‌ای در کار نباشد، زمان حال به چه درد می‌خورد." درحالی‌که، پدیدآورندگان بینایی و حکمت به مردم می‌آموزند، "کوری وجود ندارد، فقط اشخاص کور وجود دارند، درحالی‌که تجربه زمان به ما آموخته است که اشخاص کور وجود ندارند، فقط کوری وجود دارد." پس باید به دنبال درمان کوری بود و کوری معنوی را که گریبانگیر جوامع کنترلی شده است، درمان کرد که چنین درمانی، آغاز بینائی است. همان‌طور که "ساراماگو" می‌گوید: "چرا ما کور شدیم، نمی‌دانیم. شاید روزی بفهمیم." بعد در جواب می‌گوید: "فکر نمی‌کنم ما کور شدیم. فکر می‌کنم ما کور هستیم. کور اما بینا؛ کورهایی که می‌توانند ببینند، اما نمی‌بینند." پس باید دنبال درمانی عاجل بود؛ یعنی همان اعتقادی که تمامی معترضان را در طول تاریخ، به خیابان‌ها می‌کشاند تا درمان را جستجو کنند. تاریخچه تظاهرات به یادماندنی دانشگاهیانی که در نظام‌های کنترلی به جنگ ((کوری)) رفتند و عاقبت، تلاششان در تاریخ ریشه دوانید، بیان‌گر واقعیتی است که واقعاً "کوری" وجود ندارد، فقط باید اشخاص کور را بینا کرد و این وظیفه مهم به عهده اهالی علم و حکمت گذاشته شده است.

از الزامات یا تجربه‌های نوین در عصر جدید که برای نشان دادن نور، بصیرت، آگاهی، بینایی و رفع کوری مورد استفاده قرار می‌گیرد، انجام تظاهرات و همایش‌های علمی است. درواقع، نظام‌های مردم‌سالار نه تنها این رویه را برای توسعه یافتگی و تعمیق بینایی و آگاهی در جامعه بسیار مهم و لازم می‌دانند، بلکه آنرا تضمینی برای پایداری و ماندگاری نظام سیاسی به حساب می‌آورند. بنابراین، نظام‌های کنترلی و غیرکنترلی دو

برخورد متفاوت با اعتراضات مردمی، به‌ویژه دانشگاهیان می‌کنند. در این رابطه، فرض کنید تعدادی از شهروندان کشور با استناد به قوانین موجود و برای دفاع از حقوقی که فکر می‌کنند باید از آن برخوردار باشند، ولی به‌هر دلیلی از داشتن آن محروم هستند، تظاهرات کنند. حاکمیت تحت دو سناریوی مختلف، می‌تواند با چنین تظاهراتی برخورد کند:

۱-۱-۱۰- سناریوی اول:

در آن‌دسته از نظام‌های سیاسی که رابطه حاکمیت با مردم قطع نشده باشد، توجه به مطالبات مردمی در فرایند اعتراضات، نشانگر توسعه یافتگی است. حاکمیت با ابزار و امکانات موجود، از امنیت تظاهرکنندگان پاسداری کرده و اجازه می‌دهد که آن‌ها در پناه قانون، شعر و سرود بخوانند و نظرات خود را در قالب قطعنامه و بیانیه ابراز کنند؛ چراکه می‌داند تظاهرکنندگان به دنبال براندازی نظام نیستند و کلیت نظام موجود را پذیرفته‌اند که به‌طور علنی و آشکار و ظهور هویت خود، به چالش قوانین موجود جامعه مبادرت می‌ورزند. حاکمیت مردم‌سالار که عقلانی می‌اندیشد، به خوبی می‌داند، اگر عده‌ای در خیال براندازی نظام باشند، نیازی به آشکارنمودن هویت خود نمی‌بینند و از شیوه‌های مخصوص براندازی استفاده می‌کنند. مسلماً تظاهرکنندگان با شعارهای متفاوت که وضعیت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، حقوقی و... موجود را به چالش می‌کشند و خواهان تغییرات گسترده در قوانین هستند، به دنبال احقاق حقوقی‌اند که گمان دارند، از دست رفته است. رسانه‌های جمعی خواسته آن‌ها را بازتاب می‌دهد و حاکمیت با برخوردی عقلانی، به بررسی مجدد وضعیت قوانین می‌پردازد که در صورت لزوم به تجدیدنظر در آن‌ها مبادرت ورزد. چنان‌چه نظام حاکم به‌هر دلیل با نظرات تظاهرکنندگان موافق نباشد، با استفاده از ابزار رسانه‌ای یا ابزارهای مردم‌سالارانه دیگر، دلایل خود را برای عدم تغییر قوانین موجود بیان می‌دارد و منتظر چالش بعدی مخالفینش می‌نشیند. ممکن است در شرایطی خاص، تظاهرات به آشوب کشانیده شود و پلیس مجبور باشد برای آرام کردن وضعیت، از نیروی قهریه استفاده کند، اما چون اساس بر مردم‌سالاری است، ناملایماتی که تظاهرکنندگان تجربه خواهند کرد، بخشی از هزینه‌ای است که آن‌ها برای احقاق حقوق خود باید بپردازند و از منظر ترتیبات نظام مردم‌سالارانه، امری پذیرفتنی است. سرانجام، انتظار می‌رود که در فرایند تعامل میان مردم و حاکمیت، بهترین نتیجه ممکن برای جامعه، حاصل شود؛ در این شرایط است که حاکمیت با بالندگی و غرور می‌تواند به جهانیان ادعا کند که از حقوق شهروندان خود با تمامی امکانات و ابزار موجود، پاسداری می‌کند. حاکمیت با شیوه عقلایی، توسعه یافتگی تمام و کمال، خود را در مناظر حقوق ملت، مدنی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی به نمایش می‌گذارد.

۲-۱-۱۰- سناریوی دوم:

زمانی که رابطه مردم با حاکمیت قطع شود، نبود اعتماد دوطرفه حاکمیت و مردم سبب می شود به مطالبات ملت توجهی نشود که نمایان گر توسعه نیافتگی است. حاکمیت از همان ابتدا به تظاهرکنندگان با دیده شک و تردید بنگرد و هرگونه اظهارنظری از طرف آن‌ها را به منزله تقابل با نظام تلقی کرده، براندازی از حرکت تظاهرکنندگان را استنباط کند؛ حتی اگر قاطبه تظاهرکنندگان مدعی شوند که قصد براندازی ندارند و تنها به دنبال احقاق حقوق پامال شده خود هستند. در چنین وضعیتی، حاکمیت با استفاده از نیروی پلیس و همه ابزارهای در اختیارش، برخوردی قهری با تظاهرکنندگان به عمل می آورد که این کار، پس از چندی، نطفه مخالفت با کلیت نظام را در اذهان بارور می کند. در چنین شرایطی، قهر و خشونت، جانشین عقلانیت و مدارا شده، حاکمیت مجبور است با استفاده از تفکر اقتدارگرایانه کنترلی خود، از تمامی ابزارهای خشونت برای سرکوب مخالفینش بهره گیرد. تجربه های تاریخی نشان داده اند که ادامه چنین روندی نمی تواند دایمی باشد و سرانجام، مخالفت های مردم همه گیر خواهد شد و مقدمه ای برای شورش های اجتماعی وسیع و اتفاقات ناخوشایند بعدی می شود. سناریوی دوم در نظام های سیاسی کنترلی بیشتر قابل رؤیت است، ضمن آن که رهبران سیاسی در این قبیل نظام ها، همیشه خود را مقتدر دانسته، جامعه را پادگانی نظامی محسوب کرده و هرگونه تهدید داخلی و خارجی را انکار می کنند. به کرات مشاهده شده که وقتی خبرنگاران جرات پیدا کرده، از رییس دولت می پرسند: "شما واقعاً با وجود این همه تظاهرات مردمی یا مشکلات خارجی، نگران کشور نیستید؟" غالباً جواب کلیشه ای و تکراری می شنوند که: "نه، من اصلاً نگران نیستم و هیچ اتفاقی نخواهد افتاد.... ما در حال پیشرفت هستیم یا به قله پیشرفت نزدیک شده ایم" این نقل قول از زبان رییس جمهور ژئیر "موبوتو" که گفته می شد، بیش از ده میلیارد دلار از درآمد کشورش را دزدیده، شنیده شده که: "زییر مال من است! چرا نگران باشم". در این جا توسعه نیافتگی در حد اعلاء جلوه نمایی می کند.

۲-۱۰- مظاهر خارجی بحران

پیدایی بحران به ویژه بحران های پیایی و طویل المدت، در ابعاد داخلی یا خارجی، سم توسعه یافتگی است. احساس عمومی ای که میان اکثریت مردم کشورهای با نظام سیاسی کنترلی حاکم است، درکنار مشاهدات و مطالعات اندیشمندان و نخبگان جامعه همگی بیانگر آنست که این نظام ها به طور معمول در شرایط بحران به سر برده که مظاهر خارجی آن به زندگی خصوصی و اجتماعی مردم نیز سرایت می کند. در نظام های سیاسی کنترلی و ایدئولوژیک-

توتالیتار، نتیجه عملکرد سیاست خارجی حاکمیت، بحران‌های بین‌المللی متعددی را برای جامعه ایجاد کرده و از طرفی، برقراری تحریم‌های اقتصادی و سیاسی، توسعه یافتگی را با چالش مواجه کرده و کشور را با انزوایی پرهزینه روبه‌رو می‌کند؛ لذا امنیت شهروندان از ابعاد مختلف مورد تهدید قرار می‌گیرد. از طرفی دیگر، در نظام‌های سیاسی کنترلی، حاکمیت در این توهّم مستمر است که اندیشمندان مخالف سیاست‌های کنترلی، مخالف رهبر کشور و رئیس دولت‌اند، اما یک‌کاش آن‌ها فکر می‌کردند که اندیشمندان تنها استمرار چنین روش‌هایی را به نفع منافع ملی جامعه نمی‌دانند. نمونه بارز چنین اندیشه‌ای را در بسیاری از کشورهای درحال توسعه از جمله، رهبران سیاسی گذشته و حال همسایگان ایران می‌توان یافت. این موضوع می‌تواند مصداقی برای رهبران سیاسی کشورهایی باشد که از نظام سیاسی کنترلی برخوردارند، کشورهایی که رهبرانشان دیکتاتورهایی هستند که هرگز نمی‌دانند روزی خواهند مرد و از مردنشان، مردم بسیاری را شادمان خواهند کرد.

تجربه تاریخی نشان داده است که، دیکتاتورها می‌میرند و اکثر آن‌ها به ذلت و خواری و درماندگی و حقارت هم می‌میرند. دیکتاتورها با آه و ناله و نفرین و آرزوی مرگ مادران و خواهران و پدران و فرزندان صلح طلب و مخالف هرگونه خشونت قربانیانی می‌میرند که هرگز آرزوی مرگ کسی را در سر نداشتند و شاید بسیاری از آن‌ها در عین خوشحالی و پایکوبی از مرگ دیکتاتورها، قلبشان جریحه‌دار شود و در اعماق وجود بگریند، چون انسان‌های صلح طلب آزادی‌خواه حتی مرگ دشمنانشان را نیز بر نمی‌تابند و قلباً آرزوی مرگ هیچ کسی را ندارند، تناقض عجیبی که هنوز تاریخ بشریت از درک آن عاجز مانده است. وقتی طناب دار را به گردن "صدام تکریتی" می‌انداختند، نه تنها بسیاری از مادران و خواهران و دختران قربانیان جنایت‌های او در عراق و ایران و کویت، لهله و پایکوبی می‌کردند و جشن پیروزی برپا می‌داشتند و بسیاری از کسانی هم که مدافع حقوق بشر و مخالف اعدام‌اند، نمی‌توانستند خوشحالی خود را پنهان کنند، اما به جرأت می‌توان گفت که کمتر نفراتی از آن‌ها تمایل به خشونت و مرگ داشته باشند، حتی مرگ سخیف‌ترین و خونخوارترین دشمنانشان را.

پایان دهه نخست هزاره سوم، پایان حیات بسیاری از دیکتاتورها در نظام‌های کنترلی بود که هدیه‌ای به جز بحران برای جامعه‌اشان نداشتند و البته مرگ آن‌ها دوران سخت جنگ و جنایت و کشتاری را که مردم در اقصی نقاط دنیا با آن دست به گریبانند، به پایان نمی‌برد و معلوم نیست که ملت‌ها دوباره دیکتاتورهای دیگری را با خشونت و ظلم بیشتری نبینند و تا زمانی که روحیه دیکتاتورپروری میان ملت‌ها جاری و مرسوم باشد، بتوانند زندگی توأم با آرمشی را داشته باشند. بالاخره آن‌ها هم از میان مردم خود برخاسته‌اند و تا زمانی که روحیه سلطه‌گری دیکتاتورها به‌طور واقعی و ریشه‌ای از طرف ملت‌ها سرکوب و منهدم نشود و عمر نظام‌های سیاسی کنترلی به سر نیاید، به‌طور قطع دیکتاتور دیگری از میان همان مردم ظهور خواهد کرد و پایه‌های کشورداری کنترلی را قوام خواهد بخشید، آن‌هم از میان همان کسانی که در نظام‌های سیاسی کنترلی دیکتاتورها را از گناه مبری و "اطرافیان" را مقصر می‌دانند، چنان‌چه "قاضی الامیری" فردی که به طرفداری از صدام مشهور شد و قاضی ارشد دادگاه وی بود، به صراحت در دادگاه به او می‌گوید:

"شما یک دیکتاتور نبودید و اطرافیاتان شما را یک دیکتاتور جلوه دادند" و صدام در پاسخ مثل بسیاری دیگر از دیکتاتورها به رضایت می‌گوید: "متشکرم."

از اول ژانویه ۲۰۰۷ به بعد، جهان بحران‌زده، عراق بدون صدام، ترکمنستان بدون ترکمن‌باشی، شیلی بدون پینوشه، بوسنی بدون میلوسویچ و سوریه بدون بشار اسد (دیکتاتوری که علی‌رغم کمک‌های صدها میلیارد دلاری ایران و فرستادن جوانان ایرانی به قتلگاه سرانجام توسط ملت خود سقوط کرد) را پیش‌رو داشت، دیکتاتورهایی که علی‌رغم مواجه کردن کشورشان با توسعه نیافتگی، هرکدام فکر می‌کردند تعالی و پیشرفت را برای ملت خود می‌خواهند که این سخن تمامی دیکتاتورها در طول اعصار است؛ آن‌ها فکر می‌کنند دروازه‌های تمدنی بزرگ و قله‌های پیشرفت را فتح و سرانجام به روی ملت خود خواهند گشود و در این مقام، تنها راه رسیدن به توهّمات را، در روحیه استکباری و سلطه‌گری خود جستجو می‌کنند. دیکتاتورها خود را مهربان می‌دانند و حتی از شنیدن سروده‌ای زیبا و لطیف، اشک از دیدگان سرازیر می‌کنند، به شعر و نقاشی و داستان‌های رمانتیک و موسیقی و هنر علاقه فراوانی نشان می‌دهند و از این طریق، خود و بسیاری از مردم را تحت تأثیر رفتارشان قرار می‌دهند، اما هم‌زمان خون بسیاری از انسان‌ها را در پیاله‌های طلایی سر می‌کشند یا مثل شاه عباس کبیر، دستور می‌دهد در رکابش، مخالفانش را زنده زنده بخورند یا همچون نادرشاه بزرگ، چشم‌های مردم یک شهر را بالجمله از کاسه سر درمی‌آورند. اکثر دیکتاتورها افرادی مذهبی هستند و در مواقع لزوم خود را با عالم غیب مرتبط می‌دانند که نمونه‌هاشان در همین نزدیکی‌ها قابل شناسایی‌اند. دیکتاتورها را همه مردم می‌شناسند، اگر در کوتاه مدت نتوانند پرونده آن‌ها را به سینه تاریخ بسپارند اما عاقبت، کودکی گرسنه در این‌جا و آن‌جا یا یکی از کشورهای آفریقایی یا آسیایی و... پیدا می‌شود تا عکس دیکتاتور کشورش را از روی دیوار با تیغی کند، بتراشد. یعنی دیکتاتورها هم می‌میرند و با مرگ یک دیکتاتور، دیکتاتورهای هم‌سنخ به مصیبت نشسته و عزای عمومی اعلام می‌کنند، همان کاری که معمر قذافی در لیبی به‌خاطر مرگ صدام کرد، تراژدی که تا انسان هست، ادامه دارد و عاقبت یکسانی را از سرنوشت تمامی دیکتاتورها و طرفداران آن‌ها که رابطه حاکمیت را با مردم قطع کرده‌اند، به‌تصویر می‌کشاند؛ یعنی دیکتاتورها با هر مرام و مسلکی - دینی یا غیردینی - در هر کجا باشند با فضاقت می‌میرند اما آنچه برجای می‌ماند فقر و محرومیت و توسعه نیافتگی شدید جامعه در ابعاد مختلف است.

۱۱- سیاست خارجی نظام‌های سیاسی کنترلی

سیاست خارجی کارآمدی که منطبق با منافع ملی جامعه باشد، توسعه یافتگی برای جامعه به ارمغان می‌آورد. از جنبه نظری و کاربردی، "هنگامی که رفتار بازیگران سیاسی، یعنی دولت‌ها را در صحنه سیاست بین‌الملل مورد مطالعه قرار می‌دهیم، درواقع تصمیماتی را که آن‌ها به صورت داده‌های سیاست خارجی خود وارد محیط بین‌الملل می‌کنند، مطالعه

می‌کنیم. این تصمیمات توسط افراد، گروه‌ها، نهادها و دستگاه‌های مختلف داخلی آن دولت‌ها اتخاذ می‌شوند و مجموعه این تصمیمات به‌صورت رفتار دولت‌ها در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی تجلی می‌نمایند.^{۴۳} نظام‌های سیاسی کترلی اما رفتارهای متناقضی در صحنه‌های خارجی از خود به نمایش می‌گذارند. برخی از آن‌ها درحالی‌که بیشترین روابط سیاسی-اقتصادی را با دنیای آزاد دارند، اما همچنان بر نظام کترلی اصرار می‌کنند. گروه کثیری دیگر، درحالی‌که از آزادی و نظام مردم‌سالاری دفاع می‌کنند، کمترین رابطه را با دنیای آزاد برقرار کرده و بیشترین ارتباط سیاسی-اقتصادی را با کشورهای کمونیستی دارند.

در سفر به بلغارستان از کشور مولداوی که اولی جزو "بلوک شرق" و از متحدان سابق اتحاد جماهیر شوروی و دومی از کشورهای جداشده از شوروی بود، با یکی از استادان کشور بلاروس که آن نیز از کشورهای جداشده از شوروی سابق است، آشنا شدم. حرف‌های بسیاری برای گفتن داشت، ضمن آن‌که در ابتدا ترسی آشکار در کلامش نهفته بود. از او پرسیدم که آیا امکان سفرم به کشورش مهیاست؟ با خنده و تعجب مرا نگاه کرد و گفت: آیا مطمئن هستی که می‌خواهی از کشورم بازدید کنی؟ با اشتیاق جواب دادم که البته! گفت: کشورم پس از استقلال در اوایل دهه ۱۹۸۰، هنوز در سایه دیکتاتوری زندگی می‌کند و نتوانسته است مزه توسعه یافتگی و آزادی را بچشد. رئیس‌جمهور الکساندر لوکاشینکو^{۴۴}، با عقاید کمونیستی خود، طعم توسعه و آزادی را از کام ۱۰/۳ میلیون نفر از مردم کشورش دریغ کرده است. از او پرسیدم: مگر اندیشمندان و استادان کشورش نسبت به وضعیت کشورشان نگران نیستند؟ گفت: آن‌ها همچون من، نمی‌توانند آزادی بیان داشته باشند. استادان زیادی تحت تأثیر موج آزادی‌خواهی در کشورهای مشترک‌المنافع CIS ابتدا می‌خواستند که نسبت به عملکرد حکومت و ریاست‌جمهوری، اعتراض کنند که هر کدامشان را به بهانه‌ای روانه زندان کردند. بسیاری از آن‌ها را با تهمت‌های مالی و اخلاقی از فعالیت‌های اجتماعی-سیاسی عملاً محروم و خانه‌نشین کردند. با تعجب و حسرت سرش را تکان می‌داد و با خشم می‌گفت که استاد را با تهمت مالی روانه زندان می‌کنند! آن‌هایی هم که توانستند از کشور فرار کنند، راهی کشورهای اروپایی و آمریکا شدند. می‌گفت تجربه سوسیالیسم برای مردم این کشورها، تجربه پرهزینه‌ای بوده است که سال‌ها، آن‌ها را از دنیای توسعه یافته و پیشرفته دور ساخته است. می‌گفت که مردم کشورش هنوز در سایه دیکتاتوری کمونیسم زندگی می‌کنند و تحت تأثیر حکومت کرم‌لین، حق انتخاب زندگی اجتماعی-سیاسی از آن‌ها سلب شده است.

دخالت و تجاوز کشورهای مسلط بر کشورهای دیگر، عامل توسعه نیافتگی آن کشورهاست. برای مثال برخی از کشورها نمی‌خواهند ایران به دلایل دارا بودن منابع وسیع انرژی نفت و گاز و ذخایر عظیم کانی، موقعیت جغرافیایی منحصر به فرد و سوق‌الجیشی و سیاسی،

^{۴۳} - عبدالعلی قوام، ص ۴۰

مساحت بالا و تنوع فراوان آب و هوایی و زیست محیطی و امثالهم، در فرایند توسعه یافتگی قرار گیرد، لذا با ترفندهای مختلف از جمله وابسته کردن رهبران و اشخاص بانفوذ، جلوی توسعه یافتگی کشور را طی سالهای متمادی گرفته‌اند. جالب است که بعضی از رهبران سیاسی در نظام‌های کنترلی مثل ایران، علاقمند به ارتباط با کشورهایی نیستند که از یوغ کمونیسم خارج و رابطه‌اشان را با روسیه به حداقل ممکن کاهش داده‌اند، بلکه علاقه‌مند ارتباط با کشورهایی‌اند که هنوز بیشترین ارتباط سیاسی- فرهنگی و اقتصادی با روسیه را دارند؛ کشوری که طی سالیان متمادی همیشه به دنبال منافع خود بوده و لطمات فراوانی را به جوامع در حال توسعه وارد کرده است. شاید رهبران سیاسی نظام‌های کنترلی نمی‌خواهند جنایت‌هایی را که روس‌ها طی سالیان گذشته در حق کشورهايشان روا داشته‌اند، به یاد آورند. بنابراین، برای روشن شدن موضوع لازم است که به‌طور خلاصه، برخی از تجاوزات این کشور طی تاریخ بررسی شود:^{۴۵}

۱۱-۱- تجاوزات شوروی

۱- روس‌ها در قرن هیجدهم میلادی، شهرهای زیادی از سرزمین سوئد و فنلاند را به اشغال خود درآوردند. در ۱۸۰۹ میلادی به هنگام امپراطوری الکساندر اول، روس‌ها کشور فنلاند را به‌طور کامل به اشغال خود درآورده و تا زمان استقلال فنلاند در ۱۹۲۰، در آن کشور به تجاوزات خود ادامه دادند. در ۱۹۳۹ میلادی، روس‌ها به دستور استالین دیکتاتور تازه به قدرت رسیده اتحاد جماهیر شوروی، یکبار دیگر به خاک فنلاند یورش برده و در جنگ سختی که میان این دو کشور درگرفت، فنلاند مجبور شد که بعد از ۱۰۵ روز مقاومت، تسلیم شود و قسمتی از سرزمین خود را به آن‌ها واگذار کند.

۲- طی جنگ اول جهانی، قوای اتحاد جماهیر شوروی سابق به خاک اتریش حمله‌ور شده و با زور، بخشی از خاک آن کشور را در ۱۹۱۹ میلادی به تصرف خود درآوردند. همچنین، قوای اشغالگر ارتش شوروی در ۱۹۴۵، در جریان جنگ دوم جهانی، یکبار دیگر به اتریش تجاوز کرده و بخش دیگری از خاک این کشور را به اشغال نظامی خود درآوردند.

۳- کشور چکسلواکی در اواخر سال‌های جنگ دوم جهانی به اشغال قوای نظامی شوروی درآمد و عاقبت در ۱۹۴۶ میلادی، روس‌ها موفق شدند که حکومتی کمونیستی در این کشور برقرار کنند. در ۱۹۶۸ میلادی، کشورهای عضو پیمان ورشو (لهستان، مجارستان، آلمان شرقی و بلغارستان) به رهبری اتحاد جماهیر شوروی سابق به منظور سرکوب مبارزات ضد کمونیستی مردم چکسلواکی، وارد این کشور شدند و بیش از هزار تن کشته به جای نهادند.

۴- در ۱۹۴۴ میلادی و در جریان جنگ دوم جهانی، قوای نظامی اتحاد جماهیر شوروی سابق به کشور مجارستان تجاوز کرده و بخش اعظمی از این سرزمین را در اشغال نظامی خود درآوردند. در

۱۹۴۵ میلادی، بعد از قرارداد ترک مخاصمه میان این دو کشور، نیروهای شوروی خاک این کشور را ترک ولی چهار سال بعد، یک حکومت کمونیستی دست‌نشانده در این کشور تشکیل دادند. در ۱۹۵۶ میلادی یک‌بار دیگر قوای اشغالگر ارتش شوروی به منظور سرکوبی قیام مردم مجارستان که از ۱۹۵۳ میلادی به رهبری "ایمره‌ناگی" شروع شده بود، به دعوت حزب کمونیست این کشور وارد مجارستان شدند و تحت رهبری سفیر شوروی در مجارستان "آندروپوف"، به کشتار مردم بیگناه پرداختند که در نتیجه این کشمکش‌ها، ۳۰ هزار نفر کشته شدند.

۵- در ۱۹۴۴ میلادی و در جریان جنگ دوم جهانی، قوای نظامی شوروی به خاک رومانی تجاوز کرده و این کشور را به نفع خود وارد جنگ کردند و عاقبت در ۱۹۴۶ میلادی، یک حکومت کمونیستی در این کشور برقرار نمودند.

۶- طی جنگ دوم جهانی و بعد از شکست "آدولف هیتلر"، قوای نظامی شوروی وارد بخش شرقی آلمان شده و این قسمت را به تصرف خود درآورده و حکومتی کمونیستی در آن تشکیل دادند. در این دوران و بعد از آن روس‌ها با قیام‌های ضدکمونیستی شدیداً مبارزه می‌کردند و قیام ملت آلمان را در ۱۹۵۳ میلادی که علیه نظام کمونیستی بود، به شدت سرکوب نمودند.

۷- جنگ دوم جهانی، موقعیت بسیار مناسبی را برای اتحاد جماهیر شوروی سابق فراهم آورد تا در اوضاع کشورهای زیادی دخالت کند و در این دوران، حکومت‌های بسیاری توسط شوروی سرنگون شده و حکومت‌های دست‌نشانده‌ای به مردم تحمیل می‌شد. کشور لهستان از این قاعده مستثنی نبود. حکومت دست‌نشانده شوروی در لهستان، زمینه به وجود آمدن "اتحادیه نظامی پیمان ورشو" را در ۱۹۵۵ میلادی در ورشو پایتخت لهستان فراهم کرد. مردم لهستان، هیچ‌گاه از حکومت کمونیستی راضی نبوده و مبارزات فراوانی را علیه آن انجام داده‌اند. یکی از این قیام‌ها، قیام ضدکمونیستی مردم لهستان در ۱۹۶۸ بود که مصادف با این زمان، قوای شوروی به اتفاق نیروهای پیمان ورشو با تجهیزات فراوانی وارد لهستان شدند و ضمن سرکوبی قیام مردم، عده زیادی را به قتل رساندند.

۸- بعد از جنگ دوم جهانی، امپریالیسم شرق و غرب کشور کره را اشغال کردند؛ بدین ترتیب که آمریکا به اشغال نظامی کره جنوبی مبادرت ورزید و کره شمالی به تصرف نیروهای نظامی اتحاد جماهیر شوروی درآمده و دولتی دست‌نشانده بر مردم این کشور تحمیل شد.

۹- کشور مسلمان افغانستان در ۱۹۷۹ میلادی مورد تهاجم چکمه‌پوشان ارتش سرخ قرار گرفت و ملت افغانستان با دست‌های خالی در مقابل صدها هزار سرباز روسی به دفاع از خود پرداخت. "بیرک کارمل" عامل دست‌نشانده شوروی با یک کودتا علیه نخست‌وزیر این کشور، "حفیظ‌الله امین" را به قتل رسانده و مرزهای این کشور را بر روی قوای نظامی شوروی گشود و اعلان یک حکومت کمونیستی کرد.

۱۰- حملات هوایی و زمینی روسیه به کشور اوکراین و قلع و قمع بسیاری از مردم بیگناه این کشور در ۲۰۲۲ میلادی که متأسفانه همزمان ایران را درگیر غیرمستقیم این جنگ خانمان‌سوز کرد.

۱۱- ایران در ۱۷۹۷ میلادی (۱۱۷۶ هجری شمسی) مورد تهاجم قوای روسیه قرار گرفت و این کشور پس از ده سال غارت و تجاوز در خاک ایران، عاقبت در ۱۸۰۷ میلادی (۱۱۸۶ هجری شمسی) قرارداد تحمیلی "گلستان" را به حکومت وقت ایران تحمیل کرد که بر اساس آن، شهرهای شیروان، دربند، باکو، قراباغ، گنجه و استان‌های پهناور گرجستان و داغستان از ایران جدا شدند و به اشغال روس‌ها درآمدند. تهاجم روس‌ها به خاک ایران با معاهده گلستان پایان نپذیرفت بلکه بر حرص و طمع آن‌ها افزود که اصولاً روس‌ها چنین خصلتی دارند، یعنی به محض روبه‌رو شدن با ضعف دولت مرکزی، خوی استکباری و تجاوزگری آن‌ها طغیان کرده و همین امر، منجر به معاهده تحمیلی دیگری (ترکمن‌چای) به دولت ایران در ۱۸۲۰ میلادی (۱۱۹۹ هجری شمسی) شد که به دنبال آن، شهرهای ایروان، نخجوان و طالش به اشغال روس‌ها درآمد. روس‌ها یکبار دیگر در زمان محمد علی‌شاه در ۱۲۸۳ هجری شمسی به ایران حمله کردند و در همین زمان بود که مجلس مشروطه‌خواهان توسط آن‌ها به توپ بسته شد.

بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ میلادی، شوروی توسط عوامل خود در ایران به قلع و قمع انقلابیون پرداخت و به امید برقراری یک حکومت کمونیستی در ایران، به تشکیل حزب توده مبادرت ورزید. رهبران حزب توده در ایران، سال‌ها چشم و گوش بسته در خدمت اربابان کمونیست خود بودند و بارها به قیام و نهضت ملی ایران خیانت کردند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۱۳۵۷ هجری شمسی، توده‌ای‌ها استراتژی خود را تغییر دادند و با نفوذ در دستگاه‌های اجرایی، به خیانت از درون همت گماشتند. بعد از انقلاب اسلامی، شوروی سابق دوشادوش آمریکا به دنبال دستیابی به اهداف اقتصادی - سیاسی و از همه مهمتر دسترسی به آب‌های گرم بود که از آرزوهای دیرینه خرس سفید است. روسیه جانشین شوروی هیچگاه به‌طور عملی از منافع ملی ایران حمایت نکرده است. برای مثال، در حمله رژیم بعث به ایران، همواره از صدام حمایت مالی و تسلیحاتی کرد. در اکثر قریب به اتفاق قطعنامه‌های شورای امنیت، علیه ایران رأی داده و با آمریکا و اروپا علیه ایران همراهی کرد. در اکثر تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا و شورای امنیت در کنار اروپا و آمریکا بود. در موضوع جزایر سه گانه همواره از امارات و اعراب حمایت کرد. در کشتار مردم مظلوم غزه، کنار اسرائیل و در مقابل ایران بود. از ۲۰۲۰ نیز در مناقشه میان آذربایجان و ارمنستان، با بستن مرز ایران با کریدور زنگزور، از دشمنان ایران حمایت کرده و سعی در باج‌خواهی از ایران را دنبال می‌کند.

شایان ذکر است که خیانت و تجاوز روس‌ها به ایران و کشورهای مختلف، تنها محدود به این موارد نبوده بلکه دخالت و خیانت این کشور به کشورهای ویتنام، کوبا، السالوادور، آلبانی و... نمونه‌هایی از تجاوز و خوی استکباری این کشور به حساب می‌آید. پس از هر حمله نظامی که توسط شوروی صورت می‌گرفت، او قصد داشت که تفکر خود را با هر وسیله ممکن به کشورهای اشغال‌شده تحمیل کند که تا حدودی موفق بوده است. با این توضیحات، واقعاً کدام کشوری دوباره می‌تواند به روسیه اعتماد کند، ضمن آن‌که بی‌اعتمادی به روسیه، از ضرب‌المثل‌های

رایج به‌ویژه در کشورهای اروپای شرقی و بالکان است. اگر انقلاب اسلامی طی سالیان گذشته فرصت می‌یافت تا به اقتدار اقتصادی و سیاسی دست پیدا کند، لازم بود که در وهله نخست، - مثل بسیاری از کشورهای دیگری که در برش‌هایی از تاریخ، بخشی از خاک خود را از دست می‌دادند،- سرزمین‌های از دست رفته را دوباره به دامن ایران بزرگ برمی‌گرداند، اما دخالت‌های روسیه این اجازه را به ایران نداده است.

روس‌ها در تجاوز به کشورها تنها نبودند و کشور ایالات متحده آمریکا که عمر زیادی از تأسیس آن نمی‌گذارد در کنار بسیاری از کشورهای اروپایی طی تاریخ، مرتکب خشونت و تجاوزات متعدد به کشورهای مختلف و جنایات‌های بی‌شماری شده‌اند که بخشی از تجاوزات آمریکا به کشورهای مختلف را در کتاب سیر تفکر عصر جدید در اروپا آورده‌ام و خواننده علاقه‌مند را به آن کتاب ارجاع می‌دهم. درواقع، بسیاری از نظام‌های کنترلی از لحاظ سیاسی - اقتصادی وابستگی زیادی به آمریکا دارند و به اعتقاد بسیاری، بدون حمایت آمریکا، آن‌ها هرگز توان ادامه حیات را نخواهند داشت. هرچند اتحاد جماهیر شوروی سابق و جانشینش روسیه فعلی و آمریکا از دو نظام سیاسی متفاوت برخوردارند اما در نحوه برخورد با دیگر کشورها، عملکرد مشابهی از خود نشان می‌دهند و برای افزایش منافع ملی خود، حاضر به تضعیف منافع ملی کشورهای دیگر هستند. برخی از کشورهای با نظام کنترلی و ایدئولوژیک - توتالیتار مثل ایران نیز از طرفی هنوز نتوانسته‌اند در تعامل با ایالات متحده آمریکا از سیاست خارجی مطلوب استفاده کنند و بنابراین، به دامن روسیه و کشورهای کمونیستی پناه برده‌اند؛ یعنی کشورهایی که از منظر توسعه یافتگی هنوز به سطح مطلوب نرسیده‌اند و کمک زیادی به توسعه یافتگی ایران نمی‌توانند بکنند؛ فقط ابزار و شیوه‌های کنترل بیشتر و فیلترینگ کارآتر را توانسته‌اند برای محدودیت افراد در اختیار رهبران سیاسی قرار دهند که این خود نیز سدی در مقابل توسعه یافتگی محسوب می‌شود.

۲-۱۱- سیاست خارجی و ایدئولوژی

سیاست خارجی نباید در خدمت ایدئولوژی باشد بلکه سیاست خارجی فقط باید در خدمت توسعه یافتگی کشور و منافع ملی جامعه باشد. آنجا که ایدئولوژی بر سیاست خارجی سایه افکند، سیاست خارجی محکوم به فناست. از کار افتادن ابزارهای سیاست خارجی به‌منزله عقیم شدن توسعه یافتگی است.

اگر قرار باشد که اهداف سیاست خارجی در چهارچوب ایدئولوژی تبیین شود، نمی‌تواند تغییرات فزاینده در جوامع را در فضای جهانی‌سازی درک کرده و خود را با تغییرات منطبق کند. به عبارت دیگر، ایدئولوژی اجازه نخواهد داد که ابزار بُرنده تساهل و تسامح در چگونگی ارتباط با کشورها مورد استفاده قرار گیرد و به‌طور جزم‌گرایانه از میان روش‌های مختلف فقط به روش ایدئولوژیکی خود اکتفا می‌کند؛ تازه همین روش هم به نام ایدئولوژی توسط افراد مختلف به طور سلیقه‌ای تأویل و تفسیر شده و درنهایت، نتیجه مطلوب از آن حادث نخواهد شد. ابتدا بهتر است به طور اجمال، بگویم که منظورم از ایدئولوژی چیست:

ایدئولوژی یعنی استفاده یا شناخت عملیاتی (یا ابزاری و سلیقه‌ای) به بسته‌ای از نگرش‌ها: (می‌خواهد نگرش‌ها و ایده‌های انسانی باشند یا الهی)؛ بنابراین میان ایدئولوژی و دین باید تفاوت قائل شد. در لغت: ایدئولوژی از دو واژه "ایده" و "لوژی" تشکیل شده است که اولی به معنای اندیشه و تفکر و اعتقاد است و دومی به معنای شناخت یا علم موضوع شناخت اندیشه و تفکر. در علوم انسانی و اجتماعی وقتی صحبت از ایدئولوژی می‌شود منظور شناخت و علم رسیدن به آن موضوع است مثل جامعه‌شناسی، زمین‌شناسی، مردم‌شناسی، روان‌شناسی و قس‌علی‌هذا. در علوم یادشده، اما شناخت موضوع علمی توسط محقق ضمن آن‌که با ابزار علمی شناخته شده مربوط به آن علم صورت می‌گیرد اما سلیقه و نگرش خاص محقق برای رسیدن به "نتیجه" از اهمیت برخوردار می‌شود؛ یعنی وقتی از "نتیجه" سخن می‌گوئیم کاربرد شناخت تفکر را برای رسیدن به مطلوب مدنظر قرار می‌دهیم که گهگاه ممکن است یک موضوع علمی توسط دو محقق دارای دو نتیجه متفاوت باشد که این به سبب استفاده ابزاری و سلیقه‌ای محقق (هرچند با متدولوژی یکسان علمی صورت گرفته باشد) برای رسیدن به نتیجه حاصل شده باشد. مصادیق این ادعا را در بسیاری از شاخه‌های علوم انسانی، اجتماعی و رفتاری مثل علم اقتصاد، روانشناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و... می‌توان مشاهده کرد.

استفاده ابزاری و سلیقه‌ای از موضوع و تفسیر دین، عامل توسعه نیافتگی

است. در حوزه الهیات یا به اصطلاح علم (شناخت) دین و کلام یا آن چه به تئولوژی مکتوب است، استفاده ابزاری و سلیقه‌ای از موضوع و تفسیر علم دین با شدت بیشتری صورت می‌گیرد و به همین سبب، وقتی علم یا شناخت دین توسط دو محقق مورد بررسی قرار می‌گیرد، الزاماً نتایج یکسانی حاصل نمی‌شود که "نتیجه بررسی" یا نگاه محقق به موضوع مورد مطالعه تبدیل به "ایدئولوژی" خاصی می‌شود که توسط محقق عرضه شده است. بنابراین، فرق ایدئولوژی با تئولوژی در همین نکته ظریف است. دستورات یا فرامین غیرقابل تغییر غیرانسانی همانی است که موضوع تئولوژی است و عالم دینی معتقد است بدون تغییر و تفسیر، آنرا در طبق نگاه هوادار یا مؤمن و معتقد دینی می‌گذارد اما وقتی که عالم دینی به تفسیر و تبیین بسته نگرش دینی می‌پردازد، نگاه خویش را وارد آن بسته کرده و برای رسیدن به نتیجه مدنظر خویش و با استفاده ابزاری از اصول

دینی، ایدئولوژی مختص به خود را ارایه می‌دهد. یعنی همان کاری را که محقق علوم معرفتی غیردینی از بسته پیشنهادی خود انجام می‌دهد. به عبارت دیگر، زمانی تئولوژی به ایدئولوژی تبدیل می‌شود که با نگاه و تفسیر محقق دینی همراه شود. در این جا، "ایده"، همان تفکر محقق است و نه الزاماً اصول اعتقادی غیرقابل تغییر. تفاسیر مختلف از مکاتب مختلف از جمله مارکسیسم، سوسیالیسم، اسلام، مسیحیت همگی در حوزه عملیاتی یا استفاده یا شناخت عملیاتی که به صورت سلیقه‌ای از سوی محقق صورت می‌گیرد، همگی تبدیل به ایدئولوژی خاصی می‌شوند که در حوزه‌های غیرالهی به طور معمول به نام آن محقق معروف می‌شود (مثل تروتسکیسم، مائوئیسم، استالینیسم و...) ولی در حوزه دینی، متأسفانه به نام دین تمام و معرفی می‌شود.^{۴۶} به همین دلیل است که در این کتاب به طور مرتب از واژه نظام‌های ایدئولوژیک-توتالیتار استفاده کرده و کمتر از استبداد دینی بهره جسته‌ام مگر آن‌جا که رهبر دینی داعیه حکومت داشته باشد.

پس همان‌طور که گفتم، ایدئولوژی را می‌توان به استفاده یا شناخت عملیاتی (یا ابزاری و سلیقه‌ای) به بسته‌ای از نگرش‌ها تعریف کرد و تجربه نشان داده است که اگر در حوزه سیاست خارجی از آن استفاده شود، نتایج مطلوبی به بار نخواهد آورد.

چهارچوب ذهنی در نظام‌های کتتری مبتنی بر روش‌های کتتری و دستوری است و بر همین اساس، موضوعات و مسایل مهم تجزیه و تحلیل شده و تصمیم‌گیری می‌شود؛ اما نظام اخلاقی منبعث از ایدئولوژی در نظام کتتری، از ثبات و پایداری برخوردار نبوده و در شرایط مختلف، صورت‌های متفاوت از خود بروز می‌دهد. به همین صورت، رابطه سیاست خارجی با "حساسیت‌های" ایدئولوژیک-مذهبی درآمیخته است. "حساسیت‌های ایدئولوژیک-مذهبی"، به دلیل عدم اعتقاد راستین دولت کتتری به اصول ایدئولوژیکی است و تنها از آن برای تحکیم پایه‌های کنترل استفاده می‌کند. سرانجام، اگر بنا باشد که حساسیت مذهبی در سیاست خارجی متبلور باشد، رهبران سیاسی کشورهایی که به اصول مذهبی اصرار می‌ورزند، در عمل دستگاه سیاست خارجی را با گرفتاری روبه رو می‌کنند چراکه آن‌ها نمی‌توانند برخورد مناسبی از خود نشان دهند. چه بسا که اگر قرار باشد کارگزاران سیاست خارجی مبنای کار خود را بر "حساسیت‌های ایدئولوژیک-مذهبی" قرار دهند، مناسبات سیاسی-اقتصادی با کشورهایی که چنین حساسیت‌هایی ندارند، قوام و پایداری لازم را از دست خواهد داد. "حساسیت‌های ایدئولوژیک-مذهبی" حتی از طرف نظام‌های ایدئولوژیک-توتالیتار کمترین تأثیری را در برخورد با رفتارهای ضد دینی افراد در کشورهای دیگر دارد که این مسئله، بیانگر تناقض دیگری در سیاست خارجی آن‌هاست. تناقضی که دوری آن‌ها را از فضای اقتصاد بین‌الملل دامن زده و این کشورها نخواهند توانست از سرریزهای اقتصاد بین‌الملل به نفع توسعه یافتگی و منافع ملی کشور بهره جویند.

^{۴۶} - تئولوژی theology مبتنی بر کثرت‌گرایی و سکولاریسم نیست در حالی که در ذات ایدئولوژی‌های غیر دینی ideology کثرت‌گرایی و سکولاریسم نهفته است.

جنگ مذاهب و گسترش بی پایان آن، روند توسعه نیافتگی را با شدت ادامه خواهد داد. برای مثال به رابطه کشورهای اسلامی با یکدیگر توجه کنیم، "وهابیت" با کمک مالی برخی از کشورهای اسلامی، ((شیعه کشی)) را عبادت دانسته و به طور علنی با مظاهر و اعتقادات شیعی در جنگ و ستیزند؛ اما کشورهای شیعه مذهب در حوزه سیاست خارجی کمترین واکنشی را در تعامل با کشورهای طرفدار وهابیت می‌توانند از خود نشان دهند. یا وقتی اهانت به اسلام در کشورهای اروپایی و پیامبر عظیم‌الشان اسلام فی‌المثل از طریق چاپ کاریکاتورهایی در روزنامه دانمارکی "یولندس پستن" و شیوه‌های تبلیغاتی دیگر، قلب تمامی مسلمانان را در اثناء نقاط عالم جریحه‌دار می‌کند، اما کشورهای اسلامی که اکثراً به شیوه کترلی اداره می‌شوند، نمی‌توانند حساسیت تأثیرگذاری را در حوزه سیاست خارجی خود با کشورهای غربی از خود نشان دهند و به همین دلیل، برخی از گروه‌های افراطی برای مقابله به مثل، متوسل به خشونت می‌شوند و فاصله میان اسلام و غرب را بیشتر می‌کنند. از طرفی، عدم شناخت صحیح شماری از رهبران کشورهای اسلامی از فرهنگ سکولار غربی، باعث شده که مسلمانان، انتظار برخوردی مشابه فرهنگ اسلامی را از طرف اروپایی‌ها داشته باشند که این امر به واقع، غیرممکن است. جوامعی که از فرهنگ غربی برخوردارند، اظهار نظر در مورد همه چیز و همه کس را برخورد مباح دانسته و آن‌را مطابق آزادی بیان تفسیر می‌کنند. همان‌طور که مسلمانان نقد و احیاناً به‌سخره گرفتن عالمان ملحد و سکولار و عقایدشان را اهانت تلقی نکرده، بلکه برای تنویر افکار عمومی جایز می‌دانند، آن‌ها نیز متقابلاً برداشت یکسانی را از موضوع فوق در ذهن می‌پرورانند. بدیهی است که برخوردهای خشن گروه‌های افراطی به چنین مسایلی، چهره دین را هم خدشه‌دار کرده، فرهنگ اسلامی را نزد غیرمسلمانان بی‌اعتبار کرده و تعابیر زننده و غیرواقعی را برای رفتار مسلمانان در ادبیات غربی به وجود خواهد آورد و فاصله‌ها بیشتر شده که در نهایت توسعه یافتگی این دسته از کشورها لطمات زیادی خواهد خورد. به تعبیری نباید اجازه داد که مدل "سامویل هانتینگتون" در حوزه ادیان و تنوع فرهنگ‌ها و تمدن‌ها تحقق یابد، چراکه تمامی ادیان بر یک کشتی سوارند و تنوع تمدن و فرهنگ ملل، بیان‌گر تکامل فکری بشر در طول تاریخ است و زیبایی رفتار انسان‌های مختلف را متجلی می‌سازد. اگر ((تمدن اسلاو در روسیه)) و ((تمدن کنفوسیوس در چین)) که تمدن‌هایی غیرآسمانی هستند، توانستند زندگی مسالمت‌آمیزی با ((تمدن مسیحیت در اروپا و آمریکا)) داشته باشند، دلیلش بر نبود التقاط میان سیاست خارجی و ایدئولوژی است و اگر میان تمدن اسلامی و تمدن مسیحی که هر دو منشأ الهی دارند و در واقع ادامه دهنده و تکمیل‌کننده یکدیگرند، تنازع و تخاصم به چشم می‌خورد، دلیلش بر التقاط ایدئولوژی و سیاست خارجی میان برخی از کشورهای اسلامی است؛ اما آن‌جا که چنین التقاطی به چشم نخورد، این کشورها می‌توانند از ثمرات سیاست خارجی در توسعه یافتگی بهره‌مند شوند.

امتزاج سیاست خارجی با ایدئولوژی فقط به تهدید توسعه یافتگی ختم نمی‌شود بلکه چهره دین را نیز مخدوش می‌کند. رفتار سیاسی برخی از رهبران ممالک

اسلامی که از سیاست‌مداری کنترلی در حوزه سیاست خارجی بهره می‌جویند، بهانه لازم را برای اهانت به اسلام و بازی با احساسات پاک و رقیق مسلمانان فراهم کرده است؛ درحالی‌که در دنیای مسیحیت حداقل پس از رنسانس، دین مسیحیت از این خطر دور نگاه داشته شده است؛ چراکه پس از رنسانس، کشورهای مسیحی دریافتند باید سیاست از دین جدا باشد و ایدئولوژی‌های منتسب به دین اجازه ورود به دنیای سیاست را نداشته باشند؛ اما هنوز برخی از رهبران دینی - سیاسی کشورهای اسلامی مثل ایران به چنین جدایی معتقد نیستند که تبعاتش، هم توسعه یافتگی را به تأخیر انداخته و هم به وهن دین منجر شده است. به عبارت دیگر، اکثر رفتارهای توهین‌آمیز نسبت به آئین مسلمانان طی دهه‌های اخیر در داخل و خارج از کشور، آلوده به سیاست و به نوعی بیان‌گر رفتار سیاسی رهبران است. به دلیل چیره شدن ایدئولوژی بر سیاست خارجی در ایران، مسئولان در عدم استفاده کارآمد از ابزارهای سیاست خارجی در رفتار و گفتارشان در سطوح بین‌المللی از یک‌طرف و عدم استفاده از برخوردهای صحیح و مدبرانه با چنین جریاناتی در نهادها و سازمان‌های جهانی از طرف دیگر، نتوانسته‌اند بخش اعظمی از توطئه بازی با احساسات مسلمانان را خنثی کنند. درواقع، رهبران سیاسی درحالی‌که از سیاست خارجی فعال و بازدارنده در برخورد به چنین جریاناتی استفاده نکرده‌اند، اجازه نداده‌اند که مردم نیز نسبت به این جریانات واکنش صحیح نشان داده و عکس‌العمل مناسب را نزد جهانیان به معرض نمایش بگذارند و خودشان عامل وهن خودشان شده‌اند؛ به بیان طنز برره‌ای، "شیشه‌های خودمان را در اعتراض خرد می‌کنیم!"

زمانی‌که سیاست خارجی از ایدئولوژی جدا باشد، دولت‌ها خود را از منازعات و کنکاش‌های دینی میان ملت‌ها دور نگه می‌دارند و رشته کار را به دست مردم می‌سپارند. پس می‌توان چگونگی تعامل با کشورها را بر مبنای منافع ملی کشور تعریف کرد و با مردم کشورهای با فرهنگ و اعتقادات مختلف برخورد آمارنه داشت و اگر از جانب برخی از آن‌ها اهانتی مشاهده شد با تدابیر دموکراسی به مقابله برخاست. برای مثال، تظاهرات گسترده - غیردولتی و خودجوش مسلمانان در کشورهای مختلف اروپایی علیه اهانت جراید کشورهای اروپایی به ساحت پیامبر اسلام و عقب‌نشینی مستقیم و غیرمستقیم بسیاری از حکومت‌های اروپایی و ارباب جراید در آن کشورها، درحالی‌که مردم مسلمان جلوتر از سیاست خارجی دولت‌هایشان حرکت می‌کردند، نشان داد که می‌توان بدون التقاط ایدئولوژی با دولت و فقط با تکیه بر توان و اراده مردمی هم از ارزش‌ها دفاع کرد و هم فاصله میان کشورها را به حداقل ممکن تقلیل داد، بدون آن‌که دولت در آن نقشی داشته باشد. نقش مستقیم دولت در این قبیل منازعات، نشأت گرفته از التقاط میان ایدئولوژی و سیاست خارجی است که هم دین را متأثر خواهد کرد و هم توسعه یافتگی را.

رویارویی مستقیم با قدرت‌های بزرگ در صحنه سیاسی، سبب تضعیف ساختارهای اقتصادی - اجتماعی شده و در نتیجه، فرایند توسعه یافتگی را با

تأخیر مواجه می‌سازد. آنچه در کشورهای اسلامی به‌ویژه ایران شاهد آن هستیم، خبر از خیزش و رنسانس فکری در عصر نوین دارد. اگر رهبران سیاسی ایران نتوانند میان سیاست و دولت جدایی بیاندازند و هنوز بر تفکر ایدئولوژیک-توتالیتر پافشاری کنند و از طرف دیگر، کشورهای توسعه یافته در جهت منافع ملی خود بر وضعیت فعلی حاکمیت ایران مهر تأیید زده و با ترفندهای مختلف خواهان استمرار چنین وضعیتی باشند، باید انتظار رویارویی در صحنه جهانی باشند و چه بسا آتش جنگ جهانی سوم از همین نقطه آغاز شود که در این صورت، صدمات شدیدی بر منافع و دستاوردهای چندین قرن گذشته همه کشورها وارد خواهد آمد و تکامل روبه‌جلوی بشریت را به تأخیر می‌اندازد. از طرفی، رهبران سیاسی ایران نیز باید بیاموزند که آزادی و آزادی بیان، خیابان‌های یک‌طرفه نیستند. آن‌ها باید تحمل شنیدن صدای مخالفین را داشته باشند، همان‌طور که انتظار دارند مخالفین، صدای آن‌ها را بشنوند و به آن احترام بگذارند. دنیای نوین، دنیای تک صدایی نیست. باید بتوان با دنیای چند صدایی تعامل داشت که لازمه آن، ایجاد چنین فضایی در داخل است. یعنی، اگر حاکمیت نیاموزد که در داخل با دیدگاه‌های مختلف تعامل کرده و از سر منطق با آن‌ها گفتگو کند، چگونه می‌تواند در سطح بین‌المللی چنین رفتاری را با مردمانی داشته باشد که از فرهنگ و زبان آن‌ها نیستند؟ ابزار ارتباط با کشورها، استفاده کارآمد از سیاست خارجی است که آن‌را نباید با سلیقه‌های ایدئولوژیکی در هم آمیخت و اگر چنین باشد ارتباط سازنده دولت نه فقط با کشورهای دیگر بلکه با مردم خودش نیز قطع خواهد شد. درخت توسعه یافتگی در مجرای ارتباطات سازنده آبیاری شده، رشد یافته و شاخ و برگ می‌دهد. منظور از ارتباطات سازنده، ارتباط جدا از سلیقه‌های فردی و ایدئولوژیکی و تکیه بر منافع ملی و توسعه یافتگی است. سیاست خارجی باید بر اساس اصول علمی و آکادمیک تنظیم شود نه بر مبنای سلیقه‌های ایدئولوژیکی.

۳-۱۱- سیاست خارجی و علم

از دیگر تناقضات در سیاست خارجی نظام‌های کترلی، ایدئولوژیک-توتالیتر مثل ایران، حساسیت آن با موضوعات علمی است که توسعه یافتگی را از مسیر صحیح خارج می‌کند. معلوم نیست که سیاست خارجی کشور فارغ از شعارها و مضامین ایدئولوژیکی بر مبنای کدامین اصول علمی طراحی و تنظیم می‌شود و جایگاه منافع ملی در طراحی سیاست خارجی چگونه شکل گرفته است؟ نظام‌های غیرکترلی برای تعامل با کشورهای مختلف، با ایجاد فضای امن علمی، افراد بسیاری را از نقاط مختلف دنیا جذب کرده و به‌طور ضمنی آن‌ها را سفیران خود در کشورها می‌کنند. اعطای بورس تحصیلی به دانشجویان خارجی، از اصول مهم سیاست خارجی این قبیل از کشورها برای تربیت نسل جوان در چارچوب موارد نظری خودشان است. کشورهای توسعه یافته در ارایه بورس‌های تحصیلی حتی از نام‌ها و عناوین شناخته شده شرقی استفاده

کرده تا از این طریق بتوانند افراد بیشتری را به خود جلب کرده و آن‌ها را در فرایند توسعه یافتگی مشارکت دهند.

توسط یکی از استادانی که اهل کشور مجارستان بود، با دوره آموزشی باعنوان ((برنامه ابوعلی سینا))^{۴۷} آشنا شدم که در کشورهای اروپای شرقی، با اعطای بورس‌های تحصیلی که از حمایت نهادهای آمریکایی و اروپایی برخوردار بود، به یاری دانش‌پژوهان مشتاق می‌شتافت. با اندکی تفحص و تحقیق، متوجه شدم که دوره مزبور با همین عنوان، در برخی از کشورهای اروپایی و همچنین تعدادی از دانشگاه‌های معروف آمریکایی از جمله دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس^{۴۸} و با کمک مالی کشورهای عربی همچون قطر، در جریان است. براین جالب بود که اندیشمندان غربی با توسل به دانشمندان ایرانی - اسلامی، به ترویج علم و تفکر خویش در سطوح بین‌المللی می‌پردازند و آن‌وقت کشور بزرگ اسلامی ایران در این فضای رقابت علمی، تلاش چندانی در سطح جهانی ندارد. در نظام‌های مردم‌سالار، علم و عالم تأثیر فراوانی را بر سیاست خارجی کشورهای توسعه یافته برجای می‌گذارد که مصادیق آن‌را در دست‌یابی قدرت‌های بزرگ به فن‌آوری فیزیک هسته‌ای، هوا- فضا، ماهواره، سلاح‌های غیرمتعارف و امثالهم می‌توان پیدا کرد و تأثیرات بارز آن‌ها در سیاست خارجی این قدرت‌ها به‌ویژه در ایالات متحده آمریکا قابل مشاهده است.

کشورهای پیشرفته در تبیین سیاست خارجی از استادان، اندیشمندان و متخصصان مختلف دانشگاهی در علوم نظری، اجتماعی، رفتاری و انسانی و سایر علوم مرتبط بهره‌جسته تا رئوس سیاست خارجی را منطبق بر نظریه‌های علمی که با منافع ملی و توسعه یافتگی کشور هماهنگی داشته باشد، تنظیم و طراحی کنند. نقش اقتصاددانان و دانشکده‌های اقتصاد در طراحی سیاست خارجی باید پررنگ‌تر از بقیه باشد چراکه بیش از سه چهارم سیاست خارجی معطوف به گسترش همکای‌های اقتصادی میان کشورهاست که ماحصل فعالیت‌ها و گفتگوها، افزایش رفاه ملی و توسعه یافتگی کشور را رقم زند. پیکان سیاست خارجی باید توسعه یافتگی کشور را در ابعاد مختلف نشانه‌گیری کند و این امر امکان‌پذیر نیست مگر آن‌که کلیه علوم در طراحی سیاست خارجی نقش مؤثری داشته باشند. اعتقاد بر این است که، "با تحولات عظیم تکنولوژیکی در قرن بیست‌ویکم، دانشمندان علوم، به‌ویژه فیزیک‌دان‌ها، از مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده سیاست‌گذاری خارجی در کشورهای بزرگ صنعتی به‌شمار روند. علاوه بر محققان علوم، باید به نقش اقتصاددان‌ها در شکل بخشیدن به سیاست خارجی دولت‌ها اشاره کرد. به موازات پیچیده‌تر شدن

47 - Avicenna Program

48 - UCLA

سیمای اقتصادی جهان، روز به روز بر اهمیت این گروه از دانشمندان در فرایند سیاست‌گذاری‌ها افزوده شده است.^{۴۹۱۱}

در نظام‌های کنترلی اما، علم، عالم، نویسنده، هنرمند، ورزشکار و... تنها باید در جهت تحکیم پایه‌های نگرش کنترلی به کار آیند و اجازه تأثیرگذاری و تغییر فرایند سیاست‌ها را ندارند و همان‌طور که در صفحات مختلف کتاب اشاره شد، اگر آن‌ها بخواهند خلاف نگرش کنترلی حرکت کنند، به مجازات‌های سنگینی محکوم می‌شوند. در یکی از برنامه‌های تلویزیونی، وزیر گردشگری دولت سیزدهم می‌گفت که وظیفه تلویزیون ایجاد سلبریتی از میان اقشار مختلف است تا نهایتاً آنان بتوانند از نظام دفاع کرده و معرفی کنند. از طرفی، جدایی منافع ملی از سیاست خارجی باعث شده است که کارگزاران سیاسی در مذاکرات فی‌مابین خود با کشورهای دیگر، منافع ملی را اولویت نخست مذاکرات قرار نداده و ماحصل گفتگوها را در گسترش توسعه یافتگی کشور جستجو نکنند. مشاهده کرده‌ام که در مواقع زیادی، دستگاه دیپلماسی ایران با تحمیل هزینه‌های فراوان بر منافع ملی بدون کسب نتیجه، به دنبال اهداف موهوم ایدئولوژیکی خود بوده است. تحریم‌های چندین دهه آمریکا و برخی از کشورهای اروپایی به دلایل مختلف که هزینه‌های سنگینی بر رفاه و منافع ملی ایران وارد کرده است از جمله مواردی است که هنوز دستگاه دیپلماسی کشور به دلیل دخالت‌های ایدئولوژیکی قادر به حل آن نبوده و به‌طور قطع، توسعه یافتگی کشور را با مخاطره مواجه ساخته است. رئیس سیاست خارجی و عملکرد دستگاه دیپلماسی در گفتار، رفتار و تعامل با کشورها نباید تحمیل کننده هزینه بر کشور باشند، بلکه برعکس باید بتوانند هزینه‌های وارد شده بر کشور را کاهش داده، جلوی هزینه‌های آتی را گرفته و آن‌ها را به منفعت برای بخش‌های مختلف جامعه تبدیل کنند؛ اما در ایران چنین نیست؛ چرا؟ چون افزون بر نوع نظام سیاسی کشور، سیاست خارجی هنوز نتوانسته خود را با فرایند جهانی‌سازی منطبق کند. جهانی‌سازی فرایندی علمی است که در آن هزینه‌ها به‌طور اساسی کاهش پیدا می‌کند؛ بنابراین سیاست خارجی زمانی می‌تواند به کاهش هزینه‌ها بیانجامد که اصولش با فرایند جهانی‌سازی همخوانی داشته باشد، در غیر این صورت کشور مجبور به پرداخت هزینه‌های سرسام‌آوری در بخش‌های مختلف می‌شود که مصادیق آن‌را در وضعیت معیشتی و رفاه جامعه ایران به روشنی می‌توان مشاهده کرد.

۴-۱۱- سیاست خارجی و حقوق بشر

درخت توسعه یافتگی در فضای احترام و رعایت موازین حقوق بشر بهتر می‌تواند نفس کشیده و رشد پیدا کند. تناقض دیگر سیاست خارجی ایران در چگونگی

از برداشت و موازین "حقوق بشر" مورد وثوق کشورهاست که سبب شده رابطه ایران با کشورهای دیگر را دستخوش بی‌ثباتی کند و بالطبع در نحوه تعامل سرمایه‌گذاران خارجی و ایجاد ارتباط با بنگاه‌های اقتصادی تأثیر گذاشته است. نادیده گرفتن موازین حقوق بشر فقط مختص نظام‌های کنترلی از جمله ایران نیست، بلکه بسیاری از کشورهای توسعه یافته با نظام‌های دموکراسی نیز در اجرای کامل موازین حقوق بشر با چالش‌های مختلف مواجه هستند؛ اما نظام دموکراسی بخش قابل توجهی از چالش‌های ایجادشده را پوشش می‌دهد درحالی‌که در نظام‌های ایدئولوژیک-توتالیتر مثل ایران این امر به سختی صورت می‌پذیرد و این کشورها مدام محکوم به نادیده گرفتن موازین حقوق بشر هستند. از طرفی دیگر، برخی از برداشت‌های مغایر علمای اسلامی به‌ویژه شیعیان در ایران با اصول حقوق بشر سازمان ملل متحد بر اختلافات میان حاکمیت در ایران و کشورهای دیگر افزوده است. درگیرکردن متفکران و اندیشمندان دنیا با فرهنگ ایرانی و همچنین اصول و عقاید صحیح اسلامی، می‌تواند تعامل میان ایران و سایر ملل را هموار سازد. همچنین، ایران باید نحوه استفاده از موازین و اندیشه‌های جهانی را در تعامل با کشورهای اسلامی بازنویسی دوباره کند که موضوعات مربوط به حقوق بشر و دموکراسی از این قرارند.

از الزامات اساسی دموکراسی؛ توسعه یافتگی، رعایت حقوق بشر و احترام به حقوق طبیعی و قانونی آحاد انسان‌هاست، اما طی اعصار مختلف، حقوق بسیاری از افراد در اقصاء نقاط عالم نادیده گرفته شده و حکومت‌های بسیاری به بهانه‌های مختلف، فجایع مصیبت‌باری را در دل تاریخ به یادگار گذاشته‌اند در حالی‌که خود را در مقابل هیچ مرجعی پاسخگو نمی‌دانند. کشتار و قتل عام دسته‌جمعی فلسطینیان در صبراء و شتیلا و غزه توسط نیروهای تحت امر اسرائیل و شکنجه و قتل مداوم مردم بیگناه و نیروهای مقاومت به‌طور روزمره توسط این رژیم، شکنجه زندانیان مسلمان در زندان گوانتانامو توسط نیروهای آمریکایی، کشتار دسته‌جمعی مسلمانان در بوسنی توسط نیروهای صرب و فجایع رقت‌انگیز سربرنیتسا و رواندا دارفور، قتل و تهدید مسلمانان در چین در کنار زندانی و شکنجه کردن روشنفکران، دانشگاہیان، روزنامه‌نگاران و نویسندگان در بسیاری از کشورها توسط دولت‌های متبوع‌شان که به‌طور روزمره شاهد آن‌ها هستیم، تنها نمونه‌های کوچکی از نقض حقوق بشرند که سازمان‌های موجود حتی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل هم نتوانسته‌اند اقدامات جدی و اصولی برای برخورد با آن، به‌عمل آورند و شاید همین مسئله باعث شده که کمیسیون مزبور پس از قریب شصت سال فعالیت از طرف اعضای سازمان ملل متحد منحل شود. کمیسیون حقوق بشر در سال ۱۹۴۶ میلادی تحت نظارت مستقیم سازمان ملل متحد تشکیل شد که از مهم‌ترین اقدامات و دست‌آوردهای آن، تبیین بیانیه حقوق بشر بود که دو سال بعد یعنی در دسامبر ۱۹۴۸ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید. اما اتخاذ روش‌های دوگانه در بررسی مسائل مربوط به حقوق بشر، تأخیر در برگزاری نشست‌ها جهت بررسی موضوعات حقوق بشر در کشورها، سیاسی شدن تصمیمات کمیسیون و استفاده ابزاری از آن توسط قدرت‌های بزرگ

به‌ویژه اعضای دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد، لازم‌الاجراء نبودن مصوبات کمیسیون در خصوص نقض حقوق بشر از سوی کشورها و مواردی دیگر موجب شد که شورای حقوق بشر به جای کمیسیون حقوق بشر با حداکثر آراء به تصویب اعضای سازمان ملل متحد برسد. بدین ترتیب، شورای حقوق بشر موظف خواهد شد به طور دوره‌ای و مرتب، عملکرد حقوق بشر کلیه کشورها را بررسی کرده و با اختیارات وسیعی که در اختیار خواهد داشت، با نقض حقوق بشر در تمامی کشورها به‌طور جدی و با صدور قطعنامه‌های لازم‌الاجراء، برخورد کند. شورای مزبور فعالیت‌های خود را به‌طور رسمی و با حضور ۴۷ عضو در نوزدهم ژوئن ۲۰۰۶ در ژنو آغاز کرد و از جمله کشورهایی که با تشکیل شورای حقوق بشر مخالفت ورزید و به آن رأی منفی داد، اسرائیل بود.

تشکیل شورای حقوق بشر می‌توانست بارقه‌امیدی را در دل تمامی آزادی‌خواهان در اقصاء نقاط عالم ایجاد کند و ضروری است که بسیاری از کشورها، به‌ویژه کشورهای با نظام‌های سیاسی کترلی در قوانین جاری خود در برخورد با حقوق انسان‌ها تجدید نظر اساسی به‌عمل آورند که در این‌صورت امید می‌رود شورای مزبور با ابزارهایی که در اختیار خواهد داشت به دفاع از حقوق از دست رفته انسان‌ها بپردازد. به‌نظر می‌رسد کشورهایی که با تشکیل شورای مزبور مخالفت ورزیدند یا به آن رأی ممتنع دادند، در بررسی و کنکاش اولیه شورای حقوق بشر قرار گیرند، هرچند که با مطالعه‌ای اجمالی می‌توان دریافت که حقوق بشر در اکثر کشورهای کترلی از جمله ایران، به‌راحتی نادیده گرفته می‌شود و دولت‌های متبوع در مقابل نقض حقوق قانونی و طبیعی شهروندان خود در مقابل هیچ مرجعی در حال حاضر، پاسخگو نیستند. شاید تشکیل شورای مزبور بتواند رویه حاکم در بسیاری از این کشورها را تغییر دهد.

۵-۱۱- تعامل با دنیای خارج

کلید بازکردن درهای بسته پیش روی توسعه یافتگی، تعامل سازنده (فارغ از موضوعات ایدئولوژیکی) با کشورهاست. از لحاظ نظری، تعامل، ارتباط و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی کشورها باید تابع یکی از راهبردهای شناخته شده در اصول سیاست بین‌الملل به‌قرار زیر باشد:

- ۱- راهبرد بی‌طرفی؛ ۲- راهبرد عدم تعهد؛ ۳- راهبرد وابستگی توأم با تعهد؛ ۴- راهبرد تنوع مبادلات بدون وابستگی کامل به خارج؛ ۵- راهبرد خوداتکایی؛ ۶- راهبرد انزوای طلبی؛ ۷- راهبرد اتحاد و تعهد و ۸- راهبرد درک وابستگی متقابل. مطالعات کاربردی نشان داده‌اند که راهبرد انزوای طلبی نتوانسته کشوری را در مسیر توسعه یافتگی قرار دهد و راهبرد خوداتکایی در جهانی که تمامی اجزایش گویای وابستگی متقابل است، نمی‌تواند مسیر

روشنی پیش روی توسعه یافتگی قرار دهد. کشورهای توسعه یافته با درک راهبرد وابستگی متقابل توانسته‌اند چهره شفاف و جذابی در میان سایر ملل از خود به نمایش گذاشته و از بسیاری مؤلفه‌های رفاه، شادی، امنیت، آرامش و آسایش که لازمه توسعه یافتگی هستند، برخوردار شوند.

نکته حایز اهمیت اینست که مؤلفه‌های سیاست خارجی در کلیت نظام سیاسی تعریف، تبیین و عملیاتی می‌شود؛ یعنی نظام ایدئولوژیک-توتالیتیر مثل ایران نمی‌تواند در تبیین مؤلفه‌های سیاست خارجی خود مثل نظام‌های دموکراسی رفتار کند و بدین جهت است که درجه توسعه یافتگی میان این کشورها کاملاً با یکدیگر متفاوت است. افزون بر نظام سیاسی، عوامل مختلفی در چگونگی تعیین و اتخاذ راهبرد در سیاست خارجی کشورها نقش دارند که بخشی از آن‌ها عبارتند از:

- عوامل داخلی،
 - عوامل تاریخی-فرهنگی،
 - عوامل خارجی،
 - عوامل شخصیتی،
 - عوامل سیاست‌گذاری و نحوه درک نخبگان از هدف‌ها و منافع ملی.
 - افزون بر موارد بالا، معیارهای مهم دیگری نیز دخیل هستند که بخشی از آن‌ها عبارتند از:
 - جهت‌گیری در تجارت خارجی و اندازه بازبودن تجاری؛
 - سهم کشور در تجارت جهانی،
 - سهم محدودیت‌های تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای در تجارت خارجی،
 - درجه برخورداری از بازبودن اقتصاد،
 - درجه خصوصی‌سازی اقتصاد،
 - درجه بازبودن حساب سرمایه و جریان‌های سرمایه‌ای،
 - درجه گسترش جهانگردی،
 - میزان پذیرش یا اعزام دانشجویان به خارج،
 - قدرت و شکل رأی در مجامع بین‌المللی،
 - چگونگی فراهم کردن تسهیلات دیپلماتیک،
 - کمیت و کیفیت ملاقات با سران کشورها و مواردی از این قبیل.
- با این همه، چگونگی برخورداری از راهبرد سیاست خارجی و عواملی که در تعیین آن تأثیر می‌گذارند، به نگرش نظام سیاسی بستگی کامل دارد. یعنی، در نظام‌های مردم‌سالار، عوامل بالا با شیوه‌های مردم‌سالارانه تدبیر می‌شوند و در نظام‌های کترلی و ایدئولوژیک-توتالیتیر مثل ایران، تمامی جهت‌گیری‌ها در الگوی سیاست خارجی باید از نگرش کترلی تبعیت کنند. نظام‌های کترلی قبل از هر چیز، راهبرد «انزواطلبی»، راهبرد «عدم تعهد» یا راهبرد «خوداتکایی» را ترجیح می‌دهند و تلاش

می‌کنند که از مؤلفه‌های آن‌ها در سیاست خارجی بهره گیرند، اما حتی در این شرایط، تعامل آن‌ها با کشورهای مختلف بسیار پیچیده، متناقض و در پاره‌ای از مواقع "زجرآور" است.

از دیگر تناقضات سیاست خارجی ایران که بر فرایند توسعه یافتگی تأثیر منفی برجای گذاشته، "تعامل زجرآور" با ملت خود، کشورها و اقتصاد

بین‌الملل است. چرا می‌گویم تعامل زجرآور؟ چون رفتار ملت با حاکمیت دوگانه است. رفتار حاکمیت هم با ملت و اقتصاد بین‌الملل دوگانه است. حاکمیت سعی در القای اندیشهٔ کنترل دارد ولی همزمان ملت می‌خواهد مثل ملل آزاد (غیرکنترلی) رفتار کنند. یعنی، مردم در نظام‌های کنترلی می‌خواهند حاکمیت، گفتمان را جایگزین تخصم و ایجاد تنش و رو در روئی با کشورها و اقتصاد بین‌الملل کرده و از آن به‌مثابه یکی از ارزش‌های غیرقابل تغییر دوران جدید، استفاده کند. در چنین فرآیندی است که نهادهای غیردولتی، بنگاه‌های خصوصی، سازمان‌های غیردولتی، استادان دانشگاه، هنرمندان، نویسندگان، فیلمسازان، روشنفکران و اندیشمندان سعی وافر می‌کنند تا خود را با شرایط عصر جدید که آن‌را "عصر تعامل و انعطاف" نامگذاری می‌کنم - وفق داده و خارج از شعارهای سنتی و پوپولیستی، رفتار کنند. حاکمیت اما در چنبرهٔ نظام ایدئولوژیک - توتالیتر خود را مجبوس کرده و نمی‌تواند ساز خود را با ملت کوک کرده و با اقتصاد بین‌الملل طبق خواسته ملت رفتار کند، لذا در خوشبینانه‌ترین حالت، تن به شعارهای پوپولیستی داده تا نشان دهد با مردم همراه است، اما در سیاست خارجی و نحوهٔ تعامل با کشورهای مختلف و اقتصاد بین‌الملل خارج از عرف بین‌الملل رفتار می‌کند. حاکمیت از شعارهایی که نمادی از یک نظام کنترلی تمام عیار بوده استفاده کرده که در آن، به‌ظاهر ((مردم)) تا حد مفهومی مقدس در روابط سیاسی - اجتماعی مورد تکریم قرار می‌گیرند و این‌طور جلوه‌گر می‌شود که اهداف سیاسی - اجتماعی در جامعه با خواست و نیروی ((مردم)) پیش برده می‌شوند، درحالی‌که مردم خیلی زود درمی‌یابند چنین نیست و تصمیمات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... بدون مشارکت مستقیم مردم در اطاق‌های فکر دولتی یا "دولت سایه"، تدوین شده و به‌نام مردم اجراء می‌شوند.

در تعامل زجرآور، هر حرکتی به سوی توسعه یافتگی با چالش‌های فراوانی صورت می‌گیرد و امکان موفقیت آن با مشکلات فراوانی مواجه می‌شود.

"تعامل زجرآور" بخش جدانشدنی از نظام ایدئولوژیک - توتالیتر و زندگی مردم ایران است. مردم در سعی فراوان دارند تا دنیای جدید و تعامل با کشورها را از زاویهٔ دنیای عصرجدید و بدون نگرش‌های کنترلی بنگرند و به فرزندان خود آموزش دهند، با این امید که تفکر کنترلی - پوپولیستی که اساس نظام سیاسی کنترلی است، جای خود را به نگرش آزادیخواهی و پلورالیسم بدهد. بخش قابل توجهی از چنین نگرشی را مردم در تعامل با خارج آموخته‌اند، به‌ویژه در عصر جدید و گسترش

ارتباطات و استفاده از فن‌آوری‌های هوش مصنوعی و دیجیتالی فضای مجازی؛ همبستگی مردم در نظام کنترلی با مردم ملل دیگر آن‌قدر نزدیک شده است که شباهت‌های رفتاری و فکری زیادی را می‌توان میان آن‌ها مشاهده کرد.

در تعامل زجرآور نحوه زندگی اجتماعی و فرهنگی مردم ایران که شباهت‌های زیادی با کشورهای غیرکنترلی دارد با خواسته دولت که از نگرش کنترلی و جزم‌گرایانه ایدئولوژیک استفاده می‌کند، مغایرت دارد که درنهایت، همین مغایرت در تعامل حاکمیت با کشورهای خارجی نمایان می‌شود. یعنی، مردم نمی‌خواهند خواست و علاقه افراد جامعه منحصر به پیوستگی سیاسی بدون چون و چرای با دولت تلقی شود، بلکه آن‌ها می‌خواهند کثرت‌گرایی و علائق مذهبی، هنری، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی‌شان مثل کشورهای غیرکنترلی محترم شمرده شوند.

حاکمیت با نگرش کنترلی، چنین اجازه‌ای را به مردم نمی‌دهد که در تعاملات بین‌المللی مورد اعتراض کشورهای دیگر قرار می‌گیرد. در نظام ایدئولوژیک-توتالیتر، دعوای همیشگی میان اندیشه پلورالیسم مردم و تفکر کنترلی و جزم‌گرای حاکمیت برقرار است. "برتراند راسل" در کتاب "تاریخ فلسفه غرب" در سال ۱۹۴۵ اضافه می‌کند: "پلورالیسم، شکل دادن به فلسفه‌ای است که قادر باشد حریف انسان‌های سرمست از امکان قدرت بی حد و حصر از یکسو (حاکمیت با اندیشه کنترلی)، و پاسخگوی بی‌علاقگی آنان که بی‌قدرتند (مردم با اندیشه کثرت‌گرایی)، از سوی دیگر باشد." بخشی از تلاش مردم در نظام‌های کنترلی، تحقق چنین اندیشه‌ای است.

مشاهدات میدانی نگرش ملت ایران در "عصر تعامل و انعطاف" نشان می‌دهد که آن‌ها خواستار تقلید کورکورانه از سنت‌های گذشته نیستند بلکه می‌خواهند از طریق جهد علمی به آخرین یافته‌ها و فن‌آوری‌های موجود و تمامی نیازهای خود دست پیدا کنند؛ نیازهایی که با نسل‌های گذشته از تفاوت‌های ماهوی برخوردار است. تحمیل خواسته‌ها و سلایق نسل‌های پیشین، مسیر توسعه یافتگی آیندگان را با چالشی بزرگ مواجه می‌کند؛ همان‌طور که مولی علی (ع) می‌فرماید: "آداب و رسوم خود را به فرزندانان تحمیل نکنید، زیرا آنان برای زمانی غیر از زمان شما آفریده شدند"^{۵۰} بخش قابل توجهی از این نگاه را ملت ایران از تعامل با دنیای خارج به دست آورده‌اند، اما هنوز سیاست خارجی کشور نتوانسته به خوبی پاسخگوی چنین نیازی باشد. نگاه نسل جدید ملت ایران در عصر جهانی‌سازی نه نشانه‌هایی از تقلیدی جاهلانه از فرهنگ غربی را دارد، هرچند ویژگی‌های مثبت آن‌را اخذ کرده و در رفتار خود جاری می‌سازد و نه گرایش را حتی روشنفکرانه به اندیشه شکست خورده سوسیالیسم و کمونیسم پیدا شده در شرق، نشان می‌دهد. این نسل، آزاداندیشی است که تجربیات پدران خود را در

^{۵۰} - ابن ابی‌الحدید از امیرمومنان روایت می‌کند: "لَا تَقْسِرُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى آدَابِكُمْ، فَإِنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ لِزَمَانٍ غَيْرِ زَمَانِكُمْ"

کیسه دارد و می‌خواهد از طریق گفتمان، تعامل و انعطاف با دنیا، زندگی مدرن و پیشرفته‌ای برای خود تدارک ببندد. صدای این نسل که فریاد آزادیخواهی و پلورالیسم بوده و همزمان به ارزش‌های خود پایبند است و اخلاق ملی-دینی را در رفتار و گفتار و کردار خویش جاری می‌سازند، حتی اگر از گلولی رهبر سیاسی‌ای شنیده شود اما آنرا با دیدی ناباوارانه می‌شنود چراکه او دیگر اعتمادی به حاکمیت و رهبرانش ندارد. تلاش‌های علمی و عملی نسل جدید که ارتباط تنگاتنگی با خارج از مرزهای جغرافیایی خود دارد، حداقل از بعد سیاسی و اجرایی، تکانی در اطاق‌های فکر دانشگاه ایجاد کرده است تا جامعه یک‌صدا و هماهنگ، تحولات نوین بین‌المللی را وجدان کرده، جایگاه مناسبی برای خود در قافله رشد و توسعه جهانی تدارک ببندد.

نسل جدید، توسعه یافتگی را در ابعاد مختلف، خارج از ارتباط تنگاتنگ و تعامل با دنیای خارج جستجو نمی‌کند و انتظار دارد سیاست خارجی کشور نیز در همین سو حرکت کند؛ هرچند دیگر اعتمادی به حاکمیت ندارد چراکه سیاست‌های کنترلی حاکمیت نزد ملت مقبولیت و مشروعیت ندارد. این نسل تلاش دارد که رهبران سیاسی کشور به‌جدا، از آلوده کردن دین به سیاست پرهیز کرده و برای خود رسالت دینی و پیامبرگونه قائل نشوند. این نسل، رهبران سیاسی خود را رهبر دینی نمی‌خواهد، چراکه به قدر کافی رهبران دینی را در حوزه‌های دینی دارد، بلکه امیدوار است رهبران سیاسی مسلمانان آزادی‌خواه وطن‌پرستی باشند که با تمامی توان، به ساختن کشوری آباد و مستقل که کمترین تنش با کشورهای دنیا داشته باشد، اهتمام ورزند. شاید بیان سفارش مولی متقیان علی (ع) به مالک اشتر در این‌جا به کمک آید که فرمود: "ای مالک ترا سفارش می‌کنم آنان را که پیوسته به نفع مملکت و ملت کار می‌کنند نیک احترام گزار.... اگر اوضاع مالی قوم، آشفته باشد، انتظار مصر را توقع مدار.... تو "مبانی مالی" را محکم کن تا "رشته اقتصادی" مصریان استوار باشد."

نسل جدید در تعامل با دنیای خارج دریافته است که از رهبران سیاسی نباید تقاضای دریافت پیام از ملکوت را داشت، بلکه انتظار دارد حاکمیت با تعامل سازنده با کشورها، اوضاع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حقوق حقه ملت را به‌سامان کند و اجازه دهد ملت صدای آزادیخواهی خود را طنین‌انداز کند. این نسل دیگر در فکر انقلابی دوباره نیست بلکه به دنبال اصلاحات ساختاری است که می‌داند راهی سخت و طاقت فرسا پیش رو دارد. به قول "رحمان" وزیر اسبق دارائی بنگلادش: ((یک انقلاب، آسان‌تر از انجام اصلاحات اقتصادی است.)) این نسل امیدوار است که رهبران سیاسی گذشته جای خود را به جوانانی با افکار نو و منطبق با ساختار جهانی بدهند تا آن‌ها بتوانند به طراحی دنیائی نوین و پرنشاط با فکر و ترفندی جدید که با تدبیر گذشتگان متفاوت باشد، اهتمام ورزند. به قول "پال باران" ((مدافعان نظام گذشته نمی‌توانند سازندگان آینده باشند.)) چنین آرزوهایی، اگر خواست تمامی گروه‌های سیاسی نباشد، اما به‌طور قطع آرزوی اکثریت مردم در ایران و سایر جوامع

کنترلی است که در اندیشه ایجاد جامعه‌ای آزاد و کثرت‌گرا هستند که طبیعتاً یکی از ویژگی‌های اندیشه پلورالیسم: اعتناء به اخلاق و فهم مذهبی است. اما آیا چنین رؤیایی به واقعیت خواهد پیوست، تجربه کشورهای با نظام سیاسی کنترلی نشان می‌دهد تا زمانی که در ایران نظام کنترلی پابرجا باشد و رهبران سیاسی با تمام توان و با ترفندهای تبلیغاتی و استفاده ابزاری از احساسات دینی مردم در پی استحکام پایه‌های نظام کنترلی باشند، این آرزوها سرابی بیش نیست!

خود برترین ایدئولوژیکی، از آفات توسعه یافتگی است. از ویژگی‌های نظام‌های ایدئولوژیک-توتالیتار این است که آن‌ها بدون توجه به تغییرات زمانی و فن‌آوری پدیده آمد در عصر جهانی‌سازی می‌خواهند با ابزار سیاست خارجی، تفکر خود را به اقصا نقاط دنیا صادر کنند! کسانی که با نظریه‌های تجارت بین‌الملل آشنائی داشته باشند، می‌دانند که دیگر تئوری هزینه‌های نسبی دوران کلاسیک‌ها و نئوکلاسیک‌های اولیه تنها عامل تعیین‌کننده مزیت نسبی میان کشورها نیست و نظریه‌هایی که نشأت گرفته از تئوری ((مقیاس اقتصادی)) و ((تجارت ماوراءالمنافع)) هستند، رُل مهمی را در تبیین مزیت نسبی میان کشورها ایفاء می‌کنند. در این رابطه، از نظریه‌های مهم و تأثیرگذار، تئوری ((شکاف تکنولوژیکی و سیکل تولیدی)) است. می‌خواهم بگویم که نه فقط صادرات کالا و خدمات، حتی صادرات فکر و اندیشه دیگر از ترتیبات پیشین پیروی نمی‌کند، بلکه الزامات دوران جدید را می‌طلبد که رهبران نظام ایدئولوژیک-توتالیتار به دلیل ذات نگرشی کنترلی، نمی‌توانند مشمول آن باشند. ((رقابت)) کشورها در فضای اقتصاد بین‌الملل در شرایط امروزی، مبتنی بر دست‌یازی به فن‌آوری برتر است و کشورهای مسلط سعی دارند با تمامی ابزارهای موجود و استفاده از روش تحقیق و توسعه، حداقل در فرآیندی کوتاه‌مدت، مانع از دستیابی کشورهای دیگر به آن شوند که همین امر بسیاری از رفتارهای کنونی بشر را در حوزه‌های مختلف معرفتی، تحت تأثیر قرار داده است. به عبارت دیگر، اگر یکی از دغدغه‌های کشورهای قدرتمند برای رسیدن به اهداف اقتصادی طی دهه‌های ۱۹۶۰ الی ۱۹۹۰، صدور مبانی فکری و مقابله با اندیشه‌های متفاوت بود که در همین راستا، مقابله شدید کشورهای غربی با گسترش اندیشه کمونیسم و در مقابل تلاش گسترده کشورهای وابسته به بلوک شرق برای توسعه ایدئولوژی کمونیسم و متعاقباً پیدائی موج سوم که مبتنی بر تفکر و خیزش اسلامی بود، قابل اعتناء و بررسی است و شاید شعار صدور انقلاب در بسیاری از کشورها طی دوران مزبور، نشأت گرفته از همان تفکر بوده؛ اما در دنیای تغییر یافته کنونی، کمتر کشوری برای رسیدن به اهداف اقتصادی و شاید معرفتی!، به دنبال صدور تفکر و ایدئولوژی انقلاب باشد و در مقابل، منازعه کشورهای بر سر تصاحب تکنولوژی است که قدرت را در آن می‌بینند و تسلط بر جهان را در چگونگی انحصار بر آخرین رمز و رموز آن جستجو می‌کنند، هرچند که قرار باشد مظاهر اولیه تکنولوژی را در اختیار برخی از کشورها قرار دهند. درواقع آن‌ها دریافته‌اند که قدرت در اختیار داشتن تکنولوژی جدید و صادرات آن و به رُخ کشیدن توسعه یافتگی در بخش‌های مختلف می‌تواند صادرات فکر و اندیشه را به دنبال داشته باشد.

بلوک بندی جدید در دنیای نوین، بر اساس تفکر و ایدئولوژی صورت نمی گیرد، بلکه مبتنی بر چیرگی بر تکنولوژی های پیشرفته است که فعلاً از مظاهر متعالی آن هوش مصنوعی، تکنولوژی نانو و هسته ای است. در این رابطه، کشورهای ((بسیار پیشرفته صنعتی)) توانسته اند از طریق سرمایه گذاری کلان در ((تحقیق و توسعه)) به چنین فن آوری دست پیدا کنند و اصلاً هم مایل نیستند کشورهای دیگر بتوانند به آسانی "تمامیت" آن را در اختیار قرار گیرند و تنها تمایل دارند، شکل ساده شده یا صورت و ظاهر فن آوری را در اختیار کشورها قرار دهند. در این راستا، کشورهای صاحب فن آوری جدید اگر نتوانند با ابزار دیپلماسی، تهدید و ارباب و جنگ روانی به مقابله با کشورهای رقیب برخیزند، حتماً جنگ سرد و در صورت لزوم، تهاجم نظامی را در دستور کار خود قرار خواهند داد و از انجام آن هیچ گونه ابایی ندارند تا کشورها نتوانند به تمامیت تکنولوژی چیره شوند. به عبارت دیگر، فرضیه این نوشتار از این قرار است: کشورهایی که بتوانند با غلبه بر فن آوری برتر در فرایند جهانی سازی، صورت آن را در اختیار سایر کشورها قرار دهند، به راحتی خواهند توانست تفکر و اندیشه خود را به همان کشورها صادر کنند. یعنی برای صدور تفکر و ایدئولوژی، ابتدا باید مسلح به فن آوری جدید و برتر شد. این فرضیه در دفتر دیگر کتاب و در بخش "صدور کدام مدل فرهنگی" به طور مفصل تبیین خواهد شد.

نظام های کنترلی و ایدئولوژیک - توتالیتار با اصرار بر عقاید جزم گرایانه خود، نه توانسته اند به توسعه یافتگی در حوزه های مختلف دست پیدا کنند و نه حتی تفکرشان نزد مردم کشور خودشان ارزش دارد چه برسد به سایر ملت ها. وضعیت رفاهی و معیشتی اکثر نظام های کنترلی، نشان از عمق فاجعه ای است که هر روز بر ابعادش اضافه می شود. برای مثال، وضعیت کره شمالی را در مقایسه با همسایه جنوبی آن در نظر بگیرید: براساس آمارهای منتشره برنامه جهانی غذا^{۵۱}، کره شمالی به سختی می تواند غذای مورد نیاز مردم خود را تأمین کند که باعث بروز سوء تغذیه شدید، قحطی و گرسنگی منجر به فوت و جراحات فراوانی در اکثر مردم این کشور شده است. آمار و مشاهدات جهانی خاطر نشان می کنند که کمبود شدید سوخت برای آن دسته از محدود صناعی که حتی در مقیاسی بسیار پایین به فعالیت مشغول هستند، از معضلات اقتصادی این کشور است. با توجه به این نکته که کره شمالی در مقایسه با کره جنوبی از منابع طبیعی فراوان تری برخوردار است، اما توان اقتصادی آن از سطح نازلی برخوردار بوده و از دهه ۱۹۹۰ تا کنون با مشکلات عدیده ای در تمامی بخش های اقتصادی از جمله کشاورزی،

صنعت، تجارت خارجی و....، دست و پنجه نرم می‌کند. درحالی‌که اکثر مردم این کشور در شهرها زندگی و در کارخانه‌ها کار می‌کنند، اما بخش کشاورزی بیش از ۳۰ درصد از تولید ناخالص داخلی را به خود اختصاص داده است، هرچند کارایی در این بخش هم در سطح بسیار نازلی قرار دارد. عمده محصولات تولیدی این بخش شامل: برنج، ذرت، دانه‌های سویا، حبوبات، تخم‌مرغ و دامداری است، باین وجود، اگر کمک‌های برنامه جهانی غذا نباشد، گرسنگی تمامی مردم این کشور را از پا درمی‌آورد. برای مثال، در سال ۲۰۰۴، بیش از ۴۸۴ هزار تن کمک‌های غذایی به این کشور ارسال شد. تولیدات صنعتی که حدود ۳۳/۸ درصد از تولید ناخالص داخلی را دربرمی‌گیرد، شامل، محصولات نظامی، ماشین‌های ساختمانی، نیروی الکتریسته، محصولات شیمیایی، نساجی و صنایع غذایی است که با کارایی بسیار پایین توسط دولت اداره و کنترل می‌شود. کره شمالی با میلیاردها دلار بدهی خارجی، فقط سالانه یک میلیارد دلار صادرات، اما ۲ میلیارد دلار واردات از کشورهای چین، تایلند، ژاپن، آلمان، کره جنوبی، ویتنام و کوبا دارد. کسری خارجی درحال افزایش، نیاز این کشور را به کمک‌های خارجی کشورهای چون، ژاپن، کره جنوبی و اتحادیه اروپا بیشتر کرده است. به‌طور کلی می‌توان گفت که تمامی مشاهدات آماری نمایان‌گر پایین‌بودن کارایی در اقتصاد کره شمالی است و وضعیت نابسامان این کشور ناشی از ایدئولوژی کتتری، انجام فعالیت‌هایی که به قطع ارتباط با جهان خارج منجر شده و درنهایت، اصرار بر تولید سلاح‌های هسته‌ای ارزیابی شده است. تمامی کارشناسان اقتصادی اذعان دارند که تحریم اقتصادی این کشور که به‌دنبال آزمایش هسته‌ای صورت گرفت، وضعیت اجتماعی- اقتصادی مردم را به‌مراتب وخیم‌تر خواهد کرد. با این وجود "کیم جونگ ایل" رهبر منزوی کره شمالی هنوز بر عقاید خویش پافشاری می‌کند و با شعارهای عوام‌پسند و تندرو، درهای توسعه یافتگی را در بسیاری از بخش‌های جامعه بسته است. جای تأسف است که عملکرد و گفتار رهبران ایران نشان می‌دهد که وضعیت ایران می‌رود نسخه و عکس برگردانی از وضعیت کره شمالی در حوزه‌های مختلف باشد.

۶-۱۱- هنر دیپلماسی

تنیدگی اقتصاد بین‌الملل و وابستگی متقابل تمام کشورها به یکدیگر نشان می‌دهد که توسعه یافتگی بدون دیپلماسی حرفه‌ای و هنرمندانه امکان ظهور و بروز نخواهد داشت. علمای علم سیاست "دیپلماسی را به‌عنوان فن اداره سیاست خارجی یا تنظیم روابط بین‌المللی و همچنین، حل و فصل اختلافات بین‌المللی از طریق مسالمت‌آمیز تعریف و توصیف کرده‌اند" و اعتقاد دارند در روند اجرای سیاست خارجی و اعمال دیپلماسی مؤثر، می‌توان از تجربه‌های اقتصادی، فرهنگی- تبلیغاتی و حتی نظامی، استفاده لازم را به‌عمل آورد؛ اما اگر در

فرایند تمامی این موارد پای منافع ملی، امنیت و همچنین توسعه یافتگی کشور در ابعاد مختلف درگیر نباشد، دیپلماسی ارزش چندانی نخواهد داشت.

موارد متعددی برای نیل به موفقیت در مذاکرات دیپلماتیک و تأمین منافع ملی مطرح شده که خلاصه-ای از آن‌ها را در ادامه لیست می‌کنم، اما باید در نظر داشت با تغییرات زمان و در نظر گرفتن تحولات ژئوپلیتیک-اقتصادی کشورها در فرایند توسعه یافتگی و قدرت چانه‌زنی آن‌ها در برخوردهای دیپلماتیک، لیست زیر می‌تواند دستخوش تغییرات مداوم شود:

- ۱- درک صحیح سلسله مراتب هدف‌ها و منافع ملی،
- ۲- برخورداری از قدرت و توانایی و مهارت کافی در تبیین خواست‌ها و متقاعدکردن سایر بازیگران،
- ۳- آگاهی از میزان قدرت و امکانات خود و دیگران،
- ۴- توانایی در ایجاد سازش میان خواست‌ها و هدف‌های متعارض،
- ۵- بهره‌گیری درست از آلترناتیوهای گوناگون برای حصول به هدف،
- ۶- آشنایی با شکل ائتلاف‌ها و اتحادهای موجود میان دولت‌ها و امکان تحول در آن‌ها،
- ۷- ارزیابی صحیح از روند دگرگونی در رفتار سایر بازیگران،
- ۸- به‌کارگیری تکنیک‌های مناسب در روند اجرای سیاست خارجی،
- ۹- باقی گذاشتن یک راه عقب‌نشینی برای طرف مقابل در شرایط بحرانی،
- ۱۰- درک درست شرایط و مقتضیات بین‌المللی،
- ۱۱- آمادگی کافی برای واکنش در قبال به‌کارگیری آلترناتیوهای مختلف توسط سایر بازیگران،
- ۱۲- تجزیه و تحلیل درست وقایع و تحولات جاری،
- ۱۳- شناخت نظام بین‌المللی،
- ۱۴- شناخت صحیح اقتصاد بین‌الملل،
- ۱۵- برخورداری از هنر تساهل و تسامح در مذاکرات،
- ۱۶- پیشی نگرفتن تعهدات بر توانایی‌ها،
- ۱۷- برخورد قدرتمندانه در مذاکرات و
- ۱۸- هماهنگی در سطوح مختلف دیپلماسی.^{۵۲}

منتج مذاکرات سیاسی لاجرم باید به توسعه روابط میان دو کشور منتهی شود که ازجمله آن‌ها می‌توان به همگرایی اقتصادی میان کشورها اشاره کرد، اما لازمه همگرایی اقتصادی در جهان امروز، همگرایی سیاسی است که در فصل سوم "کتاب جهانی سازی" به‌طور مبسوط درباره آن صحبت کرده‌ام. در هر صورت باید توجه داشت که بدون همگرایی سیاسی و برقراری شاخص‌های آن، همگرایی اقتصادی امکان‌پذیر نیست. شاخص‌های همگرایی سیاسی که در دیپلماسی میان کشورها باید در نظر گرفته شوند عبارتند از:

- ۱- پذیرفتن تساهل و تسامح در مبانی اخلاقی و ایدئولوژیکی؛
- ۲- پرهیز از اختلاف‌های نژادی، قومی و فرهنگی؛
- ۳- دوری جستن از اندیشه ناسیونالیسم و گرایش به تفکر اینترناسیونالیسم؛
- ۴- مشارکت نهادها و سازمان‌های فراملی در تصمیم‌سازی‌های ملی؛
- ۵- انطباق‌پذیری و سازگاری ارزش‌های ملی با ارزش‌های جهانی؛
- ۶- پذیرفتن چندگانگی در روابط بین‌المللی و توجه به کثرت ارتباطات و مبادلات در سطح جهانی؛
- ۷- تحرک و مشارکت افراد و نخبگان سیاسی در مجامع بین‌المللی؛
- ۸- پذیرفتن پیوند انتظارات، شیوه زندگی، رفتار اجتماعی و سیاسی و درنهایت اخلاق ملی با موارد مشابه در سطح بین‌المللی؛
- ۹- پذیرفتن عضویت در خانواده و دهکده جهانی و سرانجام،
- ۱۰- پیوند همگرایی اقتصادی با همگرایی سیاسی و اجتماعی.^{۵۳}

هرچند پذیرفتن شاخص‌های بالا به‌ویژه از سوی نظام‌های کترلی و ایدئولوژیک-توتالیتار ازجمله ایران، سخت و بلکه امکان‌ناپذیر است، اما باید درنظر داشت توسعه یافتگی مسیری سنگلاخ دارد و باید برای قرارگرفتن در آن، خود را با شرایط جدید نظام و اقتصاد بین‌الملل منطبق کرد. دلیلی که بسیاری از نظام‌های ایدئولوژی-توتالیتار ازجمله ایران تاکنون نتوانسته‌اند به‌طور صحیح در مسیر توسعه یافتگی قرار گیرند، اصرار بر شاخص‌های موهوم ایدئولوژیکی و نادیده گرفتن شاخص‌های جهانی‌سازی و همگرایی سیاسی است.

در نظام‌های مردم‌سالار، سیاست‌مداران ضمن شناخت از مؤلفه‌های جهانی‌سازی و اصول دیپلماتیک به تنظیم سیاست خارجی در راستای منافع ملی و توسعه یافتگی جامعه می‌پردازند و کوچکترین اشتباه از طرف آن‌ها، با واکنش سریع مردم مواجه می‌شود چراکه، مردم علاقه‌ای به پرداخت هزینه‌های بالای چنین اشتباهاتی را ندارند. در نظام‌های کترلی اما، مجریان سیاست خارجی تحت تأثیر اندیشه کترلی، مجبور به اطاعت از «قدرت مافوق یا قدرت عالی» هستند و توانایی و انعطاف زیادی را در انتخاب مؤلفه‌های یادشده ندارند. مشکلات اقتصادی-اجتماعی نظام‌های کترلی از آن‌جا نشأت می‌گیرند که این کشورها از هنر دیپلماسی بی‌بهره‌اند. حکومت این کشورها با مشکلات فراوانی که در داخل و خارج از کشور با آن دست به‌گریبان هستند، به‌طور واقعی مردم خود را در دنیا منزوی کرده و آن‌ها را از پیشرفت‌های سریع محروم ساخته‌اند.

دیپلماسی هنری است که هرکس به‌درستی از عهده آن برنمی‌آید و تنها معلومات نظری و تعهد به ارزش‌های ملی-دینی کافی نیست تا بهترین نتیجه به‌دست آید، بلکه هنر منحصر به‌فردی که

سیاست‌مدار در فرآیند مذاکرات به کار می‌برد، همراه با ژست‌ها، مانورها و موضع‌گیرهای حساس و ظریفی که از خود به‌نمایش می‌گذارد، می‌تواند از فرصت‌ها بهترین بهره‌برداری را ببرد، اما اگر فرصت‌های پیش رو را (حتی در زمانی که نتیجه دلخواه حاصل نکرده باشد) از دست بدهد، با صرف هزینه‌های زیاد هم ممکن نیست همان فرصت را دوباره به دست آورد. "فردریک کبیر" می‌گوید: "امر سیاست در ایجاد فرصت نیست، بلکه از فرصت استفاده کردن است." و اتفاقاً از کاستی‌های مهم توسعه نیافتگی در ایران، عدم توانایی از فرصت‌هاست. فرصت‌هایی که نظام سیاسی از دست می‌دهد و همه را تبدیل به تهدید و ایجاد هزینه‌های بالا برای جامعه می‌کند.

زبان دیپلماسی موجز است و چنانچه اصطلاحات حقوقی به‌درستی مورد استفاده سیاست‌مدار قرار گیرند، از احساسات‌گرایی در گفتار و رفتار پرهیز کند و دچار اشتباهات فاحش در حوزه مسایل حقوقی نشود، نه تنها نتایج قابل قبولی به همراه می‌آورد، بلکه چهره مثبت و خوشایندی از کشورش ارایه می‌دهد. برعکس، مشکلات کشور در صحنه‌های دیپلماسی زمانی شروع می‌شود که آماتورهای سیاسی که سابقاً در رشته‌هایی غیر از سیاست، تحصیل و تجربه کسب کرده‌اند، به میدان سیاست وارد شده و بخواهند حافظ منافع ملی کشور شوند، اما در عمل سبب درهم‌ریختگی اوضاع کشور و اختلال در تعاملات بین‌المللی و در نتیجه، تحمیل هزینه‌های فراوانی بر کشور می‌شوند. زمانی که کشوری با بحرانی سیاسی مواجه شود، تنها سیاست‌مداران حرفه‌ای می‌توانند از دامنه بحران بکهند و از طریق مذاکرات که توأم با خونسردی، اعتماد به نفس، سرعت انتقال، توان ابتکار و تصمیم‌گیری سریع است، قدرت کافی برای حل مشکل پیش آمده را فراهم و تدبیر کنند. نکته حایز اهمیت آنست که در زمان پیدایی بحران، نباید سلاقی ایدئولوژیک و احساسات بر عقل سیاسی چیره شود و تصمیمات مبتنی بر ایده‌آل‌های دست‌نیافتنی و خارج از قواعد صحیح دیپلماسی اتخاذ شود و البته این امر را باید به سیاست‌مداران حرفه‌ای وا گذاشت. به گفته مولا علی (ع): "کسی که عقل را بر احساساتش غلبه دهد، قوی‌ترین و نیرومندترین انسان روی زمین است."

سیاست‌مدار با رفتار سیاسی‌اش، به خلق تاریخ می‌پردازد و سرنوشت ملتش را رقم می‌زند، همان‌طور که "اشپنگلر" به‌درستی می‌گوید: "مردان بزرگ تاریخ، سرنوشت ملت‌ها را تعیین می‌کنند." سیاست‌مدار حرفه‌ای می‌داند که در بازی‌های سیاسی، ممکن است تعدادی از کشورها درست نگویند و بر خوردهای دوگانه یا چندگانه از خود بروز دهند، اما امکان اشتباه همه کشورها و نادیده گرفتن مسایل حقوقی در بررسی موضوعی واحد، دور از ذهن است، پس اگر کشورش در یکی از تصمیمات سیاسی از طرف اکثر کشورها، مورد تحریم یا تنبیه قرار گرفت، باید رفتار سیاسی خود را تغییر دهد و البته با اعتماد به نفس که با بی‌تفاوتی و تسلیم در برابر خواسته‌های دیگران تفاوت بسیار دارد، از راهبرد دیگری که متضمن استفاده از زبان دیپلماسی متفاوتی است، منافع کشورش را در ابعادی دیگر، جستجو کند.

اولویت نخست سیاست‌مدار حرفه‌ای باید تکیه بر اصول چانه‌زنی برای توسعه یافتگی کشور متبوعش باشد. سیاست‌مدار حرفه‌ای می‌داند برای حصول نتیجه در عالم سیاست، راه‌های بسیار زیادی وجود دارند و نباید بر روش‌های شکست‌خورده پافشاری کرد. در دنیایی که دولت‌ها به‌طور مرتب در تعامل و ارتباط و معامله با یکدیگرند، از طریق دستیابی به اطلاعات صحیح، رفتار هماهنگ و به‌دور از شائبه و سوءظن و دوراندیشی منطبق بر تأمین منافع ملی، می‌توان مشکل بی‌اعتمادی میان کشورها را کاهش داد و از تبعات و برخوردهای احتمالی بیشتر، اجتناب ورزید. به‌علاوه، در شرایطی که کشور با بحران سیاسی روبه‌رو است، نباید ذهن مردم را با تکرار شعارهای عامه‌پسند از واقعیت‌ها دور نگه داشت و آن‌ها را درگیر موضوعی کرد که سیاست‌مداران از حل آن عاجز مانده‌اند. سیاست‌مدار باید بپذیرد که بحران به‌وجود آمده، ناشی از رفتار، سخنرانی‌ها، موضع‌گیری‌ها و تصمیمات او بوده و اگر می‌خواهد به نتیجه مطلوب برسد، باید در رفتار و موضع‌گیری‌هایش تجدیدنظر کرده، به مردم دروغ نگوید، تمامی تقصیرها را گردن جامعه جهانی نیاندازد، "دشمن تراشی" نکند و خود را از تمامی خطاها مبری نداند. او باید مسئولیت اعمالش را قبول کرده و برای جبران اشتباهاتش چاره‌اندیشی کند. در راهی که قدم می‌گذارد، کوچک‌ترین ترسی به خود راه نداده و با تدبیر عمل کند؛ درغیر این‌صورت، ثبات و استقامت در راهی را که انتخاب کرده، از دست خواهد داد. "دیسراییلی" گفته جالبی دارد، او می‌گوید: "کسانی که دنیا را تکان داده‌اند در استعدادهای طبیعی نابغه نبوده‌اند، بلکه برعکس، قوای عقلی آنان از حد معمول و متوسط تجاوز نمی‌کرده است ولی به یک صفت، ممتاز بوده‌اند: ثبات و استقامت." سیاست‌مدار حرفه‌ای بدون جهت، خود را با قواعد بین‌المللی درگیر نمی‌کند، چون می‌داند ضد توسعه است و درعوض، مترصد استفاده از فرصت‌های پنهان و پیدایی است که در اطرافش وجود دارند تا از آن‌ها به نفع منافع ملی و توسعه یافتگی کشورش بهره‌برداری کند. در نظام‌های سیاسی کنترلی و ایدئولوژیک - توتالیتیر مثل ایران اما، تمامی این‌ها «حرف‌های مفتی» است که برای شنیدنشان حتی «گوش‌های مفتی» هم یافت نمی‌شود.

در نظام‌های کنترلی، همه درگیرند؛ درگیر موهومات و توهومات ایدئولوژیکی، سلیقه‌ای و دست‌نیافتنی؛ و متعاقباً مردم این قبیل کشورها هم درگیرند؛ درگیر مشکلات پیاپی زندگی، بیمارهای جسمی و روانی، هزینه‌های سرسام‌آور زندگی و فاصله گرفتن از زندگی آرام و بانشاط؛ و مگر قرار نیست که وظیفه دولت ایجاد جامعه‌ای توسعه یافته باشد که مردم در آن رفاه، آرامش و آسایش داشته باشند؟ در بخشی از کتاب گفته‌ام که مطالعات نظری و تجربه‌های کاربردی نشان می‌دهند، نظام‌های مردم‌سالاری که مسیر توسعه را در ابعاد و مظاهر مختلف با موفقیت پیموده‌اند، زندگی را توسط هفت اصل ایمان، رفاه، آزادی، وطن‌دوستی، عدالت، مشارکت و عشق تعریف کرده‌اند و نمایندگان و

کارگزاران نظام، کلیه "تصمیمات و برنامه‌های" خود را با هفت اصل مزبور منطبق کرده تا مطلوب‌ترین حالت از منافع ملی را بتوانند به دست آورند. اگر رهبران سیاسی نتوانند رفتار، اعمال و گفتار خویش را بر اساس اصول یادشده تنظیم کنند، تمامی تلاش‌های آنان - با فرض این که صادقانه و بر اساس خیرخواهی هم صورت گرفته باشد - نه تنها اثر مثبتی به دنبال نخواهد داشت، بلکه می‌تواند مسیر توسعه و تعالی را سد کرده و جامعه را با هزینه‌های فراوان، سال‌ها به عقب برگرداند. اگر رهبران سیاسی نتوانند در مواقع لزوم، تصمیمات درست اتخاذ و هدف را به درستی نشانه‌گیری کرده و تنها سوار بر امواج احساسات ملت، امیال ذهنی خود را به جلو هدایت کنند، با شکست مواجه خواهند شد و تاریخ از آن‌ها به نیکی یاد نخواهد کرد، چنان‌چه تاریخ نمونه‌های فراوانی از افراد با مشخصات یادشده را در سینه خود حبس کرده است. درمقابل، حتی رهبران سیاسی در رده‌های پائین، اگر برای هدف والا و مقدسی تلاش کرده باشند، برای همیشه نام نیکی از خود برجای خواهند گذاشت.

مثال‌ها فراوانند. "هانس دیتريش گنشر" وزیر امور خارجه آلمان که قریب ۱۸ سال سکان سیاسی این کشور را برعهده داشت، دلیل استعفای خود را این گونه بیان می‌دارد: "به مدت ۱۸ سال تلاش کردم تا دو آلمان متحد شوند و چون این هدف تحقق پیدا کرده است، انگیزه دیگری برای حضور در سیاست ندارم." درمقابل، "ویل دورانت" مرگ "لویی پانزدهم" را این گونه به تصویر می‌کشد: "پادشاه در ۷ می ۱۷۷۴، طی تشریفات رسمی در برابر درباریان، اظهار می‌دارد از این که برای اتباع خود مایه رسوایی شده، نادم است... سه روز بعد از این مراسم و در سن شصت و چهار سالگی فوت کرده و درحالی که جسدش هوا را آلوده می‌کرد، به سرعت و بدون تشریفات خاص و در میان اظهارات طعن آمیز جمعیتی که در اطراف مسیر صف کشیده بودند، به مقبره سلطنتی سن دنی برده می‌شود. باردیگر، مانند سال ۱۷۱۵، فرانسه از مرگ پادشاهش شادی کرد." اگر در بالا مثالی از تاریخ اروپا آورده شد یعنی زمانی که از نظامی کنترلی بهره می‌برد، به آن معنا نیست که در تاریخ کهن ایران زمین، چنین مصادیقی وجود ندارند که برعکس، فراوانند. حتی در تاریخ معاصر ایران نمونه‌های فراوانی یافت می‌شوند، از جمله: "میرزا ابوالقاسم قائم مقام" صدراعظم محمدشاه، که تاریخ از خدماتش به نیکی فراوان یاد می‌کند و "واتسون" مورخ انگلیسی آن چنان تحت تأثیر وطن دوستی او قرار می‌گیرد که با "کاردینال مارارن" در زمان لویی چهاردهم پادشاه فرانسه، مقایسه‌اش می‌کند. اما قائم مقام که با نفوذ انگلیسی‌ها در ایران به شدت مخالف بود، به دستور شاه زندانی شده و عاقبت او را در اول صفر ۱۲۵۱ در زندان خفه کرده و به شهادت می‌رسانند، یعنی همان اتفاقی که برای "میرزاتقی خان امیرکبیر" صدراعظم ناصرالدین شاه اتفاق افتاد که حکم شهادتش را در حمام فین کاشان صادر کردند و تاریخ از این بزرگ مردان همیشه به نیکی یاد می‌کند، اما درمقابل، اکثر شاهان قاجار را به خفت و پستی متهم می‌سازد و تاریخ در مورد سایر رژیم‌های اخیر از پهلوی تا جمهوری اسلامی قضاوت خواهد کرد. کسانی که خدمت کردند با افتخار سر در راه عشق دادند و نام نیک در تاریخ به یادگار باقی گذاشتند، همگی بذر ایمان، رفاه، آزادی، وطن دوستی، عدالت، مشارکت و عشق

در دل می‌پروراندند و تا پای مرگ برای تحقق آن‌ها جان می‌فشاندند و برعکس، کسانی که مقابل مردم ایستادند و رفاه، آسایش و معیشت مردم را به‌مخاطره انداختند، ملت از مرگشان شادی خواهد کرد.

توسعه یافتگی، مردان بزرگ سیاست می‌خواهد. مردانی^{۵۴} از خود گذشته که فقط رفاه، آسایش، آرامش و پیشرفت مردم برایشان مهم باشد. آن‌ها هیچ‌گاه خود و مردم‌شان را درگیر موضوعات چالش‌برانگیز ایدئولوژیکی و سلیقه‌ای نکرده و به مسایل چالشی و تفرقه‌انگیزی که جامعه جهانی نسبت به آن‌ها حساسیت دارد وارد نمی‌شوند تا مجبور شوند هزینه بالایی را از جیب ملت پرداخت کرده تا خود و مردم‌شان را نزد افکار عمومی دنیا، محکوم کنند. مردان سیاست اگر زبان دیپلماسی بیاموزند و هم‌چون آماطورهای سیاسی رفتار نکنند، می‌توانند بسیاری از قواعد مرسوم بین‌المللی را در راستای منافع ملی خود تعریف کرده و تغییر جهت دهند. آن‌ها می‌دانند زبان دیپلماسی برای رسیدن به منافع ملی است حتی اگر مجبور شوند بسیاری از قواعد سیاسی در عرف سیاست را نادیده بگیرند؛ و با زبان طنز در محافل سیاسی می‌گویند: "قواعد برای آن وضع می‌شوند که نقض شوند." پس نمی‌توان به قواعد مرسوم حتی میان کشورهای دوست، بسیار خوش‌بین و پای‌بند بود، چراکه کشورها اگر آن‌ها را در راستای توسعه یافتگی و منافع ملی خود نبینند، نادیده می‌گیرند.

ارتباط سیاسی میان کشورها نیز از همین منظر قابل بررسی است. مردان بزرگ سیاست با تکیه بر توان توسعه یافتگی خود حتی می‌توانند حساسیت کشورها نسبت به موضوعات چالش‌برانگیز جهانی مثل حقوق بشر را به نفع خود تغییر جهت دهند. چین مدت‌ها به دلیل دشمنی‌های آمریکا در انزوای سیاسی به سر می‌برد، اما زمانی که حضور و اهمیت اقتصادی-سیاسی خود را بر دنیا تحمیل کرد، با موضع‌گیری مثبت جان‌اف‌کندی مواجه شد. آنجا که اعلان کرد: "آمریکا خود را به عقد دائمی یک سیاست مخالف با چین درنیاورده است" و سپس با تلاش‌های "کیسنجر"، روابط میان چین، آمریکا و سایر کشورهای اروپایی برقرار شد. جالب است که در اواخر ۱۹۹۳، چین رابطه خود را با آمریکا بر سر مخالفت آمریکا با اعدام افرادی که چین آن‌ها را جانیان اقتصادی می‌دانست، به‌طور یک‌جانبه قطع کرد، اما متعاقب آن رئیس‌جمهور آمریکا اعلام کرد: "روابط با چین برای آمریکا مهم‌تر از آن است که مسئله حقوق بشر مانعی بر سر راه آن باشد و می‌توان این امر را نادیده گرفت." توسعه یافتگی جامعه منزل‌غایی مردان بزرگ سیاست است حتی اگر برای رسیدن به آن مجبور به تحمل فشارهای تحریمی قدرت‌های رقیب شوند. برای مثال، اگر چین، چندین دهه انزوای سیاسی و اقتصادی را تجربه کرد و مورد تحریم کشورهای غربی قرار گرفت، اما در عوض، جامعه‌ای بنا نهاد که امروزه، در بعد اقتصادی به یکی از قطب‌های اقتصادی و هسته‌ای دنیا تبدیل شده و در بعد سیاسی، کمترین تصمیم مهم سیاسی بدون جلب نظر این کشور در

^{۵۴} - اگر از "مردان" در کتاب سخن می‌رانم، منظور جنسیت و مذکر بودن فرد نیست.

سطح بین‌المللی اتخاذ می‌شود؛ اما اگر قرار باشد کشوری دهه‌های متمادی فشارهای تحریمی را تجربه کند ولی درمقابل، روزه‌روز از قافله توسعه جهانی عقب بیافتد و کمترین نوسان در اقتصادش، کشور را با بحران‌ها و چالش‌های داخلی و خارجی روبه‌رو کند، باید نسبت به تدابیری شک کرد که سیاست‌مداران اتخاذ کرده و ادامه می‌دهند. رهبران سیاسی جامعه باید بدانند که هدف غایی، توسعه یافتگی است نه رسیدن به توهّمات سلیقه‌ای و ایدئولوژیکی. در هر صورت، مثال‌های بالا تفاوت نقش سیاستمداران در نظام‌های کنترلی و غیرکنترلی را نشان داده و خاطرنشان می‌کنند که کشورها با تکیه بر اصول و ارزش‌هایش و با استفاده از دیپلماسی صحیح، می‌توانند روابط خود را منطبق با منافع ملی‌شان تنظیم کنند. اما درگیری با قواعد بین‌المللی بدون برخورداری از زبان دیپلماسی مرتبط و داشتن هدفی مشخص، کشور را ضعیف می‌کند و نتیجه مثبتی عایدش نخواهد کرد.

سیاست‌مدار حرفه‌ای از تجارب گذشته برای رسیدن به توسعه یافتگی

استفاده می‌کند. نباید مسیر سیاست را تنها با ذهنیات مدیریت کرد و در مسیرهای پیموده‌شده‌ای گام برداشت که نتیجه مثبتی در پی ندارند. به قول "گراهام بل"، "هرگز در مسیر پیموده‌شده گام برندارید، زیرا این راه تنها به همان جایی می‌رسد که دیگران رسیده‌اند." اما اگر مسیری را که در آن قدم برمی‌داریم با اصول ایمان، رفاه، آزادی، وطن‌دوستی، عدالت، مشارکت و عشق مدیریت کنیم، آن‌گاه به نتایج ارزشمندی خواهیم رسید، به‌ویژه آن‌که مؤلفه آخر یعنی عشق، سرلوحه افکار سیاست‌مداران قرار گیرد و آن‌ها موسیقی زندگی را با نغمه عشق بنوازند. به قول "رژ اشنایدر": "عشق، بهترین نغمه در موسیقی زندگی است. انسان بدون عشق، هرگز با هم‌سرانی با شکوه بشریت هم‌نوا نخواهد شد." اگر دیپلماسی و سیاست خارجی بر این اصول استوار شوند، آن‌گاه مردم هر کجا که باشند مورد احترام و تکریم قرار خواهند گرفت و می‌توانند افکار و اندیشه‌اشان را به دیگران معرفی کنند.

توسعه یافتگی متضمن برخورداری کشور از احترام سایر ملتهاست. رعایت

شئون و احترام ملتها در خارج از کشور توسط دولت‌های میزبان و ارگان‌های آن‌ها، وابسته به عوامل متعددی است که رعایت نکردن آن، به‌طور معمول از دید مسئولین سیاسی کشور داخلی، به‌ویژه سران حکومت‌ها و متولیان سیاست خارجی، مغفول می‌ماند. به‌طور معمول سران کشورها و مسئولین سیاسی دوست دارند که باور کنند، نزد کشورهای بیگانه از احترام بالایی برخوردارند و اگر احياناً با برخی از "دولتها" مشکل دارند، اما در "دل ملتها" کشورهای بیگانه نشسته‌اند و برای نشان‌دادن ادعای موهوم خود، (برای نمونه به ادعاهای آقای احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور پیشین ایران مراجعه شود) مثال‌های حیرت‌انگیز ذکر می‌کنند! همین امر باعث شده که بسیاری از واقعیت‌های موجود در هاله‌ای از ابهام باقی بمانند که البته هزینه‌های فراوان آن در بعد کلان، گریبان‌گیر کشور خواهد شد و در مرحله بعد، تک‌تک افرادی که قصد خروج از کشور را دارند، باید به‌نوعی بخشی از

هزینه‌های مزبور را با مال و آبروی خویش، بپردازند. ساده‌اندیشی است چنان‌چه تمامی مآجرا را در چگونگی برخورد توهین‌آمیز یا سرد مأمورین اداره مهاجرت یا گمرک کشورهای خارجی با شهروندان داخلی خلاصه کرد، که البته این می‌تواند بخشی از قضیه باشد، اما تمامیت موضوع نیست. حدیث مکرر و تجربه‌ای تلخ برای بسیاری از مسافرین کشورهای با نظام‌های کنترلی است که باید تحمل کنند بسیاری از نامهربانی‌های مأمورین و پلیس فرودگاه‌های خارجی را که وقتی می‌بینند یکی یا تعدادی از مسافران، برای مثال از ایران هستند که در اینجا به مأمورین گفته شده، تدابیر ویژه بیاندیشند؛ حتی اگر مسافر، پیری سالخورده یا دانشجوی مشتاق کسب علم باشد که خود دیدم و شنیدم در یکی از فرودگاه‌ها (برای مثال: فرودگاه کیف، فرودگاه کیشینوف و...)، آن‌ها را با وجود دردست داشتن ویزای معتبر، چندین شبانه‌روز نگه می‌داشتند تا بالاخره اجازه ورودشان بدهند، درحالی‌که مسافران تبعه کشورهای توسعه یافته هرگز شاهد چنین تجربه‌های تلخی نیستند.

از این موضوع عبور می‌کنم هرچند می‌دانم تلخی‌های فراوان در کام می‌ریزند و زخمی دردناک بر روح باقی می‌گذارند. متأسفانه مردم نظام‌های کنترلی از جمله ایران در بسیاری از کشورها، شهروندان درجه چندم به حساب می‌آیند و زمانی که شهروندان برای مثال ایرانی در خارج با مشکلی مواجه شوند یا حتی از آن‌ها ضایع شود، دستگاه دیپلماسی نمی‌تواند واکنشی از خود نشان دهد. پس مشاهده می‌شود که اهمیت سیاست خارجی پس فراتر از رابطه سیاسی با کشورهاست که به حیثیت و آبروی شهروندان داخل، در خارج نیز گره می‌خورد. حال اگر دستگاه دیپلماسی ایران توان حمایت از شهروندان خود در خارج را نداشته باشد، چگونه قادر به حمایت از سایر مسلمانان در اقصاء نقاط جهان خواهد بود؟ مثال بزنم. سال‌های مدید است که صلح‌جویان و طرفداران حقوق بشر در منطقه خاورمیانه، در قدمگاه دلشان پیاده‌روی نمی‌کنند و نمی‌توانند چند لحظه‌ای بر روی نیمکت بلورین قلبشان آرام بنشینند و برای نهادینه کردن آزادی و امنیت اجتماعی، تفکر کنند. برعکس، همه نگران آتش جنگی هستند که روزه‌روز، شعله‌هایش در لبنان و فلسطین و یمن و افغانستان و سوریه و عراق و مسلمانان چین و روسیه و برمه و... بلندتر می‌شود و ضمن سوزاندن جان و کاشانه انسان‌های بیگانه، تدابیر مردم‌سالارانه اندیشمندان را برای طراحی نظامی دموکراتیک، نقش بر آب می‌کند، چون همه چیز را تحت‌الشعاع خود قرار داده است. بد زمانه‌ای است که جان انسان‌ها در کشورهای اسلامی که اکثراً به شیوه کنترلی اداره شده و هنوز نتوانسته‌اند در قافله توسعه یافتگی قرار گیرند، چقدر بی‌ارزش شده و نوشتن از آن، تکرار کلمات و واژه‌هایی را تداعی می‌کنند که هر روز شنیده می‌شوند و فقط خستگی و افسردگی را بر شنوندگانش می‌افزاید و دریغا که دست‌آورد دیگری در پی ندارد و خیل عظیم مسلمانان را مقابل خشونت‌های دشمنان، توانی نیست.

جالب است که بدانیم بیش از یک و نیم میلیارد نفر مسلمان در سراسر گیتی زندگی می‌کنند که از این تعداد، بیش از یک میلیارد نفر در آسیا، ۴۰۰ میلیون نفر در آفریقا، ۴۴ میلیون نفر در اروپا و بیش از ۶ میلیون نفر در آمریکا هستند. از هر پنج نفر جمعیت دنیا، یک نفر مسلمان؛ در مقابل هر "هندو"، دو

نفر مسلمان؛ در برابر هر "بودائی"، دو نفر مسلمان و در مقابل هر "یهودی"، صد نفر مسلمان وجود دارد، با این وجود هنوز مسلمانان به قدرت خویش آگاهی پیدا نکرده‌اند و چنین قدرتی را به دیگران نفهمانده‌اند. چرا؟ چون کشورهاشان توسعه یافته نیستند! شگفت است که حتی بسیاری از رهبران کشورهای عربی به شدت از یهودیان اسرائیل می‌ترسند و به دلیل چنین ترسی، جنایت‌های بی‌شمار صهیونیست‌ها را در منطقه تحمل کرده‌اند، به گونه‌ای که حتی از محکومیت تجاوز مکرر اسرائیل به خاک لبنان هراسناک‌اند. گروهی هم که تجاوزها را محکوم می‌کنند، کلامشان ضمانت اجرایی ندارد و خوشحال‌اند با محکومیتی لفظی که ادا کرده‌ند دین خود را به مردم فلسطین و لبنان؛ و فشار افکار عمومی را هم از خود برداشته‌اند؛ همچنین اعتراض‌هایی در برخی از کشورهای آسیائی، اروپایی و آمریکایی که اکثر آن‌ها را لبنانی‌ها، فلسطینی‌ها، عرب‌ها، ایرانی‌ها و مسلمانان مهاجر تشکیل می‌دهند همراه با اندکی از مردم بومی آن کشورها، پرچم و پلاکارد در دست، با خواندن آواز و سرود، حمله به مردم کشورهای اسلامی را محکوم می‌کنند و پس از پایان تجمعات، خندان و گاهی خسته به محل امن کار و کاشانه‌اشان بازمی‌گردند و این گونه حمایت‌های مردمی و دولتی، تمام می‌شود درحالی‌که هر روز ده‌ها مسلمان و غیرمسلمان در کشورهای اسلامی حتی توسط دولت‌های متبوع، در خون خود می‌غلطند، اگر آزادی اجتماعی بخواهند بازداشت و شکنجه می‌شوند، یا بر اثر بمباران بیگانگان زیر آوار می‌مانند، تأسیسات اقتصادیشان منهدم می‌شود و آینده‌ای تاریک را روبه‌روی خود نظاره می‌کنند و حتی سازمان‌های حقوق بشر و نهادهای بین‌المللی نیز از آنان حمایت نمی‌کنند. چرا؟ چون توسعه یافته نیستند!

توسعه‌یافتگی فرایندی اتفاقی نیست. توسعه‌یافتگی فرایندی پیچیده و تنیده با مؤلفه‌هایی است که افزون بر ملت، نظام سیاسی و رهبران جامعه در قوام و ژرف‌نگری آن نقشی اساسی دارند. در نظام سیاسی کنونی ایران، توسعه‌یافتگی اگر امری محال نباشد اما با دشواری‌ها و چالش‌های زیادی روبه‌روست.

مهم‌ترین سد مقابل توسعه‌یافتگی در ایران، نظام ایدئولوژیک - توتالیتار حاکم بر کشور است که تا وقتی ادامه داشته باشد، نباید انتظار توسعه‌یافتگی کشور را در بخش‌های مختلف داشت.

تغییر ساختار نظام سیاسی در ایران لازمه رسیدن به مرزهای توسعه‌یافتگی است.

*If we learn anything from the history of economic development, it is that culture makes all the difference.*⁵⁵

اگر قرار بر آموختن چیزی از تاریخ توسعه اقتصادی باشد،
این است که بدانیم:
فرهنگ تمامی تفاوت‌ها را به وجود می‌آورد

۲

توسعه نیافتگی و فرهنگ

Economic development cannot take a nation forward on its own.

We need a society and economy which complement each other.

We need to take care of the poor, deprived and left behind sections of society.⁵⁶

توسعه اقتصادی نمی تواند به تنهایی یک ملت را به پیش ببرد.
ما به جامعه و اقتصادی نیاز داریم که مکمل یکدیگر باشند.
ما باید مراقب اقشار فقیر، محروم و عقب مانده جامعه باشیم.

۱- مقدمه:

توسعه یافتگی از بطن فرهنگ برمی خیزد.

کشورهایی که از لحاظ فرهنگی با شاخص های فرهنگی نتوانند ارتباط برقرار کنند، حتی اگر مشمول رشد اقتصادی یا رشد تولید ناخالص داخلی به دلیل منابع و ثروت های موجود در جامعه شوند، اما نمی توانند در قافله توسعه یافتگی قرار گیرند. مثالی بسیار ساده بزنم تا مطلب بهتر مشخص شود. حتماً افرادی را دیده اید که در خیابان سوار ماشین های گران قیمت و مدل بالا می شوند اما هنگام رانندگی، حقوق عابر پیاده را حتی در هنگام عبور از خط کشی عابران پیاده رعایت نکرده، به قوانین راهنمایی و رانندگی بی توجهی نشان داده، در پیاده رو و حتی روبروی درب خانه مردم پارک کرده و خلاصه رفتاری از خود نشان می دهند که نشانگر عقب ماندگی فرهنگی آن ها حداقل در استفاده از وسیله نقلیه در اختیار است. در ابعاد کلان در جامعه نیز همین مثال ساده کاربرد دارد؛ یعنی ممکن است کشوری از منظر درآمد سرانه در سطح بالایی باشد اما به دلیل عقب ماندگی فرهنگی، نتوانسته باشد مؤلفه های فرهنگی مثل اعتماد، راستگویی، امانت داری، مشارکت، انعطاف پذیری، نوآوری، یکپارچگی، ایجاد شادی و نشاط در خانواده و محیط کار، رعایت حقوق شهروندی، همکاری های جمعی و امثالهم را در جامعه نهادینه کند و بنابراین، نشانگر توسعه نیافتگی انسان و در مجموع، آن جامعه است.

عقب ماندگی فرهنگی ریشه در نظام سیاسی و تربیتی دارد. مطالعات نشان داده اند که نظام های مبتنی بر دموکراسی در مقایسه با نظام های کترلی و ایدئولوژیک-توتالتر از سطح

فرهنگی بالاتری برخوردارند؛ چراکه در نظام کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتر برای تحکیم پایه‌های قدرت از فرهنگ نیز استفاده‌ای شده و مؤلفه‌های آن را به صورت کنترلی تنظیم می‌کنند. در فرهنگ‌مداری کنترلی، خلیات جامعه نه بر اساس ارزش‌های متعالی یا مرسوم، بلکه بر مبنای خودمحوری و خودپرستی تنظیم شده و آن‌کس که قوی‌تر بوده و از موقعیت بهتری برخوردار باشد، به مقصود و مطلوب نزدیک‌تر خواهد بود. در چنین فرهنگی، مردم به طور مصنوعی به خود مغرور شده و گمان می‌برند نسبت به سایر ملل برترند ولی در عمل مشاهده می‌کنند که چقدر نسبت به کشورهای توسعه یافته، از سطح توسعه یافتگی پایین‌تری برخوردارند.

۲- خلیات مردم در فرهنگ‌مداری کنترلی

رفتار اجتماعی مردم در جامعه از جمله در بنگاه اقتصادی، مشارکت‌های سازمانی، رابطه مدیران با کارکنان، محیط خانواده، تربیت فرزندان، روابط شهری و مدنی، آپارتمان‌نشینی، رعایت حقوق شهروندی و... و حتی تنظیم امور داخلی و خارجی و رابطه آن‌ها با یکدیگر در جامعه و با سایر ملت‌ها در جوامع دیگر، ناشی از تربیت و خلیات آن‌هاست. به همین ترتیب است، تناقض در رفتار و کردار و گفتار و برخوردهای دوگانه انسان‌ها. درجه توسعه یافتگی رابطه نزدیکی با خلیات مردم در جامعه برقرار می‌کند، بدین ترتیب که با مشاهده خلیات مردم در جامعه می‌توان به سطح توسعه یافتگی جامعه مورد نظر پی برد.

آموزش در روند فرهنگ‌آموزی نقش به‌سزایی دارد. برای مثال، گرایش به نوع خاصی از موسیقی، نقاشی، رمان، داستان یا حتی فیلم و سریال، دوست داشتن غذاهای مختلف و دسر و شیرینی و بستنی، امانتداری یا هرگز دروغ نگفتن، شب‌نشینی‌های طولانی، روابط خانوادگی، خیانت یا وفاداری به همسر، روابط والدین با فرزندان، روابط اجتماعی و تعاملات افراد با یکدیگر در صحنه‌های شهری و اجتماعی و... همگی خصیصه‌های فرهنگی هستند که در دنیای جهانی‌سازی شده امروز، محصولات هنری به‌ویژه فیلم و سریال‌های ماهواره‌ای نقش به‌سزایی در تغییرات و گرایش‌های فرهنگی دارند.^{۵۷}

به‌طور معمول افراد در انجام دادن کارها دارای انگیزه‌های ارادی هستند. پیاده‌روی، رفتن به کوهساران و لذت از طبیعت، ورزش کردن، گوش دادن به موسیقی، تماشای فیلم‌ها و سریال‌های مورد علاقه، خواندن کتاب‌های جذاب و بسیاری از کارهای دیگر از انگیزه‌های ارادی افراد نشأت می‌گیرند. از سوی دیگر، برخی اعمال ما صرفاً از انگیزه‌های ارادی تبعیت نمی‌کنند بلکه انگیزه‌های بیرونی در انجام آن‌ها نقش دارند. برای مثال، مهاجرت به کشورهای دیگر برای یافتن موقعیت شغلی جدید که

در نتیجه آن ممکن است با الیناسیون فرهنگی یا دنباله‌روی از فرهنگ بیگانه همراه باشد.^{۵۸} هرچند خصیصه‌های فرهنگی، هنری و حتی آموزشی در شکل‌گیری انگیزه‌های ارادی مؤثرند اما در بسیاری از حالات، روندهای آموزشی و حتی ملاحظات فرهنگی و هنری تحت تأثیر منافع فردی قرار می‌گیرند و بدین‌سان، منافع فردی در بسیاری از زمینه‌ها می‌تواند سمت و سوی هنر و رشته‌های وابسته به آن را نیز جهت‌دار کند. جنبه‌های آموزشی یکی دیگر از مکانیزم‌های مؤثر برای عمومی کردن ترجیحات است که از عوامل تعیین‌کننده رفتارهاست. چنان‌چه این رفتارها در انجام وظایف و مأموریت‌های زندگی مفید واقع شوند، به سایر قلمروهای زندگی نیز عمومیت داده می‌شوند.^{۵۹} در نظام‌های کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتار، نظام سیاسی درصدد است که خلقیات مردم و مؤلفه‌های فرهنگی یادشده را تحت انقیاد و کنترل خود درآورده و مردم را وادار کند که طبق سلیقه خود رفتار کنند.

در مواقعی نظام ایدئولوژیک-توتالیتار این‌گونه القاء می‌کند که سلايق و دستورات نظام حاکم برای مردم عزت نفس به‌همراه می‌آورد و مردم باید آن‌ها را به‌عنوان ارزشی غیرقابل تغییر بپذیرند. وقتی که عادات القاء شده از سوی حاکمیت کنترلی نزد مردم به ارزش تبدیل شوند، دلیلی برای پایداری رفتار می‌شوند. تجربه‌ای که نظام‌های کنترلی از این طریق بدست می‌آورند، می‌تواند تأثیر قدرتمندی روی اعتقادات، ارزش‌ها و ترجیحات جامعه باقی بگذارد. از نکات قابل توجه در مورد ارتباط میان هنجارها و رفتار انسانی اینست که به‌طور معمول انسان‌ها می‌کوشند که هماهنگی و تجانسی میان افکارشان و رفتارها، دانش و ارزش‌هایشان برقرار کنند. چنان‌چه این ارتباط نتواند به‌درستی صورت گیرد، انسان با ناهنجاری در رفتار مواجه خواهد شد. عناصر ادراکی در ناهنجاری می‌تواند خود را در ارزش‌ها و رفتارهای فردی نمایان سازد. برای مثال، وقتی کسی رفتارش با ارزش‌هایی که به آن‌ها ایمان آورده است، مطابقت نداشته باشد، دچار ناهنجاری می‌شود. نظام حاکم سعی دارد به مرور زمان، ارزش‌های القاء شده در رفتار مردم را به فرهنگ عمومی جامعه تبدیل کند. در حالت کلی ارزش‌ها هم می‌توانند از تربیت خانوادگی نشأت گرفته باشند و هم از دین، آموزش، فرهنگ، سنت و هنر؛ اما در نظام ایدئولوژیک-توتالیتار، ارزش‌های القایی همان‌هایی هستند که از طرف دستگاه حاکمیت اجبار شده‌اند و بنابراین، تناقض عجیبی میان رفتار مردم با ارزش‌های القاء شده به آن‌ها به‌وجود می‌آید.

در این‌جا لازم است تعریف کوتاهی از فرهنگ بیان کنم. اعتقاد رایج بر آنست که منظور از فرهنگ، آن‌دسته از هنجارها، ارزش‌ها، رویه‌ها و اعتقادات رایجی است که مردم جامعه‌ای بدون تغییر محسوسی در آن‌ها از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌دهند و به‌طور طبیعی، نوع لباس پوشیدن، غذا خوردن، روابط اجتماعی، استفاده از کالاهای مصرفی و توجه به هنر اعم از موسیقی، سینما، تئاتر،

⁵⁸ - Newcomb, Theodore M., Et al., 1967

⁵⁹ - Breer, Paul E., and Locke, Edwin A., 1965

رمان و داستان؛ برخی از مؤلفه‌های مهم و تأثیرگذار فرهنگ در هر جامعه‌ای هستند. پرسش مهمی مطرح است: آیا افراد یا حتی نهاد سیاسی و حاکمیت می‌توانند بر فرهنگ تأثیر داشته باشند؟ برخی معتقدند چنین تأثیری حداقل در کوتاه مدت قابل رؤیت نیست. برای مثال: "افراد کنترل کمتری بر فرهنگشان دارند تا دیگر سرمایه‌های اجتماعی. آن‌ها نمی‌توانند قومیت، نژاد و تاریخ خانوادگی خود را تغییر دهند و تنها به‌سختی قادر به تغییر دادن کشور یا مذهب‌شان هستند. به دلیل مشکل در تغییر دادن فرهنگ و نرخ استهلاک پایین آن، بنابراین فرهنگ متغیری «داده شده» برای آنان در طول عمرشان خواهد بود."^{۶۰}

حاکمیت ایدئولوژیک - توتالیتیر سعی می‌کند مؤلفه‌های فرهنگی به‌ویژه هنر، اعتقادات و عرف‌های مذهبی و آیینی را با اعمال محدودیت‌ها و تغییر فورم و محتوای آن‌ها تحت سلطه خود قرار داده و به مردم و نسل‌های آتی تحمیل کند. حال ممکن است پرسش دیگری ذهن را مشغول کند: چرا بعضی از تأثیرات فرهنگی به آرامی تغییر می‌کنند؟ اندیشمندان دلایل مختلفی برای آن آورده‌اند که عبارتند از:

نخست، والدین گرایشی طبیعی به آموزش فرزندان خود طبق آنچه که آنان از والدینشان آموخته‌اند دارند. آن‌ها در انتقال یافته‌های خود به فرزندان‌شان، کمتر ارزیابی مجدد کاملی از عقاید والدینشان به‌عمل می‌آورند.^{۶۱} حتی اگر باورکنیم هنجارهای فرهنگی زمانی که معرفی شدند کارآ بودند، اما این قبیل از هنجارها حتی در دورانی که از کارآیی ساقط می‌شوند، ممکن است هنوز آموزش داده شوند.^{۶۲} حاکمیت کنترلی سعی در تغییر نگرش والدین دارد تا آن‌ها فرزندان خود را طبق ارزش‌های نظام کنترلی تربیت کنند.

دوم: نهادهای مذهبی (مسجد، کلیسا، کنیسه و...)، بخش‌های دولتی و حاکمیتی و نهادهای آموزشی (دانشگاه، مدرسه و...) و نهادهای متعدد فرهنگی در سراسر دنیا که نقش پیش‌برنده فرهنگ را به‌عهده گرفته‌اند، برای حفظ قدرت و باورهای دیرینه خود بر عقاید گذشته پافشاری کرده و از تغییر آن‌ها جلوگیری می‌کنند. این را حاکمیت کنترلی به خوبی می‌داند، لذا با صرف هزینه‌های فراوان تبلیغاتی در رسانه‌های تصویری، شنیداری، سایت‌ها، کانال‌ها و فضای مجازی و به‌ویژه در مدارس سعی در القای ارزش‌های فرهنگی مد نظر خود را دارد.

⁶⁰ - Becker Gary (1996)

⁶¹ - Bisin, Alberto, G. Topa and T. Verdier (2004), 112(3), 615-64, 2004

⁶² - Grusec, Joan E. and Leon Kuczynski, 1997

سوم: اجماع عمومی جامعه به‌ویژه به اصطلاح ریش سفیدان محله و کسب و کار و پافشاری بر سنت‌های پیشین و کوبیدن بر طبل عقاید گذشته که بخش قابل توجهی از خرافات و ایهامات نیز به‌مرور زمان وارد عقاید پیشین شده و می‌شود، مانع از تغییر رویه‌های فرهنگی می‌گردد. حاکمیت کنترلی با استفاده ابزاری از این بخش در قالب حکایت‌های دینی از بزرگان مذهبی و روایات سعی در تغییر فرهنگ را دارد و می‌خواهد از این طریق تفوق فرهنگی در جامعه ایجاد کند.

آنتونیو گرمسی در عین مارکسیست بودن، نقشی را که توسط فرهنگ در تاریخ بازی می‌شود، به رسمیت می‌شناسد. او می‌گوید: قدرت دقیقاً قلمرو نیست اما تفوق است، مثل توانایی تحت‌تأثیر قراردادن جامعه از لحاظ اخلاقی و فکری. بنابراین، کارگران در فرایند تضاد طبقاتی، با تبلیغ تفکر و نظام ارزشی خود به دیگر طبقات می‌توانند اجماعی را در دوره‌های اجتماعی حاصل آورند. باید دانست که تفوق فرهنگی مثل کنترل نظام فکری جامعه با ابزارهای خالص فرهنگی، موضوعی بحث‌برانگیز برای تسلط سیاسی به حساب می‌آید. بنابراین، به اعتقاد گرمسی، نه فقط منافع اقتصادی بلکه فرهنگ مسلط نیز می‌تواند نتایج سیاسی حاکمیت کنترلی را توضیح دهد.^{۶۳}

تفوق فرهنگی ایجادشده توسط نظام ایدئولوژیک-توتالیتاریستی زمان به ناکارآمدی، الیناسیون و پارادوکس شدید فرهنگی منجر شده و جامعه را چندقطبی می‌کند که نتیجه آن توسعه نیافتگی در جنبه‌های مختلف است. "بنفیلد" در تحقیقی با عنوان "مبنای اخلاقی برای جامعه‌ای وارونه"، توسعه نیافتگی ایتالیای جنوبی را به ناکارآمدی فرهنگی افراد جامعه نسبت داده که وی آن را "خانواده‌گرایی غیراخلاقی" می‌نامد.^{۶۴} همچنین، "پوتنام" اثرات مثبت فرهنگی بر کیفیت نهادهای سیاسی ایتالیا را مدنظر قرار داده و می‌گوید در قرون وسطی، در مناطقی که حکومت‌های شهری آزاد تجربه شد، "سرمایه اجتماعی" بالا بوده و دولت‌های منطقه‌ای بسیار بهتر عمل می‌کردند. برعکس، در مناطقی که از این ویژگی بی‌بهره بودند، دولت‌های منطقه‌ای بسیار ضعیف عمل می‌کردند.^{۶۵} "فوکویاما" نیز مستقیماً اعتماد را به توسعه اقتصادی ارتباط می‌دهد. با این حال، او میان اعتماد حاصل از نهادهایی که نتیجه توسعه اقتصادی است با سایر اجزای اعتماد حاصل از دیگر نهادهای فرهنگی، تفاوتی نمی‌گذارد.^{۶۶}

مشاهدات نشان می‌دهند که اعتماد نسبت به حاکمیت سیاسی در ایران به حداقل ممکن رسیده، لذا حاصل آن توسعه نیافتگی است. فرهنگ زمانی به‌طور جدی وارد گفتمان جامعه می‌شود که مفهوم "اعتماد" در پیامدهای اجتماعی-اقتصادی-سیاسی و... جلوه‌نمایی

⁶³ - Gramsci Antonio, 1949

⁶⁴ - Banfield, E, 1958

⁶⁵ - Putnam, R., 1993

⁶⁶ - Fukuyama, Francis, 1995

کند که در ایران روز به روز کاهش می‌یابد. اعتماد از مفاهیم مهم فرهنگی است که در عین حال بار اقتصادی- اجتماعی نیز دارد. در بسیاری از جلوه‌ها و شاخه‌های فرهنگی باید میان مخاطب و رفتار حاکمیت نوعی اعتماد به وجود آید همان‌طور که فی‌المثل لازم است میان بنگاه اقتصادی و بازار مصرف نیز اعتماد برقرار شود. اعتماد به مثابه یکی از ویژگی‌های مهم فرهنگی افزون بر آن‌که ذهن دانشمندان علوم سیاسی مثل "بندفیلد"^{۶۷}، "پوتنام"^{۶۸} و "فوکویاما"^{۶۹} را مشغول کرده است، مورد توجه اقتصاددانان از جمله "نک" و "کیفر"^{۷۰}؛ "لاپورتا" و دیگران^{۷۱} قرار گرفت. باید در نظر داشت که اعتماد، به عنوان متغیری فرهنگی، دارای محدودیت‌هایی است که هر زمان می‌تواند گسسته شود. برای مثال، در حوزه هنری، اعتماد به یک اثر هنری مثل نقاشی دارای الزاماتی است که باید توسط خبرگان این حرفه تأیید شود تا بازار اقتصادی برایش فراهم شود؛ پس زمانی که مردم تشخیص دهند میان گفته‌های حاکمیت با رفتارشان تناقض شدید وجود دارد، اعتماد خود را به او از دست می‌دهند. باید توجه داشت که اعتماد متغیری فرهنگی به ارث رسیده نیست؛ یعنی، اعتماد می‌تواند هر زمان گسسته شود. مردم همچنین می‌توانند اعتماد را به دلیل کیفیت نظام قانونی یا به عنوان نتیجه تقابلات استراتژیک به دست آورند. اعتماد حتی می‌تواند نتیجه سرمایه‌گذاری بهینه در سرمایه اجتماعی باشد که بسیاری از شاخه‌های فرهنگی، اجتماعی و هنری را نیز در برمی‌گیرد. تجربه تاریخی نشان داده است، نظام‌های ایدئولوژیک- توتالیتیر مثل ایران نتوانسته‌اند اعتماد عمومی را به دست آورند، لذا پس از مدت کوتاهی، جامعه را با توسعه نیافتگی مواجه می‌کنند.

۱-۲- کالبدشناسی خلیات

عقب ماندگی و استیصال فرهنگی جوامع در مسیر توسعه نیافتگی را به روشنی می‌توان در خلیات مردم مشاهده کرد: ظاهر چیزی می‌گوید و همزمان باطن به دنبال خلاف آنست. مثالی ساده بزنم: تقسیم کار در فرایند توسعه یافتگی به مثابه اصلی علمی برای جلوگیری از تعارض منافع دستگاه‌های مختلف، افزایش بهره‌وری و کارایی و رفاه جوامع شناخته شده است؛ به همین دلیل در فرایند توسعه یافتگی، ایجاد سازمان‌ها و نهادهای متفاوت در جامعه به دلیل ایجاد تقسیم کار، تخصصی شدن، جلوگیری از موازی کاری دستگاه‌ها و عدم دخالت آن‌ها در

⁶⁷ - Banfield, E., 1958

⁶⁸ - Putnam, R., 1993

⁶⁹ - Fukuyama, Francis, 1995

⁷⁰ - Knack, Stephen and Philip Keefer, 1996

⁷¹ - La Porta, Rafael, Lopez de Silanes, Florencio, Shleifer, Andrei, and Vishny, Robert, 1997

وظایف بنگاه‌هایی است که در حیطهٔ مسؤولیت کاری آن‌ها نیستند. بدیهی است بنگاه‌هایی که در مشارکت‌های سازمانی و مدیریتی، تقسیم کار را پذیرا نباشند و ساختار و شاکلهٔ فرهنگی آن‌ها با اصل پذیرفته شدهٔ تقسیم کار در فعالیت‌های اجتماعی- اقتصادی و... بیگانه باشد، کارآیی و بهره‌وری آن‌ها در تولید کاهش پیدا خواهد کرد و بنابراین، از قافله توسعه یافتگی جا خواهند ماند. به عبارت دیگر توجه به فرهنگ تقسیم کار از منظر حاکمیتی به این معناست که، نهاد سیاسی نباید در وظایف نهاد بهداشتی دخالت و اظهار نظر کرده و نهاد بهداشتی نباید در مسایل مربوط به نهاد اقتصادی و بودجه مداخله کند و قس علی‌هذا.

اکثر نظام‌های توسعه یافته، در تبیین سیاست‌های داخلی و خارجی خود از قاعدهٔ تقسیم کار در فعالیت‌ها پیروی می‌کنند و افزون بر این، اجازهٔ تشکیل مراکز متعدد قدرت برای دخالت در امور دستگاه‌های مختلف را نمی‌دهند. همین مسئله باعث جلوگیری از تعارض منافع و شفافیت در سیاست‌ها می‌شود که نمادی از اوضاع به‌سامان در جامعه است. در نظام‌های کترلی و ایدئولوژیک-توتالیتر مثل ایران اما مشاهده می‌شود که دستگاه‌های مختلف در اموری که مربوط به سایرین بوده است، دخالت و اظهار نظر می‌کنند؛ چراکه از منظر فرهنگ کترلی، نهادهای حاکمیتی موافق شفافیت نبوده و به استقبال تعارض منافع می‌روند. از نشانه‌های توسعه نیافتگی در نظام‌های ایدئولوژیک-توتالیتر این است که مردم همان رویه‌ای را در پیش می‌گیرند که دولت‌هایشان اتخاذ کرده‌اند و به‌طور مرتب در کار هم دخالت و اظهار نظر می‌کنند.

دخالت افراد در احوالات شخصی یکدیگر و سازمان‌ها در وظایف هم از تربیت و خلیات جوامع کترلی نشأت می‌گیرد که توسط والدین، مقاطع مختلف آموزشی و تحصیلی، دوستان، فامیل و نزدیکان، دستگاه‌های حاکمیتی و دولتی و رهبران سیاسی- دینی آموزش و انتقال داده می‌شود که پدیده‌ای قابل مشاهده در دوران‌های مختلف است. وقتی حاکمیت همه را در کار یکدیگر مشغول کند، افراد و بنگاه‌ها کمتر به فکر تصحیح روند کاری خود افتاده و بنابراین، مشاهده می‌شود در این نظام‌های سیاسی، کشور و مردم هر زمان در گیر و ملتهب موضوعی‌اند تا با آن سرگرم شوند و افکار جامعه را به‌خود مشغول کند. در چنین شرایطی کسی مسؤولیت‌پذیر نیست و درحالی‌که انتظار می‌رود فرد یا دستگاه متولی عهده‌دار رفع و رجوع چالش‌ها و مشکلات مخصوص به خود باشد، آن‌را در زمین دیگری رها کرده و از مسؤولیت‌پذیری سر باز می‌زند. بی دلیل نیست که در نظام‌های کترلی مشخص نیست که مسئول توسعه نیافتگی هر بخش از اقتصاد و جامعه چه کسی است. برای مثال، وضعیت ایران را نگاه کنید: از بالاترین مقام سیاسی تا رده‌های پایین مدیریتی کسی مسؤولیت کاستی‌های دستگاه خود را گردن نمی‌نهد. حتی مشاهده کرده‌ام که افراد به‌ویژه جوانان، دیگران را مسئول ناکامی‌های خود دانسته و مسؤولیتی را در خصوص عقب ماندگی‌های خود نمی‌پذیرند.

واقعاً چرا چنین رویه‌ای در خلیقات مردم نظام‌های کترلی مشاهده می‌شود؟ "حسن نراقی" در کتاب ((جامعه شناسی خودمانی)) به کالبدشکافی جامعه شناسی ایرانیان می‌پردازد و نکات منفی رفتار مردم ایران را بدون تعارف عیان می‌کند. کتاب معتقد است که ایرانیان با تاریخ بیگانه‌اند، حقیقت‌گریز و پنهان‌کارند، ظاهر سازند، قهرمان پرورند، استبداد زده‌اند، بی‌برنامه‌اند، ریاکارند، فرصت طلب‌اند، احساساتی‌اند، شعار زده‌اند، همیشه توهم دائمی توطئه را در سر می‌پرورانند، مسؤولیت ناپذیرند، قانون‌گریزند، میل به تجاوز دارند، متوقع‌اند، همیشه ناراضی‌اند، حسودند و دایم به دیگران حسدورزی می‌کنند و... نراقی معتقد است که دولتیان نیز از همین مردم هستند و زمانی که بر مسند قدرت می‌نشینند، رفتار خلقی خود را در تصمیم‌گیری‌هایشان آشکار می‌سازند. انتشارات اختران که چاپ سیزدهم از کتاب مزبور را به چاپ رسانیده است، خلیقات ایرانیان و دستگاه حکومتی را که بخشی از مردم همین جامعه هستند، با صراحت هرچه تمامتر به گونه‌ای بیان می‌کند که نمونه‌های عینی آن‌را نه تنها در زندگی و روابط شخصی و اجتماعی مردم در نظام‌های کترلی، بلکه در تبیین سیاست‌های داخلی و خارجی این دسته از جوامع، می‌توان به‌روشنی جستجو کرد. به‌جرات می‌توان ادعا کرد که بسیاری از ناهنجاری‌ها و معضلات توسعه نیافتگی در کنار مشکلات پدیدآمده در سیاست‌های داخلی و خارجی دولت‌های با نگرش کترلی، ناشی از خلیقاتی است که از تربیت خانوادگی و اجتماعی همان جامعه نشئت می‌گیرد و جوانان آن کشور را که قرار است سهمی در توسعه یافتگی کشور داشته و در زمره آینده‌سازان جامعه باشند و مدیریت جامعه را عهده‌دار شوند، آلوده چنین رفتارهای ناهنجاری شده و خود عامل توسعه نیافتگی جامعه می‌شوند.

۲-۲- اگوئیسم و خلیقات مردم

بررسی خلیقات مردم هر جامعه‌ای کمک به تدبیر و آراء سیاست‌مداران آن جامعه می‌کند، چراکه بالاخره رهبران سیاسی هر جامعه، برخاسته از مردم همان جوامع‌اند. از خلیقات بارز بسیاری از جوامع کترلی، خویشتن پرستی افراطی یا ((اگوئیسم)) است. در این تفکر، هر کس به‌دنبال رسیدن به امیال و اهداف خویش بوده و برای رسیدن به آن، از هر وسیله‌ای بهره می‌جوید. اغراق نیست

اگر گفته شود هر ایرانی، "یک دیکتاتور" زیر جلد نهان دارد!

اندیویدوالیسم یا فردگرایی که از مظاهر نظام سرمایه‌داری است با خویشتن پرستی تفاوت دارد. در نظریه فردگرایی، توجه به منافع فرد در نهایت به منافع جمع ختم می‌شود اما در نظریه خویشتن پرستی، نهایت تلاش، منافع شخصی است حتی اگر منافع جمع به خطر افتد که از مظاهر توسعه نیافتگی است. "نیکولو ماکیاولی" فیلسوف ایتالیایی در کتاب ((شهریار)) بر اساس نظریه "اگوئیسم

جهانی^{۷۲}، به بررسی دیدگاهی عمومی می‌پردازد که بعدها به‌عنوان سلاح مؤثری در دست اغلب سیاست‌مداران قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، تز ((هدف وسیله را توجیه می‌کند))، خلاصه و چکیده نظریات "ماکیاولیسم" است. "ماکیاولیسم" می‌آموزد که چگونه برای رسیدن به هدف، انسان می‌تواند از هر وسیله‌ای استفاده کند. او می‌گوید: "یک امیر و حکمران باید بداند چگونه در یک زمان نقش انسان و حیوان را بازی کند. هم شیر باشد و هم روباه، نه باید و نه می‌تواند به قول و عهد خود در موقعی که این کار به ضررش تمام می‌شود، وفا کند.... باید گفت که شرافت و درستکاری همیشه زیان‌آور است. آنچه مفید است، این است که شخص به ظاهر، پرهیزکار، معتقد، انسان فداکار جلوه کند. هیچ چیز به اندازه یک ظاهر متقی و نیکوکار مفید نیست." ماکیاولی سپس ادامه می‌دهد: "زمام‌دار برای رسیدن به قدرت و ازدیاد آن، می‌تواند به هر عملی از زور و حيله و تزویر و نقض قول و مقررات اخلاقی و پیمان شکنی متوسل شود.... تنها دولت متکی به زور موفق است و بس. هیچ تراز و مقیاسی برای قضاوت زمام‌دار در دست نیست مگر موقعیت سیاسی و ازدیاد قدرت...."

در واقع آنچه ماکیاولیسم می‌آموزد، تحلیل خلیات مردم جوامعی است که از فرهنگ‌مداری کنترلی برخوردار بوده و خویشتن پرستی را وجهه همت خود قرار داده‌اند و با کمال تأسف نشانه‌های فراوان آن‌را در ایران می‌توان مشاهده کرد. او می‌گوید: "چون مردم بد هستند و به توبی‌وفائی می‌کنند، تو نیز باید به همان شیوه تعهدات خود را نسبت به آنان محترم نداری." بنابراین، برای نظم بخشیدن به چنین اجتماعی، وی ایجاد حکومتی مطلقه و مقتدر را تجویز می‌کند، حکومتی که یک فرد به عنوان رهبر با قدرت مطلقه‌ای که در اختیار دارد، می‌تواند بر احساسات مردم استوار باشد و از اعتقادات دینی مردم سود جوید؛ به‌ویژه آن‌که حکومت بر مبنای دین استوار باشد و رهبرانش داعیه حکومت دینی و منویات خود را به کلام الهی وصل کنند. در این صورت، هیچ‌کس نمی‌تواند انتقاد یا اعتراضی علیه سخنان رهبران حکومت دینی کرده چراکه متهم به سخن گفتن علیه کلام الله شده و حکم محاربه در مورد او جاری می‌شود. در همین رابطه، "جواهر لعل نهرو" معتقد است: "ماکیاولی به ما می‌گوید که مذهب برای یک دولت بسیار ضروریست؛ اما نه برای آن‌که مردم را متقی و پرهیزکار بار آورد، بلکه برای این‌که تسلط بر ایشان را آسان سازد. حتی ممکن است وظیفه یک حکمران باشد که به رواج مذهبی که خودش به آن عقیده ندارد و آن‌را نادرست می‌شمارد، کمک کند." نظام‌های کنترلی از فاشیسم موسولینی، سوسیالیسم استالین تا نظام‌های سیاسی ایدئولوژیک-توتالیتار مدافع چنین نظریه‌ای هستند تا بتوانند قدرت مطلقه را حفظ کنند.

ماکیاولیسم، یک‌سونگرایی و جزم‌گرایی به مذهب را تجویز می‌کند و آن‌را حربه مؤثری برای زمام‌داران می‌پندارد. او معتقد است که چنین شیوه‌ای مورد علاقه مردم است و اگر زمام‌داران خلاف آن عمل کنند، قادر به ادامه حکومت نخواهند بود. البته باید گفت که ماکیاولی، تفکر مزبور را تنها برای جوامعی قابل می‌شود که مردم آن، از چنین خلیاتی برخوردار بوده و از فرهنگ‌مداری کنترلی سود

جویند چرا که او معتقد است: "اگر همه مردم خوب بودند، در آن صورت این تجویز بد بود." به همین دلیل، ماکیاولی معتقد است، حکومت هر جامعه‌ای نشأت گرفته از خلیقات مردم همان جامعه است و اگر قرار بر تغییر روش زمام‌داران باشد، باید در وهله نخست، خلیقات آن جامعه تغییر کند. به همین دلیل گروهی از متفکران معتقدند که: "واقع امر این است که ماکیاولی با دیدگانی باز و بی‌پرده به عمق امور اجتماعی نگریست و آنچه را معاصران او نمی‌دیدند، دریافت."

هرچند برخی ماکیاولیسم را "مکتب اندیشه سیاسی خشونت" می‌دانند؛ اما در هر صورت، آنچه در این نگرش جلوه‌نمایی می‌کند، ارایه تحلیلی عمیق از خلیقات جوامع و حکومت‌هایی است که بر آن‌ها حکمرانی می‌کنند، یعنی وضعیتی که در جوامع با فرهنگ‌مداری کنترل‌مانند ایران حکمفرماست. زمانی که فرهنگ‌مداری کنترل‌کننده بر پایه خویشتن‌پرستی، حقیقت‌گریزی، پنهان‌کاری، ظاهر سازی، قهرمان پروری، استبدادزدگی، بی‌برنامگی، ریاکاری، فرصت‌طلبی، احساساتی بودن، شعار زدگی، خیال‌پردازی، مسئولیت‌ناپذیری، قانون‌گریزی، تجاوزطلبی، حسدورزی، نارضایتی، غرور بی‌جا، بخل و تکبر، دروغ، خیانت و مواردی از این قبیل استوار باشد، افراد نه فقط نسبت به خویش بیگانه می‌شوند که نسبت به تاریخ و هویت خود هم کاملاً بیگانه شده و تحت تأثیر احساسات افراطی که از ایدئولوژی‌های خشونت‌گرا تغذیه می‌شوند، به ساحت بزرگان، اندیشمندان و حتی رهبران سیاسی گذشته خود اسائه ادب کرده و به عبارت دیگر، به نفی تاریخ گذشته که همان شخصیت و اصالت خودشان است، اهتمام می‌ورزند.

در جوامعی که فرهنگ مردم بر اصول شناخته شده و متقن استوار است، ارج نهادن و پاسداری از شأن و منزلت بزرگان فرهنگی، اندیشمندان و رهبران سیاسی با هر ایدئولوژی و گرایش سیاسی، حراست از تمامیت موجودیت و هویت یک ملت محسوب شده و چنین وظیفه خطیری را دستگاه‌های فرهنگی دولتی با جدیت تمام عهده‌دار شده و استادان و اندیشمندان نسبت به چنین مواردی بی‌تفاوت نبوده و از کنار آن‌ها به سادگی عبور نمی‌کنند. چراکه کشور و ملتی یافت نمی‌شود که بدون بزرگان فرهنگی و سیاسی خود بتواند در دل تاریخ پایدار و پاینده باقی مانده و نقشی در توسعه و شکوفائی تاریخ بشریت ایفا کند. این کشورها به خوبی می‌دانند که اگر قرار باشد که بزرگان فرهنگ و ادب و شخصیت‌های سیاسی‌شان مورد اهانت و بی‌مهری قرار گیرند، تاریخ در آینده همان رفتار را با آن‌ها خواهد کرد و بنابراین نه از تاک نشان خواهد ماند و نه از تاک‌نشان! احترام به پیشینیان نشانه بارزی از توسعه یافتگی است.

جامعه‌ای که از فرهنگ‌مداری کنترل‌برخوردار باشد، حتی نسبت به اسطوره‌ها و قهرمانان خود بی‌تفاوت می‌شود و پس از مدتی کوتاه، نه فقط یاد و خاطره آن‌ها را به فراموشی می‌سپارد بلکه رهبران را برای باقی ماندن در قدرت مطلقه یا حتی برای کسب منافع مادی، حاضر به حراج افتخارات

قهرمانان پیشین خود خواهد شد. بنابراین، بعید است که بتوان الگوی پهلوانی را با چنین برخوردی در جامعه نهادینه کرد و آنرا به جوانان آموزش داد. مهاجرت استادان، نخبگان، هنرمندان، ورزشکاران و... به کشورهای توسعه یافته نتیجه ارج نهادن و نادیده گرفتن فرهنگ پیشینیان است.

در فرهنگ کنترلی، جامعه با اسطورهایی باید آشنا شود که در جهت تحکیم پایه‌های قدرت نظام حاکم باشد و بنابراین، الگوهایی از گذشته که ممکن است تفکرشان به نفی نظام کنترلی بیانجامد، باید همگی نادیده گرفته شوند؛ در این صورت مردم با تاریخ گذشته‌اشان بیگانه شده و به‌ویژه جوانان تنها موظف به یادگیری شرح وقایع اتفاقیه در مدارس شده که البته پس از مدت کوتاهی، از خاطرها محو شده و کسی نسبت به گذشته افتخار نکرده و حساسیتی نشان نمی‌دهد. در عوض اما، با تلقین غروهای کاذب زودگذر و بزرگ‌نمایی شده، مردم را نسبت به وقایع سیاسی حساس کرده که آن‌هم تاریخ مصرفی دارد و همان‌هایی که امروز مدافع رژیم کنترلی بودند، فردا با عوض شدن شرایط، از دشمنان سرسخت آن خواهند شد که این‌ها همگی نشان‌گر دورویی، دروغ‌گویی، بی‌اعتمادی، بی‌مسئولیتی و... افراد در چنین جامعه‌ای است.

در جوامع با فرهنگ‌مداری کنترلی، حتی افراد نسبت به محیط پیرامونی و محیط زیست بیگانه می‌شوند و نسبت به حفظ و حراست از آن، نه تنها کوششی به‌عمل نمی‌آورند، بلکه درصدد نابودی آن برمی‌آیند؛ به عبارت دیگر، توسعه پایدار در این نظام‌ها دستخوش بحران شده و ممکن است سیر زوال را طی کند. این موضوع بسیار مهمی است که معمولاً در بررسی خلیات مردم مغفول مانده و کمتر در این بخش مورد توجه قرار می‌گیرد، چراکه احترام و توجه به زیست-بوم و محیط زیست رابطه مستقیمی با تربیت و آداب اجتماعی مردم داشته و چگونگی توجه به اکوسیستم پیرامونی، نوع نگرش و تفکر مردم را نسبت به جهان بیرونی عیان می‌سازد. باید باور کنیم که بدون برخورداری از اکوسیستمی سالم، توسعه یافتگی و زندگی سالم امکان‌پذیر نیست؛ اکوسیستم ناسالم علاوه بر ایجاد بیماری‌های جسمی، جامعه را با انواع بیماری‌های روانی روبه‌رو خواهد کرد. محیط زیست سالم، انسان شاداب و بانشاط می‌سازد که سبب ایجاد جامعه‌ای پایدار خواهد شد و در آن انسان‌ها می‌توانند خلاقیت، نوآوری و ابداع داشته باشند و بنابراین، مسیر توسعه یافتگی در مظاهر گوناگون هموار می‌شود. جامعه‌ای که انسان‌های مریض از لحاظ جسمی و روانی داشته باشد، محیط زیست ناسالمی دارد و بنابراین در آن، انواع ناهنجاری‌ها به چشم می‌خورد. نابودی موجودات تولیدکننده از جمله گیاهان سبز، جانوران و حتی موجودات تجزیه‌کننده چون باکتری‌ها و قارچ‌ها در کنار تخریب عوامل غیرزنده اکوسیستم که شامل نور، گرما، دما، گازها و آب‌ها می‌شوند، آینده سالم و روشنی را برای جوامع به‌همراه نخواهد داشت. جامعه‌ای

که از محیط زیست باطراوتی برخوردار نباشد، خمود و افسرده خواهد بود و از سایر مواهب طبیعی و مصنوعات انسانی لذت نخواهد برد. از علل توسعه نیافتگی در ایران از منظر فرهنگی، بی‌توجهی به زیست-بوم و محیط زیست کشور است که در بخش‌هایی از جمله در آبریان و رودخانه‌ها، حیوانات، جنگل‌ها، دشت‌ها، تالاب‌ها، دریاچه‌ها و مراتع کشور در حال نابودی است.

توجه به لطافت و زیبایی محیط پیرامونی و لوازم متعلق به آن مثل شعر و موسیقی از مظاهر توسعه یافتگی است. در نظام‌های کتتری و ایدئولوژیک-توتالتر حتی شعر و موسیقی و انواع رشته‌های هنری به موازات تخریب محیط زیست، لطافت و زیبایی خود را از دست داده و آرامش و نشاط را به ارمغان نخواهد آورد؛ پس در فرهنگ‌مداری کتتری این ناهنجاری‌ها به خوبی قابل شناسایی هستند درحالی‌که بسیاری از آن بی‌خبرند.

از خلیات بارز نویسندگان و هنرمندان اینست که نوشته‌ها و آثارشان نه تنها قابل استفاده بلکه لذت‌بخش هم باشد. این موضوع البته تنها به آثار مکتوب خلاصه نشده، بسیاری از آثار هنری را نیز دربرمی‌گیرد؛ نقاشی، سینما و تئاتر و البته موسیقی هم شامل چنین ادعائی می‌شوند؛ در این صورت است که مخاطب وقتی با اثری روبه‌رو می‌شود خود را بخشی از آن می‌بیند و با تمامی اجزاء و قطعات اثر جلو می‌رود. عالم می‌شود، جاهل می‌شود، می‌خندد، می‌گریسد، شاد می‌شود، محزون می‌گردد، احم می‌کند، چهره‌اش باز می‌شود، عصبانی می‌شود، آرامش پیدا می‌کند، روحیه انقلابی می‌گیرد، بی‌تفاوت و دلسرد می‌شود و تمامی حالات و موقعیت‌هایی که در اثر هنرمندی تعبیه شده است و او می‌خواهد آن‌را به مخاطب خود منتقل کند. اگر هنرمند و نویسنده‌ای با خلیات احساسی مردم جامعه‌ای آشنایی بیشتری داشته باشد، به‌طور یقین اثرش تأثیرگذارتر و جذاب‌تر خواهد بود. هر اثر، مخاطبان مخصوص به خود را سرانجام می‌یابد، اما آن دسته از آثاری که بتوانند دربرگیرنده تمامی حالات روحی و خواسته‌های پنهان و پیدا و به‌طور کلی خلیات مردم باشند، از مخاطبان بیشتری برخوردار می‌شوند. باید دانست که هیچ اثری به‌خودی خود مقدس نیست، بلکه مخاطب به آن تقدس می‌بخشد اگر با آن همراه باشد و اجزاء آن‌را بخشی از حالات و خواسته‌های خود به حساب آورد. صاحب اثر نیز علاوه بر بکارگیری تمامی تجارب و تخصص خود در ابداع، خلق و آفرینش اثر، به‌طور یقین از حالات روحی خود بهره می‌گیرد، ضمن آن‌که شرایط اجتماعی-فرهنگی و سیاسی زمانی که در آن زیست می‌کند، در اثر متجلی می‌شود. بنابراین می‌توان ادعا کرد که آثار اندیشمندان هر کشور رابطه نزدیکی با خلیات و روحیات مردم داشته و تمامی خصایص اخلاقی-تاریخی مردم در اثر هنرمند هویدا می‌شود. برخی از آثار هنری با شدت بیشتری از ویژگی‌های فوق برخوردارند که شاید برخی از نمونه‌های بارز آن شعر و موسیقی باشد. شعر و موسیقی رابطه انسان را با جهان

پیرامونی و حالات روحی خودش برقرار می‌سازند؛ تغییر ذایقه و جهان‌بینی انسان را در زمانی که در آن زیست می‌کند، هویدا می‌کنند، می‌خواهند او را با دنیایی بهتر و کامل‌تر آشنا کرده، ضمن آن‌که تمامی زیبایی‌ها، بدی‌ها، ملایمات و ناملایمات و ناهنجاری‌های زمانه را نیز آشکار می‌کنند. به همین دلیل است که شعر و موسیقی در هر دوره، از ویژگی‌های منحصر به فردی برخوردار است، ضمن آن‌که شاید رگه‌هایی از تجلیات گذشتگان را نیز با خود یدک بکشد. موسیقی و بسیاری دیگر از شاخه‌های هنری در نظام‌های کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتار به دلیل دخالت‌ها و ممیزی‌های بی‌حد و حصر حاکمیت در فورم و محتوای آثار هنری، دربرگیرنده حس و طراوتی نیست که بتواند روحی شاد، امیدوار و بانشاط را متجلی ساخته و امید به فردایی بهتر و روشن‌تر را مطالبه کند. از طرفی، شعر، موسیقی، رمان و دیگر شاخه‌های هنری در جوامع کنترلی، فریاد سرگردانی، بی‌تفاوتی، افسردگی، اندوه، ناامیدی، جنگ، تنش، درگیری و تخاصم، التهاب جامعه و آشوب فکری نسل تحت کنترل است. نانبشته، این‌گونه مقرر شده که هنر، رمان، شعر و موسیقی یا باید جنبه حماسی داشته باشد یا به نوحه‌سرایی و مرثیه‌خوانی بپردازد. در واقع، صاحب اثر ذهنیات خود را به جامعه منتقل می‌کند، ذهنیاتی که مملو از اندوه و خشم یا بازتابی از شرایط موجود در جامعه است. پرواضح است که آثار خلق شده در چنین جوامعی نمی‌توانند به توسعه یافتگی جامعه یاری رسان باشند. به عبارت دیگر، زمانی که فرهنگ آلت دست حاکمان باشد، توسعه یافتگی در سرایشی سقوط قرار خواهد گرفت.

در این شرایط است که نباید از جوامع کنترلی، انتظار داشت که اندیشمندانی بیافریند که جای بزرگان و اندیشمندان بزرگی را بگیرند که در جوامع غیرکنترلی، آزادانه به تحقیق و پژوهش مشغولند. زمانی که فرهنگ‌مداری کنترلی ترویج شود، همه چیز از صفات اخلاقی، روابط اجتماعی، محیط زیست، هنر و ادب و فلسفه و عرفان دستخوش تغییر شده، شناخت عمیق نسبت به آن‌ها حاصل نشده و کمتر کسی در جهت تکامل آن‌ها گام‌های بلند برمی‌دارد و اگر هم کسانی پیدا شوند که بخواهند متفاوت بیاندیشند و طرحی نو در قالب موجود بیاندازند، به سبب رواج فرهنگ عدم تحمل؛ کسانی که مثل سران جامعه نمی‌اندیشند و رفتار نمی‌کنند، تکفیر شده و به گوشه عزلت رانده می‌شوند که این‌ها همه از ثمرات نظام ایدئولوژیک-توتالیتار و گسترش فرهنگ‌مداری کنترلی است.

۳- کلید حل معما: استفاده از ۷ مؤلفه فرهنگی

راه حل چیست؟ چگونه می‌توان از منظر فرهنگی در جوامع کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتار در مسیر توسعه یافتگی قرار گرفت؟ به نظر من، راه حل غایی را باید در تغییر ساختار نظام سیاسی جستجو کرد. اعتقاد دارم بدون

تغییر ساختار سیاسی، هر تلاشی در نظام سیاسی حاکم بر ایران برای رسیدن به مرزهای توسعه یافتگی شکست می‌خورد. برای تغییر جهت نظام سیاسی، ابتدا باید نگرش مردم را نسبت به نظام سیاسی توسط مؤلفه‌های فرهنگی تغییر داد تا آن‌ها به جای تبعیت از نظام کنترلی، اصرار به زندگی در نظامی آزاد و غیر دستوری داشته باشند. برای تغییر نگرش مردم می‌توان به هفت مؤلفه فرهنگی متوسل شد و زمینه تغییر ساختار را به وجود آورد. این هفت مؤلفه عبارتند از: ایمان، رفاه، آزادی، وطن‌دوستی، عدالت، مشارکت و عشق که کلید حل معما هستند.

جوامع آزاد غیرکنترلی، اگرچه ممکن است همچون جوامع کنترلی خود را با ارزش‌های اخلاقی آراسته نکرده و از شعارهای رایج در جوامع کنترلی استفاده نکنند، اما به‌طور قطع مؤلفه‌های توسعه یافتگی را در جامعه جاری کرده و بر ارزش‌ها و اصول اخلاقی پای‌بند بوده و آن‌ها را در رفتار خود پیاده می‌کنند. به‌طور کلی برای تغییر نگرش جامعه از اندیشه کنترلی به تفکری آزاد و غیرکنترلی، باید ابتدا در طراحی مبانی فرهنگی جامعه تجدیدنظر کرده و مؤلفه‌های فرهنگی توسعه یافتگی را در تمامی بخش‌های جامعه روان ساخت. معتقدم از میان مؤلفه‌های توسعه یافتگی ضروری است به "هفت اصل: "ایمان"، "رفاه"، "آزادی"، "وطن‌دوستی"، "عدالت"، "مشارکت" و "عشق" توجه ویژه کرد. ذکر این نکته نیز ضروری است که، اصول یادشده به‌طور نسبی در عمل، مورد استفاده جوامع غیرکنترلی است اما در جوامع کنترلی درحالی‌که همه در کلام به این اصول اعتقاد دارند، کمتر کسی آن‌ها را در رفتارهای خود مورد بهره‌برداری قرار داده و مشاهده می‌شود که، هرکدام از این اصول از طرف گروهی مورد استفاده ابزاری قرار گرفته و گروهی دیگر آن‌ها را با شعارهای رنگارنگ تزیین کرده تا به اهداف خود نایل شوند.

۱-۳- ایمان

توسعه یافتگی بدون برخورداری از ایمان، رانندگی با سرعت بالا در برهوت است. منظور از ایمان، اعتقادات قلبی فرد به ارزش‌هایی است که برایش آرامش می‌آورد، حالش را خوب می‌کند و او را از نقطه ایستا به نقطه‌ای برتر انتقال می‌دهد.

ژرف نگری در "ایمان" و اعتقادات آحاد مردم، نخستین اصلی است که باید به آن اهتمام ورزید. ایمان باید حالتی فردی و شخصی باشد و نباید از طرف نهاد بالادستی دیکته شده، دستوری باشد که در این صورت جایش را به خرافه یا ایهامات ذهنی و سلیقه‌ای عده‌ای داده و سرانجام به ضد ایمان تبدیل می‌شود. حتی جوامع فوق پیشرفته صنعتی امروز، نیازمند ایمان قلبی هستند و مردم این جوامع

به دنبال ایمان گم شده‌ای‌اند تا بتوانند در پناه آن، آرامش یافته و شلوغی و ازدحام تکنولوژی و صنعت، آن‌ها را به ماشینی بی‌هویت و بی‌نام و نشان بدل نسازد. در جهان پیشرفته امروز، انسان هرچه صنعتی‌تر شود، نیازش به ایمان و اعتقادات بیشتر می‌شود. در جامعه‌ای که ایمان گم باشد، فضایل اخلاقی و خصایص انسانی ناپدید و جهل و خودمحوری و نیرنگ و دروغ و خدعه و فریب و حسادت و بخل و... بر قلب‌ها مستولی می‌شوند و بدین‌سان جوانان که طراحان آینده‌اند، با تردید به آینده نگریسته، همه چیز را با دیده شک و تردید می‌بینند تا جایی که معنای واژه‌های متعالی را گم کرده و بی‌هویتی در رفتار ایشان عیان می‌شود. فاجعه زمانی شدت می‌گیرد که رهبران سیاسی با تکیه بر فرهنگ‌مداری کتتری، از اعتقادات و احساسات رقیق مردم برای رسیدن به مقاصد سیاسی‌شان بهره گرفته، بر ایمان مردم سوار شده و در هر دوره، "معنای متفاوتی" از اصول اعتقادی مردم ارایه دهند که این امر در نهایت نه تنها به ابتذال و پوچی بخشی از اعتقادات جامعه دامن می‌زند، بلکه امواج بی‌هویتی را در جامعه به‌ویژه نزد جوانان، شدت می‌بخشد.

"گر تو قرآن بدین نمط خوانی
ببری رونق مسلمانی"

تجربه نشان داده است که حتی رهبران جوامع سکولار، به اعتقادات مردم احترام می‌گذارند و هرگز سیاست را با ایمان و دین و اعتقادات پاک و زلالی که روح و روان مردم جامعه را جلا می‌بخشد و آرامش روانی به ارمغان می‌آورد، در نمی‌آمیزند تا از آن، محصول سیاسی بگیرند. دنیای ماوراءالطبیعه را باید با واژه‌های متعالی دید و توصیف کرد، درحالی‌که دنیای سیاست و اقتصاد، زبان حال دنیاست و با عالم نفسانیات سروکار دارد، پس با زبان دنیا هرگز نمی‌توان به‌درستی احوال عالم ماوراء را تفسیر کرد، به‌ویژه اگر زبان سیاست باشد. وظیفه عاجل رهبران سیاسی و نمایندگان مردم و از همه مهم‌تر اندیشمندان و متفکران در نظام‌های مردم‌سالار، جداسازی این دو زبان از یکدیگر و در نهایت، حفظ ایمان و اعتقادات مردم است، تا اجازه ندهند عده‌ای برای رسیدن به مقاصد سیاسی‌شان، بر امواج احساسات دینی و ایمانی مردم سوار شوند که در این صورت بیشترین ضربه را جوانان جامعه از بعد فرهنگی متحمل خواهند شد و مدت‌ها در وادی سرگردانی و بی‌هویتی گرفتار خواهند آمد. زمانی که واژه‌های دینی و ایمانی مردم، رنگ دنیا و سیاست گرفته و ابزاری برای عده‌ای جهت رسیدن به مقاصد سیاسی شود، اندیشمندان جامعه هم به سختی خواهند توانست، مفاهیم منسوخ شده را دوباره به واژه‌های ایمانی برگردانند و سال‌ها طول خواهد کشید تا دوباره جامعه با معنای واقعی واژه‌ها آشنا شود.

"آهنی را که موربانه بخورد
نتوان برد ازو به صیقل رنگ"

جوانان به‌ویژه اما باید بدانند در شرایط بحرانی هم می‌توانند به حفظ ایمان پرداخته و با مجالست و همنشینی با آن‌دسته از علما، اندیشمندان و استادانی که رنگ سیاسی بر چهره ندارند و بوی ایمان و

معنویت از سخنانشان برمی‌خیزد، معنای واژه‌ها را به درستی درک کرده و با مراجعه به کتاب‌ها و پژوهش‌های پیشینیان، سینه خود را در مقابل امواج سیاسی و دنیایی ستر کرده و خود را برای ساختن آینده‌ای روشن، امیدوارکننده و توسعه یافته مهیا سازند. اگر ناامیدی و افسردگی در اندیشه و روان جوانان رسوخ کند، مسیر بی‌هویتی و سرگردانی هموار شده و آن‌ها را هرچه بیشتر از خویشتن حقیقی‌شان دور می‌کند، پس جوانان باید با دلی مطمئن و امیدوار به آینده‌ای روشن نگرسته، ایمان و توکل را در دل زنده نگه داشته، چشم بر اندیشه‌های پدران خویش داشته و دل بر بیگانگان نبندند.

"پای در زنجیر پیش دوستان

به که با بیگانگان در بوستان"

فکر و آیین و مفاهیم و واژه‌های متعالی است که می‌تواند سرور و آرامش و نشاط و آینده‌ای روشن را به ارمغان آورده و گرنه، دل در فرهنگ و وسوسه‌های بی‌پایان، تهی و خرافی حاکمیت کنترلی بستن، خیالی زودگذر است که به جز پوچی، سرگردانی و توسعه نیافتگی ارمغان دیگری دربر نخواهد داشت. مردم جوامع توسعه نیافته، ایمان و اعتقادات دینی خود را با خرافات و ایهامات ذهنی ممزوج کرده و حتی در مواقعی مشاهده شده است که ذهنیات اعتقادی آن‌ها سدی در مقابل مظاهر و مؤلفه‌های توسعه یافتگی است. به طور معمول حاکمیت کنترلی سعی دارد به جای اشاعه ایمان اصیل، خرافات و سلاقی مذهبی را در دل‌ها بنشاند و با اجبار، افراد را به اطاعت از آنها وادارد...

"اگر حاجت بری نزد کسی بر

که از رویش به نقد آسوده گردی".

۲-۳- رفاه

هدف غایی توسعه یافتگی، افزایش رفاه جوامع است. بدون توسعه یافتگی در بخش‌های مختلف، رفاه هرگز محقق نخواهد شد. ممکن است برخی افزایش درآمد سرانه و رشد اقتصادی را لازمه رفاه تلقی کنند؛ اما آیا افزایش درآمد الزاماً به افزایش رفاه می‌انجامد؟ رابطه و تفاوت رشد و اقتصادی در کجاست و چگونه می‌توانند به توسعه یافتگی منجر شده و رفاه جامعه را افزایش دهند؟^{۷۳}

^{۷۳} - مطالب این بخش را از کتاب "اقتصاد اخلاقی" (نشر نور علم، چاپ اول، ۱۳۹۱)، صص ۱۶۵-۱۷۰، تألیف مؤلف اقتباس کرده‌ام.

۱-۲-۳- رشد اقتصادی

رشد اقتصادی به افزایشی مستمر در مقدار کالاها و خدماتی که طی دوره‌ای در اقتصاد صورت می‌گیرد، اطلاق می‌شود. از لحاظ تاریخی، رشد در مقدار مطلق کالاها و خدمات معمولاً با افزایش در میانگین رفاه مادی یا مقدار تولید برای هر نفر و با رشد جمعیت همراه است. تعریف مدرن رشد اقتصادی دربرگیرنده افزایش رفاه اقتصادی است اما اگر نتواند ناهنجاری‌های مربوط به شکاف‌های فقر، نابرابری، بیکاری، بهداشت، آموزش، سرعت اینترنت، مرگ و میر نوزدان و کودکان و دیگر مؤلفه‌های توسعه را بهبود بخشد، توسعه‌ای صورت نگرفته است. "سیمون کوزنتس" معتقد است که: "رشد اقتصادی مدرن نمایانگر رشدی دائمی در عرضه کالاها و خدمات و رشد جمعیت همراه با افزایش در حجم کالاها و خدمات سرانه است"^{۷۴}.

رشد اقتصادی ممکن است برای تولید کل یا تولید سرانه مثبت یا منفی باشد. کوزنتس در مقاله مشهور خود باعنوان: "رشد اقتصادی مدرن: نرخ رشد، ساختمان و انتشار"^{۷۵} در ۱۹۶۶ نیز چنین تعریفی از رشد اقتصادی را پذیرفت و اضافه کرد که افزایش در ظرفیت تولید کالاها و خدمات همراه با افزایش تولید آنها نشانگر رشد اقتصادی است. رشد اقتصادی به وسیله مجموع تولید اقتصاد در دو زمان مختلف اندازه‌گیری می‌شود. برای این منظور هزینه کامل تولید کالاها و خدمات در یک سال پایه، محاسبه می‌شود. این نوع محاسبه به «متد شاخص ارقام» معروف است. در این نوع تخمین، مجموع تولید کالاها و خدمات که به وسیله تورم و تغییرات در قیمت متأثر نمی‌شوند، اندازه‌گیری می‌شود. «تولید ناخالص ملی» که عبارت است از ارزش جاری (بازار) مجموع کالاها و خدماتی که در یک دوره مشخص (مثلاً یک سال) در اقتصاد تولید می‌شوند، برای اندازه‌گیری رشد اقتصادی به‌طور گسترده استفاده می‌شود. همچنین تولید ناخالص داخلی یا درآمد ملی نیز برای اندازه‌گیری رشد اقتصادی به کار گرفته می‌شود.

نظریه‌های رشد اقتصادی بر روی سه عامل مهم رشد جمعیت، تشکیل سرمایه و تغییرات فناوری تأکید می‌کنند. این ۳ عامل می‌توانند در رشد اقتصادی بر یکدیگر تأثیر بگذارند. تأثیرات مهم این عوامل توسط اقتصاددانان کلاسیک بررسی شده است. آدام اسمیت «تولید در مقیاس وسیع» را منشأ اساسی در پیشرفت اقتصاد ملی کشورها می‌دانست. در میان اقتصاددانان کلاسیک، ریکاردو و مالتوس با تبیین اصل «بازده‌های نزولی» محدودیت‌های رشد اقتصادی را نشان دادند. آنها خاطرنشان کردند که مقدار محدود و ظرفیت زمین‌های کشاورزی برای افزایش تولید حتی با بهبود تکنیک‌های کشاورزی و افزایش استفاده از سرمایه و نیروی کار با اصل «بازده‌های نزولی» روبه‌رو می‌شود.

⁷⁴ - Simon Kuznets, 1973.

⁷⁵ - Kuznets, S., 1966.

اقتصاددانان نئوکلاسیک با طرح نظریه‌های تولید صنعتی که به نیروی کار و سرمایه وابسته است، محدودیت‌های عامل زمین را به حساب نیاوردند و رشد اقتصادی را نتیجه ذخیره سرمایه کارا برای استفاده اقتصادی کاراترین ترکیبات نیروی کار و سرمایه به حساب آوردند. "ژوزف شومپتر"^{۷۶} برداشت متفاوتی از رشد اقتصادی ارائه داد. به اعتقاد وی، ابداعات و تغییرات تکنولوژی مهم‌ترین محرک پروسه اقتصادی است که به طور همزمان به رشد اقتصادی یا نوسانات «دور تجاری»، منجر می‌شود. این تئوری اضافه می‌کند که بنگاه‌های تولیدی از بسیاری از این ابداعات و تغییرات جدید فناوری، برای افزایش سود خود، تقلید می‌کنند. در نتیجه، با افزایش سرمایه‌گذاری و خارج شدن بنگاه‌های تولیدی که قادر به مقاومت نیستند، تکنولوژی پیشرفته جدید، بهره‌وری اقتصادی را به یک سطح جدید بالاتر ارتقاء می‌دهد.

۲-۲-۳- توسعه اقتصادی

در گذشته دو واژه «رشد اقتصادی» و «توسعه اقتصادی» به معنای هم و به جای یکدیگر به کار برده می‌شد و هم اکنون نیز بسیاری، این دو مفهوم را یکسان استفاده می‌کنند. آثار علمای اقتصادی در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نشان می‌دهند که به کار بردن این دو واژه به جای یکدیگر تصادفی نبوده است. در این سال‌ها تز «مراحل رشد اقتصادی»^{۷۷} لازمه توسعه برای هر کشور محسوب می‌شد. این تز یک تئوری اقتصادی است که ادعا می‌کند مجموعه‌ای از پس‌اندازها، سرمایه‌گذاری‌ها و کمک‌های خارجی برای توسعه کشورهای جهان سوم برای رسیدن به توسعه اقتصادی همچون کشورهای توسعه یافته لازم و کافی است.^{۷۸} نکته‌ای که ذکر چندباره آن خالی از فایده نیست، این است که منظور از توسعه یافتگی فقط معطوف به توسعه اقتصادی نمی‌شود؛ بلکه توسعه مفهومی چندوجهی است که به کلیه بخش‌های جامعه اطلاق می‌شود. در این جا لازم است که نظر اقتصاددانان را درباره مقوله توسعه آورده تا نقاط افتراق و اشتراک‌شان آشکار شود.

"راگنار نورکس"^{۷۹}، تشکیل سرمایه را هسته مرکزی پیشرفت و توسعه اقتصادی در کشورهای توسعه به حساب می‌آورد. به اعتقاد او، درمقایسه با کشورهای توسعه‌یافته، جمعیت و منابع طبیعی کشورهای درحال توسعه از موجودی سرمایه‌های شان بیشتر است. باید در نظر داشت که علت عقب‌ماندگی موجودی سرمایه این کشورها را به راحتی نمی‌توان خلاصه کرد. توسعه یافتگی و به‌ویژه توسعه اقتصادی ارتباط نزدیکی با «سرعت اینترنت و استفاده همگانی از آن»، «آزادی‌ها و گرایش‌های اجتماعی»، «ارزش‌های انسانی»، «شرایط

⁷⁶ Joseph A. Schumpeter, 1961

⁷⁷ Stages of economic growth

⁷⁸ Michael Thodaro, 1981

⁷⁹ - Ragnar Nurkse

سیاسی و ژئوپلیتیک» و «حوادث تاریخی» دارد که هر کدام به نحو مؤثری بر رفاه جامعه تأثیر می‌گذارند.

کیندلبرگر^{۸۰} نیز تأکید می‌کند که بهبود رفاه مادی به‌ویژه برای اقشار با درآمدهای پایین، مستلزم از بین رفتن فقر همراه با بی‌سوادی و کاهش مرگ و میرهای زود هنگام است. همچنین، تغییر در ترکیب نهاده‌ها و داده‌ها، بهبود فناوری، افزایش فعالیت‌های صنعتی و تغییر در نظام اقتصادی که وضعیت جدید بتواند نرخ اشتغال و مشارکت مردم را در فعالیت‌های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی، افزایش دهد، از نشانه‌ای بارز توسعه اقتصادی و در نتیجه افزایش رفاه است. از نظر گونار میردال^{۸۱}: توسعه، حرکت یک سیستم یک‌پارچه اجتماعی به‌طرف جلو است. منظور از توسعه فقط روش تولید و توزیع نیست، بلکه تغییرات در سطح زندگی، نهادهای اجتماعی و نگرش‌های جامعه نیز عوامل مهمی هستند که باید هماهنگ و یک‌پارچه شوند و در نهایت به رفاه جامعه منتهی شود. فریتز مک‌لوپ می‌گوید^{۸۲}: توسعه اقتصادی عبارت است از کاربرد منابع تولید به‌نحوی که سبب رشد بالقوه مداوم درآمد سرانه شود. چون «توسعه» دربرگیرنده «قضاوت‌های ارزشی» فراوان است و تعبیر هر اقتصاددان (با جامعه شناس، سیاستمدار و تمام کسانی که با نظام اجتماعی انسان‌ها سر و کار دارند) از آن به‌گونه‌ای است، پس تعریف واحدی ندارد؛ اما آنچه میان بیشتر نظریه‌پردازان علم اقتصاد مشترک است، اینست که توسعه را نمی‌توان با «درآمد» یا «تولید ملی» اندازه‌گیری کرد.

آمارهای تولید و درآمد ملی درحالی که مفید و مهم هستند، اما توسعه یافتگی مرحله‌ای از تغییر بنیانی در تولید کالاها و خدمات، ساختار کلی جامعه در ابعاد مختلف به‌ویژه ابعاد سیاسی - اجتماعی و فرهنگی و همچنین، نحوه کیفیت زندگی انسان‌ها در جامعه است. بخش قابل توجهی از کیفیت زندگی انسان‌ها را بهداشت، آموزش، کار، آزادی‌های اجتماعی، امنیت و از همه مهمتر شادی و نشاط تشکیل می‌دهد. رشد درآمد در یک اجتماع زمانی به توسعه می‌انجامد که با تغییرات کیفی در اوضاع بنیانی جامعه همراه باشد که شامل بهبود تغذیه و بهداشت، کاهش نرخ مرگ و میر خردسالان، بهبود مسکن و پوشاک، استفاده همگانی از اینترنت پر سرعت، افزایش سطح آموزش و بهبود محیط فرهنگی، سیاسی، اداری و اجتماعی است. همچنین، توسعه اقتصادی به معنای توسعه به‌طور «اعم» در یک اجتماع نیست. توسعه به‌طور اعم در یک اجتماع به مجموعه‌ای از توسعه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و اداری اطلاق می‌شود.^{۸۳} توسعه اقتصادی در حالی که تأثیرات مهمی در توسعه سیاسی، اجتماعی و اداری می‌گذارد، از آنها نیز بسیار تأثیرپذیر است.

⁸⁰ - Kindleberger

⁸¹ - Gunnar Myrdal

⁸² - Fritz Machlup

⁸³ . Gerald M. Meier, 1984

همان‌طور که پیشتر گفته شد، «رشد اقتصادی» به معنای افزایش در تولید یا درآمد است که الزاماً به رفاه نمی‌انجامد در حالی که «توسعه» به تغییرات کیفی، زیربنایی و نهادی یک کشور نظر دارد که مستلزم رفاه است. مثال روشن این مقایسه در کتاب رابرت کلاور^{۸۴} با عنوان "رشد بدون توسعه" آمده است. وی و همکارانش اعتقاد داشتند، درحالی که رشد اقتصادی کشور لیبیا بر اثر رشد صادرات کائوچو افزایش پیدا کرد و در نهایت منجر به افزایش درآمدسرانه آن کشور شد، اما چنین رشدی، تغییر و اثر عمده‌ای بر رفاه و وضعیت عمومی مردم نداشت. درحالی که هدف توسعه این است که رشد بخشی از اقتصاد تأثیر مکفی و کیفی بر بخش‌های دیگر اقتصادی بگذارد و منافع آن بیش از آنچه که مفهوم «رشد» در پی آن است، شامل اکثریت مردم شود. درنتیجه، معمولاً توسعه شامل رشد می‌شود درحالی که رشد دربر گیرنده توسعه نیست.^{۸۵}

رفاه یک شبهه حادث نمی‌شود بلکه حاصل توسعه یافتگی است و توسعه نیز فرایندی بلندمدت است. توسعه بدین دلیل «فرایند» است که در آن نیروها و روابط متقابل فراوانی درحال فعالیت‌اند، در این حالت توسعه با مجموعه‌ای از وضعیت‌های مجرد قابل مقایسه نیست. همچنین زمان زیادی باید در توسعه در نظر گرفته شود. صفت «بلندمدت» بدین دلیل انتخاب شده است که نشان دهد تغییرات کوتاه‌مدت درآمد، لازمه توسعه نیست و چند دهه لازم است که نشانه‌های توسعه در جامعه ظاهر شود.

لهمن^{۸۶} اعتقاد داشت وقتی که صحبت از «برنامه توسعه اقتصادی» می‌شود، باید بتوان به سه پرسش پاسخ داد:

- ۱- شکاف‌های فقر در جامعه را چگونه می‌توان پر کرد؟
 - ۲- مشکل بیکاری را چگونه می‌توان درمان کرد؟
 - ۳- نابرابری‌های موجود در جامعه را چگونه می‌توان از میان برداشت؟
- اگر به سؤال‌های مهم بالا در عمل جوابی داده نشود، هر چند که درآمد سرانه افزایش یابد، به سختی می‌توان ادعا کرد که توسعه‌ای تحقق یافته است.

«کیفیت فیزیکی شاخص عمر»^{۸۷} که دربرگیرنده میزان نسبی مرگ و میر کودکان^{۸۸}، متوسط عمر^{۸۹} و با سواد^{۹۰} اساسی است، میزان مطلوبی برای توسعه اقتصادی به‌شمار می‌رود.^{۹۱} بنابراین در مجموع باید

^{۸۴} Robert Clower, 1966

^{۸۵} Jan S. Hogendorn, 1987

^{۸۶} David Lehman, ed., 1979, P. 12.

^{۸۷} Physical Quality of Life Index (PQLI)

^{۸۸} - Infant mortality

^{۸۹} - Life expectancy

^{۹۰} - Basic literacy

^{۹۱} کیفیت فیزیکی شاخص عمر» به طور مفصل در کتاب موریس دیوید موریس به شرح زیر آمده است:

Morris David Morris, 1976.

گفت که توسعه اقتصادی دربرگیرنده «رشد اقتصادی» و «کیفیت فیزیکی شاخص عمر» است. بدین معنی که بالا رفتن سطح درآمد سرانه، کاهش مرگ و میر کودکان، افزایش متوسط عمر و کاهش بی‌سوادی به اضافه کلیه تغییرات زیربنایی در ساختار یک جامعه در فرایندی بلندمدت که به رفاه جامعه بیانجامد نمایانگر توسعه یافتگی است.^{۹۲} همان‌طور که پیشتر اشاره شد، در سال‌های اخیر به شاخص‌های بالا، شاخص‌های دیگری افزوده شده‌اند، از جمله: دسترسی به اینترنت و کامپیوترهای خانگی، سرعت وصل به شبکه اینترنت و پهنای باند آن، نرخ رشد فناوری اطلاعات، شاخص‌های توسعه انسانی، آزادی قلم و بیان و....

«اعلامیه حق توسعه» مصوب مجمع عمومی سازمان ملل نیز تأکید فراوانی بر توسعه یافتگی کشورها دارد که حاصل آن رفاه جامعه باشد. بخش‌هایی از اعلامیه به قرار زیر است: "با اذعان به این‌که توسعه فرآیند جامع سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی است که هدف از آن بهبود مستمر رفاه کل انسان‌ها و یکایک افراد بر پایه مشارکت فعال آزاد و هدفمند در توسعه و توزیع عادلانه منافع حاصل از آن است؛ و با توجه به حق ملت‌ها در حاکمیت در سرنوشت خود که به موجب آن افراد حق دارند وضعیت سیاسی خود را تعیین و توسعه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خود را تعیین کنند؛ و با توجه به این‌که تمام حقوق بشر و آزادی‌های اساسی لاینفک و لازم و ملزوم یکدیگرند، و این‌که برای گسترش توسعه، توجه یکسان و التفاظ خاص باید به اجزای ترویج و حمایت از حقوق فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مدنی مبذول داشت؛ و با توجه به اینکه امنیت و صلح بین‌المللی عناصر ضروری تحقق حق توسعه هستند و با آگاهی از این‌که تلاش در سطح بین‌المللی برای ترویج حمایت از حقوق بشر با تلاش برای استقرار نظام اقتصادی نوین همراه باشد و با قبول این مسئله که حق توسعه نوعی حق بشری مسلم است؛ در بیانیه زیر در مورد حق توسعه اعلام می‌داریم:

ماده اول:

۱- حق توسعه، یک حق بشری مسلم است. که به موجب آن هر فرد انسانی و همه ملت‌ها در مشارکت سهیم بودن و برخورداری از توسعه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی که تمام حقوق بشر و آزادی‌های اساسی در آن به طور کامل تاسیس شود محقق هستند.

۲- حق بشری توسعه همچنین به معنای تحقق کامل حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش است...

ماده دوم:

۱- هر فرد انسانی موضوع محوری توسعه است و باید شریک فعال و ذی‌نفع حق توسعه باشد.

۲- همه انسان‌ها چه جمعی یا انفرادی با در نظر گرفتن نیاز به احترام کامل به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی و نیز وظایف‌شان نسبت به جامعه در قبال توسعه مسؤول هستند که این امر به تنهایی شکوفایی آزادانه و کامل بشر را تضمین می‌کند و از این روست که انسان‌ها باید نظم مساعد سیاسی اجتماعی و اقتصادی را برای توسعه ایجاد کرده و از آن حفاظت کنند.

۳- حکومت‌ها حق و تکلیف تدوین سیاست‌های توسعه ملی را دارند که هدف از آن بهبود مستمر رفاه کل مردم و همه افراد براساس مشارکت فعال، آزادانه و هدفمند آنها در توسعه و توزیع عادلانه منافع حاصله است.^{۹۳} ماده نهم:

تمامی ابعاد حق توسعه که در این بیانیه آمد تفکیک‌ناپذیر و لازم و ملزوم یکدیگرند و هر بعد باید در زمینه کامل بیانیه ملاحظه شود.^{۹۴}

با توجه به تأکیدات جهانی و اصرار کشورهای توسعه یافته مبنی بر قرارگرفتن جامعه در مسیر توسعه یافتگی، تأمین "رفاه"، آسایش و امنیت برای آحاد جامعه از اصول حیاتی جوامع دموکراسی بوده و این درحالی است که نظام‌های کنترلی و ایدئولوژیک - توتالیتیر قادر به تأمین رفاهی پایدار حتی در فرایندی بلندمدت برای جامعه نخواهند بود. اندیشمندان و متفکران فقط قادر به طراحی الگوی رفاه هستند و توان اجرایی برای تأمین آن برای آحاد مردم را ندارند؛ این وظیفه خطیر به عهده نهادهای اجرایی گذاشته شده است؛ به همین دلیل، درحالی که طرح‌های علمی قابل توجهی از سوی اندیشمندان در نظام‌های کنترلی برای تأمین رفاه ارایه می‌شوند اما هرگز محقق نمی‌شوند. رابطه مستقیمی میان رفاه جامعه و نظام سیاسی وجود دارد، یعنی کشورهایی که از نظام "مردم‌سالاری غیرکنترلی" استفاده می‌کنند در مقایسه با کشورهای دارای نظام "کنترلی و ایدئولوژیک - توتالیتیر"، از رشد اقتصادی، رفاه بالاتر و توسعه یافتگی برخوردارند.

در مطالعه‌ای باعنوان "دموکراسی و رفاه" که درباره "شیوه حکومت دموکراتیک" در "موسسه بین‌المللی توسعه"^{۹۴} در واشینگتن دی سی انجام شد، رابطه میان این دو مؤلفه از طریق مطالعات آماری به روشنی تبیین شده است. این مطالعه نشان می‌دهد که، "پیشرفت دموکراسی، امیدها را به توسعه‌ای متناسب و متمایل به رفاه اقتصادی و اجتماعی افزایش می‌دهد. شاخص‌ها نشان می‌دهند طی چهار دهه گذشته، میزان رفاه و رشد متوسط اقتصادی در کشورهای مردم‌سالار، ۲۵ درصد بیشتر از کشورهایی بوده است که از نظام‌های کنترلی سود می‌جست‌اند. رشد سرانه اقتصادی بسیاری از کشورهای درحال توسعه‌ای که از فرهنگ مردم‌سالاری برخوردارند، ۵۰ درصد بیشتر از کشورهای با حکومت کنترلی گزارش شده است. به عبارت دیگر، دموکراسی‌های درحال رشد، مانند بوتسوانا، کاستاریکا، جمهوری دومینیکن، غنا، لتویا، لیتوانی، موریسیوس و سنگال دارای رشد اقتصادی سریع‌تری نسبت به کشورهای گرفتار حکومت کنترلی و استبدادی مانند ایران، بلاروس، کامرون،

^{۹۳} - <http://www2.ohchr.org/english/law/rtd.htm>

^{۹۴} - Social Welfare and Democracy, International Development Association (IDA), Washington, DC.

کنگو، کوبا، سوریه، توگو، ازبکستان و زیمبابوه هستند. نکته مهم این است که رفاه و رشد اقتصادی در کشور های مردم سالار کمتر دستخوش بی ثباتی می شود. یعنی، احتمال این که کشورهای مردم سالار، در معرض افت شدید بازده اقتصادی قرار گیرند، ۷۰ درصد از کشورهای کنترلی و استبدادی کمتر است. وقتی رفاه اجتماعی را در نظر می گیریم، امتیاز کشورهای مردم سالار در حال رشد از این هم بیشتر می شود. در مقایسه بین این دموکراسی ها و کشورهای استبدادی و کنترلی، امید به زندگی شهروندان در این کشورها، ۱۲ سال بیشتر است، میزان مرگ و میر کودکان که حاکی از رفاه در بسیاری از زمینه هاست، ۲۰ درصد کمتر است، موفقیت دانش آموزان در مقطع تحصیلی دبیرستان، ۴۰ درصد بالاتر است، میزان زاد و ولد ۳۰ درصد پایین تر و تولید غلات ۲۵ درصد بیشتر است.

الگوی ارتباط میان گسترش فرهنگ مردم سالاری و بهبود وضع زندگی و رفاه در مورد کشورهای آمریکای لاتین و بخش هایی از آفریقا که در جنوب صحرا قرار گرفته اند، نیز صادق است. در آمریکای لاتین و منطقه کارایب، از ۳۳ کشور موجود، همه به غیر از سه کشور (ونزوئلا، هائیتی و پاراگوئه که موارد استثنا هستند و همچنین کوبا که آماری از آن در دست نبود)، موفق به بهبود رفاه و توسعه اقتصادی از سال ۱۹۹۰ تا کنون شده اند که نمایان گر ۲۵ درصد افزایش به طور متوسط در درآمد سرانه آن هاست. در نتیجه، این کشورها با پیشرفت مطلوبی در رفاه اجتماعی و شرایط زندگی روبه رو بوده اند. میزان مرگ و میر کودکان در تمام منطقه، ۱۵ درصد کاهش داشته، دسترسی به آب سالم در مناطق روستایی از ۶۱ درصد به ۷۷ درصد افزایش نشان می دهد، تحصیل در سطوح بالای آموزشی از ۲۰ درصد در سال ۱۹۹۰، به ۶۵ درصد افزایش یافته است. بهبود شرایط زندگی، ترجمان رشد مستمر اقتصاد در دموکراسی های آفریقا است. از سال ۱۹۹۰ میزان مرگ و میر کودکان در کشورهای دموکراتیک به طور متوسط ۱۸ درصد و در کشورهایی که به سوی دموکراسی گام برمی دارند، ۱۴ درصد کاهش داشته است. میزان مرگ و میر کودکان در کشورهای استبدادی و نیمه استبدادی، بیشتر حالت ایستا داشته و از ۱۹۹۰ به این سو تنها بین ۲/۴ درصد و صفر در تغییر بوده است. به عبارت دیگر، اکثریت کثیری از ملت های تحت استبداد، مانند کشورهای گابن، کامرون، کنگو، سوازیلند، زیمبابوه و آنگولا شاهد هیچ گونه بهبودی در شرایط زندگی خود نبوده اند و برخی دیگر از کشورها مثل ایران، لیبی، کشورهای آسیای میانه و جدا شده از اتحاد جماهیر شوروی سابق هنوز نتوانسته اند در مسیر توسعه یافتگی و رفاه قرار گیرند.

نظریه پردازان به رابطه میان رژیم های سیاسی، توسعه یافتگی و رفاه توجه کرده اند. نظام های ایدئولوژیک - توتالیتار از سطح توسعه یافتگی و رفاه کمتری در مقایسه با کشورهای دموکراسی و توسعه یافته برخوردارند، اما آنها در مقابل بحران ها و تلاطم های جهانی، کمتر صدمه پذیرند و راه خود را می روند.^{۹۵} تحلیل پویایی شناسی رژیم های سیاسی نشان می دهد، هرچند که راه های رسیدن به

^{۹۵} - Przeworski, Adam, "Democracy and Economic Development"

دموکراسی متغیر است، دموکراسی در برخی از کشورهای توسعه یافته به سختی ادامه حیات داده و در کشورهای با نظام کترلی و ایدئولوژیک - توتالیتار مثل ایران به چشم نمی‌خورند. برخلاف مباحث بلندمدت، مطالعات کاربردی خاطرنشان می‌کنند که رژیم‌های سیاسی اثری بر نرخ سرمایه‌گذاری و رشد درآمد کل ندارند؛ اما از آنجایی که جمعیت تحت نظام دیکتاتوری رشد بیشتری دارد، درآمدهای سرانه تحت نظام دموکراسی افزایش سریع‌تری دارد.

برای بررسی علمی رابطه دوطرفه میان رژیم‌های سیاسی و توسعه یافتگی و رفاه، دو پرسش مطرح می‌شوند:

- ۱- آیا توسعه بر پیدایی و ادامه حیات رژیم‌های سیاسی اثر می‌گذارد؟
 - ۲- آیا رژیم‌های سیاسی بر عملکرد اقتصادی - اجتماعی اثرگذار است؟
- این دو پرسش به‌طور جداناپذیری با هم مرتبط‌اند.

برای تعیین اثرگذاری رژیم‌های سیاسی بر عملکرد اقتصادی و تفاوت رشد اقتصادی و توسعه در این رژیم‌ها، باید دید که رژیم‌های سیاسی در مقایسه با یکدیگر و در شرایط مختلف چه عکس‌العمل‌هایی از خود نشان می‌دهند. فرض کنید که دموکراسی‌ها نسبت به بحران‌های اقتصادی آسیب‌پذیرند که متعاقباً رشد اقتصادی آن‌ها را تحت تأثیر قرار داده و حتی کاهش می‌دهد، درحالی‌که دیکتاتوری‌ها از بحران‌های جهانی جان سالم بدر می‌برند؛ همان‌طور که در ایران شاهد آن بوده‌ایم. بار دیگر اگر فقط نرخ‌های رشد را تحت دو رژیم مقایسه کنیم، ممکن است به این نتیجه برسیم که نظام‌های استبدادی سریع‌تر رشد می‌کنند؛ اما به نتیجه‌ای نادرست می‌رسیم: چراکه دیده خواهد شد، این تفاوت فقط به این دلیل است که دموکراسی‌ها در مقطعی با بحران و شرایط بد اقتصادی روبه‌رو شده‌اند، درحالی‌که توسعه یافتگی آن‌ها تحت تأثیر قرار نگرفته است اما نظام دیکتاتوری توانایی باقی ماندن در شرایط بحرانی را دارد و هرچند ممکن است از رشد بالاتری نسبت به دموکراسی‌ها برخوردار شود اما هنوز نتوانسته است در مسیر توسعه یافتگی قرار گیرد. فاکتورهای دیگری را هم می‌توان شاهد آورد. برای مثال، ممکن است در مقطعی رهبری روشنفکر و مدافع منافع ملی برای مدیریت نظام استبدادی انتخاب شود و رشد اقتصادی را افزایش دهد، اما در اصل ماهیت رژیم ایدئولوژیک - توتالیتار تغییری نکرده و رهبران اصلی بیشتر به دنبال قوام سلیقه‌های ایدئولوژیکی خود هستند تا قوام شاخص‌های توسعه یافتگی و رفاه عمومی جامعه. (بررسی چگونگی انتخاب برخی از نمایندگان مجلس و رؤسای جمهور در ایران در دوره‌های مختلف زمانی با توجه به شرایط متفاوت داخلی و جهانی می‌تواند به فهم این موضوع کمک کند!) از دیگر سو ممکن است در شرایطی نظامی دموکراسی رهبری نالایق را برای مدیریت جامعه انتخاب کند که او نتواند با بحران‌های ادواری مقابله کند و در نتیجه، با رشد درآمدی پایین‌تری در مقایسه با نظام‌های استبدادی مواجه شود. اگر به مقایسه دو مورد استناد شد، نباید تصور شود که پایین و بالا بودن رشد اقتصادی به نوع رژیم سیاسی بستگی دارد و منتج به توسعه یافتگی و

رفاه می شود چراکه ماهیت نظام های سیاسی با یکدیگر متفاوت بوده که توسعه یافتگی و رفاه از آن منشعب می شوند.

ما در روزگاری تاریخی و پرامید زندگی می کنیم. فرایند جهانی سازی و گسترش جهان؛ دموکراسی، رفاه و امنیت را برای تمام دنیا با خود به ارمغان می آورد. با این همه، رسیدن به چنین دستاوردی، وابسته به این است که نظام های مردم سالار به طور پویا، به ایجاد نهادهای مبتنی به مشارکت، باز و قادر به اصلاح خود، دست بزنند. احترام دموکراسی به فضای شخصی حمایت شده بر پشتیبانی بزرگتر از آن، یعنی حق مالکیت تأکید می کند. فرض دموکراسی بر این است که تمامی شهروندان، از جمله رئیس و رهبر کشور، تابع قانون هستند که بنیانی استوار را همراه با حکومت قانون برای آن ها تأمین می کند. بازبودن دموکراسی است که بستر مناسبی برای تعامل و گفتگوی آزاد در جامعه به وجود می آورد و رهبران دولت را برای تغییر سیاست های غیرمؤثر خود تحت فشار می گذارد، انحراف از قانون را فاش می کند و به نور شفافیت برای برملا ساختن فساد، جلا می بخشد؛ توسعه یافتگی را محقق کرده و رفاه را در بدنه ملت جاری می سازد. باید دانست که دموکراسی، موفقیت اقتصادی و حتی توسعه یافتگی و رفاه را کاملاً تضمین نمی کند، اما حقوق و ابزار مورد نیاز برای دست زدن به اقدامات اصلاحی را هنگامی که کشوری در راهی نادرست قدم گذاشته باشد، در اختیار می گذارد و کشور می تواند با تصحیح روند، دوباره در مسیر توسعه یافتگی قرار گیرد درحالی که در نظام های کنترل کننده چنین ابزاری در اختیار مجریان نیست.

زمانی فرهنگ مردم سالاری در کشوری نهادینه شود، حکومت و بالطبع، نمایندگان مردم ملزم به تأمین رفاه اقتصادی و اجتماعی برای مردم جامعه خواهند بود. خلیقات مردم در فرهنگ مردم سالاری، به دنبال افزایش رفاه و بهبود شرایط زندگی شکل می گیرد و هرگونه انحرافی از آن را با شدت پاسخ می دهد، پس نمایندگان و کارگزاران ملت هرگز نمی توانند از چنین مسیری منحرف شوند. تأمین رفاه جامعه به مثابه یکی از مسیرهایی که مردم به سعادت و کامیابی دست پیدا می کنند، معرفی و عرضه شده و همه آن را به عنوان اصلی خدشه ناپذیر پذیرا شده اند. به طور قالب در این تفکر پذیرفته شده است که بدون رفاه و امنیت اجتماعی، ایمان و اعتقادات مردم خدشه دار شده و حفظ ایمان بدون رفاه در جامعه به سختی امکان پذیر است؛ از منظری دیگر برای حفظ ایمان هم که شده، باید رفاه و امنیت جامعه را محقق کرد، چراکه مردم باید با شناخت و اختیار، مسیر رستگاری را پیموده، به ایمان قلبی مطمئن دست پیدا کنند. این را مردم می دانند و رهبران جوامع توسعه یافته به طور نسبی پذیرفته اند. در

نظام‌های کنترلی اما، به‌طور معمول مشاهده می‌شود که نمایندگان و کارگزاران سیاسی، تدابیر و تصمیماتی اتخاذ می‌کنند که نتیجه و برآیند آن‌ها، کاهش امنیت و رفاه جامعه است، هرچند ممکن است عده‌ای توسط رانت‌های ایجادشده حاصل از چنین تصمیماتی، به ثروت‌های کلان دست پیدا کنند. در این‌دسته از رژیم‌های سیاسی، تأمین رفاه برای مردم به یک الگوی فرهنگی تبدیل نشده و بنابراین در جامعه هرگز نهادینه نمی‌شود و دولت‌های با تدابیر فرهنگی کنترلی، مقوله تأمین رفاه برای مردم را تنها در راستای رسیدن به اهداف سیاسی و سلیقه‌های ایدئولوژیکی خود ارزیابی می‌کنند و به‌طور کلی به اصول و مؤلفه‌های توسعه یافتگی و رفاه جامعه پایبند نیستند.

رفاه اقتصادی و اجتماعی در نظام‌های کنترلی در حد پائینی گزارش شده است. البته استثناءهایی هم وجود دارد. برای مثال ۹ حکومت استبدادی: بوتان، چین، مصر، اندونزی، سنگاپور، کره جنوبی، تایوان، تونس و ویتنام، رشد اقتصادی خود را از ۱۹۸۰ به بعد، حداقل به مدت یک دهه به‌طور مداوم حفظ کرده‌اند تا جایی که در ۲۰۲۲ کشور چین به عنوان یکی از قدرتمندترین کشورها از منظر اقتصادی در آمار جهانی پدیدار شده است. از میان آن‌ها، کشورهای آسیای شرقی در زمینه رشد اجتماعی نیز موفقیت‌هایی به دست آورده‌اند، ضمن آن‌که بسیاری از این کشورها نیز در هزاره سوم میلادی، به سوی نظام مردم‌سالاری گام برداشته‌اند، چراکه مطالعات نشان می‌دهند رهبران کشورهای آسیای شرقی، دو برابر رهبران مستبد [در نقاط دیگر] مسؤولیت و الزام به جوابگویی دارند. آن‌چه در کشورهای با فرهنگ‌مداری کنترلی مشاهده می‌شود، عدم التزام مسؤولان به جوابگویی است، چراکه آن‌ها هیچ‌گونه مسؤولیتی را در قبال کاهش رفاه و امنیت اجتماعی پذیرا نبوده و در مقابل هرگونه اعتراضی از سوی مردم، با شدت پاسخ می‌دهند. به عبارت دیگر، آن‌ها انتظار دارند که مردم در مقابل اقدامات رهبرانشان کاملاً مطیع، فرمان‌بردار و شکرگذار باشند؛ خصیصه‌ای که در کشورهای با نظام مردم‌سالار به سختی مشاهده می‌شود. پس در این کشورها، مردمی که رفاه ندارند، باید گرسنه به زور وارد بهشت شوند، چراکه ایمان درستی هم ندارند که با شناخت و اختیار، رفتن به سوی رستگاری را تجربه کنند. فرهنگ‌مداری کنترلی می‌آموزد که برای رفتن به بهشت، رفاه و امنیت لازم نیست و اگر کسی پیدا شود که غیر از این فکر کند، با زور روانه بهشت خواهد شد!

۳-۳- آزادی

آزادی و توسعه یافتگی لازم و ملزوم یکدیگرند. به عبارت دیگر، آن‌جا که آزادی نباشد، توسعه یافتگی محقق نخواهد شد و اگر جامعه توسعه یافته نباشد، نباید انتظار پیدایی آزادی را داشت. آزادی حتی اهمیت بیشتری از امنیت دارد چراکه بدون آزادی، امنیت، شعاری پوچ و بی‌محتوای است و در سایه امنیت است که توسعه یافتگی امکان بروز و ظهور خواهد داشت. بنابراین، راه نجات هر کشوری، نهادینه کردن آزادی در جامعه است.

تعمیق و رعایت «آزادی‌های فردی و اجتماعی» زمانی به منصه ظهور خواهد رسید که مفهوم آزادی در فرهنگ جامعه نهادینه شود، و گرنه شعاری در زبان روشنفکران و اندیشمندان باقی خواهد ماند. اگر مفهوم آزادی به مثابه یکی از اصول فرهنگی پایدار درنیايد، حتی آزادی‌خواهان در فرایند مبارزه علیه حکومت جور و ستمگر، به‌طور واقعی نمی‌دانند به دنبال چه هستند و پس از سرنگونی نظام حاکم، خود مستبد شده، جلوی هرگونه آزادی در جامعه را خواهند گرفت. آزادی و آزادی‌خواهی هرچند شعارهایی زیبا هستند و اکثر مردم آن‌ها را قبول دارند، اما اگر به‌صورت بخشی از فرهنگ جامعه درنیايد و در تمامی شریان‌های اجتماعی - فرهنگی - سیاسی و اقتصادی نهادینه نشود، به ضد خود تبدیل شده و جلوی رفتارهای آزادمنشانه را خواهد گرفت و بسیاری از افراد و گروه‌های جامعه را درمقابل هم قرار خواهد داد، افراد و گروه‌هایی که به‌تنهایی مخالف استبدادند و شاید روزی در کنار هم، علیه دیکتاتوری مبارزه می‌کردند، اما امروز با هم مبارزه کرده و هرکدام دیگری را به دیکتاتوری و نقض آزادی متهم می‌کنند. به‌عبارت دیگر، آزادی تبدیل به موضوعی بحث برانگیز میان اندیشمندان هر دو گروه شده، یکی آزادی را در قالب ایدئولوژی تعریف کرده و دیگری عکس آن را به تصویر می‌کشد.

اگر آزادی در قالب ایدئولوژی تعریف شود، چیزی بیش از بندگی و اسارت نیست که زنجیرش بر گردن توسعه یافتگی می‌افتد.

ادبیات ملل، صفحات فراوانی را برای آزادی سیاه کرده و اندیشمندان چه هزینه‌های گزافی که برایش نپرداخته‌اند، اما هرکجا از آزادی حرف بیشتری بوده، نشان کمتری یافت می‌شده است. آزادی همیشه و همه‌جا از دغدغه‌های اصلی روشنفکران و اندیشمندان جامعه بوده و برای تعمیق و نهادینه کردن آن، متحمل زندان، محرومیت‌های اجتماعی، سانسور و.... شده‌اند تا آزادی از محاق زندان و محرومیت و سانسور و..... بیرون آید، اما آزادی همچنان دربند بوده و طرفدارانش نیز. چرا؟ چون آزادی در فرهنگ جامعه نهادینه نشده و هرکس در فرهنگ‌مداری کتتری به میل و نظر خود، آن را برای رسیدن به اهدافش مورد بهره‌برداری قرار داده است. در رژیم‌های سیاسی غیرکتتری اما، آزادی، دغدغه‌ای فرهنگی است و همه آن‌را در سبد فرهنگی جامعه قرار می‌دهند. به همین صورت، بار سنگین مسئولیتی که نمایندگان نظام‌های مردم‌سالار بر دوش می‌کشند، ایجاد فضا و شرایطی برای آزاداندیشیدن آحاد مردم، به‌ویژه اندیشمندان، روشنفکران و اصحاب قلم است. یعنی همان اتفاقی که اندیشمندان اروپایی پس از سال‌ها تحمل حبس و اختناق و شکنجه سرانجام به‌دست آوردند، آزادی را به‌صورت یکی از اصول فرهنگی پایدار و غیرقابل برگشت در جامعه نهادینه کردند و پس از آن بود که تفکر و اندیشه و به دنبال آن، رشد و شکوفایی در این جوامع هموار و مسیر توسعه و بالندگی میسر شد. اروپاییان پس از رنسانس دریافتند که لازمه توسعه یافتگی جامعه، برخورداری از آزادی است و مفهوم آن در نظریه‌های علمی از علم اقتصاد و جامعه‌شناسی گرفته تا شعر و رشته‌های هنری و ادبیات و حتی جنبش‌های آزادی‌بخش و انقلاب‌های مردمی تسری یافت. در بخشی از کتاب اقتصاد

هنر از قول ویل دورانت اشاره کرده‌ام: "انقلاب فرانسه نه‌بدان سبب رخ داد که «ولتر» طنزهای جانانه می‌نوشت و «روسو» داستان‌های پراحساس می‌آفرید، بلکه بدان سبب به‌وجود آمد که طبقات بورژوا به‌حد رهبری اقتصادی رسیده بودند، برای سرمایه‌گذاری و بازرگانی آزادی عمل قانونی می‌خواستند، در اشتیاق قبول اجتماعی بودند و شور قدرت سیاسی در سرشان بود....."

آزادی نزد نظام‌های توسعه یافته باید همراه با قانون و قواعد علمی اما بدون دخالت نهادهای دولتی باشد حتی وقتی در نگارش کتاب، شعر، سینما، هنرهای تجسمی، نقاشی و شاخه‌های هنری به کار برده می‌شوند. پس، آزادی به توسعه یافتگی منجر می‌شود و مردم می‌توانند آزادانه تراوشات ذهنی خود را به جامعه عرضه کنند. چنان‌چه در اقتصاد هنر اشاره کرده‌ام: "آزادی در تحلیل یا تبیین نظریه‌های اقتصادی باید همراه با قواعد و روش‌های علمی باشد و نباید به یاوه‌سرایی و بی‌هوده‌گویی منجر شود؛ همان‌طور که در شعر کوبیسم، آزادی در عمل به‌معنای ترک انضباط یا یاوه‌سرایی در شعر نیست، بلکه هم اقتصاددان و هم هنرمند می‌خواهند بگویند: در عصر ارتباطات که انسان‌های اقتصادی به‌طور سرسام‌آوری به‌هم پیوند خورده‌اند و نیازهای بسیار متنوع و ناهمگن‌شان را می‌بینند یا شاید بفهمند، خلق اثر باید زبان بیان چنین دنیایی باشد و حداقل باید به اندازه روزنامه‌نویسی که روشی برای بیان مشاهدات بیرونی است، آزادی عمل داشته باشد تا بتواند "تازگی‌های" اقتصادی-اجتماعی- فرهنگی و... عصر خویش را به‌تصویر قلم بکشد. همین تازگی با پیشرفت فن‌آوری و قواعد علمی در هر عصر، تازه‌تر می‌شود و خالق اثر باید بتواند بدون اسیرشدن در قالب‌های کلیشه‌ای، وقایع بیرونی را به‌صورت انتزاعی "تقلید" کند."

تجربه نظام‌های دموکراسی و توسعه یافته نشان داده‌اند که درجه برخورداری از آزادی در هر کشور با درجه توسعه یافتگی آن کشور رابطه معنی‌دار و مستقیمی دارد. به‌عبارت دیگر، "فرهنگ و هنر با آزادی انسان و جامعه رابطه تنگاتنگی دارد و درواقع، انسان به میزان برخورداری از آزادی می‌تواند در توسعه و تعالی فرهنگ و هنر سرزمین خویش بکوشد. منظور از آزادی در اینجا فقط آزادی قارچ‌گونه‌ای نیست که شاید مورد توجه هابز و فلاسفه‌ای از این سنخ باشد، بلکه مراد از آزادی، ایجاد فضایی است که انسان بتواند بدون محدودیت‌های نهادهای دولتی و نگرانی دخالت‌های حاکمیتی؛ امنیت و رفاه خویش و اطرافیانش را حاصل نماید که درنهایت توسعه یافتگی بخشی را که در آن فعالیت می‌کند، محقق سازد. در نظام‌های توسعه یافته انسان می‌تواند بدون ترس و نگرانی افکار خویش را عرضه کرده و مطمئن باشد که فضایی مناسب برای ارایه افکار خلاقش وجود دارد و می‌تواند ایده‌هایش را از قوه به فعل تبدیل کند. شرایطی که فرد بتواند جدا از مذهب، ملیت، نژاد و بدون محدودیت و هیاهوهای سیاسی در مناسبات اجتماعی- سیاسی و فرهنگی مشارکت کرده و دغدغه رفتارشدن و سانسور را نداشته باشد. از این دیدگاه، آزادی رابطه نزدیکی با فرهنگ و سنت‌های رایج در کشور دارد و بنابراین، شاید ظرف آزادی در جوامع مختلف، به یک

شکل و صورت نباشد و به‌طور طبیعی، محتوی این ظرف نیز با توجه به ابعاد و شکل ظرف تغییر خواهد کرد. از همین روست که فرهنگ و هنر در کشورهای مختلف، صورت‌ها و وجوه مختلفی دارند و به‌همین صورت، سلیقه افراد را نیز تحت تأثیر خود قرار داده و چگونگی تولید و عرضه محصولات نیز با توجه به همین محتوی ظرف صورت خواهد گرفت. واضح است که برای عرضه محصولات مشابه در مقیاس جهانی، باید ظرف آزادی نیز در کشورهای مختلف به یک شکل و شمایل در آیند. وظیفه‌ای که به عهده رسانه‌های خبری و تبلیغاتی کشورهای مسلط گذاشته شده و به تحقیق از موارد مطالعه قابل تأمل و جدی "اقتصاد سیاسی" است؛ اما نوک پیکان تلاش‌ها، باید توسعه یافتگی را نشانه گرفته و جامعه را از مرحله‌ای به مرحله بالاتر رهنمون کند."

اندیشمندان فراوانی در کشورهای مختلف تاکنون صدها کتاب و مقاله در مدح آزادی نوشته و سروده‌اند و حتی هنر بدون آزادی را برنمی‌تابند؛ جایی که «تثویل گوتیه» به صراحت می‌سراید:

*شعر نثر می‌شود، آزاد سروده می‌شود، هنر این است،
هنر آزادی است.*

آزادی اگر بخواهد مسیری هموار و بدون سنگلاخ برای توسعه یافتگی تشکیل دهد باید بتواند بدون محدودیت در تمامی رشته‌های علمی نفوذ کرده و آن‌ها را از قید و بندهای تفکرات کنترلی و جزم‌گرایانه آزاد کند. در این صورت، رشته‌های علمی به راحتی می‌توانند در هم نفوذ کرده و با خلق آرای جدید و شاخه‌های علمی میان رشته‌ای، مسیر توسعه یافتگی را آبیاری کنند. برای مثال، تلفیق جامعه‌شناسی با حقوق یا امتزاج علم اقتصاد با بهداشت و سلامت و حتی هنر و مصادیقی از این نوع، دنیای جدیدی مقابل انسان ترسیم کرده که هدایت‌کننده و تسریع‌کننده آن آزادی است. برای نمونه، افزون بر علم اقتصاد که بسیاری از ویژگی‌های "ناتورالیسم" را داراست، آثار هنری- ادبی خلق شده توسط "ناتورالیست‌ها" نیز از همین سبک و سیاق بهره می‌جویند و بنابراین، همگی لبریز از آزادی بدون حد و مرز موجود در طبیعت بوده، یعنی همان‌طور که سایر موجودات و جانداران در طبیعت بدون منع خودساخته قانونی از آن‌ها بهره می‌جویند. اخلاق "ناتورالیسمی" در خدمت آزادی انتخاب آدمی است و بنابراین، نه تنها با قید و بندهای مذهبی و آیینی ناسازگاری علنی خویش را هویدا می‌سازد، بلکه به بازسازی و تغییر اخلاق و ارزش‌ها در راستای تمایلات نفسانی «انسان اقتصادی» می‌پردازد که معتقد است چنین خواسته‌هایی برگرفته از طبیعت بوده و حتی «عشق» و تخیل را خارج از تمایلات و ارضای نیازهای جسمانی و لذت بدنی تفسیر نمی‌کند و تفاسیر آیینی، مذهبی، عرفانی، روحانی و حتی حاکمیتی و دولتی از آن‌را برنمی‌تابد. یعنی، همان اصلی که فیزیوکرات‌ها، کلاسیک‌ها و

نوکلاریک‌های اقتصادی از آن به "لسه فر"^{۹۶} تعبیر می‌کنند. پس از رنسانس، رشته‌ای علمی یافت نمی‌شود که تحمل دخالت دولت و نهادهای حاکمیتی را داشته باشد چراکه هرگونه محدودیت در شاخه‌های علمی به منزله مرگ تدریجی آن بوده که با خود مسیر سبز توسعه یافتگی را خشک کرده و آن را به قهقرا می‌کشاند.

مخالفت با دخالت‌های دولت را در آثار اکثر قریب به اتفاق اندیشمندان می‌توان جستجو کرد. برای نمونه: «باستیا» در مکاتباتش با «دولامارتین»، خاطرنشان می‌کند که دولت به هر صورت که می‌خواهد باشد، نتیجه‌ای جز ناکارایی نخواهد داشت. «باستیا» که او را از اقتصاددانان "مکتب اتریشی" می‌شناسند، تأکید داشت که دولت‌ها حداکثر قادر به تأمین امنیت، آزادی و مالکیت شهروندان در برابر دزدی یا هجوم دشمنان هستند و بنابراین، برای ایجاد رفاه اقتصادی و به تعبیر او «همسازی اقتصادی»، باید بر بازار و تجارت آزاد تکیه داشت. اما همزمان، «باستیا» بر عقاید آزادی‌خواهانه «دولامارتین» احترام می‌گذاشت و آزادی را شرط لازم تحقق آرمان‌های اقتصادی محسوب می‌داشت. «دولامارتین» پس از شکست در انتخابات ریاست جمهوری و مشاهده شرایط جدید سیاسی-اقتصادی جامعه فرانسه، عقاید اقتصادی «باستیا» را می‌پذیرد و در مکاتباتش با وی بر اهمیت امنیت فردی، آزادی و رفاه اقتصادی تأکید می‌کند.^{۹۷} بخشی از تطور هولوگرام علم اقتصاد، مرهون مکاتبات متقابل این دو اندیشمند در دو رشته مختلف علمی است. همچنین، خیزش‌های اندیشه و تفکر در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم بیشتر مدیون ولتر و روسو بوده‌اند. ولتر توانست پالایش فکری «انسان اقتصادی» را در حوزه مذهبی سرعت بخشد و روسو روح آزادی و آزادگی را در خیزش‌های انقلابی دمید؛ بدین ترتیب هیچ انقلاب سیاسی، دیگر بدون شعار آزادی معنی پیدا نکرد و آزادی و آزادگی محور و مرکز ثقل تمامی نهضت‌های انقلابی شدند.

در نظام‌های سیاسی ایدئولوژیک-توتالتر اما، آزادی از مقولات فرهنگی به حساب نیامده و دولت‌ها آن را در زمره مباحث سیاسی ارزیابی کرده و اگر گسترش آن، موجب به خطر افتادن رژیم سیاسی شود، با آن به شدت برخورد می‌کنند. در این قبیل نظام‌های فرهنگی، حتی فکر و اندیشه باید کنترل شده و تفکر کنترل‌نشده را خلاف آزادی ارزیابی می‌کنند و متأسفانه آن را با دین تفسیر کرده و بر مردم تحمیل می‌کنند؛ تو گویی اگر کسی هم پیدا شود خلاف آن صحبت به میان آورد، خلاف دین سخنی گفته و مستوجب سزانش است. انسان اگر می‌دانست که مسیر توسعه یافتگی و راه نجات و نیک‌بختی و سرور از سرای آزادی می‌گذرد، هرگز تن به استبداد و دیکتاتوری نمی‌داد و از این موهبت خدادادی حداکثر محافظت و

^{۹۶} - laissez faire, laissez passer

^{۹۷} - Frédéric Bastiat, 2011.

استفاده را می‌کرد. خداوند آزادی را برای انسان‌ها خلق کرده تا از مسیرش، به رشد و تعالی در ابعاد و مظاهر مختلف دست پیدا کنند، در عوض انسان با تحدید آن، طوق بردگی، اسارت و عقب ماندگی را بر جسم و ذهن خویش انداخته و سبب پس‌رفت اندیشه‌های متعالی‌اش شده است. خداوند از آزادی تاج زرینی ساخته و آن را بر سر انسان‌های آزاداندیش گذاشته تا طعم خوب زندگی کردن را هیچ‌گاه از یاد نبرده و به بهترین و رفیع‌ترین جایگاهی که خداوند بر روی زمین برای بندگان‌ش درست کرده، جلوس کرده و با آرامش زندگی کنند. اگر آزادی در فرهنگ جامعه نهادینه شود، کسی قادر به مهار آن نخواهد بود و به صورت نسیمی دل‌انگیز چهره جامعه را شاداب کرده و سرور و نشاط و پویایی و حرکت روبه جلو را به همراه می‌آورد. آزادی در فرهنگ انسان‌های آزاداندیش، به معنای زندگی با عزت است که هیچ چیز جای آن را نمی‌تواند پر کند. آزادی جزئی از شرافت انسانیت ماست و همان‌طور که علی (ع) می‌فرماید: ((نه مرگ آنقدر هولناک است و نه زندگی آنقدر شیرین که انسان، شرافتش را فراموش کند))

۴-۳- وطن دوستی

توسعه یافتگی به دست انسان‌های مجرب و وطن‌دوست صورت می‌پذیرد. افرادی که عشق به وطن نداشته باشند و در سودای زندگی در کشورهای دیگر باشند هرگز نمی‌توانند مشارکتی در هموار کردن مسیر توسعه یافتگی در کشورشان داشته باشند. حب وطن یا وطن دوستی، از شاخص‌های بارز توسعه یافتگی است که وظیفه هر نظام سیاسی بالا بردن این حس در آحاد شهروندان خود است. انسان‌ها هر کدام به مثابه درختی هستند که ریشه در خاک موطن خود دارند و از تاریخ، سنت‌ها، آداب و رسوم، مذهب و فرهنگ خاص خویش تغذیه می‌کنند؛ هر چند برخی در لوای جهانی‌سازی در تلاش‌اند اندیشه جهان وطنی را در جوامع تسری دهند. با در نظر گرفتن تعاریف مختلفی که از واژه ملت در مکاتب مختلف سیاسی - اجتماعی و آراء اندیشمندان از جمله: "هگل"، "لیست"، "مازینی" و "فیخته" وجود دارد و هر کدام ملت، مردم، توده، قوم، حاکمیت ملی و حاکمیت مردم را به گونه‌ای تفسیر و تحلیل کرده‌اند، رشد باورهای ملی و احترام و اعتناء به پیشینه و تاریخ ملت‌ها، سبب قربابت و خویشاوندی ناگسستنی میان فرد و کشورش می‌شود که حتی حاضر است برای ادامه بقا و قوام آن، از جانش بگذرد تا کشورش همیشه پاینده و زنده بماند.

جدا از اعتقاد "عصبیت" که در آراء فیخته (ناسیونالیست آلمانی) و مازینی (ناسیونالیست ایتالیایی) به چشم می‌خورد و در تفکر اسلامی مذموم شمرده شده - و آن برتر دانستن قوم یا ملت خود از لحاظ نژادی، فرهنگی، زبانی و.... نسبت به اقوام و ملت‌های دیگر است - پایداری و تعمیق باور وطن‌دوستی؛ رابطه با ارزش‌ها و تعلیمات فرهنگی دارد که در جامعه نهادینه شده است. هر قدر

باورهای فرهنگی حس وطن‌دوستی عمیق‌تر باشد، مردم احساس و توجه بیشتری نسبت به آینده کشور و منافع ملی آحاد جامعه از خود بروز می‌دهند و در جهت توسعه یافتگی گام برمی‌دارند. از طرفی عکس‌العمل‌های افراطی و تفریطی در برخی از کشورهای شرقی، به‌ویژه کشورهای اسلامی نسبت به موضوع "ملی‌گرایی"، باعث شده که دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به آن پدید آمده، طرفداران سرسخت و مخالفان کاملاً بدبین به‌وجود آورد. اوج افراطی ناسیونالیسم در کشورهای اسلامی را در ترکیه در قالب "پان‌ترکیسم" (این ایده در اوایل قرن بیستم توسط ترک‌های جوان در امپراطوری عثمانی شکل گرفت) و کشورهای عربی تحت عنوان "پان‌عربیسیم" (برای نخستین بار در دهه ۱۹۳۰ میلادی توسط میشل عفلق در سوریه بنا گذاشته شد و در دهه ۱۹۶۰ پرچمدار اصلی پان‌عربیسیم جمال عبدالناصر، رئیس‌جمهور مصر بود) می‌توان جستجو کرد.

نظرات متفاوت درباره مفهوم ملی‌گرایی، عکس‌العملی بود نسبت به اقدامات استعمارگرایانه اروپایی‌ها به‌ویژه انگلستان که می‌خواستند از این طریق، سلطه بیشتری بر جوامع شرقی داشته باشند و بسیاری از ناسیونالیست‌های افراطی از آن به‌مثابه تفکری "سیاسی" برای اداره جامعه استفاده می‌کنند؛ اما همزمان می‌توان وطن‌دوستی را از زاویه مثبت برای قوام و پایداری بنیان‌های جامعه نگریست؛ یعنی همان نگرشی که بسیاری از جوامع پیشرفته امروزی برای یکپارچگی ملت‌های خود و خلق ابداعات و نوآوری‌ها و بروز استعداد‌های خلاق برای طراحی و ساختن جامعه‌ای پویا و کارزماتیک مورد بهره‌برداری قرار داده تا حتی شهروندان سایر کشورها را به‌سوی خود جذب کنند. امروزه کمتر رژیم سیاسی در کشورهای توسعه یافته را سراغ داریم که از تفکر سیاسی "ناسیونالیسم" افراطی یا به تعبیر اقبال، "قوم‌پرستی" بهره جوید؛ بلکه آنها با استفاده از نگرش ملی‌گرایی درصددند: پیشرفت، تعالی و توسعه نصیب جامعه کنند. مردم در نظام‌های توسعه یافته نیز تحت تأثیر نظام سیاسی که ملی‌گرایی را در اقتصاد و حتی در فرهنگ تبلیغ کرده و ترویج می‌دهند، در مسیر توسعه‌گرایی و تحقق ایده‌های بزرگ برای جامعه، گام‌های بلند و استوار برداشته و سودای مهاجرت از وطن و اقامت در کشوری بیگانه را در سر نخواهند پروراند. در سرزمین‌هایی که وطن‌دوستی را پاس می‌دارند، حتی "رهبران سیاسی مطرود" هم یکسره نفی و وهن و اصطلاحاً به زباله‌دان تاریخ انداخته نشده و آنها را از تاریخ خود جدا نمی‌کنند، برعکس اعتقاد دارند که حتی چنین رهبرانی در تعالی و حرکت جامعه نقش داشته، آنها را بخشی از خود و تاریخ پرافتخارشان به حساب آورده و اگر از نامشان به نیکی یاد نکنند، با پرخاش و تندی و بدی هم خطاب نمی‌کنند.

بدون در نظر گرفتن گروه‌هایی که از ملی‌گرایی برای عصبیت و اهداف سیاسی بهره می‌گیرند که در مواقعی حتی به خشونت و نژادپرستی می‌انجامد، ملی‌گرایی در حوزه اقتصاد و تولید ملی مفید بوده و در توسعه یافتگی کشور کمک شایانی می‌کند. ملی‌گرایی اقتصادی می‌تواند سبب رونق تولید داخلی،

افزایش صادرات، کاهش بیکاری و افزایش رشد و در نهایت توسعه اقتصادی شود؛ همان‌طور که نمونه‌اش را در ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم شاهد بودیم و تاکنون ادامه دارد. از طرفی، ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی در کشورهای اسلامی که اکثراً با شیوه کترلی اداره می‌شوند، نتوانسته است منافع برای توسعه کشور به همراه آورد و فقط حس بدبینی را در گروه‌های مختلف جامعه افزایش داده است. نظام‌های کترلی و ایدئولوژیک-توتالیتیر هرگز نخواسته‌اند از حس وطن دوستی برای توسعه کشور بهره گیرند، چراکه رهبران در عمل، چنین ایده‌ای را قبول نداشته و می‌خواهند تفکر ایدئولوژیک یا دینی را جایگزین حس وطن دوستی کنند. الگوهای دینی را جایگزین اسطوره‌های ملی می‌کنند و با حذف مناسبت‌های ملی و جایگزینی آن‌ها با مناسبت‌های دینی، فقط به اشاعه نگرش دینی و ایدئولوژیک اهتمام می‌ورزند. مصادیق آن را در تقویم ایران و از زبان رهبران سیاسی می‌توان دید و شنید.

درک و شناخت نادرست از مفهوم وطن دوستی و نگرش بدبینانه نسبت به آن، سبب شده که در رژیم‌های سیاسی کترلی و ایدئولوژیک-توتالیتیر، کارگزاران و رهبران سیاسی و حتی برخی از صاحبان قلم و فکر، وهن تاریخ ملی گذشته کشورشان را پیشه خود کنند یا با تخطئه تاریخ پیشینیان، درصد نشان دادن عظمت و بزرگی الگوهای دینی و ایدئولوژیک باشند. چنان‌چه چنین پیششی در جامعه نهادینه شود، از نظر فرهنگی، ملتی تربیت خواهد شد که از گذشته‌اش اطلاع زیادی نداشته و نسبت به آینده‌اش بی‌هویت و بی‌تفاوت باقی می‌ماند؛ در این صورت با استمرار چنین نگرشی، آیندگان نیز رفتار مشابهی با رهبران سیاسی-اجتماعی و رویدادهای امروز خواهند داشت و این رویه همچنان ادامه پیدا خواهد کرد و بی‌هویتی و بی‌تفاوتی نسبت به کشور و منافع بلندمدت وطن نهادینه می‌شود. تأثیرات مخرب چنین تفکری در همین‌جا پایان نمی‌یابد، چراکه ناهنجاری‌های بسیاری در حوزه اقتصاد، فرهنگ و حتی روابط اجتماعی بروز خواهد کرد که در کنار تشدید خصایص ناپسند اخلاقی که از ویژگی‌های فرهنگ‌مداری کترلی است و کمترین آن، عدم انگیزه برای ایجاد فضای مناسب برای نوآوری، ابداع و تولید خواهد بود. یعنی، مردم این چنین جوامعی، مصرف‌کننده، تقلیدکننده و بدون اعتماد به نفس، در جامعه‌ای روزگار می‌گذرانند که از صمیم قلب دوستش ندارند و دائم به دنبال فرصتی برای ترک وطن هستند. مردمی که هم نسبت به گذشته بدبین هستند و هم دل خوشی از نظام کنونی‌شان ندارند و بالطبع، آینده سیاسی کشورشان را با شک و تردید بدرقه می‌کنند. مردم کشورهای مردم‌سالار توسعه یافته از حس ملی‌گرایی بیشتری در مقایسه با ملت‌های تحت نظام‌های کترلی برخوردارند و بنابراین پایداری و اهتمام بیشتری را نسبت به منافع ملی وطن از خود نشان می‌دهند.

ایران زمانی می‌تواند در قله توسعه یافتگی قرار گیرد که ملتش ضمن نفی نظام کترلی، عاشقانه کشورش را دوست بدارد و تمام توان و همش را

صرف بالندگی و پیشرفت آن کرده و سودای مهاجرت به کشورهای دیگر را نداشته باشد. باور کنیم که این مطالب شعارهایی فریبنده نیستند بلکه برگرفته از تاریخ ملت‌ها و جوامعی است که توسعه یافتگی را تجربه کرده و امروز از درآمد سرانه بالا، رفاه، آسایش، امنیت و از همه مهمتر شادی واقعی برخوردارند.

۵-۳- عدالت

توسعه یافتگی موجد عدالت در جامعه است. به عبارت دیگر، کشورهای توسعه یافته نیازی ندارند که هر روز رهبرانشان از عدالت سخن بگویند بلکه عدالت همراه توسعه یافتگی در جامعه جاری است و مردم در زندگی طعم آن را به طور نسبی می‌چشند. کشورهای توسعه یافته نیازی ندارند که با استفاده از ابزار قهریه و حتی اعمال سیاست‌های زودگذر به گسترش "عدالت" و محو تبعیض در جامعه اهتمام ورزند؛ بلکه استفاده صحیح از مؤلفه‌های توسعه یافتگی به طور پویا عدالت را در جامعه جاری ساخته و رانت‌ها و تبعیض‌ها را از بین می‌برد. دانشجویی در کلاس از من پرسید: استاد! چرا در ایران برخلاف کشورهای غربی، عدالت جود ندارد؟ گفتم: چون ایران هنوز نتوانسته است در مسیر توسعه یافتگی قدم بردارد. دوباره پرسید: اما ایران کشوری ارزشی و حکومتش اسلامی است درحالی‌که کشورهای غربی از چنین ویژگی برخوردار نیستند. گفتم: برپایی عدالت ربطی به مذهب ندارد بلکه منشعب از برقراری مؤلفه‌های توسعه یافتگی است که اتفاقاً ایران به سبب برخورداری از نظام ایدئولوژیک-توتالیتر و کنترلی قادر به تحقق آن نیست. به طور کلی، جامعه‌ای که فاقد مؤلفه‌های توسعه یافتگی باشد، هرگز نخواهد توانست عدالت را محقق کند. پیشتر هم گفته شد که در نظام‌های سیاسی کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتر، دو موضوع عدالت و آزادی را جدا از یکدیگر می‌بینند، درحالی‌که در نظام‌های مردم‌سالار توسعه یافته، این دو در کنار هم معنی پیدا می‌کنند، یعنی، اگر آزادی نباشد، عدالت نیز محقق نمی‌شود. لازمه تحقق عدالت آنست که همه شهروندان در انتخاب، پاسخگویی و ایفای نقش در بخش‌های مختلف کاملاً آزاد باشند، چراکه از حقوق مسلم و غیرقابل خدشه افراد، برخورداری از آزادی است. بدیهی است تا زمانی که مفهوم عدالت این چنین به صورت فرهنگی در جامعه نهادینه نشود، سخن از آزادی نیز بی‌هوده است، آن‌چنان‌که در نظام‌های سیاسی کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتر مثل ایران به طور دقیق نمی‌توان سخنی از آزادی به میان آورد. توسعه یافتگی مدلل حضور هر دو در جامعه است؛ یعنی اگر عدالت و آزادی در جامعه‌ای به چشم نخورد، مؤلفه‌های توسعه یافتگی در آن جامعه حضور نخواهد داشت.

اندیشمندانی در طول تاریخ تحت تأثیر آراء کلاسیک به ویژه نگرش ارسطویی خواسته‌اند عدالت را از دیدگاه‌های فلسفی، تاریخی، جامعه‌شناسی، اقتصادی، فرهنگی و... تعریف کنند؛ فلذا کتب زیادی درباره آن به رشته تحریر درآورده‌اند. نگرش‌های کلاسیک از عدالت از جمله تعریف افلاطون که معتقد بود: "عدالت امری نسبتاً پیچیده است و تنها کسانی به آن دسترسی دارند که در دامان فلسفه پرورش یافته چراکه عدالت را به کمک حس و تجربه نمی‌توان به دست آورد" و همچنین تعریف ارسطو از عدالت که آن را "فضیلتی می‌دانست که به موجب آن باید به هر کس آنچه را حق اوست، داده شود"، در نگرش علما و اندیشمندان تأثیر داشته‌اند. علامه طباطبائی معنای اصلی عدالت را اقامه مساوات میان امور دانسته و می‌گوید: "به هر امری آنچه سزاوار است بدهی تا همه امور مساوی شود و هر یک در جای خود که مستحق آن است قرار گیرد." بیشتر علمای اسلامی عدالت را به معنای "وضع کل شیء فی موضعه" یا قراردادن هر چیز در جای مناسب خویش دانسته یا از عدالت "اعطاء کل ذی حق حقه" یا اعطاء به میزان استحقاق و حق را به حق دار رساندن و استیفای حقوق افراد، تعبیر می‌کنند. از دید اسلام، عدالت یا "اعطای کل ذی حق حقه"، مبنای حق و حقوق است، بنابراین، "حقوق فطری و عدالت تکوینی محترم بوده و حقوق فطری بر اصل غایت استوار است."

براساس منطق مادی، مبدأ حق فطری، فقط تولید یا صنعت یا کار است؛ درحالی که مطابق نگرش اسلامی، سرچشمه حق مقدم است بر این‌ها و انسان بالقوه به حکم این که جزئی از جهان است و این اجزاء به یکدیگر پیوسته و وابسته‌اند، و هریک برای دیگری و با توجه به دیگری آفریده شده‌اند؛^{۹۸} پس، رابطه‌ای علی میان انسان و موجودات دیگر برقرار است و بنابراین، میان حق فطری انسان بر مواهب طبیعی، رابطه‌ای تکوینی و غایی موجود است. به عبارت دیگر، بر اساس فلسفه عدالت، همه مردم از امکانات مساوی در جامعه برخوردار خواهند شد که از منافع بالقوه طبیعت و اجتماع استفاده برده و آنها را به فعلیت تبدیل سازند. از دیدگاه اسلام، "عدالت تنها حسنه‌ای اخلاقی نیست، بلکه یک اصل اجتماعی بزرگ اسلام است."^{۹۹} عدالت در روابط اقتصادی و اجتماعی حکم می‌کند که امکانات مساوی قانونی و اجرای یکسان قانون برای همه برقرار شود؛ بنابراین، عدالت و مساوات، رعایت استحقاق است که تحت قاعده و قانون درمی‌آید. "عدالت اجتماعی" به معنای ایجاد شرایط و رفع موانع برای همه به طور یکسان است و طبق این قاعده، همه افراد جامعه از حقوق یکسانی برای سیر مدارج ترقی و تکامل برخوردار خواهند بود.

به عقیده "استاد مطهری"، "حق بایستی در مقابل مال و ثروت قرار بگیرد نه در مقابل ملکیت و حکم". چراکه حق، امکانی اعتباری است که توسط قانون امکان می‌یابد، در حالی که "مالکیت اعتبار این است که شیء جزء وجود مالک است، اما در حق، اثبیت محفوظ است". به عبارت دیگر، حق «له» است و به «فعل» تعلق می‌گیرد، درحالی که ملک به «عین» تعلق می‌گیرد. مناسب اجتماعی چون

^{۹۸} - رساله حق و حکم اثر مرحوم حاج شیخ محمد اصفهانی است.

^{۹۹} - مرتضی مطهری، بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی

«له» است، حق است. از طرفی، ملکیت اعتباری بوده و از مقولات نیست. حقوق طبیعی، تکوینی است و "حق تکوینی از رابطه موجود با طبیعت پیدا می‌شود" و حقوق طبیعی با حقوق موضوعه که توسط قانون اعتبار شده است، متفاوت است. از آنجاکه "حق گرفتنی است نه دادنی"، ملتی آزاد است که افرادش حق مداخله در امور اجتماعی را دارا هستند.^{۱۰۰} تعاریف مختلف و متعددی از عدالت شده که در این جا مورد نظر نیستند و شاخص‌ها و مفاهیم این موضوع را قبلاً مورد مطالعه قرار داده‌ایم، آنچه اما در این جا به آن تأکید می‌شود آن‌است که در نظام ایدئولوژیک-توتالیتر و فرهنگ‌مداری کنترلی، عدالت تنها مقوله‌ای نظری باقی مانده و در حوزه عمل، کمتر کسی به آن اعتقاد داشته و تبعیض و ایجاد فرصت‌های نابرابر برای افراد جامعه، امری متداول و عادی تلقی می‌شود؛ چراکه هنوز جامعه در مسیر توسعه یافتگی قرار نگرفته است.

اساس نظام‌های کنترلی بر تبعیض و ایجاد رانت‌های فراوان برای عده‌ای خاص، بنا نهاده شده، هرچند ممکن است از لحاظ نظری عده‌ای از رهبران سیاسی، در برپایی عدالت اتفاق نظر داشته باشند و حتی شعار سیاسی دولت خود را برپایی و گسترش عدالت معرفی کنند؛ اما به سبب وجود نظام ایدئولوژیک-توتالیتر که موجب فرهنگ کنترلی است و بر پایه تبعیض بنا نهاده شده و در عمل ضد عدالت رفتار می‌کند، رهبران سیاسی کمترین توفیقی در اجرای عدالت داشته‌اند و آنچه معمولاً مشاهده می‌شود، عدم ایجاد فرصت‌های برابر برای همه جهت استفاده از موقعیت‌های اجتماعی-اقتصادی و... است. درحالی‌که در نظام‌های مردم‌سالار توسعه یافته، عدالت و ایجاد فرصت‌های برابر و یکسان برای تمامی آحاد جامعه، تبدیل به فرهنگی نهادینه و فراگیر در جامعه شده و همه می‌توانند به بالاترین رتبه‌های اقتصادی-اجتماعی-سیاسی و... صعود کرده و حاصل دسترنج و تلاش خود را تجربه کنند؛ اتفاقی که در رژیم‌های کنترلی مثل ایران، شبیه خواب و خیال است. در نظام‌های کنترلی، علیرغم شعارهای عدالت طلبانه رهبران سیاسی، به کرات مشاهده می‌شود که تبعیض میان زن و مرد و اقلیت‌های مذهبی، محدودیت‌های سلیقه‌ای مذهبی، تبعیض‌های سیاسی و قومی یا همان توجه به اصطلاح خودی و غیرخودی در فعالیت‌های اجتماعی و برخورداری از فرصت‌های شغلی و سیاسی و... در ذات تفکر ایدئولوژیک بوده فلذا بر رویه سیاست‌مداران و اتخاذ سیاست‌های مختلف در بخش‌های مختلف تأثیر می‌گذارد که سرانجام به حذف عدالت و ایجاد تبعیض در اکثر بخش‌ها منجر می‌شود و مردم کمترین اعتراضی نسبت به آن نمی‌توانند بکنند. درعین حال مشاهده می‌شود که رهبران سیاسی در تربیون‌های داخلی و خارجی بر طبل عدالت می‌کوبند درحالی‌که اکثر شهروندانشان در سخت‌ترین شرایط اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی به سر می‌برند.

باید توجه داشت که منظور این نیست همه آحاد جامعه از لحاظ برخورداری از درآمد، موقعیت‌ها و ثروت‌های جامعه باید یکسان باشند که اتفاقاً نابرابری درآمدی از ملزومات توسعه

یافتگی در فرایند جهانی سازی است. در نظام‌های توسعه یافته پذیرفته شده است که حاصل کار و دسترنج هرکس برحسب استعداد و توانایی یکسان نبوده و باید متفاوت باشد که در نتیجه نابرابری درآمدی را در سطح خرد و کلان اقتصاد ایجاد می‌کند؛ اما از آنجایی که فرصت‌ها برای همگان برابر است، همگان می‌توانند با کار و تلاش بیشتر از موقعیت بهتری برخوردار شوند که همین بخشی از توسعه یافتگی را دامن می‌زند. از طرفی دیگر، بسیاری از رهبران سیاسی نظام‌های سیاسی کنترلی به جای برقراری فرصت‌های برابر شغلی برای افراد جامعه با روش‌های سوسیالیستی از جمله اعطاء سهام بنگاه‌های اقتصادی به شهروندان تحت تأثیر نگرش و شیوه‌های سوسیالیستی سعی بر نشان دادن اشاعه این سنخ عدالت در جامعه کرده و به اشتباه ادعا می‌کنند که یک خصوصی‌سازی گسترده در جامعه را به‌منصه ظهور می‌رسانند، درحالی‌که در خصوصی‌سازی مالکیت عوامل تولید در اختیار بخش خصوصی قرار می‌گیرد، اما در اعطای رایگان سهام (بخوانید سهام عدالت)، مالکیت هنوز در اختیار دولت است. به عبارت دیگر، در خصوصی‌سازی، فرصت‌های یکسان در اختیار افراد قرار گرفته تا بتوانند بهترین استعداد و خلاقیت خود را نشان داده و از بهره آن متفع شوند، اما در نگرش سوسیالیستی نظام‌های سیاسی کنترلی، کسی را از فرصت‌های یکسان برخوردار نیست تا بتواند بر آن‌چه تولید و خلق می‌کند، مالکیت داشته باشد و مجبور خواهد بود تا آخر عمر، جیره‌خوار دولت باقی بماند.

شرایط دنیای جهانی‌سازی شده به گونه‌ای است که رهبران نظام‌های کنترلی را مجبور می‌کند از عدالت سخن بگویند و حتی شعار انتخاباتی خود را بر مبنای برقراری عدالت در جامعه تنظیم کنند اما چون شرایط حصول آن در جامعه مهیا نیست، جامعه مبتلا به فقر گسترده شده و تبعیض‌ها بر ابعادش اضافه می‌شوند. در نظام‌های مردم‌سالار توسعه یافته اما کسی از عدالت سخن نمی‌گوید، ولی همه دارای آن‌چنان شرایط یکسانی هستند که بسیاری از ثروتمندان آن‌ها، اگر فرضاً سابقاً در گوشه خیابان شب را به روز می‌رساندند، اما با برخورداری از شرایط مطلوب، کیفیت زندگی مناسب و فرصت‌های برابر، قادر شدند به بالاترین درجات اقتصادی - اجتماعی ارتقاء یابند و محرومان جامعه هم با استفاده از خدمات گسترده اجتماعی دولت، از حداقل امکانات زندگی بهره‌مند شوند؛ درحالی‌که اقشار متوسط جوامع در نظام‌های کنترلی با کار ۱۲ ساعت در شبانه‌روز، از همان حداقل امکانات هم برخوردار نیستند.

عدالت از بعد اجتماعی و اقتصادی زمانی قابل مشاهده است که مردم به‌طور نسبی از شرایط و کیفیت مطلوب اقتصادی - اجتماعی برخوردار باشند. مطالعات آماری نشان می‌دهند که کیفیت زندگی در کشورهای مردم‌سالار توسعه یافته در مقایسه با کشورهای کنترلی به مراتب از سطح بالاتری برخوردار است. برای مثال، بر اساس گزارشی که همه ساله توسط نشریه "ریدرز دایجست" توسط دانشگاه‌های بزرگی چون "ییل" و دانشگاه "کلمبیا" ی

آمریکا در زمینه با کیفیت‌ترین کشورها و شهرهای جهان برای زندگی منتشر می‌شود، کشورهای پیشرفته در بالای جدول و کشورهای بانظام‌های کتتری در قعر جدول قرار دارند. این گزارش نشان می‌دهد که مطابق سال‌های گذشته، کشورهای اسکاندیناوی از جمله فنلاند، ایسلند، نروژ و سوئد به‌عنوان با کیفیت‌ترین کشورهای جهان برای زندگی در صدر لیست قرار گرفتند. در این گزارش، برخی از مؤلفه‌های توسعه یافتگی مثل "وضعیت آلودگی هوا"، "کیفیت خدمات حمل و نقل عمومی"، "ترافیک" و شاخص‌های اثرگذار در "کیفیت زندگی و محیط‌زیست"، به‌عنوان شاخص‌های عدالت و برخورداری مردم از زندگی مناسب انتخاب شده است. این تحقیق در دو شاخه به بررسی شهرهای اصلی ۱۴۱ کشور جهان و یافتن کیفیت زندگی در این کشورها و همچنین، تعیین شاخص‌های بالا برای ۷۲ شهر جهان می‌پردازد. در میان کشورهای آسیایی، بالاترین رتبه به ژاپن تعلق دارد که جایگاه دوازدهم را به‌خود اختصاص داده است. در بین کشورهای خاورمیانه (به جز اسرائیل) امارات متحده عربی با کسب رتبه ۴۵، بهترین مقام را به دست آورده و پس از آن نیز کشور کویت با رتبه ۴۸ قرار دارد. از دیگر کشورهای مهم می‌توان به رتبه ۸ استرالیا، رتبه ۱۱ کانادا، رتبه ۱۶ فرانسه، رتبه ۲۱ آلمان، رتبه ۲۳ آمریکا، جایگاه ۵۱ برای روسیه و رده ۵۴ برای مالزی اشاره کرد. کشورهای آفریقایی اتیوپی، نیجر، سیرالئون، بوركینافاسو و چاد در قعر جدول قرار داشتند. در سال ۲۰۲۲، شاخص کیفیت زندگی در کشورهای اسکاندیناوی بالاترین، عمان رتبه ۱۳، ژاپن رتبه ۱۶، امارات رتبه ۲۴، قطر رتبه ۲۷، عربستان رتبه ۳۳، ترکیه ۴۸، و ایران در میان ۸۷ کشور، رتبه ۸۶ را به دست آورد!^{۱۰۱} آیا آمار بالا تصویر روشنی از عدالت در کشورهای مختلف را نشان نمی‌دهد؟

۶-۳- مشارکت

ترویج روحیه "مشارکت" از دیگر مؤلفه‌های مهم توسعه یافتگی است. مشارکت مردم در مناسبات و فعالیت‌های متنوع جامعه سبب ایجاد اعتبار^{۱۰۲} یا مقبولیت و مشروعیت نظام سیاسی می‌شود و بنابراین بنگاه‌های اقتصادی در کنار نهادهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بر اعتبار نظام سیاسی می‌افزایند. در نظام‌های کتتری و ایدئولوژیک-توتالیتار، مشارکت مردم در صحنه‌های اجتماعی و اقتصادی با فرهنگ‌مداری کتتری صورت می‌گیرد که ملهم است از احساسی‌گری، خودپرستی، حذف رقیب با شیوه‌های غیرانسانی، خدعه و دروغ. در این شرایط، نظام سیاسی بیشترین استفاده از وضعیت به‌وجودآمده را در راستای منافع خود به‌عمل می‌آورد. در نظام مردم‌سالار اما، نمایندگان و رهبران سیاسی با تصمیمات خود، موجد شرایطی نمی‌شوند که مردم نسبت به آینده و سرنوشت کشورشان "بی‌تفاوت" بمانند و همان‌طور که بارها گفته‌ام خطر بی‌تفاوتی

¹⁰¹ - Standard of Living by Country, Quality of Life by Country 2022,
worldpopulationreview.com

¹⁰² - credibility

بیشتر از دشمنی است. تنها حضور گسترده مردم پای صندوق‌های رأی نشاندهنده مشارکت گسترده مردم در ترتیبات اجتماعی نیست که ممکن است چنین حضوری، ریشه در دلایل دیگری از جمله ترس، حفظ موقعیت شغلی و اجتماعی، محافظه‌کاری، نگرانی نسبت به آینده و... داشته باشد. در عوض، رعایت قواعد نظام مردم‌سالاری از جمله خصوصی سازی اقتصاد را از نشانه‌های بارز مشارکت مردم می‌توان به حساب آورد که از نشانه‌های بارز توسعه یافتگی جامعه محسوب می‌شود.

آیا میان توسعه یافتگی، عملکرد اقتصادی و پایداری و ثبات سیاسی در نظام کنترلی یا استبدادی رابطه‌ای وجود دارد؟^{۱۰۳} به‌طور کلی، مشارکت مردم در صحنه‌های مختلف، رفاه اقتصادی و نظم اجتماعی سه عامل مرتبط با پایداری رژیم سیاسی محسوب می‌شود. (در پایان دولت سیزدهم، مردم کمترین مشارکت {زیر ۸۰٪} را نشان دادند) برخی مطالعات نشان می‌دهند، کشورهایی که از سطح طبیعی نظم اجتماعی و مشارکت مردمی کمتری برخوردار باشند، برای به‌دست آوردن آرامش و امنیت جامعه، حاضرند رفتارهای زورگویانه و خشونت‌آمیز رهبران مستبد را تحمل کنند. یعنی، ترس از اغتشاش، بی‌قانونی و هرج و مرج^{۱۰۴} توضیح‌دهنده خوبی برای گیرکردن برخی از جوامع ایدئولوژیک-توتالیتار مثل ایران است. برعکس، در جوامع توسعه یافته‌ای که سطح طبیعی نظم اجتماعی و مشارکت مردمی، به‌طور نسبی خوب است، آرامش و امنیت اجتماعی نیز در سطح مناسبی قرار داشته و بنابراین، تفکر استبدادی نمی‌تواند ظهور کند؛ چراکه مشارکت مردمی در این کشورها نهادینه شده است و به صورت دستوری صورت نمی‌گیرد.

اغراق‌آمیز نیست اگر گفته شود که مردم همه جوامع معتقدند که نظام سیاسی کنترلی و دیکتاتوری با حقوق انسان‌ها در ستیز است؛ ولی تأثیر چنین نظامی بر توسعه یافتگی و عملکرد اقتصادی که از مباحث داغ در ادبیات اقتصادسیاسی است، با انجام مطالعات کاربردی معلوم می‌شود. کشورهای بسیار فقیر تحت رژیم‌های کنترلی و استبدادی اداره می‌شوند اما از طرفی، رشد و موفقیت خیره‌کننده اقتصادی کشورهای آسیای جنوب شرقی در دهه ۷۰ و ۸۰ هزاره دوم نیز تحت همان رژیم‌های کنترلی به‌دست آمد؛ اما تفاوت رژیم‌های کنترلی کشورهای آسیای جنوب شرقی با کشورهای دیگر مثل ایران در ایدئولوژیک و دینی بودن آن‌ها بود؛ یعنی نکته مهمی که مورد تأیید رهبران سیاسی آن کشورها بوده است. به عبارت دیگر، اگر آن کشورها هم قرار بود توسط سلاطین ایدئولوژیکی اداره شوند، چه بسا هرگز نمی‌توانستند در زمره بیره‌های آسیایی تلقی شود. در هر صورت، علل ثبات یا بی‌ثباتی در نظام‌های سیاسی در حالی که نیاز به مطالعه عمیق‌تری دارد، در عین حال، ژرف‌نگری کمتری شده است. بدیهی است که بدون در اختیار داشتن چنین اطلاعاتی به‌سختی می‌توان پیرامون موج آزادی‌خواهی و

103 - Artige, Lionel, 2004

104 - anarchy

مردم‌سالاری طی دو دهه پایانی هزاره دوم میلادی و دهه نخست هزاره سوم در کشورهای عربی که به "بهار عربی" مشهور شد، سخنی به‌میان آورد. "لیونل آرتیگ" با استفاده از مدل "اولسون"^{۱۰۵}، به طراحی مدل رشد ساده‌ای می‌پردازد که نشان می‌دهد دیکتاتور نسبت به سرنوشت اقتصادی نظامی که بر آن سلطه دارد، دارای منفعت سیاسی - اقتصادی است؛ پس سعی می‌کند آن را به هر وسیله حفظ کند. اولسون نتیجه می‌گیرد که عملکرد اقتصادی، رابطه بالایی با "نرخ ناشکیبایی"^{۱۰۶} دیکتاتور دارد.

نتایج نشان می‌دهند که ترجیحات همه دیکتاتورها، از لحاظ اقتصادی قابل رؤیت بوده و برای هر نوع از ترجیحات، پویایی اقتصاد دربرگیرنده وضعیت منطقه‌ای باثباتی است؛ یعنی، در این چارچوب، هیچ حد اقتصادی برای ترجیحات دیکتاتور موجود نیست. باقی‌ماندن دیکتاتور در قدرت به مقبولیت یا حتی مشروعیت او نزد مردم بستگی ندارد، بلکه متکی بر کاهش خطرات (ریسک)، عدم مشارکت مردم و همچنین تهدیداتی است که به سرنگونی او می‌انجامد. به همین دلیل است که نظام‌های استبدادی از جمله استبداد دینی، تا آن‌جا به مشارکت مردمی اهمیت می‌دهند که ریسک سرنگونی را کاهش داده یا امکان باقی ماندن در قدرت را برای خود افزایش دهند. چنین وضعیتی هایی به انتخاب ترجیحات دیکتاتور و همچنین بر عملکرد اقتصادی و ریسک هرج و مرج به‌هنگام تغییر رژیم سیاسی بستگی دارد. افزون بر این، میان دموکراسی و دیکتاتوری ممکن است که "وضعیت هرج و مرج" حاکم شود که در نهایت به نفع پایداری و ثبات نظام کنترلی و استبدادی تمام خواهد شد. این نکته را مردم جوامع ایدئولوژیک - توتالیتار به خوبی می‌دانند فلذا ضمن کاهش مشارکت خود در فعالیت‌های اجتماعی، سعی در سرنگونی رژیم از خود نشان نمی‌دهند چراکه ترس از آشوب و هرج و مرج و بنابراین بدتر شدن وضعیت زندگی خود را دارند.

افزون بر نکات بالا، با تمرکز بر مشارکت پایین مردمی، رفاه کم اقتصادی و بی‌نظمی اجتماعی، احتمال وجود آزادی سیاسی در ترجیحات شهروندان نظام‌های ایدئولوژیک - توتالیتار ناچیز بوده و بنابراین، اثرات جذابیت دموکراسی بر پایداری دیکتاتوری کم‌رنگ است که در این‌جا، تعامل، همبستگی و مشارکت گروه‌های سیاسی در برقراری دموکراسی بیش از هر زمان دیگر ضرورت پیدا می‌کند؛ اتفاقی که به طور دائم توسط حاکمیت کنترلی سرکوب و رهبران‌شان با شیوه‌های مختلف از میان برداشته می‌شوند. چنانچه گفته شد از منظر علمی و تجربی، سطح بالای مشارکت مردمی در توسعه یافتگی نقش ویژه‌ای دارد اما این اتفاق در نظام‌های کنترلی مشاهده نشده و بنابراین، فقط با تغییر ساختار سیاسی در نظام‌های ایدئولوژیک - توتالیتار امکان‌پذیر خواهد بود.

¹⁰⁵ - Olson, Mancur, 1993

¹⁰⁶ - impatience rate

۷-۳- عشق

شاید برای تعدادی از خوانندگان کتاب که دنبال دلایل توسعه نیافتگی ایران هستند، انتخاب این تیترو بررسی آن به مثابه یکی از مؤلفه‌های مهم توسعه یافتگی، تعجب‌آور باشد؛ اما به راستی معتقدم که از دلایل توسعه نیافتگی ایران، گم شدن عشق و به کلامی دیگر، مردم ایران مدت‌هاست یکدیگر را دوست ندارند. کشور زمانی در قافله توسعه یافتگی قرار می‌گیرد که مردم واقعا همدیگر را دست داشته باشند و بدانند که آرزوی خوشبختی برای دیگران، خوشبختی و رفاه خودشان را تضمین می‌کند. اعتقاد دارم که ایجاد عشق و محبت از اصول خدشه‌ناپذیر توسعه یافتگی است. اگر عشق و دوست داشتن و محبت به هم‌نوع و نوع دوستی میان مردم کشوری رواج پیدا نکند، آن کشور تبدیل به موجودی خموده، کسل‌کننده، خشن، بی‌رحم و خودمحور خواهد شد و بنابراین، در چنین جامعه‌ای امکان پیشرفت و توسعه سخت خواهد بود. در مقابل، چنان‌چه شیرازه کشوری بر مبنای عشق و دوست داشتن پایه‌ریزی شود، سیل ثروت و آبادانی و رفاه و امنیت به‌سوی آن روانه خواهد شد. اگر فلسفه عشق‌ورزیدن سرلوحه افکار و اندیشه کشوری شود، تمامی رنج‌ها و خستگی‌ها و هجران‌ها و حرمان‌ها و ناامیلات و سیاهی‌ها و محرومیت‌ها، از اذهان و دل‌ها زوده شده و جامعه‌ای پاک و عاری از پلیدی به‌وجود خواهد آمد.

از وظایف رهبران سیاسی-دینی و نمایندگان واقعی مردم در نظام‌های توسعه یافته ترویج چنین اندیشه‌ای است اما در نظام‌های کترلی و ایدئولوژیک-توتالتر مشاهده می‌شود که اخلاقیات و حتی دین برای نان فروخته می‌شود و عشق را در مسلخ دنیا قربانی می‌کنند و نه فقط محیط عشق‌ورزیدن و دوست داشتن را در جامعه مهیا نمی‌کنند بلکه با رفتار و سیاست‌های کترلی، عصبانیت، افسردگی، خشونت، حریص بودن، طمع‌ورزیدن، انواع بیماری‌های روانی ازجمله دوقطبی شدن و دیگر ناهنجاری‌های روحی را به وجود آورده و در نتیجه، مسیر توسعه یافتگی را عملاً سد کرده و کشور را از پویایی می‌اندازد. بخشی از توسعه نیافتگی ایران به‌سبب گرفتار شدن در مخرجه‌ای است که نظام کترلی برایش به وجود آورده است. مردم در ایران مدت‌هاست یادشان رفته در زندگی کوتاهی که خداوند به آنان هدیه داده، یگانه وظیفه‌اشان محبت و عشق ورزیدن است. اجازه بدهید در پایان این قسمت، بخشی از کتاب "راز بهتر زیستن" را که سالیان پیش نوشتم و توسط انتشارات بعثت (۱۳۸۸) به زیور طبع آراسته شد، برایتان خلاصه نویسی کنم. در آن‌جا نوشتم:

"آیا تا کنون به این نکته اندیشیده‌ایم که هر آن‌چه در طول روز و بلکه در تمامی روزهای زندگانی‌مان از خود بروز می‌دهیم، نه تنها آینده ما را می‌سازد، بلکه دیگران را نیز تحت تأثیر قرار خواهد داد؟ خیلی‌ها فکر می‌کنند تنها طرز نگاه ما به اطرافیان و چگونگی گفتار و اعمالمان، دیگران را تحت تأثیر

قرار می‌دهد که البته کاملاً درست است، ولی هیچ می‌دانید آن‌چه درباره‌ی کسی در دل نهفته دارید و به‌دلایلی از آشکار شدنش پرهیز می‌کنید، او را متأثر می‌کند و رفتار و احساس او را نسبت به شما تغییر خواهد داد؟ اگر چنین فرضیه‌ای درست باشد، پس باید ابتدا از «دل» شروع کنیم، روان را پاک و شفاف و زلال کرده، پالایش عاطفی نمود و بذل عشق را در آن آبیاری کرد. آیا کلماتی یا عباراتی زیباتر از این سراغ دارید که تنها «عشق» می‌تواند روان ما را از ناپاکی‌ها پاک کرده، از ما یک انسان کامل و توسعه یافته بسازد؟

همیشه آرزو می‌کردم که چه خوب می‌شد سرنوشت انقلاب ایران با عشق، صلح، دوستی و وفاق ملی گره می‌خورد و تعلیمات فرهنگی در جامعه، بر پایه‌ی چنین تفکری استوار می‌گشت تا همه‌ی آحاد جامعه به‌ویژه رهبران سیاسی - دینی با روانی پاک و زلال، برای رسیدن به موفقیت و قرار گرفتن در مسیر توسعه یافتگی، «خویشتن پرستی» را رها کرده، «نوع‌دوستی» را جایگزین می‌کردند. به‌راستی نظام سیاسی در ایران زمانی می‌تواند ادعای موفقیت و پیروزی کند که بر دل‌ها چیره شده، تمامی انسان‌ها را فارغ از ترس و ارعاب یا صدور بخش‌نامه و مقررات دستوری؛ به‌سوی پاکی‌ها و فضیلت‌های انسانی سوق دهد. ای‌کاش که سرنوشت انقلاب ایران به نظامی کنترلی و ایدئولوژیک - توتالیتر ختم نمی‌شد تا مردم می‌توانستند طعم واقعی رفاه و آسایش را بفهمند. رهبران دینی اگر وظیفه خود را که همانا تسری عشق و محبت در جامعه است، به خوبی انجام می‌دادند، مردم دین‌دارتر می‌شدند و در سایه اخلاقیات می‌توانستند مسیر توسعه را به خوبی طی کنند. رهبران دینی باید بدانند که حتی در سایه عشق است که یقین به دین حاصل می‌شود و به‌راستی اگر عشق نباشد، یقین به معشوق چگونه می‌تواند بدست آید و طریقه معرفت با چه تدبیری مهیا می‌شود. عشق است که دین را در قلب آدمیان پایدار می‌کند و از آن‌ها موحدانی واقعی می‌سازد تا در طریق عشق و معرفت، نوع‌دوستی را آویزه افکار خود کنند. به همین سبب است که گفته‌اند: "معشوق همه ناز باشد نه راز"؛ چون رازی در میان نیست که عشق، حقیقتی آشکار برای انسان بهتر شدن و رسیدن به کامیابی و پیشرفت است.

تنها در مکتب عشق است که خودشناسی حاصل شده، انسان خود را باور می‌کند. کسانی که از خود گریزانند، از دیگران نیز دوری می‌کنند چون با عشق بیگانه‌اند. انسان بی عشق، انسان تنهاست، چراکه در خلوتگاه عشق، جایی و راهی برای تنهایی نیست؛ هرچند انسان "عاشق یار" نیز در "دنیا" همیشه تنهاست که این خود نیز حدیث جداگانه‌ای دارد! ترویج و گسترش چنین اندیشه‌ای، در نهان و آشکار می‌آموزد که همه انسان‌ها تنی واحد از یک پیکره‌اند و فقط در سایه «عشق» می‌توانند توسعه یافته شده و زندگی همراه با آرامش و شادمانی و نشاط را تجربه کنند. دل آدمی تنها با یاد عشق آرام گرفته، اضطراب و دلهره و ترس از دیگران را نابود می‌سازد و عشق و محبت به انسان‌ها را در دل نهادینه می‌کند.

مکتب عشق می آموزد که اگر نوع دوستی به دیگران از باب انتظار دریافت پاداش باشد، نه فقط سودی به دست نمی آید، بلکه ممکن است اصل سرمایه و تمامی زحمات نیز از دست بروند. من خود این موضوع را بارها در شرایط مختلف تجربه کرده ام و شیرینی احساس خدمت به دیگران را بدون انتظار دریافت پاداش، هرگز فراموش نمی کنم. در همه حال معتقد هستم که لبخند و نگاه محبت آمیزم به دوستان و اطرافیان، برایم شادی و سرور همراه می آورد و متقابلاً، احترام و محبت آن ها را نسبت به خود کاملاً احساس می کنم. همیشه از این که روزی یک حرف یا نگاهم به رنجش کسی بیانجامد، بر خود می لرزم چرا که به خوبی می دانم در اندک زمانی، کسی پیدا خواهد شد تا دل مرا برنجانند. آری! دنیا دار مکافات است و می دانم که پیشرفت و موفقیت در زندگی مرهون همین نگاه است و ای کاش که چنین نگاهی در جامعه تسری پیدا می کرد تا جامعه می توانست سرانجام در مسیر توسعه یافتگی قرار گیرد.

هرگاه با دیگران به احترام و محبت رفتار کنیم، آرامش و شادمانی نصیب مان می شود و هر زمان دیگران را با نیکی یاد کنیم، نیک بختی به سراغمان خواهد آمد. بدانیم که شادمانی و آرامش نه فقط بهترین و مؤثرترین داروی تمامی بیماری هاست و آن تنها در مکتب محبت و عشق به دیگران نهفته است، بلکه می تواند برایمان موفقیت و پیشرفت به همراه آورد. "کور تیس هاپکینز" به زیبایی می گوید: "عشق و محبت به دیگران همچون مغناطیسی عمل می کند که همه مواهب در عالم هستی را به سوی شما می کشاند." اگر بذر عشق را در نهان خویش آبیاری کنیم، آن گاه قدرت بخشش دیگران به سراغمان خواهد آمد و دیگر از کسی و چیزی، کینه و نفرت به دل راه نخواهیم داد و دل را مهبای پذیرایی از نیکویی ها و بخشش ها خواهیم کرد. دل پاک می شود و چشم دل قدرت دیدن نادیدنی ها را پیدا می کند. کینه که در دل راه پیدا کند، ما را به بند کشیده، اسیر و برده خویش می کند. کام را تلخ کرده، دل را سخت می کند. به همین دلیل است که "امت فاکس" اعتقاد دارد: "اگر به دیگری نفرت بورزید، با حلقه یی کیهانی به او متصل می شوید و به بند او درمی آید: به اسارت زنجیری راستین، هر چند ذهنی. به هر چه نفرت بورزید، با طوقی کیهانی به بند و اسارتش درمی آید. اگر در تمام دنیا تنها یک نفر باشد که به راستی از او خوششان نیاید، همانا او کسی است که با حلقه ای محکم تر از فولاد، خود را به او وصل کرده اید."

مکتب عشق؛ عفو و بخشش را به ما می آموزد تا آسایش و آرامش و پیشرفت نصیبمان شود. باید عاشق بود تا قدرت بخشندگی پیدا کرد. کسی که عفو می کند، نه تنها دیگران را رها می سازد، بلکه خود را نیز رها می کند؛ همچنان که بنده ای از اسارت آزاد می شود، سرور و شادمانی و بهجت حاکم خواهد شد. به طور مرتب از نیروی لایزال الهی مسئلت کنیم که قدرت بخشندگی و عفو در وجودمان بارور شده تا خانه دلمان مکان مناسبی برای عشق شود و اگر عشق در دلمان بنشیند، همه خوبی ها و نیکی ها برایمان به ارمغان آورده می شود. کسی که با تمام

وجود دیگران را دوست داشته باشد، موفقیتی همراه با آرامش در انتظارش خواهد بود و بنابراین، به ثروتی واقعی از آنچه که آرزویش را دارد، می‌رسد. در این جا بی‌مناسبت نیست که به نقل داستان زیبایی پرداخته که در قالب استعاره نشان می‌دهد، کسی که عشق را به میهمانی دل دعوت می‌کند، به موفقیت و ثروت نیز خواهد رسید.

نقل است، سه پیر سالخورده در مقابل خانه‌ای ظاهر شده تا بلکه "راز" هستی را در مقابل صاحب خانه آشکار سازند. راز مهیجی که اگر صاحبخانه می‌شنید، به آرامش ابدی و موفقیتی حیرت‌انگیز دست می‌یافت. صاحبخانه که از تدبیر پیران آگاهی نداشت، ابتدا پنداشت، آن‌ها تشنه و گرسنه‌اند یا شاید خسته و درمانده، به دنبال سرپناهی موقت می‌گردند. پس، از آن‌ها نامشان را پرسید و دعوت کرد به داخل آمده، لختی بیاسایند، جرعه‌ای آب نوشیده، تکه‌ای نان تناول کرده و خستگی از تن، به‌در کنند.

پیران، با چهره‌ای شاد و آفتابی، یک به یک خود را چنین معرفی کردند: اولی گفت: من ثروت هستم. هر کجا بروم با خود ثروت مورد نظر خواهانش را اعم از پول و مکتب یا فرزند صالح و همسر نیکو و اعم از آن به‌همراه برده، نیازهای مادی و معنوی را برطرف می‌کنم. دومی گفت: من موفقیت و پیشرفت و توسعه هستم. هر کجا وارد شوم، برای ساکنین اجابت خواسته و آرزو کرده، آن‌ها را به موفقیت، کامیابی و سروری می‌رسانم. سومی گفت: من عشق هستم. هر کجا دعوت شوم، دوستی، محبت، شادی، طراوت، بخشنندگی، لطافت، پاکیزگی، رحمت، احسان و..... بر ساکنین عرضه خواهم کرد. صاحبخانه که از شنیدن این سخنان تعجب کرده بود، با کنجکاوی از آن‌ها خواست، داخل شوند. اما آن سه پیر دورانیش با متانت پاسخ دادند: تنها یک نفر از ما می‌خواهد یا می‌تواند، داخل شود. تصمیم با شماست که کدام یک از ما را به سرای خانه‌تان دعوت کرده، مورد تفقد و مهربانی قرار می‌دهید. صاحبخانه، به فکر فرو رفت. او ثروت را می‌خواست تا از مشکلات دنیا رها شود ولی موفقیت و پیشرفت و توسعه در زندگی را هم طالب بود تا به آرزوها و خواسته‌هایش رسیده و زندگی بهتری داشته باشد؛ مانده بود که کدامیک را انتخاب کند که از اعماق فطرتش، صدای عشق را شنید که به لطافت او را به سوی خویش می‌کشاند و آغوش پر مهر و عاطفه‌اش را باز می‌کرد. به خود گفت: آیا برتر از عشق و محبت در دنیا یافت می‌شود؟ آیا لذت بخش‌تر از احساس عشق و محبت وجود دارد؟ آیا مهربان‌تر از عشق و محبت برای دوستی و هم‌نشینی یافت می‌شود؟ آیا گرم‌تر از خانه عشق، خانه‌ای در عالم هستی هست؟ عشق را با آغوش باز به خانه دعوت کرد. عشق با خوشرویی وارد شد و به دنبالش ثروت و موفقیت روانه سرای صاحب خانه شدند. صاحبخانه رو به عشق کرد و پرسید: من که فقط شما را دعوت به آمدن کردم! عشق با لبخند پاسخ داد، اگر به جز من هرکدام از دو نفر دیگر را دعوت می‌کردی، فقط یک نفر از ما وارد خانه‌ات می‌شد. اما بدان هر کجا که من بروم، ثروت و موفقیت هم به دنبالم خواهند آمد.

در هر خانه‌ای عشق قرار گیرد، ثروت و موفقیت و پیشرفت در کنارش خواهند بود. اگر عشق را به خانه خود دعوت کنیم، رفتار و کردار و گفتاری عاشقانه پیدا خواهیم کرد و عاقبت، به شکل و صورت عشق درخواهیم آمد و اگر به‌جز عشق انتخاب کنیم، به همان صورت جلوه‌گر می‌شویم. انتخاب هم با ماست که می‌خواهیم کدامین صورت را برای خود برگزینیم.

ما در هر موقعیت اجتماعی، شغلی یا حرفه‌ای که باشیم، بدانیم که، زندگی روزمره ما بازتاب عملکرد و تفکر و نگاهمان است! بدانیم که، هر چه از خود ارسال می‌کنیم در مدار بسته‌ای دوباره به خودمان بازخواهد گشت. آگاه باشیم که تمامیت رفتار، پندار، گفتار و حتی احساس ما در این جهان گردون، ثبت خواهد شد و ما قطعاً دوباره همه آن‌ها را مشاهده و دریافت خواهیم کرد. مکتب عشق به ما می‌آموزد که دیگران را از خود، بیشتر دوست داشته باشیم و شادی و سرور و موفقیت و آرامش دیگران را بخشی از زندگی خود، به حساب آوریم. بیایید همگی تصویر چنین دنیای زیبایی را در دل خود نقاشی کرده، آرزوهای بزرگی را با کلام عشق و محبت به تصویر بکشیم. "چقدر زیبا ویلیام شکسپیر می‌سراید که: "گذشت زمان بر آن‌ها که منتظرند، بسیار کند؛ بر آن‌ها که می‌هراسند، بسیار تند؛ بر آن‌ها که زانوی غم در بغل می‌گیرند، بسیار طولانی؛ و بر آن‌ها که به‌سرخوشی می‌گذرانند، بسیار کوتاه است؛ اما بر آن‌ها که عشق می‌ورزند، زمان را آغاز و پایانی نیست. "جامعه با عشق، جامعه‌ای پاینده و فناپذیر است. نظام‌های مردم‌سالاری که مسیر توسعه را با موفقیت پیموده‌اند، زندگی را توسط هفت اصل ایمان، رفاه، آزادی، وطن‌دوستی، عدالت، مشارکت و عشق تعریف کرده‌اند و آن‌ها را در سرلوحه اولویت‌های نظام قرار داده، در خلیات و روحیات و درنهایت فرهنگ جامعه نهادینه کرده‌اند و با نهادینه کردن آن‌ها در روابط فردی و اجتماعی مردم، از حریم آن‌ها پاسداری کرده تا گزندی بر ساحت مقدسشان وارد نشود و گرنه در فرهنگ‌مداری کتتری که خلیات جامعه را به‌طور منفی تحت تأثیر قرار می‌دهد، نمی‌توان از مفاهیم و واژه‌های متعالی بهره جست و آن‌ها را در سرلوحه افکار و آمال جامعه قرار داد.

۴- پیوند دین با سیاست در فرهنگ کتتری

با جرأت ادعا می‌کنم و بر ادعای خود تأکید می‌کنم که عامل مهم توسعه نیافتگی ایران، پیوند دین با حاکمیت است که عده‌ای سعی دارند آن‌را به صورت فرهنگی قالب بر جامعه تحمیل کنند. قبل از شروع بحث بر این نکته مهم اشاره کنم که به‌طور معمول، نظام ایدئولوژیک-توتالیتر بر پیوند فرهنگی دین با حاکمیت و سیاست تأکید فراوانی کرده و تمامی نهادهای مدنی را ملزم بر رعایت قواعد آن می‌کند. زمانی که قرار باشد حاکمیت از دین استفاده ابزاری کند، حتی مفاهیم آزادی، عدالت، مشارکت، ایجاد جامعه مدنی و مؤلفه‌های توسعه یافتگی در قالب چنین

پیوندی ارزیابی می‌شود، درحالی‌که در نظام‌های مردم‌سالار توسعه یافته، چگونگی برپایی جامعه مدنی، نهادینه کردن آزادی و برقراری مؤلفه‌های توسعه یافتگی، مستلزم قواعد دموکراسی است. برای مثال، در جوامع مردم‌سالار اعتقاد بر این است که برای نهادینه کردن آزادی در جامعه، باید به اصلاح ساختار نهادهایی پرداخت که می‌توانند ما را در رسیدن به آزادی یاری رسانند. یعنی، نظام دموکراسی در جامعه آن‌گاه محقق خواهد شد که ستون‌های آن بر دوش دو نهاد جامعه مدنی که همانا سازمان‌های دولتی و غیر دولتی است، استوار شود.

۱-۴- الزامات دموکراسی

به طور قطع توسعه یافتگی در فضای دموکراسی نفس می‌کشد؛ اما دموکراسی هم الزاماتی دارد که قواعدش هم با الگوهای کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتر ناسازگاری دارند و هم با اصول سوسیالیسم. گذر جوامع کنترلی از اندیشه دولت سالار به نظام مردم سالار مستلزم ایجاد انقلابی فرهنگی با مشخصه‌های ذیل است تا بتواند دموکراسی را در جامعه حاکم کند:

- ۱- قبول تساهل و تسامح در رفتارهای اجتماعی و فکری؛
- ۲- پرهیز از اختلافات نژادی، قومی و فرهنگی در جامعه؛
- ۳- برخورداری جامعه از اقتصاد باز و تجارت آزاد و دوری جستن از اقتصاد دولتی؛
- ۴- مشارکت آحاد مردمی از جمله اقلیت‌های سیاسی در تصمیم‌سازی‌های ملی و فراملی؛
- ۵- قابلیت انطباق و سازگاری رفتارهای اجتماعی و سیاسی با رفتارهای جهانی؛
- ۶- قبول چندگانگی در روابط بین‌المللی و اعتناء به کثرت ارتباطات و مبادلات در سطح ملی و فراملی؛
- ۷- تحرک و مشارکت افراد و نخبگان سیاسی در مجامع بین‌المللی؛
- ۸- استقرار یک نظام ارزشی مبنی بر این‌که کلیت نظام سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی جامعه مبتنی بر اراده و شعور مرم استوار باشد؛
- ۹- قبول عضویت در خانواده و دهکده جهانی و
- ۱۰- برچیده شدن نهادهای دولت سالار در تصمیم‌سازی‌ها و استقرار نهادهای مردم سالار به منظور تعیین سرنوشت آحاد جامعه.

ممکن است در نظام‌های ایدئولوژیک-توتالیتر مثل ایران، وجود دموکراسی را مترادف با صندوق‌های آرا و برگزاری انتخابات بدانند. هرچند صندوق‌های رأی برای انتخاب نمایندگان مردم در بخش‌های تقنین و اجرا، لازم است اما نشانگر وجود دموکراسی در جامعه نیست. افزون بر الزامات بالا، اعتقاد دارم که دموکراسی بر نهادها یا چهار پایه‌ای استوار است که در صورت نبود هر پایه آن، واژگون می‌شود. نهادها و به تعبیر من پایه‌های حفاظت‌کننده از ساختمان دموکراسی عبارتند از:

- *الف- احزاب آزاد با سلیقه‌ها، عقاید و افکار متفاوت
- *ب- رسانه‌های آزاد و کاملاً مستقل
- *پ- سازمان‌های غیردولتی آزاد و نهادهای مرتبط با آن
- *ت- تکریم نهاد آزادی (بیان، عقیده، فرهنگی و اجتماعی)

در جوامع دموکرات، هر کدام از نهادهای بالا وظیفه رصد و جلوگیری از شیوع فساد در سطوح مختلف از افراد، بنگاه‌های اقتصادی گرفته تا بدنه حاکمیت و کارگزاران آنرا به عهده دارند. اگر چهار پایه آزادی در کشوری شکسته باشد، هرگز نمی‌توان با فساد به‌ویژه فساد دولتی مبارزه کرد و تجربه و آمارها نشان داده‌اند حتی اگر اقدامی از سوی عده‌ای که خود را به اصطلاح دلوپس نظام می‌دانند صورت گیرد، فقط هزینه‌های بی‌شمار بر جامعه تحمیل خواهند کرد. به‌طورکلی، من چهار پایه دموکراسی در ایران را شکسته دیده‌ام و از همه مهمتر، آزادی‌های اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی برای مردم مهیا نیست و چون آزادی نیست، نشاط و شادی مغفول مانده است و چون نشاط نیست، بیماری‌های روحی در جامعه رو به تزاید است که همه این‌ها مزیدی بر افزایش فساد در انواع خود در جامعه است.

الزامات و شرایط فوق الذکر با اندیشه‌های نظام‌های کنترلی و ایدئولوژیک- توتالیتیر در تضاد قرار نمی‌گیرد؟ آیا برقراری جامعه‌ای با الزامات فوق، خواست مردم و رهبران سیاسی جوامع کنترلی است؟ شواهد نشان می‌دهند که اکثریت مردم در نظام‌های کنترلی قادر به جوابگویی نیستند، چراکه آن‌ها با فرهنگ دموکراسی تربیت نشده و وارد ساز و کارهای جامعه نشده‌اند و متولیان فرهنگی در نظام‌های کنترلی نیز پایداری و قوام خود را در حفظ قواعد کنترلی می‌دانند. فاجعه در نظام کنترلی آنجا بیشتر می‌شود که حاکمیت از دین استفاده ابزاری کرده و نظام ایدئولوژیک- توتالیتیر را بر جامعه تحمیل کند.

۲-۴- ویژگی‌های نظام ایدئولوژیک- توتالیتیر

"هانا آرنه" در پیشگفتار کتاب "توتالیتاریسم"^{۱۰۷} اشاره می‌کند که دست نوشته‌های کتابش "چهار سال پس از شکست آلمان هیتلری و اندکی کمتر از چهار سال پیش از مرگ استالین" در پاییز ۱۹۴۹ تکمیل و چاپ نخست در ۱۹۵۱ منتشر شد. یعنی؛ خیلی از حرف‌ها و مشاهدات را به‌دلایل حضور حاکمیت نمی‌شود در زمان خودش بیان و منتشر کرد و باید منتظر فروپاشی نظام توتالیتیر ماند تا ابعاد آن واکاوی شود. مطمئنم در آینده پژوهش‌گران زیادی پیرامون نظام ایدئولوژیک- توتالیتیر ایران،

^{۱۰۷} - آرنه، هانا، توتالیتاریسم: عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتیر، ترجمه مهدی تدینی، چاپ چهارم، کتاب پارسه،

تحلیل‌های جامعی ارائه خواهند داد که من در این‌جا فقط به گوشه‌ای از آن می‌پردازم. مترجم کتاب توتالیتاریسم "هانا آرنه" از قول "یوآخیم فریدریش" با همکاری "زیگنیف برژینسکی" شش ویژگی برای توتالیتاریسم بر می‌شمرد که عبارتند از: "حزب واحد توده‌ای"، "پلیس مخفی ارعابگر"، "انحصار رسانه‌های جمعی"، "انحصار اسلحه و نوعی اقتصاد با راهبری مرکزی"^{۱۰۸}

نظام کترلی آن‌جا تبدیل به فاجعه می‌شود که چهره‌ای دینی پیدا کند و به تعبیری، استبداد دینی بر جامعه حاکم شود. قبل از پرداختن به موضوع جدایی یا پیوند دین با حاکمیت (سیاست) لازم است به طور اجمال به ویژگی‌های نظام ایدئولوژیک- توتالیتار پر دازم.^{۱۰۹} در ابتدا اشاره کنم به‌طور خلاصه توتالیتاریسم در ایران با ویژگی‌های زیر قابل شناسایی است:

۱- در ایران به‌طور واقعی حزبی با چهره ایدئولوژیک وجود دارد که در اقلیت محض است اما طرفدارانش در تمامی زوایای قدرت (مجلس، قوه قضائیه، مراکز و سازمان‌های دولتی، نهادهای دینی، ائمه جمعه و جماعات، بسیج، سپاه و...) نفوذ کرده‌اند. این گروه اقلیت مارک "حزب‌اللهی" و "انقلابی" بر پیشانی می‌چسبانند و اگر کسی از اکثریت جامعه با آنان همراه نباشد با برچسب‌های غربی، لیبرال و حزب‌اللهی نبودن تکفیر می‌کنند؛

۲- توتالیتاریسم در ایران با ایدئولوژی همراه است. گروه اقلیت که به تندروها نیز مشهورند، از دین استفاده ابزاری و سلیقه‌ای کرده و آنرا به ایدئولوژی تبدیل کرده‌اند و بنابراین، مخوف‌ترین چهره تمامیت‌خواهی را به معرض نمایش گذاشته‌اند؛

۳- نیروهای امنیتی و پلیسی در قالب سپاه و بسیج اکثر وظایف ارتش را عهده‌دار شده تا از ساختار توتالیتاریسم حراست کرده و مخالفان را با شیوه‌های خشن حذف و منزوی کنند، یعنی همان وظیفه‌ای که نازیسم هیتلری به‌عهده داشت؛

۴- دستگاه‌های اطلاع رسانی ازجمله صدا و سیما و اکثر نشریات، در انحصار و در خدمت "حاکمیت توتالیتار" قرار داشته و بنابراین، صداها و مخالف اجازه نشر و توزیع ندارند. به همین منظور، با استفاده شدید از فیلترینگ فضاهای مجازی و کندی سرعت اینترنت، اطلاع رسانی را در انحصار خود قرار داده‌اند.

۵- استفاده از نیروهای نامحسوس و غیرمرتبط با دستگاه‌های شناخته شده امنیتی، اطلاعاتی و نظامی با عناوین مختلف نیروهای خودسر، لباس شخصی، آتش به اختیار و تندرو سعی در کنترل شدید صداها و مخالف دارند. اسیدپاشی به صورت زنان در خیابان‌ها و مدارس دخترانه، کتک زدن و شلیک به چشم و صورت و اعضای بدن جوانان و معترضان با گلوله‌های ساچمه‌ای و واقعی و حتی

^{۱۰۸} - ر.ک. صص ۱۳-۱۴

^{۱۰۹} - در فصل سوم در بخش "سیاست‌های اقتصادی در اقتصادمداری کترلی" به این موضوع اشارات دیگری شده است که لازم است خواننده مطالب آن بخش را نیز مطالعه کند.

بازداشت و اعدام آنها از جمله کارهایی است که توسط نیروهای خودسر یا لباس شخصی‌ها انجام می‌شود.

۶- حاکمیت توتالیتیر آزادی بیان، آزادی مطبوعات و نشر، آزادی اجتماعی و آزادی اقتصادی را برنناییده و آنها را با نهادهای قانونی و فراقانونی کنترل و در انحصار خود در می‌آورد.

۷- ایجاد یکصدایی در قوای تصمیم‌ساز مثل قوای مجریه، قضائیه و مقننه و حتی نهادهای مردمی و غیرانتفاعی را دنبال کرده تا فقط یکصدا در جامعه شنیده شود و برای موجه نشان دادن، صدای واحد را منتسب به ولایت مطلقه فقیه کرده و او را فصل الخطاب معرفی می‌کنند.

حاکمیت توتالیتیر در ایران با الگوبرداری از شیوه‌های حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سابق و آلمان نازی، نوعی از "ایدئولوژی نوین فاشیسم" و "نازیسم" توسط تندروهای ایدئولوژیک ایجاد کرده که توسط سپاه، بسیج، ائمه جمعه و جماعت سازماندهی می‌شود و عده‌ای مذهبی و خوش باور را با استفاده ابزاری از دین به خود جذب کرده‌اند. این گروه اقلیت با استفاده ابزاری از مناسک دینی، تمسک به ولایت مطلقه فقیه و حضرت ولیعصر(عج)، عقب افتاده‌ترین تفسیر دینی را در جامعه ارائه داده که محصولش توسعه نیافتگی در ابعاد مختلف جامعه است. نکته جالب توجه این‌که نظام‌های ایدئولوژیک- توتالیتیر بدون خواستگاه مردمی نمی‌توانند دوام آورند. آرت نیز می‌گوید: "توتالیتاریسم بدون جنبش توده‌ای و بدون پشتیبانی توده‌هایی که از سوی این جنبش مرعوب شده باشند، امکان پذیر نیست."^{۱۱۰} مردمی که در نظام‌های توتالیتیر غربی پس از جنگ جهانی اول در بسیاری از کشورهای اروپایی توسط نظام مرعوب شده و شستشوی مغزی شدند. کشورهایی مثل رومانی، لهستان، بالتیک، مجارستان، پرتغال و اسپانیا به ادعای آرت از نظام‌های دیکتاتوری غیرتوتالیتیر برخوردار بودند، اما تفاوت زیادی با نظام‌های توتالیتیر نداشتند.

ادعای این قبیل نظام‌ها ازجمله نظام ایدئولوژیک- توتالیتیر در ایران، مردمی بودن آنست که پس از انقلاب ۵۷ در ایران به آن "مردم‌سالاری- دینی" گفته می‌شود. (به اعتقاد من همین واژه از تفکرات کمونیستی نشأت گرفته چراکه مارکس و لنین ایدئولوگ کمونیسم در آثارشان به کرات خاطرنشان کرده‌اند که دموکراسی واقعی نزد آنهاست.) به همین صورت، حاکمیت توتالیتیر در ایران نیاز فراوان به پایگاه مردمی دارد و اگر طی زمان از طرفدارانش کاسته شود (در انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۳، بیش از ۸۰ درصد از مردم به حاکمیت پشت کرده و بیش از ۶۰ درصد از واجدین شرایط در انتخابات شرکت نکردند. مگر گفته نشد که شرکت در انتخابات به معنای رأی به جمهوری اسلامی است؟ بیش از ۸۰ درصد مردم که "نه" گفتند!)، ابایی ندارد از کشورهای دیگر (برای مثال از افغانستان، عراق، یمن و سوریه) افراد همسو را با هزینه‌های فراوان جذب کند تا پایگاه مردمیش حفظ شود و آنان را در میتینگ‌ها، اجتماعات و حتی انتخابات مشارکت دهد. حال اگر نظام توتالیتیری بتواند مسلح به ایدئولوژی شود، پایگاه مردمی خود را توسط ایدئولوژی خودساخته افزایش می‌دهد. این

رویه برای اکثر نظام‌های توتالیتری صدق می‌کند. برای مثال، آلمان نازی با تأکید بر "ایدئولوژی نژاد برتر آریائی و نازیسم که نوعی سوسیالیسم ملی را نشانه می‌گرفت" و حمله به کشورهای دیگر حتی اگر از نژاد پست برخوردار باشند، سعی در بسط دستگاه توتالیتار و پایگاه مردمی داشت. در نظام‌های دینی، زمانی که حاکمیت، دین را به ایدئولوژی تبدیل می‌کند، با استفاده ابزاری از آن می‌تواند آحاد وسیعی را از داخل و کشورهای دیگر به خود جلب کرده و پایگاه مردمیش را مستحکم کند.

هیتلر، موسولینی، استالین، صدام و قذافی و... وقتی در میتینگ‌ها و اجتماعات، صدها هزار نفر شرکت‌کننده را پیش روی خود می‌دیدند، غره شده، خود را حق مطلق دانسته و سقوط یا مرگ نظام را هرگز تصور نمی‌کردند. اعتقاد آنان بر این بود "حزب و تفکر همیشگی در موضع حق است حتی اگر ثابت شود ناحق است" و چون خود را حق مطلق می‌دانستند بر خود و پیروانشان واجب بود با ناحق مبارزه کرده و آنها را یا از پیش‌رو برداشته یا جذب خود کنند. اگر کسی هم پیدا می‌شد و به آنان گوشزد می‌کرد که اشتباه می‌کنند و راهی که می‌روند به ناحق و باطل است، چون خود را نماینده حق و خدا می‌دانستند، قبول نمی‌کردند. در عصر کنونی، صندوق انتخابات در کنار تجمعات به منزله حمایت یا دفاع از نظام تلقی شده و رهبران گمان دارند شرکت مردم در انتخابات به معنای تأیید نظام است (هرچند بسیاری از رهبران و تئوریسین‌های آنان، جمهوریت را قبول نداشته و رسماً اعلام می‌کنند "اگر مشروعیت نظام را به رأی مردم برگردانید، باید از حکومت یزید هم دفاع کنید")، اما تاریخ نشان داد، این قبیل از نظام‌ها سرانجام هر کدام تاریخ مصرفی دارند و یکی پس از دیگری سقوط کرده، حامیان و طرفدارانشان جزو توابین درآمده، درحالی‌که رهبرانشان نام نیکی در تاریخ از خود برجای نگذاشتند. در لیبی دوران معمر قذافی نظام ایدئولوژیک - توتالیتار با ویژگی‌های یادشده با قدرت تا سرنوشتی رهبر لیبی ادامه داشت تا زمانی که رهبر لیبی را از سوراخ بیرون کشیده و اعدام کردند. همین وضعیت تا حدودی در دوران حکومت صدام در عراق در جریان بود تا این‌که او هم به سرنوشت قذافی دچار شد. در کره شمالی نیز نظام ایدئولوژیک - توتالیتار با حمایت چین و روسیه همچنان ادامه دارد و مردم در بدترین شرایط زندگی روزگار می‌گذرانند.

در نظام‌های ایدئولوژیک - توتالیتار، رسم بر آنست که رهبران و مدافعان اولیه برپایی نظام یا به صورت‌های مختلف کشته می‌شوند یا محکوم به حصر خانگی و انزوای خودساخته می‌گردند. نکته جالب در این قبیل نظام‌ها اینست که سر به نیست کردن یا واگذاری اطلاعات به عوامل خارجی (حتی دشمنان نظام) برای قتل مدافعان نظام (داخلی یا هم پیمانان خارجی) برای حفظ قدرت و موقعیت نظام امری متداول و پذیرفته شده است؛ بدین‌سان تفکر توتالیتار، مبنای حرکت خود را طبیعی قلمداد کرده و کشتن و کشته شدن را در مسیر قانون طبیعت قلمداد می‌کند. برای مثال، در آلمان هیتلری، "ارنست روهم"، "کورت اشلاشر"، "ادگار یولیوس"، "گرگور اشتراسر" و ده‌ها نفر دیگر برای حفظ نظام اعدام شدند. همچنین، طی

سال‌های ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ در روسیه توسط استالین حدود ۱/۵۷۵/۰۰۰ تن از اعضای حزب کمونیست، حامیان تروتسکی و افسران ارتش سرخ دستگیر و حدود ۸۵/۴ درصد آن‌ها بالغ بر ۱/۳۴۵/۰۰۰ تن در دادگاه‌های نمایشی محکوم و ۶۸۱۶۲۹ تن آن‌ها اعدام شدند. به‌طور کلی اتهامی که به دگراندیشان زده می‌شد استقرار سرمایه‌داری و جاسوسی برای آلمان بود. مدافعان حزب کمونیست در روسیه و کشورهای اقماری مثل "میخائیل توخاچفسکی" یکی از پنج مارشال اتحاد جماهیر شوروی سابق در کنار، "لازلو رایک" در مجارستان، "آنا پاوکر" در رومانی، "رودولف اسلانسکی" در چکسلواکی، در دوره استالین که در برپایی حزب و سپس حذف و اعدام مخالفان حزب نقش داشتند، بعدها توسط استالین و حکومت‌های دست‌نشانده کمونیستی اعدام شدند. همچنین، می‌توان به قتل یا زندانی شدن نویسندگان و اندیشمندان اشاره کرد که با حاکمیت توتالیتار همسو نبودند. برای مثال، "آندری سینیاوسکی" و "یولی دانیل" دو نویسنده روسی که نمی‌توانستند آثار خود را در روسیه چاپ کنند و آن‌ها را در خارج از کشور منتشر می‌کردند، در فوریه ۱۹۶۶ محاکمه و به ترتیب به هفت سال و پنج سال زندانی با اعمال شاقه محکوم شدند. در ایران نیز، افزون بر قتل‌های زنجیره‌ای که افراد کشته شده اکثراً در برپایی انقلاب نقش داشتند یا کشتارهای خیابانی در تظاهرات سنوات مختلف توسط نیروهای لباس شخصی و اعدام افراد دیگری که سابقاً نقشی در برپایی انقلاب داشتند مثل صادق قطب‌زاده، سعید امامی (اسلامی) و همچنین، حصر خانگی آیت‌الله منتظری، آیت‌الله کروی، میرحسین موسوی از مصادیقی است که می‌توان برشمرد. خلخالی حاکم شرع دادگاه انقلاب که در طول ۴۰ روز دستور اعدام بیش از ۴۳۰ نفر از سیاست‌مداران و مخالفان جمهوری اسلامی را داد، اعتقاد داشت افراد اعدام شده اگر گناه کار نباشند، به بهشت می‌روند و اگر گناه کار باشند با اعدام از گناهانش کاسته می‌شود. در اتحاد جماهیر شوروی سابق نیز همین ایده برقرار بود و اعضای نامطلوب را مجبور به اعتراف کرده و اعدام می‌کردند. مانیفست حزب چنین مقرر کرده بود: "که اگر تو واقعاً چنان که ادعا می‌کنی طرفدار دولت شوروی هستی، این‌را در این لحظه تنها از این طریق می‌توانی اثبات کنی که به آنچه دولت از تو می‌خواهد اعتراف کنی، زیرا دولت در این مقطع به چنین اعترافاتی نیاز دارد. به عبارت دیگر، آن‌ها حتی وقتی روی نیمکت متهمان نشسته‌اند همچنان کارگزاران حزبد و مجدانه می‌کوشند مدارک لازم را برای احکام اعدام خود به لحاظ فیزیکی و اخلاقی تدارک آورند..... سیل اتهام زنی‌های متقابل در جریان پاک‌سازی بزرگ همان‌گونه که جایگاه حاکم توتالیتار را استوار می‌کرد..... استالین چقدر تأمل شده این زنجیره شوم اتهام‌زنی‌ها را به جریان انداخته بود.... اعلام استالین مبنی بر این‌که تو باید شهادت دروغ دهی نیز قاعده رفتاری همه اعضای حزب بولشویست را تعریف می‌کرد....."^{۱۱۱} حال همین رویه را مقایسه کنید با دستگیری‌ها و اعترافات افراد در مقاطع مختلف در ایران به‌ویژه پس از انتخابات ۸۸ ریاست جمهوری که ابطحی مسئول دفتر آقای خاتمی و محمد عطریانفر و بسیاری از افراد زیر برای آزادی از زندان مجبور شدند سخنانی بر زبان آورند که اعتقاد نداشتند.

برای مثال، در بخشی از مناظره احمد زیدآبادی (روزنامه‌نگار و فعال سیاسی) با مهدی طائب (رئیس سابق سازمان اطلاعات سپاه)، موضوعات هولناکی عنوان شد که پرده از چهره نظام ایدئولوژیک-

توتالیت‌ر بر می‌دارد. زیدآبادی به صراحت عنوان می‌کند: "دوستانی ما داشتیم که اعتراف کرده بودند، به لحاظ سیاسی گفتند هر چه شما بگویید ما می‌پذیریم. (بازجوها) گفتند نخیر آقا! این را برای فرار از فشار ما دارید این کار را می‌کنید. تا مسائل جنسی‌تون را این‌جا ننویسید ما باور نمی‌کنیم! می‌دانید چقدر اعتراف به مسائل جنسی صورت گرفت آنهم به دروغ؟..... این‌ها (اعترافات) واقعی بوده، جدی بوده. مردمی که این‌ها را دیدند و گزارشات را خواندند، بحث کهریزک و برخورد با بچه‌ها (در زندان را دیدند)..... شما برای این که یک چیزی را حفظ کنید یک چیز بزرگتر از دست دادید. یعنی اعتماد عمومی به جناح راست (که بخش بزرگی از حاکمیت را دربرمی‌گیرد) از بین رفت..... یعنی این‌ها برای حفظ قدرت هیچ اصل اخلاقی و دینی را رعایت نمی‌کنند. هرکار لازم باشد برای حفظ قدرت انجام می‌دهند. چون خداشون قدرته. اون خدای رحمان و رحیم نیست که بخواد از این کارها بکنه....." زیدآبادی در ادامه می‌گوید: "به من گفتند یا اعتراف می‌کنی و تواب میشی یا..... تو را می‌کشیم بالا (اعدام می‌کنیم)" شیخ مهدی طائب در دفاع از سازمان اطلاعات سپاه می‌پرسد: "تو سپاه هم کتکت زدند، من می‌دانم بچه‌های ما کتک نمی‌زنند!" زیدآبادی با اندوه جواب می‌دهد: "کاش کتکم می‌زدند و...."

از کسانی که در این محاکمات با احکام سنگین حبس تعزیری یا اعدام مواجه شدند عبارت بودند از: محمدرضا علی‌زمانی؛ اعدام؛ آرش رحمانی‌پور؛ اعدام؛ عبدالرضا قنبری؛ اعدام؛ امیررضا عارفی؛ اعدام؛ مجید توکلی؛ ۸ سال و نیم حبس تعزیری؛ امید منتظری، عبدالله مؤمنی، سلمان سیما، محسن صفایی فراهانی، داوود سلیمانی، محسن امین‌زاده، محمد عطریانفر، مصطفی تاج‌زاده (که سال‌ها به جرم نقد رهبری در زندان به سر برد)، محمد صالح محلوچی، عبدالله رمضان‌زاده، محسن میردامادی، بهزاد نبوی، هدایت آقایی، محمدعلی ابطحی، مسعود باستانی، حسام سلامت، امید لواسانی، علیرضا عاشوری هر کدام به ۶ سال حبس تعزیری؛ شهاب‌الدین طباطبایی؛ ۵ سال حبس تعزیری، مرتضی الویری؛ ۶ سال حبس تعلیقی؛ علی تاجرنیا؛ ۶ سال حبس تعزیری و ۷۴ ضربه شلاق؛ احمد زیدآبادی؛ ۶ سال حبس تعزیری و ۵ سال تبعید؛ عذراسادات قاضی‌میرسعید، محمد پورعبدالله، کیارش کامرانی، مهرداد ورشوئی، فرامرز عبدالله‌نژاد، سعید متین‌پور؛ هرکدام به ۸ سال حبس و بسیاری دیگر که پس از شکنجه و اعتراف‌گیری در دادگاه محکوم یا اعدام شدند. اکثر این افراد جزو تحصیل‌کردگان کشور بودند که می‌توانستند در روند توسعه یافتگی کشور سهم داشته باشند اما در شرایط حبس و تبعید چگونه می‌توانستند به‌طور واقعی در توسعه یافتگی کشورشان نقش مؤثری داشته باشند؟ البته بسیاری از این افراد از زندان آزاد شدند یا در احکام‌شان تجدیدنظر شد و تعدادی دیگر در زندان ماندند؛ اما نکته این‌جاست که تفکر توتالیتاریسم در اکثر این افراد و مسئولان نظام رسوخ کرده و هرکدام وقتی زمام امور را به دست می‌گیرند، نمی‌توانند از ساختار توتالیت‌ر خلاصی پیدا کنند. چه "اصلاح طلب" یا "محافظه‌کار" یا هر عنوان و گروهی دیگر که فرق زیادی با هم ندارد؛ اینان پس از انقلاب ۵۷، دهه‌هاست کشور را با چنین تفکری اداره کرده‌اند چون ساختار نظام سیاسی در ایران بر مبنای حاکمیت توتالیت‌ر استوار است و هرکس بخواهد در داخل این نظام

زاممداری کند، لاجرم باید صورتی از توتالیتراریسم را به منصفه ظهور برساند. هرکدام از این افراد "سربازان نظام ایدئولوژیک- توتالیتار" در ایران هستند و تعداد زیادی از آنان به سرباز بودنشان افتخار می‌کنند و به تعبیر "آرنت" با افتخار حکم حبس و اعدامشان را توشیح می‌کنند. بازی قدرت این افراد در ساختار سیاسی ایران نه بر مبنای خلاصی از "حاکمیت توتالیتار" و اصلاح ساختار بوده بلکه جهت رسیدن به قدرت برای خود و همفکران سیاسی‌شان در چارچوب تفکر توتالیتراریسم استوار است. این نکته مهم را عامه مردم فهمیده‌اند و در مبارزات منفی و مدنی خود علیه حاکمیت توتالیتار نشان داده‌اند. برای مثال، مشارکت نکردن اکثریت مردم در انتخابات ایران نشانه‌ای از پس‌زدن ساختار سیاسی کنونی است و توده مردم خواستار اصلاح یا تغییر نظام سیاسی‌اند تا بلکه وضعیت زندگیشان تغییر کرده و کشور همپای کشورهای توسعه یافته به مرزهای توسعه یافتگی برسد.

حال سؤال این‌جاست که بر فرض تغییر و عوض شدن نظام سیاسی کنونی، آیا جامعه و مردمی که قرن‌هاست با ساختار دیکتاتوری و اکنون توتالیتار خو گرفته، آشنا شده و زندگی کرده‌اند، کسانی از آنان بر فرض نشستن بر قدرت، می‌توانند ساختاری غیر از ساختار توتالیتراریسم عرضه کنند و کشور را به مرزهای توسعه یافتگی هدایت کنند؟ توسعه یافتگی وابستگی نزدیکی با دموکراسی دارد و اگر قاطبه مردم نتوانند فرهنگ دموکراسی را در خود هضم کنند، به‌سختی خواهند توانست ملتی توسعه یافته شوند تا کشورشان را توسعه یافته کنند. در ساختارهای غیر از دموکراسی، نمی‌توان به مرزهای توسعه یافتگی نزدیک شد. کشورها در این مسیر اگر از منابع و ثروت‌های خدادادی برخوردار نباشد یا روزگار سختی را می‌گذرانند و مردمش در فقر و فلاکت روزگار می‌گذرانند (مثل کره شمالی) یا اگر از ثروت‌های خدادادی مثل نفت و گاز بهره‌مند باشند (مثل ایران، لیبی و...)، بخشی از آلام توسعه نیافتگی را تخفیف می‌دهند اما این کشورها تا رسیدن به مرزهای توسعه یافتگی فاصله زیادی دارند.

توتالیتراریسم در ایران، شباهت‌هایی با توتالیتراریسم آلمان نازی (از منظر تمامیت‌خواهی محض، انتقال بخشی از وظایف ارتش به نیروهای دیگر، از بین بردن آزادی‌های مدنی و اصرار در صدور تفکر) و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سابق (از جنبه دستوری و تمرکز گرایی در فرهنگ، اقتصاد، جامعه و سیاست) دارد. آلمان هیتلری مثل دوران نیکولای چائوشسکو در رومانی و موسولینی در ایتالیا از وجوه تقریباً مشابهی برخوردار بودند، اما نکته قابل تأمل این است که اکثر رهبران نظام‌های توتالیتار به توتالیتار بودن نظام اذعان داشته و از آن دفاع می‌کردند، اما در نظام ایدئولوژیک- توتالیتار ایران، کسی آن‌را نپذیرفته و نوعی تهمت و افترا تلقی می‌کنند! یعنی درحالی‌که نظام سیاسی- اجتماعی- فرهنگی ایران از تمامی ویژگی‌های یک نظام تمام عیار ایدئولوژیک- توتالیتار برخوردار است، اما کسی مسئولیت هیچ بخشی از آن‌را نمی‌پذیرد، در مقابل، نظام را به ایدئولوژی چسبانده و آن‌را مقدمه‌ای برای ظهور امام عصر معرفی می‌کنند! درحالی‌که در نظام‌های ایدئولوژیک، "فاشیسم" وقتی با "ایدئولوژی" همراه شود به "استبداد دینی" منجر می‌شود که فراتر از تفکر توتالیتراریسم عمل کرده چراکه افزون بر ویژگی‌های توتالیتراریسم، خود را منتسب به ماوراء دانسته و بنابراین نه به

قانون اساسی و قوانین جاری کشور اهمیت داده و بدان تمسک می‌جوید و نه خود را در بند عرف و سنت‌های پیشین جامعه می‌داند که در بسیاری از مواقع، با آن در ستیز است. برای مثال، جنبش‌های کمونیستی مختلفی که هرکدام داعیه جهانی شدن داشتند و طرفدارانی را هم در سراسر دنیا جذب کردند. بنابراین، از ویژگی‌های حاکمیت‌های توتالیتار این است که آنان دائم در فکر صدور اندیشه خود به دیگر کشورها هستند و اندیشه خود را "بین‌المللی" می‌دانند. همان‌طور که معمر قذافی در "کتاب سبز" که چکیده افکارش بود، اندیشه‌اش را جهانی به حساب می‌آورد. در ایران نیز، صدور انقلاب از همان آغاز پیدایی، از اهداف و مانیفست سران حکومت به حساب می‌آمد. شباهت‌های زیادی میان اندیشه کمونیستی با استبداد دینی وجود دارد که هر دو در مقاطع مختلف زمانی درصدد جهانی کردن تفکر خود هستند؛ همان‌طور که به تعبیر هانا آرنت "حزب کمونیست چین پس از پیروزی‌اش بی‌درنگ خود را به منزله (جنبشی بین‌المللی با داعیه ایدئولوژیک سلطه بر جهان) سامان داده بوده؛ یعنی ویژگی‌های توتالیتارش از ابتدا مشخص بود"^{۱۱۲}

با توجه به موارد بالا نظام ایدئولوژیک- توتالیتار ۳۰ ویژگی دارد که تیتروار عبارتند از:

۱- ساختار حاکمیت بر مبنای ایدئولوژی بنا نهاده شده و هر تصمیمی را در حوزه‌های مختلف با ملاک ایدئولوژی و بیشتر مواقع سلیقه‌های ایدئولوژیکی ارزیابی می‌کند. این رویه بر مبنای یکی فرض کردن سیاست با حاکمیت بنا نهاده شده است.

۲- از ویژگی‌های بارز نظام توتالیتار، اقتصاد کترلی و دولتی است. در اقتصاد کترلی، دولت به‌طور معمول، دلیل مشکلات و ناهنجاری‌های اقتصادی را برون‌زا معرفی کرده و آن‌ها را منتسب به خارج و عوامل داخلی وابسته به خارج معرفی می‌کند. این مثال برای افزایش تورم، خروج سرمایه از کشور، افزایش بیکاری، کاهش قدرت خرید و رفاه جامعه، نوسان در بازار ارز، فروپاشی بازار مالیه کشور و در نهایت نوسانات فراوان اقتصادی صدق می‌کند.

۳- نظام توتالیتار ایران از یک استراتژی مشخص اقتصادی در راهبرد سیاست‌ها بی‌بهره است و معمولاً در اتخاذ سیاست‌ها از تصمیمات شتابزده و فاقد پشتوانه کارشناسی استفاده می‌کند.

۴- کارآمدی، تخصص‌محوری و نخبه‌گرایی ملاک انتخاب افراد و محور امور اجرایی کلیدی نبوده و نحوه عمل، رفتار و گفتار حاکمیت هم نشان می‌دهد که کارگزارانش به دنبال برقراری چنین ملاک‌هایی نیستند و تنها در دنیای خیالی ایدئولوژیکی خود سیر کرده و بنابراین، هر دولت جدیدی هم که روی کار می‌آید، تمامی هزینه‌هایی که طی سال‌های پیشین بر کشور تحمیل می‌شده، با ضریب فزاینده‌ای که اندازه آن به عدد تمام «آزمون و خطاهایی» است که مسئولین قبلی طی سال‌های متمادی با هزینه‌هایی گزاف بر کشور تحمیل می‌کردند، «یک‌جا» و دوباره، در زمام‌داری دولت جدید، بر مکتب تحمیل می‌کنند.

۵- در نظام توتالیتار ایران که اصول علم اقتصاد و دیگر شاخه‌های علوم انسانی و اجتماعی را برنمی‌تابد، بسیاری از افرادی که در مسئولیت‌های حساس و سرنوشت‌ساز قرار می‌گیرند، از کمترین

تخصص و آشنایی با حوزه کاری خود برخوردار بوده و مجبورند که همه چیز را دوباره از نقطه آغازین شروع کنند.

۶- حاکمیت توتالیتیر دو معضل اساسی و جدی را در مقابل دارد:

نخست ناهنجاری‌های ساختاری که حاصل دوره‌های پیشین است.

دوم، بی‌تجربگی نودولتیان و عدم اعلام برنامه‌ای مشخص برای رفع ناهنجاری‌ها که مبتنی بر اصول علمی باشد.

۷- اصول علمی در سیاست‌ها و برنامه‌ها رعایت نمی‌شوند و همه چیز اصطلاحاً "سیاسی" عرضه می‌شوند.

۸- حاکمیت به‌هیچ عنوان مسئولیت اعمال خود را نمی‌پذیرد و هیچ‌کس جرأت ندارد رهبر سیاسی کشور را به‌چالش بکشد.

۹- حاکمیت کمتر از تجربه‌های پیشین درس گرفته و همان اشتباه‌ها را دوباره تکرار می‌کند.

۱۰- توسعه به مفهوم عام دیده نمی‌شود و هم‌زمان، توسعه سیاسی در دو بُعد برون‌نگر و درون‌نگر را در کنار توسعه اقتصادی و سایر مظاهر توسعه با یک استراتژی مشخص، برنامه‌ریزی شده و زمان‌بندی شده که از ابعاد علمی نیز برخوردار باشد، به مرحله اجراء در نمی‌آورند.

۱۱- حاکمیت هیچگاه از تصمیمات و گفتار شتابزده پرهیز نمی‌کند.

۱۲- کارگزاران از سیاست‌های مبتنی بر آزمون و خطا دوری نمی‌جویند.

۱۳- حاکمیت از تجربیات مدیران پیشین در تمامی زمینه‌ها حداکثر استفاده را به عمل نمی‌آورد.

۱۴- از ایجاد تنش و بحران در ابعاد داخلی و خارجی پرهیز نمی‌کند.

۱۵- منافع ملی را بر هر چیز دیگری مقدم نمی‌شمرد؛ منافع ملی همیشه قربانی منافع ایدئولوژیکی و قدرت سیاسی می‌شود.

۱۶- از دین و عقاید و احساسات مردم، ابزاری برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کند.

۱۷- کار مردم را به مردم واگذار نمی‌کند.

۱۸- تجسس و دخالت در احوالات شخصی و خصوصی مردم حق حاکمیت شمرده می‌شود.

۱۹- رفاه و آسایش مردم را در اولویت سیاست‌های خود قرار نمی‌دهد.

۲۰- اعتماد از دست رفته را هیچگاه درصد بر نمی‌آید که دوباره اعاده کند؛ اصلاً برایش مهم نیست که مردم به حاکمیت اعتماد دارند یا ندارند؛ مردم را موظف به اعتماد به حاکمیت می‌داند.

۲۱- صداقت و راستگویی به مردم را همیشه و در همه حال، رعایت نمی‌کند.

۲۲- به حقوق مردم احترام نمی‌گذارد.

۲۳- امنیت بنگاه‌ها و اهالی کسب و کار را در بازارهای اقتصادی تضمین نمی‌کند.

۲۴- حاکمیت هیچ‌گاه تلاش نمی‌کند که دولتی برای قاطبه مردم ایجاد کند؛ یعنی دولتی به واقع مردمی. اصلاً شاید اعتقادی هم به دولت مردمی نداشته باشد.

۲۵- نمونه‌ای کامل از مظاهر توسعه نیافتگی را برای کشور به ارمان می‌آورد.

۲۶- در مقابل هرگونه انتقادی، واکنشی سخت از خود نشان می‌دهد.

- ۲۷- رانت و فساد از ویژگی‌های بارز بوده که در تمامی شریان‌های جامعه رخنه کرده است.
- ۲۸- تهدید شهروندان و تحدید آزادی‌های اجتماعی رویه‌ای عادی است.
- ۲۹- سرکوب و تبعیض از رویه‌های جاری و نانیشته است.
- ۳۰- انحصار از مهم‌ترین ویژگی نظام توتالیتار ایران است که در حوزه‌های فرهنگی، نظامی، ارتباطات، اقتصادی و.... قابل رؤیت است.

معضل مهم توسعه نیافتگی در نظام ایدئولوژیک- توتالیتار مثل ایران این است که حاکمیت تمامیت‌خواه اصرار دارد نظام سیاسی و مقدرات و سرنوشت جامعه و ملت را با سلايق دینی و به تعبیر بهتر، ایدئولوژیکی اداره کند فلذا به نام دین و خدا، نظامات و ترتیبات جامعه را در تیول انحصار و کنترل خود درمی‌آورد.

در پایان این بخش، دوست دارم نقل قول‌هایی از هانا آرنه در توصیف نظام توتالیتار بیاورم تا بهتر بتوانم منظور خود را توضیح دهم. وی می‌گوید: "از آن جایی که حاکمان توتالیتار، خواهان کنترل کامل هستند، تمایل دارند بر بروکراسی‌های شدیداً از کار افتاده ریاست کنند؛ زیرا برای آنان وفاداری مهم است نه عملکرد یا کارایی..... توتالیتاریسم در راس قدرت، همه استعداد‌های ناب را بدون هیچ اعتنایی از سرکار بر می‌دارد و به جای آنها عقل‌باختگان، جاهلان و بی‌خردانی را می‌نشانند که همان بی‌عقلی بهترین تضمین وفاداری ابدی‌شان است. این افراد در راستای نیازها و خواسته‌های حاکم، اقدام به دروغ‌گویی در هر حوزه‌ای می‌کنند و حتی می‌توانند واقعیاتی را که بدیهی می‌نماید وارونه جلوه دهند، و نام حقیقت بر آن بگذارند؛ زیرا این اتفاق نشأت گرفته از قدرت ماورایی رهبر در پیش‌بینی و پیشگویی بحران‌هاست..... رهبرانی که مشتاقند باور کنند می‌توان شکست‌ها را انکار یا پاک کرد و چنان با پشتوانه دستگاه‌های عظیم تبلیغاتی که در اختیارشان است به تبیین دروغ‌ها می‌پردازند که گویی هیچ سخن راستی وجود نداشته، مگر اینکه از سوی آنان عنوان شده باشد، و پیروان متعصب که از آمیزه‌ای از ساده‌لوحی و بدبینی رنج می‌برند، همین دروغ‌ها را باور می‌کنند؛ زیرا آنها از این که فریب بخورند، شاک می‌شوند."

۳-۴- جدایی دین از حاکمیت و سیاست پس از رنسانس

از دلایل پیدائی ((رنسانس)) که اندیشه سکولاریسم و اومانیسم را اشاعه می‌کرد و نفی خداگرایی (آئیسم) را به دنبال داشت، دخالت بیش از حد دستگاه روحانیت و حاکمیت آن در امور سیاسی و حکومت بود. طی سالیان متمادی، دستگاه روحانیت منتسب به کلیسا، سعی داشت با ارباب و تهدید،

مردم را وادار به اطاعت از قوانین دینی کرده و با زور آن‌ها را به بهشت موعود بفرستد و اگر کسی استنکاف می‌ورزید، به زندان و شکنجه و مرگ یا استغفار و توبه از عملکرد و افکارش محکوم می‌شد. تصویری که به‌مرور زمان، روحانیون از مذهب ارایه می‌دادند، آن‌چنان سخت‌گیرانه و ناخوشایند بود که بسیاری از مردم، به‌ویژه جوانان از آن می‌گریختند یا نسبت به خدا و مذهب بدبین می‌شدند. دانشمندان اروپایی متعددی از جمله "والتر اوسکار لندبرگ" به بررسی دوری جامعه از مذهب و خدا پس از رنسانس پرداخته‌اند و به‌طور کلی معتقدند:

"این‌که چرا توجه بعضی از مردم به‌ویژه اندیشمندان و دانشمندان در رفتار اجتماعی یا مطالعات علمی منعطف به رعایت شریعت یا درک وجود خدا نمی‌شود، علل متعددی دارد که دو علت مهمترین آن‌هاست: نخست آن‌که غالباً شرایط سیاسی استبدادی یا کیفیت اجتماعی یا تشکیلات مملکتی که از طرف روحانیون کلیسا به‌وجود آمده بود، انکار دستورات دینی در رفتار فرهنگی و اجتماعی و همچنین انکار وجود صانع را ایجاب می‌کرد. دوم، شیوع برخی از اوهامات به نام دین و تسری آن‌ها در جامعه، باعث می‌شد که مردم نسبت به دستورات مذهبی بدبین شده، از آن‌ها فاصله بگیرند، چراکه دیگر دلایل منطقی و علمی نمی‌توانستند جواب روشنی برای اوهامات به‌وجودآمده از طرف دستگاه روحانیت، ارایه دهند."

همین امر باعث شد که سرانجام - هرچند بیش از یک هزاره وقفه - نهضت‌های متعددی از بطن مردم و همچنین روحانیت ناراضی از وضع موجود، به‌وجود آیند و علیه استبداد دینی و جزم‌گرایی آراء روحانیون کلیسا، شورش کنند. نهضت‌هایی چون: کلونی، کیسترنی، فرانسیسکو، لوتریسم از جمله خیزش‌های نهضت پروتستان‌تیسم بودند که علیه استبداد دینی و دستگاه سیاسی روحانیون قیام کردند و مقدمات عصر رنسانس را فراهم کردند. به موازات تجدید نظر در عقاید مذهبی و طرد جزم‌گرایی روحانیون، یک موج لامذهبی و الحاد (آتئیسم) و دئیسم (خداگرایی بدون اعتقاد به پیامبران)، میان بسیاری از اقشار جوامع اروپایی، به‌ویژه جوانان، اندیشمندان، هنرمندان، نویسندگان و بسیاری دیگر از مردم، بالا گرفت. چنین موجی آن‌چنان شدید بود که بعدها تلاش افراد زیادی را که می‌خواستند دوباره میان انسان اروپایی و مذهب آشتی دوباره برقرار کنند، ناکام گذاشت. درنهایت، مذهب مقوله‌ای کاملاً خصوصی و شخصی پنداشته شد که اجازه ورود به هیچ صحنه‌ای از مظاهر اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... بشر عصر جدید را نداد. روحانیون مورد تمسخر قرار گرفتند و از بالا به زیر افکنده شدند. دیگر هیچ قداستی برای مذهب و روحانیت باقی نماند. حتی اجازه داده می‌شد که علیه آیین مسیحیت و روحانیون بدگویی شود و آن‌ها را متهم به فساد اخلاقی و مالی کنند و از همه شنیع‌تر آن‌که به خود اجازه می‌دهند تا مسیح (ع) را در رسانه‌ها و فیلم‌های سینمایی هجو نمایند، چراکه دین را آلوده به سیاست دیدند و چون برای سیاست اعتباری قایل نبودند، برای دین هم احترامی قایل نشدند. دیگر پاپ و اتیکان هم یارای مقابله با آن‌ها را ندارد، هرچند که امروزه روحانیون به‌خوبی می‌دانند، عامل تمامی افسارگسیختگی‌های مذهبی، دستورات زورگویانه و جزم‌گرایانه استبداد دینی روحانیت کلیسا بوده که با سیاست عجین شده و آن‌ها بودند که طی سالیان

مدید، یعنی سال‌هایی که به اشتباه خود را آلوده سیاست و حکومت کرده بودند و از اریکه قدرت می‌خواستند انسان‌ها را دین‌دار کرده و به زور روانه بهشتشان کنند، باعث شدند مردم نه فقط از اخلاق و معنویت دینی فاصله گرفته و در برهوت تنهایی، سرگردان و ویلان باقی بگذارند، بلکه سالیان طولانی جوامع اروپایی را با توسعه نیافتگی روبرو کنند و آنان را از قافله علم و پیشرفت باز دارند.

رنسانس حاوی دو حرکت یا فرایند متفاوت بود. هم به دنبال توسعه یافتگی بود که توسعه نیافتگی را طی سالیان متمادی حاصل آلوده شدن حکمرانی با دین می‌دید و هم به دنبال طراحی جداکردن دین از حاکمیت برآمد؛ چنین فرایندی جایش در ایران خالیست و جامعه ایرانی زمانی می‌تواند در مسیر توسعه یافتگی قرار گیرد که وارد چنین فرایندی شود.

هرچند انسان اروپایی توانست در فرایند رنسانس موفقیت‌هایی به دست آورد اما از منظر فرهنگی و اعتقادی، خطر تهی شدن روان مردم از ایمان به خداوند روز به روز بیشتر می‌شد، لذا مکاتب مختلفی پس از رنسانس شکل گرفتند تا بلکه خلاء ایمانی را پر کنند. درواقع، تاریخ انسان بخش‌های دردناک فراوانی دارد که اگر فرصت مطالعه پیدا شود و تورقی در صفحاتش پدید آید، نگاه از دیدن این همه درد و مصیبت، اشک‌آلوده می‌شود. پیدایی بسیاری از ادیان یا مکاتب فلسفی به سبب التیام رنج‌ها و مصیبت‌های انسان بوده‌اند و البته اغراق نیست اگر گفته شود برخی از مکاتب ساخته دست بشر، بر رنج و سرگشتگی‌اش افزوده‌اند. بشر عصر جدید پس از رنسانس، هرچند خود را از حصار کلیسا آزاد کرد و درصدد دفن اندیشه "تئیسیم" (خداحوری) در کتابخانه‌های تاریخ برآمد، اما مکاتبی که پس از این دوران، یکی پس از دیگری بر مبنای تفکر "اومانیسیم" (انسان محوری) یا "آتنیسیم" (بی‌خدایی) هویدا شدند، نجات انسان را از وادی سرگشتگی به دنبال نداشته است. برخی از اندشمندان تلاش کردند تا نشان دهند توسعه یافتگی نباید به ازای از دست دادن ایمان و اعتقادات باشد و وظیفه دولت فقط باید توجه به پیشرفت جوامع باشد و نه موضع‌گیری درباره دین و اعتقادات مردم.

برای مثال، "جورج یاکوب هالی اوک" در سال ۱۸۴۶ که اندیشه "سکولاریسم" را ابتدا به جامعه انگلیسی و سپس به دیگر جوامع اروپایی معرفی کرد، اصلاً به دنبال نفی دین نبود و فقط اعتقاد داشت که وظیفه دولت باید توجه به افزایش رفاه دنیوی مردم باشد. در این دوران هنوز دولت‌هایی بودند که از دین استفاده ابزاری می‌کردند لذا برخی از اندشمندان با عکس‌العمل درمقابل تفکر تئیسیم یا مقابله با رفتار سیاسی دولت‌ها که از دین ابزاری سیاسی برای گسترش سلطه خویش ساخته بودند، با طرح

واژگونه اندیشه "سکولاریسم"، به طور کلی "اخلاق" را بدون اعتناء به ارزش های دینی بنا کرده، آن را در مقابل دین قرار دادند و برخی پا را فراتر گذاشته و از آن به جنبشی سیاسی - اجتماعی تعبیر کردند که دین در آن جایگاه و منزلتی ندارد، بلکه دین را تنها جنبه ای خصوصی برای انسان ها معرفی کردند. اما آنچه امروزه به طور عملی نزد جوامع توسعه یافته پذیرفته شده است، همان اندیشه اولیه جورج یاکوب است که جوامع سکولاریسم، لزوماً جوامعی غیردینی نباشند بلکه باید دین را از حاکمیت جدا کرده و دولت وظیفه اش فقط رسیدگی به توسعه یافتگی و معیشت مردم باشد.

۴-۴- آیا سیاست می تواند از دین بگوید؟

در مطالعه رابطه دین با حاکمیت (سیاست) ذکر این نکته مهم است که هرچند توجه به این واقعیت انکارناپذیر است که دین سرانجام می تواند درباره بسیاری از رفتارهای سیاسی - اجتماعی - اقتصادی و... بشر اظهار نظر کرده و حتی ارایه طریق کند؛ اما آنچه کمتر بدان توجه شده و از آن سخن به میان آمده، آلوده شدن دین به ارزش های غیردینی بود که می توانست زوال دین را به همراه داشته باشد و به جای آن که جلوی چنین انحرافی گرفته شود، "اخلاق بی دینی" ساخته شد. به عبارت دیگر، اشتباه بشر عصر جدید این بود که اخلاق بی دینی یا غیردینی را به بهانه جداسازی دین از حاکمیت (سیاست)، مقدم بر اخلاق دینی پنداشت و آن را شالوده رفتار خویش در ابعاد مختلف قرار داد، درحالی که اگر اخلاق دینی را ارج می نهاد، اما جلوی آلوده شدن دین را می گرفت تا سدی برای تدابیر انسانی برای پیشرفت و تعالی نشود (چنانچه در تمامی دوران تاریکی و قرون وسطی در اروپا، ارزش های دینی آلوده پندارهای بشری شدند)، مسیر سعادت هموارتر می شد، رنج و درد کنونی انسان التیام می یافت و به طور قطع، سرگشتگی اش درمان می شد.

تفاوت است میان آن که بگوییم "دین باید از سیاست بگوید" و آن که بگوییم "سیاست باید از دین بگوید". آنچه روشنفکران دینی به دنبال آنند، جداسازی مقوله دوم است، چراکه نه تنها دین، بلکه هیچ اندیشه فکری ای یافت نمی شود که از سیاست و حکمرانی نگوید. پس، نباید اجازه داده شود که سیاست و حکومت، دین را تفسیر کند، یعنی همان کاری که در بسیاری از کشورها به نام عدم جدایی دین از سیاست، سخن از آن می رود و رهبران سیاسی به نام دین، رفتارشان را تفسیر می کنند. زمانی که دین به پندارها و رفتارهای سیاسی - اجتماعی و اقتصادی بشر مزین و آلوده شود، به ابزاری توجیه گرایانه مبدل خواهد شد و نه تنها مسیر سعادت را نمی تواند به درستی نشان دهد، بلکه ممکن است راهی خطا را برای آدمیان ترسیم کند. در نظام ایدئولوژیک - توتالیتار و فرهنگ کنترل که دین آلوده سیاست می شود، حاکمیت (سیاست) چنبره اش را بر ارزش های دینی انداخته و کاری می کند که تمامی ارزش های اخلاقی با شاقول سیاست اندازه گیری شوند، حتی "عدالت" به معیار سیاست سنجیده شود، تا جایی که درجه خلوص دینی

فرد، با جبهه‌گیری‌های سیاسی‌اش اندازه‌گیری می‌شود. در چنین شرایطی، سیاست یا حکومت از دین ابزاری سرکوب‌گرایانه می‌سازد، کنترل و اختناق ایجاد کرده و پشت سر آن، امیال نفسانی بشر را جامه عمل می‌پوشاند، یعنی همان اتفاقی که طی دوران تاریکی و قرون وسطی در اروپا رخ داد و امروزه نیز در بسیاری از کشورهایی (از جمله ایران) که دین را به سیاست آلوده کرده‌اند، قابل مشاهده است.

واکنش برخی از روشنفکران و اندیشمندان در مقابل آن؛ خصوصی‌سازی دین، تبیین اخلاق بی‌دینی و طرح واژگونه اندیشه سکولاریسم است و همچنین پیدایی آثاری چون "خدا مرده است؛ سکولاریزاسیون در غرب" نوشته "استیو بروس" جامعه‌شناس اسکاتلندی و کتاب‌هایی از این سنخ خودنمایی می‌کند. نکته‌ای معترضه آن‌که، بشر عصرجدید برای مهار سیاست، آن را توسط "قانون" مهار و حیطه اقتدارش را مشخص کرد تا نتواند سایر حوزه‌ها را در کنترلش درآورد، امر پسندیده‌ای که اگر توامان، اخلاق دینی را در مقابل سکولاریسم قرار نمی‌داد، امکانش میسر بود و نتیجه‌اش به مراتب بهتر و سرگشتگی روحی و روانی را که شاهدش هستیم، نیز به دنبال نمی‌داشت. شاید جای این نکته هم خالی باشد، زمانی که حاکمیت (سیاست) بتواند جنبه‌اش را بر دین فرو اندازد، به نام دین بر سایر حوزه‌ها از جمله: اقتصاد، روابط اجتماعی و حتی فرهنگ، ادبیات، هنر و ورزش هم چیره خواهد شد و بر تمامی مؤلفه‌های توسعه یافتگی سایه خواهد افکند. یعنی برای مثال، نه تنها نظریه‌های اقتصادی و اجتماعی باید با جناح‌گیری‌های سیاسی توضیح داده شوند (همان بلایی که بر سر دین آمده است)، بلکه جنبه‌های فرهنگی و حتی ورزشی هم با سلاح سیاست ارایه و گسترش می‌یابند. تجربه کشورهایی که دین را از حاکمیت (سیاست) جدا کرده‌اند نشان می‌دهد که اگر دین، سیاسی نشود، سایر حوزه‌ها از خطر سیاسی‌شدن مصون خواهند ماند؛ پس اگر در جامعه‌ای برای نمونه، اقتصاد، سیاسی است، دلیل آن‌است که دین سیاسی است و به همین ترتیب، فرهنگ و شعر و موسیقی و سینما و... هم سیاسی است. زمانی که معرفت بشری، سیاسی شود، دردها و رنج‌های او آغاز می‌شوند و بلا یکی پس از دیگری بر جامعه، نازل خواهد شد و علایم توسعه نیافتگی ظهور خواهد کرد. سیاست باید در حوزه سیاست باقی بماند و توسط "قانون" مهار شده تا آثار مثبتش هویدا شود، درغیراین صورت، دل را آزرده می‌سازد، و چهره‌ای سیاه از جامعه و حکومت به تصویر درمی‌آورد.

"میرزا محمدخان کمال‌الملک غفاری" وقتی که "نالر آینه" را به سال ۱۳۰۹ با رنگ روغن آغشته به عشق و شور بر بوم می‌انداخت، هرچه بود در آن عشق و اندیشه الهی موج می‌زد که بر قلمش جاری می‌شد تا دل را به تصویر بکشد، اما زمانی که "استاد" بازیچه امیال سیاسی "شاه" گشت، دل به زنجیر کشیده شد و استاد به تبعید. حدیث مکرری است از سایر جنبه‌های رفتار بشری که وقتی به سیاست آلوده می‌شوند یا به تعبیری، سیاست از آن‌ها سکویی برای پرش می‌سازد، چهره‌ای زشت و کریه از خود بر جای می‌گذارند و درنهایت، مسیر تعالی، رشد و توسعه یافتگی جامعه را برای مدت‌ها

مسدود می‌کند و موجب بحران‌های اجتماعی فراوانی می‌شود، بحران‌هایی که از مشخصه‌های نظام کنترلی و ایدئولوژیک- کنترلی است.

۵- پیدایی بحران از تبعات اندیشه کنترلی

بحران‌های پیاپی در جامعه، سم توسعه یافتگی است. در شرایط بحرانی، توسعه یافتگی در حالت اغماء قرار می‌گیرد. اکثر مردم در جوامع کنترلی و ایدئولوژیک- توتالیتار از یک طرف با عدم امنیت در "زندگی خصوصی" مواجه شده و از طرفی دیگر، فساد فراوانی در لایحه‌های مختلف جامعه رسوخ کرده و هر روز بر ابعادش اضافه می‌شود. ورود بر "حریم خصوصی" و ریختن آبروی افراد که نه تنها در دین بسیار مذموم شمرده شده، بلکه طبق تمامی اصول انسانی و معرفتی مورد نکوهش قرار گرفته، امروزه تبدیل به یکی از راه‌های مؤثر برای از بین بردن رقبا و منزوی کردن اندیشمندان، استادان دانشگاه و افراد سرشناس از صحنه‌های مختلف شده و قانون در جوامع کنترلی، از ابزار برنده‌ای برای مقابله با چنین مشکل اجتماعی- فرهنگی برخوردار نیست. این پدیده شوم مخصوص جوامعی است که به دلیل برخورداری از فرهنگ کنترلی با بحران‌های هویتی مواجه شده‌اند و البته قبل از استفاده اشخاص از این حرب، دولت‌ها برای بیرون راندن رقبای سیاسی خود، از آن استفاده می‌کنند. همان‌طور که گفته شد، به‌طور عموم این معضل در کشورهایی که از "نظام کنترلی" برخوردارند یا سابقاً از آن برخوردار بودند، بیشتر مشاهده می‌شود و در چنین شرایطی، مقایسه کشورهایی که از وضعیت نسبی مشابهی برخوردارند، می‌تواند بر روشنی موضوع مورد بحث بیافزاید. برای توضیح بیشتر، بررسی بحران‌های اجتماعی در کشورهای تازه استقلال یافته از اتحاد جماهیر شوروی می‌تواند در تبیین موضوع مؤثر واقع شود. دلیل انتخاب این کشورها در این بخش، الگوپردازی رهبران سیاسی ایران از نظام‌های سوسیالیستی از جمله روسیه است که بخشی از مصادیق کشورهای سوسیالیستی را در ایران نیز به وضوح می‌توان مشاهده کرد.

بحران هویت در کشورهای تازه استقلال یافته که متعاقب فرآیند انتقال در این کشورها پدیدار شد، بحران شدید اجتماعی در حوزه‌های مختلف این کشورها را دامن زده است. از نشانه‌های بارز آن، بی تفاوتی گسترده‌ای است که در افراد، به‌ویژه نسل جوان نسبت به تحولات در تمامی زوایای رفتار اجتماعی، وجود دارد (مقایسه کنید با ایران). به‌طور قطع، کسانی که از این منطقه دیدار کرده‌اند، با عبارت: ((نگران نباش. همه چیز درست می‌شود)) آشنائی دارند. ساده‌انگاری و بلکه بی تفاوتی مردم که بخشی از آن، از گذشته به یادگار مانده، روابط مردم نسبت به یکدیگر را با بی تفاوتی و سردی مواجه کرده است. رفتار سرد مردم در کشورهای مشترک المنافع CIS، در مقایسه با سایر کشورهای اروپای شرقی و بالکان، به مراتب بیشتر مشاهده می‌شود. چنین ساده‌انگاری در چگونگی نگرش مردم نسبت به آینده و حوزه‌های دیگر قابل پیگیری است. فروپاشی ارزش‌های سوسیالیستی که اتحادیه

جماهیر شوروی سابق طی بیش از هفتاد سال آن‌ها را در مراکز آکادمیک کشورهای تحت سلطه، القاء می‌کرد و نهاد خانواده موظف به رعایت و اجرای هرچه دقیق‌تر آن‌ها بود، بعد از نهضت ((گلاسنوست)) و ((پروستاریکا)) که توسط "میخائیل گورباچف" آخرین رهبر اتحاد جماهیر شوروی سابق صورت گرفت، جای خود را به فهم ناقص از ارزش‌های لیبرالیستی اروپایی داد. اندیشه فردگرایی به جای تفکر جمع‌گرایی در تمامی رفتارهای اجتماعی کشورهای آزادشده از یوغ سوسیالیسم به چشم می‌خورد.

در واقع، فرآیند انتقال در حوزه اقتصادی که مالکیت خصوصی را از طریق خصوصی سازی منابع و ابزار تولید میسر می‌ساخت، اندیشه فردگرایی در روابط اجتماعی را قوت بخشیده است. تکبر، نخوت و خودبینی که از مظاهر بارز اندیشه بورژوازی است، می‌رود که در رفتار اجتماعی بسیاری از مردم این کشورها به‌ویژه جوانان و نسل جدید، رخنه کرده و تبدیل به بحران شدیدی برای چنین جوامعی شود. طبق گزارش‌های منابع رسانه‌ای روسیه، جوانان به‌ویژه نوجوانان روسیه با بحران‌های شدید اجتماعی روبه‌رو بوده‌اند.^{۱۱۳} تا سال ۱۹۹۴، ۲۱ درصد از نوجوانان روسیه که میان سنین ۱۵ تا ۱۹ سالگی بودند، دوران دبیرستان را به اتمام نرساندند و بسیاری از آن‌ها معتاد به مواد مخدر شدند. دانشگاه‌های این کشورها نیز وضعیت بهتری ندارند. بسیاری از دانشجویان با بی‌تفاوتی فراوان و تنها به‌خاطر گرفتن مدرک دانشگاهی در دانشگاه‌ها ثبت‌نام می‌کنند و با نخوت فراوان در کلاس‌های درس حاضر می‌شوند (مقایسه کنید با ایران). جالب است که بدانیام میان سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۷، نرخ زاد و ولد در کشور روسیه ۱۴ درصد افزایش پیدا کرد که همین امر بر تعداد جوانان این کشور در اوایل دهه ۲۰۰۰ افزود. همین گزارش می‌افزاید که ۷۵ درصد کسانی که در روسیه مبتلا به بیماری ایدز شده‌اند، به دلیل اعتیاد و استفاده از مواد مخدر بوده است. این در حالی است که اعتیاد و مصرف بیش از حد مشروبات الکلی میان جوانان روسیه تبدیل به یک بحران فراگیر اجتماعی شده است. این موضوع را در دیگر کشورهای تازه استقلال یافته اروپای شرقی می‌توان مشاهده کرد. استفاده از مشروبات الکلی توسط جوانان در میهمانی‌های خصوصی، خیابان‌ها و پارک‌ها در کشورهایی نظیر مولداوی و اوکراین از جمله مواردی است که نظر هر تازه واردی را به خود جلب می‌کند.

در سال ۱۹۹۷، تعداد نوجوانان زیر هفده سالی که به بیماری سفلیس مبتلا شدند، هفتاد برابر رقم سال ۱۹۹۰ بود. ابتلای دختران ۱۵ تا ۱۷ سال به این بیماری، دو برابر رقمی است که برای زنان گزارش شده و این در حالی است که نرخ مرگ و میر میان نوجوانان و جوانان در روسیه و سایر کشورهای تازه استقلال یافته در حال افزایش بوده و سرگردانی نسل جوان کشورهای مورد بحث کاملاً قابل مشاهده است. بی‌احترامی نوجوانان به بزرگترها (اصطلاحاً فرزندسالاری) به دلیل فقدان ارزش‌هایی بوده که پس از انتقال این جوامع، مورد اعتناء مراکز فرهنگی و اجتماعی کشورهای در فرآیند انتقال قرار نگرفته است. در واقع نسل جوان نه ارزش‌های پدران خود را واقعی می‌گذارد و نه ارزش‌های

فرهنگی و اجتماعی خاصی را دنبال می‌کند. به عبارت دیگر، ایجاد یک خلاء ارزشی میان نسل جدید، آن‌ها را در حوزه‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی سرگردان کرده و گفته می‌شود که رشد اعتیاد و سایر بحران‌های روحی میان نسل جوان به واسطه همین خلاء ارزشی است (مقایسه کنید با ایران). جرم و جنایت در این کشورها به یکی از معضلات شدید اجتماعی مبدل شده و امنیت اجتماعی و فردی افراد، توسط تشکیلات سازمان یافته جنائی در معرض خطر قرار گرفته است.

در گزارشی که UNDP منتشر کرده، وضعیت جرم و جنایت در این کشورها را به قرار زیر منعکس می‌کند: در کشور استونی جنایت به طور سازمان یافته از رشد چشمگیری برخوردار بوده است. در این کشور فرم جدیدی از جنایت که سابقاً به شکل زورگیری در خیابان‌ها مشاهده می‌شد، اکنون به جنایت اقتصادی و فعالیت‌های غیرقانونی تجاری تبدیل شده است (مقایسه کنید با ایران). در قرقیزستان، بازار جنایت به استخدام آدم‌کش‌های حرفه‌ای برای کشتن مسئولین دولتی و قانونگذاران کشیده شده است.^{۱۱۴} گزارش مشابهی از جنایت در کشور تاجیکستان حاکی از آنست که آدم‌ربایی، استخدام آدم‌کش‌های حرفه‌ای برای کشتن شخصیت‌های سیاسی و مؤثر، دزدی و جعل از جمله مواردی هستند که از سال ۱۹۹۶ میلادی، سازمان‌های جنایی حرفه‌ای به طور گسترده‌ای مبادرت به انجام آن کرده‌اند. در بسیاری از کشورهای اروپای شرقی، بالکان و CIS، پرکردن لوح‌های فشرده مستهجن از زندگی خصوصی افراد سرشناس و تکثیر آن در مقیاسی گسترده، امری فراگیر شده است. از طرفی دیگر، ((فساد)) یکی از معضلات این کشورها پس از انتقال است. از میان ۱۴۶ کشوری که مطالعه شده‌اند، کشورهای جمهوری چک، لهستان، لاتویا و اسلواکی در اروپای شرقی در مقایسه با کشورهای غرب اروپا، از سطح فساد به مراتب بالاتری برخوردارند. فساد در کشورهای CIS از جمله روسیه، حتی نسبت به کشورهای اروپای شرقی به مراتب بالاتر گزارش شده است. در این میان، کشور مولداوی بالاترین سطح فساد در روابط اجتماعی و اقتصادی را به خود اختصاص داده است. باید توجه داشت که فساد در کشورهای کمونیستی بخش جدانشدنی از زندگی اجتماعی مردم را تشکیل می‌داد و مردم برای دریافت خدمات بهتر اجتماعی در بخش‌های مختلف همچون بیمارستان، پلیس، مدرسه و دانشگاه، دادگاه، خدمات دولتی و حتی بازرگانی مجبور به پرداخت رشوه به صورت گوناگون هستند.

در این رابطه، دولت‌های این کشورها تا کنون اقدام و مبارزه جدی با این معضل اجتماعی را در سرلوحه برنامه‌های خود قرار نداده‌اند. ((والری زورکین)) رئیس دادگاه قانون اساسی روسیه در مصاحبه‌ای اعلام کرد که پرداخت رشوه یکی از معضلات اجتماعی روسیه به‌شمار می‌آید. کارشناسان معتقدند که در این کشور سالانه بیش از ۱۰ میلیارد دلار رشوه دست‌به‌دست می‌شود. فساد در دستگاه قضایی نیز از معضلات شدید این کشورهاست (مقایسه کنید با ایران). همچنین به دلیل مهاجرت وسیع مردم از روستاها به شهرها و گسترش شهرهای بزرگ، فعالیت‌های مولد اجتماعی که سابقاً بخش

اعظمی از آن‌ها در روستاها صورت می‌گرفت، کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد که همین امر به بحران‌ها و معضلات اجتماعی در این کشورها اضافه کرده است.^{۱۱۵}

۱-۵- پیدایی بحران‌های اجتماعی

از نتایج قابل مشاهده فرهنگ کنترلی در نظام ایدئولوژیک-توتالیتار در ایران، وقوع بحران‌های متوالی اجتماعی-فرهنگی است که هر از چندگاه یک‌بار، اذهان را به خود مشغول کرده و جامعه را دستخوش التهاب می‌کند؛ بحران‌ها و التهاب‌هایی که اگر به‌عمد از سوی برخی نیروهای خودجوش و اصطلاحاً آتش به اختیار حاکمیت صورت نگیرند، محصول چنین فرهنگی است و از لحاظ سیاسی در راستای منافع حاکمیت ارزیابی می‌شوند. در ایران، موضوعاتی تبدیل به بحران اجتماعی می‌شوند که اولاً با حساسیت‌های جامعه در ارتباط هستند و درثانی، رعایت آن‌ها مورد توافق عموم مردم نبوده و تنها در چارچوب سلیقه‌ی عده‌ای خاص که به نام مذهب از آن حمایت می‌کنند، قرار دارد، درحالی‌که از ابتدا هم معلوم نیست، آیا شارع دینی با چنین شیوه‌هایی موافق است یا اصلاً جزو اصول پذیرفته شده نظام قرار دارد یا خیر؟ در فرهنگ کنترلی، سلیقه‌ای دیدن موضوعات مهم اجتماعی-فرهنگی امری عادی و متداول شده و هر گروهی که بر سر کار می‌آید با استفاده از شیوه‌های کنترلی، نظرات خود را بر جامعه تحمیل کرده و درنهایت از آن، بحرانی اجتماعی درست می‌کند.

۲-۵- مشاهدات تجربی

برای درک بحران‌های اجتماعی، شاید نیاز بالایی به تحلیل‌های کتب درسی نباشد و با مراجعه به مشاهدات میدانی بتوان عمق فاجعه را در این قبیل از کشورها درک کرد: در نظرسنجی از منتخبی از مردم، پرسش‌های زیر بیشترین دغدغه مردم بوده است:

-- مردمی که اکثراً در رفتارهای اجتماعی عصبانی و آشفته به نظر می‌رسند و فکر می‌کنند، "امروزشان بدتر از دیروزشان است"؛

-- سرپرستان خانوارهایی که نگران معیشت و آسایش خانواده‌های خود بوده و شاید هر از چند ماه آن‌هم به‌طور اتفاقی رنگ گوشت و مرغ را دیده و غذای مناسبی برای خانواده خود تدارک ببینند؛

-- افراد زیادی که نگران کرایه‌های عقب‌افتاده خانه اجاره‌ای خود هستند؛

-- مردمی که درگیر بحران اعتیاد بوده و جوانانشان از بیکاری رنج می‌برند،

-- خانواده‌هایی که نگران افزایش شدید نرخ طلاق در جامعه هستند؛

-- خانواده‌هایی که نگران افزایش بیماری‌های روانی از جمله خشونت و افسردگی هستند؛

-- خانواده‌هایی که نگران مصرف بیش از اندازه مشروبات الکلی، مواد افیونی و دخانیات توسط سرپرست خانواده یا جوانان خانواده هستند؛

-- خانواده‌هایی که نگران افزایش تعداد زندانیان به‌ویژه جرایم مالی، بزه، مهریه، ورشکستگی و امثالهم هستند؛

-- خانواده‌هایی که نگران فسادهای اجتماعی ازجمله فروش دختران جوان به کشورهای ثروتمند برای مقاصد روسپی‌گری و افزایش روسپی‌گری در جامعه درکنار کاهش شدید سن روسپی‌گری و تعمیم آن میان نوجوانان و کودکان هستند که به عقیده بسیاری از کارشناسان، دلیل عمده آن، افزایش فقر و قرارگرفتن بخش اعظمی از افراد جامعه زیر خط فقر بوده است؛ و بسیاری از معضلات و ناهنجاری‌های دیگر در ایران که ناشی از شرایط بحرانی در جوامع ایدئولوژیک-توتالیتار است. ارزش‌های نابهنجاری که به دلیل تکرار به هنجار تبدیل شده‌اند و اگر کسی آن‌ها را رعایت نکند، دلیل بر بی‌عرضه‌گی و ناتوانی‌اش گذاشته می‌شود. اگر کسی بتواند کلاه کسی را بردارد و بر ندارد، عیب شمرده شده، یا اگر کسی یک شبه ره صد ساله نرود، دلیل بر ناتوانی‌اش گذاشته می‌شود.

معضلات شدید اقتصادی در کشور نه فقط سبب تلاطم‌های روحی بسیاری در خانواده‌های ایرانی شده، بلکه دیری نخواهد پائید که اکثر ملت ایران با سوءتغذیه شدید مواجه شوند. برای نمونه در کنار افزایش شدید قیمت کالاهای اساسی و به‌ویژه لبنیات که در سلامتی مردم نقش مؤثری دارد، مردم با کمبود شدید پروتئین روبه‌رو شده‌اند. باید دانست "میزان پروتئین ۱۰۰ گرم گوشت گاو ۱۹،۹۰ گرم و میزان پروتئین در ۱۰۰ گرم گوشت مرغ، ۲۵ گرم است. همچنین گوشت بلدرچین، بوقلمون، شترمرغ و گوسفند نیز حاوی مقدار زیادی پروتئین است. برای مثال در ۱۰۰ گرم گوشت گوسفند، ۲۸،۴ گرم پروتئین یافت می‌شود" و این درحالی است که ملت ایران به دلیل کاهش قدرت خرید و کمبود درآمد دیگر نمی‌توانند مقدار لازم پروتئین را در سبد مصرفی خود قرار دهند. مصرف سرانه گوشت قرمز در ایران طی سال‌های اخیر با نوسانات قابل توجهی همراه بوده است. بر اساس داده‌های آماری مصرف گوشت قرمز در کشور، به دلیل افزایش قیمت‌ها، مشکلات اقتصادی-معیشتی و کاهش قدرت خرید مردم، کاهش یافته است. در گذشته، گوشت قرمز بخش عمده‌ای از سبد غذایی خانوارهای ایرانی را تشکیل می‌داد، اما در حال حاضر بسیاری از مردم خصوصاً سه دهک پایین جامعه قادر به خرید گوشت قرمز حتی به اندازه ناچیز هم نیستند. همچنین مشکلات مربوط به تأمین گوشت و کاهش تولید داخلی نیز بر روند مصرف تأثیر گذاشته است. این روند کاهش مصرف گوشت و فراورده‌های پروتئینی در آینده‌ای نه چندان دور، منجر به تأثیرات مخربی در تغذیه و سلامت عمومی افراد جامعه خواهد شد. طبق گزارش مرکز آمار ایران در سال ۲۰۲۲ سرانه مصرف گوشت قرمز در ایران، در نتیجه "حاکمیت بد" به ۴ کیلوگرم در سال به ازای هر فرد کاهش یافته است. مقایسه مصرف گوشت قرمز با کشورهای منطقه به‌ویژه کشورهای حاشیه خلیج فارس، تصویر روشن‌تری از وضعیت تغذیه ایرانیان آشکار می‌کند. سرانه مصرف گوشت قرمز در لبنان ۱۸ کیلوگرم، در عراق ۱۹ کیلوگرم، در مصر ۲۶ کیلوگرم، در تونس ۲۸ کیلوگرم، در عمان ۴۳ کیلوگرم، در

عربستان ۵۴ کیلوگرم، در امارات ۶۲ کیلوگرم و در کویت ۶۷ کیلوگرم به ازای یک نفر در سال است. داده‌ها خاطرنشان می‌کنند برای مثال یک فرد در امارات ۱۵,۵ برابر بیشتر از یک فرد ایرانی گوشت قرمز در سال مصرف می‌کند.

اجازه می‌خواهم در این قسمت کمی از روش‌های علمی در تدوین کتاب فاصله گرفته و آرزوهای خود را بیان کنم:

همیشه به خود می‌گویم که:

--چقدر خوب بود، در تمامی جوامع، محصولی که از اندیشه هر گروه، تولید می‌شد برای تحکیم پایه‌ها و ستون‌ها و بنیان‌های جامعه مورد استفاده قرار می‌گرفت؛

-- چقدر خوب بود، نظام‌های سیاسی اجازه می‌دادند که مردم با حفظ عقاید سیاسی و ایدئولوژی مورد قبول خود، در کنار هم و نه در مقابل یکدیگر، برای ساختن جامعه‌ای توانا و آزاد مبارزه کنند؛

-- چقدر خوب بود، همه گروه‌های سیاسی داخل و خارج از کشور برای ساختن جامعه‌ای توانا و آزاد و سربلند، دست همکاری و عشق به یکدیگر می‌دادند و همه به مردم جوامع خود، شاخه گل‌های آزادی هدیه می‌دادند؛

-- چقدر خوب بود، افراد جامعه در معرض بحران‌های اجتماعی قرار نمی‌گرفتند؛ دچار افسردگی و شک و قرارگرفتن در مسیر بی‌هویتی در کنار تشدید منازعات نگران‌کننده سیاسی نمی‌شدند و از اعتقادات خود فاصله نمی‌گرفتند؛

-- چقدر خوب بود، همه مردم صرف‌نظر از آراء و عقاید متفاوتشان در مقابل حکومت دارای حقوق یکسان شهروندی بودند و هیچ کس به جرم اظهار عقیده زندانی، شکنجه یا سربه‌نیست نشده و از حقوق اجتماعی و سیاسی محروم نمی‌شدند؛

-- چقدر خوب بود که جوانان به واسطه ناهنجاری‌های سیاسی- اجتماعی و فرهنگی، از دین سرخورده نمی‌شدند و برعکس، برای اصلاح امور، به کتاب و سیره بزرگان توسل می‌جستند و راه و روش آن‌ها را با تمامی وجود سرمشق خود قرار می‌دادند؛

-- چقدر خوب بود که جوانان جوامع مختلف می‌دانستند که کلید آزادی و آزادگی و رفاه و امنیت و آرامش را تنها در کلام اراده برتر می‌توانند پیدا کنند و با آن قادر خواهند بود که قفل تمامی مشکلات زندگی را به راحتی باز نمایند؛

-- چقدر خوب بود که جوانان می‌دانستند که ((آزادی)) را تنها می‌توان با کلام حق به دست آورد و چقدر خوب بود که ((آزادی))، شاه کلید حیات و حرکت جامعه می‌شد و تمامی درهای بسته را می‌توانستیم با آن باز کنیم؛

-- چقدر خوب بود که همه می‌توانستند از روی آن شاه کلید، برای خود کلیدی اضافی بسازند و به گردن خود آویزان کنند؛

چقدر خوب بود که هیچ کس - نه دولت، نه گروه‌های سیاسی و نه اشخاص - در نظام‌های کنترلی تلاش نمی‌کردند هیچ کسی را به زباله‌دان تاریخ بیاندازند و همه تلاش می‌کردند دنیا و تاریخی مملو

از مهر و صفا و صمیمت و عشق برای هم بسازند و با عقاید مختلف در کمال آرامش در کنار هم زندگی کنند؛

-- چقدر خوب بود که ((عشق به وطن و ملت)) در زمره مقدسات درمی آمد و آن کس که عاشق تر بود، مقدس تر بود؛

-- چقدر خوب بود که به نام ایدئولوژی و مذهب، هیچ کس را تکفیر نمی کردند و دین ابزار قدرت و سلطه عده ای قرار نمی گرفت؛

-- چقدر خوب بود که هدف واقعاً وسیله را توجیه نمی کرد، حال می خواست مذهبی باشد و یا غیر مذهبی. همیشه آرزو می کردم که چقدر خوب بود که حرکت استقلال طلبانه ملت ها در تمامی جوامع، نسل سوخته نداشت؛

-- چقدر خوب می شد که بحران های اجتماعی - سیاسی - اقتصادی از جوامع کنترلی دور می شد و همه می توانستند در آرامش روزگار بگذرانند؛

-- اصلاً چقدر خوب بود که نظام های کنترلی و ایدئولوژیک - توتالیتار برای همیشه به زباله دان تاریخ انداخته می شدند و دیگر کسی مجبور نبود که تحت سلطه و کنترل حاکمیتی روزگار بگذارند.

-- چقدر خوب بود که توسعه یافتگی مقوله ای فرهنگی به حساب می آمد و احاد جامعه دغدغه به ثمر نشاندن مؤلفه های آن را داشتند و مهم ترین اولویت نهادهای حاکمیتی رساندن جامعه در قافله توسعه یافتگی بود.

به خوبی اما می دانم که این آرزوهای خوب با وجود نظام ایدئولوژیک - توتالیتار در ایران فقط در سطح آرزو باقی می ماندند و در مقابل باید شاهد افزایش بحران های اجتماعی، اعتیاد و زندان و امثالهم باشم. در بررسی بحران های اجتماعی در جوامع کنترلی، مشاهده شده است جوانان زیادی که متأسفانه بخش قابل توجهی از آنان را هم تحصیل کردگان دانشگاهی تشکیل می دهند، معتاد به یکی از انواع مواد مخدری هستند که استعمال ((انواع قدیم و جدید)) آن ها، امروزه در ((پارتنرها))، ((پارکرها))، ((مکان های امن)) و حتی در ((خوابگاه های دانشجویی)) توسط جوانان صورت می گیرد. عاقبت این افراد، در کنار سرخوردگی های اجتماعی، طرد از خانواده و از دست دادن موقعیت اجتماعی و در نهایت اگر مرگ نباشد، ((زندان)) است. اما متأسفانه زندان هم، هیچ گاه مکان مناسبی برای جوانان برای ترک اعتیاد نبوده است، بلکه اعتیاد آن ها در زندان بیشتر شده و با جرائم و بزه های دیگری نیز آشنا می شوند. حتی مشاهده شده است جوانانی هم که به جرم هایی غیر از اعتیاد به زندان افتاده اند، در آن جا آلوده به مواد مخدر شده اند. جوانانی که به جرم های سیاسی، روزنامه نگاری، مالی، اخلاقی و.... مجبورند بخشی از دوران جوانی خود را در این مکان نکبت بار بگذرانند.

در زندان های ایران، برخی از زندانی هائی هم که اعتیاد ندارند، برای آرامش، از دوزهای کمتری از قرص های آرامش بخش که توسط مسئولین زندان توزیع می شوند، استفاده می کنند که البته پس از مدت کوتاهی، مقادیر کم، اثر خود را از دست داده و این عده، خواستار مصرف مقادیر بیشتری

می‌شوند. خریدوفروش این قرص‌ها نیز میان زندانیان متداول بوده و عده‌ای هم از این راه درآمد خوبی کسب می‌کنند. ((اعتیاد)) بلای سهمگینی است که بر روح و جسم اکثر زندانیان سنگینی می‌کند. شاید بتوان گفت که متأسفانه زندان مکان امنی است برای توزیع و مصرف انواع و اقسام موادمخدر. هرچند بسیاری از سالن‌های زندان، مخصوص جرائمی غیر از موادمخدر است، اما اکثر کسانی که در آن سالن‌ها حضور دارند، به‌نوعی از یکی از مواد مخدر استفاده می‌کنند. بسیاری قبلاً معتاد بودند و بسیاری دیگر، در زندان معتاد می‌شوند. فشار حبس، دوری از خانواده، تنش‌هایی که به‌طور مداوم از بیرون بر زندانیان وارد می‌شود؛ فشارها و برخوردهای ناهنجاری که زندانیان به‌یکدیگر وارد می‌آورند، بیماری‌ها، مشکلات جسمی و روانی و بسیاری از ناهنجاری‌های دیگر، گرایش به اعتیاد در زندان را جذاب و تقریباً همه‌گیر کرده است. مورفین، تریاک، شیشه، گل، کوکائین، بنگ، ماری‌جوآنا، قرص LSD و هروئین از مخدرهایی هستند که به‌راحتی در اختیار زندانیان قرار می‌گیرد.

از همکاران دانشگاهی تعریف می‌کرد، مهندس جوانی را می‌شناخت که از کارمندان دولت بود و به جرم مالی (که او اعتقاد داشت سیاسی بوده است)، نزدیک به یکسال دوران محکومیت خود را در زندان می‌گذراند. وی در آن‌جا آلوده به موادمخدر شد و سپس، مشکلات عدیده‌ای با همسر و خانواده‌اش پیدا کرد. روزی که برای تعیین سرنوشت خود از زندان به دادگاه رفته بود، پس از مراجعت اظهار می‌کرد که زندگی خارج از زندان واقعاً برایش مشکل است! و تمایل زیادی برای مرخص شدن از زندان را ندارد. به‌نظر او، زندگی در زندان برایش بهتر از زندگی در جامعه کنترل‌شده است. اعتیاد این افراد نشانگر یکی از انواع ناهنجاری‌ها و بحران‌های اجتماعی بوده که در جوامع کنترل‌شده پراکنده شده و البته اعتیاد در زندان که آیینۀ جامعه بوده، به‌مراتب شدیدتر است. همین همکار دانشگاهی، سرنوشت حزنانگیز جوان بیست و چهارساله‌ای را نقل می‌کرد که دانشجوی یکی از دانشگاه‌های دولتی بود و درضمن، دستی هم بر قلم داشت. او نان‌آور مادر و سه خواهرش بود و به‌علت بیکاری، هرشب و روز، گرسنگی و واماندگی خانواده‌اش را مشاهده می‌کرد. یک شب وقتی با ضعف مفرط ناشی از گرسنگی خانواده‌اش مواجه می‌شود، تصمیم می‌گیرد که دوچرخه همسایه را دزدیده و با فروش آن برای مادر و خواهرانش غذائی تدارک ببیند. همسایه دیگر، با مشاهده صحنه سرقت، پلیس را در جریان می‌گذارد و وی روانۀ زندان می‌شود. اکنون او با خریدوفروش موادمخدر در زندان، ضمن آنکه خود نیز معتاد شده است، همچنان نان‌آور خانواده‌اش است. بدیهی است که وی هیچ‌گاه نمی‌تواند درآمدی به‌راحتی درآمد زندان داشته باشد، ضمن آنکه فعلاً خانواده‌اش هم در رفاه هستند. زمانی هم که به ((اجبار)) از زندان آزاد شود، به علت اعتیاد و آشنائی کامل با فوت و فن این حرفه و افرادی که به توزیع موادمخدر مبادرت می‌ورزند، از فعالان موادمخدر در جامعه خواهد شد.

"ساقی" واژه‌ای است که در اکثر زندان‌های ایران برای افرادی خاص به‌کار برده می‌شود. افرادی که ابزار، مکان و مواد مورد استفاده مصرف کنندگان را فراهم کرده، با آن‌ها ((هم‌پاله)) می‌شوند. جوان تحصیل کرده‌ای به جرم دریافت رشوه و فساد مالی به زندان می‌افتد. او می‌گوید، دولت برایش

پاپوش درست کرده و درواقع وی را به دلیل نوشتن مقالات تند علیه نظام به زندان انداخته‌اند. او هفت سال از بهترین سال‌های عمرش را در زندان سپری کرده و برای حفظ بقا با محیط و نظام زندان کاملاً آشنا شده است. حال او در زندان یک ساقی تمام عیار است. وی روزانه مقادیر زیادی مواد مخدر مصرف می‌کند، ضمن آنکه از دیگران هم بهره می‌برد! ساقی‌ها با ترفندهای فریبنده، جوانان فراوانی را به‌سوی موادمخدر و کارهای خلاف در زندان سوق می‌دهند که شاید هیچ‌کدام از آن‌ها حتی تصور معتاد شدن و خلافکار بودن را هم نمی‌دادند. اعتیاد و گسترش بزهکاری از آثار بارز زندان است. منتقدان نظام سیاسی ادعا می‌کنند هنگام شورش‌های مردمی، نظام سیاسی برای سرکوب مردم از این افراد و اراذل و اوباش زندانی استفاده کرده و در خیابان‌ها برای قلع و قمع مردم همراه نیروهای امنیتی رهایشان می‌کند. جریده‌ای ایرانی از قول جامعه‌شناسی نوشت: "در حال حاضر سن خلافکاران در ایران به ۱۲ و ۱۵ سال رسیده است. به عنوان مثال همان پسری که اکنون در مرحله اعدام است و در بزرگراه‌ها با اعمال خشونت‌آمیز از ماشین‌ها سرقت می‌کرد، دلیلش چه بود! فقر است که باعث شده این جوان به سمت این تخلف روی بیاورد، چون با تأمین معیشت روبرو است."^{۱۱۶}

اعتیاد همه‌ ماجرا نیست، بلکه مهاجرت نخبگان از کشور نیز نمایان‌گر عمق فاجعه‌ای است که گریبان‌گیر ایران شده و توسعه نیافتگی به‌مراه آورده است. اگر نخبگان و جوانان همچنان علاقه به ادامه تحصیل در کشور را داشته باشند یا تمایلی به مهاجرت به خارج را نداشته باشند، آن‌گاه می‌توان ادعا کرد که کشور در مسیر توسعه یافتگی قرار دارد. مشاهده شده بسیاری از نخبگان پس از قبولی در دورهٔ دکتری، از ادامه تحصیل انصراف می‌دهند. ازطرفی، مهاجرت جوانان به خارج از کشور برای تحصیل، پیدا کردن کار، کنجکاوی یا در آرزوی برخورداری از زندگی‌ای بهتر و متفاوت با آنچه‌که در اختیار دارند، موضوع جدیدی در تاریخ اجتماعی ایران نیست و هرروز بر سرعتش اضافه می‌شود، اگر جریان مخرب فرار مغزها بر آن افزوده نشود که آن حدیث مفصل و جداگانه‌ای دارد، داستان تأسف‌باری است که ایران را از بهترین سرمایه‌های موجود کمیاب محروم ساخته و مسیر رشد و توسعه را با اختلال روبه‌رو می‌کند. معاون سابق آموزشی وزیر بهداشت و رئیس یازدهمین المپیاد علمی دانشجویان علوم پزشکی کشور (باقر لاریجانی) زمانی گفته بود سالانه ۱۸۰ هزار نخبه و تحصیل‌کرده از ایران مهاجرت می‌کنند و ایران در میان کشورها رتبه دوم فرار مغزها را در جهان دارد و این درحالی است که به گفته وی: "شاخص‌های نوآوری سال ۲۰۱۹ رتبه کلی ایران در جهان ۶۱ است و در منطقه پس از هند رتبه دوم را دارد، همچنین بر اساس شاخص‌های دانش جهانی در سال ۲۰۱۷ ایران رتبه ۸۳ را در بین ۱۳۲ کشور جهان کسب کرده است."

۶- خشونت، آزادی و حقوق بشر

اشاعۀ خشونت و همه‌گیر شدن آن در جامعه، از آفت‌های توسعه یافتگی است. اشاعۀ خشونت از یک‌طرف و نفی خشونت و تکریم مقام انسانی و اعتناء به حقوق بشر از طرفی دیگر، ریشه‌هایی کهن در تاریخ و فلسفه دارد و بسیاری از اندیشمندان همچون "هابز"، "لاک"، "منتسکیو"، "روسو" و "کانت" طی سده‌های گذشته، به بررسی فلسفی و نظری پیرامون چنین مقولاتی پرداخته‌اند. به اعتقاد چنین فیلسوفانی، ریشه خشونت و اشاعۀ آن در جوامع، زنجیرهایی هستند که دولت‌ها معمولاً به نام دین و ایجاد ثبات و آرامش در جامعه، بر دست و پای مردم بسته، آنان را از حقوق طبیعی خود محروم می‌کنند. چنین زنجیرهایی سبب می‌شود که نیکبختی، آزادی، شکوفائی استعدادهای انسانی، حقوق بشر، رفاه اقتصادی و اجتماعی و توسعه یافتگی جوامع و انسان‌ها، به مخاطره افتند. مطالعات نشان می‌دهند بسیاری از زنجیرهایی که دولت‌ها با توجیهات گوناگون بر مردم جوامع خود می‌اندازند، ریشه در آراء فلسفی دارد. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که آزادی و آزادی‌خواهی از یک‌طرف و خشونت و زورگویی از طرف دیگر، هر دو از ریشه‌های مستحکم فلسفی برخوردارند. برای مثال به اعتقاد "توماس هابز" (۱۶۷۹ - ۱۵۸۸) متفکر انگلیسی سده هفدهم، تمامی آحاد بشر، اختیار دارند تا خواسته‌های خود را با تمامی توان و بدون هیچ مانعی برای حفظ خویشتن، برآورده سازند. اما از آنجائی که نگاه "هابز" به انسان بسیار بدبینانه است و آدمی را "گرگ آدمی" می‌داند، ادامه می‌دهد که چنین وضعیتی، پیامدی جز منازعه‌ای مستمر بر سر علایق گوناگون و از جمله با کاربرد ابزار قهرآمیز ندارد و بنابراین آزادی انسان برای کسب منافع خود به منازعه‌ای مستمر که وی آن را "جنگ همه علیه همه" می‌نامد؛ خواهد انجامید. "هابز" با مشاهدۀ جنگ‌های داخلی و خونین در انگلستان و جنگ‌های موسوم به سی ساله، که اکثر آن‌ها از خصلت مذهبی برخوردار بودند، برای دست‌یازی به آرامش اجتماعی، در "نظریۀ قرارداد" خود با ارایه اندیشه‌ای به غایت افراطی، خشونت را برای دولت تجویز کرده و با اعطای اختیارات نامحدود برای دولت، تمامی حقوق فردی انسان‌ها را در سایه اختیارات دولت قرار می‌دهد. در این فرآیند، حقوق اقلیت‌های فراوانی در جامعه که از قدرت سیاسی کمتری برخوردارند، پایمال شده که این خود نیز به منازعه‌ای جدید می‌انجامد که خشونت دولت را توجیه می‌کند.

بسیاری از جوامع ایدئولوژیک - توتالیتار از جمله ایران با استفاده ابزاری از دین و توسل به آرای فلسفی امثال هابز، خشونت را در جامعه افزایش داده که سبب گسترده‌گی نظام سلطه، نفی حقوق طبیعی انسان‌ها و به تعویق افتادن توسعه اقتصادی، رفاه و امنیت اجتماعی جامعه می‌شوند. زنجیرهایی که دولت‌ها با توجیهات گوناگون و به‌ویژه استفاده از احساسات دینی بر مردم جوامع خود می‌افکنند، ریشه در آراء فلسفی دارد. همچنین، بی‌اعتنایی به اقتصاد باز و تکیه بر اقتصاد دولتی افزون بر سلطۀ سیاسی، پایه‌های استبداد در جامعه را مستحکم‌تر کرده و دولت‌ها سهل‌تر می‌توانند

زنجیرهای انقیاد را بر جامعه بیافکنند. به طور خلاصه، آزادی، آزادی خواهی، قسط، برابری و استقلال از یک سو و خشونت و زورگویی از سوی دیگر، هر دو از ریشه های مستحکم فلسفی برخوردارند. در مقابل نظریات افرادی چون "هابز"، فیلسوفان دیگری چون "جان لاک" و "ایمانوئل کانت"، اعتقاد داشتند: برابری و استقلال همه مردم در جوامع از حقوق طبیعی آنها محسوب شده و اشاعه خشونت از طرف دولت، باعث ترویج خشونت بیشتر در جامعه می شود. افزون بر این، افراد و گروه هایی که حقوق خود را پایمال شده می بینند، در مقابل رفتار خشونت آمیز دولت نیز مقابله به مثل کرده و با خشونت بیشتری و فراگیرتر، پاسخ خشونت های دولت را می دهند. برای مثال "جان لاک" فیلسوف انگلیسی (۱۶۳۲-۱۷۰۴) اعتقاد داشت که "قانون طبیعی"، اجازه خشونت و نابودی کسی را توسط کسی دیگر نمی دهد. او همچون "شارل منتسکیو" (۱۶۸۹-۱۷۷۵) فیلسوف فرانسوی، با اصرار می خواهد که دولت ها به جای ترویج خشونت، با اندیشه تفکیک قوا، قوانینی وضع کنند که برای تمامی آحاد جامعه معتبر بوده و همه را در برابر قانون، برابر بدانند و بدین وسیله، حقوق طبیعی زندگی افراد، آزادی و مالکیت خصوصی آنها را تضمین کنند. نفی خشونت و آزادی انسان ها نزد برخی از متفکران دارای آن چنان ارزشی است که برای مثال "ژان ژاک روسو" (۱۷۱۲-۱۷۷۸) فیلسوف سوئیسی، می گوید: "صرف نظر کردن انسان از آزادی، به معنی صرف نظر کردن از خصلت انسانی و "حق بشری" است. آزادی به مثابه آزادی اراده، قابل چشم پوشی نیست، چرا که این آزادی، پیش شرط انسان بودن و آیین اخلاقی انسانی به حساب می آید، چرا که همه انسان ها از بدو تولد، آزاد و برابر زاده شده اند. بنابراین، جامعه شهروندی ناشی از قرارداد اجتماعی، باید آزادی واقعی را تضمین کند." دولتی که آزادی انسان ها را به درستی تضمین کند، هرگز به خشونت متوسل نمی شود، چون دولتی که بر پایه حقوق بشر به وجود آمده باشد، نمی تواند حقوق شهروندی را نادیده بگیرد. "ایمانوئل کانت" (۱۷۲۴-۱۸۰۴) فیلسوف آلمانی چون "روسو"، آزادی انسان را حقی فطری و همزاد او و به عنوان حقی بشری به رسمیت می شناسد. "کانت" معتقد بود که: "انسان در تمامی فعالیت هایش، چه به او مربوط باشد و چه نباشد، همیشه باید در آن واحد در مقام "غایت" در نظر گرفته شود. بنابراین انسان با توجه به چنین جایگاهی، از ارزشی مطلق برخوردار است که آن را می توان "تقدس بشری" در وجود تک تک افراد نامید." او تأکید می کند که: "اگر چه انسان آن گونه که باید مقدس نیست، اما بر او بایسته است تا انسانیتی را که در اوست، با تقدس بنگرد." به این ترتیب، "کانت" نتیجه می گیرد که: "دولت چنانچه بخواهد دولتی قانونی و مشروع باشد، اجازه ندارد با توسل به زور و خشونت، اصل حقوق بشر انسان ها را خدشه دار سازد، چرا که اصل مزبور، شرط امکان وجود خود دولت است. باید دانست که در واقع، این دولت نیست که باید آزادی و حقوق شهروندی را رعایت کند، بلکه بر عکس، آزادی و حفظ حقوق تک تک افراد و همه شهروندان است که تنها پایه حقانیت هرگونه دولت قانونی و مشروع است."

روشنفکران ایرانی قبل از انقلاب ۵۷ در ایران نیز تحت تأثیر چنین آرای به ویژه فیلسوفان انگلیسی و فرانسوی با تبری جستن از خشونت و توصیه آزادی، زمینه انقلابی فراگیر را در جامعه ایرانی فراهم

کردند. روشنفکران بسیاری از جمله روشنفکران ایرانی پیش از انقلاب که به گونه‌ای تعلق به اندیشه سوسیالیسم داشتند، خشونت، نداشتن آزادی و استقلال و بورژوازی را از زمان پیدایی، علت بسیاری از نابسامانی‌های اجتماعی می‌دانستند؛ اندیشه‌ای که تا حد زیادی از فرانسه به سایر کشورها رخنه کرد تا جایی که در دوران و پس از انقلاب فرانسه، برخی از اندیشمندان غربی و شرقی به جمع مخالفان بورژوازی پیوسته و با نوشته‌های مهیج خود، به مخالفان طبقه بورژوازی یاری رسانده و مردم را به انقلاب تشویق می‌کردند. «ویلیام بلیک» شاعر انگلیسی که دوران تحول به «رومانتیسم» را شاهد بود در خانواده‌ای گمنام و نه چندان مشهور انگلیسی دیده به جهان گشود و تا ده سالگی پا به مدرسه نگذاشت و در خانه آموزش می‌دید. او "زندگی رازآلودی داشت و خواستار آن بود که مدینه فاضله یا آرمان شهری با حضور قدیسین خاکی بنیان نهاده شود." بلیک با کلیسا مخالفت کرد و به آزادی انسان و عشق الهی معتقد بود. زمانی که بلیک درگذشت، انتقال به دوران رومانتیسم به مرحله تکمیل و نهایی رسیده و نهضت رومانتیسم در اوج قدرت نهضت کلاسیسیسم آغاز شده بود.

بلیک می‌سراید:

آیا دیدن این منظره چیز مقدسی است
در سرزمینی غنی و پر بار که کودکان خردسال گرفتار بی‌نوایی باشند
با سرما و دست‌های رباخواران تغذیه شوند؟
در حالی که جملگی کودکان گرفتار فقرند؟
این‌جا سرزمین فقر و تیره است.

همچنین، از جورج گوردن بایرن می‌توان یاد کرد که خواستار انقلاب بود و با خشونت، استثمار و بهره‌کشی کارگران در فرایند انقلاب صنعتی اروپا مبارزه می‌کرد. بایرن را به لرد بایرون می‌شناسند که شاعر غزلسرای انگلیسی فرانسوی‌الاصل بود. در ۱۸۰۵ در دانشگاه کمبریج ثبت نام کرد و نخستین اثرش را در ۱۸۱۲ منتشر کرد. بایرن از افراد تأثیرگذار مکتب رمانتیسم بود و با هرگونه تزویر و دورویی و ستم مبارزه می‌کرد. در ۱۸۲۳ به درخواست آزادی‌خواهان یونانی در جنگ علیه دولت عثمانی شرکت کرد و سال بعد در همان جنگ کشته شد. فقط ۳۶ سال عمر کرد ولی در مدتی کوتاه آثار ارزشمندی از خویش بر جای گذاشت.

او می‌سراید:

خدا شاه را نجات دهد و شاهان را،
زیرا اگر چنین نکند، شک دارم از آن‌که مردم بیش از این حاضر شوند چنین کنند
گمان دارم صدای پرندۀ کوچکی را می‌شنوم که چنین می‌خواند،
مردم اندک اندک نیرومندتر خواهند شد
و انبوه جمعیت سرانجام، جملگی از تقلید صبر ایوب به جان آیند

با طیب خاطر می‌گفتم:
 «آف بر تو»، اگر در نیافته بودم که انقلاب و فقط انقلاب،
 می‌تواند زمین را از آلودگی دوزخ نجات بخشد.

روشنفکران ایرانی پیش از انقلاب ۵۷ نیز مانند اندیشمندان ذکر شده مثل ایمانوئل کانت از جمهوری سخن می‌گفتند که در آن جملگی مردمان بر زمینه‌ای برابر می‌ایستادند، که در آن همه برابرند، همگی قرین شرف و سرفرازی، آن چنانکه اعضای یک پیکر باشند، از جمله فاضلان و آدم‌های محترم؛ جایی که بالاتر از همه اینها دستیابی به امتیازات برای همه میسر باشد و احترام به مال و جاه آن قدر نباشد که احترام به استعداد، ارزش و صفت بالنده.

۱-۶- خشونت - وهن دین

ایجاد جنگ و خشونت میان مذاهب در عصر کنونی، از جمله موارد عقب ماندگی و توسعه نیافتگی نظام‌های کنترلی و ایدئولوژیک - توتالیتار مثل ایران است؛ چه بسا که چنین منازعه‌ای را برخی از عناصر در نظام‌های توسعه یافته برای هرچه بیشتر عقب نگه داشتن کشورهای عقب مانده ایجاد می‌کنند تا وابستگی آنان را به خودشان بیشتر کنند. امروزه نیز در سراسر گیتی، متفکران زیادی معتقدند که تنها آن‌دسته از دولت‌هایی قانونی و مشروع هستند که حقوق همه انسان‌ها را رعایت کرده و هرگز خشونت را در مقابل حقوق طبیعی مردم قرار ندهند. اگر چنین تفکری در جوامع نهادینه شود، آزادی و استقلال واقعی نصیب ملت‌ها خواهد شد و تمامی آحاد مردم از جمله اقلیت‌ها از هر گروه و مذهب و نژادی در جامعه از حقوقی برابر برخوردار می‌شوند که همین اصل، ضامن بقا و عظمت ملت‌ها و کشورها در طول تاریخ خواهد بود، به شرطی که از دین و ایدئولوژی ابزاری برای اعمال خشونت استفاده نشود که در نهایت موجب وهن دین خواهد شد. مصادیق فراوانند. قتل عام دسته جمعی بسیاری از مسلمانان اعم از شیعه و سنی در پاره‌ای از کشورهای اسلامی، به‌ویژه در کشورهای عراق، افغانستان، لبنان و فلسطین، ریشه در تفکر افراطی‌گری مذهبی و یکسویه دیدن شرایع دینی دارد که بنابراین جز ترویج خشونت بیشتر، ریختن خون انسان‌های بی‌گناه و بی‌امان و در نهایت وهن دین، نتیجه دیگری در پی نخواهد داشت.

بسیاری بر این باورند تفکر وهابیت که ابزاری برای مقاصد متحجرانه سلفیون تدبیر شده است، عامل اصلی خشونت در دول اسلامی است، اما باید دانست که این تنها گوشه‌ای از تصویری دهشتناک و خونین است که بخش مهم آن برمی‌گردد به اشاعه خرافه‌پرستی از طرف برخی از علمای دینی، نداشتن تسامح و یکسویه نگری در افکار مذهبی، بی‌اعتمادی به افکار نوین در حوزه دینی و باقی

ماندن بر افکار سنتی که بخشی از آن‌ها دیگر نمی‌توانند جوابگوی نیازهای دنیای کنونی باشند، اصرار بر فروعی از مذهب که زائیدهٔ سلیقه‌های ذهنی و نشأت گرفته از تعصبی کور است، استفادهٔ ابزاری از مذهب برای رسیدن به پاره‌ای از مقاصد سیاسی، بازی گرفتن و تکیه بر احساسات دینی مردم برای اشاعهٔ افکاری که جایگاه محکمی در شریعت دینی ندارند و موارد دیگری که همگی خشونت را تئوریزه و نهادینه می‌کنند و عوامل آن‌را راضی از این‌که اعمالشان مرضی حق تعالی بوده و جایگاهشان در بهشت خلدون است؛ اما غافل از آن‌که خشونت و افراطی‌گری مذهبی، نتیجه‌ای در پی نخواهد داشت مگر وهن اسلام و ضربه بر افکار متعالی و مرقی آن، که تنها راه نجات بشریت در دنیای بی‌معرفت امروزی است.

خشونتی که امروز در دامن مسلمین گذاشته شده و قرار است که در همین‌جا نضج گیرد، سابقه‌ای کهن دارد در مسیحیت، که آن‌ها نیز روزی افکار غیر را برنمی‌تابیدند و به کشتار هم‌کیشان خود مبادرت می‌ورزیدند؛ کاتولیک‌ها خون پروتستانت‌ها را مباح می‌دانستند و پروتستانت‌ها جان برادران هم‌کیش خود را ارزان می‌پنداشتند؛ و چنین بود که زعمای قوم در دنیای مسیحی شاید تنها راه نجات را جدایی دین از سیاستو حکومت دانستند و مذهب را راهی شخصی تصور کردند که باید در دل و کلیسا محصور بماند و راهی به دنیای بیرونی آدمیان نداشته باشد. قبل از آن‌هم خشونت در سر آدمیان بود که خون‌ها ریخته شد، شهرها نابود گشتند و فرهنگ‌ها زیرورو شدند؛ مطالعه آن‌چه از دل تاریخ بیرون می‌آید و نمایش‌نامه‌های دلهره‌آور صلیبی و امثالهم را می‌آفریند، زائیدهٔ همان عوامل و افکاری است که خشونت را دامن می‌زند، خون انسان‌ها را مباح می‌داند و اقتدار اقتدارگرایان را جایز می‌شمارد. تو گویی امروز و فردا هم قرار است که نمایش خشونت برای کشورهای اسلامی به رشته تحریر درآید و بنابراین، ادامه خشونت و پی‌گیری عواملی که خشونت را در جوامع مسلمین ترویج می‌کند، شاید به دنبال دست‌یازی به چنان مقصودیست که مسیحیت یکبار گریبان‌گیر آن شد و دیگر کمتر کسی توان آن‌را خواهد داشت که مسیحیت را از زندان کلیسا به درآورد و با جامعه آشتی و الفت دهد.

سرنوشت نظام کنترلی و ایدئولوژیک - توتالیتار در ایران و سایر نظام‌های کنترلی عاقبتی بیش از سرنوشت شوم جوامع مسیحی قبل از رنسانس را نخواهند داشت. البته ترویج خشونت و دامن زدن به عواملی که خشونت را در جوامع اسلامی گسترش می‌دهد، تنها جان مسلمین را تهدید نمی‌کند که البته این خود کم تهدیدی نیست، چراکه سرانجام مردم را خسته و نالان خواهد کرد و از مذهب گریزان؛ اما آشوبی که خشونت در دامن دین خواهد انداخت و اصولش را از داخل مثل موریانه خواهد جوید، خطری است که باید نسبت به آن هوشیار بود، حتی برای کسانی هم که خود را متعصب دینی قلمداد می‌کنند و حتی حاضرند برای حفظ دین از جانشان نیز بگذرند، مثل همان سلفی مغروری که اجر بهشت را در کشتن ده‌ها شیعه

بی‌گناه در مسجد و بازار مسلمین جستجو می‌کند و شاید هم قبل از انفجار بمب، در کنار آن‌ها و در صف جماعت، همان اذکاری را تکرار می‌کرد که مقتولین خوش سیمایش در صف جماعتی که او را به آن‌ها متصل می‌نمود، در کنارش می‌خواندند! اما آن سلفی متکبر و مذهبی که حداقل ظاهرش نشان از مذهبی بودن او دارد، تنها با ذکر نماز نمی‌خواست به بهشت موعود برود بلکه با تعلیماتی که قبلاً از سوی علمای دینی دریافت کرده بود، می‌خواهد از رودخانه خون هم کیشان خود معبری برای بهشت موعود بسازد تا در آنجا آرامش ابدی یابد و عالم دینی خود را سرافراز و مغرور کند از عمل متهورانه خویش؛ تا بلکه همقطارانش هرچه زودتر راه او را پی گیرند و از آن رود خون عبور کنند و این حکایت نفلی برای مجالس محفلی استشهدیونی باشد که مذهب را استفاده‌ای ابزاری برای ترویج خشونت کرده‌اند. اما عاقبت چه خواهد شد؟ پرسشی است که باید سرانجام همان عالمان دینی و عواملشان که ابزار خشونت را مهیا می‌سازند و شرایط آن‌را مهیا؛ در پیشگاه تاریخ و بشریت جوابگو باشند!

وقتی خشونت در جوامع به نام دین فراگیر شود، از مرز یک دین گذشته و پا به عرصه سایر ادیان گذاشته و آن‌ها را مقابل هم قرار می‌دهد. مصادیق فراوانند. کسانی که حداقل آشنائی با تاریخ و وقایع آن داشته باشند، به وقایع و موضوعاتی برمی‌خورند که گویی تکرار تاریخ را تداعی می‌کنند. از موضوعات عبرت‌آموز تاریخ، رابطه مسلمانان با مسیحیان در طول تاریخ است که مورخان اکثراً اذعان دارند، مسیحیان بیشترین "خشونت" را مقابل مسلمانان عرضه داشته‌اند و منازعات خونین متعددی را دامن زده‌اند. از آن جمله است جنگ‌های خونین صلیبی که قریب دو قرن ادامه پیدا کرد و ما در ادامه به‌طور اجمال به آن اشاره خواهیم کرد.

"جوزف آلیوس راتزینگر" آلمانی‌الاصل، ملقب به "پاپ بندیکت شانزدهم" در اوایل صدراتش بر مسند پاپ، طی سخنانی در دانشگاه ریگنبرگ آلمان که وی قبلاً در آن‌جا به تدریس الهیات مشغول بود، به نقد رسول‌الله (ص) و بررسی تفاوت‌های تاریخی و فلسفی میان اسلام و مسیحیت و رابطه میان "ایمان" و "عقلانیت" پرداخت. او به نقل قول از کتابی که "آدل تنودور خوری"^{۱۱۷} از طریق بازنویسی مغشوشی که از نوشته‌های امپراتور مسیحی بیزانس در قرن چهاردهم میلادی داشته است، مناظره میان "امپراتور مانوئل دوم پالوگوس"^{۱۱۸} و یک عالم ایرانی ناشناخته در مورد جهاد را دست‌آویز سخنان خود کرده و به نقل از آن کتاب می‌گوید: "به من نشان بده که واقعاً محمد(ص) چه چیز جدیدی عرضه داشت، آنگاه درخواهی یافت که آن‌جا، تنها (نکات) شیطانی و غیرانسانی عرضه شده است، مثل آن‌که او تنها از طریق شمشیر به اشاعه اعتقادات موعظه‌گرانه خود می‌پرداخت." پاپ به تبع از کتاب، در حالی که هرگز به گفته‌های عالم ایرانی اشاره‌ای نداشت، ادامه می‌دهد که: "خشونت با ذات اقدس الهی و روح مغایرت دارد."

¹¹⁷ - Adel-Théodore Khoury

¹¹⁸ - Manuel II Paleologus

شنوندهٔ سخنان اهانت‌آمیز پاپ بندیکت، خاطرهٔ جنگ‌های صلیبی را در ذهن تداعی می‌کند که چگونه تعدادی پاپ بی‌خبر و فرصت‌طلب، صدمات زیادی را به مسیحیان و مسلمانان وارد ساختند و توسعه یافتگی جوامع درگیر را سال‌ها به عقب راندند. امپراطوری غرب طی قرون وسطی در حصار خرافات و جهل غوطه‌ور بود و کلیسای مسیحی باعث شده بود که مردم در فقر شدیدی روزگار بگذرانند. از طرفی، امپراطوری شرق با مرکزیت بیزانس، به دلیل نزدیک بودن به کشورهای اسلامی توانسته بود از فرهنگ غنی اسلام بهره‌مند شود، اما از آنجایی که کشورهای اسلامی در ثروت و شوکت فراوانی غوطه‌ور بودند و فرهنگ عظیم اسلامی، وقار جوامع اسلامی را افزون ساخته بود، امپراطوران بیزانس را بر آن می‌داشت تا با مسلمانان وارد جنگ شوند تا بدین وسیله بتوانند از طریق غارت ثروت مسلمین، چیزی عاید خویش کنند. به علاوه، جدایی دو امپراطوری شرق و غرب در اروپا، به حیثیت پاپ‌ها لطمه وارد می‌کرد، بدین جهت پاپ‌ها تصمیم گرفتند برای اعادهٔ وحدت میان مسیحیان، جنگ علیه مسلمانان را شروع کنند. کلیسا علت جنگ با مسلمین را بازپس گرفتن شهر مقدس اورشلیم عنوان می‌کرد، اما حقیقت امر تنها در به دست آوردن ثروت و قدرت خلاصه می‌شد. در نامه‌ای که "جاتسمیسکس" جانشین امپراطور روم "نیه فوروس" در سال ۹۷۵ میلادی به پادشاه ارمنستان می‌نویسد، علت جنگ با مسلمانان را چنین توجیه می‌کند: "..... مشیت ما آن بود که قبر مسیح را از اهانات مسلمین آزاد سازیم" ولی اکثر مورخان اروپائی از جمله "ویل دورانت"، گرفتن اورشلیم را بهانه‌ای برای حمله به کشورهای اسلامی می‌دانند. کلیسای مسیحی مردم را تشویق می‌کرد تا بسیج شوند و دسته جمعی به مسلمین یورش برند. دعوت پاپ از سوی فقیران مسیحی غرب که به دنبال ثروت بودند، لیبک گفته شد و آن‌ها برای رسیدن به شرق و دست یافتن به ثروت، "ارتش فقیران" را تشکیل دادند. پاپ اعلام کرد که هر کس به جنگ با مسلمانان رود، گناهانش آمرزیده می‌شود و بدانند که خداوند یاور آن‌ها خواهد بود. در این میان شخصی به نام "پتر راهب" که مردی ژولیده و پابرنه بود و با خوردن ماهی و شراب، روزگار می‌گذرانید، سوار بر الاغ شده و با ایراد سخنرانی‌های مهیج، مردم را در جنگ با مسلمین بسیج می‌کرد.

در ۱۰۹۵ میلادی در اجتماعی که از رهبران کلیسا در "کلمون" فرانسه تشکیل شد، "پاپ اوربان دوم" دستور ((جهاد)) را صادر کرد و به دهقانان به شرط شرکت در جنگ علیه مسلمین، وعدهٔ آزادی و آمرزش داد. به طور کلی جنگ‌های صلیبی قریب ۹ دوره به طول انجامید تا سرانجام در ۱۲۸۹ میلادی، طرابلس به دست مسلمانان افتاد و در ۱۲۹۱ میلادی، مسلمانان عقرا را به تصرف خود درآوردند و خط پایانی بر جنگ‌های صلیبی کشیدند. اما خاطرهٔ تلخ شکست مسیحیان در جنگ‌های صلیبی از خاطره‌ها نرفت و لکهٔ سیاهی در ذهن امپراطوران و شاهان غربی برجای گذاشت و به این دلیل، آن‌ها از هر فرصتی برای تحریف تاریخ و اهانت به اسلام و پیامبرش استفاده می‌کردند که در همین رابطه کتاب‌های متعددی توسط آن‌ها و عوامل دربارشان به نگارش درآمده است. از جملهٔ این افراد، امپراطور مسیحی "مانوئل دوم" بود که گفته‌های مغشوش و مغرضانه‌اش، مورد استفادهٔ "پاپ بندیکت شانزدهم" قرار گرفت. برای آشنائی مختصر با وی تنها به ذکر اجمالی نکات ذیل اکتفا می‌شود. "امپراتور مانوئل دوم پلالوگوس" پسر "امپراطور جان پنجم پلالوگوس" پس از

کشمکش‌های فراوان با برادرزاده‌اش در قرن چهاردهم، امپراتور بیزانس می‌شود. او که قبل از رسیدن به امپراطوری، مدتی در دربار امپراتور عثمانی "بایزید اول" به اجبار سکنی گزیده بود، خاطرات خوشایندی از دربار عثمانی نداشت و آن خاطرات تلخ را در سراسر زندگانی‌اش به‌همراه داشت. "مانوئل" در اواخر دوران امپراطوری در ۱۴۲۴ میلادی که بخش اعظمی از وظایفش را به پسرش "جان هشتم" واگذار کرده بود، مجبور به امضای "معاهده صلح" با دربار عثمانی شد. وی بخش قابل توجهی از اوقات خویش را به نوشتن و سرودن اشعار اختصاص می‌داد که مناظره وی با عالم ایرانی (۱۳۹۱) که بعدها توسط "تئودور خوری" دوباره نویسی شد، از آن جمله است.

نظام‌های ایدئولوژیک - توتالیتار با عملکرد ضد توسعه‌ای و همچنین، بسط خرافات و برداشت‌های ناقص از دین، زمینه فرهنگی جنگ میان مذاهب را فراهم می‌کنند. از آن‌جمله، برداشت‌های غلط "مانوئل دوم" همچون بسیاری دیگر از اسلاف خویش از اسلام و کشورهای اسلامی، به‌طور عمده تحت تأثیر حکومت ترکان عثمانی قرار داشت و نوشته‌های وی نشان می‌دهند که او اطلاعات صحیح و عالمانه‌ای از اسلام و سایر کشورهای اسلامی نداشته است. او که مقهور اقتدار امپراطوری عثمانی شده بود و سرنوشت متزلزل و نامعلوم امپراطوری بیزانس، هراسناکش می‌کرد، چون نمی‌توانست رویارویی مستقیم با ترکان عثمانی داشته باشد، به نقد غیرمنصفانه و مغشوش از اسلام و پیامبر پرداخت، هرچند که اثر اولیه او تنها به گسترش اسلام اشاره دارد، گسترشی که به‌طور مستقیم تحت تأثیر اقتدار امپراطوری عثمانی قرار داشت که عاقبت در قرن پانزدهم، امپراطوری بیزانس را برچید و بر بخش اعظمی از اروپا چیره شد. "مانوئل دوم" که خاطره جنگ‌های صلیبی را در سینه داشت و شکست مسیحیان در آن جنگ‌ها را ننگی برای کلیسای مسیحی می‌دانست، می‌خواست عقده‌های فکری و روانی خود را با حمله به اسلام و پیامبر آن، تخفیف دهد که متأسفانه "پاپ بندیکت شانزدهم" اما این‌بار در هزاره سوم میلادی که علی‌الاصول باید منادی صلح باشد، بدون اطلاع صحیح از تاریخ اروپا، کشورهای اسلامی و شریعت اسلام که رسول‌الله (ص) را "رحمة للعالمین" معرفی می‌کند و شریعت اسلام را منادی صلح و محبت در جهان می‌داند، با نقل‌قول از آن امپراتور شکست خورده مسیحی، باری دیگر خاطرات پاپ‌های مسیحی در دوران جنگ‌های صلیبی را در اذهان زنده می‌کند. آن‌چه "بندیکت شانزدهم" عنوان کرد، مطلب جدیدی نبود؛ اما پرسشی که ملت‌های مسیحی باید از روحانیون کلیسا در طول تاریخ بپرسند اینست که، مگر آن‌ها در نخستین سخنرانی خود پس از جلوس در کسوت پاپ در مقابل میلیون‌ها مسیحی در کاخ واتیکان قول نمی‌دهند که منادی صلح در جهان باشند؟ آیا سنت بر آنست که روحانیون کلیسا نیز همچون سران حکومت کشورهای مسیحی به مردم خویش دروغ بگویند؟ البته جواب این پرسش معلوم است؛ تا وقتی که از دین ابزاری برای باقی ماندن بر مسند حکومت استفاده شود، همه چیز قابل توجیه است، حتی خشونت و تحریک افراد به خشونت علیه یکدیگر. مسیحی علیه مسلمان، مسیحی علیه مسیحی، یهودی علیه مسلمان، مسلمان علیه مسلمان و امثالهم. فرقی هم نمی‌کند در جوامع

توسعه یافته باشد یا در نظام‌های ایدئولوژیک-توتالیتار. استفاده ابزاری از دین برای رسیدن به مقاصد خود. در نظام‌های توسعه یافته برای بسط منافع ملی یا منافع شرکت‌ها و بهره‌برداری از ثروت‌های جهانی برای توسعه یافتگی بیشتر و در نظام‌های ایدئولوژیک-توتالیتار برای ایجاد سلطه و کنترل بیشتر بر مردم جوامع خود که سرانجام توسعه نیافتگی را در بر خواهد داشت.

اگر خشونت و بی‌توجهی به حقوق و آزادی مردم به صورت فرهنگی نهادینه و فراگیر شود، برای نظام‌های کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتار سرانجامی جز عقب ماندگی و توسعه نیافتگی نخواهد داشت. حاکمیت‌های کنترلی با تعمیق ایدئولوژی و بسط نظام کنترلی از جمله اقتصاد دولتی، افزایش محدودیت‌های اجتماعی، تحدید آزادی، استفاده ابزاری از دین و بسط خرافات، استقبال از تنازع میان ادیان و سرکوب اقلیت‌های مذهبی، سرکوب منتقدان و بستن مسیرهای نقد از نظام سیاسی، حذف نخبگان از مسیر توسعه و صاف کردن مسیر فرار خروج سرمایه‌های انسانی و مصادیقی دیگر؛ خشونت، ناطمینانی و نبود امنیت در حوزه سرمایه‌گذاری‌های انسانی و مالی را از منظر فرهنگی در جامعه نهادینه کرده، عامل خروج سرمایه‌های انسانی و فیزیکی شده و سرانجام، توسعه نیافتگی را برای کشور به ارمغان می‌آورند.

۷- علم در فرهنگ کنترلی

توسعه یافتگی بدون تکریم علم و عالم، سرایی بیش نیست. در بخش پیشین به وجود بحران‌های متعدد اجتماعی در نظام‌های ایدئولوژیک-توتالیتار از منظر فرهنگ کنترلی اشاره شد؛ بحران‌هایی که نه فقط موجد معضلات و ناهنجاری‌های مخربی می‌شوند، بلکه تلاش‌های علمی و دست‌آوردهای ارزشمند اندیشمندان و دانشمندان کشورها را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند تا جایی که تکریم علم و عالم اگر در راستای تأیید و تقویت نظام کنترلی مثل ایران نباشند، نادیده گرفته می‌شوند. در نظام کنترلی ایران ایجاد هر بحران ولو اندک، از نگاه رهبران سیاسی به منزله تضعیف نظام تلقی می‌شود و آن‌ها نمی‌دانند با سلاح علم و یاری جستن از عالمان شعله بحران را چگونه خاموش کنند. برعکس، در بسیاری از کشورهای مردم‌سالار، تحولات اجتماعی و حتی بحران‌های شدید با درایت عالمان مدیریت شده و آن‌را در خدمت توسعه یافتگی قرار می‌دهند. بنابراین، چالش‌های پیش‌آمده نه تنها به منزله بحرانی مهارناشدنی برای آن‌ها تلقی‌ها نشده، بلکه به مثابه بخشی از تجربه اندوژی، توسعه علم و حتی غرور و افتخارات ملی تلقی می‌شوند. در هر صورت، این که آیا پیدایی بحران باعث پایداری حکومت‌ها ولو در کوتاه‌مدت یا ایجاد آرامش توأم با سازندگی و قوام نظام سیاسی می‌شود، موضوعی است در اقتصاد سیاسی که مورد بحث ما در این بخش نیست. آن‌چه در این جا مد نظر قرار

می‌گیرد، اشاره به تحت‌الشعاع قرارگرفتن دستاوردهای علمی و پژوهشی ارزشمندی است که فرهیختگان نظام‌های کنترلی به‌طور مرتب در مجامع بین‌المللی کسب می‌کنند ولی نه فقط کمکی به بحران‌های ایجادشده در کشورشان نمی‌کند بلکه به مرور، افتخارات کسب شده از سوی آن‌ها در هیاهوی بحران‌های متوالی ناپدید شده و نه تنها مردم کمترین آگاهی نسبت به آن‌ها پیدا نمی‌کنند، بلکه در چنین شرایطی حاصل چنین دست‌آوردهائی نمی‌تواند تأثیر واقعی خود را در رشد و توسعه یافتگی کشور نشان دهد.

۱-۷- بحران‌های اجتماعی و دستاوردهای علمی

دست‌آوردهای پژوهشگران در زمینه‌های پزشکی، مهندسی، ژنتیک، سلول‌های بنیادی، جوشکاری جامد، محیط زیست، ارایه اختراعات و ابداعات دانشمندان نظام‌های کنترلی ازجمله ایران در جشنواره‌های مختلف بین‌المللی، اختراعات آن‌ها در دریانوردی، رباتیک، موفقیت جوانان در المپیادها و رشته‌های علمی، هنری، ورزشی و ده‌ها دست‌آورد ارزشمند دیگر که از طرف جوانان و دانشمندان این جوامع با دراختیارداشتن کمترین امکانات و منابع مالی به دست می‌آیند، طی بحران‌های متوالی به‌سادگی یا به فراموشی سپرده می‌شوند یا به دلیل مهاجرت نخبگان، در اختیار کشورهای دیگر قرار می‌گیرد. سال‌هاست که جوامع کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتار نتوانسته‌اند آرامش واقعی را تجربه کنند و هر روز مجبور به تجربه بحران جدیدی می‌شوند و از توسعه یافتگی عقب می‌مانند.

مصادیق آنقدر زیادند که شاید نتوان آن‌ها را با دقت شمارش کرد. فقط کافی است که تیترو روزنامه‌ها و اخبار رسانه‌های داخلی و خارجی را روزانه نظاره‌گر بود تا به شروع بحرانی جدید در ایران و این دسته از جوامع پی برد. یک‌روز جامعه سرگرم دست و پنجه نرم کردن با بحرانی خارجی است که به‌یک‌باره باید به استقبال بحرانی داخلی برود و هنوز از آن بحران‌ها به سلامت بیرون نیامده، بحران دیگری با ابعادی ناخوشایند بر بحران‌های قبلی اضافه می‌شود و درحالی‌که ذهن شهروندان را به‌خود مشغول می‌کند، مخالفین نظام سیاسی در خارج و رسانه‌های غربی از آن، بحرانی بین‌المللی می‌سازند و ذهن بسیاری از ملت‌های جهان را نسبت به مسائل داخلی جامعه بحران‌زده مغشوش می‌کنند. نهادهای حاکمیتی هرکدام دیگری را مسئول بحران دانسته و با واکنش‌ها و سخنان ضد و نقیض به استقبال بحران رفته و بر ابعاد آن می‌افزایند درحالی‌که علم و عالم در فروکش کردن بحران، نقش مؤثری ندارند. بدین ترتیب، دامنه‌التهابات سیاست‌های داخلی و خارجی حاکمیت، به‌آنه‌مناسبی برای ایجاد التهاب و بحران اجتماعی آتی در جامعه می‌شود.

بحران در نظام‌های ایدئولوژیک-توتالیتار از منظر فرهنگی نهادینه شده و دامنه آن نامحدود است و تمامی ندارند و بدیهی است گلوگاه‌های توسعه

یافتگی در شرایط بحرانی بسته شده و خفه می‌شوند. به کرات دیده شده است که جامعه ایرانی از بحران‌های سیاسی-اجتماعی-فرهنگی خلاصی نیافته که ناخودآگاه دستخوش بحران اقتصادی می‌شود. برای مثال، سیاست‌های ضدونقیض مسئولان ایرانی اعم از اقتصادی و غیراقتصادی درخصوص مسکن، تورم، تولید، توزیع، اشتغال، نظام بانکی، بازار سهام، خصوصی‌سازی و ده‌ها چالش اقتصادی دیگر، جامعه را در بحران دایمی نگه می‌دارد. مضحک آنست که در تمامی این موارد حاکمیت، دست خارجی را دخیل دانسته و اعتقاد دارد که، ایجاد ناامنی در کشور، تلاش‌های هدایت‌شده "دشمن" از خارج کشور است تا بقیه برنامه‌ها و اهداف دولت را تحت تأثیر قرار دهند! و اگر هم به موفقیت نسبی یا سرکوب بحران نایل شود، ممکن است از دین و مذهب و اعتقادات مردم مایه بگذارد و این‌طور به مردم می‌نمایاند که نقش عنایات و ((الهامات الهی)) در موفقیت‌های به‌دست‌آمده دخیل بوده‌اند. در یک کلام: در نظام ایدئولوژیک-توتالیتار ایران، حاکمیت توسط سیاست‌های غیرعلمی، سلیقه‌ای، کترلی و ایدئولوژیکی، دلیل بحران می‌شود، اما هیچ‌کدام را ناشی از سیاست‌های خود نمی‌داند و بخشی را هدایت‌شده از خارج می‌پندارد و برای تأثیرگذاری بر احساسات مردم، عنایات و الهامات الهی را مورد استفاده قرار می‌دهد. حال سؤال اینجاست که در شرایط بروز این همه بحران‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و.... متعدد که با کمال تأسف و اژه بحران را در سبد مصرفی روزانه جوامع کترلی تعبیه کرده است، چگونه می‌توان انتظار داشت دستاوردهای علمی، شکوفائی‌نخبگان و حتی رسیدن به بالاترین مراحل علمی و صنعتی و کسب پرافتخارترین مدال‌های رنگارنگ در بخش‌های مختلف، جایی برای ارایه و منصفه ظهور در جامعه داشته باشند؟ توسعه یافتگی در شرایط بحران، امری موهوم و خیالی است.

۷-۲- خودبزرگ‌بینی، خودبرتربینی و خودشیفتگی

بزرگ‌نمایی، سرابی دیگر در مقابل مسیر توسعه یافتگی است. در نظام‌های ایدئولوژیک-توتالیتار از منظر فرهنگی، غروری کاذب بر پیکر جامعه مستولی می‌کنند تا مردم گمان کنند که از ملت‌های دیگر برترند. به آن‌ها این گونه القا می‌شود که اگر قدم در هر مسیری بگذارند، پیروزی "حق مسلم آن‌هاست" و انگار که چاره‌ای جز غلبه ندارند؛ اما وقتی مردم به دست‌ان خود می‌نگرند، آن‌ها را خالی می‌بینند که کمترین توان و توشه‌ای ندارند، ولی تا بی‌نهایت از غروری القایی برخوردارند. یعنی همان غروری که همیشه اجداد نادیده خود را برای فرزندانشان الگو قرار می‌دهند که زمانی فلان دانشمند و فلان فرهیخته بزرگ را داشته‌اند، اما هیچ‌گاه به فرزندانشان نمی‌گویند که امروز خود چه دارند و در کجای قافله علم و توسعه یافتگی جهان قرار گرفته‌اند. پولی را در سفره مردم قرار می‌دهند تا امروزشان بگذرد و نقل فلان شاعر و اندیشمند را در گوششان می‌خوانند تا به گذشته‌اشان مباحث کنند و فردایشان را هم با وعده و وعیدی که هر زمانه به‌صورتی، یا وعده رسیدن

به دروازه‌های تمدن بزرگ، ترسیم می‌کنند تا همه این‌ها تبدیل به فرهنگی غرورآفرین ولی تهی از تدبیر برای ساختن آینده‌ای واقع‌بینانه شود. اگر شاخص‌های مختلف علمی، اقتصادی، توسعه‌ای، صنعتی و... از منظر آمارهای جهانی بر وفق مرادشان حرکت نکنند، دلیلش را خارج از مرزهای کشور دانسته و منکر صحت آمارهای جهانی می‌شوند یا همه را تقصیر بیگانگان دانسته و مردم را با شعارهای دایمی مشغول نگه می‌دارند ولی خود را مقصر نمی‌دانند که فی‌المثل چرا از لحاظ رتبه علمی میان کشورهای جهان در سطحی پائین قرار دارند، یا چرا شاخص‌های توسعه انسانی، تصویری امیدوارکننده گزارش نمی‌کنند یا چرا از بسته‌ترین اقتصادهای دنیا برخوردارند یا چرا هنوز نتوانسته‌اند در مسیر توسعه یافتگی قرار گیرند؟ فرهنگ مردم را با بزرگ‌نمایی آغشته کرده تا جایی که مردم دیگر سخن عالمان را هم قبول ندارند!

در نظام ایدئولوژیک-توتالیتار مثل ایران، مردم از لحاظ فرهنگی طوری تربیت می‌شوند که باور کنند برای چراهای مختلف، جواب دارند و صدالبته، برآیند تمامی جواب‌ها به تدابیر و سیاست‌های حاکمیت منتهی می‌شود. دستگاه تبلیغاتی حاکمیت گه‌گاه مردم را مقصر ناکامی‌ها معرفی می‌کند، روحانیون حکومتی علت نقصان‌ها را بی‌اعتنایی مردم به دستورات شرعی دانسته و مردم را به صبر و اطاعت از رهبر توصیه می‌کنند. حاکمیت این‌گونه القا می‌کند که وقتی دولت عهده‌دار امور باشد، همه باید پیروز شوند و شکست معنایی ندارد؛ چراکه ناکامی و شکست اقدامات دولت را تداعی می‌کند. بزرگ‌نمایی پیروزی‌های کوچک و تقبیح و نادیده گرفتن شکست‌ها، القای حس خود برتر بینی به جامعه و سرکوب فرهنگ و دستاوردهای کشورهای غربی بخشی جداناپذیر از فرهنگ غالب نظام‌های کنترلی مثل ایران است با توجه به یک نکته ظریف: اگر ناکامی حاصل شود، علت یا مردم هستند یا کشورهای غربی و اگر پیروزی به دست آید، حاکمیت جشن پیروزی گرفته و بر خود می‌باید. منابع، ثروت‌ها و امکانات وسیع جامعه در اختیار حاکمیت است و غرور کاذب و خودبزرگ بینی از آن مردم.

برخی از بزرگ‌نمایی‌ها نیز در حوزه علمی صورت می‌گیرد که شدیداً ضد توسعه یافتگی هستند. از منابع بسیار مهم و مؤثر بسیاری از استادان، کارشناسان و دانشجویان؛ مجلات علمی است که می‌توانند ضمن مراجعه به مقالات و آخرین یافته‌های نظری و کاربردی آن‌ها، به باروری و تعمیق تحقیقات خود مبادرت ورزند. بر اساس معیار شاخص‌های علمی^{۱۱۹} که بر مبنای سه شاخص "تعداد مقالات"، "تعداد استناد" و "تعداد استناد به مقاله" تعیین می‌شود، ایران در میان کشورهای جهان معمولاً در رتبه‌های پایین قرار دارند. بررسی تعداد مقالات نوشته شده در سطح

بین‌المللی از طرف محققان این کشورها، نشانگر جایگاه پایین هزینه‌های تحقیق و توسعه R&D^{۱۲۰} در ایران است که به‌طور میانگین کمتر از ۰/۰۱ درصد از تولید ناخالص داخلی است! انتشار و چاپ تعداد اندک مجلات علمی و پایین‌بودن انگیزهٔ استادان دانشگاه برای نگارش مقالات علمی در جوامع کنترلی، از جمله دلایل جایگاه نازل نظام‌های کنترلی در مجامع آکادمیک بین‌المللی ارزیابی می‌شود. بررسی‌ها نشان می‌دهند که اکثر مجلات علمی در ایران، وابسته به دانشگاه‌های دولتی یا وزارتخانه‌ها هستند و کوشش علمی زیادی از طرف مجامع آکادمیک خصوصی صورت نمی‌گیرد. بدیهی است در چنین شرایطی گزینش مقالات برای درج در مجلات مزبور، از فرایندهای بسیار پیچیده‌ای برخوردار است.

برخی از مطبوعات معتبر جهانی به‌طور مرتب به انتشار لیستی از صد تا دویست دانشگاه برتر دنیا مبادرت می‌ورزند که طبق معمول، بسیاری از دانشگاه‌های آمریکایی گوی سبقت را از سایر رقبای خود می‌ربایند ولی اثری از دانشگاه‌های جوامع کنترلی از جمله ایران در میان آن‌ها نیست. ده دانشگاه برتر دنیا به‌ترتیب عبارتند از: ۱- دانشگاه هاروارد (آمریکا)، ۲- دانشگاه کمبریج (انگلستان)، ۳- دانشگاه استنفورد (آمریکا)، ۴- دانشگاه برکلی (آمریکا)، ۵- انستیتو تکنولوژی ماساچوست^{۱۲۱} (آمریکا)، ۶- انستیتو تکنولوژی کالیفرنیا (آمریکا)، ۷- دانشگاه کلمبیا (آمریکا)، ۸- دانشگاه پرینستون (آمریکا)، ۹- دانشگاه شیکاگو (آمریکا) و ۱۰- دانشگاه آکسفورد (انگلستان). در میان صد دانشگاه برتر دنیا، کشور ژاپن با دراختیارداشتن ۵ دانشگاه میان کشورهای آسیائی، رتبهٔ نخست را کسب کرده ولی سایر کشورهای آسیایی از جایگاهی برخوردار نیستند. نگاهی اجمالی به لیست برترین‌ها نشان می‌دهد که سنگاپور در میان رتبه‌های ۱۰۰ تا ۱۵۰، کشورهای تایوان، کرهٔ جنوبی و چین در میان رتبه‌های ۱۵۱ تا ۲۰۰ قرار دارند درحالی‌که نامی از هیچ‌کدام از دانشگاه‌های ایران در لیست به‌چشم نمی‌خورد.

جایگاه علم و استاد دانشگاه در ایران در حال افول بوده به گونه‌ای که تلاش‌های فکری تعدادی از استادان دانشگاه به سختی از زیر تیغ ممیزان ارشاد رد می‌شود و بنابراین، آن‌ها قادر به انتشار کتاب‌های خود نیستند. به عینه مشاهده کرده‌ام که استادان برای گرفتن ترفیع سالانه و ارتقاء، مبادرت به نگارش مقالات دانشگاهی از رساله‌های دانشجویان کرده و اعتقادی به یاری رساندن توسعه یافتگی در کشور ندارند و اگر هم بتوانند چمدان مهاجرات خود را بسته و با خانواده راهی غربت می‌شوند. متأسفانه فرهنگ بی‌اعتنایی به علم و عالم و نادیده گرفتن شرایط اقتصادی و حتی ایجاد بستری مناسب برای ارایه تحقیقات و آثار علمی وی، تا آن‌جا پیش رفته است که به جای ایجاد ارتباطی معنی‌دار میان

120 - Research and Development (R&D)

121 - MIT

تحقیقات علمی با توسعه یافتگی، تلاش‌های نظری عالم یا به بزرگ‌نمایی ختم می‌شوند و بدون داشتن دستاوردی قابل توجه در قفسه‌های کتابخانه‌ها خاک می‌خورند یا مورد خشم و تهدید مقامات حاکمیت قرار می‌گیرد و از رسانه‌ها از قول وزیر ارشاد حاکمیت می‌شنود: "هنرمندانی که در خارج از کشور علیه مردم ایران، دین و منافع کشور فعالیت کنند، با قانون مواجه خواهند بود. فشار رسانه‌ای این افراد باعث نمی‌شود که از وظیفه قانونی خود کوتاه بیایم. ما از صداهای بلند نمی‌ترسیم." عصر ایران "یا در نهایت، عالم و علمش جیره خوار دستگاه حاکمیت شده و عالم، علم خود را در جهت تحکیم پایه‌های قدرت مورد استفاده قرار می‌دهد و حاکمیت نیز با بزرگ‌نمایی همان عالم، او را در جشنواره‌ها مورد تشویق و تفقد قرار می‌دهد که هیچکدام به توسعه یافتگی کشور کمک نمی‌کنند. بدین سان، هر کجا نگاه ابزاری به عالم و علم هدف باشد، مسیر توسعه نیافتگی نشانه گرفته شده است.

۷-۳- فروپاشی نظام آموزشی

نظام آموزشی پویا و تولیدکننده انسان توسعه یافته، موتور توسعه یافتگی است. مطالعه وضعیت آموزشی کشورهای مختلف و تأثیر آن بر روند توسعه یافتگی نشان می‌دهد که وضعیت آموزشی نظام‌های کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتر شباهت‌های زیادی بهم دارند ضمن آن‌که کشورهای با نظام دموکراسی نیز از چنین ویژگی برخوردارند. برای نمونه، کشور فنلاند که از نظام آموزشی پیشرفته‌ای برخوردار است، دانش‌آموزان ۹ تا ۱۵ ساله را با مهارت‌های فردی متعددی مثل، مهارت درست لباس پوشیدن، مهارت درست راه رفتن، مهارت خوب حرف زدن و سخنوری در جمع، مهارت خوب و مؤثر شنیدن، مهارت منظم بودن، مهارت شعر خواندن، مهارت نقاشی کردن، مهارت نوشتن، مهارت یادگیری موسیقی، ترانه و دکلمه خواندن، مهارت بهداشت فردی و جمعی، مهارت کار تیمی، مهارت انتقاد کردن از خود و دیگران و تحمل حرف مخالف، مهارت آزاداندیشی، مهارت جرأت ورزی و تمرین شجاعت، مهارت تشخیص درست از نادرست را دادن، مهارت درست غذا خوردن، مهارت مطالعه، مهارت مدیریت زمان، مهارت پژوهش و تحقیق، مهارت تشخیص دوست خوب، مهارت بازی کردن، مهارت غذا پختن، مهارت تشکر و سپاسگزاری کردن، مهارت تفکر کردن و فکر خوب داشتن، مهارت دوست یابی، مهارت برنامه ریزی کردن، مهارت گذشت کردن، مهارت کنترل خشم، مهارت صبور بودن، مهارت صادق بودن، مهارت وفادار بودن، مهارت تلاش کردن، مهارت ناامید نشدن، مهارت هدف داشتن، مهارت احترام گذاشتن، مهارت گوش دادن، مهارت مشورت و همفکری کردن، مهارت کار با ابزار، مهارت نگهداری از لوازم، مهارت کار با رایانه، مهارت در فضای مجازی و سایبری، مهارت آینده نگری و بسیاری دیگر از مهارت‌هایی از این قبیل که دانش‌آموز را آماده مشارکت در سازندگی زندگی خود و کشور می‌کند.

کشورهای توسعه یافته در مسیر توسعه یافتگی، از آموزش‌های سستی مدارس فاصله گرفته و مهارت فردی و کار جمعی و چگونگی فکر کردن را به نوجوانان و جوانان آموزش می‌دهند. برای مثال اهداف کلی آموزشی در ژاپن در رشد کامل شخصیت دانش‌آموز، سلامت ذهنی و جسمی، عاشق حقیقت و عدالت بودن، احترام به ارزش‌های فردی، تکریم کارکردن و مشارکت در سازندگی و توسعه کشور، مسئولیت پذیری، تأکید بر شخصی سازی آموزش که در آن ویژگی‌های شخصی، آزادی عمل و مسئولیت فردی دانش‌آموز در یادگیری رعایت شود، توجه به ساختارهای نوین آموزشی و استفاده از میان فرصت‌های جدید در یادگیری، همگامی با تغییرات آموزشی در سطوح آموزش بین‌المللی. در انگلستان و استرالیا بر خودآموزی، یادگیری از طریق تحقیق، پژوهش، پرسش‌گری و تشویق جوانان به سوادآموزی فردی، مشارکت‌های جمعی و توجه کمتر به یادگیری‌های حفظی و سستی تأکید می‌شود. نوع نظام آموزش این قبیل از کشورها مطابقت نزدیکی با نظام سیاسی‌شان داشته که مبتنی بر دموکراسی و دوری از نظامی کنترلی و توتالیتار-ایدئولوژیک است. این کشورها با ایجاد محیطی آرام که دانش‌آموزان در آن احساس آرامش کنند، افراد را برای ورود به سازندگی کشور در آینده فراهم می‌کنند.

برعکس، در کشورهای کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتار، دانش‌آموزان و والدین آنان، باید مراقب و نگران امکان فروپاشی یا حداقل تلاطم شدید و تغییرات سلیقه‌ای در نظام آموزشی در هر سال تحصیلی باشند که در فرایند زمانی، توسعه نیافتگی را به ارمغان می‌آورد. از عوامل مهم و تأثیرگذار اضمحلال نظام‌های اجتماعی در کشورهایی که با یکی از انواع انقلاب‌ها یا دگرگونی‌های سیاسی روبه‌رو بوده‌اند، فروپاشی نظام آموزشی آن‌هاست که از این طریق دست‌آوردهای مثبت تحولات سیاسی-اجتماعی و درنهایت، توسعه یافتگی کشورها نیز تحت تأثیر قرار گرفته‌اند. درواقع، بی‌ثباتی و ناپایداری در روابط سیاسی-اجتماعی و فرهنگی به‌ویژه اگر آشخور کنترلی یا ایدئولوژیکی داشته باشند، نابسامانی در نظام آموزشی را که از طرفی حمایت‌کننده و جهت‌دهنده نهادها و بنیان‌های مرسوم در جامعه بوده و توسعه یافتگی را نشانه می‌گیرد، خبر می‌دهد. در این رابطه مصادیق فراوانند که بیان شواهدی از جمهوری‌های جداشده از اتحاد جماهیر شوروی سابق که وضعیت آموزشی مشابهی با ایران دارند، می‌تواند آینه‌ای از دیگر نظام‌های کنترلی باشد. توجه به این بخش از آن جهت مهم است که بدانیم: توسعه یافتگی در هر نظام سیاسی در گرو توسعه آموزشی است؛ درواقع، وضعیت آموزشی با نوسان و مخاطره انگیز می‌تواند شاخص گویایی برای توسعه نیافتگی آن کشور باشد.

اتحاد جماهیر شوروی سابق با در اختیار داشتن یک نظام آموزشی متمرکز و متفاوت از نظام آموزشی غربی (اروپایی - آمریکایی)، سابقاً توانسته بود در ابعاد مختلف همچون ریاضیات، پزشکی، هوا-فضا، فیزیک و بسیاری از شاخه‌های علوم سخت، پیشرفت‌های قابل توجهی به‌دست آورد، ضمن آن‌که در شاخه‌های مربوط به علوم اجتماعی و علوم انسانی به‌شدت تحت تأثیر ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم قرار داشت. با این‌همه نظام آموزشی نتوانست در فرایند تأکید بیش از حد بر ایدئولوژی همراه با توتالیتر موجود، توسعه یافتگی این کشور بزرگ را همپای کشورهای توسعه یافته به جلو راند. از این‌رو، جنبش ((گلاسنوست)) در کشورهای تازه استقلال یافته، انتقال در کل نظام آموزشی را همچون مظاهر دیگر، ضروری دانست. این کشورها بدون اطلاع دقیق از نظام آموزشی غرب، تلاش فراوان در کپی کردن مواردی شدند که شناخت درستی از آن نداشتند. بنابراین، مشاهده شد که نسل جوان دانشگاهی بدون اعتقاد به نظام پدران خود، از نظام غربی نیز بی‌بهره ماندند، ضمن آنکه تفکر مدرک‌گرایی در اکثر این کشورها برای دست‌یافتن به جایگاه بهتر اجتماعی و شغل مناسب، عامل اصلی ورود اکثر جوانان این کشورها به دانشگاه شد؛ یعنی همان وضعیت مشابهی که در ایران شاهدش هستیم. به طور خلاصه ابعاد فرایند انتقال نظام آموزشی در کشورهای مزبور را به قرار زیر می‌توان برشمرد؛ هرچند که طی زمان شرایط آموزشی کشورهای یادشده به موازات تغییر در ساختارهای سیاسی تغییر پیدا می‌کند؛ اما تا زمانی که نظام کنترلی در این کشورها یا هر کشور دیگری پابرجا باشد، باید وضعیت‌های برشمرده در ادامه مطلب را دور از ذهن نپنداشت:

الف- در آموزش‌های پیش دانشگاهی، نظام‌های کنترلی ازجمله کشورهای تازه استقلال یافته از اتحاد جماهیر شوروی، بر سیستم متمرکز و سنتی اصرار ورزیده و نتوانسته‌اند خود را با تحولات نظام آموزشی بین‌المللی وفق دهند. علی‌رغم کسب موفقیت‌های فراوان دانش‌آموزان بسیاری از نظام‌های کنترلی در المپیادهای مختلف، جامعه نتوانسته است ارتباط تنگاتنگی میان آموزش و توسعه یافتگی برقرار کند و بسیاری از نخبگان این کشورها جذب کشورهای توسعه یافته شده و علاقه‌ای برای ماندن در کشور خود را ندارند. (نمونه وضعیت موجود در ایران)

ب- تقلید نظام آموزشی اروپایی به علت عدم انطباق ساختارهای آموزشی اغلب این کشورها با ساختارهای آموزشی اروپایی ناموفق بوده است. همان‌طور که می‌دانیم در ۱۹۹۹ میلادی، وزیران آموزش ۲۹ کشور اروپایی در دانشگاه بولونی در ایتالیا بیانیه‌ای را امضا کردند که بعداً فرایند بولونی^{۱۲۲} نامیده شد. اما ساختارهای آموزشی در اغلب این کشورها نه فقط نتوانست خود را با چنین نظامی تطبیق دهد بلکه، برداشت‌های نادرست از نظام واحدی نیز نظام آموزشی این کشورها به‌ویژه

کشورهای مستقل مشترک‌المنافع را با کلافی سردرگم مواجه کرد بود. براساس این فرایند، کیفیت تحصیلات و استانداردهای مدارج دانشگاهی در سراسر دانشگاه‌های اروپا به‌ویژه کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپایی، باید به شکلی یکنواخت درآید. این فرایند ضمن کوتاه‌کردن دوره‌های کارشناسی (حداکثر سه سال) و کارشناسی ارشد (حداکثر دو سال)، ((نظام واحدی))^{۱۲۳} را برای آموزش به‌ویژه تحصیلات عالی **Higher Education** در دانشگاه‌های اروپایی توصیه می‌کند. بنابراین، کلیهٔ کشورهای اروپای مرکزی و شرقی که به نوبت در این اتحادیه پذیرفته می‌شوند، باید نظام آموزشی خود را منطبق با نظام آموزشی بولونی کنند. جالب توجه است که برخی از سازمان‌های غیر دولتی از جمله، مؤسسهٔ جامعهٔ باز **Open Society Institute** که فعالیت گسترده‌ای را در کشورهای اروپای مرکزی و شرقی دارد، این نظام آموزشی را برای کشورهای مشترک‌المنافع **CIS** نیز توصیه و ترویج کرده و خواهان تغییرات گسترده در نظام آموزشی کتلی است.

پ- نهادهای آموزشی و تحقیقاتی از سراسر دنیا در حال حاضر با دانشگاه‌های این کشورها در ارتباط هستند و به امر تبادل استاد و دانشجو و برقراری دوره‌های خاص دانشگاهی، مبادرت می‌ورزند. بسیاری از سازمان‌های غیردولتی با اعزام استادان مجرب به دانشگاه‌های این کشورها، به دنبال تسریع فرآیند انتقال در نظام آموزشی آنها هستند که همین امر سبب شد که منابع مالی قابل توجهی در اختیار این کشورها که اکثراً با مشکل عظیم تنگناهای بودجهٔ تحقیقاتی روبه‌رو بودند، قرار گیرد. اما در برخی از این کشورها به دلیل ابلاغ قوانین و دستورالعمل‌های آموزشی از سوی دولت که هنوز از ساختارهای پیشین متأثر بود از یکطرف، و از طرف دیگر وجود فساد شدید در نظام آموزشی تعدادی از کشورها، تحولی اساسی در بدنهٔ تحصیلات عالی صورت نگرفت. در این مورد، مقاومت استادان قدیمی در برابر فرآیند تغییرات، عامل مهمی در ایجاد سردرگمی نظام آموزشی این کشورها بود. بسیاری از مسئولان دولتی هم که در زمینهٔ نظام آموزشی این کشورها تصمیم‌گیری می‌کردند، اصولاً فاقد مدارک معتبر دانشگاهی بودند یا از مدارک صوری برخوردار می‌شدند.

ت- کپی - پیست تحقیقات دیگران، عاملی برای اختلال در فرایند توسعه یافتگی است. از نکات برجستهٔ نظام آموزشی در این کشورها، اهمیت دادن به بُعد پژوهش بود. ولی ((رعایت امانت)) در مطالب برگرفته از تحقیقات سایرین آن‌چنان در نظر گرفته نمی‌شد و بسیاری از دانشجویان با کپی‌برداری، تحقیقات خود را انجام می‌دادند، اما گرایش شدید مراکز آکادمیک به جنبه‌های پژوهشی و اصرار ارباب دانش در این کشورها بر گسترش آن، موجب شده بود که آنها نتوانند با مراکز و نشریات معتبر بین‌المللی روابط خوبی برقرار و از طریق آنها، حاصل تحقیقات خود را در نشریات معتبر منتشر کرده یا نتوانند بنیه‌های پژوهشی خود را نیز در مقایسه با وجه آموزشی، بیشتر تقویت کنند. (نمونه وضعیت موجود در ایران) البته باید افزود که نبود ارتباط بین مراکز

پژوهشی و مراکز صنعتی و در بسیاری اوقات، فقدان منابع و اعتبارات مالی برای انجام پژوهش‌های مورد نیاز جامعه، آینده نظام پژوهشی نظام‌های کنترلی را به خطر انداخته و آن‌ها نمی‌توانند حاصل پژوهش‌ها را در فرایند توسعه یافتگی استفاده کنند. (نمونه وضعیت موجود در ایران)

ث- با بررسی وضعیت به‌وجودآمده در نظام آموزشی دانشگاهی کشورهای تازه استقلال یافته و مقایسه آن با نظام آموزشی ایران، هرچند ممکن است که افتراق‌های متعددی در این نظام‌های آموزشی وجود داشته باشد، اما شباهت‌های اساسی چندی به‌ویژه در شاخه‌های "علوم انسانی و اجتماعی" می‌توان جستجو کرد.

موارد زیر گوشه‌ای از وضعیتی است که در نظام آموزشی ایران به چشم می‌خورند:

- بی‌اعتنایی به ماهیت علم و کسب دانش،
 - ساده‌انگاری دانشجویان در برخورد با مسایل علمی،
 - تلاش در جهت کسب نمره بالا از روش‌های غیرعلمی،
 - کسب مدرک دانشگاهی با توسل به هر وسیله،
 - افت شأن و منزلت استادان دانشگاه‌ها و بی‌اعتنایی دانشجویان به مقام علمی آن‌ها،
 - چندشغله‌بودن اعضای هیأت علمی دانشگاه‌ها،
 - بی‌انگیزی اعضای هیأت علمی برای به‌روزرسانی یافته‌ها برای ارایه در کلاس‌های درس
 - عدم ارتباط مراکز تحقیقاتی دانشگاهی با نهادهای اجتماعی و صنعتی و مواردی از این قبیل....
- تب ورود فارغ‌التحصیلان دبیرستان‌ها به دانشگاه، منطبق نبودن استعداد و حتی تمایل جوانان با رشته‌های تحصیلی، نداشتن انگیزه تحصیل و نبود بازار کاری که منطبق با تحصیلات جوانان باشد، از آفت‌های نظام کنترلی ایران است؛ ضمن آن‌که پیدایی بحران در نظام آموزشی که در شاخه‌های علوم انسانی و اجتماعی به‌شدت مشهود است، سبب بی‌تفاوتی دانشجویان به آینده شده که همین امر موجب نگرانی بسیاری از اندیشمندان گردیده است، چراکه خطر عقب‌افتادگی از قافله توسعه جهانی و تفوق کشورهای صاحب نفوذ بر نهادها و منابع کشورهای کنترلی را در آینده، محتمل می‌سازد. از طرفی دیگر، امکان فروپاشی اصول اخلاق، گسترده‌گی آسیب‌های اجتماعی، تقلید کورکورانه از مظاهر غربی که انقلاب دیجیتال و شیوع استفاده از امواج ماهواره و اینترنت آن‌را سرعت بخشیده است، یکسویه‌شدن هنجارهای سیاسی- اجتماعی و... که همگی نشأت‌گرفته از پیدایی بحران در نظام آموزشی است، درنهایت فروپاشی "نظام اجتماعی" و عقب ماندن از فرایند توسعه یافتگی را دامن می‌زنند. مشاهدات و مطالعات نشان می‌دهند که نظام آموزشی ایران هنوز هدف‌مند نشده و معلوم نیست که فارغ‌التحصیلان دانشگاهی قرار است چه مشکلی از مشکلات عدیده را پاسخگو باشند، تازه

اگر بواسطه عدم سنخیت هدف حضورشان در دانشگاه‌ها با رویه مرسوم فرهنگی - اجتماعی، مشکلی بر معضلات موجود نیافزایند.

آشوب‌های پیاپی اجتماعی نشأت گرفته از بحران‌های ایجادشده در نظام آموزشی، فرایند توسعه یافتگی را به عقب می‌رانند. تجربه نظام‌های کنترلی و ایدئولوژیک - توتالتر از جمله ایران نشان می‌دهد که به دلیل روبه‌رو شدن با بحران در نظام آموزشی، آبستن آشوب‌های متعدد اجتماعی - سیاسی و بحران‌های فرهنگی فراوان در آینده‌ای نزدیک هستند که برخی چنین بحران‌هایی را به "انقلاب مخملی"، "بهار عربی"، "انقلاب سبز"، "جنبش زن، زندگی، آزادی" تشبیه کرده‌اند، دگرگونی‌هایی که سرنوشتی نامعلوم برای این کشورها رقم زده و می‌تواند آن‌ها را در دامان بی‌هویتی گرفتار کند. بخش اعظم مخالفان جنبش‌های کشورهای کنترلی از سوی نهادهای مرتبط با حاکمیت و رهبران نظام‌های کنترلی بوده که بر وسعت بحران اضافه کرده و می‌تواند بحران در نظام آموزشی را تشدید کند. اینان رهبرانی هستند که عشق به وطن در سر ندارند، توسعه یافتگی، سربلندی و افتخار میهن برایشان اهمیت چندانی ندارد و تنها با روش‌های پوپولیستی به دنبال افزایش قدرت سیاسی هستند؛ حتی برخی از آن‌ها در جهت اهداف ایدئولوژیکی مشخصی گام برنمی‌دارند و بی‌هدف، بی‌هویتی را نشانه گرفته‌اند و از نظام آموزشی برای اهداف سیاسی بهره می‌جویند. استفاده ابزاری از نظام آموزشی برای رسیدن به مقاصد سیاسی، اوج نابخردی توسعه‌ای در کشور است.

۴-۷- بی تفاوتی تیر خلاص بر توسعه یافتگی

بی تفاوتی نسل جوان به آینده کشورشان، تیر خلاصی است در قلب توسعه یافتگی. از نشانه‌های بارز بحران آموزشی در ایران، "بی تفاوتی" دانشجویان نسبت به فراگیری علم، رودرویی با استادان و مشغولیت در فعالیت‌هایی است که سنخیت و تناسبی با رشته تحصیلی آن‌ها ندارد. گم‌شدن هدف آموزشی و نابسامانی حضور جوانان در دانشگاه‌ها، بر دامنه بحران افزوده و دانشگاه را تبدیل به مکانی برای مدرک گرایی یا حتی تسویه حساب‌های سیاسی کرده، یعنی همان اتفاقی که قبل از هرچیز دامان علم را خدشه‌دار و تقدس محیط‌های آموزشی را آلوده می‌کند که هزینه سرسام‌آور آن‌را که همانا عقب‌افتادگی شدید از قافله توسعه جهانی و مظاهر مرتبط با آن است، مردمی که با فروپاشی نظام سیاسی و اجتماعی مواجه خواهند شد، باید برای سالیان متمادی پرداخت کنند. به طور قطع با شعار و تعریف و تمجید از نظام آموزشی و گرامیداشت نمایشی فرهیختگان حوزه معرفت و پرداخت جایزه و اعطای مدال به کهن سالانی که برایشان دیگر آن‌چنان تفاوتی ندارد،

نمی‌توان نظام آموزشی را به‌سامان کرده و بحران آموزشی را چاره نمود. درعوض، تغییر در رویه و برخورد رهبران سیاسی با مقولات اجتماعی-سیاسی-فرهنگی است که جهت‌دهی نظام آموزشی را معین کرده، اهداف آن‌را به‌روشنی ترسیم نموده و ضمن به‌سامان کردن نظام آموزشی و جهت‌دار کردن آن با اهداف توسعه‌ای کشور، باید سرمشقی برای نسل جوان باشند که نسبت به مسایل آموزشی و آینده کشور خود بی‌تفاوت باقی نمانده و تمامی وجودشان را آکنده از عشق به وطن و سربلندی و اقتدار آن پر کنند. چگونگی موضع‌گیری متولیان آموزشی نسبت به مقوله‌های آموزشی و برخوردهای مناسب با استادان دانشگاه می‌تواند شروع مناسبی برای به‌سامان کردن نظام آموزشی باشد.

از نشانه‌های دیگر بی‌تفاوتی، استفاده نابجا از واژه‌های علمی است که فهم صحیح از استراتژی‌های توسعه را مخدوش می‌کند. استفاده ناصحیح از واژه‌های علمی از دانشگاه‌ها آغاز شده و مورد استفاده ابزاری مسئولان اجرایی در کشور قرار می‌گیرد. برای آن‌که رابطه‌ای معقول و علمی میان رابطه عملکرد مسئولین سیاسی-اقتصادی کشور با موضوعات علمی برقرار کنیم، باید درک درستی نسبت به واژه‌های علمی داشته و از استفاده ناصحیح از آن‌ها به‌شدت پرهیز کنیم. باید دانست که هر یک از شاخه‌های علوم تخصصی، واژه‌هایی دارند که مخصوص دانش‌آموختگان همان رشته‌اند و قرار هم نیست که همه از آن مطلع باشند؛ اگرچه هر واژه شباهتی صوری با کلماتی داشته باشد که روزانه توسط اشخاص استفاده می‌شود. البته این که استادی، پیچیده‌ترین موضوعات علمی را با سهل‌ترین واژه‌ها توضیح دهد که برای همه قابل فهم باشد، موضوعی بجاست اما در این جا منظور آنست که نباید واژه‌های تخصصی هر علم، توسط عده‌ای برای رسیدن به مقاصد از قبل تعیین‌شده، تحریف شوند، چراکه پس از مدتی، همان اصطلاح غلط، مصطلح و فراگیر شده و اثر خود را در کاربردهای اقتصادی-اجتماعی و... از دست می‌دهد و از این‌رو، خطر "بی‌تفاوتی" را در مجامع علمی سرایت می‌دهد. مصادیق فراوانند؛ ازجمله: منظور از "نرخ ارز شناور" در نظریه‌های "مالیه بین‌الملل" که یکی از شاخه‌های "اقتصاد بین‌الملل" است، نرخ است که توسط نیروهای حاکم بر بازار (یعنی عرضه و تقاضا) در بازار مبادله خارجی (یعنی بازار ارز) تعیین می‌شود. حال اگر بانک مرکزی کشوری، "نرخ دستوری" (یعنی نرخ که خارج از بازار و توسط مقامات پولی تعیین می‌شود) را نرخ شناور بنامد و آن‌را برای مدتی طولانی در مجامع مالیه و پولی عرضه و معرفی کند، نه تنها به علم اقتصاد "بی‌وفایی" کرده، بلکه مدت‌ها طول می‌کشد که دانش‌آموختگان اقتصاد را مجاب کرد که منظور از نرخ شناور، نرخ دستوری بانک مرکزی نیست، بلکه همان است که "ادواردز"، "باگواتی"، "کروگر"، "رحیمی بروجردی" و دیگران در کتاب‌های درسی‌اشان استدلال کرده‌اند. اگر هم بتوان در چنین مجادله‌ای پیروز شد، آن‌گاه برای همان دانش‌آموخته علم اقتصاد شک و پرسش ایجاد نمی‌شود که چرا رابطه عملکرد مسئولین سیاسی-اقتصادی کشور با موضوعات اساسی اقتصاد، رابطه‌ای غیرعلمی است؟ در مثالی دیگر، برای دانش‌آموخته علم اقتصاد، خصوصی‌سازی را از منابع معتبر علمی تعریف می‌کنیم و او در "کلاس‌های درس" می‌پذیرد. اما به ناگاه مقامات سیاسی، خصوصی‌سازی را به‌صورت واژگون و قلب‌شده برای مقاصد سیاسی عرضه می‌کنند که بیشتر شبیه

"عمومی‌سازی" است و نه تنها سنخیتی با خصوصی‌سازی ندارد، بلکه می‌تواند در فرآیندی بلندمدت، ضد خصوصی‌سازی عمل کند! بازهم مثال بزنم. برای دانش‌آموختگان علم اقتصاد استدلال می‌کنیم که بهبود تکنولوژی مقدم بر افزایش نیروی کار، در فرآیند افزایش کارایی و تولید نقشی مؤثر دارد که متعاقباً به افزایش توسعه و رفاه جامعه می‌انجامد، درحالی‌که افزایش جمعیت می‌تواند "اثرات رفاهی" را خنثی کند. حال اگر به یکباره، همان دانش‌آموخته علم اقتصاد مشاهده کند که مقامی در نظامی کنترلی، افزایش دو برابری جمعیت را موجب اقتدار بداند، آیا در آنچه می‌آموزد شک نمی‌کند؟ استفاده و تعریف غلط و مغشوش از سیاست‌های تعدیل ساختاری در ایران که از دوره مرحوم هاشمی رفسنجانی شروع شد، بالای دیگری بود که بر سر اقتصاد ایران و علم اقتصاد آوار کردند.....

این‌ها و ده‌ها مثال دیگر از موضوعاتی هستند که روزانه ذهن دانشجویان در ایران را تسخیر کرده‌اند که درنهایت، اگر به "تنفر" نیانجامد، به‌طور یقین به "بی‌تفاوتی" منجر خواهد شد. بی‌تفاوتی نسبت به آینده کشورشان که همین افراد قرار است از مدیران آینده باشند و مشکلات را با سرپنجه علم و تدبیر خود، حل کرده و توسعه یافتگی را رقم بزنند! آیا در چنین شرایطی می‌توان امید به نسلی داشت که با این‌همه تناقض در گفتار و رفتار پوپولیستی مسئولان مواجهه است و تکلیف خود را برای تطابق آنچه در محیط‌های علمی می‌آموزد با آنچه باید در اجتماع به‌مورد اجرا بگذارد، به‌درستی نمی‌داند؟ فارغ‌التحصیلان در بازار کار اکثراً با دشواری‌های فراوانی مواجه می‌شوند؛ همچنین بیکاری و پایین بودن دستمزد فارغ‌التحصیلان دانشگاهی از مصیبت‌هایی است که با خود ناهنجاری‌ها و مشکلات روانی و اجتماعی همراه می‌آورد. فارغ‌التحصیل دانشگاهی وقتی احساس مفید بودن خود در جامعه را از دست بدهد، اگر از کشور مهاجرت نکند، فقط بر مصیبت‌های جامعه اضافه می‌کند.

تطابق نداشتن مبانی نظری به‌ویژه در حوزه‌های علوم انسانی و اجتماعی با عملکرد مسئولین سیاسی - اقتصادی، از آفت‌های کشورهای در حال توسعه به‌ویژه در ایران در فرایند توسعه یافتگی است. برای دانشجویان این قبیل از رشته‌ها همیشه سؤال است که آنچه می‌آموزند، در جامعه می‌توانند مورد استفاده قرار دهند؟ و متأسفانه مقامات سیاسی - اقتصادی هم نه تنها کمکی به ارایه پاسخ مناسب نمی‌کنند، بلکه با رفتار خود علامت می‌دهند که تحصیل در چنین حوزه‌هایی بی‌هوده است! از طرفی، استادان حوزه‌های علوم انسانی و اجتماعی در شرایط بحرانی سیاسی و فرهنگی نظام کنترلی که توسط تئوریسین‌های تندروی حاکمیت تشدید و هر روز ابعادش گسترده‌تر می‌شود، در سخت‌ترین فشارها قرار گرفته‌اند. دانشجویان از یک‌طرف با هجمه تبلیغات گسترده مبنی بر اخراج یا بازنشسته کردن استادان دگراندیش مواجه‌اند که قبلاً به دلایل متفاوت برایشان در دادگاه‌ها پرونده‌سازی کرده‌اند و از طرفی دیگر، بی‌اعتنایی به نظریه‌های علمی را در عمل و رفتار مسئولین کشور که ناشی از تفکر کنترلی آن‌هاست، به‌کرات مشاهده می‌کنند که همه این‌ها به دلسردی، بی‌اعتنایی و "بی‌تفاوتی" دانشجویان منتج می‌شود.

دل‌سردی و بی‌تفاوتی دانشجویان که خطرش از مخالفت یا حتی دشمنی با نظام سیاسی به مراتب بیشتر است، مورد تصدیق اکثر استادان این علوم در ایران است. متأسفانه اعتناء به مدرک‌گرایی و بی‌اعتنایی به کسب نظریه‌های علمی در بسیاری از دانشکده‌های علوم انسانی و اجتماعی قابل مشاهده است که این امر سبب هزینه‌های فراوانی برای آینده کشور خواهد بود. به‌طور کلی بی‌اعتنایی به علوم انسانی و اجتماعی و برخورد نامناسب با استادان این حوزه‌ها از مقتضیات تفکر کنترلی است که از باب مسائل سیاسی-ایدئولوژیکی، هزینه‌های مربوط به خود را با شدت هرچه تمام‌تر وارد خواهد کرد و تاوان آن‌را که همانا عقب‌ماندگی از قافله توسعه جهانی است، نسل‌های آینده باید بپردازند. ویژگی نظام‌های ایدئولوژیک-توتالیتیر آن است که به اهمیت علوم اجتماعی، رفتاری و انسانی برگرفته از علم عصر جدید در فرایند توسعه یافتگی توجه نکرده و نظریه‌های برگرفته از ایدئولوژی مدنظر خود را ترویج و تحمیل می‌کنند. یعنی، ایده‌ها و مطالبی که طی تاریخ هرگز نتوانسته‌اند جامعه‌ای مثل ایران را در فرایند توسعه یافتگی قرار دهند. این نکته مهم را قشر تحصیلکرده دانشگاهی می‌داند و نسبت به آن‌چه پیرامونش می‌گذرد، بی‌تفاوت باقی می‌ماند.

۵-۷- توسعه یافتگی فرایندی علمی است

تا باور نکنیم که توسعه یافتگی فرایندی علمی است، هرگز به مرزهای سرزمینش نخواهیم رسید. انقلاب‌های علمی در عصر جدید آن‌چنان سریع و پشت سر هم اتفاق می‌افتند که اگر کشوری لحظه‌ای غفلت کند، برای همیشه از قافله توسعه یافتگی جا خواهد ماند. دهه‌ها پیش کتاب ارزشمند "ساختار انقلاب‌های علمی"^{۱۲۴} تألیف "توماس کان"^{۱۲۵} (۱۹۷۰) را مطالعه کردم. در همین ایام بود که متوجه شدم کتاب ارزشمند دیگری از "کارل پوپر"^{۱۲۶} باعنوان: "منطق اکتشاف علمی"^{۱۲۷} در محافل آکادمیک مورد توجه فراوان قرار گرفته است. دو کتاب مزبور بعدها توسط محقق و مترجم نامی ایران، زنده‌یاد احمد آرام تحت همین عناوین توسط انتشارات سروش به ترتیب در سال‌های ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ با دقت و وسواس فراوان که از ویژگی‌های مبرز وی می‌بود، ترجمه شدند. مطالب موشکافانه دو کتاب پاسخ محکمی بود به ایهامات مطرح شده از طرف برخی از مدعیان که شک می‌کردند در علمی بودن علوم اجتماعی و انسانی و تأثیراتی که هرکدام می‌تواند در فرایند توسعه یافتگی بر جای بگذارند. "توماس کان" در تشریح ((علم‌هنجاری)) می‌نویسد که: ((«علم‌هنجاری» به معنی پژوهشی است که به‌صورت مستحکم بر شالوده‌ای از یک یا چند دست‌آورد علمی بنا شده است و جامعه علمی خاصی در مدتی از زمان به آن دستاوردها معتقد

¹²⁴ - The Structure of Scientific Revolution

¹²⁵ - Thomas Kuhn

¹²⁶ - Karel Popper

¹²⁷ - The Logic of Scientific Discovery

است و آن‌ها را اساس عمل آینده خود قرار می‌دهد (ص ۲۵) ... "هست" و "باید" به‌هیچ وجه هرگز آن اندازه که به‌نظر می‌رسد، از یکدیگر جدا نیستند. (ص ۲۰۲))

"کارل پوپر" نیز به معرفی دسته‌ای از قوانینی می‌پردازد که به‌وسیله آن، او را یاری می‌دهد تا ((علم)) را از ((غیرعلم)) متمایز کند. افزون بر این، مطالعه آراء "فیرابند"^{۱۲۸} (۱۹۷۵)، "لاکاتوس"^{۱۲۹} (۱۹۷۰) و "هاتچیسون"^{۱۳۰} (۱۹۳۸ و ۱۹۸۸) خواننده را کاملاً متقاعد می‌کند که نه‌فقط ((علم اقتصاد)) به‌مثابه یکی از شاخه‌های علوم اجتماعی - رفتاری و انسانی را می‌توان در زمره علوم هنجاری^{۱۳۱} قرار داد، بلکه آن‌را می‌توان در گروه علوم مثبت^{۱۳۲} قرار داد. مطالعه کتاب ارزشمند "روش‌شناسی علم اقتصاد"^{۱۳۳} (۱۹۸۳) در اواخر دهه ۱۹۸۰، (این کتاب با همین عنوان در سال ۱۳۸۰ (نشر نی) توسط دکتر غلامرضا آزاد ترجمه شد.) بسیاری از ابهامات ذهنی باقیمانده را برطرف می‌کند. اهمیت علوم اجتماعی و انسانی را امروزه تمامی کشورهای توسعه یافته به خوبی می‌دانند و از دست‌آوردهای آن، حداکثر استفاده را برای رسیدن به قافله توسعه یافته به‌عمل می‌آورند، درحالی‌که در نظام‌های کنترلی و ایدئولوژیک - توتالیتر مثل ایران، مردم را با مناقشات بی‌حاصل دعوا بر سر درست بودن یا نبودن این علوم سرگرم کرده و با سماجت اصرار دارند با حذف برخی از شاخه‌های این علوم، سلیقه‌های ایدئولوژیکی خود را به نام دین جایگزین کنند و انتظار هم دارند اشاعه دهنده تفکر و علم در سطح جهانی باشند و مرجعی برای دیگران قرار گیرند! این همان غرور کاذبی است که پیشتر به آن اشاره شد.

غرور کاذب، سد محکمی در مقابل توسعه یافتگی و گذر از موانع عقب ماندگی است.

سرعت توسعه یافتگی با سرعت تولید علم کوک می‌شود.

استفاده از علم برای مؤلفه‌های توسعه یافتگی ازجمله:

--- کاهش شدید مرگ و میر کودکان؛

--- تهیه واکسن برای اکثر بیماری‌ها؛

--- استفاده از مغزهای کامپیوتری و سفر به فضاها و ناشناخته و دست نیافتنی؛

--- از بین رفتن فقر مطلق؛

--- تفوق هوش مصنوعی در کارکردهای زندگی و استفاده از ربات‌هایی که مانند انسان احساس دارند؛

128 - Feyerabend

129 - Lakatos

130 - Hutchison

131 - Normal Science

132 - Positive Science

133 - The Methodology of Economics

--- استفاده کامل از انرژی‌های پاک و تجدیدپذیر به جای انرژی‌های فسیلی و از بین رفتن گازهای گلخانه‌ای؛

--- استفاده از خودروها و وسایل نقلیه هوشمند و کاملاً ایمن؛

--- از بین رفتن تفکر تفاوت‌های جنسیتی و برقراری برابری جنسیتی در تطور توسعه جهانی و اقتصاد؛

--- از بین رفتن بی‌سوادی؛

--- تهیه آب سالم برای شهروندان و برخورداری از فن‌آوری‌های جدید و کم هزینه برای تبدیل آب شور به آب شیرین؛

--- برقراری صلح و کاهش خصومت‌ها و جنگ‌های خانمان‌سوز؛

--- افزایش بی‌نهایت سرعت اینترنت و استفاده گسترده از آن در تمامی مراحل زندگی؛

--- استفاده گسترده از اعضای بدن هوشمند به جای پیوند اعضا برای بیماران نیازمند؛

--- دستکاری‌های گسترده ژنتیکی برای داشتن فرزندان بهتر، سالم‌تر و به شکل و قیافه دلخواه؛

--- استفاده گسترده از ابزارهای مترجم جهت ارتباط سهل‌تر با افراد در کشورها و مناطق مختلف؛

--- بهره‌برداری از هولوگرام افراد در میتینگ‌ها، همایش‌ها و حتی میهمانی‌ها؛

--- خریده‌ها و پرداخت‌های هوشمند بدون حضور فیزیکی در مراکز خرید به صورت هولوگرام؛

--- ایجاد بزرگراه‌ها، جاده‌ها، منازل، هتل‌ها، مراکز تفریحی و شهرهای صد در صد هوشمند برای رفاه شهروندان؛

--- استفاده گسترده از خودروهای هوایی برای همه شهروندان، طی ارض و مسافرت به کشورهای مختلف بدون حضور فیزیکی؛

و ده‌ها مؤلفه دیگر توسعه یافتگی و پیشرفت حیرت انگیز که یکایک آن‌ها همراه توسعه علم، توسعه یافتگی گسترده‌ای را برای جهانیان به ارمغان می‌آورد؛ اما وقتی رفتار مسئولان در نظام‌های کنترلی از جمله ایران را ملاحظه می‌کنیم، گفته نغز "اوبالدیا" به یادمان می‌آید که با ظرافت می‌گوید: "جهان را نگه دارید، می‌خواهم پیاده شوم!"

رهبران در نظام‌های ایدئولوژیک-توتالیتار آن‌قدر سرگرم منازعات ایدئولوژیکی و تحمیل افکار کنترلی بر جامعه هستند که علیرغم ادعای پیشرفت علم در کشورشان، هنوز از قافله و توسعه جهانی بازمانده‌اند؛ درحالی‌که شاید آن‌ها کمتر بیان‌دیشند که جهان با سرعت باورنکردنی در حال حرکت است و منتظر کسی نمی‌ماند. از مشکلات اکثر دولت‌مردان ایرانی، عدم شناخت تحولات سریع علمی است که روزانه در دنیای ارتباطات صورت می‌گیرد و بالطبع، بسیاری از اقشار جامعه به‌ویژه جوانان در کوران تحولات آن سهیم هستند و می‌خواهند سهمی در حرکت روبه‌جلوی جهان داشته باشند؛ به‌طوری‌که امروزه جوانان تحصیل‌کرده زیادی در فضای مجازی، افکار و نظریات خود را در سطح جهانی عرضه می‌کنند. تحولات دنیای نوین علم و فن‌آوری خاطرنشان می‌کنند که باید در تعیین شاخص‌های توسعه یافتگی تجدیدنظر کرد و دسترسی به وب و اینترنت را در کنار سطح آموزش، امید

به زندگی، طول عمر، بهداشت عمومی، دسترسی به آب سالم، آموزش و به مثابه مهم‌ترین شاخص‌های توسعه محسوب داشت تا کشورها مجبور شوند برای قرارگرفتن در سطح بالای توسعه‌یافتگی، زمینه‌های لازم را برای رشد فن‌آوری اطلاعات^{۱۳۴} فراهم کنند.

گزارش‌های کاربردی که توسط کشورهای مختلف منتشر می‌شوند، نشان می‌دهند که ارتباطی معنی‌دار میان سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف فن‌آوری اطلاعات با توسعه‌یافتگی وجود دارد. در گذشته‌ای نه‌چندان دور، از تفاوت‌های مهم کشورهای توسعه‌یافته با درحال‌توسعه در گسترش شبکه‌های اینترنتی با پهنای باند وسیع بود. کشورهای مختلف از جمله کشورهای تازه صنعتی‌شده آسیای جنوب شرقی برای کاهش این اختلاف، سعی فراوان در کاهش آن و افزایش پهنای باند شبکه‌های خود کرده‌اند، هرچند هنوز بسیاری از کشورهای درحال توسعه مثل ایران، نه‌تنها از این قافله عقب مانده‌اند، بلکه روزبه‌روز به مشکلات شبکه چون ایجاد فیلترینگ و کاهش پهنای باند، اضافه می‌کنند؛ اما در هر صورت، جهان به حرکت خود ادامه می‌دهد و با بهبود نسبی پهنای باند شبکه‌های اینترنتی در اقصاء نقاط عالم، مؤلفه‌های دیگری همچون تجارت الکترونیکی جایگزین شده‌اند.

در یکی از رده‌بندی‌های واحد اطلاعات اقتصادی اکونومیست در ۲۰۰۶، مؤلفه‌هایی از جمله نوآوری، امنیت اطلاعات و تعهد دولت‌ها به تجارت الکترونیک، جایگاه بالاتری را در تعیین شاخص توسعه‌یافتگی کشورها ایفا کرده است. به علاوه، توسعه و پیشرفت وسایل ارتباط جمعی، "انقلاب دیجیتالی" و "هوش مصنوعی" که می‌رود به‌طور کامل جایگزین تمامی روش‌های قدیمی شود، تحول چشمگیری را در رفتار به‌ویژه اندیشه و تفکر بشر امروز ایجاد کرده و این امر سبب تغییر یا تفاوت نگرش نسبت به مسایل پیرامونی و بنابراین اختلاف در تفسیر و تحلیل تحولات و موضوعات بشری گردیده است. نسلی که از همان بدو تولد تا لحظه مرگ، فن‌آوری نوین را درک و از طریق امواج فراگیر به‌آسانی "طی الارض" کرده و فاصله میان دانش و تمدن بشری را به‌حداقل ممکن تقلیل داده است، هرگز نخواهد توانست رفتار پدران را در حوزه‌های ارتباطی - سیاسی و اجتماعی تقلید کند و بنابراین همگرایی میان انسان‌ها روزبه‌روز بیشتر می‌شود.

۶-۷- توسعه یافتگی در قرن انقلاب دیجیتالی و هوش مصنوعی

توسعه یافتگی با انقلاب‌های پیاپی دیجیتالی و هوش مصنوعی هم‌پیوند شده است. "همگرایی رفتاری و فکری" در حوزه‌های دیجیتال که مقدمه‌ای برای "جهانی‌سازی"

محسوب می‌شود، تدابیر متفاوتی را در تعامل سیاسی میان کشورها طلب می‌کند و اگر رهبران سیاسی کشورها که به‌طور معمول از نسل پیشین هستند، نتوانند درک واقع‌بینانه‌ای نسبت به تحولات نوین علمی و فن‌آوری پیدا کنند، از قافله‌ی توسعه جهانی عقب خواهند افتاد و هزینه‌های فراوانی را به جامعه و نسل‌های آینده وارد خواهند کرد. به تعبیر "لائوسه": "رهبران واقعی برای هدایت مردم باید پشت سرشان حرکت کنند." انقلاب‌های دیجیتال و استفاده گسترده از هوش مصنوعی در نظام‌های مبتنی بر دموکراسی رخ خواهد داد؛ یعنی، جایی که مردمان فضای آزاداندیشی برایشان فراهم شده باشد و بتوانند با امنیت فکری، به خلق فن‌آوری‌های جدید مبادرت ورزند. در فضای بسته فکری و کنترل شده، حرکت پویای مغز، سرعت لازم نداشته و با آشوب‌های دائمی مواجه خواهد شد. محققان در پژوهش‌های متعدد دریافته‌اند افرادی که در فضای باز و آزاد به تفکر، مطالعه، تحقیق و حتی ورزش روی می‌آورند، از سلامتی روان بهتری برخوردارند؛ یعنی، فضای آزاد تأثیر بهتری بر ماده خاکستری مغز داشته و بنابراین، افراد از سلامت روان‌شناختی، افزایش تمرکز و حافظه و سلامت روان و در نتیجه ساختار مغز پویاتری برخوردارند و می‌توانند افکار منفی، افسردگی، بی‌انگیزگی و بی‌تفاوتی را از خود دور کنند و خلاقیت‌های بدیع از خود نشان دهند. همین نکته در چگونگی نظام سیاسی و رابطه‌اش با بهره‌وری افراد جامعه صادق است؛ یعنی بهره‌وری افراد در جوامع آزاد بالاتر از جوامع بسته و کنترلی است.

استفاده گسترده از هوش مصنوعی در پزشکی، صنعت، ادبیات، خدمات و ده‌ها رشته مورد نیاز به حدی رسیده است که بسیاری انتظار دارند جانشین انسان شود. در مثالی ساده، "دستیار صوتی گوگل" که اپراتور ماشینی است با یک آرایشگاه تماس گرفته و برای صاحبش وقت می‌گیرد. نحوه گفتگو هوش مصنوعی با آرایشگر و حتی چانه زدن بر سر تعیین وقت، به گونه‌ای است که آرایشگر هرگز متوجه نمی‌شود با هوش مصنوعی سخن می‌گوید! دنیای متعالی امروز در فضای رو به رشد خلقت نوظهور هوش مصنوعی حرکت می‌کند و عرضه و تقاضای واقعی خود را با دنیای مجازی و هوش مصنوعی گره زده و ممزوج کرده است که جداکردن این دو بسیار سخت است. پس، می‌توان نتیجه گرفت رهبرانی که مدافع نظام کنترلی باشند و رویه‌های مردم‌سالارانه را در رفتارهای اجتماعی برنتابند و بر فرهنگ کنترلی اصرار ورزند، فاصله بیشتری را با تحولات نوین جهانی ایجاد خواهند کرد و همین امر سبب واکنشی خویشتن‌گريزانه از سوی مردم به‌ویژه نسل جوانی می‌شود که دنبال فن‌آوری‌های نوین است و می‌خواهد با استفاده گسترده از هوش مصنوعی و انقلاب‌های دیجیتال که ویژگی‌هایش را در فضای مجازی می‌خواند، همراه شود و آن‌را در زندگی خود پیاده کند.

پژوهشگران غربی تخمین زده‌اند تا سال ۲۰۳۰، "هوش مصنوعی می‌تواند ۱۰ میلیون شغل جدید فقط در منطقه خلیج فارس ایجاد کند. آن‌ها همچنین پیش‌بینی کرده‌اند تا سال ۲۰۳۰، تأثیر هوش مصنوعی در توسعه بخش‌های غیرنفتی در خاورمیانه می‌تواند به ۳۲۰ میلیارد دلار برسد..... پیش‌بینی می‌شود

که امارات متحده عربی، با افزایش ۱۴ درصدی تولید ناخالص داخلی و عربستان سعودی در دهه آینده معادل ۱۲,۴ درصد تولید ناخالص داخلی را به هوش مصنوعی اختصاص دهند..... مهمترین تأثیر اقتصادی هوش مصنوعی در بخش مالی خواهد بود که تخمین زده می‌شود ۲۵ درصد از کل سرمایه‌گذاری هوش مصنوعی در منطقه خلیج فارس تا سال ۲۰۲۱ و به دنبال آن بخش‌های آموزش، بهداشت و درمان و تولید انجام شود. شرکت بین‌المللی داده انتظار دارد بخش‌هایی که سریع‌ترین رشد را از سیستم‌های شناختی/هوش مصنوعی می‌بینند در سیستم دفاعی، ضد تروریسم و اطلاعات دولتی باشد. امارات و عربستان سعودی در حال حاضر در صف مقدم پذیرش هوش مصنوعی به عنوان محرک جدید تغییر اقتصادی در خلیج فارس هستند. دبی در زمینه استفاده از فن‌آوری‌های نوظهور و هوش مصنوعی در زیرساخت‌های شهری تلاش‌های زیادی انجام داده است.... این شامل یک سیستم هاپرلپ، یک نیروی پلیس ربات، فروشگاه‌هایی که تغییر شکل می‌دهند، وسایل نقلیه الکتریکی خودران، تاکسی‌های پرنده، یک آژانس فضایی و شتاب دهنده‌های آینده در دبی راه‌اندازی می‌شود. برنامه‌ای که در آن دولت برای تسهیل نوآوری با بخش خصوصی جفت می‌شود. امارات متحده عربی همچنین صندوق وقف آینده دبی به مبلغ ۲۷۰ میلیون دلاری را برای کمک به سازمان‌ها در استفاده از فن‌آوری‌های مخرب راه‌اندازی کرده است درحالی‌که شرکت سرمایه‌گذاری مستقر در ابوظبی موبادالا با *IBM Watson* همکاری می‌کند تا یک اکوسیستم محلی از کارآفرینان و استارت آپ‌ها را با استفاده از محاسبات شناختی به روش‌های جدید و ابتکاری ایجاد کند. دولت امارات متحده عربی همچنین با توسعه غرفه‌های متحرک دیجیتال مستقل طراحی شده برای تکرار جراحی‌های پزشکان یا در آموزش با استفاده از یادگیری ماشینی برای پیش‌بینی دانش‌آموزان در معرض خطر ترک تحصیل عربستان سعودی قصد دارد یک شهر جدید و پیشرفته با فن‌آوری پیشرفته به نام *Neom* در سواحل دریای سرخ بالغ بر ۵۰۰ میلیارد دلار ایجاد کند. به گفته ولیعهد عربستان سعودی، محمد بن سلمان آل سعود: در "نوم" همه چیز با هوش مصنوعی، به اینترنت اشیا پیوند داده خواهد داشت..... در سال ۲۰۱۷، امارات متحده عربی یک کشور پیشگام در توسعه نهادهای داخلی برای اداره هوش مصنوعی بوده است..... این کشور یک استراتژی ملی برای هوش مصنوعی ایجاد کرده است؛ نقشه راهی برای استفاده از هوش مصنوعی در بخش‌های حمل و نقل، بهداشت، فضا، انرژی‌های تجدیدپذیر، آب، فناوری، محیط زیست، ترافیک و آموزش ارائه می‌دهد که هدف آن ایجاد نسلی از شهروندان با فن‌آوری با دانش *AI* است. اکنون فضای آموزشی با هوش مصنوعی در ۱۹۶ مدرسه دویی، شارجه، عجمان، ام القوین، راس‌الخیمه و فجیره به‌صورت مرحله‌ای تا دسامبر سال ۲۰۲۰ راه‌اندازی شده است. وزارت آموزش و پرورش امارات اعلام کرد که فضای آموزشی مجازی یادگیری دیجیتال با بهره‌گیری از هوش مصنوعی در تمام مدارس دولتی امارات اجرا خواهد شد. امارات، وزارت هوش مصنوعی تأسیس کرده و نخستین دانشگاه اختصاصی هوش مصنوعی دنیا در امارات راه‌اندازی شده و نمایشگاه فن‌آوری‌های هوش مصنوعی در دُبی شروع به کار کرده است. سرمایه‌گذاری امارات در هوش مصنوعی ۷۰ درصد رشد کرده است..... مرکز هوش مصنوعی قطر در فوریه ۲۰۱۹ میلادی تأسیس شد. شش محور اصلی بعنوان اهداف اصلی تأسیس این مرکز عنوان شده

است. استعدادیابی، ایجاد مرکز داده‌ها، اشتغال‌زایی، ثروت آفرینی، آینده‌پژوهی به‌وسیله روش‌های هوش مصنوعی و مدیریت فکری بر طبق هوش مصنوعی از اهداف عمده این مرکز عنوان شده است. براساس این راهبرد، قطر می‌خواهد تا سرمایه‌گذاری‌های انسانی را برای پیشبرد طرح‌های مبتنی بر هوش مصنوعی گردآوری کند. برپایه این روش قطر بر روی دو گروه و جمعیت تمرکز خواهد داشت که عبارتند از: دانش آموزان داخلی و استعدادهای خارجی. آموزش اصول و مبانی هوش مصنوعی به دانش آموزان، آموزش روش‌ها و تکنیک‌های محاسباتی بر طبق هوش مصنوعی، تطبیق دروس دانشگاهی با مفاد هوش مصنوعی و نیز جذب استعدادهای خارجی همچون اهداف تاسیس مرکز هوش مصنوعی قطر اعلام شده است. دولت عمان در سال ۲۰۱۶ میلادی حدود ۲۰۰ میلیون دلار را برای شکل‌گیری استارت‌آپ‌ها که شاخصه‌ای از هوش مصنوعی است، سرمایه‌گذاری کرده است. این سرمایه‌گذاری در سال‌های اخیر با درصد‌های بالاتر نیز ادامه داشته است.^{۱۳۵۱۱}

با توجه به سرمایه‌گذاری‌های وسیع کشورهای حوزه خلیج فارس به پژوهش‌های دانشگاهی، گسترش اینترنت و هوش مصنوعی و نقش آن در توسعه یافتگی این کشورها باید پرسید ایران با نگاه ایدئولوژیک و سلیقه‌ای به موضوعات علمی، انتخاب افراد ناوارد و کارنابلد برای قرارگرفتن در مصدر امور، حاکمیت بد و صرف منابع ایران به سایر کشورها، مهاجرت وسیع نخبگان به خارج و بی‌علاقگی جوانان به ماندن در ایران و انجام تحصیلات عالی و جدایی از نظام بین‌الملل طی چند دهه آینده در مقایسه با کشورهای همسایه خلیج فارس در کجای قافله توسعه یافتگی قرار دارد؟ و اصلاً توان رقابت با آنان را در پیشرفت و توسعه‌یافتگی همه‌جانبه خواهد داشت؟ به تعبیر دکتر پزشکیان رئیس دولت چهاردهم: "کل اعتباری که به دانشگاه‌های خودمان می‌دهیم حدود ۲ میلیارد دلار است، در صورتی که امارات فقط ۶ میلیارد دلار صرف سرمایه‌گذاری در حوزه هوش مصنوعی کرده است."

توسعه یافتگی اپیدمی است که به صورتی فراگیر میان کشورهای مختلف در جریان است؛ حتی اگر کشوری نتواند در قافله آن جای گیرد اما مردمانش آرزوی رسیدن به مرزهای آن را دارند. در عصر جهانی‌سازی و انقلاب‌های پیاپی دیجیتالی، از منظر فرهنگی توسعه یافتگی به طور معمول با رویه‌های عرفی و فرهنگی کشورهای توسعه یافته مطابقت دارد و بنابراین، کپی برداری کامل از آن می‌تواند بار فرهنگی برای کشورهای دیگر داشته باشد. همگرایی فکری و رفتاری نسل امروز با جوانان کشورهای توسعه یافته ضمن آن‌که می‌تواند حاوی نکات سودمندی باشد، اما به دلیل گرفتاری متولیان امور فرهنگی در مناقشات سیاسی از یک‌سو و تفوق تفکر کنترل‌ی بر اندیشه ارشادی و هدایت‌گرانه، مسیر صحیح "انتخاب اصلح" از جوانان را سلب و آن‌ها را با انبوهی از مشکلات رفتاری مواجه کرده و ناهنجاری‌هایی که بخش عمده‌اشان مرهون همین انقلاب دیجیتالی و بی‌توجهی مسئولین سیاسی- فرهنگی نسبت به انطباق آن با فرهنگ جامعه بوده، پدید آورده است. از طرف دیگر، نظام سیاسی خود را در مقابل نخبگان آزاداندیش قرار داده و نخبگان نیز به‌جای ارائه طریق برای هدایت نسل جوان، توان خود را برای انتقاد یا اصلاح سیاست‌های دولت مصروف می‌کنند و به

عبارت دیگر با جبهه‌گیری کاذب، وقت گرانیمایه‌ای که باید صرف تحقیقات و پژوهش شود، صرف منازعه یا مقابله با سیاست‌های دولت می‌کنند و به‌همین دلیل، متأسفانه تعداد کثیری از فعالان اجتماعی - سیاسی و حتی علمی گرفتار حبس یا تبعیدی خودساخته شده‌اند. رهبران فراموش می‌کنند همین نخبگان در عصر جهانی‌سازی چون گذشته در انزوای علمی و اطلاعاتی نیستند، بلکه در دنیایی دیجیتالی به‌هم پیوسته‌اند و در هر لحظه در ارتباطی مستمر با یکدیگر به‌سر برده، گره مخالفت با سیاست‌های حاکمیت کنترلی را محکم‌تر می‌کنند.

انقلاب دیجیتالی با وقوع تحولات در حوزه انقلاب‌های "فن‌شناختی" از جمله: انقلاب در وضعیت "افراد"، "سرمایه‌گذاری"، "صنعت"، "اطلاعات و ارتباطات" و "آیده" همراه بوده که تمامی این موارد، دنیا را به دهکده‌ای کوچک تبدیل و انسان‌ها را به‌هم نزدیک‌تر کرده است. پیام مهمی که این انقلاب‌ها برای بشریت به‌همراه آورده، "اقتباس" نوآوری‌هایی است که بشر در نقاط مختلف دنیا به آن‌ها دست پیدا می‌کند و بنابراین از دست دادن کوچکترین فرصت به‌منزله عقب‌ماندگی از توسعه جهانی است که جبران آن شاید بسیار سخت و طاقت‌فرسا باشد، به فرمایش امام حسن مجتبی(ع): "فرصت‌ها زود از دست می‌روند و دیر برمی‌گردند." باید توجه داشت که حتی در زمینه معرفتی و ارزش‌ها و رفتارهای اجتماعی نیز، اقتباس تأثیر مهمی را در پیشرفت فکری بشر دارد، اما اگر زمانی "تقلید" ناآگاهانه، جای اقتباس را بگیرد، مظاهر منفی دستاوردهای غیروبومی یکی پس از دیگری نمایان شده و جامعه را با بیگانگی و سرگشتگی روبه‌رو می‌کند. در این رابطه، آنچه مورد نگرانی برای جوامع کنترلی است، همین تقلید ناآگاهانه نوآوری‌های غیروبومی است که سبب ناهنجاری‌های فراوان به‌ویژه برای جوانان شده است. جوانانی که بنابر آینده‌ای نزدیک، مدیریت این جوامع را به‌عهده گرفته، اما تنها ابزاری که در اختیار دارند، تقلید بوده و اقتباس، نوآوری و خلاقیت را برای قرارگرفتن در قافله توسعه یافتگی آزمون نکرده‌اند.

باید اضافه کرد که تقلید یک‌سره نکوهیده نیست و هر مضمونی قابل تقلید است، اما به شرط آن‌که در کار تقلیدی، تجاوز یا اضافه‌ای انجام گرفته باشد؛ به عبارت دیگر باید در آثاری که در آن تقلید صورت می‌گیرد، نوآوری و ابداع انجام شود. "مارک تواین" نویسنده مشهور آمریکایی در زندگینامه‌اش می‌نویسد که: روزی متوجه شد یکی از مطالب پیشینش با نوشته یکی دیگر از نویسندگان آن‌زمان به نام "دکتر هولمز" شبیه بوده، به گونه‌ای که گویی وی آنرا کاملاً کپی‌برداری کرده است، پس تصمیم گرفت در نامه‌ای از نویسنده متن اولیه معذرت‌خواهی کند. اما "دکتر هولمز" در پاسخ با ظرافت نوشت: "تمام عبارت پردازی‌های ما سایه‌های معنوی‌شده‌ای از مطالعات ماست که بر کاغذ می‌افتند و هیچ چیزی از خود ما در آن نیست، به‌جز تغییر مختصری که زاده مزاج ما، اخلاق ما، محیط ما، تعلیمات و آمیزش‌های ماست و این تغییر مختصر، آنرا از طرز گفتار فرد

دیگر متفاوت می‌سازد، مهر سبک مخصوص ما را رویش می‌زند و برای زمان حاضر آن را زاده فکر ما قلمداد می‌کند." به عبارت دیگر، از دیگر لوازم توسعه یافتگی، نوآوری در پژوهش است؛ یعنی، اضافاتی که بر اثر پیشین صورت می‌گیرد باید اثر جدید را با تجربیات، خلقیات، تحصیلات و حتی اخلاقیات فرد منطبق کند تا اقتباس صورت پذیرد. فضای سیاسی و اجتماعی در خلق افکار جدید و نوآوری در علم که به توسعه یافتگی منجر شود، از اهمیت بسزایی برخوردار است.

برای پیمودن مسیر جدید باید نخستین قدم را با صلابت برداشت و به تعبیر "کنفوسیوس": "طی کردن راهی که هزار فرسنگ است با برداشتن یک قدم آغاز می‌شود" اما نحوه مدیریت جامعه تحت نظام کنترلی ایران که اکثراً مبتنی بر آزمون و خطاست و در بسیاری از زمینه‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی ادامه دارد، نمی‌تواند امکان برداشتن نخستین قدم را بدهد، بنابراین فرهیختگان جامعه تا وقتی در چنین فضایی زندگی می‌کنند، حداکثر به تقلید می‌پردازند، اما همین که به کشورهای دیگر مهاجرت می‌کنند، در زمره نوآوران و مبتکران آن جامعه درآمده و نام‌آور می‌شوند؛ چراکه در آن‌جا دیگر فضای کنترلی و ایدئولوژیکی حاکم نیست و اذهان می‌توانند بدون مانع، تمامی کرانه‌ها را سیر کنند و به بالاترین مدارج برسند. نشانه‌های تاریخی این اتفاق در قرون پانزدهم و شانزدهم مشاهده شد که "رنسانس" را در کشورهای اروپایی به همراه داشت و به قرون "نولدی دوباره" معروف شدند. در این دوران، نطفه پیدایی متفکرانی را که وظیفه‌اشان اقتباس و نوآوری بود، در سرزمین جهل و تاریکی اروپا کاشته شد و متعاقب آن، قرن هفدهم که به قرن "خرد" و قرن "هجدهم" که به قرن "روشنایی" و قرن نوزدهم که به قرن "ایدئولوژی" و قرن بیستم که به قرن "تجزیه و تحلیل" و بالاخره قرن بیست و یکم را که آن را قرن "دیجیتال" و اینترنت می‌نامند، شکوفایی فکری و علمی و فلسفی نمایان شد و دنیا را تحت سیطره خود درآورد. در طول این دوران، متفکران در واکنش به "اسکولاستیک" که نمادی از فرهنگ کنترلی بود و تفکر کنترلی که سالیان بر اذهان ملت‌ها حاکم و قدرت نوآوری و ابداع را از آن‌ها سلب کرده بود، تقلید تکراری از اندیشه گذشتگان را به کناری گذاشتند و با تأسی از اصل "ابطال‌پذیری" بنیان و شالوده پیدایی نظریه‌های جدید فراهم شد. یعنی، اگر در اثری، اقتباس و نوآوری به چشم نخورد، مورد اعتناء قرار نمی‌گیرد و به کناری گذاشته می‌شود و درمقابل، نظریه‌های جدیدی که قدرت ابطال‌پذیری داشته باشند و نظریه‌های گذشته را نفی کنند، مورد استقبال قرار گرفته تا آینده‌ای پر بار و فارغ از هرگونه پیش‌داوری بسازند. به تعبیر "برایان تریسی": "بهترین راه پیش‌بینی آینده، ساختن آن است"، اگر این نکته را رهبران سیاسی ایران درک کرده و اجازه تحقیق و توسعه آزادانه به پژوهشگران را بدهند. اما آن‌چه در نظام کنترلی ایران مشاهده می‌شود، تقلید از دست‌آوردهای علمی و فلسفی کشورهای پیشرفته است و بنابراین، اقتباس و نوآوری در راستای رسیدن به قافله توسعه یافتگی و ایجاد جامعه‌ای مردم

سالار، به دلیل سدهای عدیده‌ای که حاکمیت کتتری ایجاد می‌کند، جایگاه اولویت‌داری در فعالیت‌های فکری اندیشمندان نظام‌های کتتری ندارد.

در قرن دیجیتال و اینترنت، کشورهایی می‌توانند در رده کشورهای موفق قرار بگیرند که در کلیه مظاهر، نوآوری داشته باشند و رهبران سیاسی با بلندنظری و فارغ از اندیشه و فرهنگ کتتری، اجازه وصل شدن "سیم‌های ارتباطی" را بدهند و بدانند که دنیای نوین، تفکر جدید می‌طلبد و اگر نظام فکری سیاست‌مداران با تحولات سریع دنیای کنونی هم‌گام نباشد، تاریکی و عقب‌ماندگی نصیب ملت خواهند کرد و ضمن لعن و نفرین آیندگان، نام نیکی از خود در تاریخ به یادگار نخواهند گذاشت. پس، به تعبیر "کنفوسیوس": "به عوض آن‌که به تاریکی لعن بفرستیم، یک شمع روشن کنیم" تا تحولات دنیای نوین را دیده و حرکت خود را با آن تنظیم کنیم و بدانیم که اگر کشورهای پیشرفته اکنون از دست‌آوردهای علمی بالایی برخوردار شده و مسیر توسعه یافتگی را با دقت پیموده‌اند، رهبران فرهنگی - سیاسی گذشته فضای مطلوب را برای ایجاد آن فراهم کرده بودند و رهبران امروز آن مسیر را ادامه می‌دهند. به‌طور کلی، در فرهنگ و نظام کتتری، رشد علمی تنها در حوزه شعار و آرزو دنبال می‌شود و دولت با اتکا به پیشرفت و توان علمی قادر به اداره کشور نبوده، تنها به اتکا منابع خدادادی (اگر داشته باشد)، جامعه را اداره می‌کند. اگر هم رهبران سیاسی گه‌گاه صحبت از بالندگی علمی می‌کنند، در راستای ممیزه‌های فرهنگ کتتری است که گریز از آن امکان‌پذیر نبوده و تا وقتی که چنین فرهنگی وجود داشته باشد، جامعه نیز باید این چنین اداره شود. اما هیچ کشوری از جمله ایران با این رویه نخواهد توانست در ردیف پیشقراولان علمی و فن‌آوری دنیای مدرن قرار گیرد و مجامع علمی این کشورها نیز حتی با تزریق پول‌های هنگفت حاصل از فروش ثروت‌های ملی، باز در آخرین ردیف‌های مجامع علمی و دانشگاهی قرار می‌گیرند.

۸- صدور مدل فرهنگی توهم توسعه نیافتگی

در عصر جهانی‌سازی، کشورهایی می‌توانند به معرفی و ارائه مدل فرهنگی خود به کشورهای دیگر نایل شوند که مسیر توسعه یافتگی را با موفقیت طی کرده باشند. قبل از شروع موضوع، اجازه دهید فرضیه این نوشتار را که پیشتر بدان اشاره شد، بیان کنم: "کشورهایی که بتوانند با غلبه بر فن‌آوری برتر، صورت آن‌را در اختیار سایر کشورها قرار دهند، به‌راحتی خواهند توانست تفکر و اندیشه خود را به همان کشورها صادر کنند. یعنی برای صدور تفکر و ایدئولوژی، ابتدا باید مسلح به فن‌آوری جدید و برتر شد." تاریخ به یاد ندارد کسانی را که بر مسند دین و ایدئولوژی تکیه زده‌اند، نخواسته باشند الگوی

فرهنگی خود را به کشورهای دیگر صادر نکنند. از ایدئولوژی‌های چپ بگذریم، اصلاً یکی از شعارهای انقلابیون تند در اکثر نظام‌های کنترلی از جمله ایران، صدور تفکر و نگرش ویژه‌ای است که اعتقاد دارند بهترین و کامل‌ترین ایدئولوژی است. اما آن‌چه همیشه مغفول می‌ماند و کمتر پرسش می‌شود، اینست که نخست: "مدل فرهنگی" مورد نظر کدامست؟ دوم: بر فرض انگشت گذاشتن بر یک مدل فرهنگی موهوم و فاقد توان اجرایی، تمامی نگرش‌هایی که مدعی جهان‌شمولی هستند و بنابراین قصد ورود به مرزهای دیگران را دارند با موانع کاربردی و نظری متفاوتی روبه‌رو هستند، از آن جمله اگر با جزمیت و انعطاف‌ناپذیری همراه باشند، مخاطبان کمتری پیدا می‌کنند، یعنی همان مطلبی که پاره‌ای از مدعیان صدور فرهنگ در برخی از نظام‌های کنترلی به آن "تساهل و تسامح" گفته و بر دگراندیشانی که از تکثرگرایی حمایت کرده و نظام‌های حقوقی را با گذر زمان در حال تغییر می‌بینند، خرده می‌شمارند.

پرواضح است که اگر هر اندیشه‌ای حرف جدیدی برای گفتن داشته باشد، مورد استقبال سایر ملل قرار گرفته و از آن در صحنه‌های مختلف بهره‌برداری می‌کنند، حتی اگر با مخالفت حکومت‌هایشان مواجه شوند. از طرفی دیگر، اصرار و دخالت دولت‌ها در صدور تفکر، می‌تواند نتیجه معکوس به همراه داشته باشد. یعنی، صدور تفکر در توانایی دولت‌هایی نیست که بر اریکه دین و ایدئولوژی سوارند، بلکه به درجه توسعه یافتگی و برخورداری از مؤلفه‌های آن بستگی دارد. ملت‌ها می‌توانند از مسیر عقل، دانش و عشق در مسیر توسعه یافتگی قرار گرفته و حتی ایده‌های فرهنگی خود را از مسیر دست‌آوردهای تکنولوژی به کشورهای دیگر صادر کنند؛ اما غفلت تنها در این نکته خلاصه نمی‌شود، بلکه ساختار فکری حاکمیت نظام‌های کنترلی بزرگ‌ترین مانع بر سر راه صدور فرهنگ یا تفکری است که ادعای جهان‌شمولی دارد.

به‌طور معمول دولت‌هایی که از دین و ایدئولوژی استفاده ابزاری به‌عمل آورده، ترویج دهنده فرهنگ کنترلی هستند و از ویژگی‌های مشابهی برخوردارند، از جمله:

-- حکومت‌های دولت‌سالار توتالیتار- ایدئولوژیک دارند؛

-- آزادی‌های فردی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی توسط دولت کنترل شده و مردم از کمترین آن‌ها بهره‌مندند؛

-- مردم در ترتیبات اقتصادی- اجتماعی- سیاسی و فرهنگی در حاشیه نگه داشته شده و دولت‌ها معتقدند که مصلحت مردم را بهتر از آن‌ها تشخیص می‌دهند؛

-- نهادهای دولتی و ارشادی حاکمیت به راحتی هر زمان و هر جا که بخواهند می‌توانند اصطلاحاً مردم را امر به معروف و نهی از منکر کنند اما مردم هیچ‌گاه اجازه ندارند که حاکمیت را مورد بازخواست قرار دهند که اگر چنین کنند به جرم اهانت، تشویش اذهان عمومی، اقدام علیه امنیت ملی و مواردی از این قبیل بازداشت و زندانی می‌شوند؛

-- رسانه‌ها، مطبوعات و اکثر وسایل ارتباط جمعی توسط دولت کنترل شده و تنازعی دایمی میان دولت و بخش غیردولتی در چگونگی اداره آن‌ها وجود دارد؛

-- اقتصادی دولت‌محور داشته و دخالت دولت در تمامی بخش‌های اقتصادی به‌شدت احساس می‌شود؛

-- کارایی فعالیت‌ها در ابعاد مختلف بسیار پایین بوده و بنابراین بدنه جامعه و اقتصاد ضعیف و ناتوان است؛

-- اکثر این دولت‌ها خود را نماینده ملت معرفی کرده و بدون اعتناء به خواسته‌های اکثریت مردم، تصمیمات مختلف گرفته و آن‌ها را به نام مردم ارائه می‌کنند درحالی‌که اکثریت مردم جامعه با تدابیر دولت موافق نیستند؛

-- اکثر تصمیمات دولت برای اداره جامعه با "تحمیل هزینه‌های فراوان" بر بدنه جامعه روبه‌رو بوده و مردم درنهایت، پرداخت‌کنندگان هزینه‌های تحمیلی هستند؛

-- در بررسی‌های آماری و کاربردی، نظام‌های کنترلی با مرزهای توسعه یافتگی فاصله زیادی دارند و قادر به مشارکت در ترتیبات و فرایندهای جهانی‌سازی نیستند.

پرسش این‌جاست که در چنین شرایطی آیا حاکمیت کنترلی ایران می‌تواند به صدور مدل فرهنگی بیانید یا در فرآیند "جهانی‌سازی" نقش مهم و مؤثری ایفا کرده و هم‌سو با کشورهای پیشرفته، مسیر رشد و تعالی را طی کند؟ بالاخره از اهداف جهانی‌سازی در کنار سایر موارد، اعتناء به تفکر و اندیشه‌ای است که بتواند به بهبود و تسریع روند جهانی‌سازی یاری رساند، یا به تعبیری می‌توان ادعا کرد که "جهانی‌سازی" ابزار مناسبی برای صدور "مدل‌های فرهنگی" است که امروزه در انحصار مدل‌های منشعب از تفکر "اومانیسم" درآمده است. مطالعات نشان داده‌اند، آن‌دسته از دولت‌های ایدئولوژیک-توتالیتار که قصد صدور تفکر خود به جهان را دارند و بر جهان‌شمول بودن نگرش دینی خود صحه می‌گذارند، هزینه‌های فراوانی را به مردم تحمیل می‌کنند و این درحالی است که هنوز موفق نشده‌اند آن نگرش را برای ملت خود به‌درستی تشریح و تبیین کرده و مردم را نسبت به آن وفادار و پای‌بند کنند. به عبارت دیگر، مدعیان صدور تفکر در نظام کنترلی ایران هنوز نتوانسته‌اند "مدل فرهنگی" کاربردی پرجاذبه و شفاف را برای جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، تبیین کرده و ارایه دهند و بنابراین، مردم فاصله نگرشی فراوانی با آن‌چه مدعیان در سر دارند، پیدا کرده و در این‌صورت چگونه می‌توان انتظار داشت در صدور "مدل فرهنگی" ناشناخته توفیق حاصل کنند؟

در دنیای امروز رسوخ فرهنگی را نمی‌توان با شیوه‌های رایج گذشته شناسایی کرد، بلکه جذابیتی که در تنوع فرهنگ‌های مختلف وجود دارند و از طریق فن‌آوری مدرن به‌معرض نظر گذاشته می‌شوند، سبب شده که اندیشه‌های مختلف ضمن عبور از دالان‌های متدلوژیکی که کارشناسان فراوان با هزینه‌های سرسام‌آور به تبیین آن‌ها مبادرت کرده‌اند، بر سینه و پیشانی جوامع مختلفی حک شده و

بخشی از فرهنگ و آداب و رسوم آن‌ها را تشکیل دهد؛ توسعه یافتگی در فرایند جهانی‌سازی از مؤثرترین ابزار صدور مدل‌های فرهنگی است.

تعاریف مختلفی برای جهانی‌سازی ارائه شده که از مرسوم‌ترین آن‌ها، عبارت از فرآیندی است که به کاهش در هزینه‌ها در تمامی سطوح می‌انجامد. از اثرات کلیدی جهانی‌سازی، می‌توان به ارتقاء سطح ادغام و یکپارچگی بین‌المللی بازارها برای کالاها و خدمات (فرهنگی و غیرفرهنگی)، فن‌آوری، ایده‌ها-نگرش‌ها، جریان‌های مالی، سرمایه و نیروی کار اشاره کرد که از شاخص‌های پیشرفت آن، کاهش اختلافات در هزینه‌های مبادلاتی در عرض فضای داخل و بین کشورهاست. در این فرآیند، دولت‌ها باید کمترین حضور را در فضای اقتصادی و اجتماعی داشته باشند تا مؤلفه رقابت بتواند به افزایش کارایی، کاهش هزینه‌ها و افزایش رفاه بیانجامد. بنابراین، می‌توان گفت که جهانی‌سازی را "ملت‌ها" دامن زده و هدایت می‌کنند و دولت‌ها تنها ابزار اجرایی ملت‌ها هستند.

مطالعات کاربردی و نظری نشان می‌دهند که موانع، انحصارها و کنترل‌های دولت، هزینه‌ها را در دو بعد داخل و خارج تحت تأثیر قرار داده که این امر با اهداف جهانی‌سازی مغایرت دارد، چراکه جهانی‌سازی اصولاً به دنبال کاهش هزینه‌هاست که من آن را توسط تحلیل تعادل جزئی و تحلیل تعادل عمومی در بحث تعرفه‌ها و محدودیت‌های سهمیه‌ای در کتاب اقتصاد بین‌الملل (انتشارات سمت، ۱۳۹۰، صص ۲۵۴-۲۲۶۹) نشان داده‌ام. برای مثال، کاهش در هزینه‌های حمل و نقل، کاهش قابل توجه هزینه‌های اطلاعاتی و ارتباطی و حذف موانع تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای بر تجارت کالاها و خدمات به منظور تسریع جهانی‌سازی در اواخر قرن بیستم، همگی دست به دست هم داده بودند تا روند جهانی‌سازی را با سرعتی بی‌سابقه سرعت بخشند که به دنبال آن صدور تفکر فرهنگی اومانیستی با شتاب زیادی در کشورهای مختلف امکان‌پذیر می‌شد؛ اما روند جهانی‌سازی در حکومت‌های دینی به سبب ساختار حکومتی و اقتصاد دولت‌سالار که هزینه‌های سنگینی را به طور مداوم بر اقتصاد و جامعه تحمیل کرده و قدرت تبیین مدل فرهنگی مؤثر و کارا را از آن‌ها سلب می‌کند، تنها تحت تأثیر امواج تفکر فرهنگی اومانیستی قرار می‌گیرد چراکه خود نمی‌تواند به‌طور عملی در فرآیند جهانی‌سازی مؤثر و سهمیم باشد. مشاهدات و مطالعات کاربردی هیچ نشانی از کاهش سرعت و روند جهانی‌سازی در کشورهایی که دولت و اقتصاد مردم‌سالار دارند، نمی‌دهد و همین امر سبب شده که آن‌ها بتوانند به‌طور گسترده‌ای، تفکر و سلیقه خود را بدون پرداختن به شعارهای جذاب و عامه‌پسند، به کشورهای دیگر از جمله، کشورهای با حکومت مذهبی مثل ایران صادر کنند که برخی از رهبران این کشورها، آن‌را به "تهاجم و شیخون فرهنگی" از سوی غرب نامگذاری کرده‌اند. اما باید دانست تا زمانی که روند جهانی‌سازی با استفاده از ابعاد فن‌آوری و فن‌شناختی موجود که از ابتدای قرن بیستم با ظهور ماشین بخار در غرب آغاز شد و با انقلاب دیجیتال در همان‌جا ادامه پیدا کرده و توان پرداختن به مدل‌های فرهنگی اومانیستی را در این کشورها فزونی بخشده است، کمتر مانعی می‌تواند جلوی آن‌را سد کند و این درحالی است که حتی بسیاری از مقولات علمی تحت تأثیر انقلاب

دیجیتالی قرار گرفته و در حال بستن نطفه انقلاب‌های دیگری در فن‌آوری زیستی و سایر رشته‌های علمی است.

جهانی‌سازی سبب واردات آن‌دسته از اندیشه و افکاری شده که دربرگیرنده فن‌آوری جدید و کالاهای متنوع فرهنگی و غیرفرهنگی است و با ابزار رسانه و تبلیغات، توانسته طرفداران فراوانی در اقصاء نقاط دنیا به‌دست آورد. جالب است بدانیم که در دنیای غرب، کمتر کسی شعار "مستقیم" صدور الگوی فرهنگ غربی را می‌دهد، اما با استفاده از ابزار مناسبی که توسط آن‌ها بوجود آمده، توانسته‌اند اندیشه غربی را به‌طور گسترده‌ای فراگیر کنند و روزبه‌روز هم بر ابعادش اضافه شود. مطالب بالا، فرضیه‌ای را که در شروع این مطلب مطرح شد، به‌روشنی تبیین می‌کند. پس، می‌توان ادعا کرد که امروزه الگوی فرهنگ غربی برای همگان مشخص بوده و غایت آنرا ابزار توسعه یافتگی و جهانی‌سازی مشخص کرده است، اما هنوز الگوی فرهنگی در نظام کنترلی ایران معلوم نیست و مردم نیز اطلاع زیادی از آن ندارند. البته در شعارها گفته می‌شود که الگوی فرهنگی مبتنی بر ظلم‌ستیزی، استکبارستیزی، عدالت‌خواهی و... است، اما این‌ها که حرف‌های جدیدی نیستند که نیاز به سرمایه‌گذاری برای صادرات داشته باشند؛ چراکه از دیرباز بسیاری از کشورها حتی جوامع سکولار، از آن‌ها استفاده کرده و قربانیان فراوانی برای تحقق آرمان‌های متعالی و دست‌یافتن به استقلال و آزادی هدیه داده‌اند. برخی اعتقاد دارند که الگوی فرهنگی باید بر آرمان و تفکر نوظهور "مردم‌سالاری دینی" استوار باشد، اما تا چه اندازه پیام‌ها و مؤلفه‌های آن تبیین شده‌اند و از همه مهم‌تر، آیا در اندام حاکمیت، نهادهای سیاسی - اجتماعی، روابط اجتماعی - فرهنگی و مدنی، تکالیف و حقوق حکومت نسبت به جامعه و بالعکس، حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی، روابط خارجی و... این جوامع ظهور و تبلور یافته‌اند و رابطه حاکمیت با مردم جامعه و دولت‌ها و مردم سایر جوامع، بر اساس آن‌ها تنظیم و اداره می‌شود؟ آیا منظور از الگوی فرهنگی، تأکید بر وجوه سخت‌افزارانه و تهاجمی آن است که در این‌صورت باید منتظر زوال و انهدام الگوی فرهنگی پیشنهادی نشست.

۹- بحران در ارزش‌های متعالی:

نگاهی دوباره به رفتار و خلیات مردم و رهبران

خلیات مردم در نظام کنترلی ایران که نشأت گرفته از تفکر ایدئولوژیک - توتالیتار بوده، از عوامل سد کننده توسعه یافتگی است. تشابه فراوان بحران‌های رو به‌گسترش اجتماعی - فرهنگی جوامع کنترلی با یکدیگر به‌طور کلی، نشأت گرفته از اندیشه کنترلی

است که تمامی این کشورها با آن روبه‌رو هستند. متأسفانه به دلایل زیادی، آمار دقیقی از گسترش فساد و دامنه بحران در جوامع کنترلی در دست نیست، اما آنچه مشهود است، ادامه سیر صعودی بحران بوده که اندیشمندان برای درمان آن در این جوامع، باید هرچه سریع‌تر چاره‌اندیشی کنند. ریشه چنین بحران‌هایی در اندیشه حکومت‌گردانی حاکمیت نهفته است و تا چنین اندیشه جزم‌گرایی که معمولاً آن را با دین و اعتقادات مردم گره می‌زنند، تغییر نکند، مقابله با چنین بحران‌هایی امکان‌پذیر نیست، چراکه اگر حاکمیت با رفتار و اندیشه سیاسی، موجب چنین بحران‌هایی باشد، چگونه خود می‌تواند با آن مقابله کند؟ اصلاح سایر جنبه‌ها پس از اصلاح اندیشه حاکمیت نسبت به مسایل اجتماعی - فرهنگی صورت خواهد گرفت که البته تحت تأثیر اندیشه سیاسی حاکمیت قرار دارند. اگر اصلاحات ساختاری در اندیشه جزم‌گرایانه حاکمیت صورت نگیرد، خشونت در ابعاد گسترده در جامعه پدیدار شده و ارزش‌های متعالی انسانی دستخوش بحران هویت می‌شود و این‌جاست که یدمان می‌آید: "مردم بر دین حاکمان خود هستند."

باید توجه داشت که نظام کنترلی، ضد نظام مردم‌سالاری است. نظامی که معمولاً خود را در حریم دین و ایدئولوژی مصون نگه می‌دارد و برای اشاعه افکار کنترلی خود، همیشه و همه‌جا از دین خدا مایه می‌گذارد، از نهاد خانواده شروع شده و به نهاد جامعه ختم می‌شود و باورهای فرهنگی فراوانی را بر مردم تحمیل می‌کند. ویژگی‌های نظام ایدئولوژیک - توتالیتر را قبلاً به طور اجمال برشمردیم. در این بخش لازم است به برخی از ویژگی‌های فرهنگ کنترلی که در خلیقات مردم تأثیر می‌گذارد و آنان را در برابر توسعه یافتگی قرار می‌دهد، اشاره کنم. برخی از ویژگی‌های به‌طور خلاصه عبارتند از:

۱- در نظام‌های کنترلی، نهاد خانواده بر مبنای تفکر کنترلی که با الزامات توسعه یافتگی ضدیت دارد، اداره شده و فرزندان از همان دوران طفولیت با خرد کنترلی که از طرف والدینی که قبلاً در نظام کنترلی آموزش دیده‌اند، رشد یافته و آماده ورود به نهاد آموزشی می‌شوند. خرد کنترلی بر مبنای کنترل دیگران و نادیده گرفتن خرد جمعی بوده که لازمه انسان توسعه یافته است. وقتی خرد کنترلی بر انسان حاکم شود، دیگر نمی‌تواند خود را با الزامات مشارکت‌های جمعی وفق داده و منافع شخصی را مقدم بر منافع توسعه‌ای جامعه به حساب می‌آورد. نهاد خانواده در قدم نخست، به فرزندان آموزش می‌دهد که برای رسیدن به منافع فردی باید بتوانند دیگران را کنترل کنند. بنابراین، در نظام کنترلی قدم نخست، تولید انسان توسعه نیافته توسط والدین است.

۲- در نظام‌های کنترلی، نهادهای آموزشی و آکادمیک در سطوح مختلف از ابتدائی تا دانشگاه، بر اساس بینش کنترلی اداره و تدبیر می‌شوند. در این دوران، تفکر کنترلی در روان و تربیت جوان، نهادینه شده و نظام آموزشی با ارایه تمامی وجوه شیوه‌های کنترلی، نوجوانان و جوانان را آماده حضور در جامعه‌ای می‌کند که قرار است با مشی کنترلی اداره شود. معلم محوری یا استادمحوری در نهادهای آموزشی حرف نخست را می‌زند و دانش‌پژوهان مجبور به اطاعت محض برای کسب نمره و

رفتن به مراحل بالاتر تحصیلی هستند. در همین دوران است که فرهنگ تملق و مجیز گویی که از مظاهر نظام کنترلی است، میان نوجوانان و جوانان رواج بیشتری پیدا می‌کند. آنان یاد می‌گیرند که لازمه کنترل، تملق و چاپلوسی است. افزون بر این، به‌طور معمول در نظام‌های کنترلی آموزشی، سعی بر تلفیق علوم با دین می‌شود و حکومت تلاش می‌کند تا علوم را دینی کرده و تا جایی پیش می‌رود که برخی از مظاهر علوم را نپذیرفته، یادگیری آنها را در مراکز آموزش نهی کرده و مأموریت تعدادی دیگر از رشته‌های علمی را است شمار بشر معرفی می‌کند.

"اسکت اریژن" (۸۱۵-۸۷۷ میلادی) در قرون وسطی با پیروی از آراء افلاطون، از اشاعه دهندگان چنین تفکری بود تا جایی که می‌گوید: "آراء علمی اگر با حکم و قانون خدا سنجیده نشوند، از درجه اعتبار ساقط می‌شوند." مشابه چنین عبارتی از زبان برخی از روحانیون پاکستانی، افغانستانی و ایرانی به کرات شنیده شده، تا جایی که بنا به سلیقه، پاکسازی استادان دانشگاه دگراندیش را هیچ‌گاه از نظر دور نداشته و در محتوی درسی رشته‌های دانشگاهی اظهارنظرها و دخالت‌های فراوانی می‌کنند. برخی از استادان هم که با فرهنگ تملق و چاپلوسی بزرگ شده‌اند، رویه روحانیون را تصدیق کرده و بنابراین، روحانیون را در رسیدن به اهداف کنترل آموزش یاری می‌رسانند. ناگفته پیداست که بسیاری از علمای مغرب زمین از تعالیم حکمای مشرق زمین همچون ابن‌میمون، ابن‌رشد، ابن‌سینا، زکریای رازی، غزالی، اسحاق و ابن عربی و... در تدوین اصول نظام فکری خود، بهره‌های فراوان بردند و سعی کردند از آموزه‌های برخی از علمای اندیشمند اسلامی (که البته بسیاری از آنها معتقد به نظام کنترلی نبودند)، نظام سیاسی منطبق با شرایط اجتماعی خود را تبیین و تدوین کنند. "آلبرت کیبر" و "توماس آکوین" از جمله افرادی هستند که ضمن بهره‌گیری از تعلیمات حکمای نامبرده، توانستند نظام کنترلی قبل از رنسانس را پایه‌ریزی کنند. "توماس آکوین" دو کتاب بسیار معروف باعناوین: "خلاصه ضد غیر کلیمیان" و "خلاصه معرفه‌الله" دارد که در دانش و حکمت نظام کنترلی قرون وسطی تأثیرات به‌سزائی داشته است. نظام آموزشی کنترلی می‌آموزد که فکر و اندیشه انسان اگر جنبه دینی و روحانی نداشته باشد، مورد تأیید ایمان الهی قرار نخواهد گرفت. بدیهی است که جنبه‌های دینی و روحانی باید از سوی روحانیون آموزش داشته شود و هر آنچه آنان بگویند، باید عین دین و کلام خدا تلقی شود. به‌همین مناسبت بود که بسیاری از اندیشمندان قرون وسطی، چنین اندیشه‌ای را برنمی‌تابیدند، ضمن آن‌که بسیاری از آنها، معتقدان راستین به دین الهی بودند، اما دخالت روحانیت و افکار منتشرشده از سوی آنان را در نظام آموزشی که به کنترل شیوه‌های آموزشی می‌انجامید، نفی می‌کردند. خلاصه کلام: در مراکز آموزشی، نظام کنترلی و ایدئولوژیک - توتالیتیر تئوریزه شده تا فارغ‌التحصیلان را برای ورود به جامعه‌ای کنترلی آماده سازند.

۳- در نظام‌های کنترلی و ایدئولوژیک- توتالیتار:

-- جامعه از طرف حکومت به شدت کنترل شده و حاکمیت حق اعمال نظر در تمامی شئون زندگی مردم را در ابعاد مختلف، برای خود قایل است.

-- مردان سیاست، لباس دین بر تن کرده، با نام عدالت دینی، بر جامعه تحت امر خود، حکومت می‌کنند.

-- سیاست‌مداران نماینده دین می‌شوند و با خرج کردن از اعتقادات مردم، بر اریکه قدرت می‌رانند.
 -- عامه مردم که قبلاً در نهاد خانواده و نظام آموزشی با شیوه‌های کنترلی، آشنا و مأنوس شده بودند، نسبت به رفتار سیاسیون واکنش زیادی از خود نشان نمی‌دهند و درحالی‌که مردم، اصطلاحاً ((زندگی خود را می‌کنند)) و با تمامی توان به دنبال تأمین منافع شخصی هستند، تنها تا جایی که منافع آنان مورد هجوم قرار نگرفته باشد، اعمال مردان سیاست را اگر تماماً مورد تأیید قرار ندهند، نسبت به آن‌ها بی تفاوت باقی خواهند ماند.

-- در چنین فضایی است که رهبران سیاسی تمامی منویات خود را به نام دین که ادعا می‌کنند از حمایت قاطبه مردم نیز برخوردارند، به پیش می‌برند، درحالی‌که مردم هیچ‌گونه نقشی در تنظیم منویات سیاسیون نداشته‌اند و سعی می‌کنند خود را از حریم سیاست دور نگه دارند.

-- حتی ادعا می‌شود که باید گفتار و مشی رهبران سیاسی در مراکز علمی، آموزش داده شود، چراکه آن‌ها نمایندگان راستین دین هستند. مصادیق فراوانند که با نگاهی به جوامع کنترلی، می‌توان مثال‌های فراوانی را ذکر کرد.

۴- مطالعات تاریخی نشان می‌دهند که جوامع کنترلی و ایدئولوژیک- توتالیتار، سرانجام محکوم به نابودی و اضمحلال هستند، چراکه رفتار، گفتار و اعمال افراد جامعه را توسعه نیافته کرده و بنابراین، ارزش‌های متعالی انسانی در این قبیل از جوامع، دستخوش بحران هویت شده، از اصل خویش فاصله می‌گیرند.

ابزارهای توسعه نیافتگی خلیات مردم هم بی‌شمارند که بسیاری از روانشناسان و اندیشمندان به آن‌ها اشاره کرده‌اند. از جمله:

-- نفاق، دروغ، حسد، بی‌اعتمادی، چاپلوسی، حذف رقبا و همکاران و کسانی که مثل آن‌ها نمی‌اندیشند، فساد و بسیاری دیگر از خصائص زشتی که به نابودی جوامع می‌انجامند، به‌عنوان ابزار مؤثری برای حفظ منافع فردی، مورد اعتناء افرادی قرار می‌گیرند که معتقدند آن‌ها را از متولیان سیاسی در جامعه آموخته‌اند.

-- افراد جامعه به گروه‌های خودی و غیرخودی تقسیم می‌شوند که غیرخودی‌ها محکوم به حذف و نابودی هستند؛ حتی اگر غیرخودی‌ها در مواقعی همان چیزی را بخواهند که خودی‌ها می‌گویند.

پیشتر اشاره کردم، حکومت کنترلی که لباس دین بر تن کرده، برای اعمال کنترل بیشتر، روش‌های دیکتاتورمابانه را درپیش گرفته، دین را در مظلومیت و تنهایی قرار داده، خود و آیین خود را تنها برحق دانسته و افکار دیگران را به سخره می‌گیرد، ضمن آن‌که به جای اتکا به مردم کشور برای تدبیر امور، از سازوکارهای بیرونی مدد می‌جوید.

-- توسعه یافتگی و اعتناء به منافع ملی در نظام‌های ایدئولوژیک-توتالیتار از کمترین اولویت برخوردار بوده و همه باید برای "حفظ نظام" به خدمت درآیند. حتی گفته می‌شود که حفظ نظام بر ریختن خون امام زمان و از آن بالاتر، بر انجام شعائر دینی حتی فریضه نماز الویت دارد! پس، تحدید آزادی‌های اجتماعی و حتی استفاده از لوازم خشونت و ابزار سرکوب نیز برای حفظ نظام، مباح و حتی لازم تلقی می‌شود.

-- با استفاده ابزاری از دین، نوعی از خشونت را در جامعه ترویج می‌کنند. خشونت که در نهایت به نابودی بنیان‌ها و نهادهای مردمی انجامیده و عاملی برای وهن دین به حساب می‌آید.

-- جوامع را درگیر شعارهای بی‌هوده کرده و چهره نامطلوبی از آن‌ها در دنیا ارایه می‌دهد.

تخریب شخصیت مردم جوامع کنترلی در خارج اگر تحت تأثیر چنین تفکری قرار گیرد، هزینه‌های فراوانی را نه تنها برای آن جوامع به همراه خواهد آورد، بلکه تبعات منفی آن، دامن نسل‌های آینده را نیز خواهد گرفت. البته بسیاری متفق‌القول‌اند که تکریم شهروندان در خارج، رابطه مستقیمی با تکریم آن‌ها توسط دولت‌هایشان دارد که این امر زمانی تحقق می‌یابد که حاکمیت از میزهای فرهنگ‌مداری کنترلی در جامعه استفاده نکرده و حقوق شهروندان را که ملهم از تفکر مردم‌سالاری است، به درستی رعایت کند.

۱-۹- رابطه توسعه یافتگی و انسان توسعه یافته

توسعه یافتگی در گرو انسان توسعه یافته است. یعنی، اگر جامعه‌ای بخواهد مسیر توسعه یافتگی را با صلابت و موفقیت طی کند، ابتدا باید انسان توسعه یافته خلق کند. توسعه یافتگی انسان نیز مرهون مؤلفه‌هایی است که پیشتر به آن‌ها اشاره شد و مصادیق دیگری از آن‌ها در ادامه بررسی می‌کنم.

انسان توسعه یافته باید:

-- ضمن آن‌که وطن‌دوست باشد و علاقه وافری به پیشرفت کشورش داشته باشد، "بین‌الملل" باشد. یعنی، بداند که توسعه کشورش از هر جهت با نظام بین‌الملل گره خورده است. تفکرات جهانی در نحوه پیشرفت و زندگی بهتر انسان توسعه یافته نقش بالایی دارد. جهان‌نگر باشد و دید جهانی داشته باشد.

-- روحیه مرید و مرادی نداشته باشد. یعنی، مطیع و فرمان‌بر حلقه به گوش هیچ رهبر و مرادی نباشد و از پوپولیست‌ها و کسانی که به‌طور مرتب با شعارها دنبال فریب مردم هستند، دوری کند.

-- سیستم‌پذیر باشد و کارهایش را با قوانین سیستمی و علمی جلو ببرد. یعنی، اصطلاحاً "هیئتی" رفتار و عمل نکند.

-- قانون‌گریز نباشد. به قوانین احترام بگذارد حتی اگر فکر کند بر خلاف مصالح و منافع فردی اوست. آداب اجتماعی و مدنی و همچنین حقوق شهروندی را به‌درستی رعایت کند.

-- به‌طور مرتب به روزهای بهتر فکر کرده و در پی پیشرفت و تعالی باشد و لحظه‌ای از این فکر غافل نباشد.

-- به "تغییر" اعتقاد داشته باشد و برای رسیدن به انسانی توسعه یافته از تغییرات استقبال کند.

-- وقتی روش و مسیر درست را پیدا کرد، بر "اصول" پای‌بند باشد و اصطلاحاً "باری به هر جهت" رفتار نکرده و دائم تغییر مواضع و جهت ندهد.

-- خصایص انسانی را پاس داشته و آن‌ها را در رفتار اجتماعی خود پیاده کند.

-- در کارهایش صادق باشد بدون آن‌که لاف صداقت بزند. امانت‌دار باشد بدون آن‌که لاف امانتداری بزند، خوب و دوست داشتنی باشد اما لاف خوب بودن نزند و....

-- قدرت بخشایش داشته باشد و خود را بنده انتقام گرفتن از دیگران نکند.

-- مسئولیت‌پذیر باشد. به اشتباهات خود اذعان کرده و درصدد رفع آن‌ها باشد. به‌عبارت دیگر، توجیه‌گر نباشد.

-- انتقادپذیر باشد و از نقد دیگران درباره خود پریشان نشود بلکه سعی کند، نقد را به فرصت بهتر شدن تبدیل کند.

-- بداند که دیگران هم حداقل به اندازه او باهوش هستند. یعنی، خود را برتر از دیگران ندانسته و کرامت افراد را حفظ کند.

-- اعتماد به نفس داشته باشد، اما خودبین، خودپسند و خودخواه نباشد.

-- خود و اندیشه‌اش را مدینه فاضله و مرکز ثقل دنیا نداند. یعنی، به عقاید، مذاهب و افکار دیگران احترام بگذارد. یعنی، زیبایی تفاوت‌ها را کاملاً درک کرده باشد.

-- اعتماد دیگران را جلب کرده و به دیگران اعتماد داشته باشد.

-- متواضع باشد. خودبزرگ بین نباشد.

-- بزرگان، اندیشمندان و استادان را با هر فکر و اندیشه‌ای تکریم کرده، در مقابل آنان خشوع داشته باشد و از آن‌ها به نیکی یاد کرده و از خدماتشان قدردانی کند.

-- واقع بین باشد و در اوهاام و تخیلات زندگی نکند. یعنی، استعداد و توانایی‌های خود را برای رسیدن به هدف درست ارزیابی کرده باشد.

-- ریسک‌پذیر باشد اما بتواند از خطرات پیش‌رو شناخت درست و شفافیت داشته باشد. اصطلاحاً "بی‌گدار به آب نزند."

-- هر فرصت حتی کوچک را پاس داشته و از آن استفاده کند. یعنی، مراقب باشد که هیچ فرصتی را از دست ندهد.

-- اهل مطالعه باشد. تاریخ و جامعه‌شناسی و فلسفه و اقتصاد و مردم‌شناسی و هنر و حتی رمان و شعر بخواند و هیچ‌گاه فرصت خواندن کتاب‌های خوب را از دست ندهد و به‌طور مرتب در حال یادگیری مطالب جدید باشد.

-- می‌داند که وقت طلاست و زمان ارزش دارد. در ملاقات‌ها سر وقت حاضر شود و برای زمان خود و دیگران ارزش قایل شود.

-- انسان توسعه یافته اهل تفکر است. زیاد فکر می‌کند و کمتر سخنان پراکنده می‌گوید. علاقه فراوان به شنیدن داشته باشد تا سخن گفتن.

-- به دنبال افزایش خرد باشد و بداند که برای رسیدن به پیشرفت و موفقیت، فقط داشتن هوش کافی نیست.

-- تسلط بر اعمال خود داشته و می‌تواند بر احساسات خود غلبه کرده و به هنگام خشم و عصبانیت تصمیم نمی‌گیرد.

-- منافع خود را بر دیگران ارجح نمی‌داند. یعنی از هر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف و منفعت شخصی استفاده نمی‌کند.

-- توانایی قضاوت خود را بیشتر از دیگران داشته باشد تا بتواند ضمن تصحیح رفتار و گفتار خود، در صدد قضاوت دیگران بر نیاید.

-- رقابت را در کنار تفاهم بپذیرد. به جای حسادت، افزایش توانایی‌ها و مهارت‌های خود را در نظر داشته باشد. آینده‌نگری را به منافع زودگذر و در کارها صلح و آشتی را به جنگ و مخاصمه ترجیح داده و از آن استقبال کند.

-- جامعه تک‌صدایی را پذیرا نباشد؛ تلاش کند خود نیز تک صدا نباشد و خواستار شنیدن اقوال مختلف و متفاوت باشد.

-- اعتقاد داشته باشد آزادی مقدم بر عدالت است و اگر این دو نباشند نمی‌تواند با فقر مبارزه کند. بپذیرد که اگر آزادی نباشد، توسعه یافتگی محقق نمی‌شود.

موارد بالا و بسیاری از ویژگی‌های دیگر از مشخصات انسان توسعه یافته و رموز پیشرفت و توسعه جوامع مردم‌سالار هستند که در نظام‌های کنترلی محل بروز ندارند؛ حتی دیده شده است که رژیم‌های ایدئولوژیک - توتالیتار از آن‌ها برای منافع خود استفاده ابزاری می‌کنند. افزون بر این، تکریم و احترام به حقوق و شخصیت فردی شهروندان با هر نوع ایدئولوژی و تفکری توسط حاکمیت در نظام‌های توسعه یافته رعایت شده که به صورت رویه‌ای برگشت‌ناپذیر و فرهنگی فراگیر در سیاست‌های داخلی و خارجی آن‌ها متبلور شده است. در چارچوب مباحث نظری، تکریم حقوق افراد به عوامل مختلفی وابسته است، از جمله، مبانی نظری مردم‌سالارانه مثل:

-- رعایت قواعد و اصول نظام مردم‌سالاری در کلیه شئون جامعه؛

-- احترام به مالکیت خصوصی افراد و حمایت بی‌چون و چرای قانون از مالکیت شهروندان در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی؛

-- برقراری اقتصاد آزاد و حذف و تحدید کنترل‌های دولتی بر اقتصاد؛

-- وجود فرهنگ تساهل و تسامح و گفت‌وگو در چگونگی ارتباط دولت با شهروندان و دولت با حکومت‌های خارجی.

هرچند که بازار اندیشه‌ورزی و تولید انسان توسعه یافته از نوع آنچه که در بالا گفته شد، مدت‌هاست در جوامع کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتار کساد شده و به دلیل شرایط کنترلی این نظام و تبدیل ویژگی‌ها و ارزش‌های متعالی به شعارهای پوچ و بی‌محتوی طی سالیان متمادی، مشتریان خود را از دست داده است، اما باید پذیرفت که بدون قبول و اهتمام مواردی که به تکریم شخصیت و حقوق افراد منتهی می‌شود و آن از الزامات انسان توسعه یافته است، سخن از احترام به شخصیت افراد هم امری خیالی و نظری باقی خواهد ماند؛ همچنان‌که مدت‌هاست جوامع کنترلی و توتالیتار در آرزوی آن، دل به حسرت گذاشته‌اند.

باری دیگر تکرار کنم: تا زمانی که حاکمیت در هر کشوری، شهروندان خود را تکریم نکند و به آنان احترام نگذارد، نباید انتظار داشت که شهروندان به انسان‌های توسعه یافته تبدیل شده و کشورهای دیگر آن‌ها را تکریم کرده و احترام کند. سخنان آنگلا مرکل صدراعظم پیشین آلمان که با تحقیر کشورهای اسلامی درباره سیل مهاجران به کشورهای اروپایی گفت: "به فرزندان آینده خود این پیام را خواهیم داد که مردم سوریه، عراق و افغانستان به ما پناه آورده‌اند، در حالی که مکه به آن‌ها نزدیک‌تر است." سیلی محکمی بود بر گونه خسته و درمانده مردم کشورهای که نتوانسته‌اند توسط رهبران کشورهایشان حمایت و تکریم شوند. سخنان او و سایر رهبران نظام‌های توسعه یافته بر اهمیت و ارزش کرامت و شخصیت انسانی شهروند غربی دلالت دارد و خاطرنشان می‌کند که ارزش انسان‌ها با هم متفاوت است! بنابراین، اگر شهروندی از غرب به گروگان گرفته می‌شود، تا هنگام آزادی، "تیر اول" تمامی خبرهای یومیۀ رسانه‌های نوشتاری، دیداری و شنیداری خارجی می‌شود و حتی پس از آزادی، دست‌آویزی برای بهانه‌جویی و گرفتن امتیاز از کشورهای توسعه نیافته؛ اما اگر تعدادی از شهروندان جوامع کنترلی با سخت‌ترین و اهانت‌آمیزترین صورت به گروگان گرفته شوند یا حتی دسته‌جمعی به مسلخ شهادت برده شوند، کمتر کسی از آن مطلع شده و هر از چند گاه یکبار، آن‌هم به اجبار، تیر آخر خبرها می‌شود. اگر این مورد تعمیم داده شده و مقایسه‌ای از وضعیت مردم جوامع کنترلی در کشورهای خارجی و خارجی‌ها در همین جوامع به عمل آید، عمق فاجعه بیشتر آشکار می‌شود. یعنی، اگر خونی از بینی شهروند غربی در جوامع کنترلی یا هر جای دیگر ریخته شود، آن‌ها با تبلیغات گسترده و مداوم، تا رسیدن به نتیجه مطلوب، خواستار توضیح و جبران دولت‌ها می‌نشینند؛ اما اگر اتفاق مشابه‌ای برای مردم جوامع کنترلی در خارج بیفتد، وزارت خارجه و رسانه‌های داخلی آن‌ها، به حداقل واکنش اکتفا می‌کنند. با این تفاسیر این گونه به نظر می‌آید که نوع جدیدی از کاپیتولاسیون را به گونه‌ای غیرمستقیم شاهدش هستیم که عاملش توسعه نیافتگی جوامع کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتار است.

از شاخص‌های توسعه یافتگی از منظر فرهنگی، بالابودن ارزش انسان‌هاست. جان انسان‌ها در نظام‌های کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیت‌ر پشیزی ارزش ندارد. در نظام‌های کنترلی نه فقط جان شهروندان معمولی ارزش چندانی ندارد، بلکه ارزش استادان دانشگاه، پزشکان، اندیشمندان، هنرمندان و نخبگان جامعه دانسته نمی‌شود و بنابراین، شاهد سیل مهاجرت آن‌ها به کشورهای توسعه یافته هستیم. به مقایسه‌ای دردناک اشاره کنم: اگر شهروند کشور توسعه یافته در سانحه‌ای به واسطه خراب شدن پل یا تونل یا گذر زیرزمینی و مواردی از این قبیل در کشورش گرفتار آید یا کشته شود، خبر نخست "رسانه‌های ملی" شده و خبرگان و متخصصان با تشکیل میزگردها و کنفرانس‌های خبری به دنبال چاره‌جویی خواهند بود، تازه اگر به استعفاء یا خودکشی مسؤول مربوطه نینجامد! اما اگر چنین موردی به مراتب بیشتر و سخت‌تر در یکی از جوامع کنترلی صورت پذیرد، نه تنها هیچ مسؤول دولتی مسؤولیت نمی‌پذیرد، الویت خبری هم نداشته و اگر بنا به دلایلی در حاشیه خبرها گفته شود، در اولویت آخر خبری قرار گرفته و مجری خبر با لبخند خبر می‌دهد که مثلاً تعداد تصادفات جاده‌ای در این کشور، ۲۰ برابر بیشتر از سایر کشورهاست و متعاقب آن مسؤول راهنمایی و رانندگی علت عمده تصادفات جاده‌ای را رانندگان بی احتیاط معرفی کرده و سریعاً چاره‌اش را نیز دو برابر کردن جریمه‌ها عنوان می‌کند و بدین ترتیب همه چیز پایان می‌پذیرد!

نکته مهمی که باید بدان توجه کرد اینست که، در نظام‌های کنترلی یا ایدئولوژیک-توتالیت‌ر، مسؤولیت ناپذیری از رأس هرم به قاعده نفوذپذیر است. علت هم آن‌جاست که دولت و نمایندگانی که حتی از سوی مردم انتخاب شده‌اند، می‌توانند با اعمال نفوذ مستقیم و استفاده ابزاری از همه چیز از جمله دین، بر تمامی مقدرات مردم و رده‌های پائین حکومتی، کنترل جامعه را در مظاهر مختلف در اختیار گیرند و اراده و سلیقه خود را تحمیل کرده و هرگونه عدم کارایی را به راحتی به قاعده هرم سرایت دهند. اما در نظام‌های مردم‌سالار چنین نشی امکان‌پذیر نیست، چرا که حکومت از قاعده هرم هدایت شده و سدی محکم در برابر امیال و اراده حاکمیت ایجاد کرده و تصرف در سرنوشت جامعه زیر نظر مستقیم مردم اعمال می‌شود. بنابراین، مسؤولیت‌پذیری در رأس هرم یا رهبران اجتناب‌ناپذیر است. به دلیل تسری تفکر در مسؤولیت‌پذیری رهبران جوامع توسعه یافته در مقابل مردم، میزهای قدرت برای همیشه ماندگار نیستند و بنابراین، ریاست ارزش ذاتی ندارد بلکه مسؤولیت‌پذیری در مقابل شهروندان دارای ارزش است؛ برعکس در نظام‌های ایدئولوژیک-توتالیت‌ر، میزهای قدرت ماندگارند و رهبران در مواقع بحرانی که اکثراً خود مسبب آنند، مسؤولیت‌پذیر نبوده و "دشمن" را عامل بحران معرفی می‌کنند و بنابراین، برای حفظ قدرت، حتی

از جان شهروندان خود مایه می‌گذارند تا دو روز بیشتر بر اریکه قدرت باقی بمانند.

خارج از ابعاد نظری که در ادامه بیشتر به آن خواهیم پرداخت، رفتار سرد و بی‌تفاوتی که مسؤولان نظام‌های کنترلی نسبت به وضعیت شهروندانشان در خارج و داخل از کشور از خود نشان می‌دهند، عکس‌العمل مشابه‌ای نیز از سوی دولت‌های غربی نسبت به مردم نظام‌های کنترلی مقیم، مهاجر یا مسافر قابل مشاهده است. برای مثال، برخوردهای توهین‌آمیز مأمورین گمرک و اداره مهاجرت کشورهای خارجی با سیاسیون و حتی شهروندان ایرانی که روز به روز بر وسعتش اضافه می‌شود، نشان از این واقعیت است. باید توجه داشت که موضوع فقط به چگونگی برخورد دولت‌ها با شخصیت مردم جوامع کنترلی ختم نمی‌شود، بلکه چنین رویه‌ای به تعامل شهروندان با یکدیگر نیز ادامه پیدا می‌کند و نگرش جزم‌گرایانه منتسب به مذهب، تبعات تربیتی - اجتماعی و فرهنگی بسیاری را به دنبال داشته، روابط میان افراد در داخل کشور را نیز به‌طور مستقیم تحت تأثیر قرار می‌دهد. برای مثال، عدم احترام شهروندان به حقوق یکدیگر و توهین به شخصیت یکدیگر امری فراگیر بوده، نمونه‌ای کوچک اما مهم از وضعیت پیش‌آمده است. متأسفانه حاکمیت از وظایف اصلی که بخشی از آن در تأمین منافع ملی و استیفای حقوق شهروندان در کلیه زمینه‌هاست، به‌شدت فاصله گرفته و خود را درگیر موضوعاتی کرده که نه تنها در حیطه وظایف حاکمیت نیست، بلکه در تقابل مستقیم با منافع عمومی قرار دارد و این‌همه به دلیل استفاده ابزاری از دین و سیاست‌های کنترلی در کنار عدم رعایت منطق نظریه یا قبول مبانی نظری مردم‌سالارانه است که در ابتدای این نوشتار، از آن‌ها سخن به میان آمد.

جداکردن منطق نظری از منطق عملی که گریبان دولت‌های کنترلی را گرفته، رفتار و سیاست‌های استفاده شده از طرف حاکمیت، سبب شده او را از منافع ملی جامعه جدا کند و حتی فضیلت رفتار سیاسی سیاست‌مدار را در هاله‌ای از ابهام و چنگدگانی فکری فرو برده است، به‌نحوی آن‌دسته از اهالی سیاست که با تفکر و منطق سروکار دارند، دچار سردرگمی شده‌اند و راهی برای برون‌رفت از وضعیت کنونی در دست ندارند، حتی اگر بر وخامت شرایط پیش‌آمده صحنه گذاشته و با افسوس بر عدم تکریم حقوق و شخصیت شهروندان اذعان کنند. در کشورداری کنترلی کمترین توجهی به آراء و اندیشه روشنفکران و اندیشمندان وطنی در باب چگونگی مراعات اصول فرهنگی و رفتار و تعامل دولت با شهروندان، نشده و اصرار آن‌ها در موضوعات اخلاقی، اجتماعی، فرهنگی و تربیتی نادیده انگاشته می‌شود که شاید از استغنائی حاکمیت به‌ویژه نمایندگان دولت از منطق نظریه خبر می‌دهد. تأسف‌آورتر آن‌که حاکمیت گمان برد اندیشمندان دانشگاهی با نقد سیاست‌ها در زمینه‌های مختلف، سودای براندازی نظام را در سر دارند، درحالی‌که اندیشمند به وظیفه خویش که روشنگری بدون منت است، اهتمام ورزیده و آرزوی ایجاد جامعه‌ای سربلند، مستقل و آزاد را دارد. بسیار خطرناک خواهد

بود که حاکمیت به اندیشمند تنها اجازه اندیشه‌ورزی داده و امنیت چالش و نقادی اعمال و سیاست‌های حاکمیت را از او بگیرد که در این صورت باید منتظر مرگ تدریجی یا حداکثر رکود افکار مرفقی اندیشمندان ماند. باید پذیرفت حاکمیت کنترلی که سال‌ها خود را قیم ملت محسوب می‌داشته و ملت را به قبول آن وادار کرده، به راحتی نمی‌تواند به قبول وظایف اصلی ترغیب شده و از مسؤولیت‌های کنونی که در تقابل آشکار با منافع عمومی قرار دارد، کناره‌گیری کند.

کنار گذاشتن قواعد فرهنگ‌مداری کنترلی، پذیرش قواعد و اصول نظام مردم‌سالاری و احترام به مالکیت خصوصی افراد در کنار برقراری اقتصاد آزاد و ایجاد فرهنگ تساهل و تسامح و گفت‌وگو در روابط داخلی و خارجی امور ساده‌ای نیستند که به راحتی از طرف حاکمیتی که استفاده ابزاری از مذهب می‌کند، قابل اجراء باشد، مگر آن‌که تحول و تغییر نگرش شگرف فرهنگی و اخلاقی در آراء حاکمیت ایجاد شود که آن‌گاه می‌توان منتظر چیدمان‌های نوین در روابط اجتماعی - سیاسی - فرهنگی - تربیتی و حقوقی این قبیل جوامع شد.

به عبارت دیگر، اگر حاکمیت خود را ملزم به قبول رفتار مردم‌سالارانه نبیند، رفتار کنترلی با مردم پیشه خواهد کرد و اگر از نظام اقتصاد باز تبعیت نکند، اموال و دارایی‌های مردم را اعتباری محسوب کرده، رفتار ملوکانه با آن‌ها در پیش می‌گیرد. توسعه هر جامعه ارتباط مستقیمی به تکریم شهروندان و افزایش اعتماد به نفس مردم دارد که در نتیجه، حس همکاری و مشارکت مردم با نظام، فزونی یافته و افراد سرنوشت خویش را به پایداری و قوام نظام گره خواهند زد. از طرفی دیگر، وقتی مردم مورد بی‌احترامی قرار گرفته و جان و مالشان برای دولت ارزشی نداشته باشند، خدشه وارد کردن به کرامت بانوان در لوای حجاب اجباری توجیه قانونی و دینی پیدا کند، اگر به فرض، با تخریب‌های شخصیتی و روانی مواجه نشده و از این طریق صدمات و هزینه‌های جبران‌ناپذیری بر جامعه وارد نکنند، حداقل اتفاقی که می‌افتد آنست که خود را از تصمیمات حاکمیت کنار کشیده و سرنوشت و آینده خود و خانواده‌اشان را در سرزمین‌های دیگر جستجو می‌کنند، سرزمین‌هایی که به گمان‌شان، جان و مالشان از اعتبار و احترام برخوردار است. باید پذیرفت که بسیاری از ناهنجاری‌های فرهنگی موجود در ایران، نشأت گرفته از استفاده ابزاری از دین، بی‌توجهی مسئولان به مبانی نظری نظام مردم‌سالارانه و تبعیت از اصول فرهنگ‌مداری کنترلی و نظام کنترلی است که به توجیه شرایط موجود، جامعه را از اصول والای مردم‌سالاری جدا می‌کند.

۱۰- مسؤولیت روشنفکر در فرهنگ‌مداری کنترلی

از علایم توسعه نیافتگی، استحاله فکری روشنفکران جامعه است. در فرهنگ‌مداری کنترلی و نظام ایدئولوژیک-توتالیتر مثل ایران، "چپ‌زدن" نوعی اعتبار برای برخی از روشنفکران و دگرانیشان محسوب شده، یا شاید همان اصل و اساس روشنفکری تلقی شود! یعنی تفکری که بر اساس ممیزه‌های فرهنگ‌مداری کنترلی، وارداتی و تقلیدی است و رنگ و بوی وطنی ندارد. شاید هم هر نوع مخالفتی با نظام را در قالب این تفکر "چپ" بنامند، حتی اگر با ابزار "راست"، مخالفتی صورت گیرد!

استفاده از واژه "چپ"، در بسیاری از نظام‌های کنترلی، دارای دو معنای متفاوت بوده یعنی، ممکن است گروه‌ها و افراد منتسب به ایدئولوژی مارکسیسم-کمونیسم را "چپ" بگویند، درحالی‌که همزمان، کثیری از مبارزان مذهبی به واژه "چپ" اطلاق شوند. در نظام‌های کنترلی، گروه‌های "چپ" با ایدئولوژی مارکسیستی کمتر توانسته‌اند تا اعتماد مردم را جلب کرده یا جایگاهی دایمی در جامعه برای خود پیدا کنند. از طرفی دیگر، دستگاه فرهنگی آن‌چنان سرگرم درگیری‌های سیاسی است که خطر گمراهی جوانان را درک نکرده و کمتر مشاهده می‌شود حساسیتی نسبت به این روند روبه‌گسترش از خود نشان دهد، مضافاً بر آن‌که هم‌نشینی و دوستی غیرطبیعی روبه‌فزاینده رهبران سیاسی این کشورها با رهبران سیاسی کشورهای کمونیستی-سوسیالیستی ممکن است خطر وارد شدن جوانان به اندیشه‌های الحادی را فزونی دهد. همزمان مشاهده شده است که، گروه‌های سیاسی چپ در خارج از کشور همچون گروه‌های مشابه خود در داخل، نتوانسته‌اند توفیق زیادی را در هدایت نسل جوان ایفا کنند و عملکرد سازمانی آن‌ها درمجموع به دلسردی و بی‌تفاوتی یا سرسپردگی نسل جوان به کشورهای کمونیستی و افکار الحادی آن‌ها می‌انجامد. این گروه‌ها با تأسی از رهبران غیربومی، پیام‌آور فرهنگ و منشی کاملاً متفاوت با فرهنگ کشورشان بوده و هرگز نتوانسته‌اند راه سعادت و تعالی را برای جوامع خود به ارمغان آورند. برعکس، با انتشار افکار الحادی و ترویج تفکر وابستگی به کشورهای کمونیستی و ایجاد حس از خودبیگانگی نسبت به فرهنگ غیر، زمینه‌پس‌روی جامعه خود را فراهم کرده که این هم یکی دیگر از وجوه فرهنگ‌مداری کنترلی و ترویج مظاهر آن، یعنی از خودبیگانگی، بی‌هویتی، دلسردی، بی‌تفاوتی، سرسپردگی و... است.

۱۰-۱- چپ‌اندیشی: چالشی در مقابل توسعه نیافتگی

طبع توسعه یافتگی، سکولاریسم و کثرت‌گرایی است. کثرت‌گرایی جامعه‌ای را نوید می‌دهد که ادیان الهی درکنار نگرش‌های غیردینی، زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند. در نظام‌های

ایدئولوژیک- توتالیتار اما برای رهایی از یک ایدئولوژی به ایدئولوژی دیگر پناه برده می‌شود. برای مثال، اگر ایدئولوژی حاکم، دینی باشد، روشنفکران ژست غیردینی می‌گیرند و برعکس. عملکرد فرهنگی نظام‌های کترلی نیز به‌گونه‌ای است که روشنفکران را ترغیب می‌کنند با نگارش مقالاتی که علامت سؤال‌های فراوانی جلوی مفاهیم دینی می‌گذارند و آن‌را دگراندیشی می‌نامند، جوانان دانشجوی احساساتی و پرشور را ترغیب کنند که یا از دین فاصله گرفته یا در چنبره حرف‌های انقلابی کمونیست‌ها گرفتار شوند که عکس‌العملی در مقابل عملکرد حاکمان توتالیتار دینی است.

طبع توسعه نیافتگی، پافشاری بر ایدئولوژی است که با خود جزم‌گرایی و تمامیت‌خواهی به ارمغان می‌آورد. در حاکمیت ایران که تفکر دینی تحمیل می‌شود و از لحاظ تفکر، علی‌الاصول آن‌ها باید دشمن کمونیسم باشند، درحالی‌که رابطه‌ای گسترده با نظام‌های کمونیستی دارند که اکثراً توسعه نیافته هستند، نشریات و روزنامه‌های فرهنگی‌شان نیز مالا مال از تبلیغ اندیشه "چپ" است. برای مثال، در سیمای جمهوری اسلامی ایران از کارگردانان کمونیست آمریکای لاتین از جمله، فرناندو سولیناس، پاتریشیو گازمن، فلیکس زوریتا، استلا براوو، آنا وی واس و... تعریف و تمجیدهای فراوان می‌شود و با نقل‌قول‌های مستقیم از این افراد مثل، فرناندو سولیناس که می‌نویسد: "اگر نمی‌دانی جنوب چیست، پس متعلق به شمال هستی!" به تبلیغ صریح و مستقیم از مارکسیسم می‌پردازند که حاکی از امتداد خط توسعه نیافتگی و تقویت پایه‌های نظام کترلی با گرفتن حمایت از نظام‌های کمونیستی است.

سرنوشت "چپ‌اندیشی" در فرهنگ‌مداری کترلی درنهایت به خشونت، پوچی، انشعاب، سردرگمی و افسردگی نیروها ختم می‌شود. سرنوشت حزب توده در ایران و بسیاری از گروه‌های چپ پیش از انقلاب نمونه‌ای از ادعای بالاست. چپ‌اندیشی در نظام‌های کترلی و ایدئولوژیک- توتالیتار که تقلیدی کورکورانه از نظریه‌ها و فعالیت‌های سیاسی رهبران کشورهای کمونیستی بوده، اگر به وابستگی منجر شود، می‌تواند بسیاری از این افراد را وادار به مهاجرت به همان کشورها کند، تازه اگر در خوشبینانه‌ترین صورت، به کشورشان خیانت نکرده باشند. مطالعه تاریخی از انقلاب‌ها و نهضت‌های چپ در نظام‌های کترلی نشان می‌دهند که فقط طرفداری از "چه‌گوارا" و "فیدل کاسترو" را مظهر "خلق‌بودن" یا "توده‌ای بودن" قلمداد می‌کردند. پس از گذشت زمان و استقرار نظام کترلی دیگر، هنوز هم برخی از کسانی که دستی بر قلم دارند و خطی بر کاغذ می‌اندازند، از گرایش‌های سوسیالیستی ایام گذشته خاطره‌ها می‌گویند و به‌نوعی با طرح این موضوع می‌خواهند خط روشنفکری خود را امتداد دهند! اما تجربه نشان داده است که، بسیاری از طرفداران پروپاقرص آن زمان، دیگر به افکار ضد توسعه‌ای مائو و لنین اهمیتی نمی‌دهند، چه برسد به ایده‌های از رده خارج شده فیدل کاسترو و متأسفانه برخی از رهبران نظام‌های کترلی، داعیه دوستی با آن‌ها را در سر

پرورنده و بسیاری از عملکردهایشان نشأت گرفته از عقاید شکست‌خورده آن‌ها بوده و بدین ترتیب بر دامنه توسعه نیافتگی در کشورشان اضافه می‌کنند.

آزادی خواهی از ویژگی‌های بارز توسعه یافتگی است. انسان توسعه یافته، آزادیخواه است. روحیه ظلم‌ستیزی و آزادی‌خواهی مرز و ملیت و ایدئولوژی نمی‌شناسد و تمامی کسانی که خود را وقف احیاء و تعالی آن کرده‌اند، به‌نوعی با یکدیگر احساس خویشاوندی کرده و حس آشنایی نسبت به هم دارند، هرچند اگر زبان هم را ندانند و فرسنگ‌ها با یکدیگر فاصله داشته باشند. بسیاری هم هستند که تحت تأثیر ایام جوانی و شرایطی که از مقتضیات آن سنین است، برای دوره‌ای کوتاه گرایش به تفکری خاص پیدا کرده و حتی ممکن است جان بر سر آن دهند، اما استمرار آن در آینده، چندان معلوم نیست و اینکه اگر شرایط سنی یا محیطی تغییر کند، آیا هنوز بر همان آراء و افکار باقی خواهند ماند یا نه؟ در هر صورت، باید دانست که توسعه یافتگی فرایندی بلندمدت و ادامه دار است و با احساسات زودگذر همخوانی ندارد، بلکه با تعقل و دوراندیشی به جلو می‌رود.

انسان‌های توسعه یافته در مبارزه‌ای دائمی با مظاهر توسعه نیافتگی هستند. انسان‌های توسعه یافته زمانی در کسوت استاد دانشگاه، فرهیخته و متفکر برنامه ریز ظاهر می‌شوند و گاه در لباس چریک و مبارز. امثال "چه‌گوارا"، گاندی، نلسون ماندا و... هر کدام به شکلی و نوع متفاوتی از مبارزه، انسان‌های توسعه یافته‌ای بودند که برای توسعه یافتگی کشورشان با رژیم‌های کنترلی مبارزه می‌کردند تا نمایندگان ملت سرانجام بتوانند کشورشان را به توسعه یافتگی هدایت کنند. "ارنستو چه‌گوارا" سال‌ها الگوی مبارزاتی بسیاری از جوانان در اقصاء نقاط عالم بود. در آمریکای لاتین او را با لقب "چه" می‌شناختند. دکتر چه‌گوارا چریک و پزشک آرژانتینی، به جنگ استبداد و حکومت‌های مستبد و کنترلی در آمریکای لاتین رفت و پس از مدتی کوتاه، اسطوره و الگوی محرومان و ظلم‌ستیزانی شد که حاضر به بذل جان خویش برای به‌دست آوردن آزادی بودند. او با فقر در کوچه پس‌کوچه‌های ریودوژانیرو، فساد در خرابه‌های سانتیاگو و فاحشه‌خانه‌های کوبا مبارزه می‌کرد و به‌شدت با استثمار بچه‌ها و کودکان مخالف بود. او انسانی آرمانی و چریکی فداکار بود که تنها به آزادی کشورش نمی‌اندیشید، بلکه سودای آزادی تمامی محرومان و مستضعفان را در سر داشت تا بتوانند در رفاه و امنیت و آسایش روزگار بگذرانند و به‌همین دلیل، محبوب دل بسیاری از آزادی‌خواهان شد. در نامه‌ای به فرزندش می‌نویسد: "همیشه این قابلیت را در خود حفظ کن که نسبت به هرگونه بی‌عدالتی نسبت به هر کس و در هر گوشه از عالم حساس باشی." چه‌گوارا با ارائه و معرفی نوعی از مبارزه چریکی در دهه شصت میلادی علیه حکومت‌های دست‌نشانده کنترلی آمریکای لاتین و نظام سلطه‌گر آمریکا و شرکت‌های چندملیتی که به اعتقاد او، به فقر و محرومیت بینوایان می‌افزودند و توسعه نیافتگی گسترده به ارمغان می‌آوردند، مسیر مبارزه را نشان می‌داد و

الهام‌بخش حرکت چریکی آزادی‌خواهانه‌ای شد که تا قلب آفریقا نفوذ می‌کرد. در نامه‌ای به پدر و مادرش می‌نویسد:

"یک‌بار دیگر دنده‌های رزی‌نانت، اسب دن‌کیشوت، را بر پاشنه‌هایم احساس می‌کنم و سپر به دست راه می‌افتم. من اعتقاد دارم نبرد تنها راه کسانی است که برای آزادی خود می‌جنگند، من به پیمان خود عمل می‌کنم. بعدها ممکن است بسیاری از آدم‌ها مرا یک ماجراجو خطاب کنند. این دروغ نیست، من یک ماجراجو هستم اما از نوعی دیگر. از آن‌هایی که برای تحقق تفکرشان، زندگی را به بازی می‌گیرند. ممکن است زندگی من در این مسیر به پایان برسد، من دنبال مرگ نمی‌گردم، اما احتمال رویارویی با آن وجود دارد. پس شاید این آخرین خداحافظی من باشد. حالا یک تمایل شدید که من آن را با شور و شوق یک هنرمند صیقل داده‌ام، پاهای لرزان و ریه‌های خسته‌ام را استوار نگه می‌دارد. من می‌روم. گه‌گاه این فرمانده کوچک قرن بیستم را یاد کنید و از پسر یاغی خود بوسه‌ای را بپذیرید." و در یادداشت‌هایش اضافه می‌کند: "مرگ هر جا ممکن است ما را غافلگیر کند. به او خوشامد بگوییم. با این فکر که فریاد نبرد ما ممکن است به گوش شنونده خاص خود رسیده و دست دیگری ممکن است تفنگ ما را خوب‌تر استفاده کرده و مردان دیگری آهنگ عزای تدفین ما را با موسیقی مقطع مسلسل و فریاد نبردهای تازه جنگ و پیروزی بخوانند."

تلاش چه‌گوارا برای آزادی همراه با تبلیغات سینمایی، شعر و موسیقی و رمان نه تنها حس ماجراجویی بسیاری از جوانان دهه شصت و هفتاد میلادی را در نظام‌های کنترلی جوابگو بود، بلکه برای بسیاری از آزادی‌خواهان نیز روش مبارزاتی مطلوبی به حساب می‌آمد. به همین دلیل جوانان کشورهای کوبا، بولیوی، شیلی و... شعار می‌دادند که: "نمی‌گذاریم او فراموش شود." ^{۱۳۶} و شعار او را زمزمه می‌کردند که: "ما باید انسان تازه‌ای خلق کنیم که نه از قرن نوزدهم به‌جا مانده باشد و نه محصولی از قرن فاسد و پست خودمان باشد. این انسان قرن بیست و یکم است که ما باید بسازیم."

امثال چه‌گوارا نشان می‌دادند که "روحیه ظلم‌ستیزی و آزادی‌خواهی مرز و ملیت و ایدئولوژی نمی‌شناسد و تمامی کسانی که خود را وقف احیاء و تعالی آن کرده‌اند، به‌نوعی با یکدیگر احساس خویشاوندی کرده و حس آشنایی نسبت به هم دارند، هرچند اگر زبان هم را ندانند و فرسنگ‌ها با یکدیگر فاصله داشته باشند." اما باید دانست که فرهنگ مبارزاتی چه‌گوارا با فرهنگ کشورهای آمریکای لاتین گره خورده بود و معلوم نیست که کپی‌برداری کامل از آن بتواند به استقلال، آزادی، سربلندی و تعالی تمام جوامع با فرهنگ‌های مختلف بیانجامد و البته اگر اصرار بر آن شود، به فرهنگ‌مداری کنترلی ختم خواهد شد.

تجربه کسانی که از مکاتب چپ جدا شده‌اند نشان می‌دهد کپی‌برداری از فرهنگ مبارزاتی بیگانه که متأسفانه هنوز میان تعدادی از جوانان ادامه دارد و عده‌ای آن‌ها را به تبعیت از "سوسیالیسم و کمونیسم علمی!" سفارش می‌کنند، عاقبت خوشی نداشته است. زنان و مردان بسیاری که در این سازمان‌ها به فعالیت سیاسی مشغول بودند و اکثراً هم اعتقاد به مبارزه چریکی داشتند، از فرزندان نظام‌های کترلی هستند که خواهان جامعه‌ای آزاد و مستقل‌اند ولی متأسفانه با اختیار روشی که به تروریسم، خشونت، چنددستگی و پراکندگی، ترویج اندیشه‌هایی که ریشه در آداب و رسوم و تعلیمات ملی به ارث رسیده از پدران‌شان ندارد و تنها تقلیدی از آثار ماجراجویی و هیجانی بیگانگان است و به نفی ارزش‌های بومی ختم می‌شود، یکپارچگی و وحدت ملی را متأثر می‌سازند و این مشخصه‌ها بیان‌گر همان چیزی است که در این کتاب به فرهنگ‌مداری کترلی اطلاق کرده‌ام. در این‌جا ذکر این نکته لازم است که تنها گروه‌های سیاسی چپ تحت تأثیر مبارزات خشن چریکی قرار نداشتند، بلکه بسیاری از افراد مذهبی (به‌ویژه در کشورهای عربی) نیز با الهام از مبارزات چریکی امثال "چه‌گوارا"، به مبارزه سیاسی اهتمام می‌ورزیدند. این مبارزات تا جایی که به توسعه یافتگی کشور ختم شوند (یعنی همان اتفاقی که در اکثر کشورهای اروپایی از جمله فرانسه و حتی پس از جنگ‌های داخلی آمریکا روی داد) دارای اعتبار و مقبولیت است؛ وگرنه اگر قرار باشد مبارزات به‌جای اهتمام به سازندگی و تعالی کشور، افراطی‌گری و خشونت را پایدار کرده و به فرهنگ کترلی تبدیل شود و با سازندگی کشور در تناقض قرار گیرد، ارزشی نداشته و خود بخشی از فرهنگ کترلی می‌شود.

۲-۱۰- مبارزه برای مبارزه یا توسعه یافتگی؟

توسعه یافتگی نتیجه مبارزان راه آزادی است. مبارزه برای مبارزه، پشیزی ارزش ندارد بلکه سرانجام مبارزه باید به توسعه یافتگی ختم شده و انسان‌های توسعه یافته به وجود آورد. شرایط ایران را در نظر بگیریم: از شعارهای انقلاب ۵۷، آزادی بود اما متفکران پیش و پس از انقلاب، کمتر صحبتی از توسعه یافتگی کشور می‌کردند حتی اگر در پس زمینه فکری‌شان توسعه یافتگی بود. اگر آزادی به توسعه یافتگی نیانجامد، سرانجام وابستگی و عقب‌گرد در پی خواهد داشت؛ فرقی هم نمی‌کند: یک روز به آمریکا و روزی دیگر به چین و روسیه. چون فرهنگ توسعه یافتگی در کشور نهادینه نشده بود، منافع ملی و رفاه مردم در پایین‌ترین اولویت رهبران جامعه قرار گرفت، فلذا آشوب‌ها، ناهنجاری‌ها و تلاطمات فراوانی را طی دهه‌های پس از انقلاب شاهد بوده‌ایم. طی این دوران، افراد و گروه‌هایی در داخل و خارج درصدد مبارزه با سیاست‌های نظام برآمده‌اند اما هنوز خبری از توسعه یافتگی، منافع ملی و رفاه ملت در روش‌های مبارزاتی آن‌ها وجود ندارد.

این همه سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی چپ و راست در (داخل) و خارج از کشور، دربرگیرنده افرادی هستند که سرانجام روزی می‌خواهند به وطن بازگردند و در کنار خانواده‌هایشان، کار و زندگی کرده و احیاناً در فرایند توسعه یافتگی کشور مشارکت داشته باشند. اما با این همه تشست آراء و عقاید گوناگون سیاسی - اجتماعی که اکثراً هم بوی خشونت می‌دهد، چگونه می‌توانند نظامی یکپارچه تشکیل دهند که همه موافقین و مخالفین را به‌طور مسالمت‌آمیز در کنار هم قرار دهند و مأموریت تمامی افراد را ساختن جامعه‌ای آباد و قدرتمند ترسیم کنند و سرانجام کشور را در فرایند توسعه یافتگی قرار دهند؟ بدیهی است در چنین تفکری، پیروزی هر گروه به منزله قلع و قمع گروه‌های سیاسی دیگر بوده که به معنای ادامه مبارزات و خشونت، تنها برای به دست آوردن قدرت و تحمیل اندیشه بر گروه‌های دیگر است. باید مبارزات تمامی آزادی‌خواهان را در اقصاء نقاط عالم ستود، اما برای آن‌که مبتلا به فرهنگ‌مداری کنترلی نشویم، باید دانست که سرانجام مبارزه نباید به تنازع و مبارزه دایمی میان گروه‌های سیاسی ختم شود، بلکه باید در جهت تعمیق توسعه یافتگی و افزایش منافع ملی باشد. در این صورت، مبارزه از ارزش برخوردار خواهد شد. اگر مبارزان راه آزادی بخواهند از فرهنگ کنترلی فاصله بگیرند، باید نهایت هدفشان را توسعه یافتگی کشورشان بدانند که برای رسیدن به آن، باید مؤلفه‌های ذکرشده در کتاب را وقع نهند، آن‌گاه دنیایی سرشار از عظمت و غرور خواهند یافت، ضمن آن‌که هرگونه مبارزه آزادی‌خواهان را در اقصاء نقاط عالم، ارج خواهند نهاد.

زمانی که حرف از "مبارزه" به میان می‌آید، بسیاری از کسانی که خود را روشنفکر می‌دانند، می‌پندارند، منظور "خروج از نظام" و نفی حاکمیت سیاسی است، درحالی‌که به جرأت می‌توان گفت، این نگرش افراطی، هرگز تجربه موفقی برای کشورهای کنترلی نبوده و عاقبت، چیزی بجز حرج و مرج و ازهم پاشیدگی بنیان‌های اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی در بر نخواهد داشت و فرایند توسعه یافتگی کشور را سال‌ها به عقب خواهد راند. هر نظام سیاسی مردم‌سالار برای آن‌که دچار فرهنگ‌مداری کنترلی و پوپولیسم نشود و خودمحوری را محور تصمیماتش قرار ندهد، به مراقبت‌های برونی نیازمند است که به‌طور مستمر، به نقد عملکرد کل حاکمیت نشسته، نقاط ضعف و سستی آن‌را بیان کرده و راه صواب را نشان دهد. البته فهم و شناخت مردم نسبت به تحولات جهانی درکنار تفکر سیاسی - عقیدتی رایج و فرهنگ و پیشینه مبارزاتی آن‌ها در جهت تحقق نظامی مردم‌سالارانه می‌تواند عوامل مؤثری برای شتاب بخشیدن به تصحیح روند موجود محسوب شود. از یک‌طرف می‌توان با عینکی بدبینانه، تمامی تصمیمات رهبران سیاسی جوامع کنترلی را منبعث از اراده خارجی دانست و تمامی آن‌را یک‌جا رد کرد و از طرفی دیگر می‌توان بدون چون و چرا همه را یک‌جا پذیرفت و هرگونه نقدی بر عملکرد دولت را مبارزه با نظام تلقی کرد؛ اما باید دانست که این دو تفکر افراطی هرگز پایدار نخواهند بود و تجربه نشان داده است که طرفدارانش همان‌هایی خواهند بود که اکثراً دچار فرهنگ‌مداری کنترلی شده، روش "خروج از نظام" را عاقبت پیشه کرده‌اند، کسانی که روزی سینه‌چاک نظام و رهبریت بودند، امروز اما خارج نشین شده، همانند مخالفان حاکمیت با نظام مبارزه

می‌کنند. اما راه سومی هم وجود دارد و آن، "مشارکت" و احساس مسئولیت در برابر جامعه به جای "مقابله" تمام عیار مردم با نظام است؛ بدین صورت که تصمیمات دولت نمایان‌گر خواسته واقعی اکثریت مردم باشد و حاکمیت "راهی" بجز اراده مردم دنبال نکند. به اعتقاد من، "مبارزه‌ای" که روشنفکران واقعی و اندیشمندان در صحنه‌های مختلف از خود بروز می‌دهند، نظارت و مراقبت بر عدم انحراف همین راه است، راهی که در آن، "مردم" بدون قرارگرفتن در چارچوب‌های احساسی، تعیین‌کننده سرنوشت خود باشند و حاکمیت بدون استفاده ابزاری از احساسات دینی و شعور مردم یا همان روش پوپولیستی، به خدمتگزاری واقعی مردم اهتمام ورزد. فرایند توسعه یافتگی از این مسیر زودتر به سر منزل مقصود می‌رسد.

روشنفکران و اندیشمندان با آگاهی بخشی و برشمردن ابعاد فرهنگ‌مداری کترلی و نظام ایدئولوژیک-توتالیتیر، مردم را نسبت به جهلی که در آن قرار دارند، آگاه ساخته و در واقع، این نخستین قدم در راه آگاهی است که می‌تواند مردم را به یک آزادی واقعی برساند. اگر مردم به واقع بدانند که خداوند نخستین چیزی را که آفریده، آزادی است و بندگان بودند که راه و روش "بندگی" را خلق کردند، نسبت به کارهایی که انجام می‌دادند با مسئولیت بیشتری اهتمام می‌ورزیدند و بدین صورت، جامعه‌ای آزاد را به وجود می‌آوردند و شاید هم دلیلی که بسیاری از مردم به دنبال آزادی نیستند، ترس از مسئولیتی است که باید برای در اختیار گرفتن آزادی هزینه کنند و البته این همان وظیفه‌ای است که روشنفکران و اندیشمندان باید به جامعه القاء کنند تا مردم نسبت به سرنوشت خویش احساس مسئولیت کرده و در مقابل هم خود را مسؤول بدانند.

"هلن کلر" اشاره می‌کند: "تا زمانی که توده مردم برای بهبود حال یکدیگر احساس مسئولیت نکنند، عدالت اجتماعی تحقق نمی‌یابد." و "ماری کوری" ادامه می‌دهد: "نمی‌توانید به ساختن دنیایی بهتر امید داشته باشید؛ مگر آن که تک‌تک افراد اجتماع پیشرفت کرده و توسعه پیدا کنند. به این منظور هر یک از ما باید علاوه بر این که به پیشرفت خود می‌اندیشد، در برابر عموم افراد بشر نیز احساس مسئولیت کند. وظیفه ما این است برای کسانی که می‌توانیم، مفید واقع شویم." درواقع، این همان هدفی است که روشنفکر وظیفه دارد از آغاز دنبال کرده و تا رسیدن به مقصود، ادامه دهد. هر "اتفاقی" که بیافتد، روشنفکر مسئولیتش را می‌پذیرد. این‌طور نباشد اگر در صحنه‌های اجتماعی-سیاسی-فرهنگی حضوری فعال

و آزاد داشته باشد، موافق نظام سیاسی باشد و چنانچه در حاشیه قرار گیرد، مسئولیت را به گردن دیگران بیاندازد و این همان ترس از داشتن مسئولیت و آزادبودن است.

روشنفکران و اندیشمندان باید با دیدی روشن و بسیط به آگاهی‌بخشی تمامی این اتفاقات بپردازند، بدون نگرشی ایده‌آلیستی و غرق‌شدن در اندیشه سوداگرایی. چراکه اگر تک‌تک افراد جامعه پیشرفت نکرده، به انسان‌های توسعه یافته تبدیل نشوند و مردم برای بهبود حال یکدیگر احساس مسئولیت نکنند، جامعه‌ای آزاد و توسعه یافته نخواهیم داشت. روشنفکران دائماً با دیده‌ای شک و تردید به وقایع پیرامونی نگریسته و اگر در فرهنگ‌مداری کتتری نتوانند به توفیق نسبی دست پیدا کنند، راه مهاجرت از وطن را در پیش خواهند گرفت. برای نمونه، نامه‌ای از یکی از روشنفکران جوان دریافت کردم که نکاتش، شاید حرف بسیاری از روشنفکران دلسرد نظام‌های کتتری باشد. دکتر یحیی ن.ش. (تحصیل‌کرده و مقیم آمریکا) که خود را با نام مستعار "مرد مرده" معرفی می‌کرد، روزی برایم نوشت:

"..... در باره بنده شاید بتوان گفت پیرو نظریه سودگرایی‌ام با این که بسیار وابسته به ایده‌الیسم هم هستم، اما کاری را شایسته انجام می‌دانم که ماحصل آن لااقل به یکی از جناح‌های مورد علاقه‌ام سودی برساند و از این جهت هم هست که مرتب به این و آن گیر می‌دهم. زیرا بر اساس مطالعات و ریشه‌یابی‌هایی که کرده‌ام موضوعات مطروحه در نظام‌های کتتری همیشه به گونه‌ای دوگانه طرح می‌شود که نمونه‌اش را درباره موضوع فلسطین می‌توان دید، طوری که چه موافق باشیم چه مخالف، فرقی در اصل سود ماجر برای ما نکند و در نهایت بازنده ما باشیم. به‌عنوان نمونه، لیبرالیسم به گونه‌ای مطرح نمی‌شود که نتیجه آن انتخاب پوپولیستی این جنبش باشد بلکه با نوعی سر درگمی و شتاب‌زدگی به جامعه تزریق می‌شود تا به عنوان یک تست اجتماعی عمل کند و اگر نتیجه مثبت نداد بتوان با بهانه‌تراشی، آن را حذف موقت کرد. از طرفی همان‌طور که سوگند علی(ع) را برای بیان نظراتم گواه می‌گیرم، اکنون نیز شرف خود را در گرو این گفته می‌گذارم که امکان ادامه حیات آن‌چه که امثال "گاندی" تحت لوای "جنبش عدم تعهد" مطرح کرده‌اند، وجود ندارد. امکان استقلال سیاسی اقتصادی هم متفی است. بنده تمام این سال‌ها را صرف مطالعه تاریخ و رخدادهای اجتماعی کشورهای دیگر از آمریکای جنوبی، آسیای شرقی و خاورمیانه کردم و حتی از کار نیز استعفا دادم تا بتوانم به مطالعاتم برسم تا شاید بتوانم ریشه مشترک تمام جریانات این دنیایی را که می‌بینیم، پیدا کنم. حال در چنین شرایطی به من حق بدهید که لااقل اگر سودی پس مبارزه آرام شما هست ما نیز با درک روش استفاده از اطلاعات شما از آن بهره‌مند شویم. در وضعی که می‌دانم همه موضوعات به گونه‌ای طراحی شده‌اند که اگر ما چیزی هم بگوییم به گفته "فرهاد مهراد" از آغاز در هم و "برهم" می‌گوییم، چگونه می‌توانم هر مبارزه‌ای را حتی علمی، با آغوش باز پذیرا باشم؟ من هم تصور نمی‌کنم شما به دنبال مستی خواب‌آلود فقط برای تایید نظراتان باشید و بس. پس باز هم حق بدهید که معترض باشم. ایراد من بحث در زیر سوال بردن علم اقتصاد کلاسیک شما نیست! بحث بنده

اینست که آنان که این برنامه‌ها را می‌چینند لاقلاً به اندازه ما از اقتصاد کلاسیک سر رشته دارند. پس باید تعجب کنیم و از خود پرسیم چرا چنین می‌کنند؟ واضح است برای عقب ماندگی. اما این عقب ماندگی و توسعه نیافتگی را من و شما آیا می‌توانیم به قول شما با تشخیص مرض فقط درمان کنیم؟ در شرایطی که ورود ما به بازار جهانی و بازار سرمایه‌داری باعث ایجاد تورم و گرانی می‌شود آیا شما راه دیگری می‌بینید که اقتصاد دولتی را حذف کرد؟ مشکل این‌جاست که ما هم خدا را می‌خواهیم هم خرما را. ورود به آن اقتصادی که امروز اقتصاد صحیح نام دارد نتیجه‌اش بردگی انسان است. حال اگر بخواهیم با دید مثبت هم نگاه کنیم و آن جنبه را با نگاه به پیشینه ماورالطبیعی این مرز و بوم هم نادیده بگیریم و امیدوار باشیم فعلاً برای حل معضل بی‌نایی مردم این تنها راه ممکن است؛ آیا تصور می‌کنید امکان رقابت یا سرمایه‌گذاری برای عاملان این نوع اقتصاد بدون همپایه شدن بازار ما با آن‌ها وجود دارد؟ نکته دیگری که شما آن را همچون رقیب خلط کرده‌اید، ارتباط سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی است. زیرا این دو اصلاً ربطی به هم ندارند و سرمایه‌گذاری خارجی را صرفاً انتصابات دولتی و روابط سیاسی تعیین می‌کند که اکنون با مهره‌ای که روی کار است اوضاع رو به بهبود می‌رود. پس ما جدای از بحث سیاسی موضوع که در بیان وابستگی نظام‌های کنترلی به غرب به تفصیل نوشتیم، دو راه بیشتر نداریم: یا عقب و توسعه نیافته باقی بمانیم و ارزانی ناشی از سوبسیدها و اقتصاد دولتی را پذیرا باشیم یا هم‌پای اقتصاد بازاری جهانی شویم و قیمت پیشرفت و توسعه را با پرداخت بهایی به نام تورم و گرانی قبول کنیم. من راه سومی نمی‌بینم. از گفته‌های شما هم چیز جدیدی به جز بیان ضررهای موضوع "شدن" دریافت نکردم. در واقع بیماری شناسی شما به این ختم شد که دارویی را برای بیمار تجویز کرده‌اید اما از روی دلسوزی و انسان دوستی، تماماً به بیان اثرات جانبی مصرف آن دارو پرداختید!

در خصوص "کاسترو"؛ من نمی‌دانم چرا این افراد دست‌نشانده و بی‌دانش را پیشگامان بلامنازع نظرات چپی معرفی می‌کنند و ما را هم به کرار حواله به ایشان می‌دهند که "اگر نقدی دارید به خودشان بگویید!" امروز وضع به جایی کشیده شده که تمام کشورهای مارکسیستی حتی خود روسیه! هم رو به اقتصاد بازاری آورده‌اند و این هماهنگی ناشی از پی‌بردن این افراد به اشتباهشان نیست! بلکه نتیجه حاکمیت نظام تک قطبی بر جهان است و استناد به اقوال این افراد به ظاهر "رهبر" حرف خنده دار است؛ لاقلاً برای کسانی که می‌دانند جریان زیر پتو از چه قرار است! و تندی بنده هم بر شما به این دلیل است که این حقیر لاقلاً از شما انتظار بیشتری دارم. زیرا با درجه علمی که شما در اقتصاد دارید نیاز به بیانات حماقت‌انگیز یک دست‌نشانده ندارید به خصوص این‌که شکست نظام اقتصاد دولتی حتی در شوروی باستان! هم نمایش داده شده بود ولی اینکه مشتی فاشیست تحت نام رهبر این سیستم را انتخاب کردند بحث مشخصی دارد که هم من و هم شما از آن مطلعیم. خوب در این‌جا به این سؤال می‌رسیم که حال که پیشرفت برخی از نظام‌های کنترلی در منطقه خاورمیانه از نظر صنعتی و اقتصادی حتمی است (علت حتمی بودن در دستیابی این حقیر به روند از پیش تعیین شده غرب در انتقال صنایع به این منطقه نهفته است)، ولی این اقدامات با دلایلی که شما ذکر کردید مانع تحقق آن می‌شود و ایجاد یک پارادوکس می‌کند، آیا استناد به نظرات اقتصاد کلاسیک صرف

مؤثر است؟ جواب این‌جاست که چون قرار نیست در پی پیشرفت‌های آتی، این منطقه طوری حرکت کند که بتواند مستقل باشد باید برنامه‌ریزی طوری صورت گیرد که گرچه ظاهر ساختمانی اقتصاد و صنعت و کار رو به بهبود می‌رود، اما بنیان آن سست باشد تا در موقع لزوم بتوان با تهدید به متزلزل‌بودن پایه‌ها، سردمداران منطقه را از فکر استقلال طلبی سیاسی در نتیجه رشد اقتصادی-صنعتی باز داشت. حال اینکه این امر چگونه تحقق می‌پذیرد، بر عهده دانشمندانی چون شما. در واقع در خواست بنده که همیشه گنگ هم مطرح کرده‌ام از شما اینست که آن اتفاق را که در حال رخ دادن است را تحلیل کنید و برای آن راهکار ارائه بدهید نه این‌که به بیان مضرات دارویی که تجویز می‌کنید پردازید."

بیان نامه بلند بالا نشان می‌دهد که اکثر روشنفکران به وضعیت ایران و کشورهای منطقه حس بدبینی دارند که توسعه یافتگی پایدار را برای کشور امری محال می‌دانند و سرانجام، خود یا خانواده همراه فرزندان‌شان راهی خارج شده و زندگی در آمریکا و اروپا را به زندگی در ایران ترجیح می‌دهند که سرانجامش تشدید توسعه نیافتگی ایران است.

۳-۱۰- ایجاد حس بدبینی

توسعه یافتگی در فضای بدبینی، حالت خفگی پیدا می‌کند. تجربه سالیان طولانی بودن در میان جوانان و روشنفکران سرزمین مادریم ایران، نشان می‌دهد که از یک‌سو بدبینی در نگاه روشنفکران نسبت به وضعیت جوامع کنترلی از جمله ایران موج می‌زند و از سوی دیگر، اکثر آن‌ها به دنبال راه چاره برای وضعیت نابهنجار موجودند و شاید همین دوگانگی بوده که یک احساس بدبینی در روشنفکران این دسته از جوامع ایجاد کرده است؛ اما معتقدم روشنفکر کسی است که به راحتی می‌تواند از کنار استثناءها گذشته و کلیت زیبایی مجموعه‌ای را فدای لغزش‌های کوچک نکند. به تعبیر دیگر باید تلاش کرد که ژرف‌نگری در نگاه آن‌چنان باشد که زشتی‌ها در زیبایی‌ها گم شده، هستی را مجموعه‌ای هدفمند، قاعده‌مند و بی‌نقص دید؛ یعنی استثناءها را نباید کلی گرفت و بر تمامی امور تعمیم داد و به تعبیر "آندره ژید": "بکوش تا عظمت در نگاهت باشد نه در آنچه می‌نگری" و اگر این‌چنین باشد، هرچه می‌بینیم از عظمت و بزرگی مخصوص به‌خود برخوردار خواهد بود. از طرفی دیگر، نباید برای رسیدن به مقصود -هرچه می‌خواهد باشد- به تخریب وضعیت موجود اهتمام ورزید تا نامی از خود برجای گذاشت و افاضه کلامی کرد و به گمان خود، تاریخ را آن‌طور که خود می‌خواهیم و می‌پسندیم، تصویر کنیم. تاریخ را افراد بزرگی می‌سازند که با واقع‌نگری و سعه صدر، به تحلیل و بررسی وضعیت موجود پرداخته و بدون وارونه نشان دادن چهره

اوضاعی که احتمالاً مطابق سلیقه آنها نباشد، مسیر را برای بهتر دیدن آیندگان روشن می‌کنند. به تعبیر بسیار زیبای "جواهر نعل نهرو": "برگرداندن تصاویر آویخته بر دیوار، مسیر تاریخ را دگرگون نمی‌کند." یعنی همان کاری که بسیاری از افراد در لباس‌های مختلف مرتکب شده و سبب آشوب فکری در جوامع کنترلی می‌شوند.

از طرفی برخورد برخی از افراد بانفوذ در نظام‌های کنترلی نسبت به روشنفکران به‌ویژه جوانان، آن‌قدر بدبینانه است که هیچ نقطه‌امیدی را پیش روی آن باز نکرده و بنابراین، آن‌ها به سوی بدبینی نسبت به وضعیت موجود و آینده کشانده می‌شوند. در جوامع کنترلی، رسم نانوشته بر آنست که، تهمت‌ها و ایرادهای سخیف به روشنفکران، قشر تحصیلکرده و دانشگاهی وارد می‌شود که شاید برای مدت‌ها نتوان آن‌ها را با پاک‌ترین آب‌ها تطهیر کرد و همزمان از آن‌ها خواسته می‌شود در توسعه یافتگی کشور مشارکت فعال داشته باشند! چقدر زیبا "گاندی" می‌گوید: "هرگز نمی‌توانید با مشت گره کرده، دست کسی را به گرمی بفشارید." در جوامع کنترلی شنیده می‌شود جوانان از نظر فکری، اعتقادی، مبانی اخلاقی و ارزشی سست و لرزان هستند؛ این حرف اگر هم تا حدودی رنگ واقعیت به‌خود داشته باشد، نشئت گرفته از فرهنگ کنترلی است. شواهد نشان می‌دهند که هرچا، فکر و اعتقادات کنترلی باشند، جامعه به آن عکس‌العمل نشان داده و حتی ممکن است، کسانی که قبلاً دین‌دار و معتقد بودند، امروز به افرادی لاقید و بی‌تفاوت تبدیل شوند.

توسعه یافتگی ارتباطی نزدیک و پیوندی ناگسستنی با دانشگاهیان و روشنفکران دارد. توسعه نیافتگی جوامع نشانه قطع ارتباط دانشگاه با توسعه یافتگی است. نظام‌های کنترلی یا ایدئولوژیک-توتالتر به‌طور کلی با دانشگاه میانه خوبی ندارند و این نهاد فرهنگی را مُخل فعالیت‌های خود به حساب می‌آورند. گاهی آن‌را به بهانه بومی کردن مورد حمله قرار می‌دهند؛ زمانی برخی از رشته‌های دانشگاهی را حذف می‌کنند یا تحصیل دختران را در آن‌ها مجاز نمی‌شمارند؛ زمانی کمیته‌ای برای بررسی کتاب‌های درسی تشکیل می‌دهند که از طرف استادان تدریس می‌شود تا مطمئن شوند موضوعات متناسب به فرهنگ و اندیشه غربی یا غیردینی آموزش داده نشوند!؛ گاه صحبت از اضافه کردن اسلامی به رشته‌های درسی، مثل اقتصاد اسلامی، مدیریت اسلامی، روانشناسی اسلامی یا حتی فیزیک و شیمی و طب اسلامی به میان می‌آید و زمانی به دانشگاه تهمت غربی و بیگانه‌پرستی می‌زنند. فرهنگ کنترلی به‌خوبی می‌داند که دانشگاه به‌مثابه یکی از ستون‌های مهم و تأثیرگذار فکری، اعتقادی، اخلاقی و ارزشی جامعه است، بنابراین سعی فراوان دارد که آن‌را در کنترل خود درآورد. جایی خواندم که یک مفتی وهابی در یکی از کشورهای عربی به دلیل اختلاط دخترها و پسرها در محیط دانشگاه، آن‌را تکفیر کرده؛ چون معتقد بود دانشگاه‌ها فساد و فحشا را ترویج می‌کنند. طالبان در افغانستان نیز به‌طور عملی از چنین ایده‌ای تبعیت می‌کنند. گروهک داعش در سرزمین‌های اسلامی حامی چنین نظریه‌ای است. در ایران هم سال‌ها شاهد بودم که

کلاس‌های درس را با نصب تابلو بر روی دیوار هر کلاس به دو بخش دختران و پسران تقسیم کرده بودند. فارغ از مسایل و تبعیضات جنسیتی که در ایران به چشم می‌خورد باید پرسید اختلاط دخترها و پسرها در محیط دانشگاه‌ها دلیل بر ناهنجاری و فساد دانشگاه‌هاست، یا ایجاد بی‌تفاوتی، دلسردی، فسادها و ناهنجاری‌های گسترده اقتصادی در جامعه، محدودیت‌های اجتماعی، تنگ‌نظری، جزمی‌گرایی و واپسگرایی اندیشه سبب عقب ماندگی و توسعه نیافتگی جامعه شده و با خود ده‌ها امراض و فساد دیگر را به‌مراه می‌آورد؟

فرض کنیم که دخترها و پسرها را در دانشگاه‌ها از یکدیگر جدا کردیم، آیا می‌توانیم دیوار بلندی برای جداکردن مردان و زنان در جامعه بکشیم تا آن‌ها در کنار هم قرار نگرفته، به کار و فعالیت روزانه مشغول نشوند؟ تکلیف مشارکت آحاد جامعه در توسعه یافتگی در این‌صورت چه می‌شود؟ آیا این‌همه از رسوخ فرهنگ‌مداری کتتری نیست؟ شواهد نشان می‌دهند که تحمیل سلیقه‌های ایدئولوژیکی، نه فقط بخشی از فرهنگ کتتری است، بلکه هدف کنترل کامل دانشگاه توسط نظام کتتری است. در دانشگاه‌ها قرار است که به جوانان پرواز به سوی معنویت و علم و اخلاق آموزش داده شود و استادان با برترین شیوه‌های ممکن، آن‌ها را آماده خدمت‌گزاری در جامعه کنند؛ اما به تعبیر "نیچه": "آن‌که می‌خواهد روزی پریدن بی‌آموزد، نخست می‌باید ایستادن، راه رفتن، دویدن و بالارفتن آموزد. پرواز را با پرواز آغاز نمی‌کنند."

استادان در نظام‌های کتتری به‌سختی هرچه تمامتر به جوانان در دانشگاه پروازکردن را آموزش می‌دهند، چرا که آن‌ها به سبب وجود فرهنگ‌مداری کتتری در نهادهای خانواده، مذهبی، مدرسه، رسانه‌ها، تبلیغات و.... ایستادن، راه رفتن، دویدن و بالارفتن را به درستی نیاموخته‌اند. بنابراین، روشنفکران و اندیشمندان در نظام‌های کتتری به‌سختی می‌توانند با تیزبینی و هوشیاری، ریشه فرهنگ‌مداری کتتری را خشکانده و شکوفه آزادی و امید به فردایی بهتر را در این‌گونه از جوامع به‌بار نشانده و از اصول ایمان، رفاه، آزادی، وطن‌دوستی، عدالت، مشارکت و عشق در جامعه پاسداری کنند؛ اما استادان چگونه می‌توانند در شرایط فرهنگ کتتری نظام ایدئولوژیک-توتالتر، از دانشجویان، انسانی توسعه یافته ساخته و فرایند توسعه یافتگی را از تنوری به عمل تبدیل کنند جز آن‌که بکوشند تا ساختار سیاسی-فکری در جامعه را تغییردهند؟

۴-۱۰- مسئولیت روشنفکر در فرایند توسعه یافتگی

روشنفکران سرمایه‌های اجتماعی هستند و توسعه یافتگی مرهون آنست. نقش روشنفکران در فرایند توسعه یافتگی نه فقط در اصلاحات ساختاری است بلکه در آگاهی بخشی

جامعه و نظارت بر فرایند است. با توجه به اهمیت نقش و تأثیر افکار روشنفکران در فرایند، سئوالات متعددی مطرح می‌شوند، از جمله:

- روشنفکران در نظام‌های کنترلی می‌توانند بر وظیفه روشنگری خود عمل کنند یا سرانجام خود بخشی از اندام فرهنگ کنترلی و نظام توتالیتار می‌شوند؟
- مسئولیت "روشنفکر" در نظام‌های کنترلی چیست؟
- آیا روشنفکران جامعه باید به حزب، گروه و طبقه‌ای اجتماعی - سیاسی - فرهنگی و... وابسته باشند و اندیشه و تفکر خاصی را اشاعه دهند؟
- میان روشنفکران و رهبران سیاسی و دینی تفاوت وجود دارد؟
- آیا حساسیت روشنفکران نسبت به مسایل پیرامونی خود در نظام‌های کنترلی کاهش یافته و توجیه‌کننده وضعیت موجود شده‌اند؟
- روشنفکران باید بخشی از نظام سیاسی جامعه شده و دست‌آوردهای رژیم سیاسی را به هر قیمت و بهانه‌ای پاسداری کنند؟
- آیا روشنفکران باید مخالف نظام سیاسی باشند و خود را همیشه مقابل آن ببینند؟
- آیا روشنفکران باید با ارزش‌های دینی مقابله کرده و هرکس که حرف از دین می‌زند، با او و اندیشه‌هایش مخالفت کنند؟
- مسئولیت روشنفکر در تمامی اعصار در فرایند توسعه یافتگی چیست و درمقابل رویدادها و موضوعات مختلف باید چه واکنشی از خود نشان دهد؟

برای تحلیل و بررسی موضوعات اجتماعی و مواجهه با مسایل جامعه برای پیدا کردن بهترین طرح جهت قرارگرفتن در فرایند توسعه یافتگی باید از اندیشه‌های نو و واژگان جدید استفاده کرد. هرچند روز به‌روز بر ابعاد فرهنگ‌مداری در نظام‌های کنترلی از جمله ایران اضافه می‌شود، اما به‌صراحت می‌توان گفت که طرح این قبیل پرسش‌ها و جستجو برای پیدا کردن مناسب‌ترین جواب‌ها که از ضروریات توسعه یافتگی و زندگی سالم انسان‌هاست، نه تنها از تازگی نیافتاده‌اند، بلکه نیاز امروز و فردای تمامی جوامع به‌ویژه جوامع کنترلی است برای آن‌که به بالندگی و رشد و توسعه و پویایی در ابعاد و مظاهر مختلف ادامه دهند. درواقع، تلاش و اهتمام روشنفکران باید فارغ از هرگونه گرایش یا جهت‌گیری سیاسی و حزبی باشد برای آن‌که بتوانند نقشی در سازندگی کشورشان داشته باشند. آن‌ها باید خود را در بطن مردم پیدا کرده و بتوانند دنیایی سرشار از سازندگی، مسئولیت، بینشی جهت‌یابی شده، رسالتی اجتماعی و تاریخی و فرهنگی، امید، علم، معرفت، شعور، عشق، دوست‌داشتن، خودآگاهی ملی - فرهنگی - دینی - اجتماعی - انسانی و حتی طبقاتی و قومی طراحی کنند. افکار و گفتار روشنفکر باید حرکت و پویایی

و شعور و سازندگی و طراوت را برای مردم به‌همراه آورد و یأس و نومیدی و احساس شکست را با انرژی مثبتی که به مخاطبان یا اطرافیان القاء می‌کند، از پیکره جامعه بزدايد.

روشنفکر برای آن‌که بتواند در فرایند توسعه یافتگی فعال باشد باید شناخت واقعی از ساختارهای فکری و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی کشورش داشته باشد و خود را در الفاظ و تعابیر غیروبومی گم نکند.

روشنفکران نظام‌های کنترلی از جمله ایران باید بدانند که هرگونه حرکت و نهضت و جهش و تلاش در جوامع کنترلی باید خواستگاه بومی داشته باشد؛ بنابراین به‌دنبال تفکر و حرکت‌های غیروبومی نباشند که در این صورت به‌طور قطع با شکست مواجه خواهند شد. اندیشه روشنفکران نظام‌های کنترلی نباید در تقابل با دین مردم قرار گیرد، برعکس باید تلاش کنند که چهره واقعی دین را که از خرافات و اوهام دور نگه‌داشته شده، آشکار کرده و از آن سلاحی برای تعالی و رشد و توسعه جامعه بسازند. روشنفکران باید پیاموند که دین افیون ملت‌ها نیست و تمامیت آن‌را گریه و اندوه و افسردگی و خودزنی تشکیل نمی‌دهد، بلکه کلام الهی سرشار از شادی و نشاط و امید و حرکت و پویا و سازندگی است.

دین اصیل و دینی که با سیاست و حاکمیت درهم آمیخته نشده باشد، به روشنفکر می‌آموزد که می‌تواند خود را از زندان اوهام و خرافات و عقاید جزم‌گرا رهایی دهد، با جریان‌های فکری متفاوت آشنا شود، برای رسیدن به عشق، از زیباترین و ساده‌ترین مسیری که خود انتخاب می‌کند، عبور نماید، برداشت‌ها و تفسیرهای متفاوت از دین را ارج نهد و خود را در قالبی یکسان و متعصبانه محصور نکند و تمامی یخ‌های جمود فکری را در ذهن و اندیشه‌اش آب کرده تا به حقیقت متعالی دست پیدا کند و جهان را مسخر خویش سازد. این‌گونه است که روشنفکر می‌تواند با دین، حرکت‌های آزادی‌خواهی را سرعت بخشد، چراکه کلام الهی در باطن، تمامیت آزادی و آزادی‌خواهی است. این موضوع را به‌ویژه دشمنان اسلام به‌خوبی فهمیده‌اند، پس سالیان دراز با تمامی توان سعی کرده‌اند تا قرآن و اسلام را از جوانان بگیرند و به‌جای آن، عقاید و افکار غیروبومی به‌اصطلاح متجددانه القاء کنند.

"حسنین هیکل" سردبیر سابق روزنامه "الاهرام" مصر در نخستین دیدارش با آیت‌الله کاشانی در کتابی باعنوان: "ایران: کوه آتش‌فشان" می‌نویسد: "....آیت‌الله افزود: سگ‌های انگلیسی قرآن را از ما دزدیدند. تو گلدستون را می‌شناسی؟ او یک سگ انگلیسی بود. رئیس‌الوزرای سگ‌های انگلیسی بود. او می‌گفت: مادامی‌که قرآن در بین امت‌های اسلامی وجود دارد، راه برای انگلیسی بسته است (پس) باید قرآن را از آن‌ها گرفت." باید به‌خوبی دانست روشنفکری که با تکیه بر ارزش‌های دینی - ملی، به

مبارزه‌خواهی بر می‌خیزد و خواهان استقلال، آزادی، عزت و شرف برای کشورش است، به‌راحتی خود را در اختیار نظام حاکم قرار نمی‌دهد و البته در تقابل آن نیز قرار نمی‌گیرد، اما هرکجا که نظام سیاسی، فرایند توسعه یافتگی را در پایین‌ترین اولویت‌های خود قرار دهد یا زبان حال مردم و منافع ملی را رعایت نکرده و با آن به مقابله برخیزد؛ فوراً در جهت تصحیح آن قدم برمی‌دارد. پس، روشنفکر باید زبان حال مردمش را بدانند، زبان حالی که خواستار ایمان، رفاه، آزادی، وطن‌دوستی، عدالت، مشارکت و عشق است، اما تمامی آن‌ها در دو اصل فقر و عشق خلاصه می‌شود.

روشنفکری که با مفهوم فقر (بی‌نیازی) آشنایی داشته باشد، مدام در فکر مسایل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مردم است و تلاش می‌کند که جامعه‌ای ثروتمند و توسعه یافته بنا کند، اما جامعه‌ای که با عشق بیگانه نباشد، بلکه اصول اخلاقی را در تمامی افعال و گفتارش رعایت کند. متأسفانه از مصایب امروز جوامع کنترلی، جداشدن بسیاری از روشنفکران از دو مفهوم فقر و عشق است و همین امر به بطن این جوامع سرایت کرده و سبب ناهنجاری‌های فرهنگی و اجتماعی فراوانی برای آحاد مردم شده است.

سیاسی‌شدن بسیاری از روشنفکران به‌معنای برخورداری آن‌ها از اندیشه‌های سیاسی تعبیر نشده که البته هر روشنفکری باید دیدگاه سیاسی روشنی داشته باشد، بلکه خیل قابل توجهی از اندیشمندان با گرایش به یک تفکر خاص سیاسی- حزبی، خود را از بدنه جامعه جدا کرده و با پذیرفتن القایی، جدایی و افتراق میان اندیشمندان را دامن زده‌اند. این چنین است که برخی از روشنفکران، زبان حال مردمشان را فراموش و در قصر آرزوهای بلورین، خود را محبوس کرده و خود را از مسیر توسعه یافتگی دور کرده‌اند.

همان‌طور که پیشتر گفته شد، اگر روشنفکر زبان حال مردمش را نداند و با مشکلات، آلام، سختی‌ها، دردها و حتی شادی‌های آن‌ها مأنوس و آشنا نباشد، به یکنواختی و بیهودگی دچار شده و زمان مرگ افکار و اندیشه‌هایش نزدیک می‌شود. زبان حال مردم، زبان "فقر و عشق" است که روشنفکر باید با آن سخن بگوید و تفکر کند، زبانی که در طول قرون و اعصار با همه ملت‌ها همراه بوده، زبانی که ملت‌ها توسط آن تمدن‌ها و فرهنگ‌های بزرگ بنا کرده‌اند و آثار شگرفی از خود برجای گذاشته‌اند، زبانی که موجب خیزش‌های عظیم بشری در طول تاریخ بوده است و زبانی که توسط آن، فلسفه تاریخ بشر، تحولات اجتماعی- سیاسی و حقایق تاریخی تفسیر و تحلیل می‌شوند. حقایق تاریخی‌ای که با زبان فقر و عشق تفسیر می‌شوند، کمتر راه خطا می‌روند و به‌درستی، ابعاد روشنی از وجدان تاریخی را معلوم می‌کند، بنابراین به توجیه وضع موجود نمی‌پردازد و در جهت حفظ نظام سیاسی از

اشتباهات و انحرافات چشم‌پوشی نمی‌کند. این زبان به‌درستی مسئولیت و آرمان‌های اجتماعی، وجدان انسانی و سیر تاریخی بشر را ترسیم کرده و فلسفه بودن و حرکت و زیستن را معنی‌دار می‌کند.

مسئولیت روشنفکری که در پی توسعه یافتگی است، غم مردم خوردن است اگر با فقر آشنایی داشته باشد و خواهان جامعه‌ای با اخلاق و درستکار و خوش کردار و صادق و امین و درمجموع توسعه یافته؛ اما اگر مفهوم عشق را بداند. جوامع توسعه یافته، مرهون خدمات روشنفکرانی هستند که نه نان دین می‌خورند و نه با ژست و ادای روشنفکری، کیسه دنیا را چرب و شیرین می‌کنند. کسانی که در کوران تحولات سیاسی- اجتماعی کشورشان، از همه چیز خود می‌گذرند تا جامعه‌ای بالنده و پویا و سربلند و مستقل و آزاد داشته باشند، اما مسئولیت اصلی روشنفکران در بیدار کردن ملت‌ها و تعمیق و اعتلای فرهنگی نهفته است و بنابراین، "جهش فرهنگی" مستمر و دامنه‌دار از مسئولیت‌های همیشگی آنهاست، چراکه روشنفکران ضمن نقادی تحولات سیاسی- اجتماعی کشورشان و مبارزه با "لومپونیسم" فکری، اجتماعی و سیاسی که فراگیر شده و دامان بسیاری از چهره‌های سیاسی- دینی در نظام‌های کتتری را آلوده کرده است، باید متقابلاً به تولید فکر و اندیشه اهتمام ورزند، ضمن آن‌که مراقب باشند خود در دامان "لومپونیسم" گرفتار نیایند و این مهم تنها از طریق "جهشی فرهنگی" مستمر امکان‌پذیر خواهد بود.

در فرهنگ‌مداری کتتری ایران بسیاری از روشنفکران بیشتر در تحولات سیاسی فعال‌اند و از مأموریت اصلی خود که همانا قرار گرفتن در مسیر توسعه یافتگی، ایجاد اصلاحات ساختاری در فرهنگ جامعه و آگاهی بخشی ملت برای قرار گرفتن در مسیر صحیح مبارزه است، باز مانده‌اند؛ بدین‌سان، پس از مدت کوتاهی که از خیزش‌های سیاسی در کشور بگذرد، جامعه به دلیل ضعف فرهنگی شدید، دوباره همان مسیر منحط گذشته را (حتی با سرعتی بیشتر) طی خواهد کرد. روشنفکر مبارز ممکن است به دلیل مخالفت با حاکمیت زندانی شود؛ اما به دلیل ضعف فرهنگی در زندان رفتاری دیکتاتورمابانه از خود نشان داده و جناح‌بندی‌های سیاسی او را از سایر زندانیان سیاسی که ممکن است جناح‌بندی‌های مشابه‌ای را پیشه کرده باشند، جدا می‌کند. بسیاری از آنان پس از رهایی از زندان، به دیکتاتور توتالیتر دیگری تبدیل شده و در صورت سرنگونی نظام حاکم، سلطه دیگری اما سخت‌تر و پیچیده‌تر از حاکمیت توتالیته قبلی برگرده جامعه می‌افکنند.

چنین روشنفکرانی قبل از قرار گرفتن در قدرت، مدام از آزادی و رهایی از ستم سخن می‌گویند اما در صورت به قدرت رسیدن، به اصل آزادی پای‌بند نبوده و جامعه را دوباره در مسیر انحطاط و بردگی فرو می‌برند. مصادیق در خیزش‌ها و انقلاب‌های ایرانی فراوانند. روایت‌های روشنفکران زندانی پیش از انقلاب اسلامی ایران منتشر شده و تاریخ در آینده گوشه‌های دردناکی از موقعیت روشنفکران زندانی پس از انقلاب منتشر و واکاوی خواهد کرد. به جز برخی از استثناها مثل بازرگان، آیت‌...

منتظری و طالقانی، بسیاری از "روشنفکران معمم و کُلاهی" آزادشده از زندان پس از سقوط سلسله پهلوی، قدرت را در دست گرفته و پایه‌گذار نظامی توتالیتیر شدند که با دین و اعتقادات مذهبی درآمیخته شد. جمله با مسمائی از فیدل کاسترو نقل شده که می‌گوید: "انقلاب، دیکتاتوری استثمارشدگان در مقابل استثمارگران است!" دیری نپائید که سرنوشت انقلاب ایران مصداقی از همین جمله فیدل کاسترو شد. پس از انقلاب ایران که قرار بود ایران از آزادی‌های اجتماعی برخوردار شود، درگیر شرایط درهم تنیده نظامی توتالیتیر شد که روشنفکران زیادی را در مقابل خود دید. روشنفکران مبارزی که روزی با انقلاب هم‌داستان بودند اما خیلی زود از آن فاصله گرفته و محکوم به زندان، محکوم به اعدام یا حتی اعدام (مثل صادق قطب‌زاده) شدند. البته معلوم هم نبود در صورت پیروزی اپوزیسیون، آنان چگونه نظامی را برای جامعه به ارمغان آورند و اصلاً ماهیت آزادی را در عمل برای ملت قبول داشته باشند یا خیر و با این وجود، خواهند توانست به توسعه یافتگی جامعه در ابعاد مختلف یاری رسان باشند؟ از مصادیق دردناک این ادعا، نامه فائزه هاشمی رفسنجانی دختر مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی از داخل زندان در مورد زندانیان زن است که چگونه با رفتار دیکتارمنشانه در زندان با سایر هم‌بندان خود رفتار می‌کنند. بخش‌هایی از این نامه می‌تواند روانکاو مبارزات بخشی از روشنفکران زندانی شده پس از انقلاب را هویدا کند. او معتقد است سخنان زندانیان سیاسی "در کلام عالی و در عمل خالی" است. خانم هاشمی می‌نویسد:

"مشاهداتم در زندان حالم را از هر مبارزه‌ای به هم می‌زند، مانده‌ام بر سر دوراهی، و اما چرا؟ این سطور را با اشک و آه می‌نویسم و یکی از سخت‌ترین تصمیمات در طول زندگی ۶۰ ساله‌ام است.... زندان اوین، بند زنان سیاسی، همجواری با مبارزین نام‌آشنا، خاطرات خوب و بد، تلخ و شیرین. باورهای مشترک و گاه‌ها در عمل متفاوت. در کلام عالی و در عمل خالی، نظریه‌پردازانی از درون تهی. دیکتاتورهای کوچکی که آن‌چه را که سال‌ها با آن مبارزه کرده‌اند بر سر هم‌بندی‌های خود می‌آورند. هم‌بندانی که کمتر یارای نقد کردن و یا ایستادن در مقابل آن‌ها را دارند که در این صورت تنگ‌نظری‌ها، تهمت‌ها، پرونده‌سازی‌ها، هتاک‌ها، حذف و طردها، تخریب شخصیت‌ها و گاه‌ها ضرباتی را نوش جان می‌کنند. به عبارت دیگر هم‌بندی (بخوانید گروه فشار داخل بند) هم‌بندی را می‌پاید، برای او تعیین تکلیف و خط قرمز مشخص می‌کند، آزادی او را سلب می‌کند، به او انگ و تهمت می‌زند، او را تهدید می‌کند، آرای او را دور می‌ریزد، ضرب و شتم نثارش می‌کند، فضای وحشت و خفقان می‌آفریند. چرا؟ چون با او همراه نشده، یا نقدی بر او وارد کرده و پا روی سلطه و اقتدار او نهاده؛ و عجیب‌تر سکوت یا همراهی و ادامه دوستی برخی دیگر از مشاهیر در بند با این اندک سلطه‌گران است..... چرا کور و کر شدیم؟ وضعیت به گونه‌ای است که جز زندانیان ریشه‌دار و یا قدیمی، جدیدالورودها (بالای ۹۰٪) در کمتر از حداکثر یک هفته، البته اگر ماندگار شوند، شوکه و مبهوت و پشیمان که این‌ها بودند چهره‌هایی که آرزوی دیدارشان را داشتیم؟ چه فکر می‌کردیم و چه دیدیم؟ چگونه از چاله به چاه

افتادیم؟ و در آرزوی خلاصی و پی گرفتن زندگی و پشت سر را نگاه نکردن..... می‌گویند در زندان که قدرتی ندارند این‌گونه‌اند، وای اگر قدرتی بگیرند..... متأسفانه و شوربختانه راضی می‌شوند به شرایط موجود و در انتظار و در تلاش برای آزادی، با وثیقه و یا بی‌وثیقه آزاد می‌شوند و غیر از مواردی انگشت‌شمار دیگر خبری در صحنه مبارزات از آنها نمی‌شنویم..... برای من که در سال ۱۳۹۱ نیز در زندان بودم، در مقایسه با این دوره چنین شرایطی به ابتذال کشیدن مبارزه است. در آن سال چپ‌ها و پادشاهی‌خواهان را نداشتیم. می‌گویند برخی از چپ‌ها هرجا و هر زمان که تعدادشان زیاد می‌شود، باند تشکیل می‌دهند، دسته‌جمعی به دیگران تهاجم می‌کنند، از خطاهای هم حمایت می‌کنند و دیگران را به خاک سیاه می‌نشانند. مردان زندانی نیز تجربه‌های مشابهی دارند. متأسفانه برخی مدافعین حقوق بشر زندانی نیز به این‌ها پیوسته‌اند. انگاری تقسیم کار کرده‌اند در سلطه بر دیگران ولی با نقش‌های متفاوت. وضعیتی که در اپوزیسیون در داخل و خارج کشور و در فضای مجازی نیز مشاهده می‌شود..... برای برخی از این مبارزین، زندان مکانی است که با آن شخصیت و اعتبار و شهرت کسب کرده و می‌کنند. فقط بودن در زندان برای‌شان ارزش است و عملاً در تعارض با آرمان‌های سابق خود روزگار سپری می‌کنند..... و اما بعضی نمونه‌ها از این رفتارهای فاشیستی که ذکر همه آن‌ها منتهی هفتاد من کاغذ می‌شود: در جلسه عمومی بند موضوعی رأی می‌آورد برخلاف نظر این افراد که در اقلیت بوده‌اند؛ جلسه تمام نشده با داد و ایجاد فضای همراه با وحشت و ارعاب به این رأی‌گیری اعتراض و آن‌را باطل می‌کنند. می‌گویند چون ما سال‌ها در زندان بوده و هزینه زیادی داده‌ایم، نمی‌شود افراد جدید تصمیمات قدیمی‌ها را کنار بگذارند، چنین حقی ندارند..... نسبت به افراد غیرهمراه با خود و یا منتقد خود با انگ‌های نادرستی چون مزدور، دارای مأموریت، آدم‌فروش، جاسوس، حکومتی، کارمند دولت در این‌جا و... وارد شده و مشابه گروه‌های فشار با ایجاد فضای وحشت و خفقان سعی در ساکت کردن آنها کرده و بعضاً موفق هم می‌شوند..... با ایجاد هیاهو و فحاشی و شعار، مانع رأی دادن برخی از زندانیان در انتخابات ریاست جمهوری اخیر شدند. از ۸ صبح تا ۱۲ شب روز جمعه در راهروی منتهی به درب خروجی بند نشستند، هم‌بندی‌هایشان را چون مأموران امنیتی پایبند و اجازه عبور ندادند..... برخی از زندانیان به دلیل نگرانی از طرد و تنها و تهدید شدن در محیط بسته زندان و بدون تمایل قلبی با برنامه‌های اعتراضی زندانیان همراهی می‌کنند..... خبرسازی از طریق انتشار اخبار مبالغه‌آمیز و نادرست درباره افراد و وقایع داخل زندان..... در صورت اعتراض به این نحوه نادرست خبررسانی، متهم می‌شوی به انجام مأموریت حکومتی برای عادی‌سازی ظلم و شرایط زندان و یا شنیدن این عبارات: آنچه ما می‌گوییم درست است و هر کسی غیر از این، این عبارات را معنا کند گه خورده است و متعاقباً دریافت بارانی از حملات و تخریب‌ها و تهدیدها..... در زندان آموختم که ما مبارزین طبلی توخالی و دیکتاتورهای حقیری بیش نیستیم. سرود آزادی و عدالت می‌خوانیم و در چرخه زندگی، ستم را بازتولید می‌کنیم. از

دموکراسی و فرهیختگی می‌گوییم ولی با زبانی سرکوبگر و طردکننده دیگری بازتولید سلطه و استبداد را رقم می‌زنیم...."

بسیاری از روشنفکران مبارز ضمن تأیید گفته‌های فائزه هاشمی، تأکید کردند بسیاری از زندانیان سیاسی، از اساس با دموکراسی موافق نیستند و به‌طور طبیعی کسانی که با دموکراسی یا حکومت مردم موافق نباشند، هرگز نخواهند توانست در عمل، توسعه یافتگی برای جامعه ارمغان آورند.

دکتر زیباکلام استاد دانشگاه و از فعالان سیاسی- اجتماعی در تأیید نامهٔ بهت‌انگیز و سراسر عبرت خانم هاشمی تأکید می‌کند: "بغض و کینه طیفی از اپوزیسیون از خانم فائزه هاشمی را می‌توان از سکوت رسانه‌های فارسی زبان به نامه ایشان ملاحظه نمود. آن رنجنامه غایت شهادت اخلاقی و وفاداری فائزه به دموکراسی بود. در تأیید آن چه می‌گوید می‌توانیم نگاهی بیاندازیم به کارنامه زندانیان سیاسی در دفاع از دموکراسی بعد از انقلاب ۵۷"

همچنین، خانم پروانه سلحشوی نمایندهٔ پیشین مجلس در واکنش به نامهٔ خانم هاشمی می‌نویسد: "فائزه هاشمی را به صراحت کلام و شجاعت می‌شناسم. نوشتن دردنامه، نشانگر عمق عدم رواداری در جامعه‌ای است که حتی زندانیان تحمل عقاید یکدیگر را ندارند. بستر اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و عدالت قضائی در ایران نیازمند جدی تحول، رواداری و مداراست."

احمد زیدآبادی فعال سیاسی و کسی که به دفعات طعم زندان‌های جمهوری اسلامی را چشیده است، پس از انتشار نامه فائزه هاشمی می‌نویسد: "فائزه هاشمی با انتشار نامه‌ای از داخل زندان به موضوعاتی اشاره کرده است که برای هر زندان‌کشیده باتجربه و مستقلى، طینی آشنا دارد. خانم هاشمی با نوشتن این نامه، شجاعت بی‌مانندی از خود نشان داده است. چنین حرکتی شجاعتی فراتر از به‌چالش کشیدن مخوف‌ترین دولت‌ها را طلب می‌کند و فقط کسانی ارزش و اهمیت آن‌را فهم می‌کنند که تجربه‌ای مشابه داشته باشند." همچنین، عباس عبدی در واکنش به نامهٔ خانم هاشمی به تفصیل اشاره می‌نویسد: "گرچه ۳۸ ماه زندان بودم ولی از همان موقع همیشه خوشحال بودم که علی‌رغم سختی‌های زندان انفرادی، فقط یک ماه را در بند عمومی به سر بردم. این حس ناشی از تجربیات زندانیان بند سیاسی (پیش و پس از انقلاب) بود که یا شنیده یا مطالعه کرده بودم و هیچ‌گاه دوست نداشتم در چنین فضایی آکنده از بدبینی و اتهام‌زنی و بسته‌ای زندگی کنم. جالب است که در همان یک ماهی که در بند عادی بودم زندانیان سیاسی این بند در اقلیت بودند و تازه از بند سیاسی به آن‌جا آمده بودند و چقدر از فضای بند زندان سیاسی بد می‌گفتند و خوشحال بودند که به بند زندانیان عادی و مالی آمده‌اند. در این سال‌ها هم توصیف‌های زیادی از زندان عمومی بندهای سیاسی شنیده بودم که موجب تأسف بود. بخشی از بدبختی‌های دوران پس از انقلاب محصول همین تنش‌های درون زندان بود که پس از انقلاب روی مردم و جامعه آوار شد. خانم فائزه هاشمی در خصوص فضای زندان نامه‌ای را منتشر کرده است که از جهت حقیقت‌یابی شجاعانه بود و موجب

احترام است. به نظر من این‌گونه نقدها از سوی کسانی که تصور می‌رود از جناح و جبهه مورد انتقاد هستند بیشتر شنیده می‌شود و موجب تلطیف فضای سیاسی و تمایز میان حق و باطل می‌شود و باید به خانم هاشمی تبریک گفت که در این راه پیشگام شده‌اند. برای بهبود شرایط عمومی کشور باید از جایی آغاز کنیم که خودمان هم در آن حضور داریم. اگر قرار است از بیان حقیقت نترسیم ابتدا باید درباره خود آزادانه حرف بزنیم."

جامعه‌ای که ملتش عمری را در کنترل، اختناق و نظامی توتالیتیر زیست کرده باشد و ارزش‌های اخلاقی، فرهنگی و اصول انسانیت را که توسعه یافتگی همراه می‌آورد، به‌درستی نیاموخته باشد، انسان‌های توسعه نیافته تولید کرده و روشنفکرانی به جامعه عرضه خواهد کرد که ژست توسعه یافتگی بر لسان و صورت می‌پوشانند. "او" که "کتاب غرب‌زدگی" می‌نویسد پیراهن انگلیسی بر تن کرده و کلاه فرانسوی بر سر می‌گذارد اما همزمان ایرانی را تشویق می‌کند از سنت‌ها و آداب غربی فاصله گرفته و به آداب و رسوم ملی خود گرایش پیدا کند که نتیجه‌اش می‌شود عداوت با مظاهر توسعه یافتگی که در غرب پدیدار شده‌اند. بدیهی است نه تقلید آگاهانه از مظاهر تمدن غربی یکسره بد است و نه استفاده از روش‌های توسعه یافتگی جوامع غربی. غرب‌زدگی نیز همچنان شعاری پوچ و بی‌هوده است در کنار شرق‌زدگی که هر دو شعاری توخالی هستند برای عقب راندن جامعه از مسیر توسعه یافتگی.

فرهنگ ملل در حال پیشرفت و تعالی است و برای تمامی جوامع، جز استحصال از سنن و فرهنگ‌های متعالی و امتزاج در آن‌ها در راستای توسعه یافتگی جامعه، چاره‌ای دیگری نیست. البته این به‌معنای ترک یا نادیده گرفتن فرهنگ و سنت‌های اصیل بومی نیست که معتقدم در دنیای جهانی سازی شده امروزین، امتزاج فرهنگی غیرقابل اجتناب بوده و وابستگی متقابل فرهنگ‌ها به یکدیگر، مسیر را برای توسعه یافتگی بهتر هموار می‌سازد؛ یعنی فرهنگ غربی، سده‌های متمادی از فرهنگ ایرانی، شرقی، عربی و اسلامی آموخته تا به این‌جا رسیده است؛ پس، استحصال فرهنگی امری اجتناب‌ناپذیر برای توسعه یافتگی کشورها به‌شمار می‌آید. در امتزاج فرهنگی، جوامع از درگیری و تخاصم فاصله گرفته و امتزاج فرهنگ‌ها سبب آشنایی بیشتر ملت‌ها به یکدیگر شده و صلحی ماندگار میانشان حاکم می‌کند که البته چنین رویه‌ای مطابق خواسته طرفداران استبداد دینی و نظام توتالیتیر هرگز قرار نگرفته و نزاعی دائمی میان این دو بینش در طول تاریخ در جریان خواهد بود. حال اگر کس یا کسانی با تفکر ایدئولوژیک - توتالیتیر کرسی رهبری را اشغال کند، با تحدید آزادی‌های اجتماعی و تحمیل سلاطین ایدئولوژیکی خود بر جامعه، نخستین وظیفه خود را مبارزه با فرهنگ غربی تلقی کرده و برای سرپوش گذاشتن بر رفتار توتالیتیر خود، از او "دشمن" می‌سازد. در این میان، معترضان و روشنفکرانی در داخل پیدا خواهند شد که علیه استبداد حاکمیت بشورند، درحالی‌که خود تربیت‌یافته نظامی توتالیتیر هستند. پس اینان درحالی‌که نهال آزادی در نهادشان بارور نشده و رشد نیافته است، فرسنگ‌ها از حاکمیت دموکراسی فاصله دارند و نمی‌دانند در صورت سرنگونی نظام حاکم، چگونه

نظامی را برای جامعه به ارمغان آورند. روشنفکران و مبارزین جوامع توتالیته که هنوز با "انسان توسعه یافته" فاصله دارند، با شعار آزادی‌خواهی و مبارزه علیه حاکمیت موجود، در صورت به قدرت رسیدن، نمونه سخت‌تری از حاکمیت توتالیتز را عرضه خواهد کرد؛ چراکه توسعه یافتگی مرهون انسان‌های توسعه یافته و رهبران توسعه یافته است و در صورت فقدان آن، جامعه مسیر توسعه نیافتگی را طی خواهد کرد در این شرایط، افرادی که مشاهده می‌کنند جامعه از ارزش‌های اخلاقی، فرهنگی و انسانیت دورمانده و مسیر انحطاط را در پیش گرفته است، بر روشنفکران می‌شورند و چون "اتو رنه کاستیلو" شاعر گواتمالایی می‌سرایند:

"روزی خواهد آمد که
ساده‌ترین انسان‌های میهن ما
روشنفکران اخته کشورم را
به استنطاق خواهند کشید
و از آن‌ها خواهند پرسید
وقتی ملت به مانند آتش اجاقی کوچک و تنها
همچون بوسه نرمی فرود می‌مرد،
به چه کار مشغول بودید؟
روشنفکران اخته سرزمین محبوب من!
شما را پاسخی نخواهد بود
کرکس سکوتی احشاء شما را خواهد درید
شوربختی‌تان جان شما را خواهد جوید
و شما،
شرمسار از خویش،
خاموشی خواهید گزید"

***poverty has no causes. Only prosperity has causes
Analogically, heat is a result of active processes; it has
causes. But cold is not the result of any processes; it is
only the absence of heat. Just so, the great cold of poverty
and economic stagnation is merely the absence of
economic development¹³⁷***

فقر هیچ علتی ندارد فقط رفاه علت دارد. به طور قیاسی، گرما نتیجه
فرآیندهای فعال است؛ علت دارد. اما سرما نتیجه هیچ فرآیندی نیست؛ بلکه
به دلیل نبود گرماست. به همین ترتیب، سرمای سوزان فقر و رکود اقتصادی
صرفاً به دلیل نبود توسعه اقتصادی است.

۳

توسعه نیافتگی و اقتصاد

*Little else is requisite to carry a state to the highest degree of opulence from the lowest barbarism but peace, easy taxes, and a tolerable administration of justice.*¹³⁸

کمترین الزام برای رساندن یک جامعه (نظام) به بالاترین سطح از ثروت از پایین‌ترین سطوح بربریت، جز صلح، مالیات‌های آسان و اجرای عدالت قابل تحمل؛ چیز دیگری نیست

۱- مقدمه:

توسعه اقتصادی، بخش مهمی از توسعه یافتگی را دربر می‌گیرد. زمانی که صحبت از توسعه یافتگی می‌شود، بیشتر ابعاد اقتصادی آن در ذهن متبادر می‌شود. متأسفانه از اوایل قرن بیستم اقتصاددانان تمایل داشتند تا موضوعات اقتصادی را با زبان پیچیده و سخت ریاضی بیان کنند که همین امر سبب شده بسیاری از مفاهیم پایه‌ای که ریشه در فطرت بشری دارد نادیده گرفته شوند و دسترسی نظام‌های عقب مانده از توسعه به مفاهیم در دسترس توسعه یافتگی را با اختلال مواجه کند؛ اما هنوز اندیشمندانی هستند که با تلاش و سماجت در تلاشند تا میان اقتصاد و سایر رشته‌های علوم انسانی، رفتاری و انسانی آشتی برقرار کنند. در دههٔ هفتاد قرن بیستم برخی اقتصاددانان مثل "موث" و "لوکاس" ضمن آنکه اولویت‌های فردی را منطبق بر توزیع بیرونی مدل کردند، همزمان اعتقادات را درون‌زا می‌کنند. "استیگلر" و "بکر" با شروع از مطلوبیتی رایج و فرض کردن درجات مختلف سرمایه‌گذاری، ترجیحات مصرف کنندگان را درون‌زا می‌کنند و در ادامه، "ایناکن" و "کلمن" شروع به تفسیر هنجارهای اجتماعی و مذهبی به عنوان نتیجه یک بهینه یابی در سطح گروه می‌کنند. در نتیجهٔ چنین رویکردی، بسیاری از جنبه‌های فرهنگی در مطالعات برخی اقتصاددانان درون‌زا می‌شوند و اقتصاددانان در نظام‌های کنترلی را یاری می‌رساند تا بتوانند بر برخی از محدودیت‌های ناشی از نظام کنترلی غلبه پیدا کنند. برای مثال، "گلسر"، "لیسن" و "سایردوت" و دیگران نظریه سرمایه‌گذاری در سرمایه‌های اجتماعی را به سرمایه‌گذاری در مهارت‌های اجتماعی و تقابلات اجتماعی توسط افراد گسترش دادند. در این رویکرد، بازدهی سرمایه‌گذاری در شبکه‌های محلی زیاد است. در اکثر مطالعات، یافتن فضایی برای نقشی مستقل برای

فرهنگ دشوار بوده و فرهنگ را فقط به مثابه وسیله‌ای هماهنگ کننده برای جوامعی که بازی مشابهی انجام می‌دهند؛ در نظر می‌گرفتند. از جمله، "گریف" سازمان اجتماعی بازرگانان را به عنوان پاسخ فرهنگی به مشکل اقتصادی یکسان توضیح می‌دهد. مشکل اقتصادی اما در نظام‌های ایدئولوژیک-توتالیتار با سایر نظام‌های سیاسی متفاوت است. در نظام‌های ایدئولوژیک-توتالیتار، حاکمیت تفوق کامل بر اقتصاد دارد و از آن ابزاری ساخته است در دست سیاست‌مداران تا بتوانند مؤلفه‌های سیاسی و فرهنگی کنترلی را با شدت و قوت هرچه بیشتر به جلو رانده، ادامه دهند. به عبارت دیگر، زمانی که سیاست و فرهنگ در جامعه، کنترلی باشد، اقتصاد نمی‌تواند به قاعده تنظیم شده و در مسیر صحیح و علمی قرار گیرد، هرچند در شرایطی می‌توان برای اقتصاد کنترلی نیز قواعدی را تنظیم کرد. در این فصل، سعی شده قواعد اقتصادمداری کنترلی را به تصویر کشانده و دلیل عقب‌افتادگی و توسعه‌نیافتگی چنین جوامعی را از منظر اقتصادی مشخص کنم.

۲- علم اقتصاد و توسعه یافتگی

توسعه یافتگی اگر متصل به علم اقتصاد نباشد، فرایندی رهاشده و ناقص است؛ به همین دلیل خاستگاه علم اقتصاد در کشورهایی است که توانستند با موفقیت از اصول رو به رشد آن برای قرارگرفتن در فرایند توسعه یافتگی استفاده کنند. در نظام‌های کنترلی مثل ایران، قضیه به شکل دیگری است. به برداشتی مجرد و طعنه‌آمیز از علم اقتصاد از سوی گروهی که اتفاقاً در حاکمیت ایران (۱۴۰۱) قرار دارند، نگاه کنید:

"علمی که از آن به علم اقتصاد نامیده می‌شود تا حد بسیاری زیادی علمی قلابی است که توسط راک‌فلرها و دارو دستهٔ بارون‌های دزدشان خلق شده است. در واقع این، یک سیستم دگرگون جلوه داده شده برای استخراج کردن خراج و پول از عامه مردم است....." این عبارت و نقل‌قول‌ها و سخنرانی‌های شبیه آن به کرات توسط نظریه‌پردازان نظام کنترلی ایران شنیده می‌شود. نظریه‌پردازان نظام ایدئولوژیک-توتالیتار ایران نه فقط علم اقتصاد را نفی کرده و آنرا ساختهٔ کشورهای استعمارگر قلمداد می‌کنند، بلکه تمامی قواعد علمی آنرا به سخره گرفته و هیچ‌گونه قاعده و ضابطهٔ علمی و قانون‌مند برایش قابل نمی‌شوند. این افراد، حتی کلیدی‌ترین مبانی علم اقتصاد از جمله تولید ناخالص ملی را به سخره گرفته و می‌پندارند که این واژه برای پرکردن جیب قدرتمندان خلق شده است. تعبیر غیرعلمی و شناخت ناقص و مبهم از علم اقتصاد، از ویژگی‌های نظریه‌پردازان نظام کنترلی ایران درباره علم اقتصاد و موضوعات اقتصادی است که در ادبیات طرفداران این نظام کاملاً آشکار است. مخالفت شدید با مفهوم لیبرالیسم و فهم ناقص از لیبرالیسم اقتصادی این گروه را وادار کرده تا هرچه بیشتر از علم اقتصاد فاصله گرفته و با جایگزینی اقتصاد اسلامی و طرح نظریه‌های موهوم، توسعه یافتگی کشور را به شدت دستخوش بحران و نابسامانی کنند. نظریه‌پردازان نظام کنترلی برای

نهادینه کردن تفکر کنترلی در حوزه اقتصاد می‌خواهند به جامعه القا کنند که برای توسعه اقتصادی- اجتماعی کشورها، نباید امیدی به علم اقتصاد داشت و در مقابل، خواهان بسط دخالت‌های بی حد و حصر دولت در فعالیت‌های اقتصادی اعم از اقتصاد داخل و خارج هستند.

طبیعی است که وقتی در اقتصادمداری کنترلی، علم اقتصاد کمترین ارزشی نداشته باشد، نمی‌تواند به اهداف والای خویش که در غایت، افزایش رفاه جامعه و توسعه یافتگی است، دست پیدا کند. هدف علم اقتصاد افزایش رفاه و بسط و گسترش توسعه یافتگی است و هدف دولت‌هایی هم که از اقتصاد غیردولتی و آزاد بهره می‌گیرند، افزایش رفاه شهروندان و توجه به شاخص‌های توسعه یافتگی است. بنابراین، دولت‌ها در عمل باید از اهداف علم اقتصاد بهره جویند؛ اما در اقتصادمداری کنترلی، دولت‌ها با بسط اقتصاد دولتی و ابزار غیرعلمی، باعث کاهش رفاه شهروندان‌شان شده و چون اعتقادی به اصول علم اقتصاد نداشته و استفاده‌های غلط از سیاست‌های اقتصادی می‌کنند، علت تمامی گرانی‌ها و نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی‌اند. در اقتصادهای کنترلی به کرات مشاهده شده است که دولت‌ها با دامن زدن به افزایش قیمت‌ها موجب کاهش شدید قدرت خرید مردم و متعاقباً کاهش رفاه آن‌ها می‌شوند که نمونه‌اش اقدامات اقتصادی دولت سیزدهم در سال‌های روی کارآمدن بود.

بر اساس مبانی علم اقتصاد، از طرق مؤثر برای مقابله با تورم، جلوگیری از افزایش هزینه‌ها و همچنین، افزایش قیمت داده‌های واسطه‌ای است. افزایش قیمت کالاهای واسطه‌ای سبب ایجاد ارزش افزوده منفی شده و ضمن کاهش قدرت رقابتی بنگاه تولیدی از طریق افزایش هزینه‌های تولید، رفاه مصرف‌کننده را کاهش می‌دهد. همچنین، از دلایل افزایش سطح عمومی قیمت‌ها و نابسامانی‌های اقتصادی، افزایش بی رویه حجم نقدینگی برای تأمین مالی کسری بودجه است که در اقتصادمداری کنترلی از طرف نظام کنترلی هر زمان که اراده کند، صورت می‌گیرد. افزون بر این، اعتقاد نداشتن به جدایی میان سیاست‌های پولی و مالی در این قبیل نظام‌ها، باعث شده که روز به روز بر حجم نقدینگی اضافه شود و جالب‌تر این که برخی از متولیان اقتصادی همین دولت‌ها ادعا می‌کنند، هیچ رابطه‌ای میان افزایش حجم نقدینگی و تورم وجود ندارد که بیان این گونه مطالب، صورت دیگری از نفی علم اقتصاد، اما به صورت فریبکارانه است. از طرفی دیگر، افزایش قیمت دسته‌ای از کالاها که به‌طور مستقیم با تولیدات نهایی کالاهای دیگر در ارتباط‌اند، سطح عمومی قیمت‌ها را بالا می‌برد. افزون بر این، از مخرب‌ترین سیاست‌ها در فرایند تولید، افزایش قیمت آن‌دسته از کالاهای واسطه‌ای است که در صورت تخریب و شکست بازار، فرآیند تولید با اختلال رو به رو می‌شود. افزایش دستوری و ناهماهنگ قیمت این قبیل داده‌ها که به‌طور معمول در نظام کنترلی صورت می‌گیرد،

((ارزش افزوده منفی)) برای بخش‌های مختلف اقتصادی ایجاد کرده که درنهایت، به نابودی آن بخش منجر شده و فرایند توسعه یافتگی را به عقب می‌اندازد.^{۱۳۹}

در اقتصادمداری کنترلی ایران، مسؤولان اقتصادی بدون توجه به اصول علم اقتصاد و کاربرد آن و تحت تأثیر القانات محفلی و نظریه‌های سلیقه‌ای، بدون آن‌که بدانند در اقتصاد، قیمت‌ها نسبی هستند و با افزایش قیمت یک‌سری از کالاها، قیمت سایر اجناس افزایش پیدا می‌کند و همچنین با افزایش مداوم قیمت کالاهای واسطه‌ای حساس و بالا نگه داشتن آن، تولید کالاها و خدمات داخلی را در مقایسه با موارد مشابه خارجی، بی‌مزیت می‌کنند. افزون بر این، تولیدکنندگان داخلی از عواملی چون فاصله تکنولوژیکی، سیکل تولیدی، مقیاس اقتصادی، بالابودن بهره‌وری و... که می‌توانند محصول داخلی را در مقایسه با محصول خارجی با مزیت روبه‌رو کرده و صادراتی کنند، بی‌بهره هستند؛ بنابراین، اکثر تولیدات داخلی در مقایسه با محصولات مشابه خارجی از مزیت می‌افتند. در اقتصادمداری کنترلی ایران، در فرایند تولید اکثر کالاها که بیشتر توسط شرکت‌های دولتی و نیمه دولتی صورت می‌گیرد، این موارد مدنظر قرار نمی‌گیرند و اعتقاد اکثر مسؤولان سیاسی - اقتصادی آنست که اقتصاد در ایران از نظام قیمتی در بازار تبعیت نکرده و لابد تنها باید گوش به فرمان بخش‌نامه‌ها، آیین‌نامه‌ها و مواردی از این قبیل باشند که از طرف دولت صادر می‌شوند.

عملکرد حاکمیت و نهادهای دولتی تأثیر به‌سزایی در توسعه یافتگی دارد. در اقتصادمداری کنترلی، شعار حکومت با عملکردش فاصله زیادی دارد. مصادیق فراوانند و من سعی می‌کنم در کتاب از مثال‌هایی استفاده کنم که مشمول مرور زمان نشوند. در نظام‌های کنترلی از جمله ایران که رییس دولت و نمایندگان مجلس از طرف مردم انتخاب می‌شوند، آن‌ها قبل از انتخابات، شعارهای زیبایی برای اصلاح شاخص‌های مختلفی از قبیل: بهبود رشد تولید ناخالص داخلی که می‌تواند شاخصی برای رشد اقتصادی در بخش‌های مختلف باشد، کاهش نرخ تورم و رشد نقدینگی، افزایش نرخ پس‌انداز و نرخ تشکیل سرمایه، افزایش قدرت خرید جامعه، افزایش اشتغال، بهبود روند بازار ارز، بهبود موقعیت تراز تجاری، بهبود توزیع درآمد و ضریب جینی (که برای نشان دادن خط فقر مورد استفاده قرار می‌گیرد)، بهبود وضعیت معیشتی، رفاهی، آموزشی و بهداشتی مردم، تعمیق و گسترش بازار مالیه (پول و سرمایه)، بهبود وضعیت بازار سرمایه‌گذاری (داخلی و خارجی) و کاهش درجه ریسک سرمایه‌گذاری در کشور، افزایش شاخص بهره‌وری در اقتصاد و... ده‌ها شعار دیگر داده می‌شود. برای نمونه: رئیس دولت سیزدهم و معاونانش قول داده بودند که سالی یک میلیون مسکن برای مردم بسازند؛ تا پایان ۱۴۰۰، فقر مطلق را ریشه کن کنند؛ بازار تخریب شده سرمایه را ظرف مدت کوتاهی به سامان کرده و تا پایان ۱۴۰۰، تمام مشکلات بازار سرمایه را حل و فصل کنند؛ استقراض از بانک مرکزی برای همیشه پایان پذیرد؛ با یک میلیون تومان شغل ایجاد کرده و در ۱۴۰۰

با تغییر کاربری زمین‌های کشاورزی ۱۲ میلیون شغل ایجاد کنند؛ زمین ۴ میلیون مسکن ویلایی را تامین کرده و جشن پایان مستأجری مردم ایران را برگزار کنند؛ یارانه‌ها را دو برابر می‌کنند؛ سرعت اینترنت را افزایش داده و دسترسی همگان به فضای مجازی و اینترنت پر سرعت را فراهم کرده و اینترنت را برای دهک‌های پایین درآمدی رایگان کنند؛ استان گیلان و مازندران را در تولید برنج خودکفا کنند؛ نوسانات قیمت‌ها را از بین برده و تورم را تک رقمی کنند و بسیاری دیگر از شعارهای دلفریب و گمراه کننده و در بیان تمامی ادعاها هیچ‌گاه هم گفته نشد که اصول علم اقتصاد مورد تأیید نیست، چه‌بسا برای تحمیق توده‌ها از تعدادی استاد صاحب نام دانشکده‌های اقتصاد هم برای تبیین شعارها استفاده کرده و حتی در شعار انتخاباتی ریاست جمهوری سیزدهم، رئیس جمهور منتخب به صراحت ادعا کرد که "اقتصاددانان را به خط می‌کند!" و در دفاع از عملکرد دولتش از فضای مجازی، ادعا کرد خودش در اینستاگرام صفحه دارد! پر واضح است که نه فقط هیچ‌کدام از ادعاها جامه عمل پوشانده نشدند بلکه برعکس، طی مدت کوتاهی، نابسامانی‌های شدیدی در کلیت بازار و فرایند تولید ایجاد شد؛ قدرت خرید مردم به شدت کاهش پیدا کرد؛ نرخ ارز به شدت افزایش پیدا کرد، دارایی‌های مردم در بازار سرمایه نابود شد، دسترسی و سرعت اینترنت به شدت کاهش پیدا کرد، پلتفرم‌ها و شبکه‌های مورد استقبال مردم مثل اینستاگرام، واتس‌آپ، لینکداین و... فیلتر شدند، قیمت‌ها به‌طور سرسام‌آوری توسط دولت افزایش پیدا کرد و مواردی از این قبیل. همزمان، نظریه پردازان نظام کنترلی هم برای مقابله با ناهنجاری‌های شدید اقتصادی- اجتماعی، اقتصاددانان را مقصر دانسته و به صراحت ادعا کردند که نه تنها اعتقادی به مبانی نظری علم اقتصاد نداشته، بلکه چنین نظریه‌هایی را ابزار تفکر لیبرالیسم و کشورهای غربی برای به زیر سلطه درآوردن مردم معرفی کرده و روزنامه‌های وابسته به دولت، استادان و کارشناسان منتقد سیاست‌های اقتصادی دولت را وابسته به جریان‌های مافیایی، ضد دولت و دشمن معرفی کردند. اگر قرار باشد توسعه یافتگی توسط انسان توسعه یافته محقق شود، پس جامعه شعارزده نه فقط انسان توسعه نمی‌سازد بلکه او را بی‌هویت کرده و از او انسان توسعه نیافته‌ای می‌سازد که دلخوش به شعارهای روزمره برای زندگی بهتر روز را به شب می‌رساند. درواقع، رهبران نظام‌های کنترلی علاقه‌ای به انسان توسعه یافته ندارند چون انسان توسعه یافته می‌تواند برایش دردسر ساز باشد و جلوی بسیاری از انحرافات سیاسی او را بگیرد. بنابراین، رهبران جوامع توسعه نیافته، ماشین ایجاد انسان‌های توسعه نیافته را دایم فعال و سرپا نگاه می‌دارند.

رسیدن به فرایند توسعه یافتگی، گوش دادن و عمل به توصیه کارشناسان و خبرگان است؛ یعنی، موضوعی که باب طبع رهبران نظام‌های کنترلی نیست. به عبارت دیگر، در نظام کنترلی اگر صاحب نظران اقتصادی به دولت بگویند که برای مثال، روند سیاست‌های اقتصادی او به فروپاشی بازار سرمایه خواهد انجامید، دولت نه تنها گوش نکرده و سیاست‌های غلط را ادامه

می‌دهد، بلکه این افراد را متهم به مخالفت با نظام می‌کند تا دیگر کسی جرأت اظهارنظر و مخالفت با سیاست‌های کنترلی نداشته باشد؛ اما پس از مدتی کوتاه، شاهد سقوط بورس سهام و کاهش شدید شاخص قیمت‌ها و افت معاملات می‌شود؛ ولی در این وضعیت هم نظام کنترلی نه تنها به خود نمی‌آید بلکه دشمنان خارجی و عوامل داخلی وابسته به خارج را علت سقوط بازار سرمایه معرفی می‌کند. این نکته بدون استثنا در تمامی نظام‌های کنترلی از جمله ایران صادق است: یعنی، دولت به هیچ عنوان مسئولیت اعمال خود را نمی‌پذیرد. این مثال را برای افزایش تورم، خروج سرمایه از کشور، افزایش بیکاری، کاهش قدرت خرید و رفاه جامعه، نوسان در بازار ارز، فروپاشی بازار مالی کشور و در نهایت نوسانات فراوان اقتصادی در آینده صدق می‌کند. می‌توان ادعا کرد که: توسعه نیافتگی، حاصل جمع لجاجت‌های ایدئولوژیکی - سلیقه‌ای و اشتباهات سیستماتیک رهبران نظام‌های کنترلی است.

نهال توسعه یافتگی در بستر استراتژی‌های مختلف توسعه، رشد و نمو پیدا می‌کند، در حالی که درخت توسعه نیافتگی در دامان بی‌برنامگی و استفاده از افراد نابلد و ایدئولوگ تنومند می‌شود. نظام کنترلی ایران از یک استراتژی مشخص توسعه اقتصادی در راهبرد سیاست‌ها کاملاً بی‌بهره بوده و معمولاً در اتخاذ سیاست‌ها از تصمیمات شتابزده و فاقد پشتوانه کارشناسی استفاده می‌کند. در اقتصادمداری کنترلی؛ کارآمدی، تخصص محوری و نخبه‌گرایی ملاک انتخاب افراد و محور امور اجرایی کلیدی نبوده و نحوه عمل، رفتار و گفتار دولت‌ها هم نشان می‌دهد که آن‌ها به دنبال برقراری چنین ملاک‌هایی نیستند و تنها در دنیای خیالی ایدئولوژیکی خود سیر کرده و بنابراین هر دولت جدیدی هم که روی کار می‌آید، تمامی هزینه‌هایی که طی سال‌های پیشین بر کشور تحمیل می‌شده، با ضریب فزاینده‌ای که اندازه آن به عدد تمام ((آزمون و خطاهایی)) است که مسئولین قبلی طی سال‌های متمادی با هزینه‌هایی گزاف بر کشور تحمیل می‌کردند، ((یک‌جا)) و دوباره، در زمامداری دولت جدید، بر ملت تحمیل می‌کنند. اکثر دولت‌ها هم با نپذیرفتن کاربرد علم اقتصاد، افرادی را در مسئولیت‌های حساس و سرنوشت‌ساز اقتصادی می‌گمارند که کمترین تخصص و آشنایی با حوزه کاری خود نداشته و مجبورند که همه چیز را دوباره از نقطه آغازین شروع کنند. به‌طور کلی دولت‌ها در اقتصادمداری کنترلی، سه معضل اساسی و جدی را در مقابل دارند:

نخست، ناهنجاری‌های ساختاری که حاصل دوره‌های پیشین است؛

دوم، بی‌تجربگی نودولتیان و عدم اعلام برنامه‌ای مشخص برای رفع ناهنجاری‌های اقتصادی که مبتنی بر اصول علمی باشد؛

سوم، نداشتن استراتژی توسعه بر پایه نظریات علمی که بتواند کشور را طی زمانی مشخص به مرزهای توسعه یافتگی برساند.

از آفاتِ مسیر توسعه یافتگی، سیاسی کردن مقولات مربوط به آنست. گفتم که از ویژگی‌های نظام‌های کنترل‌ی اینست که، اصول علمی در سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌های اقتصادی رعایت نمی‌شوند و همه چیز اصطلاحاً "سیاسی" عرضه می‌شوند. پیشتر نیز اشاره کردم رشد اقتصادی عبارت است از افزایش درآمد ملی که از طریق افزایش ارزش افزوده در بخش‌های مختلف اقتصادی حاصل می‌شود، درحالی که توسعه، مفهومی وسیع‌تر و جامع‌تر دارد. توسعه عبارت است از فرایندی که تغییرات زیربنایی در ساختارهای جامعه ایجاد کند؛ ساختارهایی که رضایت‌مندی برای افراد فراهم کرده و آن‌ها در زندگی در کشورشان احساس رضایت کنند. در نظام‌های کنترل‌ی مثل ایران، هر تغییر در ساختار باید با اولویت‌های سیاسی و ایدئولوژیکی نظام در ارتباط باشد و نمی‌تواند خارج از منویات نظام سیاسی، تغییری صورت گیرد؛ بنابراین، رضایت‌مندی برای افراد جامعه حاصل نمی‌شود. شاید رهبران سیاسی-اقتصادی ایران به‌طور ضمنی یا صریح طرفدار نظریه استالینسم باشند که بیان می‌کند: "وای به حال واقعیت‌هایی که با خواسته‌های ما سازگاری نداشته باشند!" یعنی، اگر قرار بر جدایی سیاست‌های پولی از سیاست‌های مالی باشد، مقام ناظر اگر گمان کند چنین تغییری در ساختار، به تضعیف موقعیت مالی دولت می‌انجامد و سبب تضعیف نظارت کنترل‌ی حاکمیت می‌شود (اگر سیاست‌های پولی از سیاست‌های مالی جدا باشد، یعنی بانک مرکزی مستقل باشد، دولت دیگر نمی‌تواند هر زمان که اراده کند از بانک مرکزی پول قرض کرده و مجلس نیز نمی‌تواند دولت را مجبور به این کار کند)، اجازه چنین تغییری را در ساختار اقتصادی نمی‌دهد حتی اگر تبعات و ناهنجاری‌های اقتصادی در پی داشته باشد و درنهایت، کشور را از مسیر توسعه یافتگی دور کند.

۳- توهم علمی آفت توسعه نیافتگی

فرایند توسعه یافتگی اگر دچار توهم و ساده انگاری علمی شود، از مسیر صحیح خارج می‌شود. از ویژگی‌های نظام‌های کنترل‌ی، "توهم و ساده انگاری" است که در رژیم‌های ایدئولوژیک-توتالیتیر تشدید می‌شود. ابتدا اشاره کنم اگر نظریه‌ای علمی یا اتخاذ سیاست‌های اقتصادی نتواند کمکی به توسعه یافتگی کشور کرده و زندگی بانشاط و مرفهی را برای آحاد جامعه همراه نیاورد و رضایت‌مندی مردم را نسبت به گذشته بیشتر نکند، اصرار بر استفاده از آن، کارگزاران را دچار توهم علمی می‌کند و اندیشمندان باید فوراً در پی علت کاربردی نبودن علم

در جامعه باشند و اصرار بی‌هوده در پیاده سازی آن نکنند. برای مثال، فرایند تولید در نظام‌های کترلی از قواعد علمی تبعیت نمی‌کند و هرگز بر مبنای مزیت‌نسیبی انجام نمی‌شود. درواقع، فعالیت‌های اقتصادی در این نظام‌ها در هر دوره‌ای به رنگ و بوی رژیم سیاسی زمان خود درمی‌آید و مشمول همان تفکر غیرعلمی بودن نگرش اقتصادی شده که بر مسئولان اقتصادی حاکم است و ما آن‌را در این جا به "توهم و ساده‌انگاری علمی" تعبیر می‌کنیم. نکته حیرت انگیز آنست که در این نظام، هیچ مسئول اقتصادی قبول ندارد که مخالف نگرش علمی و اصول علم اقتصاد است، برعکس اکثر آن‌ها سعی کرده‌اند در مؤسساتی خودساخته، درجهٔ دکتری اخذ کرده و لقب دکتر را یدک بکشند، اما درعمل، دچار توهم و ساده‌انگاری شده و مخالف بدیهی‌ترین اصول علمی رفتار می‌کنند. مصادیق این ادعا تصمیمات غیرعلمی مسئولان اقتصادی در شوراها و کمیته‌های اقتصادی است که به صورت دستوری و گتره‌ای گرفته می‌شوند. چند مثال بزنم:

درحالی که رییس مؤسسه (پژوهشکده) پولی و بانکی بانک مرکزی بودم، حکم مشاور رییس کل بانک مرکزی را داشتم؛ بنابراین، لازم بود در جلسات مختلفی شرکت کنم. از جلساتی که عضو آن بودم، کمیسیون تخصصی اقتصادی دولت بود که به‌طور معمول هر هفته تشکیل می‌شد. قرار بود که کلیه تصمیمات اقتصادی دولت ابتدا در این جلسه کارشناسی شود و سپس برای تصویب نهایی به هیأت دولت برود. از لحاظ تخصصی و کارشناسی، کمیسیون مهم و تأثیرگذاری بود ولی ترکیب اعضای کمیسیون تناسب زیادی با فلسفه شکل‌گیری آن نداشت. اکثر دستگاه‌های تخصصی که به نوعی با مسایل اقتصادی سر و کار داشتند، نمایندهٔ دایمی (در سطح معاون وزیر) در کمیسیون داشتند و بر حسب موضوع مورد بحث، افراد و نماینده‌های دیگری شرکت می‌کردند؛ اما مشکل آنجا بود که به جز دبیر کمیسیون (آن زمان دکتر علی طیب نیا بود) و من، کس دیگری اقتصاد نمی‌دانست و اکثر اعضای کمیسیون با نظریه‌های اقتصادی بیگانه بودند. در مباحث تخصصی هم فقط مأموریت داشتند از منافع دستگاه مورد نظر خویش حمایت کنند و کاری به تأثیر آن بر کل اقتصاد و سایر متغیرهای کلان اقتصادی نداشتند. بنابراین، در هنگام رأی‌گیری درباره موضوعی، غالباً من و دکتر طیب نیا در اقلیت محض قرار داشتیم و بقیه در اکثریت. اصرار ما هم بر این که تصویب این موضوع چه اثرات مخرب و ناخوشایندی می‌تواند بر اقتصاد کشور برجای بگذارد، بی‌فایده بود؛ برای اعضای کمیسیون فقط مهم بود که منافع سازمان و دستگاهی که از آن آمده بودند، تأمین شده باشد! بعداً متوجه شدم که اکثر تصمیمات اقتصادی در کشور بر پاشنهٔ آشیل همین روش نابجا می‌چرخد. تصمیمات غیرکارشناسی و بعضاً شتاب‌زده که متعاقباً هزینه‌های سنگینی بر رفاه مردم و توسعه یافتگی کشور دارد. البته نیازی به حضور در این شوراها برای همگان نیست تا از غیرعلمی بودن تصمیمات مطلع شوند، چراکه نتیجهٔ تصمیمات غیرعلمی مسئولان در اقتصاد مشخص بوده و گرفتاری‌های اقتصادی مردم که ناشی از همین تصمیمات ساده‌انگارانهٔ غیرعلمی است، در تمامی بخش‌های اقتصادی-اجتماعی قابل مشاهده‌اند.

مثالی دیگر بزنم: دانشجوی دکتری در "دانشگاه ایالتی کانزاس" بودم که از قدیمی‌ترین دانشگاه‌های ایالتی آمریکاست. همکلاسی داشتم به نام "سعید السعید" از کشور اردن که اصالتاً فلسطینی بود و بعد از سپتامبر سیاه دهه ۷۰ میلادی همراه خانواده به اردن مهاجرت کرده بودند. سعید پیش از آمدن به آمریکا برای گذراندن دوره دکتری در اقتصاد، کارشناس وزارت دارایی اردن بود. در فرایند نگارش رساله دکتری از او خواستم که اگر بتواند سری‌های زمانی شاخص قیمت‌های مصرف‌کننده، صادرات، واردات و رشد اقتصادی اردن را که پیدا کردنش در نشریات آماری ناقص و بعضاً ناپیدا بودند، برایم از کشورش تهیه کند. خندید و گفت: آمار واقعی می‌خواهی یا آمار دروغ؟ آمار واقعی در دسترس نیست اما اطلاعات آماری غیرواقعی را خیلی زود می‌تواند برایم فراهم کند. حیرت کردم. گفتم یعنی چه؟ گفت: اطلاعات آماری در اردن توسط شاه حسین تعیین می‌شود. برای مثال، او برای سالی مشخص، تصمیم می‌گیرد که رشد اقتصادی، نرخ تورم و بیکاری در سطح مورد نظرش چه میزان باشد. وظیفه ما هم این بود که همه شاخص‌ها را به گونه‌ای بسازیم که رضایت پادشاه فراهم شود. باورش کمی برایم سخت بود. خندیدم و گزاشتم تا این که روش دستوری آمارسازی را در ایران مشاهده کردم. کمتر مشاهده کردم که آمار ارائه شده از طرف دو متولی تهیه آمار شاخص‌های اقتصادی بانک مرکزی و مرکز آمار با یکدیگر همخوانی داشته باشد؛ هرکدام رقم متفاوتی از نرخ تورم، بیکاری، ارزش افزوده در بخش‌های مختلف اقتصادی ارائه می‌دهند که این را می‌گذارند به حساب تفاوت در فرمول‌های محاسبه یا سبدهای تنظیم شده از کالاها توسط دو مرکز؛ اما مضحک آنجاست که در رابطه با رشد نقدینگی که علی‌القاعده باید نظر واحدی داشته باشند، بانک مرکزی در سال نخست ریاست جمهوری آقای رئیسی می‌گوید رشد نقدینگی ۳ درصد کاهش داشته است و مرکز آمار در همان دوره مطالعاتی، ۳ درصد افزایش را گزارش می‌کند!

خاطره دیگری را تعریف کنم. میز نهار دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران هم سابقاً برای خودش عالمی داشت. استادها پس از خستگی روزانه و فراغت از کلاس‌های درس، در اطاق تقریباً بزرگی دور هم جمع شده و ضمن صرف نهار، از اخترشناسی و گردش ستارگان و وضعیت کواکب گرفته تا وضعیت بهداشت، ترافیک، باروری و ناباروری و تنظیم جمعیت، فقه و اصول و حدیث و نقش حوزه و دانشگاه، اوضاع لبنان و فلسطین و عراق و افغانستان و نقش آمریکا و اروپا و اسرائیل در معادلات سیاسی و خلاصه هرچه به فکرشان برسد، صحبت کرده و اظهارنظر می‌کردند! یادم هست پیش از آنکه دکتر طیب نیا وزیر اقتصاد بشود و البته آن روزها یکی از منتقدین بسیار جدی سیاست‌های دولت آقای احمدی نژاد بود، در مورد خاطرات کمیسیون اقتصادی دولت در دوره آقای خاتمی صحبت می‌کردیم. او با لبخند گفت: دکتر! آن روزها که ما ایام خوبی داشتیم؛ نمی‌دانی که این روزها (منظورش دوره معاون اولی دکتر داودی در دولت نهم بود) چه خبر است! و در ادامه صحبتش به نقل خاطره‌ای پرداخت.

گفت: در یکی از جلسات که تعدادی از وزرا از جمله وزیر صنعت شرکت داشتند، پس از بحث و بررسی فراوان پیرامون نرخ رشد صنعت و این که آیا اصلاً رشد داشته است یا خیر؟ وقتی که اعضای

جلسه خواستند به تصمیم گیری نهایی برسند، به یک‌باره دکتر داودی معاون اول آقای احمدی نژاد در تنظیم صورتجلسه "دستور" داد که بنویسد نرخ رشد صنعت (...). درصد است. اعضای جلسه با تعجب یکدیگر را نگاه می‌کردند و سرانجام نرخ رشد صنعت همان مقداری شد که دکتر داودی فرمان داده بود! ما سر میز نهار فکر کردیم که دکتر طیب نیا شوخی می‌کند. به او گفتیم: دکتر! آیا حقیقت دارد؟ و دکتر طیب نیا با لبخند بلند شد و بلافاصله به دفترش رفته و برای اثبات ادعایش، نسخه‌ای از همان صورتجلسه را که در اختیار داشت آورده و به استادهای متعجب نشان داد.

یادم هست زمانی هم که مشاور وزارت اقتصاد در زمان آقای محمدخان بودم، نسبت به تصمیمات غلط دولت در بازار ارز برایش گزارش کوتاهی نوشتم. خیلی ساده و خلاصه در هامش نامه برایم نقل به مضمون نوشت: کدام سیاست؟ بازار کار خودش را می‌کند و ما هم کار خودمان را!! این خاطره را برای دکتر نوربخش تعریف کردم، با لبخند گفت: زیاد جدی نگیر. گفتیم: دکتر! سیاست آقای عادلی در خصوص فروختن پنج هزار دلار به هر نفر هم کار بسیار اشتباهی بود. گفت: اگر من نبودم، نظر آقای هاشمی رفسنجانی این بود که سقف فروش هم نداشته باشد! گیج و مبهوت نگاهش کردم و گفتم: به راستی در این کشور، تصمیمات اقتصادی را چه کسی و بر مبنای کدامین دیدگاه می‌گیرد؟ هیچ کدام از سیاست‌های اقتصادی نتوانستند تغییر محسوسی در زندگی مردم ایجاد کنند و در مواقعی مثل افزایش نرخ ارز و متعاقباً افزایش شدید سطح عمومی قیمت‌ها، سبب وخیم‌تر شدن شرایط زندگی و کاهش قدرت خرید مردم شدند؛ بنابراین، سیاست‌های اقتصادی متخذه نتوانستند کمکی به توسعه یافتگی کشور کرده و رضایت‌مندی برای جامعه ایجاد کنند.

مثالی دیگر بزنم: استفاده از سیاست‌های پولی ناکارآ اگر به جای تصحیح روندهای اقتصادی، حالت عکس داشته باشند و رضایت‌مندی را از سفره مردم حذف کند. بر اساس مطالعات اقتصادی بانک مرکزی از دو مسیر می‌تواند بر سیاست‌های پولی اثر بگذارد که عبارتند از:

۱- از مسیر تأثیر بر شرایط بازار پولی به مثابه انتشار دهنده پول

۲- از طریق قدرت تعدیلی و تنظیمی خود

بانک مرکزی اگر بخواهد در شرایط تورمی و رکود، از ابزارهای پولی استفاده صحیح کند به جای استفاده از کنترل پولی مستقیم باید از کنترل‌های غیرمستقیم پولی استفاده کند و در این روند با نظارت دقیق در بازار، اجازه دهد که بازار روند طبیعی خود را طی کند. از نمونه کنترل‌های پولی مستقیم، محدودیت‌هایی‌اند که بر سقف نرخ بهره و اعتبار ایجاد می‌شود؛ یعنی همان کاری که سال‌هاست بانک مرکزی ایران آن‌را تکرار و نتیجه مطلوبی حاصل نمی‌کند. عملکرد نظام مالیه کارآ در اقتصاد بازار، عبارت است از کمک به تحرک پس‌اندازها و انتقال آنها به کارآترین انواع سرمایه‌گذاری. از آنجایی که کنترل‌های مستقیم اعتبار و نرخ بهره به عدم کارآیی و تخصیص ناصحیح منابع در اقتصاد ایران انجامیده است، در اکثر سال‌های پس از انقلاب تا کنون بانک مرکزی از ناکارآترین سیاست‌های پولی جهت تأثیر بر بازار پول و سرمایه بهره‌جسته که نتیجه آن برهم زدن هر دو بازار پول و سرمایه در کشور بوده است. در طوفان همین ناکارآیی است که مسئولین بانک مرکزی در کلاه شعبده بازی

خود نگریسته و نرخ‌های تصنیعی سود بانکی و تورم را بیرون می‌آورند و به تعبیر من مرتکب ساده انگاری علمی می‌شوند که از آفات توسعه یافتگی است.

استفاده ابزاری از آمار شاخص‌های اقتصادی، توسعه یافتگی را به بیراهه می‌کشاند. در نظام کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیترا ایران در خوشبینانه‌ترین حالت، "ساده‌انگاری علمی" نسبت به موضوعات علمی است که میان بسیاری از افراد، به‌ویژه سیاست‌مداران که به‌طور معمول استفاده ابزاری از علم به‌عمل می‌آورند، متداول شده است. مثالی دیگر بزنم: برای برون‌رفت از مشکلات اقتصادی، "سیاست‌های تعدیل اقتصادی" به‌ویژه برای اقتصادهای نامتعادل توصیه می‌شود؛ اما در اقتصاد ایران از دوره دولت هاشمی رفسنجانی تا کنون، مشاهده می‌شود که سیاست‌مداران بدون داشتن نگرشی صحیح و علمی از مبانی این سیاست‌ها، به بدترین شیوه از آن استفاده، دفاع یا حتی اصول آن را رد کرده و با فهم نادرست و اتخاذ روش‌های غلط اقتصادی به نام سیاست‌های تعدیل، چنان بلایی بر سر سیاست‌ها، اقتصاد ایران، سفره مردم و رضایت‌مندی آحاد جامعه آورده‌اند که دیگر اقتصاددانی جرأت نکند که بگوید راه برون‌رفت از عدم تعادل‌های موجود در دو بعد اقتصاد داخل و خارج اقتصاد هر کشور، تنها استفاده صحیح از سیاست‌های تعدیل اقتصادی است. همین موضوع به اجزاء سیاست‌های تعدیل نیز قابل گسترش است، به‌نحوی که امروزه شاهد استفاده ابزاری سیاست‌مداران از کلیدی‌ترین موضوعات اقتصادی سیاست‌های تعدیل، چون خصوصی‌سازی و آزادسازی اقتصادی هستیم.

ساده انگاری علمی و استفاده ناصحیح از سیاست‌های اقتصادی که توسعه یافتگی را متأثر ساخته است، فقط مختص ایران نیست بلکه بسیاری از نظام‌های کنترلی را شامل می‌شود. در مطالعه مشترکی که توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در ۱۹۹۳ میلادی به‌عمل آمد^{۱۴۰} مشاهده شد که کشورهای آلبانی، آنگولا، بورکینافاسو، جمهوری آفریقای مرکزی، چاد، جمهوری دومینیکن، مصر، اتیوپی، گینه بیسائو، هائیتی، مغولستان، نپال، نیکاراگوئه، نیجریه، پاکستان، رواندا، سیرالئون، سومالی، سودان، جمهوری یمن، زئیر، زامبیا، زیمبابوه و..... که این سیاست‌ها را به‌طور ناقص اجرا کردند، دچار بحران اقتصادی و چالش‌های توسعه شدند. باید توجه داشت که اگر افراد عادی نسبت به موضوعات مختلف، حتی مباحث علمی از خود ساده‌انگاری بروز دهند، تأثیر مهمی را بر اوضاع کشور باقی نمی‌گذارند، اما هرگونه ساده‌انگاری سیاست‌مداران می‌تواند لطمات جبران‌ناپذیری بر اندام جامعه وارد کند که تا مدت‌های مدید، جبران هزینه‌های آن امکان‌پذیر نخواهد بود. نباید انتظار داشت که افراد عادی نسبت به موضوعات علمی و رویدادهای تاریخی اطلاعات موثق و کاملی داشته باشند اما انتظار است که مسئولان سیاست‌گذار حداقل در حیطه وظایف خود از اطلاعات کافی برخوردار باشند تا تصمیماتشان خللی در فرایند توسعه یافتگی ایجاد نکند.

فهم غلط و نادرست سیاست‌مداران از مفاهیم اقتصادی، فرایند توسعه یافتگی را دچار آشوب می‌کند. مثال بزنم: بسیاری از سیاست‌مداران در نظام‌های کنترلی مخالف "آزادسازی اقتصادی" هستند، چراکه آن‌ها با فهم نادرست از مبانی علم اقتصاد، دچار ساده انگاری شده و به غلط می‌پندارند در فرآیند آزادسازی، درهای مملکت به روی کالاهای خارجی باز شده که به هرج و مرج اقتصادی و نابودی بنگاه‌های اقتصادی داخلی منجر خواهد شد، ادعایی که در نگاه نخست، "عامه پسند" بوده و می‌تواند از طرفداران زیادی برخوردار شود، اما همان‌طور که در سطور بعدی خواهیم دید، برداشت سیاسی سیاست‌مداران از مقولات اقتصادی که نمادی از اقتصادمداری کنترلی است، با تعبیر علم اقتصاد از موضوعات اقتصادی، بسیار متفاوت بوده که به‌نظر می‌رسد برداشت سیاست‌مداران از واژه‌های اقتصادی، شبیه پاسخ ساده‌انگارانه به پرسش‌هایی باشد که در بالا ذکرشان آمد. اگر نام جزایر قناری در اقیانوس آرام از پرنده‌ای به نام "قناری" گرفته شده باشد، بنابراین باید پذیرفت که تعبیر سیاست‌مداران از مقولات اقتصادی نعل به نعل صحیح‌اند، اما متأسفانه این‌گونه نیست و البته هرگز هم نخواهد بود. اگر برای مثال به معنای ظاهری "آزادسازی اقتصادی" توجه کنیم، همان است که فلان سیاست‌مدار گفته است، اما "علم اقتصاد" از "آزادسازی اقتصادی" برداشت دیگری دارد که می‌تواند بخش عمده‌ای از مشکلات اقتصادی و عدم تعادل‌های به‌وجودآمده در دو بعد داخل و خارج اقتصاد کشور را درمان کند. ادامه این مطلب را به‌طور اختصار، به بررسی "آزادسازی اقتصادی" اختصاص داده‌ام تا "ساده‌انگاری علمی" رهبران سیاسی در نظام‌های کنترلی آشکار شود.

عدم تعادل در حرکت متغیرها و سیاست‌ها، آفت توسعه یافتگی است چراکه سبب می‌شود زندگی بشر و چرخ محرک جامعه از تعادل خارج شده و ماشین توسعه به دره بی‌هویتی سقوط کرده و سرانجام رفاه، نیکبختی و سرور زایل شوند. از اهداف اولیه و فوری سیاست‌های آزادسازی اقتصادی، حذف عدم تعادل‌های به‌وجودآمده در نظام اقتصادی است. اما ممکن است که حذف یک عدم توازن، به ناتوانی‌های دیگری بیانجامد که نظام پویا و قابل انعطاف تعدیل، باید بتواند با آن مقابله کند. برای مثال، از ناتوانی‌های معمول در نظام اقتصادی بسیاری از کشورهای درحال توسعه، در بخش مالی ظهور می‌کند. اگر هزینه‌های دولتی به‌طور مستمر بیشتر از درآمدهای مکتسبه باشد، ناتوانی مالی بروز خواهد کرد. برای تصحیح ناتوانی یادشده، می‌توان هزینه‌ها را کاهش یا درآمدها را افزایش داد که این امر به "اصلاح سیاست‌های مالی" معروف است. به‌طور کلی "آزادسازی اقتصادی" عبارت است از میان برداشتن کلیه تخریب‌ها، محدودیت‌ها و سدهائی که معمولاً سیاست‌گذاران و ارباب سیاست طی زمان بر سر راه حرکت طبیعی متغیرهای کلان اقتصادی در بازارهای اقتصادی ایجاد می‌کنند. بنابراین، "آزادسازی اقتصادی" به معنای ولنگاری و رهاکردن اقتصاد به‌طور اعم و تجارت خارجی به‌طور اخص نیست بلکه به معنای تصحیح و نظارت بر حرکت اقتصاد و متغیرهای آنست. در

فرآیند تعدیل اقتصادی که هزینه‌ها کاهش می‌یابد، اگر سرمایه‌گذاری‌های جدید و اعتبارات اعطایی مورد نیاز بخش تولیدی به شدت کاهش پیدا کنند، نرخ رشد اقتصادی با کاهش روبه‌رو می‌شود و بدین‌سان در سال‌های آتی، سیاست‌های تعدیل اقتصادی به کاهش تولید و درآمد منجر خواهد شد. این پدیده، کسری مالی را نیز بیشتر خواهد کرد. در چنین وضعیتی، مدیریت تقاضای کل، باید با تعدیل در بخش عرضه همراه باشد. در نتیجه، نمی‌توان رشد اقتصادی را فدای سیاست‌های تعدیلی کرد. همچنین، در فرآیند سیاست‌های تعدیل ساختاری، باید توزیع درآمد در بخش‌های مختلف اقتصادی، مورد توجه و مراقبت قرار گیرد. اتخاذ سیاست‌های اقتصاد کلان و آزادسازی اقتصادی در فرآیند برنامه‌های تعدیل ساختاری یک ضرورت برای تصحیح شاخص‌های کلان اقتصادی و قرار دادن اقتصاد در مسیر توسعه یافتگی عمده محسوب می‌شود. در همین رابطه ممکن است که بعضی از اقتصاددانان، کسری بودجه و تورم را مشکل چندانی برای کشورها به حساب نیاورند، اما وقتی که بخواهیم در خصوص تعیین سیاست اقتصادی برای هر کشور تصمیم‌گیری کنیم، بسیار مشکل خواهد بود که بگوییم چه سطحی از عدم تعادل در اقتصاد کلان (از جمله تورم) برای یک کشور قابل قبول خواهد بود.

در خصوص عدم تعادل‌های جزئی، ممکن است برخی از کارشناسان اقتصادی، سیاست تثبیتی را به‌عنوان یکی از اجزاء مهم سیاست تعدیل ساختاری به حساب نیاورند که این نگرش، با کلیت و جامعیت سیاست‌های تعدیل ساختاری همگونی ندارد و اجرای سیاست‌ها را در عمل با مشکل مواجه می‌کند. هزینه کاهش یا حذف تورم، بسته به ابزارهای سیاستی مورد استفاده، می‌تواند قابل تشخیص باشد. چنانچه تورم در سطح پایینی قرار گرفته باشد، تشخیص چنین هزینه‌ای (از جمله تبعات ناشی از کاهش ارزش پول داخلی، افزایش بیکاری، کاهش دستمزدهای واقعی) ممکن است ما را متقاعد سازد که هرگونه کوشش فوری توأم با عجله در این زمینه، لازم نباشد؛ یعنی حذف کلی تورم، برای اقتصاد پرهزینه باشد. بنابراین، تعدیل ساختاری از جمله آزادسازی اقتصادی، می‌باید مبتنی بر رشد اقتصادی صورت پذیرد و در فرآیند تعدیل اقتصادی، اطمینان حاصل شود که یک رشد اقتصادی مستمر و پایدار برقرار خواهد شد. شایان ذکر است که اگر سیاست‌های تعدیل اقتصادی در قالب افزایش در ظرفیت‌های صادراتی، افزایش بهره‌وری و کارایی عوامل تولید و اتکاء بر پروژه‌های سرمایه‌گذاری که از کیفیت بالایی برخوردارند، انجام شوند، رشد اقتصادی می‌تواند با تعدیل ساختاری همراه باشد. بدین‌سان، یک رشد مستمر، پایدار و با شتاب که توسط اصلاحات "سمت عرضه" صورت می‌گیرد، با یک سیاست اقتصاد کلان باثبات همراه می‌شود. باید بتوان کسری بودجه و کسری تراز پرداخت‌ها را در سطحی قابل قبول کاهش داد و در همان زمان، برای سرمایه‌گذاری در پروژه‌های اساسی، منابع لازم و کافی را به حرکت درآورد. اگر منابع مزبور به‌طور مؤثر و کارآ مورد استفاده قرار نگیرند، بهبودهای اجتماعی و اقتصادی، با شتاب هرچه بیشتر، تحقق نخواهند یافت و فرایند توسعه یافتگی در مسیر صحیح قرار نخواهد گرفت. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که

آزادسازی اقتصاد زمانی می‌تواند با موفقیت روبه‌رو شود که شاخص‌های اقتصاد کلان با ثبات باشند، درغیراین‌صورت آزادسازی اقتصادی اثرات مطلوبی برای اقتصاد نخواهد داشت.

اگر به رشد اقتصادی کشورهای پیرامونی طی سالیان گذشته توجه کنیم، خواهیم دید که ایران به طور نسبی از وضعیت مطلوبی برخوردار نیست و همین مسئله، توسعه یافتگی ایران را در مقایسه با کشورهای پیرامونی در سطح نازلی قرار داده است. قبل از مقایسه اجمالی درآمد سرانه ایران با کشورهای منطقه، اضافه کنم که در اقتصاد ایران، متولیان سیاسی - اقتصادی به دلیل "حکمرانی بد" هرگز نمی‌توانستند شاخص‌های اقتصاد کلان را با ثبات کرده و بنابراین، اتخاذ هرگونه سیاست اقتصادی از طرف آن‌ها، اغلب با شکست مواجه می‌شد. همچنین، برخی از روحانیون که درضمن سلطه و دخالت‌های گسترده‌ای بر روندهای اقتصادی دارند، با تعابیر ناصحیح، بر مشکلات اقتصادی - اجتماعی افزوده و هزینه‌های فراوانی را بر جامعه تحمیل کرده و توسعه یافتگی کشور را در مقایسه با کشورهای همجوار به عقب می‌رانند تا جایی که قشری متحجر و عقب‌افتاده از روحانیون با واژه و الزامات توسعه به شدت مخالفت ورزیده و ادعا می‌کنند: "به اهداف کوچک پرداختن مثل توسعه و امثال اینها یک‌جور خیانت به آرمان امام زمان است. اینکه ملتی را که در مسیر ظهور حرکت می‌کنند، به سمت آرمان توسعه غربی ببرند!" لازمه اقتصاد پویا و آزاد، استفاده از نظام دموکراسی با تمامی الزامات آنست که توسعه یافتگی را همراه می‌آورد. توسعه یافتگی در نظام‌های سیاسی کنترلی امکان ظهور نخواهد داشت چراکه در فضای کنترلی، رضایت‌مندی از فرد ساقط شده و دو عامل مهم آزادی و سرمایه اجتماعی که لازمه پیدایی جوامعه توسعه یافته‌اند، ناپدید می‌شوند. در جامعه اقتصادی - سیاسی و فرهنگی ایران مثل بسیاری دیگر از جوامع کنترلی، استفاده از برخی مفاهیم علمی، مثل توسعه، لیبرالیسم اقتصادی یا سرمایه اجتماعی می‌تواند ناپسند تلقی شوند و اگر کسی بر این مفاهیم اصرار ورزد، او را غرب‌زده یا طرفدار لیبرالیسم غربی معرفی می‌کنند؛ درحالی‌که بسیاری از کشورهای همجوار با تکیه بر علم اقتصاد توانسته‌اند مسیر توسعه یافتگی را طی کنند.

به گزارش بانک جهانی درآمد سرانه ایران در ۱۴۰۰، حدود ۲۷۵۹ دلار بوده است که این رقم از لحاظ آماری تقریباً با درآمد سرانه ایران در ۱۳۵۷ برابر است ولی اگر نرخ تورم را در نظر بگیریم، متوجه می‌شویم که درآمد سرانه ایران در سال ۵۷ بیش از ۸ هزار دلار با نرخ امروز بوده است که نشان‌دهندهٔ پسرفت شدید درآمد سرانه ایران در دهه‌های پس از انقلاب بوده است. حال اگر همین درآمد سرانه را با کشورهای منطقه مقایسه کنیم، متوجه وخامت شدید اوضاع اقتصادی ایران خواهیم شد: قزاقستان: ۹ هزار و ۷۳۰ دلار؛ ترکمنستان ۵۵۵۰ دلار؛ ارمنستان ۴۶۸۲ دلار؛ روسیه ۱۲۱۶۴ دلار؛ جمهوری آذربایجان ۵۳۷۶ دلار؛ عمان ۱۸۹۵۶ دلار؛ عربستان سعودی ۲۴۴۵۰ دلار؛ ترکیه ۹۶۲۴ دلار؛ عراق ۵۰۴۹ دلار؛ کویت ۲۴۸۲۴ دلار؛ قطر ۶۲۵۰۰ دلار؛ امارات عربی متحده ۳۵۹۳۶ دلار. کشور

ازبکستان در مقایسه با ما بیش از ۲۰ پله به جلو رفته است و ترکمنستان ۱۰ برابر از ما پیشی گرفته است. آمارها نشان می‌دهند که اگر ما بخواهیم در ۱۴۰۳ با همین سرعت جلو برویم شاید یک قرن طول بکشد به امروز کشور فنلاند برسیم!

مقایسه رشد اقتصادی ایران با کشورهای منطقه می‌تواند تصویر بهتری از "حکمرانی بد" نظام ایدئولوژیک-توتالیتار در ایران ارائه دهد. طبق گزارش اتاق بازرگانی تهران در سال ۲۰۲۲، رشد کشورهای خاورمیانه با تغییرات زیادی مواجه شده است. طی ۵۰ سال گذشته میزان رشد اقتصادی ایران ۱۴ برابر شده که در مقابل رشد سایر کشورهای خاورمیانه رقم ناچیزی محسوب می‌شود. در منطقه خاورمیانه، قطر بیشترین رشد اقتصادی را داشته است. طی نیم قرن اخیر کشورهای کویت و امارات رشد اقتصادی ۳۴ برابر، ترکیه رشد ۳۵ برابر، مصر رشد ۴۷ برابر، عراق با توجه به جنگ‌های مختلف رشد ۵۱ برابر، عربستان رشد ۷۴ برابر، عمان رشد ۲۳۷ برابر و قطر رشد اقتصادی ۲۹۸ برابر را تجربه کرده‌اند. تمامی این کشورها از جهت منابع و معادن و ذخایر طبیعی در رتبه‌های پایین‌تر از ایران قرار دارند درحالی‌که رشدهای اقتصادی بسیار بیشتر از ایران را تجربه کرده‌اند و روز به روز بیشتر در جهت توسعه یافتگی و بهبود وضع معیشت و رفاه مردم و جامعه خود حرکت می‌کنند.

رشدهای اقتصادی بالا ناشی از ارتباط مؤثر با سایر کشورها، داد و ستدهای بین‌المللی، تجارت و سرمایه‌گذاری‌های خارجی به دور از ایدئولوژی‌های مخرب، حاصل شده است. هرچند معتقدم رشد درآمد الزاماً نمی‌تواند نشان‌گر توسعه یافتگی باشد اما کشورهای یادشده با سرمایه‌گذاری‌های وسیع در زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی، توانستند ارزش افزوده بالایی را در بخش‌های مختلف اقتصادی ایجاد کنند و ضمن برخورداری از مظاهر توسعه یافتگی، از افزایش درآمد سرانه نیز برخوردار شده و رضایت‌مندی نسبی برای مردم جوامع خویش فراهم کنند. این کشورها ضمن پرهیز از ساده‌انگاری علمی و توجه به مؤلفه‌های توسعه یافتگی در مسابقه با یکدیگر گام برداشته و مردمشان را از رفاه اقتصادی و اجتماعی برخوردار می‌کنند. کمتر شهروندی از آنان به ویژه نخبگان، استادان، پزشکان و پرستاران، دانشجویان و کارآفرینان، تقاضای مهاجرت همیشگی از کشورش را دارد و ماندن در موطن خود را بر زندگی در ممالک دیگر ترجیح می‌دهد. نشان دادن اشتیاق برای زندگی در کشور خود به جای زندگی در کشورهای دیگر، از علایم بارز توسعه یافتگی است.

در این بخش می‌خواهم "حکمرانی بد" را که به نابودی طبقه متوسط و فقیرتر شدن جامعه ایران منجر شده، از منظری دیگر مورد اشاره قرار دهم:

افزون بر اختصاص ردیف بودجه‌های هنگفت برای ده‌ها نهاد بی‌خاصیت فرهنگی، مذهبی، ریاست جمهوری، نهاد رهبری، حوزه‌های علمیه، شورای نگهبان، صدا و سیما، جمعیت‌ها و.... که مبالغ

هنگفتی را به خود اختصاص داده‌اند (برای نمونه ۳۶ هزار میلیارد تومان در بودجه ۱۴۰۳) و بخش قابل توجهی از کسری بودجه سالانه به دلیل اختصاص بودجه‌های کلان به آنان بوده که عملکردشان ارزش افزوده‌ای برای جامعه همراه ندارد و البته پشت هر کدام هم متولیان قدرتمند سیاسی قرار دارند؛ بیش از ۶ هزار سازمان دولتی و حاکمیتی در ایران فعالیت دارند که اکثر کارمندانشان در محل کار بیکار بوده و بار سنگینی بر بودجه عمومی گذاشته‌اند! همچنین، در برهه‌هایی از زمان شاهد اتفاقات محیرالعقولی در جامعه هستیم. برای مثال در ابتدای کار دولت چهاردهم به‌ناگاه ۲۵۵ میلیارد تومان از بودجه دولت به طرح "کلینیک ترک بی‌حجابی" اختصاص پیدا می‌کند! در این میان، دولت سعی دارد برای جبران کسری بودجه که حاصل حکمرانی بد است، با وضع مالیات‌های مختلف و کمرشکن و تحمیل هزینه‌های فراوان به مردم، از جیب مردم کسری بودجه خود را جبران کند. افزون بر این موارد، ناکارایی مدیران دولتی فشار زیادی سالانه بر بودجه عمومی وارد کرده است تا جایی که آقای قالیباف رئیس مجلس گفته بود: "ما مدیران سالی ۱۰۴ میلیارد دلار، ثروت را هدر می‌دهیم و به آتش می‌کشیم، چگونه می‌خواهیم به آیندگان و امروز جواب دهیم." این درحالی است که میانگین حقوق و دستمزد در ایران در مقایسه با کشورهای منطقه در ۲۰۲۴، رقم ناچیزی را تشکیل می‌دهد.

میانگین حقوق و دستمزد در کشورهای منطقه نشان می‌دهد: قطر: ۳۱۶۸ دلار، امارات: ۳۶۶۳ دلار، کویت: ۱۸۵۴ دلار، عمان: ۱۶۲۶ دلار، بحرین: ۱۷۲۸ دلار، عربستان: ۱۸۸۸ دلار، عراق: ۵۸۳ دلار، فلسطین: ۶۳۶ دلار، اردن: ۶۲۷ دلار، سوریه: ۵۸۴ دلار، ارمنستان: ۵۴۱ دلار، آذربایجان: ۴۹۴ دلار، ترکیه: ۳۱۴ دلار و ایران با پائین‌ترین رقم یعنی ۳۰۳ دلار، مردمش را در تنگناهای معیشتی قرار داده است. این در حالی است که با افزایش شدید نرخ تورم و نرخ ارز و سکه، درآمد واقعی مکتسبه از طرف حقوق‌بگیران به شدت کاهش یافته است. برای مثال حداقل حقوق تعیین شده از طرف اداره کار در سال ۸۸ ماهانه ۲۶۰ هزار تومان بود که در این زمان سکه ۲۸۸ هزار تومان قیمت داشت. در سال ۹۳، حقوق ۶۰۹ هزار تومان با سکه قیمت ۹۴۶ هزار تومان؛ در سال ۹۷، حقوق یک میلیون و ۱۱۰ هزار تومان اما قیمت سکه سه میلیون و هشتصد هزار تومان، در سال ۱۴۰۱، حقوق چهار میلیون و ۲۰۰ هزار تومان و قیمت سکه ۲۹ میلیون تومان و در سال ۱۴۰۳، حقوق ۷ میلیون تومان، قیمت سکه ۵۰ میلیون تومانی را پیش رو داشت که همه این‌ها نشان‌دهنده کاهش ارزش واقعی درآمد مردم، گسترش فقر و نابودی طبقه متوسط است. جداول (الف) و (ب) نشان می‌دهند^{۱۴۱} هر فرد با حقوق ماهانه طی سال‌های ۱۳۸۰-۱۴۰۳ چه مقدار سکه یا چند متر مسکن را قادر به خریداری بوده است.

جدول (ب) نشان می‌دهد قدرت خرید مسکن (برحسب میانگین مترمربع) و سکه (تمام بهار آزادی) طی ۲۳ سال روند کاهشی داشته و سال به سال از قدرت خرید مردم کم شده است. به عبارت دیگر، در سال ۱۳۸۰ متوسط دستمزد ماهانه ۵۶۷۹۰ هزار تومان بود که حقوق‌بگیر می‌توانست با دستمزد یک

^{۱۴۱} - با سپاس از آقای ابوالفضل اکبری دانشجوی درس تجارت بین‌الملل برای جمع‌آوری اطلاعات آماری

ماه (تقریباً ۳۳ روز) یک سکه تمام بهار آزادی به قیمت ۶۰۸۲۰ تومان خریداری کند؛ یا قادر بود طی ۵ ماه و نیم یک متر مسکن خریداری کند؛ اما همین فرد در سال ۱۴۰۳ ماهانه ۷۱۶۶۱۸۴ هزار تومان دستمزد داشت که با حقوق ماهانه خود تنها توانایی خرید $\frac{1}{7}$ سکه تمام بهار آزادی را دارا بود. یعنی قدرت خرید حقوق بگیران (که غالباً طبقه متوسط و همچنین طبقه محروم را تشکیل می‌دهند) طی ۲۳ سال گذشته بر حسب قیمت سکه هفت برابر یا معادل ۷۰۰٪ کاهش داشته است. اگر بخواهیم قدرت خرید را بر حسب خرید یک متر مسکن محاسبه کنیم، مشاهده می‌شود همین فرد در ۱۴۰۳ برای خرید یک متر مسکن باید ۱۲ ماه کار کند تا بتواند یک متر مسکن به ارزش ۸۷۴۰۰۰۰۰ تومان خریداری کند.

جدول الف: رابطه میان دستمزد ماهانه و قیمت‌ها: به تومان

سال	حداقل دستمزد ماهانه	درصد	قیمت مسکن	درصد	قیمت سکه	درصد	تورم سالانه
۱۳۸۰	۵۶۷۹۰	سال پایه	۳۱۰۰۰۰	سال پایه	۶۰۸۲۰	سال پایه	%۱۱/۴
۱۳۸۱	۶۹۸۴۶	%۲۳	۴۵۰۰۰۰	%۴۵	۶۹۹۶۰	%۱۵	%۱۵/۸
۱۳۸۲	۸۵۳۳۸	%۵۰	۶۰۰۰۰۰	%۹۳	۸۶۱۵۰	%۴۷	%۱۵/۶
۱۳۸۳	۱۰۶۶۰۲	%۸۸	۶۱۰۰۰۰	%۹۷	۱۰۴۵۳۷	%۷۲	%۱۵/۲
۱۳۸۴	۱۲۲۵۹۲	%۱۱۶	۶۰۰۰۰۰	%۹۳	۱۲۲۸۹۰	%۱۰۲	%۱۰/۴
۱۳۸۵	۱۵۰۰۰۰	%۱۶۴	۸۵۰۰۰۰	%۱۷۴	۱۶۷۹۶۷	%۱۷۶	%۱۱/۹
۱۳۸۶	۱۸۳۰۰۰	%۲۲۲	۱۵۰۰۰۰۰	%۳۸۴	۱۹۰۶۷۸	%۲۱۳	%۱۸/۴
۱۳۸۷	۲۱۹۶۰۰	%۲۸۷	۱۸۰۰۰۰۰	%۴۸۱	۲۳۱۶۴۹	%۲۸۰	%۲۵/۴
۱۳۸۸	۲۶۳۵۲۰	%۳۶۴	۱۶۰۰۰۰۰	%۴۱۶	۲۸۸۰۰۰	%۳۷۳	%۱۰/۸
۱۳۸۹	۳۰۳۰۰۰	%۴۸۲	۱۹۰۰۰۰۰	%۵۱۳	۴۳۵۰۰۰	%۶۱۵	%۱۲/۴
۱۳۹۰	۳۳۰۳۰۰	%۴۸۲	۲۱۵۰۰۰۰	%۵۹۳	۶۳۰۰۰۰	%۹۳۶	%۲۱/۵
۱۳۹۱	۳۸۹۷۰۰	%۵۸۶	۲۹۰۰۰۰۰	%۸۳۵	۹۱۰۰۰۰	%۱۳۹۶	%۳۰/۵
۱۳۹۲	۴۸۷۱۲۵	%۷۵۸	۳۷۰۰۰۰۰	%۱۰۹۳	۱۰۵۰۰۰۰	%۱۶۲۶	%۳۴/۷
۱۳۹۳	۶۰۸۹۱۰	%۹۷۲	۳۹۰۰۰۰۰	%۱۱۵۸	۹۴۶۰۰۰	%۱۴۵۵	%۱۵/۶

۱۳۹۴	۷۱۲۴۲۵	%۱۱۵۴	۴۱۰۰۰۰	%۱۲۲۲	۹۳۶۰۰۰	%۱۴۳۸	%۱۱/۹
۱۳۹۵	۸۱۲۱۶۶	%۱۳۳۰	۴۵۰۰۰۰	%۱۳۵۱	۱۱۷۱۰۰۰	%۱۸۲۵	%۹/۰
۱۳۹۶	۹۲۹۹۳۱	%۱۵۳۷	۵۰۰۰۰۰	%۱۵۱۳	۱۷۹۵۰۰۰	%۲۸۵۱	%۹/۶
۱۳۹۷	۱۱۱۴۰۰۰	%۱۸۶۲	۷۰۰۰۰۰	%۲۱۵۸	۳۸۲۵۰۰۰	%۶۱۸۹	%۳۱/۲
۱۳۹۸	۱۵۱۶۰۰۰	%۲۵۶۹	۹۵۰۰۰۰	%۲۹۶۴	۵۰۱۲۰۰۰	%۸۱۴۱	%۴۱/۲
۱۳۹۹	۱۹۱۱۰۰۰	%۳۲۶۵	۱۱۵۰۰۰۰	%۳۶۰۹	۷۱۰۰۰۰۰	%۱۱۵۷۳	%۴۷/۱
۱۴۰۰	۲۶۵۵۴۹۵	%۴۵۷۵	۲۷۰۰۰۰۰	%۸۶۱۰	۷۳۲۰۰۰۰	%۱۱۹۳۵	%۴۶/۲
۱۴۰۱	۴۱۷۹۷۵۰	%۷۲۶۰	۴۳۰۰۰۰۰	%۱۳۷۷۱	۲۸۵۶۰۰۰۰	%۴۶۸۵۸	%۴۶/۵
۱۴۰۲	۵۳۰۸۲۸۴	%۹۲۴۷	۸۱۵۰۰۰۰	%۲۶۱۹۰	۳۶۰۱۰۰۰۰	%۵۹۱۰۷	%۵۲/۳
۱۴۰۳	۷۱۶۶۱۸۴	%۱۲۵۱۹	۸۷۴۰۰۰۰	%۲۸۰۹۳	۴۹۴۵۰۰۰۰	%۸۱۲۰۵	%۳۳/۱

جدول ب: رابطه میان دستمزد ماهانه و خرید مسکن و سکه: به تومان

سال	حد اقل دستمزد ماهانه	قیمت مسکن	معادل	قیمت سکه	معادل
۱۳۸۰	۵۶۷۹۰	۳۱۰۰۰۰	هر ۵ونیم ماه معادل یک متر مسکن	۶۰۸۲۰	تقریباً یک سکه تمام بهار
۱۳۸۵	۱۵۰۰۰۰	۸۵۰۰۰۰	هر ۵,۷ ماه معادل یک متر مسکن	۱۶۷۹۶۷	تقریباً ۰,۹۰ سکه تمام بهار
۱۳۹۰	۳۳۰۳۰۰	۲۱۵۰۰۰۰	هر ۶ونیم ماه معادل یک متر مسکن	۶۳۰۰۰۰	تقریباً ۰,۵۲ سکه تمام بهار
۱۳۹۵	۸۱۲۱۶۶	۴۵۰۰۰۰۰	هر ۵ونیم ماه معادل یک متر مسکن	۱۱۷۱۰۰۰	تقریباً ۰,۶۹ سکه تمام بهار
۱۴۰۰	۲۶۵۵۴۹۵	۲۷۰۰۰۰۰۰	هر ۱۰ ماه معادل یک متر مسکن	۷۳۲۰۰۰۰	تقریباً ۰,۳۶ سکه تمام بهار
۱۴۰۳	۷۱۶۶۱۸۴	۸۷۴۰۰۰۰۰	هر ۱۲ ماه معادل یک متر مسکن	۴۹۴۵۰۰۰۰	تقریباً ۰,۱۴ سکه تمام بهار

مشاهده درصد تغییرات دستمزد (معادل ۱۲۵۱۹٪) و مقایسه‌اش با درصد تغییرات قیمت مسکن (۲۸۰۹۳٪) و درصد تغییرات قیمت سکه تمام بهار آزادی (معادل ۸۱۲۰۵٪) نشان از کاهش شدید قدرت خرید طبقه متوسط و محروم جامعه طی ۲۳ سال یعنی از ۱۳۸۰ تا ۱۴۰۳ است؛ در حالی که خط فقر برای خانواده سه نفره در ۱۴۰۳ میان ۲۰ تا ۳۰ میلیون تومان برآورد شده است متوسط

دستمزد ماهانه هفت میلیون و دویست هزار تومان بوده است به همین دلیل، مسئولان طراز اول در وزارت کار و دستگاه‌های اجرایی ادعا کرده‌اند بیش از یک‌سوم جمعیت زیر خط فقر مطلق هستند!

طی سال‌های اخیر، به‌ویژه طی سه ساله دولت سیزدهم درحالی‌که قدرت خرید مردم به‌شدت کاهش یافته است، دولت برای تأمین کسری بودجه شدید که حاصل از ناکارآمدی کارگزاران بوده است، علناً دست در جیب مردم کرده تا مشکلات خود را مرتفع سازد. برای مثال، دولت ناکارآمد و ضد مردمی سیزدهم با همیاری مجلس دوازدهم و همفکری تعدادی از دانشجویان دانشگاه امام صادق در شرایط شدید "تورمی"، قانون "مالیات بر عایدی سرمایه" و همچنین مالیات بر خانه‌های لوکس را به‌صورت غیرکارشناسی به‌مورد اجرا گذاشت که نتیجه آن فشار شدید به اقشار مختلف مردم به‌ویژه "طبقه متوسط" شد که در حال نابودی است و سازمان امور مالیاتی با ارسال اختطاریه‌های تهدیدآمیز به طبقه متوسطی از جامعه که حتی "دخشان" به "خرجشان" نمی‌رسد، خواهان دریافت چنین مالیات‌های کمرشکنی به ویژه از مالکین خانه‌هایی است که در حال حاضر در آن سکونت دارند. آپارتمان‌های طبقه متوسطی که نه لوکس هستند و نه برج باغ! فقط در زمینی کمتر از ۴۰۰ متر بنا شده‌اند و از متراژ ۲۰۰ یا ۳۰۰ متری برخوردارند! این قانون که ظاهراً برای خانه‌های لوکس در برج باغ‌ها وضع شده اما مجریان سازمان امور مالیاتی برای هر خانه با متراژ بالا تسری می‌دهند و کسی جلو دارشان نیست.

حکمرانی بد نه فقط گسترش فقر در جامعه را دنبال می‌کند بلکه در پی نابودی طبقه متوسط است. فقر در جامعه و نابودی طبقه متوسط درحالی‌که دلیل حکمرانی بد حادث شده‌اند که ایران با داشتن یک‌درصد از جمعیت جهان، ۷ درصد ثروت دنیا را در اختیار دارد و در میان ده کشور برتر جهان از حیث منابع طبیعی، بیش از ۲۷ تریلیون دلار ثروت طبیعی را دارا بوده و پنجمین کشور ثروتمند جهان است. بر اساس آمار جهانی، ثروت‌های طبیعی به‌قرار زیر میان کشورهای برتر جهان تقسیم شده‌اند: ۱- روسیه: ۷۵ تریلیون دلار؛ ۲- آمریکا: ۴۵ تریلیون دلار؛ ۳- عربستان سعودی: ۳۴ تریلیون دلار؛ ۴- کانادا: ۳۳ تریلیون دلار؛ ۵- ایران: ۲۷ تریلیون دلار؛ ۶- چین: ۲۳ تریلیون دلار؛ ۷- برزیل: ۲۲ تریلیون دلار؛ ۸- استرالیا: ۲۰ تریلیون دلار؛ ۹- عراق: ۱۶ تریلیون دلار و ۱۰- ویتنام: ۱۴ تریلیون دلار. کشورهای مرفه با مردمی شاد و ثروتمند در جهان وجود دارند که کشورشان از ثروت‌های طبیعی خدادادی برخوردار نیستند اما به دلیل حکمرانی خوب، در رفاه، آسایش و آرامش روزگار می‌گذرانند؛ اما در ایران ما شاهد گسترش فقر و از میان رفتن رفاه، آسایش و آرامش در جامعه هستیم. جامعه‌ای جنگزده با رهبرانی متوهم و ایدئولوژیک که کشور را به زندانی بزرگ تبدیل کرده‌اند.

۱-۳- اقتصاددانان حکومتی و حاکمیت بد

باری دیگر لازم است به طور اجمال به نقش اقتصاددانان حکومتی و نقش آنان در حاکمیت بد بپردازم. پیشتر اشاره کرده‌ام که برخی از اقتصاددانان به دلایل مختلف از جمله از دست ندادن موقعیت شغلی و اجتماعی خود، اگر نظریه‌پرداز منویات حاکمیت نشوند، یا به تأیید سیاست‌های اشتباه پرداخته یا در مقابل آن سکوت اختیار می‌کنند. افزون بر این، بخش زیادی از توهم ایجادشده در حاکمیت که اوضاع مملکت نسبت به سایر کشورها در وضعیت بهتری برخوردار است، ناشی از برداشت غلط برخی از افراد (حتی در لباس هیات علمی دانشگاه) از علم اقتصاد است. ما در ایران با دو نوع اقتصاد مواجه هستیم: "اقتصاد خوب" و "اقتصاد بد". "اقتصاد خوب" اقتصادی است که نظریه‌هایش بر پایه "اصول علمی" تجربه‌پذیر و ابطال‌پذیر با روش قیاس، تبیین علمی و پیشگویی استوارند. این علم می‌تواند در مواردی (که هرگز الزام آور نیست) از "ابزار ریاضیات" برای توضیح بهتر نظریاتش استفاده کند ولی استفاده از ریاضیات نمایانگر علمی بودن هیچ علمی نیست. "اقتصاد بد" اما اصولش بر مبنای صلاح‌دید و سلاقی جناح‌های سیاسی-ایدئولوژیک و ارزشی، نهادهای حاکمیتی و افراد نان به نرخ روز خور طراحی می‌شوند و طرفدارانش ضمن درگیری با ساده‌انگاری علمی، اصرار دارند که این دومی را به جای علم اقتصاد جا بزنند و اتفاقاً نظریه‌پردازانش اکثراً از استادان دانشگاه و کارشناسان دستگاه‌های اجرایی کشور هستند. مثال بزنم و نقل قول بکنم از برخی استادان دانشگاه که ترویج دهنده "اقتصاد بد" هستند. آن‌ها به غلط ادعا می‌کنند:

-- (غلط) کاهش ارزش پول داخلی سبب افزایش تورم می‌شود!

-- (غلط) افزایش شاخص بورس باعث افزایش تورم می‌شود!

-- (غلط) رویکرد ریاضی موجب شده است که ظرفیت علم اقتصاد در توضیح و رویارویی با مسائل اقتصادی در دنیای واقعی محدود شود!

-- (غلط) رویکرد ریاضی به اقتصاد چیزی جز «اقتصاد علم-نما» نیست که امروزه به علم اقتصاد جدید معروف است!

-- (غلط) اقتصاددانان سرمایه‌داری معاصر چنین می‌پندارند که اقتصاد علم است زیرا ماهیت ریاضی دارد. چنین باوری وجود رابطه متقابل بین اقتصاد و نظام ارزش‌های اخلاقی را نفی می‌کند درحالی‌که چنین رابطه‌ای در واقعیت وجود دارد!

-- (غلط) علم اقتصاد متعارف موجب شده است که توانمندی و گستره درک ما از رویکردهای ارزش‌بنیان به تحلیل‌های اقتصادی محدود شود!

-- (غلط) افزایش تورم در ایران، نشأت گرفته از تورم جهانی است!

-- (غلط) علت تورم در ایران کمبود نقدینگی است!

و بسیاری اظهارنظرهای غلط، گنگ و ضد و نقیضی که هیچ کدام بر مبنای اصول علم اقتصاد متعارف استوار نیستند و فقط حاکی از "اقتصاد بد" هستند و نشانگر ساده‌انگاری علمی؛ و اتفاقاً شیوع

اقتصاد بد که مظهری از توسعه نیافتگی به حساب می‌آید، تشویش، اضطراب و نومیدی را افزایش و رضایت‌مندی و داشتن حس خوب زندگی در مردم را کاهش می‌دهد.

درعین حال، "اقتصاد بد" برای بسیاری از افراد وسوسه‌انگیز و قابل توجه بوده و مورد استقبال سیاست‌مداران و همچنین، ژورنالیست‌ها و رسانه‌های ایرانی قرار می‌گیرد که تحلیل‌ها و سپس سیاست‌گذاری‌هایشان بر مبنای آن صورت می‌گیرد. افرادی که ترویج دهنده "اقتصاد بد" هستند نه فقط مورد استقبال رسانه‌ها قرار می‌گیرند، بلکه نزد حاکمیت از مقبولیت بالایی برخوردارند و صاحب پست و مقام شده و گه‌گاهی هم در زمره چهره‌های ماندگار معرفی می‌شوند! این افراد را در خوشبینانه‌ترین حالت، "اقتصاددانان توجیه‌گر" نامیده‌ام که حاکمیت برای رسیدن به منویات خود در مناسبت‌های مختلف از آنان استفاده ابزاری می‌کند. برای مثال، دزدی از مردم در بازار سرمایه توسط دولت، افزایش پی در پی قیمت‌ها و امثالهم برای تأمین کسری بودجه، گسترش فقر و... همه با تأیید و توجیه این گروه صورت می‌گیرد. اظهارنظرهای "اقتصاد بد" از سوی کسانی صورت می‌گیرد که خودشان مدرک دکتری علم اقتصاد داشته و اقتصاد متعارف را سال‌ها در دانشگاه‌ها تدریس کرده‌اند اما امروز مخالف اقتصاد متعارف شده و با اظهارنظرهای غیرعلمی، ضمن "علم نما" خواندن علم اقتصاد که دکتری آنرا اخذ کرده‌اند، بر طبل شیوه‌های نامتعارف دیگر مثل اقتصاد اسلامی می‌کوبند که بر پایه اصول علمی استوار نبوده و مثل سایر اقتصادهای دینی برگرفته از شریعت و کتاب آسمانی است.

توسعه نیافتگی در ایران، حاصل نگرش اقتصاددانان حکومتی با تعابیر ناصحیح از علم اقتصاد است. طرفداران "اقتصاد بد" در ایران اکثراً متصل به حاکمیت و نهادهای حکومتی هستند که یا مزدبگیرند یا بر سلاقی ایدئولوژیکی توهّم‌زا و واهی خود می‌کوبند. در اکثر مواقع، این گروه خود را به غلط انقلابی و پیرو خط انقلاب و امام دانسته و از خون شهدا برای رسیدن به مقاصد خود مایه گذاشته تا بلکه به مقصود خود برسند. اقتصاددانان معتقد به علم اقتصاد را لیبرال، غرب زده و... می‌خوانند، اسلام را پوستین وارونه کرده بر قامت جامعه دوخته‌اند تا خود بر اریکه قدرت سوار شوند. دهه‌هاست که جامعه ایرانی با این گروه سر و کار دارند و بنابراین، شاهد پسرقت درآمد سرانه و توسعه نیافتگی جامعه هستیم. یک روز در لباس بسیجی، یک روز در لباس پاسدار، روز دیگر با تفکر چپ یا راست یا اصلاح طلب و محافظه کار رنگ عوض می‌کنند تا دو روز بیشتر در قدرت بمانند و با تحمیل هزینه‌های بی‌شمار بر جامعه، هر روز کشور را ضعیف‌تر و درمانده‌تر می‌کنند. بنا بر رنگ و لعاب روز، مخالف علم اقتصاد و طرفدار سینه چاک اقتصاد اسلامی می‌شوند و یاران خود را در حاکمیت از محافل و مجامعی انتخاب می‌کنند که از همین آبشخور تغذیه

کرده باشند. بخش قابل توجهی از توسعه نیافتگی جامعه ایرانی مرهون خدمات بی‌شائبه این افراد است!

رهبران در اقتصادمداری کتتری و ایدئولوژیک-توتالیتیر، توسعه را به مفهوم عام ندیده و هم‌زمان، توسعه سیاسی در دو بُعد برون‌نگر و درون‌نگر را در کنار توسعه اقتصادی و سایر مظاهر توسعه با یک استراتژی مشخص، برنامه‌ریزی شده و زمان‌بندی شده که از ابعاد علمی نیز برخوردار باشد، به مرحله اجراء در نمی‌آورند. در نتیجه غفلت از نادیده گرفتن توسعه به مفهوم عام در شرایطی که ساده انگاری علمی بر شئونات تصمیم سازی حاکم است، مسئولان دچار لیست بلند بالایی از خطب‌هایی می‌شوند که بخش اندکی از آن‌ها به قرار است:

-- از تصمیمات و گفتار شتابزده در موضوعات اقتصادی پرهیز نمی‌کنند و در اشتباهات مکرر مسئولیت‌پذیر نبوده و دیگران را مسئول اشتباهات خود معرفی می‌کنند؛

-- در اکثر سیاست‌گذاری‌ها و اجرای طرح‌های مهم اقتصادی، از سیاست‌های مبتنی بر آزمون و خطا استفاده می‌کنند؛

-- ایجاد رانت و فساد اقتصادی را که از تبعات نظام کتتری است، نادیده گرفته و به جای مقابله با مفاسد اقتصادی به جنگ با مردم می‌روند؛

-- از تجربیات مدیران لایق و کارآمد حداکثر استفاده را به عمل نمی‌آورند و در عوض، افراد نالایق و ناکارآمد اما وابسته به جریان‌های گروهی خود را در مسند کار می‌نشانند؛

-- از ایجاد تنش و بحران در ابعاد داخلی و خارجی پرهیز نکرده و نقش بحران‌ها را در تحولات اقتصادی و کارکرد زندگی مردم نادیده گرفته، بلکه به استقبال آن می‌روند؛

-- برای رسیدن به مقاصد خود، از دین و عقاید و احساسات مردم استفاده ابزاری می‌کنند فارغ از آن‌که تصمیمات اشتباه اقتصادی می‌تواند به دین و اعتقادات مردم لطمات جبران‌ناپذیری زده و آن‌ها را دین‌زده کند؛

-- دخالت در امور اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی جامعه را بخشی از وظایف ایدئولوژیک خود دانسته و کار مردم را به مردم واگذار نمی‌کنند؛

-- منافع ملی و زندگی اقتصادی-اجتماعی مردم را بر هر چیز دیگری مقدم نشمرده، آن‌چه برایشان اهمیت دارد سلايق ایدئولوژیک و پافشاری بر موهومات سیاسی-عقیدتی است؛

-- رفاه اقتصادی و آسایش مردم را در اولویت سیاست‌های خود قرار نداده، برعکس برای حفظ قدرت سیاسی، منابع و ثروت‌های جامعه را خرج سفره پیگانگان می‌کنند؛

-- لبخند و آرامش را بر سر سفره اقتصادی مردم نیاورده، برعکس، عزاء، ماتم، گریه و اندوه را در مناسبت‌های مختلف پیشکش سفره مردم می‌کنند؛

-- دزدی از جیب مردم برای تأمین مالی کسری بودجه و رفع مشکلات را بخش مهمی از تدبیر و سیاست‌های اقتصادی قرار داده و هیچ‌گاه درصدد برگرداندن اعتماد از دست‌رفته بر نمی‌آیند؛

-- به حقوق مردم احترام نگذاشته و امنیت افراد و بنگاه‌ها را در بازارهای اقتصادی تضمین نکرده و دخالت‌های گسترده و کنترل را جایگزین نظارت بر فعالیت‌های اقتصادی و تکریم و پاسبانی از حقوق شهروندی می‌کنند؛

-- در دادن وعده‌ها و شعارها برای رفع مشکلات اقتصادی مردم، راست‌گویی را همیشه و در همه حال، رعایت نکرده، به مردم در عمل نشان داده‌اند که دروغ از الزامات نظام‌های کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتار است؛

-- و در نهایت، هیچ‌گاه تلاش نمی‌کنند دولتی برای قاطبه مردم باشند؛ یعنی دولتی به‌واقع مردمی. البته باید در نظر داشت می‌توان این لیست را همچنان ادامه داد و موارد بسیار زیاد دیگری بر آن افزود؛ اما در یک کلام باید گفت که: نظام‌های کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتار در عمل مخالف علم اقتصاد بوده و بنابراین، نمونه‌ای کامل از مجسمه توسعه‌نیافتگی برای هر جامعه‌ای هستند.

۴- اقتصاد آزاد، دموکراسی و سوگندنامه‌ای برای توسعه یافتگی

توسعه یافتگی در سایه اقتصاد آزاد رشد و نمو می‌کند. چرا نئو-کلاسیک‌های اقتصادی در علم اقتصاد به اصرار می‌گویند که تنها کشورهایی می‌توانند از اقتصاد آزاد برخوردار شوند که از نظام سیاسی دموکراسی بهره‌مندند؟^{۱۴۲} چرا وضعیت اقتصادی-اجتماعی و رفاهی کشورهای دولت‌سالاری مثل کوبا، کره شمالی، سوریه، بلاروس، لیبی، ونزوئلا یا بولیوی که شعار مخالفت با ((سرمایه‌داری جهانی)) سخن همیشگی رهبران تراز اول آن‌هاست و آن، مانیفست نظام سیاسی-اجتماعی و فرهنگی کشورهای مزبور را تشکیل می‌دهد، در مقایسه با کشورهای سرمایه‌داری که از نظام دموکراسی برخوردارند، وخیم و نابه‌نجار است؟ چرا آزادی‌های اقتصادی-سیاسی-اجتماعی و فرهنگی در کشورهای کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتار از سطح نازلی برخوردار بوده و حقوق بشر در این قبیل از کشورها به‌طور بایسته رعایت نمی‌شود؟ چرا تجربه چندین دهه کشورهای دشمن سرمایه‌داری و نظام اقتصاد باز، توفیقی برای آن‌ها حاصل نکرده و این کشورها روزبه‌روز از وضعیت آشفته‌تری برخوردار شده‌اند و آن‌دسته‌ای هم که دنبال مفری می‌گشتند (برای مثال، چین و روسیه)، سرانجام دست از لجاجت‌های ایدئولوژیکی خود برداشته و از سازوکارهای نظام سرمایه‌داری استفاده می‌کنند؟ آیا این کشورها به آن‌چه می‌گویند، عمل نمی‌کنند و قاطعانه دشمن ((سرمایه‌داری جهانی)) نیستند، یا در مخاصمه و مقابله با آن از سلاح و ابزار اندکی برخوردارند، یا افراد سست‌عنصر و کم‌مایه نمی‌گذارند مبارزه با سرمایه‌داری به ثمر بنشیند؟

مطالعات نظری و مشاهدات کاربردی و تجربه بسیاری از کشورها (به‌جز برخی از استثناءها) نشان داده‌اند که: شعار مبارزه با اقتصاد آزاد و غیرکنترلی دارای اشکال‌های فراوان بوده و مخصوص اقتصادمداری کنترلی برای ایجاد کنترل بیشتر دولت بر اقتصاد مورد استفاده قرار می‌گیرد. از مهم‌ترین دلایل عقب‌ماندگی کشورهای یادشده این است که آن‌ها به‌دلیل گرایش به تفکر سوسیالیسم یا کمونیسم، از اقتصادی دولتی برخوردارند؛ به عبارت دیگر، سازوکارهای نظام سرمایه در اختیار مردم نیست و در انحصار دولت قرار دارد. بدیهی است که گرایش دولتی شدن اقتصاد، از ایدئولوژی فلسفی رهبران همان کشورها منبعث می‌شود؛ رهبرانی که هنوز در اندیشه کنترل جوامع خود در مظاهر مختلف هستند. اقتصاد دولت محور، ضمن آن‌که عدم کارایی را در کل جامعه تسری می‌دهد؛ به دلیل کنترل بر سازوکارهای نظام سرمایه، فساد نظام سرمایه‌داری را در زوایای مختلف اقتصاد و جامعه به جریان می‌اندازد و کارگزاران حکومتی را اگر به فساد نکشاند، قطعاً با عدم کارایی مواجه خواهد کرد که نتیجه آن، عقب‌ماندگی کشور است. در این وضعیت هیچ‌گونه نظارتی از طرف روشنفکران، متفکران و اندیشمندان جامعه و به‌طور کلی اصحاب رسانه و مطبوعات بر آن مترتب نخواهد بود؛ چراکه امکان بازرسی و نظارت اصحاب فکر و قلم از طرف گروه‌های فشار و سازوکارهای دولتی، سلب می‌شود. بنابراین، در چنین شرایطی هرآن‌چه که کارگزاران دولتی انجام دهند، ((حق)) مطلق تلقی شده و هرگونه مخالفت یا انتقاد از آن، تشویش اذهان عمومی، برهم زدن امنیت ملی و... تصور خواهد شد که باید به شدیدترین صورت، با آن برخورد شود. بدین‌صورت درحالی‌که وظیفه گروه‌های روشنفکری در اقتصادهای غیردولتی مراقبت از تخلفات احتمالی سرمایه‌داران در ابعاد مختلف اقتصادی- اجتماعی و سیاسی و مشارکت محتمل برخی از کارگزاران دولتی با آن‌ها و به‌طور کلی شفاف کردن اوضاع جاری نزد اذهان عمومی جامعه است، در اقتصادمداری کنترلی دولت‌سالار، این امر به‌منزله درگیری و رو در رویی متفکران و اصحاب قلم با دولت محسوب می‌شود.

از وظایف بارز دولت در اقتصادهای آزاد، حراست و حمایت از اقدامات اصحاب قلم و فکر در مقابل زیاده‌خواهی‌های نظام سرمایه‌داری است، درحالی‌که همزمان، مقابله با زیاده‌خواهی‌ها، ناکارایی‌ها، فساد و تخلفات اقتصادهای دولتی می‌تواند عواقب سختی در پی داشته باشد و کسی هم حمایت از منتقدین را به‌عهده ندارد. آزادی فعالیت اصحاب فکر و قلم در اقتصادهای آزاد آن‌چنان گسترش می‌یابد که آن‌ها اجازه دارند به‌طور مستدل، بالاترین مقام سیاسی کشور را به چالش بکشاند و او را از اریکه قدرت به‌زیر اندازند، درحالی‌که در اقتصادمداری کنترلی دولت‌سالار، کمترین انتقاد از رهبران، جرم تلقی شده و مستوجب مجازات است و در آزادترین شرایط، متفکرین و منتقدین همیشه باید با استعاره و کنایه حرف‌های خود را بازگو کنند، اگر می‌خواهند از تیغ دولت درامان باشند. به عبارت دیگر، در اقتصادمداری کنترلی دولت‌سالار، کسی را یارای مقابله با عقب‌افتادگی، پسرفت و توسعه نیافتگی جامعه نیست و بنابراین نظام

کنترلی، باعث تشدید وخامت توسعه نیافتگی و عقب ماندگی می شود، بدون آن که کسی بتواند علامت سوالی در مقابل آن بگذارد و رهبران سیاسی کشور را مورد بازخواست قرار دهد. شاید به همین دلیل باشد که نئو-کلاسیک های اقتصادی به اصرار می گویند که تنها کشورهایی می توانند از اقتصاد آزاد برخوردار شوند که از نظام سیاسی دموکراسی بهره مند باشند. یعنی، هرکجا اقتصاد دولتی مشاهده شود، نمایان گر آنست که نظام سیاسی در آن کشورها به طور واقعی مردم سالار نیست (هرچند شعارش را بدهند) و تفکر اقتصادمداری کنترلی بر تمامی زوایای جامعه رخنه کرده است.

نظام سیاسی مردم سالار وظیفه دارد تبعات منفی نظام سرمایه داری را که از مظاهر نظام اقتصاد آزاد است، کنترل کرده و عدالت نسبی در جامعه استوار سازد، درحالی که در اقتصادهای دولت سالار که سازوکارهای سرمایه را در ید قدرت خود قرار داده است، تمامی مفاسد و تبعات منفی آن را نیز در خود هضم خواهد کرد و هیچ کس را یارای مقابله با آن و تصحیح روند نخواهد بود. در اقتصادهای مردم سالار، دولت به حرف اقتصاددانان گوش داده و به علمی بودن اقتصاد اعتقاد دارد، درحالی که در اقتصادمداری کنترلی عکس آن صادق است. "لئونارد سیلک" می گوید: صنف اقتصاددان گرفتار یک پارادوکس شده است. هر قدر سیاست اقتصادی بدتر باشد، وضع اقتصادی هم بدتر می شود. هر چه وضع اقتصادی بدتر شود، مردم برای پیدا کردن راه حل؛ بیشتر دست به دامن اقتصاددانان می شوند، و هر چه بیشتر به اقتصاددانان مراجعه می کنند، نارضایتی آن ها بیشتر می شود. مطالب طوری عنوان می شود که گویی مسئولیت نابسامانی های اقتصادی جوامع، متوجه صنف اقتصاددانان است! ((میزز)) اقتصاددان معروف اتریشی، یک وقت گفته بود: درست است که من اقتصاددان بودم، ولی هیچ کس نه به توصیه های من عمل کرد و نه به هشدارهای من توجه نمود! باید دانست این که در اقتصادمداری کنترلی، تحلیل ها و توصیه ها و هشدارهای اقتصاددانان نادیده گرفته می شود، تعجبی ندارد. زیرا نخست تصمیم گیرندگان نهایی در مورد سیاست اقتصادی در نظام های سیاسی کنترلی، مقامات سیاسی اداره کننده جوامع اند. گذشته از گوش ندادن تصمیم گیرندگان سیاسی به حرف اقتصاددانان، مشکل دیگری هم وجود دارد و آن پیچیدگی مسایل جوامع کنترلی است که جنبه اقتصادی آن با جنبه های گوناگون اجتماعی دیگر (اعم از جنبه های جامعه شناختی، سیاسی، روان شناسی، اجتماعی، فرهنگی و غیره) کاملاً درهم آمیخته است. در چنین شرایطی، اگر هم از اقتصاددان خواسته می شود برای برخی از مشکلات راه حل ارائه دهد، اقتصاددان برحسب وظیفه و حرفه اش تنها به جنبه اقتصادی موضوع توجه می کند و برحسب تحلیل اقتصادی و با تکیه بر یک نظریه که متغیرها را به هم مربوط می سازد توصیه ای ارائه می دهد، ولی غافل از آن که متغیرها و عوامل غیراقتصادی بسیار نیرومندی در نظام کنترلی وجود دارند که در تحلیل ها و توصیه های او شدیداً ایجاد اختلال کرده و توسعه یافتگی را تحت تأثیر قرار می دهد. این نکته را سیاستمداران به خوبی می دانند و به همین دلیل کمترین توجهی به توصیه های اقتصاددانان به عمل آورده و به راحتی از کنارشان می گذرند.

اقتصاددانان وظیفه دارند با استعانت از علم اقتصاد و توجه به نظریه‌های اقتصاد باز، مسیر توسعه یافتگی را برای کشورشان هموار ساخته و زمینه ایجاد شرایط رضایت‌مندی برای شهروندان فراهم کنند. به قول "دکتر تمدن" استاد اقتصاد دانشگاه تهران: "معمولاً گفته می‌شود نقش و وظیفه اقتصاددان، نخست تلاش و کوشش در راه ترقی و پیشرفت علم اقتصاد و دانسته‌های اقتصادی؛ دوم تشخیص بیماری‌ها و اوضاع و احوال جاری اقتصادی؛ سوم مشورت اقتصادی؛ چهارم کارشناسی اقتصادی؛ پنجم توضیح و انتشار دانسته‌های اقتصادی در جامعه و دفاع از حقایق اقتصادی و ششم کوشش برای نفوذ در قضاوت‌های ارزشی از راه توجه‌دادن به واقعیات اقتصادی است." اما در اقتصادمداری کنترل‌ی، کسی به این حرف‌ها باور نداشته، چراکه از اساس، اقتصاد را علمی نمی‌دانند، حتی اگر اقتصاددانان "قسم" یاد کنند و به حرفه خویش وفادار بمانند. "دکتر تمدن" اشاره می‌کند: "همان‌طور که وظایف و تکالیف پزشکان در برابر جامعه از دوران‌های قدیم در سندی به نام ((قسم‌نامه بقرط)) بیان شده است؛ همان‌گونه که فیزیک‌دانان اتمی در آستانه جنگ جهانی دوم و بعد از آن، خود را موظف دیدند مسئولیت خویشان را در مقابله با سوءاستفاده‌های وحشتناک از کشفیات علمی و جلوگیری از کشتارهای دسته‌جمعی اعلام کنند، آیا می‌توانیم برای اقتصاددانان نیز یک ((سوگندنامه)) در زمینه وظایف و مسئولیت‌های اجتماعی آن‌ها تنظیم و ارائه کنیم؟ تصادفاً در صفحه آخر کتابی تحت عنوان ((اقتصاد و اخلاق)) که در سال ۱۹۹۲ در آلمان انتشار یافت، سوگندنامه‌ای یافتیم که توسط دو اقتصاددان از همان کشور تدوین و پیشنهاد شده است. این سوگندنامه، اقتصاددان را به ایجاد رفاه برای تمام نوع بشر و نسل‌های آینده، به پیشرفت‌دادن علم اقتصاد و دیگر علوم اجتماعی، به دفاع از آزادی و به آشکار ساختن صریح قضاوت‌های ارزشی خود متعهد می‌سازد."

((سوگندنامه)) مزبور به قرار زیر است:

((سوگند یاد می‌کنم که تمام معلومات، استعدادها و نفوذ معنوی خود را به کار برم تا:

نخست سطح رفاه کشور خود و همه کشورهای جهان را بالا ببرم.

دوم، این رفاه را بین شهروندان کشور و شهروندان دیگر کشورهای جهان به‌نحوی توزیع کنم که هر انسانی امکان داشتن یک زندگی شایسته همراه با استقلال اقتصادی را داشته باشد.

سوم، منابع طبیعی و استعدادهای تولیدی موجود را چنان به کار برم تا نسل‌های آینده نیز در برابر خود، جهانی بیابند که قابل زندگی کردن باشد.

نظر به این‌که لازم است همواره آگاه باشم که معرفت علم اقتصاد با پژوهش‌های خاص وابسته به زمان و مکان، و نیز با شناخت دیگر علوم اجتماعی به‌نحوی تنگاتنگ عجین و به‌ویژه با قضاوت‌های ارزشی آمیخته شده است، بنابراین، سوگند یاد می‌کنم که:

۱) معلومات و دانسته‌های خود را درباره ارتباطات علم اقتصاد و دیگر علوم اجتماعی به‌طور مداوم افزایش دهم و کامل کنم.

۲) این معلومات و دانسته‌ها را به شکل و صورت قابل فهم، هرچه سریع‌تر پخش و منتشر سازم تا انسان‌های دیگر براساس ((ترجیحاتی)) که خودشان تنظیم کرده‌اند، امکان عمل و رفتار عقلایی داشته باشند.

۳) قضاوت‌های ارزشی خود را همراه با بیان گزینه‌های موجود، آشکار سازم. نظر به نفوذ و تأثیر روابط اقتصادی بر آشکال سازمانی - سیاسی، سوگند یاد می‌کنم به مسؤولیت‌های خود در برابر آزادی‌های فردی و احترام به اراده جمعی مبتنی بر مردم‌سالاری به‌نحو استوار وفادار بمانم.))

طراحان سوگندنامه برای اقتصاددانان سعی کرده‌اند تا با دیدی جهان‌نگر و با رعایت ترجیحاتی که مخصوص هر کشور است، سند ماندگاری را برای تمامی اقتصاددانان در اقصاء نقاط گیتی تنظیم کنند تا آن‌ها بتوانند وظایف خود را در شرایطی مطلوب به نحو احسن انجام داده و کشور را در قافله توسعه یافتگی قرار دهند. بسیاری از کشورهای مردم‌سالار در عمل نشان داده‌اند که به اصول آن پای‌بند هستند، چرا که اقتصاد را علم دانسته و معتقدند می‌توان با استناد به نظریه‌های متفاوت آن، بسیاری از مشکلات اقتصادی جوامع را با استفاده از نظریه‌های اقتصاد باز پاسخگو باشند و مسیر توسعه یافتگی را برای کشور هموار کنند. این در حالی است که در کشورهای با اقتصادمداری کنترلی دقیقاً عکس این مطالب صادق بوده و اگر می‌توانستند؛ دانشکده‌های اقتصاد یا حداقل برخی گرایش‌ها و دروس علمی آن را تعطیل یا حتی تحصیل در رشته اقتصاد را غیرضروری معرفی می‌کردند.

۵- سیاست‌های اقتصادی در اقتصادمداری کنترلی

سیاست‌های اقتصاد کنترلی، توسعه یافتگی را در نطفه خفه می‌کند. توسعه یافتگی نمی‌تواند در شرایط اختناق و کنترل نفس بکشد و نیازمند شرایطی است که در آن، نظریه‌های اقتصاد باز بتوانند به راحتی جولان دهند. تبیین و اتخاذ سیاست‌های اقتصادی در اقتصادمداری کنترلی، از قواعد کنترلی تبعیت می‌کند و لاجرم نمی‌توانند چراغی در مسیر توسعه یافتگی روشن کنند. سیاست‌های ضد و نقیضی که در راستای هیچ راهبرد توسعه اقتصادی صورت نگرفته و به شیوه کنترلی برای گذران ایام و سپری شدن شرایط حال به مرحله اجراء درمی‌آیند و البته سرنوشت نامعلومی هم برای فردا خواهند داشت، نمی‌توانند توسعه یافتگی پایدار را همراه داشته باشد؛ چراکه توسعه یافتگی نیازمند شرایط پایدار و ماندگار است. اگر قرار باشد سیاست‌های کنترلی اثرات مخربی بر بدنه اقتصاد باقی گذاشته و تمام هزینه‌های آن‌ها را مردم پرداخت کنند، توسعه یافتگی محلی برای عرض اندام نخواهد داشت و مردم طعم توسعه یافتگی را نخواهند چشید. تجربه سیاست‌گذاری‌های اقتصادی طی دهه‌های پس از انقلاب نشان داده است که اتخاذ سیاست‌های کنترلی در نظام‌های ایدئولوژیک توتالیتر اثرات مخربی را در بازارهای مختلف اقتصادی برجای

گذاشته و در نتیجه فرایند توسعه یافتگی را معطل کرده است که برخی از آن‌ها را به قرار زیر می‌توان برشمرد:

- ۱- التهاب در بازار مالیه؛
 - ۲- بی‌اعتنائی به بازار سهام؛
 - ۳- سیاست‌هایی که به انتقال نقدینگی از بورس به بخش‌های دلالی و خدماتی می‌انجامد و درعین حال بخش‌های دیگری از اقتصاد را با التهاب مواجه می‌کند؛
 - ۴- پولشویی، تخریب تولید و سرمایه‌گذاری
 - ۵- افزایش نقدینگی در جامعه و فشار به بانک مرکزی برای چاپ اسکناس؛
 - ۶- اتخاذ سیاست‌هایی که در نهایت به افزایش سطح عمومی قیمت‌ها (تورم) منجر می‌شوند؛
 - ۷- سیاست‌هایی که به جریان شدید خروج سرمایه از کشور می‌انجامد؛
 - ۸- اعلان تصمیمات شتابزده در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های مسؤولین سیاسی - اقتصادی؛
 - ۹- عدم معرفی یک استراتژی مشخص اقتصادی؛
 - ۱۰- تعویض مدیران میانی با تجربه دستگاه‌های دولتی؛
 - ۱۱- اعمال تغییرات غیرکارشناسی در بازار پول و اختلال در اعتبارات و نرخ سود بانکی؛
 - ۱۲- بی‌اعتبار کردن مباحث مربوط به همگرایی و تعامل اقتصادی با کشورهای دیگر؛
 - ۱۳- خنثی کردن نقش سرمایه‌های اجتماعی و تأثیر آن بر توسعه یافتگی؛
 - ۱۴- تخریب وسیع محیط زیست و تأثیر آن بر توسعه یافتگی
- در ادامه مطالب کتاب و در بخش‌های مختلف این فصل به توضیح مختصر هریک از موارد بالا پرداخته و نقش آن‌ها را در توسعه یافتگی بازگو خواهم کرد. اما پیش از پرداختن به این موارد لازم است پرسش مهمی مطرح شود تا دامنه بحث وسیع‌تر شود. آیا اوضاع اقتصادی - اجتماعی ایران دیکتاتوری است و تفاوت آن با اقتصاد در نظام توتالیتیر چیست؟ آیا خطرات و تأثیرات نظام ایدئولوژیک - توتالیتیر بر متغیرهای کلان اقتصاد بیشتر یا کمتر از نظام دیکتاتوری است؟
- ارایه تعریفی از نظام سیاسی توتالیتیر، ویژگی‌های آن و رابطه‌اش با اخلاق، اقتصاد، سیاست، مذهب، جامعه و... از موضوعاتی است که ذهن بسیاری از اندیشمندان را درگیر کرده است. در نظام سیاسی توتالیتیر، بسیاری از جنبه‌های زندگی عمومی و خصوصی مردم توسط حاکمیت کنترل می‌شود. در این نظام، حاکمیت با استفاده از نوعی ایدئولوژی رسمی و تکیه بر سلیقه حاکمان به حفظ قدرت سیاسی مبادرت ورزیده و توسط رسانه‌ها، وسایل ارتباط جمعی و تمامی ابزارهای کنترلی در حوزه‌های فرهنگی، آموزشی، اجتماعی و مدنی، جامعه را کنترل کرده و مخالفان را با شدیدترین شیوه سرکوب می‌کند. اخلاق در نظام سیاسی توتالیتیر، در خدمت حاکمیت است و برای حفظ قدرت سیاسی تنظیم و استفاده می‌شود. حاکمیت با استفاده از اخلاقیات حکومتی و گسترش خرافات و موضوعات موهومی به نام دین، مردم را وادار به اطاعت و پیروی از اخلاقیات توصیه‌شده حکومت و حاکمان می‌کند.

رهبری سیاسی در نظام توتالیتیر، کاریزماتیک است؛ یعنی، متکی بر قدسیت و جاذبه‌ای مقهورکننده بوده که از قدرت و توانایی الهام‌بخشی از طرف نیروهای مائورایی برخوردار است و پیروان مجبورند برای او نوعی معصومیت و الوهیت قایل شوند. کاریزما، به معنای فرمند یا فرمندی یا جاذبه استثنایی است. کاریزماتیک، واژه‌ای یونانی بوده که به معنای موهبت است و کاریزما در انجیل، روح مقدس را توصیف می‌کند. وحی، حکم، تعلیم، کشیش، عقل و شفا دادن، نمونه‌ای از موهبت‌های پر جاذبه‌اند که در انجیل آمده است و رهبر کاریزماتیک در نظام سیاسی توتالیتیر، از همین ویژگی‌ها برای کنترل و تحمیل مردم جامعه استفاده می‌کند. نقد رهبری در این نظام، به‌طور کلی ممنوع بوده و همه موظف به تأیید و مدح رهبری هستند. بدیهی است، نقادان رهبری به بدترین شکل مجازات شده و از امتیازات اجتماعی محروم می‌شوند. شخصیت‌پرستی به عنوان نوعی ارزش و امتیاز تبلیغ شده و رهبر سیاسی با تکیه بر اخلاقیات رسمی و حکومتی، خود را برتر از دیگران می‌داند.

در نظام سیاسی توتالیتیر، نه تنها رسانه‌ها و وسایل ارتباطی از جمله، رادیو-تلویزیون، روزنامه‌های رسمی، پست، تلفن، تلگراف و فاکس، اینترنت و امواج ماهواره‌ای دولتی‌اند، بلکه اقتصاد نیز در کنترل دولت قرار دارد. اخلاق توتالیتیر در اقتصاد دولت‌سالار جاری بوده و حاکمیت با ابزار کنترلی، زور و تهدید به اداره اقتصاد می‌پردازد. اقتصاد دولت‌سالار، از ویژگی‌های بارز نظام توتالیتیر است و حاکمیت با استفاده دلخواه از منابع اقتصادی جامعه، قدرت سیاسی را به نام دین و اخلاقیات حفظ می‌کند. بنابراین، قبل از آن که حاکمیت به فکر رفاه اقتصادی مردم باشد، به حفظ قدرت و ادامه رژیم سیاسی می‌اندیشد و اقتصاد را به‌طور کامل در اختیار چنین هدفی قرار می‌دهد. رابطه اخلاقیات منبعث از ایدئولوژی دولتی و اقتصاد، ساختار اقتصاد دولت‌سالار را شکل داده و مجریان حکومت قایل به علمی بودن اقتصاد برای اداره جامعه نیستند و فقط آن بخش از علم اقتصاد را می‌پذیرند که در خدمت حاکمیت درآمده و برنامه‌های کنترلی آن‌ها را تأیید کند. بهره‌وری و کارایی عوامل تولید در اقتصاد کنترلی نظام توتالیتیر، در پایین‌ترین سطح ممکن قرار داشته و افراد به جیره‌خواری حاکمیت وادار می‌شوند. به‌طور کلی، اخلاق اقتصادی در نظام سیاسی توتالیتیر متکی بر ایدئولوژی حکومتی است که برای حفظ و ادامه نظام سیاسی وضع می‌شود.

"رونالد وینتروپ" در کتابش با عنوان: "اقتصاد سیاسی حکومت استبدادی"^{۱۴۳} تحلیل مبسوطی پیرامون چگونگی پیدایی اقتصاد کنترلی ارائه می‌دهد. به اعتقاد او: دیکتاتور، ممکن است به‌طور خالص، به حداکثرسازی قدرت بپردازد (یک دیکتاتور مطلقه^{۱۴۴}) یا به‌طور خالص به حداکثرسازی مصرف شخصی مبادرت ورزد. (فرد کثیف، فرسوده و گروگوری^{۱۴۵}). دیکتاتورها و حاکمان در نظام

¹⁴³ - Wintrobe, Ronald, 1998

¹⁴⁴ - totalitarian

¹⁴⁵ - tinpot

توتالیت‌ر برای باقی‌ماندن در قدرت، باید منابع خود را میان سرکوب مخالفان و طرفدارای از حامیان تقسیم کنند. چنین تصمیمی به مثابه یک مشکل استاندارد اقتصاد خرد است، ولی عوامل مختلفی از جمله: اطلاعات ناقص^{۱۴۶} (برای مثال، توان دیکتاتور برای سرکوب مخالفین سبب شود که بسیاری از آن‌ها قیافه موافق دیکتاتور را به خود بگیرند.) و اجرای ناقص^{۱۴۷} (دیکتاتور یا موافقین او و عامه مردم هیچ‌کدام به قول و قرارهای یکدیگر اطمینان ندارند.)، تحلیل را با پیچیدگی مواجه می‌کنند. برعکس، در نظام‌های مردم‌سالاری، مردم بدون ترس، قادر به ابراز عقیده بوده و هر زمان می‌توانند رهبرانی را که خلاف سخنان و وعده‌هایشان عمل می‌کنند، سرنگون سازند که همین ممیزه، راه‌حل مناسبی برای رفع دو مشکل اطلاعات و اجرای ناقص است. بنابراین، دیکتاتورها و حاکمان توتالیت‌ر برای چیرگی بر ضعف مکانیزم‌های اجرای دموکراسی در کشورشان، به طراحی و ایجاد شبکه‌ای از حامیان و وفاداران‌شان مبادرت می‌ورزند و حتی آن‌دسته از طرفدارانی را که با تصمیمات حاکمان در نظام‌های استبدادی مخالفت ورزند، به شدت تنبیه می‌کند.

در نظام‌های توتالیت‌ر، حاکم منویات خود را توسط نمایندگان دست‌نشانده به کرسی می‌نشانند و درحالی‌که در تمامیت امور تسلط کامل دارد اما کلام و نیات خود را توسط دست‌نشانندگان به مرحله اجرا درآورده و از خود سلب مسئولیت می‌کند.

شبکه عمودی (از بالا به پایین) طرفداران، حاکم نظام توتالیت‌ر را بر مسند قدرت نگه داشته و شبکه افقی، به طرفداران حاکم توتالیت‌ر امکان می‌دهد که منافع و ثروت خویش را با تحمیل هزینه بر طبقه فرمان‌بر و حتی طبقه مسلط، تأمین کنند. دیکتاتور همانند بنگاه اقتصادی، "طرفدار" ایجاد می‌کند؛ یعنی، با پرداخت "دستمزدهای کارآیی" که بیشتر از هزینه فرصت فرد است. «جایزه دستمزد»، به طرفداران دیکتاتور، منفعت اضافی اعطا می‌کند که در صورت مشاهده عدم وفاداری، این پاداش اضافی قطع می‌شود. درواقع، در نظام‌های دیکتاتوری و توتالیت‌ر، «دستمزدهای کارآیی»، از تأثیر بیشتری برخوردار است چراکه، به طور معمول، فرد در خارج از نظام کنترلی از موقعیت‌های کمتری برخوردار بوده درمقایسه با فردی که خارج از بنگاه سرمایه‌دار در نظام بازار آزاد است و می‌تواند موقعیت‌های بیشتری به دست آورد.

به اعتقاد "وینتروپ"، از این دیدگاه، هرچند استالین به مثابه نمونه‌ای از دیکتاتورها، از پایگاه مردمی برخوردار نبود، اما به اعتقاد خودش توانست که با انجام ترورهای وسیع و سرکوب شدید مخالفان از یک طرف و اعطای پاداش به طرفداران از سوی دیگر، تصمیمات عقلایی بگیرد. یعنی، او توانست که با تغییر شکل رده‌های بالای حزب کمونیست که در انحصار بلشویک‌های قدیمی بود، تشکیلات

146 - imperfect information

147 - imperfect enforcement

استبدادی به وجود آورد که اکثر اعضای حزب از طرفداران وی شوند و به این ترتیب، قدرت مسلط اقتصادی- سیاسی خویش را بر کل اتحاد جماهیر شوروی بگستراند. یعنی، همان شیوه‌ای که اکثر نظام‌های کتتری و ایدئولوژیک- توتالتر برای سرکوب مخالفین و باقی ماندن بر قدرت، از آن استفاده می‌کنند.

اما تفاوت دیکتاتوری با توتالتر در چیست؟ دیکتاتور معتقد است که خود منبع و منشأ قدرت است اما در نظام توتالتر، موضوع بر دامنه گسترده قدرت است که در کلیه شئون از دین، مذهب، اقتصاد، سیاست، فرهنگ، تربیت، جامعه و... جریان دارد و حاکم با نگاهی جامع بر شئون جامعه تسلط دارد. دیکتاتور اما تا جایی که بتواند منافع خود را حداکثرسازی کند و در قدرت باقی بماند، نظام سیاسی را دستکاری می‌کند و کاری به مذهب و فرهنگ و تربیت جامعه ندارد اما حاکم توتالتر می‌خواهد بر کلیه شئون جامعه تسلط و تفوق داشته باشد. در نظام‌های دیکتاتوری، حاکم بر مذهب و آئین اعتقادی مردم تسلطی ندارد اما زمانی که توتالتر همراه ایدئولوژی به عنوان نظام سیاسی بر جامعه‌ای تحمیل شود، اختلال‌های گسترده و تخریب‌ها در کلیه شئون جامعه شدیدتر می‌شوند؛ بدین صورت، نظام‌های سیاسی ایدئولوژیک- توتالتر، از وخیم‌ترین نظام‌های حکومتی برای هر جامعه است. در هر صورت در هر دو صورت نظام کتتری دیکتاتوری و توتالتر، متغیرهای کلان اقتصادی در حوزه اقتصاد تخریب شده و فاقد حرکت طبیعی در سامان دادن اقتصاد و توسعه یافتگی کشور می‌شوند.

۱-۵- تخریب بازار سرمایه

توسعه بازار مالیه، نشانه‌ای از توسعه یافتگی در بخش اقتصادی است. التهاب در بازار مالیه که دربرگیرنده بازارهای پول و سرمایه است، از آثار مشخص اقتصادمداری کتتری است. تمامی کارشناسان اقتصادی در این موضوع اشتراک نظر دارند که توسعه بازار سرمایه عامل مؤثر و مهمی برای رشد اقتصادی و پایه‌ریزی مستحکمی برای توسعه یافتگی کشورهاست که البته افزایش رشد اقتصادی هم می‌تواند باعث افزایش رفاه اقتصادی مردم شود. از وظایف عمده سیاست‌مداران در جوامع این است که اجازه ندهند بازار سرمایه با التهاب و نوسان مواجه شود و حتی سعی می‌کنند که با دخالت‌های مؤثر، نوسانات این بازار را خنثی نمایند چراکه به‌خوبی می‌دانند، التهاب بازار سرمایه تنها معطوف به این بازار نشده، بلکه کل اقتصاد را دربر خواهد گرفت و درنهایت، ممکن است که آرامش جامعه را دستخوش آشوب کرده و توسعه یافتگی را سال‌ها به عقب براند.

مطالعات کاربردی نشان می‌دهند که در اقتصادمداری کترلی بازار سهام از وضعیت خوبی برخوردار نبوده و کاهش مداوم شاخص قیمت سهام در این بازار به دلیل عدم اطمینان سهام‌داران به تصمیمات سیاسی-اقتصادی دولت، اقتصاد را با تلاطم‌های متعددی روبه‌رو می‌کند. بدیهی است که بازار سهام در بسیاری از کشورها با نوسان روبه‌روست که یکی از وظایف سیاست‌گذاران اقتصادی، تخفیف التهاب در این قبیل بازارهاست. در اقتصادمداری کترلی اما تخفیف التهاب به شیوه دیگری صورت می‌گیرد. برای مثال، رهبران سیاسی برخی از نظام‌های کترلی وقتی با بحران شدید در این بازار روبه‌رو می‌شوند، اظهار می‌کنند، "اعدام دو - سه نفر از فعالان بورس، مشکل آن‌را حل می‌کند!" این‌را گفتم تا مشخص شود، راه چاره و درمان در اقتصادمداری کترلی چگونه است، پس زیاد نباید دنبال راه‌های علمی بود. در کنار آشفتگی مزبور، اضمحلال بازار پول و سرمایه در اغلب نظام‌های کترلی از ویژگی‌های بارز است. استفاده از سیاست‌های غلط پولی که به‌طور دستوری به تعیین نرخ بهره بانکی (درباره این مطلب بعداً مفصل سخن خواهم گفت) می‌پردازد که آن خود معلول اقتصادی بیمار است و تعیین دستوری سقف تسهیلات بانکی و ایجاد رانت‌های فراوان اقتصادی برای کسانی که می‌توانند از منابع ارزان بانک‌ها استفاده کنند، نه تنها موجب آشفتگی بازار پول، ورشکستگی بانک‌ها، نوسان در تولیدات داخلی، بزرگ‌شدن بدنه و فعالیت‌های دولت و در نهایت بی‌اعتمادی بخش خصوصی برای مشارکت فعال در اقتصاد می‌شود بلکه چوب حراجی است بر منابع محدود کشور و هزینه سنگین آن‌را آیندگان در قالب افزایش تورم، کاهش رفاه و مشکلات عدیده اقتصادی دیگر باید پرداخت کنند. زمانی که بازار مالیه در بحران و التهاب به سر برد و نظام کترلی از سیاست‌های نابسامان اقتصادی و تهدیدات امنیتی برای فروکش کردن بحران استفاده کند، خروج سرمایه‌ها از این بازار تشدید شده که متعاقباً فرایند توسعه یافتگی را به نوبه با بحران مواجه خواهد کرد.

سخن را با طرح پرسشی آغاز کنم: آیا تخریب بازارها از جمله بازار پول و سرمایه در نظام کترلی ایران، حاصل نظام سرمایه‌داری و غفلت از اقتصاد اسلامی است یا نتیجه نظام کترلی است؟ اشاره کرده‌ام که تحلیل‌گران زیادی رابطه‌ای مستقیم میان علم اقتصاد و نظام سرمایه‌داری ایجاد کرده و کاستی‌های این نظام را به گردن علم اقتصاد می‌اندازند. در کشور ما نیز طیف سیاسی مشخصی که بعضاً ممکن است از استادهای دانشگاه هم باشند، چنین نگرش باطلی را دارند و برای مثال فساد در بازار سرمایه ایران را که سهامداران خرد زیادی را به خاک سیاه می‌نشانند، حاصل نظام سرمایه‌داری می‌دانند؛ بدون آن‌که به ماهیت نظام کترلی ایران توجه کرده باشند که حاکمیت حاضر است برای ماندن در قدرت و رهایی از مشکلات، حتی از روی جنازه مردم رد شود، سرمایه آن‌ها که بر حسب تعریف نظام کترلی متعلق به دولت است، پس هر زمان که اراده کند آن‌را با نقشه‌های از پیش طراحی شده از چنگ مردم درمی‌آورد. مبانی نظری نشان می‌دهند که نظام کاپیتالیسم، ادعائی بر "علمی بودن" ندارد، بنابراین، می‌توان گفت که نظام سرمایه‌داری، نتیجه "علم اقتصاد" نیست و علم اقتصاد وظیفه‌ای در اثبات یا رد آن بر عهده ندارد. هرچند علم

اقتصاد، وظیفه پیش‌گویی و کشف قوانین و اصول نیروهای حاکم بر حیات اقتصادی را دارد که نظام سرمایه‌داری از آن استفاده می‌کند؛ اما آنچه در ایران و سایر نظام‌های کنترلی اتفاق می‌افتد، نتیجه نظام سرمایه‌داری نیست بلکه نتیجه نظام کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتار که دربرگیرنده تمامی رذایل نظام سرمایه‌داری است.

از نظر علم اقتصاد، کشف قوانین در شرایط مشابه، بازده‌های یکسانی به دست می‌دهد؛ در صورتی که نظام سرمایه‌داری بر ارزش‌ها و اندیشه‌های بشرگرایانه (اومانستی) پی‌ریزی شده است که لازم است این ارزش‌ها و اندیشه‌ها، معیار قضاوت ما درباره نظام سرمایه‌داری باشد. بنابراین، کاپیتالیسم اصول خود را از قوانین علمی اخذ نکرده، بلکه بازتاب ارزش‌های اخلاقی و "نظرات کاربردی" سرمایه‌داران در جوامع مختلف است. در هر جامعه سرمایه‌داران برخورد‌های متفاوتی بر مبنای فرهنگ، سنت، تربیت، آموزش و.... جامعه نشان می‌دهند؛ هرچند نظام کاپیتالیسم برای پیشبرد اهداف اقتصادی خود، از برخی از نظریه‌های علمی، بهره جوید. نظریه‌هایی که با اراده انسان‌ها سر و کار دارند و در شرایط و اوضاع اجتماعی یا فکری ویژه‌ای، قابل تغییر هستند، ممکن است مورد استفاده نظام کاپیتالیسم قرار گیرد. می‌توانم ادعا کنم به‌جز مواردی خاص، تمامی موضوعات و اصول اقتصاد کاپیتالیستی جهان شمول نبوده و چون با اوضاع اجتماعی و شرایط فرهنگی و فکری انسان‌ها سرو کار دارند، در جوامع مختلف و با فرهنگ‌ها و اوضاع اجتماعی و فکری گوناگون، به‌صورت یکسان کاملاً قابل پیاده شدن نیستند. از همین منظر است که کشورهای توسعه یافته به‌ویژه کشورهای اروپایی برای اداره امور جامعه خود به دنبال نظام دیگری بوده‌اند تا تبعات منفی نظام سرمایه‌داری از جمله ایجاد نابرابری و فاصله طبقاتی را به حداقل برسانند. اندیشمندان نیز در بررسی نظام‌های اقتصادی، به نظام‌های آلترناتیو دیگری مثل نظام‌های اقتصادی مختلط، سوسیال دموکرات، کمونیسم، سوسیالیسم و مارکسیسم توجه کرده‌اند. کشورهایی مثل ایران که از نظام کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتار بهره می‌جویند، هنوز نتوانسته‌اند نظام اقتصادی مشخصی را به‌صورت کاربردی برای اداره جامعه تعیین کنند که حاصل آن نوسانات پی در پی در اقتصاد بوده که منشأ پیدایی فساد اقتصادی-اجتماعی در این کشورهاست.

"فساد" نتیجه نظام ایدئولوژیک-توتالیتار است که اثرات آن را در بازارهای مالی که بازار سرمایه یا بورس بخشی از آن است، می‌توان مشاهده کرد. فساد به وجود آمده در نظام ایدئولوژیک-توتالیتار به مراتب بیشتر از فسادهای احتمالی در نظام سرمایه‌داری است که توسط قواعد دموکراسی تحت نظارت شدید است. سرریزهای فساد در بازارهای مالی کل نظام اقتصادی را متأثر می‌سازد و از آنجایی که بازارهای مالی به‌ویژه بازار سرمایه، آینه‌ای تمام نما از بازارهای اقتصادی است، فساد با شیب تندتری در تمامی زوایای جامعه ایدئولوژیک-توتالیتار پراکنده خواهد شد. برای توضیح و نشان دادن مصادیق آن مجبورم مشاهدات مقطعی از سقوط بازار سرمایه در ایران را شاهد بیاورم تا دلیل ادعای بالا را نشان دهم. هرچند این مشاهدات مربوط به اواخر دولت دوازدهم

است که با شروع دولت سیزدهم ادامه پیدا کرد و طی سه سال دولت ناتمام آقای رئیسی به اوج خود رسیده و بازار سرمایه به نابودی کشانده شد، اما با کمی دقت متوجه خواهیم شد که خارج از بیان مشاهدات آماری که در فواصل زمانی مختلف، متفاوت خواهند بود؛ نتیجه عملکرد حاکمیت کنترلی را که همانا فساد گسترده و تخریب بازارهاست، می‌توان در دوره‌های مختلف شاهد آورد.

۱-۱-۵- سقوط بورس ایران در ۱۳۹۹

۱- پیش‌درآمد:

-- رهبر جمهوری اسلامی ایران:

بهترین مکان برای سرمایه‌گذاری، بازار سرمایه است (خطاب مستقیم به مردم، سرمایه‌گذاران و کارآفرینان).

-- آقای روحانی، رئیس جمهوری ایران:

رییس جمهور کشور بارها در سخنان خود بازار سهام را مورد حمایت قرار داده و مردم را به سرمایه‌گذاری هرچه بیشتر در این بازار تشویق کرده است. او گفت: بورس یکی از راه‌های حرکت اقتصادی ماست.... با شرایطی که بورس نشان می‌دهد اوضاع بهتر خواهد شد؛ مردم باید همه چیز را به بورس بسپارند.... بورس نقطه‌امیدی در اقتصاد کشور است.... وزارت اقتصاد و مجموعه بورس باید تلاش کنند که بورس را به‌عنوان یک بازار بزرگ قابل اعتماد و اتکا برای سرمایه‌گذاری‌های اصولی و قابل اطمینان و با کمترین ضریب خطر به جامعه معرفی کنند تا از هدررفت سرمایه‌های مردم در بازارهای غیرقابل اتکا و غیرمولد جلوگیری شود.

-- رییس کل وقت بانک مرکزی:

توجه به اقبال مردم به حضور در بازار سرمایه، عرضه سهام شرکت‌های دولتی و بانک‌ها و تکمیل سهم شناور شرکت‌های بورسی از ضرورت‌های ایجاد تعادل در عرضه و تقاضا و عمق بخشیدن به بازار سرمایه است. شرایط بازار سرمایه امکان خوبی برای بهبود شرایط تأمین مالی در کنار تأمین کسری بودجه از راه عرضه سهام بنگاه‌ها و اموال مازاد و مهم‌تر از همه، انتشار هدفمند و مدیریت‌شده اوراق بدهی را که هر دو ضد تورمی هستند فراهم کرده است که امید است دولت از آن استفاده نماید.

-- وزیر وقت اقتصاد و امور دارایی:

فرهاد دژپسند، وزیر اقتصاد و دارایی از جمله دولتمردانی بوده که بارها حمایت خود را از رشد بازار سهام اعلام کرده است. وی در جریان برگزاری نشست هم‌اندیشی با مسئولان بازار سرمایه و صاحب‌نظران تاکید کرد: حمایت دولت از بورس ادامه‌دار خواهد بود و مختص یک زمان کوتاه مدت نیست.... وی همچنین تاکید کرد: هنگامی که از بورس استقبال می‌شود، چرا باید مردم را بترسانیم؟ چرا از این فرصت استفاده نکنیم؟ در این میان مطالعات نشان داده بورس طی ۷ ماه اخیر حباب ندارد.

حمایت‌های رئیس جمهور بالاترین مقام اجرایی را از بورس داریم و عرضه‌های اولیه با قدرت تا پایان سال ادامه دارد.

معاون رییس جمهور:

-- اسحاق جهانگیری، معاون اول رئیس جمهور نیز از جمله حامیان بورس بود که رشد روز افزون شاخص بورس را علامتی بزرگ برای اجرای طرح‌های اقتصادی عنوان کرد و گفت: در همان روزی که دولت شرکت‌های بزرگ را عرضه می‌کند شاخص سهام ۲۰ هزار واحد رشد می‌کند. این نشان می‌دهد مردم به دنبال سود معتدل و حفظ پول و دارایی‌ها هستند و می‌توان بخش قابل توجهی از منابع لازم برای طرح‌های توسعه‌ای را از بازار سرمایه‌ای تامین کرد.

-- عضو مجمع تشخیص مصلحت:

آقامحمدی افزود: (بازار) بورس از هر بازار دیگری بهتر است.

-- رئیس وقت مجلس:

مردم پول‌های خودشان را برای حمایت از دولت و جهش تولید به بورس بیاورند.

-- نتیجه:

مردم بدون درنظر گرفتن ماهیت نظام کنترلی و نیت رهبران آن، سرمایه‌های خود را روانه بورس کردند، همه چیز را به بورس سپردند، فریب خوردند و در مدت کوتاهی سرمایه هایشان نابود شد.

۲- چرا مردم تشویق شدند تا سرمایه‌های خود را روانه بورس کنند؟

یافته‌ها نشان دادند که نه فقط بازار سرمایه برای جهش تولید و در راستای توسعه یافتگی گسترش نیافت، بلکه برعکس، دولت با استفاده ابزاری از این بازار، فقط به دنبال چاره جویی برای مشکل کسری بودجه در سال آخر دوره زمامداری ریاست جمهوری آقای روحانی بود. اما چگونه؟

-- به گفته نایب رئیس کمیسیون برنامه و بودجه مجلس، کسری بودجه در سال جاری (۱۳۹۹) ۱۸۰ هزار میلیارد تومان است که او در ادامه اضافه می‌کند: "افزایش مالیات راه حل مناسبی برای جبران کسری بودجه نیست." از سوی دیگر معاون اول آقای روحانی می‌گوید: "خط قرمز دولت، عدم استفاده از منابع بانک مرکزی برای جبران کسری بودجه است." پس چه باید کرد؟

-- اطاق فکری اقتصادی رئیس جمهوری به این نتیجه رسیدند که بهترین و امن‌ترین مکان برای تأمین منابع مالی دولت، استفاده ابزاری از بورس است. بازار سرمایه تا بهمن ۹۸ با رشد نسبی خود همگام با افزایش نرخ تورم و نرخ ارز، محل مناسبی برای صاحبان سرمایه بود و رشد شاخص بورس تا

اسفند همین سال، نظر بسیاری از کارشناسان اقتصادی را به خود معطوف کرد. اما رئیس وقت سازمان بورس دکتر شاپور محمدی با رشد سریع بازار موافق نبود و سیاست‌های وزیر اقتصاد را که از سوی اطاق فکری اقتصادی رئیس جمهور خط دهی می‌شد، برنمی‌تابید. در این دوران، اختلاف نظر میان میان رئیس بورس و وزیر اقتصاد در اواخر سال ۹۸ به اوج خود رسید. نتیجه هم معلوم بود! برکناری چندباره رئیس بورس. محمد فطانت پس از برکناری دکتر شاپور محمدی فرد سکان‌دار بورس شد. او هرچند خواهان تغییرات قیمت در بازار سرمایه منطبق بر اصول علمی بود اما قوانین خلق الساعه‌ای که بر وی دیکته می‌شد، امکان سیاست‌گذاری از وی را سلب می‌کرد. پس باید کنار می‌رفت و ضروری بود کسی عهده‌دار سازمان بورس شود که حرف شنوی داشته باشد، از قوانین دستوری تبعیت کند و سابقه به زمین زدن بازار سرمایه را نیز در کارنامه خود داشته باشد. حسن قالیباف اصل از ۲۳ فروردین ۱۳۹۹ به‌عنوان رئیس سازمان بورس انتخاب شد. انتخابی منطبق بر سناریوی از پیش طراحی شده!

-- بازار سرمایه از فروردین ۹۹ همچنان سبز بود. رشد شاخص همچنان با قدرت ادامه پیدا می‌کرد تا جایی که در فاصله ۵ ماه، به بیش از ۲ میلیون و دویست هزار واحد رسید. مقامات در مصاحبه‌های متعدد بورس را امن‌ترین مکان سرمایه‌گذاری معرفی کردند. رئیس جمهور مردم را تشویق می‌کرد به بورس بیایند و بورس را امن‌ترین مکان سرمایه‌گذاری معرفی می‌کرد. وزرا هم البته از قافله تشویق جا نماندند. سرمایه‌ها به بورس سرازیر شدند. مردم پول‌های خودشان را از بازار مالی (بانک‌ها)، بازار طلا، بازار سکه و حتی بازار مسکن بیرون آوردند و روانه بورس کردند. عده‌ای هم فرش زیرپایشان یا طلای همسرشان یا ماشین زیرپایشان یا..... را فروختند و به بازار سرمایه آمدند. سهام عدالت وارد بورس شد. تقریباً کل ملت ایران سهامدار شدند. گروهی سخن از اصلاح بازار سرمایه می‌کردند که به طور طبیعی، اصلاح در ذات بازار نهفته است؛ رسانه‌های دولتی و کانال‌ها و گروه‌های بورسی نیز به مردم یاد می‌دادند که اصلاح در ذات بازار سرمایه است؛ اما مردم هم نباید نگران باشند؛ اگر صبر کنند، اصلاح بازار سرمایه برای آنها منافع سرشاری را در آینده فراهم می‌آورد. مردم باور کردند.

-- ورد مستقیم بانک‌ها به بازار سرمایه: پس از آن‌که مردم پولشان را از بانک‌ها خارج کردند، بدیهی بود بانک‌ها نگران شوند؛ اما برای آن هم چاره‌ای اندیشیده شد. دولت به دنبال خروج منابع از بانک‌ها به بازار سرمایه، به آن‌ها اجازه داد تا در بورس سرمایه‌گذاری کنند. در سنوات پیشین "ورود بانک‌ها به معاملات سهام بر اساس قانون رفع موانع تولید رقابت‌پذیر و ارتقای نظام مالی ممنوع شده بود. بر اساس این قانون، سود بانک‌ها و مؤسسات اعتباری که منشأ آن فعالیت‌های غیربانکی شامل بنگاه‌داری و نگهداری سهام باشد در سال ۱۳۹۵ با نرخ بیست و هشت درصد مشمول مالیات می‌شد. پس از آن، هر سال سه واحد به درصد نرخ مذکور افزوده می‌شد تا به پنجاه و پنج درصد (۵۵٪) برسد. این ممنوعیت با هدف برگشت بانک‌ها به مأموریت اصلی خود که واسطه‌گری وجوه

بود اتخاذ شد؛ بانک‌ها با بنگاه‌داری و سهامداری منابع جمع شده را به خدمت می‌گرفتند و این سیاست به زیان تولید و حتی ثبات نظام مالی بود. "سیاست جدید اکنون به بانک‌ها اجازه می‌داد که سهامداری کنند. طرفداران استدلال می‌کردند: "افزایش نرخ ارز نشان داد که تنها مکان برای جمع کردن نقدینگی بورس است... آن‌ها امیدوار بودند با برقرار بودن قرار و مدارها، بی‌قراری‌های بورس پایان یابد. از دید این گروه ورود بانک‌ها منجر به افزایش ورود پول و بازگشت شتاب رشد بورس می‌شود." تا این جای کار همه چیز خوب پیش می‌رفت. مردم هم نمی‌دانستند پشت این صحنه بازی قرار است چه اتفاقی بیفتد....

-- اصلاح بازار سرمایه: اصلاح حدود یکماه زودتر یعنی از اواسط مردادماه ۱۳۹۹ شروع شد. برخی حقوقی‌ها و سهامداران عمده در بورس، به عرضه آشناری در بازار اقدام می‌کنند؛ اما هنوز تکنیکالیزم‌ها و تئوریزم‌های بازار سرمایه امیدوار بودند که سرانجام حقوقی‌ها و بازارگردان‌ها از سهام خود حمایت کنند؛ اما، حقوقی‌ها، بازارگردان‌ها و سهامداران عمده، (شاید چون از اتفاقی که قرار بود بیافتد آگاهی داشتند) ضمن نوسان‌گیری‌های شدید روزانه، به عرضه‌های آشناری خود ادامه دادند. این دیگر اصلاح بازار سرمایه نبود. ریزش تمام عیار بود. همه شروع به فروختن کردند. مردم هم از ترس از دست دادن بیشتر سرمایه با ضرر، سرمایه‌های خود را حراج کردند و فروختند و خارج شدند. اعتماد چه شد؟ از بین رفت.

-- ایجاد پشتوانه علمی: حالا قرار است نظام کنترلی برای توجیه عملکرد خود از علم استفاده ابزاری کرده و گروهی را در خدمت خود درآورد. عده‌ای از اقتصاددانان افزایش ناگهانی شاخص را به‌صلاح نمی‌دانستند و چون از سناریوی پشت پرده هم آگاهی نداشتند گمان کردند افزایش شاخص به دلیل وجود حباب در بورس است. عده‌ای دیگر از اقتصاددانان داخل و خارج که آگاهی کافی به اقتصاد کشور نداشتند، شروع کردند به ارایه تحلیل‌های علمی و نشر آن در جراید که: رشد شاخص و حمایت دولت از بازار سهام به پولی شدن اقتصاد کشور منجر شده و در نتیجه باید منتظر افزایش شدید نرخ تورم در اقتصاد بود. پرواضح بود که تحلیل‌های این گروه مأخذ علمی معتبری نداشته و بر مبنای نظریه‌های اقتصادی استوار نبودند؛ چراکه خیلی زود مشاهده شد که ریزش شدید بازار سرمایه به کاهش نرخ تورم نیانجامید و همزمان با سقوط بازار سرمایه، تغییرات درصدی قیمت‌های نسبی با رشد سرسام‌آوری در بازارهای مختلف اقتصاد ادامه پیدا کرد. ریزش دستوری همچنان ادامه داشت و دولت و حقوقی‌ها منتفع می‌شدند و خیلی زود معلوم شد که نه فقط افزایش شاخص بورس به افزایش انتظارات تورمی نمی‌انجامد بلکه برعکس، افزایش سطح عمومی قیمت‌ها و انتظارات تورمی در اقتصادی غیردستوری به افزایش شاخص می‌انجامد اما متأسفانه عده‌ای به یاری دولت آمدند تا به طور دستوری، شاخص و قیمت سهام سرکوب شوند؛ حتی بسیاری از شرکت‌هایی که ترازنامه مالی مثبت، EPS بالا، میانگین درصد DPS جذاب و پی‌برای (P/E) بسیار پایین داشتند، با کاهش قیمتی حدود ۸۵-۷۰ درصدی مواجه شدند. عملکرد دولت در بازار سرمایه در این مدت چیزی نبود

جز دستبرد غافل‌گیرانه از سهامداران که با مدیریت وزارت اقتصاد و رئیس پیشین سازمان بورس تحقق پیدا کرد. یک مثال بزنم که البته مثال‌هایی از این قبیل فراوانند. در همین دوران وزیر اقتصاد قول داده بود تا سهم پالایش را با ۳۰ درصد تخفیف و با قیمت ده هزار تومان به مردم بفروشد. یعنی، وزیر به مردم گفته بود که ما سهم ۱۳ هزار تومانی را به قیمت ۱۰ هزار تومان در بازار سرمایه به فروش می‌رسانیم. پس، هیچکس باور نداشت که قیمت سهم پس از مدت کوتاهی در بازار از ۱۰ هزار تومان کمتر شود یا اصل سرمایه‌اش حتی بدون درنظر گرفتن سود بانکی از بین برود. اما چه اتفاقی افتاد؟ قیمت سهم پالایش تا ۱۴۰۱ به حوالی قیمت ۷ هزار تومان سقوط کرد تا دولت بتواند از مابه‌التفاوت، منفعت بیشتری را نصیب خود کند و البته هیچ‌کدام از تحلیل‌گران اقتصادی هم که ادعا داشتند افزایش شاخص به انتظارات تورمی می‌انجامد به این بدیهیات واکنشی نشان ندادند که این توهم، دروغی محض است و هیچ نظریه علمی یا مقاله متقن و چاپ شده‌ای چنین فرضیه‌ای را تأیید نمی‌کند. برعکس؛ کاوش‌ها و نظریه‌های علم اقتصاد مدلل این واقعیت بودند که رشد طبیعی بازار سرمایه به تقویت تولید، افزایش عرضه محصولات بنگاه‌های اقتصادی، رشد اقتصادی، کمک به ثبات در بازارهای مختلف و درنهایت کاهش تورم می‌انجامد.

-- خروج پول از بازار سرمایه و افزایش شدید درآمدهای دولت: درآمدهای مالیاتی دولت در پنج ماهه ابتدایی سال ۹۹، ابعاد جالبی از کسب درآمد مالیاتی دولت از محل رونق بورس را نشان می‌دهد. درآمد مالیاتی دولت از محل نقل و انتقال سهام فقط در پنج ماهه ابتدایی سال ۹۹، حدود ۱۰ هزار و ۳۰۰ میلیارد تومان بود که رشد ۱۵۸ درصدی را نسبت به کل درآمد دولت از این محل در سال ۹۸ نشان می‌داد. کل درآمد مالیاتی دولت از محل نقل و انتقال سهام در سال ۹۸ حدود ۴ هزار میلیارد تومان بود که نسبت به سال ۹۷ بالغ بر ۵۰۰ درصد رشد کرد. همه این‌ها نشان می‌داد دولت برای تحقق مالیات ۱۹۰ هزار میلیارد تومانی خود در بودجه ۹۹، وزنه سنگینی را به مالیات از بازار سهام اختصاص داده بود. این درحالی است که دولت در خوشبینانه‌ترین حالت هم درآمدی بیشتر از ۶ یا ۷ هزار میلیارد را از محل سهام برای سال ۹۹ پیش‌بینی نمی‌کرد، درآمدی که تنها در چند ماه دو برابر انتظارات دولت بوده است و این موضوع محقق نمی‌شد مگر با سقوط بورس؛ زیرا دولت در رشد بورس به صورت مستقیم منتفع نمی‌شد و براساس ماده ۱۴۳ مکرر قانون مالیات‌های مستقیم، نیم درصد از کارمزد معاملات، از فروش سهام به عنوان مالیات اخذ شده و بلافاصله در حساب دولت قرار می‌گیرد؛ فلذا دولت برای کسب نتیجه مورد نظر خود، به سقوط بازار سرمایه نیاز داشت. یعنی همه باید بفروشتند تا دولت مالیات بگیرد! عرضه‌های آبخاری در کنار خروج پول سهامداران حقیقی از بازار سرمایه مانده‌ای آسمانی برای دولت بود. برای مثال: حجم پول خارج شده از بازار سهام فقط در شهریور حدود ۲۰ هزار میلیارد تومان برآورد شد. از ابتدای سال ۹۹ تا ۱۹ مرداد همان سال که همزمان با سقوط بورس است، برآورد شد حدود ۱۱۰ هزار میلیارد تومان نقدینگی حقیقی وارد بازار سهام شود. خروج این نقدینگی می‌توانست درآمد مالیاتی هنگفتی نصیب دولت کرده و بخشی از مشکل کسری بودجه را حل کند.

پس از ۱۹ مرداد که ریزش بورس آغاز شد حدود ۲۰ هزار میلیارد تومان پول از بازار خارج شد و این رقم همچنان ادامه داشت (جالب است طی اکثر سال‌های حکومت سه ساله مرحوم رئیسی، بازار سهام از وضعیت مشابهی برخوردار بود و دارایی سهامداران از بین می‌رفت که این روند حتی پس از آن ادامه داشت. به عبارت دیگر، بورس آئینه‌ای از اقتصاد کشور است. بورس که خراب باشد، با صدای بلند می‌گوید: اقتصاد کشور خراب است.) برای نمونه: خروج ۷ هزار میلیارد تومان پول از بورس در دوشنبه ۳ شهریور ۹۹؛ خروج پول در شنبه ۵ مهرماه ۷۰۲ میلیارد تومان و در روز بعد یعنی یکشنبه ۶ مهرماه ۲۱۸۸ میلیارد تومان..... در هفته آخر مهرماه شاهد خروج ۲ هزار و ۵۸۰ میلیارد تومان خروج پول از بازار سرمایه بوده‌ایم که به معنای افزایش درآمدهای مالیاتی برای دولت و واریز به خزانه است!

پول‌های خارج شده از بازار سرمایه کجا رفتند؟

-- افزایش شدید نرخ در بازارهای موازی: گمان نشود که حجم عظیم پولی که از بورس خارج شد و همچنان ادامه داشت، زیر بالشت‌ها در خانه‌ها نگهداری می‌شد یا دوباره در بانک‌ها سرمایه گذاری می‌شود! از لحاظ علمی سرمایه جایی می‌رود که بالاترین نرخ بازدهی را کسب کند. این را اطاق فکری اقتصادی ریاست جمهوری هم می‌دانست. پس.... دولت ونزوئلا در اردیبهشت ماه ۹ تن طلا معادل حدوداً ۵۰۰ میلیون دلار را در ازای خدمات ایران برای بازسازی پالایشگاه‌های این کشور با هواپیما به ایران ارسال می‌کند. دولت هم با توجه به محدودیت‌های ناشی از تحریم، بازی پلیدی را با سرمایه‌های مردم به راه می‌اندازد. پس از آن که تمامی ارکان نظام، ملت را به سرمایه گذاری در بورس دعوت و آنان را در کسب کد بورسی از نیمه‌های شب به صف می‌کنند؛ حال باید بازی دیگری را به راه اندازد. این بازی با ریزش دستوری بازار آغاز شد. طلاهای ونزوئلایی باید به بالاترین قیمت به فروش می‌رفت. عده ای گمان می‌کنند که قانون عرضه و تقاضای علم اقتصاد در اقتصاد کترلی ایران نیز صادق است. اما این طور نیست. تجربه نشان داده است که در اقتصاد کترلی ایران هر زمان عرضه دلار و طلا از طرف دولت زیاد شده است، قیمت آن هم افزایش پیدا کرده است. حالا هم باید خریداری برای ۹ تن طلا پیدا می‌شد تا دولت بتواند بخشی از کسری بودجه خود را پوشش دهد. آنهم به بالاترین قیمت! قیمت طلا که بالا رود، ارزش پول ملی در مقابل آن کاهش پیدا می‌کند که به معنای افزایش نرخ ارز در مقابل پول داخلی است. حال دولت می‌توانست که دلار را هم به بالاترین قیمت بفروشد. سکه اول سال ۹۹، حدود ۶ میلیون تومان؛ در اواخر شهریور ۱۲ میلیون تومان و در اواخر مهرماه ۱۳ میلیون تومان! دلار در پایان سال ۹۸، حدود ۱۵ هزار تومان؛ در شهریور ۹۹، حدود ۲۶ هزار تومان، در اواخر مهر ماه ۳۲ هزار. حالا باید تتمه باقیمانده کسری بودجه را چاره اندیشید! ریزش بورس نه فقط مالیات هنگفتی از بورس را نصیب دولت کرد بلکه ریزش، موجب فرار سرمایه از بورس به بازارهای موازی طلا و دلار شد که ماحصل آن سکه شانزده میلیون تومانی و دلار سی دو هزار تومانی بود. طلاها در بازار فروخته شدند و به اعتراف رئیس جمهور و رئیس کل بانک مرکزی روزانه میلیون ها دلار در بازار فروخته می‌شد تا سرانجام آقای نوبخت رئیس

وقت سازمان برنامه و بودجه اعلام می‌کند: در سال جاری مشکل کسری بودجه نداریم. یعنی ۱۸۰ هزار میلیارد تومان به اشاره‌ای حل شد. اما به چه قیمتی؟ ورشکسته کردن ملت ایران و از بین بردن اعتماد عمومی.

ملاحظه می‌شود در اقتصادهای متعارف، بازار سرمایه ابزار و پشتوانه‌ای برای جهش تولید و اشتغال و بخشی از توسعه یافتگی در حوزه اقتصادی است؛ اما در اقتصاد کترلی ایران برعکس عمل می‌کند؛ یعنی در نظام کترلی و ایدئولوژیک-توتالیتار و بلکه پوپولیستی ایران، منافع ملی، رفاه مردم، توجه به رشد تولید و توسعه یافتگی بازپچه‌ای هستند در دست متولیان تا هر زمان خواستند از این شعارهای فریبنده برای تحمیل مردم و تقویت پایه‌های نظام کترلی بهره‌مند شوند. نتیجه عملکرد اقتصاد کترلی طی سالیان پیشین، ضمن از بین بردن اعتماد عمومی، منجر به خروج سرمایه شدید و سرمایه‌گذاری ایرانیان در اقصی نقاط عالم شده به گونه‌ای که سرمایه‌گذاران ترجیح می‌دهند در هر کشوری به غیر از ایران سرمایه‌گذاری کنند، زیرا امنیت اقتصادی در حداقل ممکن هم در کشور تامین نشده است که شاهد این موضوع تجربه ناخوشایندی است که بعد از دخالت گسترده حاکمیت نظام کترلی در بازار سهام ایجاد شده است.

دستوری بودن بازار مالیه در ایران ازجمله بازار سرمایه، رانت فراوانی را برای گروهی اندک جهت ثروتمندشدن و ورشکسته شدن خیل عظیمی از سهامداران در برهه‌های زمانی مختلف می‌شود. حاکمیت به‌طور دستوری مبادرت به کاهش ارزش سهامی می‌کند که قیمت بسیاری از آن‌ها زیر ارزش ذاتی خود عرضه می‌شوند وقتی همزمان تورم انباشته شده و افزایش شدید نرخ ارز را هم در نظر داشته باشیم. در نظام اقتصاد کترلی ایران، تحلیل بازار سهام نباید صرفاً از منظر "اقتصاد کلان" نگریسته شود و در ادامه کوشش بسیاری از اقتصاددانان متأخر ازجمله "هال و تیلور" ضروری است که "تقاضای کل" در اقتصاد را بر پایه "اقتصاد خرد" تحلیل کرد. یعنی، در مواقع بسیاری صرفاً به رشد شاخص بورس برای تحلیل روند قیمت‌ها در بازار سهام نباید اکتفا کرد. برای نمونه، رشد شاخص بورس طی فروردین ۹۹ به دلیل رشد قیمت شرکت‌های دولتی در بازار سرمایه ازجمله برای مثال، تجدید ارزیابی بیشتری بانک‌ها و شرکت‌های دولتی زیان‌ده و در نتیجه حباب در قیمت آنها بوده که این خود زمینه ساز افزایش قیمت سهامی بود که دولت از اواسط اردیبهشت در قالب طرح‌های مختلف در بورس تصمیم به عرضه آنها کرد؛ درحالی‌که در همین دوره، قیمت بسیاری از سهام غیردولتی نه فقط از رشد آنچنانی برخوردار نشدند بلکه با اتکا به تحلیل‌های خرد شاهد کاهش قیمت آن‌ها یا حداقل رشد نه چندان بالای این دسته از سهام بودیم که در بسیاری از مواقع زیر ارزش ذاتی خود عرضه می‌شدند. جداکردن نمادهای متعلق به شرکت‌های دولتی، نیمه دولتی، خصوصی و آن‌دسته از شرکت‌های دولتی که در بیابان خدا کلنگ زنی شده‌اند و عملکرد اقتصادی مؤثری نداشته‌اند و همزمان قیمت سهام‌شان از رشد عجیبی

برخوردار بودند، می‌تواند تصویر واضح‌تری از روند قیمت‌ها و تراز مالی شرکت‌ها در نظام دستوری و کنترلی اقتصاد ایران ارایه کند.

باید پرسید چرا دولت در مواقعی با روش‌های غیرمتعارف دستوری منجر به افزایش شدید شاخص می‌شود و به طور تصنعی قیمت سهام شرکت‌های تازه عرضه شده خود در بورس را افزایش می‌دهد؛ درحالی‌که اثرات تخریبی چنین اقداماتی متعاقباً از منظر اقتصاد کلان به افزایش شدید سطح عمومی قیمت‌ها و متعاقباً نرخ تورم منجر خواهد شد و از سویی دیگر از نگاه اقتصاد خرد، نگرانی و بعضاً خسارات سنگین تحمیل شده به سهامداران غیردولتی که در تنگناها و سخت‌ترین شرایط اقتصادی-سیاسی-اجتماعی کشور با سرمایه‌های اندک خود توانستند شرکت‌های موجود در بازار را حمایت کرده و خیمه بازار سرمایه را برافراشته نگاه دارند، بی‌توجهی نظام کنترلی را بیشتر عیان می‌کند. غافل از آن‌که حاکمیت کنترلی، بازار سرمایه را قلکی برای تأمین مالی خود به حساب آورده و پس از چندی که مشکلات را توسط افزایش قیمت سهام عرضه شده و عرضه‌های آبخاری شرکت‌های خود در بازار برطرف کرد، از بازار عقب کشیده و آن‌را رها می‌کند؛ چراکه حاکمیت می‌داند حتی سقوط بازار سهام، تأثیری بر شرکت‌های تازه عرضه شده دولتی در بورس نخواهد داشت زیرا تأثیر سقوط قیمت‌ها حداکثر این شرکت‌ها را برمی‌گرداند سر جای اول خود درحالی‌که آنها مدتی توانسته‌اند جیب مردم را خالی کنند و به جیب خود بریزند. بدیهی است تأثیر بسیار وخیم سقوط بازار سهام، بر قاطبه سهام داران غیردولتی بود که با از دست دادن سرمایه زندگیشان، به خاک سیاه نشستند.

نگرانی‌های تمام ناشدنی در اقتصاد کنترلی ایران در واقع تمامی معلول هستند. هیچ تحلیل و بررسی اقتصادی-اجتماعی-سیاسی-فرهنگی و.... رابطه علت و معلولی با یکدیگر ندارند بلکه تمامی آنها معلول بزرگی هستند از علتی به مراتب بزرگتر که کمتر کسی در نظام کنترلی-پوپولیستی ایران جرأت به زبان آوردنش را دارد. هر ناهنجاری، نابسامانی، تخریب، نوسانات شدید، نابرابری، فساد، فقر و امثالهم در بازارها و بخش‌های مختلف جامعه، معلول یک علت هستند و آن تن دادن به نظام ایدئولوژیک - توتالیتار است که با خود تحریم می‌آورد و نتیجه آن، هدم اصول و موازین دموکراسی، نادیده گرفتن اقتصاد آزاد و بهره بردن از اقتصاد دستوری است. تا زمانی‌که بنیان‌های جامعه بر نظام ایدئولوژیک-توتالیتار استوار بماند، تحریم‌ها همچنان پابرجا بوده، رانت‌خواران، دلان و ویژه‌خواران در خفا و پنهان جولان داده و تمامی این تخریب‌ها در مقاطع مختلف ظهور خواهند کرد و هرگونه دستورالعمل برای رفع مشکلات فقط مسکنی موقت خواهد بود که دوباره مشکل به صورت حادتری در مقطع دیگر زمانی بروز خواهد کرد.

۲-۵- پولشویی

پولشویی سم دیگری در مسیر توسعه یافتگی است. از ناهنجاری‌های دیگری که بازار مالیه ایران را طی سالیان گذشته آلوده کرده است، "پول‌شویی" است که به واسطه تحمیل تحریم‌های گسترده بر اقتصاد و جامعه ایرانی صورت می‌گیرد. اقتصادهای آزاد برای فایق آمدن به این معضل راه‌های علمی متعددی اختیار کرده‌اند تا بتوانند در جهت توسعه یافتگی بازار مالیه مورد استفاده قرار دهند. اما باید در نظر داشت مقابله با چنین ناهنجاری‌هایی در اقتصادمداری کنترلی ایران به راحتی کشورهای با اقتصاد آزاد صورت نمی‌گیرد که در ادامه به ابعاد آن، اشاره‌ای اجمالی خواهم کرد. به‌طور کلی، "پول شوئی"^{۱۴۸} به وضعیتی اطلاق می‌شود که:

۱- اول، پول‌هایی که منشأ مشخصی ندارند از طریق سیستم بانکی یا به صورت چمدانی؛ به نهادها، مراکز و گروه‌های مختلف در داخل و خارج از کشور بدون نشان دادن هیچ‌گونه رد پایی از فرستنده ارسال شود تا آن منابع دوباره به صورت‌های مختلف (حال می‌خواهد نقدی یا کالایی یا استفاده از روش‌های نوین دیگری مثل حمایت‌های سرزمینی باشد) به فرستنده ناشناس یا کشور برگردانده شوند. بسیاری از گروه‌های تروریستی و متخاصم که نمی‌توانند فعالیت قانونی پولی داشته باشند، اقدام به پولشویی کرده تا بتوانند نیازهای مالی خود را برآورده کنند.

۲- دوم، در بازارهای پولی، وجوهی که از راه فعالیت‌های غیرقانونی از جمله قاچاق مواد مخدر، قاچاق انسان، قاچاق مشروبات الکلی، قاچاق اسلحه، قاچاق پول، اختلاس و ارتشاءهای بسیار گسترده و فراگیر در سطح مقامات و مسئولین دولتی که وابسته به گروه‌های مافیایی و ناشناخته‌اند و موارد نظیر آن‌ها بدست می‌آید و از طریق بازار پول رسمی مثل بانک‌ها، به دارایی یا پولی که جنبه قانونی دارد، تبدیل می‌شود.

به‌طور معمول، اشخاص به‌تنهایی کمتر قادر به پولشویی هستند و مشاهدات نشان می‌دهند که از طریق گروه‌هایی چون افراد مشخصی که برخی به آن مافیا می‌گویند، صورت می‌گیرد. این گروه‌ها، یا سیستم بانکی کشورها را برای تطهیر پول‌های کثیف مورد استفاده قرار داده تا سپس پول‌های تطهیر شده را در حرفه‌ها و فعالیت‌های قانونی به‌کار اندازند یا می‌خواهند توسط ارسال مخفیانه منابع به گروه‌های متخاصم در کشورهای دیگر، به منافع سیاسی خود دست پیدا کنند. گروه‌های مختلف تروریستی داعش، طالبان، القاعده، جبهه‌النصره و امثالهم با پولشویی مبالغی هنگفت به فعالیت‌های مخرب علیه کشورهای دیگر می‌پردازند. برای مقابله با این وضعیت، کشورها در مقر سازمان همکاری و توسعه اقتصادی در پاریس، سازمانی بین دولتی موسوم به گروه ویژه اقدام مالی یا به اختصار اف. ای. تی. اف.^{۱۴۹} (تا سال ۱۴۰۱ در میان ۱۹۰ کشور، ۱۸۸ کشور جهان حداقل دو کنوانسیون اساسی

¹⁴⁸ - money laundering

¹⁴⁹ - Financial Action Task Force

افای تی اف را پذیرفته و به اجرا گذاشته بودند، اما ایران و کره شمالی به دلیل پذیرفتن هیچ کدام از کنوانسیون های آن، در فهرست سیاه اف. ای. تی. اف. گذاشته شده اند) و همچنین کنوانسیون مبارزه با جرائم سازمان یافته فراملی، موسوم به پالرمو^{۱۵۰} که با قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۰ به تصویب رسید و کشورها را ملزم به عضویت در آن نمود، سعی در مبارزه با این پدیده شوم کرده تا توسعه یافتگی کشورهاشان مورد تهدید این گونه فعالیت ها قرار نگیرد.

آمار پولشویی در اقتصاد ایران چندان روشن نیست و آمار در دسترس نشانگر بخشی از پولشویی بخش غیردولتی است که نشان می دهد طی سال های ۱۳۵۲ تا ۱۳۸۰ نزدیک ۱۲ درصد از مجموع نقدینگی کشور شامل پولشویی یا همان پول های کثیف شده و با فرض ثابت ماندن درصد پولشویی در اقتصاد ملی طی سال های مختلف، با فرض نقدینگی ۵۱۰۵۰ هزار میلیارد تومانی ۱۴۰۱، حدود ۶۱۲۶ هزار میلیارد تومان از این رقم شامل پولشویی یا پول های کثیف است. برای وخامت وضعیت حاد کنونی کافیه بدانیم که معادل ۲ تا حداکثر ۵ درصد از تولید ناخالص داخلی جهان مشمول پولشویی می شود درحالی که این رقم در ایران ۱۱/۸ درصد یا حدود ۱۲ درصد است و اگر پولشویی در سطح دولتی را به این ارقام اضافه کنیم، وخامت موضوع بیشتر آشکار می شود. مبارزه با این پدیده شوم به نفع منافع ملی جوامعی است که با آن سروکار دارند، چراکه مبارزه با پولشویی، به رشد سرمایه گذاری های مولد و کاهش ریسک های سرمایه گذاری در کشور می انجامد. در اقتصادمداری کترلی ایران اما ابعاد و حجم پولشویی در اقتصاد چندان مشخص نبوده و همچنین زیرساخت های مبارزه با آن مهیا نیستند؛ بنابراین هرگونه مبارزه با این پدیده به جای آن که اثرات مثبتش را در اقتصاد نشان دهد، می تواند سیستم بانکی را با اختلال و تحریم شدید روبه رو کرده و ابعاد اقتصاد زیرزمینی را وسیع تر کند. ضمن آن که کاهش شدید سرمایه گذاری و بی اعتمادی صاحبان سرمایه به ویژه سرمایه گذاران خارجی به فعالیت های مولد و پایدار اقتصادی را به همراه داشته و ریسک سرمایه گذاری را افزایش می دهد.

اعتقاد بسیاری هم بر اینست که بسیاری از گروه های رانت جو (به ویژه آقازاده ها) که قدرت سیاسی- اقتصادی را در نظام کترلی ایران به عهده دارند، مسبب پیدایی "پولشویی" در اقتصاد هستند تا راحت تر بتوانند از گروه های متخاصم که به آنان گروه های "مقاومت" گفته می شود، حمایت مالی و تسلیحاتی کنند و بنابراین، هرگونه مبارزه با آن به صورت ظاهری صورت خواهد گرفت و ممکن است در این راه، حقوق بسیاری از افراد و فعالان اقتصادی که از وابستگی سیاسی بالایی برخوردار نیستند، پایمال شود. به طور معمول مخالفت با پیوستن به FATF و دو کنوانسیون CFT و PALERMO از طرف همین گروه ها و افراد صورت می گیرد که به آنان گروه های تندرو و محافظه کار گفته می شود. مخالفت این گروه ها سبب خسارات فراوانی به اقتصاد کشور و در نتیجه توسعه نیافتگی کشور شده است. کشورهایی می توانند به طور اصولی با پولشویی مبارزه کنند که در وهله نخست به ایجاد زیر

ساخت‌های مناسب در بازار مالیه (بازار پول و سرمایه و به‌طور اخص سیستم بانکی کشور)، بازار تجاری و سایر بخش‌های مورد نیاز اقتصاد اهتمام ورزیده و همزمان معضلات، اختلالات و مشکلات آن‌ها را برطرف کنند که این شرایط در کشورهای با اقتصادمداری کنترلی اصلاً قابل مشاهده نیست.

۳-۵- تولید

تولید کلید توسعه یافتگی است. در ایران، علی‌رغم تأکیدات فراوان به تولید اما این بخش نه فقط توسعه نیافته بلکه به دلیل نامعلوم بودن استراتژی توسعه به عاملی برای توسعه نیافتگی تبدیل شده است. با توجه به طبقه‌بندی یونسکو برای ژرف‌نگری در تولید، می‌توان بخش‌های زیر را مدنظر قرار داد تا کشور برای توسعه یافتگی بتواند، اهداف، عملکرد و تحقیقات و پژوهش‌های توسعه‌ای خود را معطوف به آن‌ها کند:

- ۱- توجه به آمایش سرزمینی در کنار استفاده از امکانات موجود در زمین، دریا و فضا
 - ۲- بهره‌برداری از صنعت کشاورزی، دامداری و جنگل‌داری
 - ۳- توجه به توسعه صنعتی
 - ۴- توجه به بخش انرژی از منابع مختلف و تلاش در تولید، ذخیره سازی و توزیع بهینه آن
 - ۵- حمل و نقل و ارتباطات جاده‌ای، دریایی، هوایی و تجارت الکترونیک
 - ۶- ژرف‌نگری در گسترش اینترنت و استفاده از امکانات و بهره‌برداری از یافته‌های جدید در فضای مجازی برای گسترش تولید
 - ۷- گسترش خدمات آموزشی برای نهادینه کردن تولید در جامعه
 - ۸- توسعه خدمات بهداشتی و درمانی برای سلامت جسمی و روانی جامعه جهت استحکام عقبه بخش تولیدی کشور
 - ۹- توسعه اجتماعی و خدمات اقتصادی- اجتماعی برای استحکام تولید
 - ۱۰- حمایت و حفاظت از محیط زیست و زیست بوم
 - ۱۱- توجه به خدمات ویژه در جهت دفاع ملی و سرزمینی
 - ۱۲- استفاده از امور قضایی برای تضمین فرآیند تولید و ممانعت از رانت جویی و ویژه خواری
- پیشتر اشاره کردم که استراتژی توسعه به‌ویژه در بخش تولید نامعلوم بوده که بنابراین، تناقض در سیاست‌ها و اهداف آن‌را به دنبال دارد. توجه به بخش صنعت در کشورهای توسعه یافته از عوامل اصلی توسعه یافتگی محسوب می‌شود اما در ایران این بخش از عقب ماندگی گسترده برخوردار است. درکنار بی‌توجهی به تحقیق و توسعه برای ژرف‌نگری و توسعه بخش صنعت که حدود ۵ درصد کشورهای توسعه یافته است، عوامل دیگری در عقب‌ماندگی این بخش وجود دارد که به‌طور خلاصه عبارتند از:

۱- درکنار کاهش شدید قدرت خرید مصرف کنند، رکود تورمی مزمن که به واسطه تحریم‌های گسترده دهه‌هاست گریبان‌گیر اقتصاد ایران شده است.

۲- قیمت‌های دستوری که لاجرم دو نرخ یا چند نرخ بودن قیمت محصولات را سبب شده و عرضه محصولات را با دشواری مواجه کرده است.

۳- بازارهای محدود صادراتی برای کالاهای ایرانی درکنار از دست رفتن بازارهای موجود که ناکارآمدی مدیران و تحریم از عوامل اصلی به‌شمار می‌آیند.

۴- بالابودن هزینه‌های تولید به‌ویژه در بخش انرژی که از سوی دولت بر تولیدکننده تحمیل شده و تولید به‌ویژه تولیدات صنعتی را با مشکل مواجه کرده است. بالابودن هزینه‌های تولید از علل اصلی تورم مزمن در اقتصاد ایران بوده که سد راهی است در مسیر تولید پایدار بنگاه‌های اقتصادی.

۵- نوسانات شدید نرخ ارز که از یک‌سو قیمت نهایی کالاهای تولیدی بنگاه‌ها را دستخوش نوسان کرده و از سوی دیگر، تهیه مواد اولیه برای تولید کالاهای نهایی در کشور را به مخاطره انداخته است.

۶- باید تصدیق کرد که تحریم‌های گسترده عامل اصلی کندی تولید در ایران است. تحریم نه فقط "هزینه مبادلاتی" تهیه مواد اولیه و واسطه‌ای را به‌شدت افزایش داده، بلکه امکان دسترسی به آن‌ها را با دشواری مواجه کرده که خود موجب قیمت‌های دستوری در ایران شده است. جالب است بدانید که هزینه جنگ ایران و عراق حدود ۶۲۷ میلیارد دلار تخمین زده شده است درحالی‌که هزینه تحریم‌ها از سال ۹۰ تا ۱۴۰۱ بیش از ۱۲۰۰ میلیارد دلار برآورده شده که لطفاً سنگینی بر اقتصاد ایران وارد کرده است؛ افزون بر این سالانه بیش از ۹,۴۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار تخفیف فروش نفت به چین و برخی کشورها پرداخت می‌شود.

۷- نامعلوم بودن و آشفتگی در سیاست‌های پولی که تولیدکننده را با مشکل تهیه نقدینگی مواجه کرده است.

۸- درگیری‌های بین‌المللی به‌ویژه با قدرت‌های بزرگ اقتصادی (مثل آمریکا) درکنار نپذیرفتن قواعد مرسوم بین‌المللی مثل FATF ایران را از بازارهای مالی بین‌المللی دور نگاه داشته و سیستم بانکی را که حامی تولیدکننده محسوب می‌شود، با مخاطرات و تنگناهای شدید مواجه کرده است.

۹- کاهش شدید سرمایه‌گذاری‌های خارجی که پیشتر به آن اشاره شد به دلیل چالش‌های مرتبط با برجام که خود عامل تحریم‌های گسترده بوده، ایران را درکنار فقدان دسترسی به فن‌آوری‌های متنوع برای تعمیق و ایجاد بنگاه‌های جدید و پیشرفته تولیدی با مشارکت خارجی از یک‌سو و همچنین دورنگه‌داشتن ایران از منابع وسیع پس‌اندازها و سرمایه‌های خارجی، جملگی سبب شده‌اند تا تولید در کشور به حاشیه رانده شود. به دلیل محدودیت‌های اعمال‌شده از سوی نهادهای بین‌المللی بر ایران، بسیاری از شرکای تجاری ایران از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ایران استنکاف کرده و منابع خود را به کشورهای دیگر ارسال می‌کنند. برای مثال، درحالی‌که توافق راهبردی ۲۵ ساله میان

ایران و چین به امضای طرفین رسیده است، اما چین ادعا می‌کند به دلیل قرارگرفتن ایران در لیست سیاه FATF نمی‌تواند به تعهداتش عمل کند و این درحالی است که سرمایه‌گذاری چین در عربستان سعودی و امارات به ترتیب ۳۷ و ۳۱ برابر ایران است!

۱۰- به دلیل چالش‌های مرتبط با تحریم و FATF، تولیدکننده برای تهیه نیازهای مرتبط با تولید داخلی نتوانسته است از تنگناهای مبادلات بانکی بین‌المللی عبور کرده و حتی در گشایش خطوط اعتباری یا LC نزد بانک خارجی در ایران محروم مانده است.

۱۱- مشکلات گمرکی در ترخیص کالاهای وارداتی و همچنین، تعرفه‌های بالای بازرگانی، انگیزه تولیدکننده را برای تولید در مقیاس وسیع را با چالش مواجه کرده است.

۱۲- از مشکلات جدی بر سر تولید در ایران بخش‌نامه‌های ضد و نقیض در کنار نداشتن استراتژی واحد توسعه اقتصادی در بخش تولید است.

۱۳- وابسته بودن تولید نهایی به کالاهای واسطه‌ای که با وجود محدودیت‌ها، کشور را حتی در تولید محصولات نهایی که وابسته به برخی از کالاهای مهم مثل قطعات خودرو، فولاد، صنایع بسته‌بندی، خوراک دام و.... بوده با چالش‌های متعددی مواجه کرده است. بنابراین، تولیدکننده به جای ایجاد ارزش افزوده، سعی در خام‌فروشی کالاهایی مثل پسته، زعفران، سنگ‌های معدنی و حتی نفت و گاز با قیمت‌های پائین‌تر از قیمت‌های جهانی داشته تا بتواند به حیات خود ادامه دهد.

۱۴- پیشتر درباره آمایش سرزمینی و مکان‌یابی نقاط مختلف کشور برای تولید محصولات صحبت شد که به دلیل نداشتن نقشه‌ای منسجم و احد برای مکان‌یابی، کشور نتوانسته است از ظرفیت‌های فراوان در بخش‌های مختلف از جمله صنایع کشاورزی، گردشگری و حتی ایجاد صنایع پتروشیمی بهترین استفاده را به‌عمل آورد.

۱۵- افزون بر موارد بالا، نداشتن صنعت شناخته شده و اصطلاحاً "برند" در سطح جهانی، مشکلات مدیریتی و نداشتن ابزارهای کارآی مدیریتی برای توسعه صنعت، نبود متولی شناخته شده برای توسعه و نهادینه کردن صنعت در کشور، وجود مراکز مختلف تصمیم‌گیری (به‌ویژه سپاه) و دخالت هریک در فرایند تولید محصولات صنعتی و خدماتی و امثالهم را می‌توان به عنوان چالش‌های پیش‌روی صنعت و تنگناهای تولید در کشور نام برد.

۱۶- فرایند تولیدات در ایران در انحصار دولت و نهادهای وابسته به دولت است و بخش خصوصی توان مقابله با نهادهای دولتی و خصولتی (دولتی+خصوصی) را ندارد. بر اساس گزارش "اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی" که با همکاری "پژوهشکده آمار مرکز آمار" ایران تهیه شده است، سهم ارزش‌افزوده بخش خصوصی در اقتصاد ایران را برای سال‌های نشان می‌دهد. "داده‌های این گزارش نشان می‌دهد براساس اطلاعات صورت‌های مالی پنج بخش عمومی شامل ۱- دولت، ۲- شهرداری، ۳- تأمین اجتماعی، ۴- شرکت‌های دولتی و ۵- نهادهای عمومی غیردولتی و همچنین شرکت‌های بخش خصوصی؛ در سال ۱۳۹۳ سهم ارزش‌افزوده بخش خصوصی از کل ارزش‌افزوده ایجادشده در اقتصاد ایران معادل ۴۷,۳ درصد و سهم بخش عمومی ۵۲,۷ درصد بوده است. بر اساس این گزارش، در سال ۱۳۹۳ از کل ارزش‌افزوده اقتصاد ایران؛ سهم دولت و شرکت‌های دولتی ۳۱,۵

درصد، سهم بخش خصوصی ۴۷,۳ درصد و ۲۱,۲ درصد نیز سهم نهادهای عمومی غیردولتی اعم از شهرداری‌ها، تامین اجتماعی و صندوق‌های بازنشستگی و نهادهای انقلابی بوده است. در این گزارش آمده است که از ۳۷ نهاد عمومی غیردولتی فعال در کشور فعال تعداد ۱۹ نهاد عمومی اطلاعات لازم برای سنجش میزان نقش‌شان در اقتصاد ایران به پژوهشگران ارائه نداده‌اند. نگاهی به لیست نهادهای عمومی غیردولتی نشان می‌دهد از جمله نهادهای عمومی که اطلاعات خود را در این گزارش ارائه داده‌اند؛ عبارتند از آستان قدس، بنیاد مستضعفان، شهرداری‌های کشور، کمیته امداد، موسسه جهاد نصر و استقلال، هیات امنای صرافه جویی ارزی، جهاد دانشگاهی، هلال احمر، سازمان تبلیغات اسلامی، بنیاد شهید. همچنین بزرگ‌ترین غایب این لیست، ستاد اجرایی فرمان حضرت امام است. در مجموع، سهم بخش خصوصی از اقتصاد ایران ۴۷ درصد بوده که از این میان، سهم بخش خصوصی از صنعت پالایش نفت یک درصد، سهم ۵۳ درصدی بخش خصوصی از صنعت دارو و همچنین، سهم ۲۰ درصدی بخش خصوصی از خودروسازی گزارش شده است."

۱۷- هرچند موارد متنوع دیگری را به‌مثابه چالش‌های پیش روی تولید در کشور می‌توان اضافه کرد اما به نظر من، مهمترین چالش پیش‌روی توسعه یافتگی در کشور، ساختار سیاسی موجود در کنار وجود نیروهای تندرو، سرکوب‌گر، آتش به اختیار و جاسوس که با نام‌های مختلف در کشور قابل شناسایی‌اند، همگی در توسعه نیافتگی کشور نقش اساسی به‌عهده دارند. (برای مثال، خیانت عوامل وابسته در لغو قرارداد کرسنت که توسط نیروهای تندروی داخلی صورت گرفت و ضررهای هنگفت مالی و استراتژیکی بر ایران وارد کرد.) ساختار سیاسی کنونی اجازه تشکیل گروه‌های تندرو و انجام عملیات مفسدانه و خرابکارانه را داده است که متأسفانه قوه قضائیه به دلیل وابستگی جناحی، هنوز نتوانسته اقدام مؤثری علیه این گروه‌ها انجام دهد.

۱-۳-۵- تخریب تولید، بهره‌وری و افزایش تورم

پشت کردن به تولید کلید توسعه نیافتگی است. فوری‌ترین اثرات اختلال در سیاست‌های اقتصادی در اقتصادمداری کتتری را در پیدایی کاهش تولید و ازبین‌رفتن مزیت‌های نسبی در تولید، تن دادن به انعقاد برخی از قراردادهایی که بیشتر جنبه سیاسی دارند تا اقتصادی، شیوع بیکاری و گسترش تورم فزاینده می‌توان جستجو کرد. علم اقتصاد می‌آموزد که:

- ۱- در هر کشور ((تولید))، باید برای ((صادرات)) باشد.
- ۲- این بدان معناست که باید به تولیدی اهتمام ورزید که در آن ((مزیت نسبی)) وجود داشته باشد.
- ۳- چنین تولیدی علی‌الاصول باید بتواند با تولیدات مشابه خارجی ((رقابت)) کند و بنابراین می‌تواند بازارهای خارجی را به‌دست آورد.

۴- ((حمایت)) در چنین تولیدی مستتر است. یعنی، ((مزیت نسبی)) به مثابه ((حمایتی طبیعی)) برای آن محسوب شده و بنابراین نیازی به ((حمایت‌های تصنعی))، یعنی حمایت‌هایی که به سبب دخالت‌های دولت صورت می‌گیرد، ندارد.

۵- در ادبیات اقتصاد بین‌الملل، معمولاً از تولیداتی باید ((حمایت)) شود که دارای ((مزیت نسبی)) نیستند. یعنی، قدرت رقابت با محصولات مشابه خارجی را ندارند.

بر مبنای آمار ارایه شده توسط صندوق بین‌المللی پول، تولید ناخالص داخلی طی سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰ حدود ۴۶۳۶۷، ۵۷۰۰۴، ۳۸۲۰۲، ۳۷۹۴۴، ۴۱۴۰۹، ۳۹۰۰۴، ۴۱۲۰۳، ۴۳۸۳۳، ۴۷۱۱۵، ۵۰۵۸۴ و ۵۴۴۰۹ میلیارد دلار بوده است. نوسانات رشد تولید که همراه رشد منفی یا حداقلی است، در حالی اتفاق افتاده است که در تمامی سال‌های پس از انقلاب، رشد نرخ تورم به مراتب بیشتر از نرخ رشد تولید بوده و ارزش افزوده در بخش‌های مختلف اقتصادی با رشد منفی یا حداقلی مواجه بوده است. که حکایت از وضعیت وخیم رفاه ملی، کاهش قدرت خرید مردم و توسعه نیافتگی در کشور است. پرسش اصولی اینست که چرا این همه منابع کمیاب در اقتصاد ایران، صرف تولیداتی می‌شود که در آن‌ها ((مزیت نسبی)) وجود ندارد و اگر ((حمایت دولت)) از طریق وضع تعرفه، سهمیه‌ها، پرداخت یارانه‌های مستقیم و غیرمستقیم و... از آن‌ها گرفته شود، اکثراً به خاک سیاه نشسته و اثری از آثارشان باقی نخواهد ماند؟ در ادبیات نظری اقتصاد بین‌الملل، طرفداران وضع تعرفه به پدیده ((صنایع نوزاد))^{۱۵۱} توسل می‌جویند. در مقابل، اقتصاددانان نئوکلاسیک ضمن رد استدلال مزبور، اضافه می‌کنند که برای حمایت از این قبیل صنایع، به‌راستی باید ((چه مدتی)) صبر کرد تا صنایع نوزاد، بلوغ خود را تجربه کنند؟ (صنعت خودرو سازی در ایران را در نظر بگیرید) این سؤال را می‌شود طور دیگری هم طرح کرد. برای ساختن اقتصاد و رسیدن به مرزهای توسعه یافتگی در اقتصادمداری کنترلی ایران، ملت باید چند سال منتظر بماند؟

کُرّه جنوبی که تا اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی از وضعیت اقتصادی مناسبی برخوردار نبود، بدون دراختیار داشتن منابع عظیم طبیعی، در مدت کمتر از ده سال، تبدیل به یکی از قدرت‌های اقتصادی جنوب شرقی آسیا شد. کشور مالزی کمتر از دوازده سال بدون دراختیار داشتن منابع طبیعی، درحال حاضر به مثابه یکی از الگوهای موفق کشورهای اسلامی مطرح است. شیخ‌نشین کوچک دوبی که تا همین سال‌های گذشته بیش از یک روستا نبود، در کمتر از پانزده سال، عروس طناز منطقه خلیج فارس شده و توانسته است که منابع و سرمایه‌های عظیم ایرانیان و عرب‌ها را به‌سوی خود جلب کند. کویت و قطر و عمان نیز این چنین‌اند. ترکیه در مدت کمتر از ده سال بدون برخورداری از ثروت ناشی از منابع فسیلی، توانسته آن‌چنان پیشرفتی کند که درآمد سرانه‌اش سه برابر درآمد سرانه ایران و همزمان شرایط عضویت در اتحادیه اروپا را به‌دست آورده است. از کشورهای همسایه و منطقه عبور کنیم. ژاپن با خاک یکسان شده پس از جنگ جهانی دوم، ((چندسال)) برای بازسازی اقتصاد خود تلاش

کرد و به توسعه یافتگی رسید؟ آلمان متلاشی شده جنگ زده ناتوان، ((چند سال)) صرف کرد تا به عنوان یکی از اهرم های اقتصادی دنیا تبدیل شود؟

مطالعات نشان می دهند که، شاخص توسعه انسانی و درآمد سرانه به اضافه رعایت حقوق بشر، آزادی بیان و دوری و اجتناب از بحران در این کشورها به مراتب بالاتر، بهتر و موفق تر از نظام های کنترلی است. هیچ کدام از کشورهای موفق در ابتدا، از ثروت و درآمدهای آن چنانی برخوردار نبودند، ولی رهبران سیاسی لایقی داشتند که در ((مدتی تعیین شده))، با تمرکز بر تولیدات داخلی و صادرات، کشور خود را آباد کرده و مردم را از فقر و فلاکت نجات دادند. این کشورها توانستند در سایه رونق تولید، احترام به حقوق بشر و دوری از بحران و اقتصادمداری کنترلی، بهترین بهره برداری را از منابع داخلی و خارجی، نیروی انسانی و امکانات محدود خود به عمل آورند.

وضعیت جامعه کنترلی ایران تصویر دیگری را به نمایش می گذارد. بر مبنای آمار رسمی طی بیشتر سالیان پس از انقلاب:

الف- نرخ رشد تولید در ایران سال هاست در انزوا و عزلت قرار گرفته
است. برای نمونه: تولید ناخالص داخلی ایران که در سال ۹۶ (به قیمت جاری) ۴۴۵ میلیارد دلار بود، با ۵۷ درصد کاهش به ۱۹۱ میلیارد دلار در سال ۹۹ کاهش یافت. همچنین بانک جهانی در گزارشی پیش بینی می کند که رشد اقتصادی ایران با روندی نزولی طی سال های ۲۰۲۳ و ۲۰۲۴ به ترتیب ۲،۲ درصد و ۱،۹ درصد کاهش یابد. بررسی اجمالی بهره وری عوامل تولید با استفاده از جداول A و B، تصویر واضح تری را برآیمان نشان می دهد:

جدول A: بهره وری کلی عوامل تولید^{۱۵۲} سقوط کرده است؛ جدول A خلاصه ای از وضعیت بهره وری عوامل تولید در ایران را طی برنامه های توسعه ای نشان می دهد:

برنامه های توسعه ای پنج ساله	رشد بهره وری نیروی کار	رشد بهره وری سرمایه	رشد بهره وری کل عوامل تولید	سهم بهره وری عوامل تولید از رشد اقتصادی
۱۳۶۸-۱۳۷۲	۴،۲	۵	۴،۴	۶۴
۱۳۷۴-۱۳۷۸	-۰،۴	۰،۲	-۰،۱	سهمی نداشته است
۱۳۷۹-۱۳۸۳	۲،۱	۱،۲	۱،۴	۲۸
۱۳۸۴-۱۳۸۸	۲،۹	-۰،۲	۱،۱	۲۵
۱۳۹۰-۱۳۹۳	-۰،۶	-۲،۹	-۱،۹	سهمی نداشته است

جدول B. بهره‌وری کل، بهره‌وری نیروی کار و بهره‌وری سرمایه در اقتصاد ایران طی دهه ۱۳۹۰ (درصد)

سال	بهره‌وری کل	بهره‌وری نیروی کار	بهره‌وری سرمایه
۱۳۹۱	-۶٫۸	-۴٫۸	-۸٫۵
۱۳۹۲	-۴٫۸	-۵٫۱	-۴٫۶
۱۳۹۳	۱٫۸	۳٫۶	۰٫۱
۱۳۹۴	-۴٫۲	-۴٫۸	-۳٫۷
۱۳۹۵	۶٫۳	۵٫۸	۶٫۹
۱۳۹۶	-۰٫۲	-۱٫۱	۰٫۸
۱۳۹۷	-۴٫۶	-۵٫۳	-۴٫۰
۱۳۹۸	-۳٫۳	-۴٫۳	-۲٫۱
۱۳۹۹	۴٫۸	۷٫۰	۲٫۳

به عبارتی دیگر، بهره‌وری عوامل تولید از رشد اقتصادی در برنامه پنجم هیچ سهمی نداشته است. بهره‌وری کل در اقتصاد افزون بر بهره‌وری نیروی کار^{۱۵۳} و سرمایه^{۱۵۴} طی تمامی سال‌های دهه ۹۰ با نوسانات زیادی برخوردار بوده و اکثراً منفی گزارش شده‌اند؛ مثبت شدن بهره‌وری در سال ۱۳۹۹ به دلیل پیش‌بینی روی کارآمدن دولت بایدن و احیای دوباره برجام و ثمرات موافقتنامه بود که با روی کارآمدن دولت سیزدهم نقش بر آب شد.

ب- طبقه متوسط تقریباً محو شده و اکثر مردم حتی استادان دانشگاه تازه استخدام شده روی خط فقر یا زیر خط فقر قرار دارند (بر اساس گزارش‌های رسمی در ۱۴۰۲، بیش از ۳۰ درصد مردم زیر خط فقر قرار داشتند). از تبعات نابودی طبقه متوسط، مشارکت نکردن مردم در صحنه‌های اجتماعی-سیاسی جامعه است به نحوی که حدود ۳۰ درصد از واجدین شرایط در انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ شرکت کردند و رئیس جمهور سیزدهم با کمترین مشارکت مردمی انتخاب شد. جالب است که آرای باطله این دوره از انتخابات بعد از آرای به آقای رئیسی در مرتبه دوم قرار داشت که نشان‌دهنده بی‌تفاوتی قاطبه مردم به انتخابات است. این وضع در مورد انتخابات مجلس یازدهم اسفناک‌تر است به گونه‌ای که حدود ۶۰ درصد مردم در انتخابات مجلس شرکت نکردند و تعدادی از نمایندگان با کمترین آرای مردمی وارد مجلس شدند و در تهران ۲۹ نماینده از ۳۰ نماینده حدود ۷ درصد آرای مردمی را برای ورود به مجلس کسب کردند. افزون بر عدم مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خود، ناهنجاری‌ها و آسیب‌های شدید روانی، اجتماعی و فرهنگی از دیگر تبعات محو طبقه متوسط جامعه بوده که آمارهای وحشتناک طلاق،

^{۱۵۳} - Labor Productivity

^{۱۵۴} - Capital Productivity

خودکشی، افزایش فسادهای مالی، از بین رفتن امید جوانان نسبت به آینده، مهاجرت نخبگان و تحصیل کرده‌های دانشگاهی و بسیاری دیگر از آسیب‌های اجتماعی از ثمرات نابودی طبقه متوسط در ایران بوده است.

پ- از ثروت و منابع مادی و انسانی با مدیریتی بسیار ضعیف به‌طور ناکارا استفاده می‌شود. اتلاف در منابع آبی، برق و سایر منابع انرژی، از معضلات توسعه یافتگی در کشور شده که در کنار مدیریت ضعیف، هزینه‌های سرسام‌آوری را برای اقتصاد ملی ایجاد کرده است. گزارش‌های فراوانی توسط کارشناسان در این حوزه تهیه شده که برای مثال افزون بر مدیریت ضعیف در مصارف انرژی، حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد در نحوه استخراج، انتقال و توزیع گاز هدررفت و اتلاف وجود دارد که نمونه آن را می‌توان در گازهای سرچاهی یا گاز فلر مشاهده کرد. به دلیل مدیریت ضعیف، روزانه حدود ۴۰ میلیون متر مکعب یعنی حدود دو فاز پارس جنوبی اتلاف و هدررفت گاز وجود دارد. اتلاف در مصارف برق و آب در کشور از چنین قاعده‌ای پیروی می‌کند تا جایی که برای مثال حدود ۵۳ درصد از برق تولیدی کشور بدون ایجاد ارزش افزوده‌ای در اقتصاد ملی، در بخش‌های غیر مولد مصرف می‌شود. از طرفی، وضعیت اتلاف و هدررفت در مصرف آب در ایران که از کمبود رنج می‌برد، بسیار ناگوار است. برای مثال، سالانه حدود ۶۰ میلیارد متر مکعب آب در بخش کشاورزی تلف شده که هفت برابر کل آب شرب شهروندان در سال است. این نکته مهم را نیز باید اضافه کرد که مشکل واقعاً در مصرف انرژی توسط ایرانیان نیست بلکه مشکل در مدیریت بهینه انرژی توسط مسئولین فعلی کشور است. بر اساس گزارش EIA^{۱۵۵} در ۲۰۲۱، سرانه مصرف انرژی ایران (معادل کیلوگرم نفت) حدود یک-سوم امارات و کویت و یک-دوم آمریکا، عربستان سعودی و بسیاری دیگر از کشورهای جهان است. همچنین بر اساس گزارش CIA^{۱۵۶} (سازمان جاسوسی آمریکا) مصرف انرژی برحسب BTU در ۲۰۲۲ (مقدار انرژی استفاده شده برای گرم کردن یک پوند آب و افزایش یک درجه فارنهایتی دمای آب) در ایران کمتر از بسیاری کشورهای منطقه و جهان بوده که نمایانگر ناکارایی، سوءمدیریت و اتلاف منابع وسیع در نظام سیاسی و برنامه ریزی کشور است (به نمودارهای شماره (۱) و (۲) مراجعه شود). به عبارت دیگر، ایرانیان کمترین مصرف انرژی در منطقه را داشته و حتی نصف اروپائیان برق مصرف می‌کنند. همچنین، ایرانیان در مصرف بنزین زیاده‌روی نکرده و مشکل در استفاده از خودروهای بی کیفیت و ناکارآمد داخلی است که سبب استفاده بیش از حد از بنزین بی کیفیتی می‌شود که مصرف بنزین را بالا می‌برد. بر اساس مطالعات، ۷۰ درصد ایرانیان کمتر از ۱۰ درصد گاز کشور را مصرف کرده که رقم ناچیزی است. بنابراین حکمرانی بد که بخشی از آن اتلاف ثروت‌ها و منابع ملی در کنار کمک‌های نقدی و تسلیحاتی به کشورهای

¹⁵⁵ - Energy Information Administration

¹⁵⁶ - www.CIA.gov

همسو در کنار ناکارآمدی شدید حاکمیت و دستگاه‌های دولتی سبب مشکلات و ناهنجاری‌های کنونی شده و کشور را از مسیر توسعه یافتگی دور کرده است.

باید دقت کرد هرچند کشور ایران از لحاظ منابع آبی در مضیقه است اما سوء مدیریت حتی در منابع آبی توانسته بر مشکلات اضافه کرده و مسیر توسعه یافتگی را سد کند. برخی مقایسه‌ها می‌توانند راهگشا باشند تا نشان داده شود برخی کشورها که نه از نور کافی، گرما و خاک حاصلخیز برخوردارند، چگونه توانسته‌اند در مسیر توسعه یافتگی قرار گرفته و ثروت برای مردم خود به ارمغان آورند. اگر ایران را فی‌المثل با کشور ثروتمند فنلاند مقایسه کنیم، متوجه خواهیم شد که چگونه مدیریت صحیح منابع می‌تواند بر بسیاری از مشکلات فایز آید. کشور فنلاند بالای مدار ۶۰ درجه شمالی و سرزمینی یخ‌زده، کم نور و کم آفتاب با شب‌های بسیار طولانی در زمستان است. بیشتر خاک فنلاند در زمستان یخ‌زده و در تابستان باتلاقی (توندر) بوده و از گرما، نور و خاک حاصلخیز بی‌بهره است با این حال این کشور را مهد ثروت و دموکراسی می‌دانند و همراه کشورهای چون نروژ، سوئد و دانمارک از صدر نشینان کشورهای خوشبخت و شاد در جهان هستند. کشورهای منطقه و همسایه ایران نیز کمابیش وضعیتی مشابه دارند و درحالی‌که مصرف سرانه انرژی‌شان بیشتر از ایران است، مازاد داشته و می‌توانند آن‌ها را صادر کنند!

برای مثال:

--- در کشور امارات متحده عربی فقط دو امارتش یعنی ابوظبی و دبئی با حدود ۹ میلیون نفر جمعیت با تولید ۳۰ هزار مگابایت برق و با استفاده از منابع پاک و تجدیدپذیر به جای استفاده از سوخت‌های فسیلی، بیش از نیمی از برق ایران را تولید کرده و در سال ۲۰۲۰ سهم تولید برق از منابع تجدیدپذیر را به ۳۲ درصد رسانیده است. این کشور درنظر دارد تا سال ۲۰۵۰ این سهم را به ۴۴ درصد برساند. سهم عوامل دیگر به ترتیب مشارکت مثل منابع گازی (۳۸ درصد)، زغال سنگ (۱۲ درصد) و انرژی اتمی (۶ درصد) در تولید برق به این کشور اجازه صادرات برق مازاد را می‌دهد.

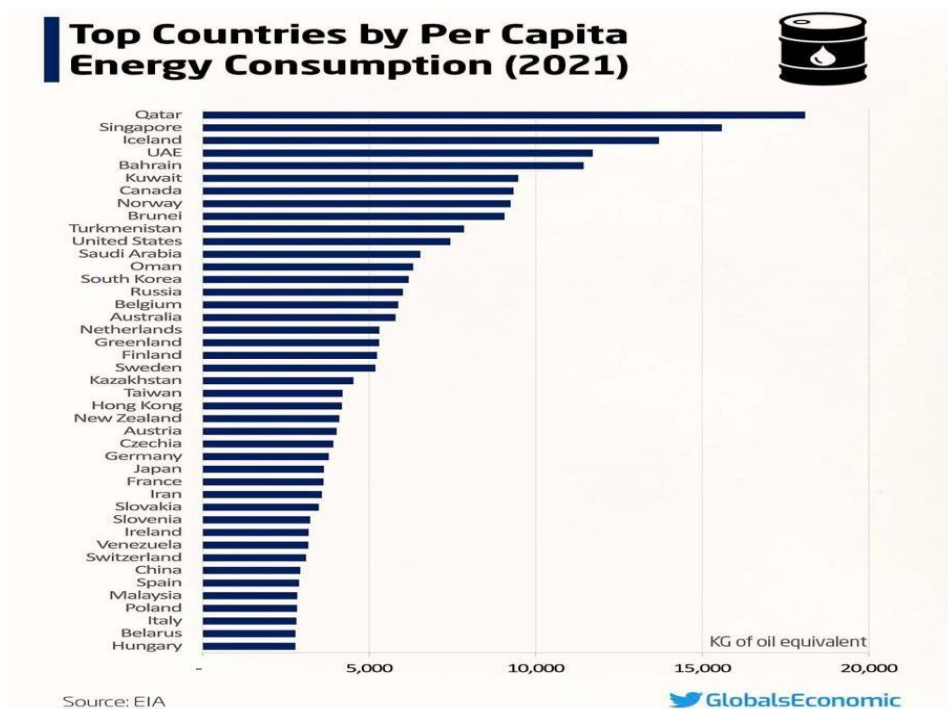
--- کشور کوچک قطر با حدود ۳ میلیون نفر جمعیت با تولید ۱۱ هزار مگاوات بیش از یک پنجم برق ایران تولید می‌کند و درصدد است با استفاده از انرژی خورشیدی، هزار مگابایت دیگر بر آن اضافه کند.

--- استفاده از منابع تجدیدپذیر در تولید برق در اولویت برنامه‌های دولت عربستان سعودی قرار دارد. این کشور درحالی‌که کمی کمتر از یک سوم جمعیت ایران را داراست (۳۴ میلیون نفر)، چهار برابر ایرانی‌ها مصرف برق دارد و نه فقط با بحران انرژی و کمبود برق مواجه نیست بلکه با تولید ۷۵ هزار مگاوات که ۲۰ هزار مگاوات از تولید ایران بیشتر است، قصد دارد تا سال ۲۰۳۰ از محل منابع تجدیدپذیر، تولید برق را به شدت افزایش داده و بیش از نیمی از تولید برق کشور را از این منابع تولید کند.

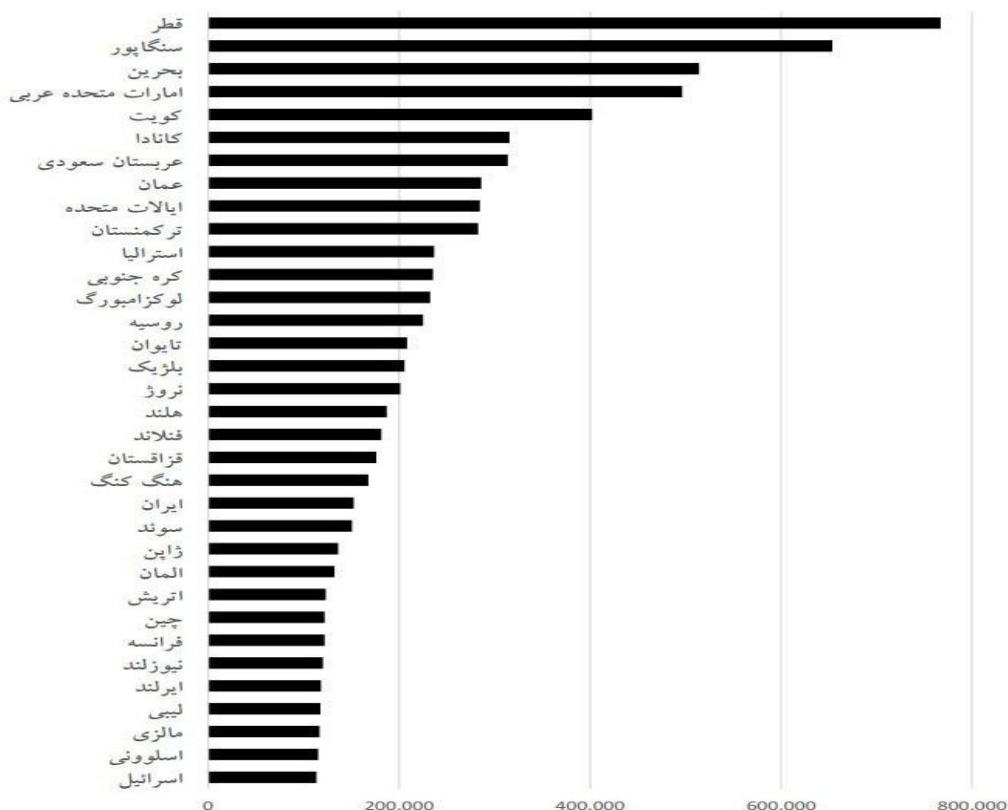
استفاده از انرژی خورشیدی و منابع تجدیدپذیر با مدیریت علمی برای تولید برق در بسیاری از کشورها در اولویت قرار دارد؛ درحالی که ایران با دراختیارداشتن منابع سرشار خورشیدی در کویر و مناطق گرمسیری هنوز نتوانسته از این منابع خدادادی استفاده لازم به عمل آورد و بیش از ۸۰ درصد از برق کشور را از منابع فسیلی تولید می کند. ائتلاف منابع در اختیار، به دلیل مدیریت ناکارآمد مسئولین، بلای جان توسعه یافتگی (و البته توسعه پایدار) شده و پرواضح است تا زمانی که ثروت و منابع مادی و انسانی کشور با مدیریت بسیار ضعیف و ناکارا استفاده شود، رسیدن به قافله توسعه یافتگی اگر غیرممکن نباشد، با سنگلاخ ها و محدودیت های زیادی مواجه خواهد شد. بنابراین، می توان ادعا کرد توسعه یافتگی در ایران در چنگال مدیریت اقتصادی - سیاسی بسیار ضعیف و ناکارآمد اسیر شده و کشور هنوز نتوانسته به طور بهینه، بهترین بهره برداری را از امکانات موجود به عمل آورد که سبب شده بهره وری مدیریت و عوامل تولید در سطح نازلی قرار گیرد.

نمودار شماره (۱)

کشورهای برتر از منظر سرانه مصرف انرژی (معادل کیلوگرم نفت) (۲۰۲۱)



نمودار شماره (۲)
 سرانه مصرف انرژی در سال ۲۰۲۲ (BTU/hr)



ت - بسیاری از معضلات اقتصادی در ایران از جمله رکود تولید و پایین بودن بهره‌وری در اقتصاد ریشه در هزینه‌های بالایی است که در نتیجه عدم رعایت حقوق بشر و ایجاد بحران‌های متوالی است که از محل درآمدها و ثروت‌های عمومی پرداخت می‌شود. لازم است موضوع را کمی موشکافی کنم: در دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی برای گذر از مشکلات اقتصادی، موضوع استفاده از سیاست‌های تعدیل ساختاری مطرح شد. اگر سیاست‌های تعدیل اقتصادی در قالب افزایش در ظرفیت‌های صادراتی، افزایش بهره‌وری و کارآئی عوامل تولید و اتکاء بر پروژه‌های سرمایه‌گذاری که از کیفیت بالائی برخوردارند، انجام شوند، رشد اقتصادی می‌تواند با تعدیل ساختاری همراه باشد. بدین‌سان، یک رشد مستمر، پایدار و با شتاب که به وسیلهٔ اصلاحات "سمت عرضه" صورت می‌گیرد، باید با یک سیاست اقتصاد کلان باثبات همراه شود. باید بتوان کسری بودجه و کسری تراز پرداخت‌ها را در سطحی قابل قبول کاهش داد و در همان زمان، برای سرمایه‌گذاری در پروژه‌های اساسی، منابع لازم و کافی را به حرکت درآورد. اگر منابع مزبور به‌طور مؤثر و کارآ مورد استفاده

قرار نگیرند، بهبودهای اجتماعی و اقتصادی، با شتاب هرچه بیشتر، تحقق نخواهند یافت. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که آزادسازی اقتصاد زمانی می‌تواند با موفقیت روبه‌رو شود که شاخص‌های اقتصاد کلان با ثبات باشند، درغیراین صورت آزادسازی اقتصادی اثرات مطلوبی برای اقتصاد نخواهد داشت.

در اقتصاد ایران، متولیان سیاسی- اقتصادی هرگز نمی‌توانستند شاخص‌های اقتصاد کلان را با ثبات کرده و بنابراین، اتخاذ هرگونه سیاست اقتصادی از طرف آن‌ها، اغلب با شکست مواجه می‌شد. سیاست‌مداران و برخی از روحانیون نیز در موضوعات اقتصادی دچار "ساده انگاری" شده و با تعبیر ناصحیح، بر مشکلات اقتصادی- اجتماعی افزوده و هزینه‌های فراوانی را مترتب جامعه می‌کردند. شاید آن‌ها نمی‌خواستند باور کنند که لازمه اقتصاد پویا و آزاد، استفاده از نظام مردم سالاری با تمامی الزامات آنست. اما آن‌چه پس از انقلاب شاهد آن بوده‌ایم، دادن شعارهای زیبا و فریبنده‌ای است که درعمل، فاصله زیادی با شعارهای اولیه انقلاب دارد. برای مثال، در جامعه اقتصادی- سیاسی و فرهنگی ایران استفاده از برخی مفاهیم علمی، مثل لیبرالیسم اقتصادی یا سرمایه اجتماعی می‌توانند جرم تلقی شوند و اگر گوینده یا نویسنده بر این مفاهیم اصرار ورزد، ممکن است با دردسرهای متعددی روبه‌رو شود.

به راستی چرا نئو- کلاسیک‌های اقتصادی در علم اقتصاد به اصرار می‌گویند که تنها کشورهایی می‌توانند از اقتصاد آزاد برخوردار شوند که از نظام سیاسی مردم سالار بهره‌مندند؟ در مقابل، چرا وضعیت اقتصادی- اجتماعی و رفاهی کشورهای دولت سالاری مثل کوبا، کره شمالی، ونزوئلا یا بولیوی که شعار مخالفت با سرمایه‌داری جهانی سخن همیشگی رهبران تراز اول آن‌هاست و آن، مانیفست نظام سیاسی- اجتماعی و فرهنگی کشورهای مزبور را تشکیل می‌دهد، در مقایسه با کشورهای سرمایه‌داری که از نظام مردم سالار برخوردارند، بسیار وخیم و نابهنجار است؟

چرا آزادی‌های سیاسی- اجتماعی و فرهنگی در کشورهای گروه نخست از سطح نازلی برخوردار بوده و حقوق بشر در این قبیل از کشورها رعایت نمی‌شود؟

چرا تجربه چندین دهه کشورهای دشمن سرمایه‌داری و نظام اقتصاد باز، توفیقی برای آن‌ها حاصل نکرده و این کشورها روز به روز از وضعیت آشفته‌تری برخوردار می‌شوند و آن‌دسته‌ای هم که به دنبال مفری می‌گشتند، سرانجام دست از لجاجت‌های ایدئولوژیکی برداشته و از سازوکارهای نظام سرمایه‌داری استفاده می‌کنند؟ آیا این کشورها به آن‌چه می‌گویند، عمل نمی‌کنند و قاطعانه دشمن سرمایه‌داری جهانی نیستند، یا در مخاصمه و مقابله با آن از سلاح و ابزار اندکی برخوردارند، یا افراد سست عنصر و کم مایه نمی‌گذارند مبارزه با سرمایه‌داری به ثمر بنشیند، یا راه و روش دیگری برای افزایش تولید و بهره‌وری و مقابله با تورم‌های افسارگسیخته جز استفاده از سازوکارهای نظام سرمایه

داری نمی‌یابند؟ علی‌هذا، سیاست‌های تعدیل ساختاری در دوران آقای هاشمی به سه دلیل مهم با شکست مواجه شد:

نخست؛ متولیان، شناخت درستی از سیاست‌ها نداشتند و اجزای آن‌را که دربرگیرنده "تثبیت اقتصادی"، "آزادسازی"، "خصوصی‌سازی" و "مقررات زدایی" می‌باشند، به دلیل نبود زیرساخت‌های مناسب که مهمترین آن "پیوند با اقتصاد بین‌الملل" است به درستی نمی‌شناختند و آنها را به‌طور همزمان نتوانستند در اقتصاد پیاده کنند.

دومین دلیل را می‌توان لجاجت‌های ایدئولوژیکی رهبران سیاسی ایران دانست که در ذات نظام ایدئولوژیک-توتالیتر نهفته است. آن‌ها بسیاری از ترفندهای سیاست‌ها را برگرفته از نظام سرمایه‌داری دانسته و مخالف سلايق ایدئولوژیک خود تشخیص می‌دادند لذا به‌طور صریح یا ضمنی با آن مقابله می‌کردند. در همین دوران، نیروهای تندرو در "حکومت سایه"، جبهه موسوم به جبهه پایداری و برخی از طلبه‌های جناح آیت‌ا.. مصباح یزدی، با شعار "مرگ بر هاشمی" به هجو وی پرداخته و با سیاست‌های تعدیل ساختاری به مقابله برخاستند.

سومین دلیل را می‌توان در نبود ارتباط مؤثر با اقتصاد بین‌الملل جستجو کرد که کارآیی سیاست‌ها را از کار می‌انداخت. نبود ارتباط مؤثر با اقتصاد بین‌الملل، مقوله حقوق بشر در ایران را تحت تأثیر قرار داده و حاکمیت به خود اجازه می‌دهد به دلایل ایدئولوژیکی، آزادی‌های اجتماعی و حقوق اولیه مردم را نادیده گرفته و مشارکت عمومی در مناسبات اقتصادی-اجتماعی را به حداقل کاهش دهد که تأثیر مستقیم بر توسعه نیافتگی کشور دارد. منتقدان و مخالفان نظام سیاسی را با مجازات‌های سنگین روبه رو کرده و حتی آن‌ها را به قتل برساند. جایی گفته‌ام و این‌جا نیز بر آن تأکید دارم مشکل اقتصاد ایران در نظام سیاسی ایدئولوژیک-توتالیتر نهفته است. به تعداد افرادی که به جرم فعالیت‌های سیاسی زندانی شوند و از همه مهمتر، خون‌های ناحقی که به نام حفظ و بقای نظام بر زمین ریخته شود؛ و به میزان سلب آزادی‌های اجتماعی-فرهنگی و تحدید آزادی و امنیت کسب و کار؛ توسعه یافتگی و آرامش از جامعه رخت می‌بندد. به همین دلایل است که معتمد رشد تولید و بهره‌وری، مقابله با تورم و درمان مشکلات اقتصادی در سایه رعایت حقوق بشر در ایران ممکن خواهد بود.

ث- با مهاجرت وسیع نخبگان، دانشگاهیان، پزشکان، دانشجویان و حتی دانش‌آموزان دبیرستانی، سرمایه‌های ملی کشور تحلیل رفته و بنابراین،

کشور از قافله رشد و توسعه یافتگی دنیای پیشرفته جا مانده است. البته برخی از مطالعات نظری نشان داده‌اند که "اقتصاد باز" به‌طور همزمان "فرار مغزها" را همراه "ورود مغزها" در کشور تجربه می‌کند^{۱۵۷} و بنابراین، پدیده فرار مغزها آن‌گونه که در اقتصادهای بسته و توتالیتر می‌تواند اثرات سوء باقی گذارد، در اقتصادهای باز موضوع مهمی در فرایند توسعه یافتگی محسوب نمی‌شود؛ به عبارت دیگر، مهاجرت مغزها در اقتصادهای باز دو طرفه است.^{۱۵۸} اما برعکس، مشاهدات در اقتصاد ایران نشان می‌دهد که نخبگان و تحصیل کردگان سطوح بالای دانشگاهی، مراکز تحقیقاتی و دانش‌آموزان المپیادهای علمی ایران تمایل زیادی برای مهاجرت به کشورهای توسعه یافته به‌ویژه کشورهای OECD یا کشورهای نظیر آمریکا، کانادا، انگلستان، آلمان، فرانسه، استرالیا، هلند، سوئد، بلژیک، اتریش و... همچنین برخی از کشورهای عربی مثل کویت، قطر و امارات داشته و به‌طور طبیعی بر انباشت سرمایه‌های انسانی آن کشورها افزوده و فرایند توسعه یافتگی آنان را تسهیل می‌کند. هرچند آمار سالانه روشنی از فرار مغزها از ایران وجود ندارد تا جایی که برخی از رسانه‌های دولتی آمارهای منتشرشده از فرار مغزها از ایران را جعلی و کذب می‌خوانند اما شواهد نشان می‌دهد بالای ۹۰ درصد از اختراعات ثبت شده توسط ایرانیان صورت گرفته است که از ایران مهاجرت کرده‌اند و بسیاری از آنان دانش‌آموزانی بوده‌اند که در المپیادهای جهانی مقام کسب کرده و پس از مهاجرت به آمریکا و سایر کشورهای پیشرفته در دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی آنها مشغول به کار شده‌اند.

از خسارات وارد شده بر اقتصاد ایران به دلیل فرار مغزها از کشور نیز تخمین شفافی در دست نیست اما افراد صاحب منصب و بانفوذ مختلف، خسارت را بیش از ۳۰۰ برابر خسارات جنگ ایران و عراق یا ۱۱ میلیارد تومان خسارت خروج هر نخبه از کشور یا سالانه ۱۵۰ میلیارد دلار منفعت رسانی به کشورهای دیگر بابت خروج نخبگان از ایران و... ذکر کرده‌اند. در عین حال، هیچ مطالعه یا شاهدی در دسترس نیست که نشان دهند طی دهه‌های پس از انقلاب، ایران با ورود مغزها مواجه شده است تا بتواند بخشی از فرار مغزها را تعدیل یا خنثی کند. ادبیات سرمایه‌های انسانی خاطرنشان می‌کنند که هر "مغز" شاخص قابل قبولی برای توسعه یافتگی است که در غیراین صورت پدیده فرار مغزها تأثیرات مخربی بر توسعه یافتگی دارد.^{۱۵۹}

موارد ذکرشده در بالا در کنار تحریم‌های وسیع، نظام سیاسی ناکارآمد، استفاده از نیروهای نابلد و ایجاد بحران‌های متوالی اجتماعی-سیاسی و فرهنگی، نمایانگر اوضاع نابسامانی است که نظام کنترلی در ایران به وجود آورده و توسعه یافتگی در ایران را دستخوش بحران کرده است. نیروهای

¹⁵⁷ – Beine Michel, 2001, pp. 275- 289

¹⁵⁸ – O. Stark et al., 1997

¹⁵⁹ – Daron Acemoglu, Francisco A. Gallego, and James A. Robinson, 2014

تندرو، کشور را با حاشیه‌های هزینه سازی مثل حجاب اجباری، قطعی اینترنت، قطعی پلتفرم‌های اجتماعی، سانسورهای شدید بر نشر کتاب، موسیقی و فیلم، احضار و بازداشت هنرمندان و کنش‌گران سیاسی-اجتماعی و امثالهم درگیر کرده تا موضوعات مهمی که معیشت و رفاه مردم را تحت تأثیر قرار داده‌اند، نادیده گرفته شده یا به حاشیه رانده شوند. به کرات مشاهده می‌شود امام جمعه‌ای قانون وضع کرده و همزمان آن را اجرا می‌کند. مثال‌ها فراوانند. از امامان جمعه شهرهای بزرگ مثل مشهد، اصفهان، شیراز، اردبیل، تهران و... که بسیاری از آنها سبب تعطیلی کسب و کارها و تعطیلی پاساژها، بوتیک‌ها، مراکز تفریحی، سینماها و... شده‌اند که بگذریم؛ برای مثال، امام جمعه قشم به خود اجازه می‌دهد تا با سرکشی به فروشگاه‌های مختلف در سطح شهر به دلیل نادیده گرفتن حجاب اجباری توسط مشتریان‌شان، آنها را تعطیل یا حتی جواز کسب‌شان را باطل کند! در اقتصاد کنترلی ایران، اقتصاد مدام تحت تأثیر بحران‌های سیاسی-اجتماعی قرار می‌گیرد و زمانی که سیاست و تفکر ایدئولوژیکی و تندروهای آتش به اختیار وابسته به حاکمیت برای اقتصاد تصمیم می‌گیرند، سیاست‌های اقتصادی به پیش‌زی ارزش‌گذاری نمی‌شوند و بنابراین، باید منتظر تخریب متغیرهای کلان اقتصادی از جمله تولید، قیمت‌ها و اشتغال و از همه مهمتر، عقب ماندن جامعه از مسیر توسعه یافتگی همه جانبه شد. مضحک آن‌جاست که در چنین شرایطی، هیچ سیاست‌مداری حاضر نیست قبول کند، خود مسبب تخریب متغیرهای کلان اقتصادی شده یا کشور را با بحران روبه‌رو کرده است. گاهی هم مشاهده شده است که آنها در فرایند چنین اوضاع آشفته‌ای، حتی منکر افزایش شدید قیمت‌ها و وجود بیکاری در اقتصاد هم می‌شوند!

ج- از مصایب دیگر پایین بودن نرخ تولید در ایران، افزایش نرخ بیکاری است که توسعه یافتگی را متأثر می‌کند. نرخ بیکاری در حالی که در استان‌های مختلف کشور متفاوت است اما در مجموع آمارها نشان می‌دهند که در خوشبینانه‌ترین حالت، یک چهارم جمعیت فعال و مستعد ایران بیکارند. آمارها نشان می‌دهند که نرخ بیکاری میان جوانان و گروه‌های سنی ۱۸ تا ۳۵ سال بیشتر بوده و همچنین بیش از ۴۰ درصد از نرخ بیکاری را فارغ‌التحصیلان دانشگاهی تشکیل می‌دهد که به‌طور معمول این گروه به سوی مشاغل غیر از تخصص و تحصیلات خود کشانده می‌شوند یا اشتغال ناقص داشته یا حرفه دلالتی را در پیش می‌گیرند؛ بنابراین، ضرباتی که تولید از این ناحیه متحمل می‌شود غیرقابل جبران بوده و کمتر در مطالعات لحاظ می‌شود. در نظام کنترلی ایران، مراکز آماری با دستکاری آماری، درصد پایین نشان دادن نرخ بیکاری هستند و اگر کارشناسی هم بگویند که برای مثال، کشور با معضل بیکاری روبه‌روست و بسیاری از ناهنجاری‌های موجود اجتماعی از همین معضل سرچشمه گرفته است، کسی قبول نمی‌کند و گوینده را متهم به مخالفت و براندازی می‌کنند. درحالی که همه اعتقاد دارند که بیکاری، بلای خانمانسوزی است که گریبان تولید و توسعه یافتگی می‌شود.

بیکاری با خود فقر می آورد و عامل فساد و فحشاء و اعتیاد است. بیکاری، بنیان های خانواده و جوامع را سست کرده و پس از مدتی آن را تخریب می کند. بیکاری، تولید کننده امراض و بیماری های جسمی و روانی است. بیکاری، دشمن شادابی و طراوت و نشاط بوده و انحراف اخلاقی به ویژه در قشر جوانان را حادث می شود.^{۱۶۰} بیکاری با شیطان آلودگی نفس همراه بوده و منشا افسردگی است.^{۱۶۱} بیکاری ضد توسعه و رونق است. عقب افتادگی فکری و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و... جوامع از عوارض بیکاری اند.^{۱۶۲} اندیشمندان قبول دارند که درمان این بیماری خطرناک باید از اولویت های برنامه ریزی جوامع پیشرفته باشد، اما در اقتصاد کتتری ایران، دولت با مخفی کردن نرخ واقعی بیکاری در جامعه (به ادعای مرکز آمار ایران، هرکس که حداقل یک ساعت در هفته کار کند، شاغل محسوب می شود!) به هزینه های آن که اثرات جبرانناپذیری را برای نسل های آینده هم خواهد داشت، توجه چندانی نکرده و با دادن وعده های توخالی به مردم، پرداخت یارانه از محل ثروت های عمومی و اتخاذ سیاست های کتتری، التهاب و هیجانات ناشی از بیکاری در جامعه را به طور موقت خنثی می کند. عدم تناسب میان عرضه و تقاضای نیروی کار، معضل بیکاری را در ایران دوچندان کرده؛ به عبارت دیگر چشم انداز واقعی و قابل رؤیت بازار کار به سبب عدم اتخاذ سیاست های صحیح اقتصادی، در نظام کتتری ایران مشخص نیست، هر چند ارایه راه کارهای برنامه ای از طرف برنامه ریزان دولتی، اکثراً جنبه سیاسی داشته و برای خوشایند جامعه مطرح می شوند. به همین صورت است، وضعیت سایر متغیرهای کلان اقتصادی از جمله نرخ تورم که به دلیل سیاست های غلط اقتصادی، کمر اقتصاد و فرایند تولید ایران را خم کرده است.^{۱۶۳} مأخذی که به طور تصادفی از میان انبوه مطالعات مختلف توسط کارشناسان ایرانی در پانویس صفحات همین بخش در مورد تأثیر مخرب بیکاری بر اقتصاد و جامعه از ابعاد مختلف ذکر شدند، همگی بیانگر تأثیر مخرب بیکاری بر اقتصاد و توسعه یافتگی از ابعاد مختلف اند. بی توجهی به نتایج مطالعات کارشناسان نه فقط بر ابعاد بیکاری اضافه کرده و توسعه نیافتگی را دامن می زند، بلکه اثرات سوء اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی، سلامتی و... آن غیرقابل جبران بوده که نسل های بعد را نیز متأثر می سازد.

چ - تورم، مسیر سبز توسعه یافتگی را آلوده و خشک می کند. مسئولان اقتصادی ایران سالهاست با اتخاذ سیاست های اشتباه، عامل تورم و افزایش افسار گسیخته قیمت ها هستند. روزگاری در وصف نخست وزیر اسبق انگلیس خانم "مارگارت تاچر" می گفتند که: "وقتی فکر نکرده حرف می زند، بی اختیار همان را می گوید که فکر اوست؛ اما وقتی پیش از سخن گفتن کلماتش را می سینجد و اصطلاحاً سبک و سنگین می کند، دیگر نظرش را بیان نمی دارد و آن مطالب نظر او نیستند، بلکه با مصلحت ها سانسور شده اند." این عبارت نغز را می توان به بسیاری از سیاستمداران

۱۶۰ - طاهای عشایری، میلاد رستمی، ۱۳۹۵

۱۶۱ - دکتر کیانوش زهراکار، ۱۳۸۸

۱۶۲ - فاطمه زندی، مریم رضایی، ۱۳۹۴

۱۶۳ - سهراب دل انگیزان، محمد شریف کریمی، پرستو امیریانی، ۱۳۹۶

ایران تعمیم داد. آن‌ها در سخنرانی‌های از قبل تنظیم شده ادعا می‌کنند که، سخن گفتن از کاهش تولید و افزایش تورم، اوهام و ساخته ذهن مخالفان دولت، دشمنان نظام و مافیای هزارستان برای بازگشت مجدد به قدرت است؛ اما آن‌ها هرگز به افزایش شدید نقدینگی، افزایش مخارج دولت که حکایت از افزایش تقاضای کل و کسری بالای بودجه در اقتصاد دارد، محدودیت‌های فراوان در سمت عرضه اقتصادی و تنگنای بی‌شمار در بخش تولیدی که این‌همه به‌منزله افزایش سطح عمومی قیمت‌هاست، توجهی ندارند. جالب است که گه‌گاه با جملات متناقض و خنده‌داری از زبان مسئولان ایرانی مواجه می‌شویم، از جمله یکی از مسئولان در سنوات پیشین در دفاع از عملکرد اقتصادی دولت تأکید می‌کرد که، دولت به دنبال تزریق نقدینگی و کنترل تورم است! معلوم نیست کدامین نظریه علمی جمع این‌دو را برمی‌تابد و اعتقاد دارد که با تزریق نقدینگی (که از عوامل مهم افزایش پایه پولی در اقتصاد و در نتیجه، افزایش تورم است) می‌توان تورم را کاهش داد؟ همچنین، اکثر مطالعات و نظریه‌های علمی در کنار تجربه بسیاری از کشورها بر تأثیر مثبت و معنی‌دار افزایش نقدینگی بر رشد سطح عمومی قیمت‌ها دلالت دارند، ولی به نظر می‌رسد که برخی از مسئولین سیاسی - اقتصادی با الفبای اقتصادی نیز بیگانه‌اند. علاوه بر تأثیرات مخرب تورم بر اقتصاد، تورم دربرگیرنده "اثرات غیراقتصادی" متعددی است که نظام‌های کنترلی اصلاً به آن توجه ندارند، چراکه در اقتصادمداری کنترلی، دولت‌ها علم اقتصاد را تنها به ابزاری برای تحکیم قدرت خود بدل ساخته و از آن برای افزایش رفاه ملت‌ها استفاده نمی‌کنند. به‌همین دلیل پس از مدتی کوتاه، تأثیرات ناشی از سیاست‌های اشتباه به سایر حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه سرایت کرده و ناهنجاری‌های فراوانی از خود برجای گذاشته که افزایش افسارگسیخته سطح عمومی قیمت‌ها (تورم) از آن جمله است.

به‌درستی فاجعه تورم به ابعاد اقتصادی ختم نمی‌شود و تنها ناهنجاری‌ها و مصایب و مشکلات مادی و اقتصادی در پی ندارد، بلکه فاجعه تأثیرگذار و دردآور تورم را باید در ابعاد غیراقتصادی آن نیز جستجو کرد؛ تأثیرات مخربی که سالیان سال بر پیکر جوامع کنترلی باقی می‌ماند و هزینه‌های فراوانی که برجای می‌گذارد به‌راحتی قابل جبران نیستند و توسعه یافتگی کشور را در بسیاری از بخش‌ها با اختلال مواجه می‌کند. ناهنجاری‌های ناشی از تورم در ابعاد غیراقتصادی، در مؤلفه‌هایی چون شیوع فساد فراگیر، بروز بیماری‌های روانی و روحی، ازهم‌پاشیدگی بنیان خانواده، مسخ شخصیت انسانیت، رواج رذایل اخلاقی، ایجاد فاصله طبقاتی در مظاهر اجتماعی، سستی پایه‌های فرهنگی و درنهایت، بی‌اعتنایی به ارزش‌های دینی و انسانی خلاصه می‌شوند و بنابراین، دولت‌هایی که "رفاه" را همراه با "عدالت" برای ملت‌هایشان می‌خواهند و در پی توسعه یافتگی با قوام هستند، باید نسبت به تأثیر مخرب تورم بر مقولات غیراقتصادی زیر که نسل‌های آینده را نیز به‌شدت متأثر خواهد ساخت و هزینه‌های فراوانی را بر آیندگان تحمیل می‌کند، حساسیت بیشتری نشان دهند. برخی از ناهنجاری‌ها را به قرار زیر می‌توان برشمرد:

۱- فسادهای گسترده در جامعه، عامل فروپاشی فرایند توسعه یافتگی است. در فرایند نگارش این بخش به یادداشتی کوتاه اما جذابی از "بتینا گریوس" از اعضای "بنیاد مطالعات اقتصادی" با عنوان "فاجعه تورم"^{۱۶۴} برخورد کردم که ضمن جذاب و مفید بودن یادداشت، همذات پنداری زیادی با اقتصاد ایران دارد. "تراژدی تورم" فقط به افزایش مداوم قیمت‌ها ختم نمی‌شود بلکه افزایش مداوم قیمت‌ها و کاهش قدرت خرید مردم، میکروب فساد را به صورت‌های گوناگون بر پیکره جامعه وارد و سلول، بافت و اندام‌های آنرا آلوده کرده و جامعه‌ای ناتوان، آشوب‌زده، سست، افسرده، بیمار و درنهایت در حال فروپاشی ایجاد می‌کند. فحشاء و تن‌فروشی، دزدی، خیانت، کلاهبرداری، جنایت و ده‌ها مورد دیگر از مظاهر فساد فراگیری‌اند که فاجعه تورم به آن‌ها دامن می‌زند و آرامش و دوستی و پاکی و سلامت را از چهره جامعه محو و پوچی، آلودگی، زشتی و تباهی را جایگزین کرده و فرایند توسعه یافتگی را به شدت مختل می‌کند. اعتقاد دارم که تورم در اقتصاد ایران، "مشکل اخلاقی" است که مورد وثوق بسیاری از اندیشمندان از جمله "بنیاد مطالعات اقتصادی" نیز هست. بروز فساد در ابعاد مختلف از تبعات تورم است و سیاست‌گذاران باید بدانند که مبارزه با فساد به مراتب دشوارتر از مقابله با تورم است؛ درمان تورم در کوتاه مدت امکان‌پذیر بوده اما محو فساد از جامعه نیاز به تلاش مداوم نسل‌هاست.^{۱۶۵}

۲- بروز بیماری‌های روانی و روحی در جامعه ناشی از التهابات اقتصادی، فرایند توسعه یافتگی را نیز با بیماری بدخیم مواجه می‌کند. بسیاری از آلودگی‌ها و بیماری‌های روحی و روانی از فشارهای اقتصادی ناشی می‌شوند. افرادی که دستخوش آلام فکری و ناهنجاری‌های رفتاری در روابط خانوادگی و اجتماعی می‌شوند، شخصیت‌های چندگانه در محیط خانواده، کار و اجتماع از خود بروز می‌دهند، عصبی یا افسرده‌اند، نسبت به اطرافیان شک دارند، تندخو و پرخاش‌گرند، مبتلا به بسیاری دیگر از ناملایمات روحی هستند و به‌طور کلی نمی‌توانند آرامش و راحتی برای خود و اطرافیان مهیا کرده و در توسعه یافتگی کشورشان نقش مهمی ایفا کنند. این افراد که عمدتاً گرفتار فشارهای اقتصادی‌اند، امیدی برای بهبود اوضاع در آینده نمی‌بینند. به همین صورت بسیاری از رفتارهای متناقض انسان‌ها، ریشه در نیازهای اقتصادی دارند و هر قدر ناهنجاری‌های اقتصادی که اغلب نشأت گرفته از پایین بودن قدرت خرید به سبب افزایش نوسانی قیمت‌هاست، بیشتر شوند، رفتارهای متناقض، ظهور بیشتری پیدا کرده و بیماری‌های روحی فزون‌تری بر جامعه مستولی خواهد شد.

¹⁶⁴ - Bettina Bien Greaves, 1981

¹⁶⁵ - M Braun, R Di Tella, 2001

۳- نگرش توسعه یافتگی از بنیان مستحکم خانواده آغاز می‌شود؛ درحالی‌که ازهم‌پاشیدگی بنیان خانواده، از ناهنجاری‌های ناپیدای تورم است. کاهش قدرت خرید به دلیل افزایش سطح عمومی قیمت‌ها و عدم توانایی مناسب نیازهای اولیه و عرفی اعضای خانواده از سوی سرپرست خانواده، از دلایل عمده ازهم‌پاشیدگی خانواده‌هاست. از نکات اندوه‌بار و اشک‌آوری که ممکن است از بابت تنگناهای مالی سرپرست خانواده حادث شود، انحراف احتمالی برخی از اعضای خانواده به‌سوی فحشاء، مواد مخدر و دیگر بزه‌های اجتماعی است که تمامی این موارد به نابودی بنیان خانواده خواهد انجامید و اگر چنین مصیبتی فراگیر شود، بنیان اخلاقی، رفتاری و مدیریتی جامعه متزلزل شده و عاقبت شومی در انتظار کشور خواهد بود.

۴- توسعه یافتگی نیازمند انسان توسعه یافته است. انسان مسخ شده، قادر نیست در فرایند توسعه یافتگی نقشی داشته باشد. مسخ انسانیت از نشانه‌های تورم‌های مزمن و پیایی در جامعه است. برای شناخت جامعه و انسان تنها شناخت زیربنای اقتصادی و چگونگی مالکیت ابزار تولید کافی نیستند و نباید انتظار داشت اگر انسان و جامعه از هویت و اصل خویش دور بماند، باید به دنبال اقتصاد و تاریخ و مذهب و فرهنگ و نژاد و وراثت و هنر و نهادهای سیاسی- اجتماعی و وابستگی‌های قومی و طبقاتی و حزبی و... باشیم تا اصل انسان را معنی و داروی شفابخش مشکلات او را پیدا کنیم که این‌ها تمامی مقولاتی جداگانه‌اند و نیاز به توضیح و تفسیر دیگری دارند. آن‌چه در اینجا برآن تأکید می‌شود، اثرات مخرب تنگناهای اقتصادی بر اصل و هویت انسانی است که باعث دورشدن انسان از اصل خویش شده، صورت و چهره غیرخود پیدا کرده و "مسخ" می‌شود و اگر انسان مسخ شد، دیگر هر چیزی خواهد بود جز "انسان"؛ یعنی "انسان بودن" آدم گم می‌شود. وقتی انسان مسخ شود، خونس و روحش مسموم شده و از خویش می‌گریزد، خود را نفی می‌کند و می‌خواهد کس یا چیز دیگری شود؛ و این همان فاجعه‌ای است که درمانش در آینده بسیار مشکل خواهد بود.

۵- توسعه یافتگی در گرو جامعه اخلاق‌مدار است. رواج رذایل اخلاقی از دیگر نشانه‌های تورم در جامعه است. رفاه و ثروت بدون صفات اخلاقی بادوام نخواهد ماند و همچنین، صفات حسنه اخلاقی با فقر و تنگدستی قابل جمع نیستند. بدیهی است کسی اعتقاد ندارد که ثروتمندان لزوماً دارای صفات اخلاقی نیکو هستند و فقرا از آن بی‌بهره‌اند یا برعکس. سخن بر آنست: در فضایی که افزایش مداوم قیمت‌ها، میکروب فساد را در جامعه می‌پراکند، محیط کشت مناسبی را برای رذایل اخلاقی ازجمله شیوع دروغ، بخل و حسادت، کینه، تهمت و افترا، ریا و چاپلوسی، سخن‌چینی، و... فراهم می‌کند و ظرف بلورین انسان و روح جمعی جامعه را از درون به تباهی می‌کشاند و جایی برای رونق و پیشرفت باقی نمی‌گذارد.

۶- ایجاد فاصله طبقاتی و محو طبقه متوسط، توسعه یافتگی را به تدریج محو می‌کند. فاجعه تورم تنها به فاصله طبقاتی در بعد اقتصادی نمی‌انجامد، بلکه از منظر اجتماعی نیز فاصله زیادی میان گروه‌های مردمی ایجاد کرده و عده‌ای که توانسته‌اند از شرایطی تورمی سود ببرند و از "رانت‌های" آن بهره‌مند شوند، ممکن است بر دیگران فخرفروشی و طبقه‌ای جداگانه برای خود ایجاد کنند. تحلیل جامعه‌شناختی طبقات اجتماعی‌ای که از این طریق حاصل می‌شوند، ابعاد فاجعه را با ضریب فزاینده‌ای توضیح می‌دهد.

۷- سستی پایه‌های فرهنگی در جامعه، پایه‌های توسعه یافتگی را متزلزل و سست می‌کند. هر جامعه‌ای بر اساس فرهنگش، حرفی برای گفتن دارد و معنی و موجودیت مردم جامعه و از همه مهمتر، چگونگی توسعه یافتگی هر جامعه‌ای، به گرایش‌های اصیل فرهنگی‌اشان بستگی دارد که اگر با ایمانی خودآگاهانه توأم شود، رشد و بالندگی مستمر به ارمغان آورده و در برابر هرگونه مسخ فرهنگی مقاومت خواهد کرد. عوامل متعددی از جمله فشارهای اقتصادی ناشی از تورم و گرانی‌های نامتناسب با درآمدهای اکتسابی از طرف مصرف‌کننده، ایمان خودآگاهانه مردم نسبت به شناخت فرهنگیشان را تحت تأثیر قرار می‌دهد تا استعمار فرهنگی بتواند مأموریت خود را که همانا مسخ فرهنگی و سست کردن پایه‌های فرهنگی جامعه است، با موفقیت انجام دهد. جامعه‌ای که فرهنگ اصیل خویش را نشناسد، بی‌هویت می‌شود و حتی در زمان شکوفایی اقتصادی، از هویت تاریخی و انسانی مسخ‌شده‌اش استفاده می‌کند.

۸- توسعه یافتگی در گرو اعتقاد به اندیشه کثرت‌گرایی است. دولت‌هایی که در فکر توسعه یافتگی هستند باید در نظر داشته باشند که اعتقادات مردم برای خودشان محترم است و نباید عقیده‌ای را به آن‌ها تحمیل کنند. احترام به ارزش‌های انسانی و همچنین، اعتقادی اقلیت و اکثریت افراد جامعه رابطه نزدیکی با توسعه یافتگی دارد. مشکلات و ناهنجاری‌های اقتصادی منشعب از تورم، نباید شرایطی را فراهم کند که گروهی از منظر اعتقادی بر دیگری تسلط پیدا کند و نظام سیاسی نیز مسبب آن باشد. رابطه منفی میان فقر و اعتقادات دینی مردم با تعابیر متفاوت اما صریح و روشن، مورد تأکید شرع و همچنین قوانین انسانی قرار گرفته است. متولیان فرهنگی و رهبران دینی می‌دانند که در فضای گرانی و آشوب‌های اقتصادی، دستورات دینی و ارزش‌های انسانی کم‌رنگ می‌شوند، به‌ویژه جوانان نسبت به ارزش‌های دینی بی‌تفاوت و به تمدن غربی‌تری گرایش بیشتری پیدا می‌کنند.

موضوعاتی که در بالا بر آن‌ها انگشت اشاره گذاشته شد، از مصایب تورم و ناهنجاری‌های اقتصادی در نظام کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتر هستند و یکایک ناهنجاری‌های بالا در این قبیل نظام‌ها از جمله ایران قابل مشاهده‌اند که توسعه یافتگی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. البته تأثیرات مخرب

گرانی‌ها بر مؤلفه‌های غیراقتصادی فراگیرند و در مورد هر کدام می‌توان مطالب بسیار مفصلی را به رشته تحریر درآورد. تحلیل اثرات بالا نشان از ناهنجاری‌های شدیدی است که سیاست‌های غلط اقتصادی در اقتصادمداری کنترلی ایران گریبان جامعه را گرفته و هزینه‌های فراوانی را بر آن مترتب می‌سازد. به فرمایش مولی‌الموحیدین امیرالمومنین(ع): "حکومتی که نتواند کاری برای مردم انجام دهد، نامی جز وبال ندارد." و تمامی نظام‌های کنترلی درواقع، نامی جز وبال ندارند. نظام‌هایی که به هیچ اصول اقتصادی پای‌بند نبوده و عملکرد خود را عین حق می‌دانند.

این‌همه ناهنجاری که از سیاست‌های اقتصادی در نظام کنترلی ایران حادث می‌شوند، زخم‌های فراوانی را بر پیکره جامعه از خود باقی می‌گذارند و تمام افراد جامعه در نهایت، مجبور به پرداخت هزینه‌های سرسام‌آور آن هستند. تکرار کنم که در اقتصادمداری کنترلی، دولت سبب افزایش تقاضای کل در اقتصاد، ایجاد تنگناهای فراوان در سمت عرضه اقتصاد (از طریق دخالت‌های بی‌جا در بازار پول و سرمایه (تغییرات دستوری نرخ بهره بانکی، کندکردن فعالیت‌های بازار سهام و....) که کندی سرمایه‌گذاری به‌ویژه در بخش خصوصی را به‌همراه دارد، ایجاد تنگناهای عدیده بر سر راه تولید، گسترش فعالیت‌ها در بخش غیرقابل تجارت و....)، واردات بی‌رویه، افزایش نقدینگی و پایه پولی، استفاده از سیاست‌های نامناسب پولی و مالی، عدم اعتقاد و نداشتن راهبرد اقتصادی و... شده که همگی افزایش تورم را دامن می‌زنند. حال اگر اندیشمندی به نقد سیاست‌های اقتصادی نظام کنترلی بپردازد به او می‌فهمانند که: "تو غلط می‌کنی چنین حرف‌هایی می‌زنی؟" می‌گویند "شعبان جعفری" دستور داده بود که میز پینگ‌پونگ را ده سانت از هرطرف بزرگ‌تر بسازند تا توپ پینگ‌پنگ کمتر به خارج برود. هرچه به او می‌گفتند اندازه میز طبق "استاندارد" است، او در جواب با تشر می‌گفت: "استاندار" غلط می‌کند روی حرف من حرف بزند. شرایط در اقتصادمداری کنترلی هم به‌گونه‌ای است که اقتصاددانان از ترس متهم شدن، از استانداردهای اقتصادی سخن نمی‌گویند و ترجیح داده‌اند که مهر سکوت بر لب بزنند و این‌همه از خواص اقتصادمداری کنترلی در ایران است.

۴-۵- واماندگی سرمایه‌گذاری خارجی

توسعه یافتگی در گرو سرمایه‌گذاری به‌ویژه سرمایه‌گذاری‌های خارجی است. در ادبیات اقتصادی، سرمایه‌موتور رشد و توسعه است و اگر کشوری از سرمایه‌گذاری و استفاده از منابع و پس‌اندازهای خارجی محروم شود، رنگ توسعه اقتصادی و توسعه یافتگی را نخواهد دید. سرمایه‌گذاران خارجی به دلایلی انگیزه‌ای برای انتقال منابع و پس‌اندازهای خود به نظام‌های کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتر مثل ایران را ندارند و از طرفی، حاکمیت کنترلی شرایط مناسبی را برای سرمایه‌گذاران خارجی در کشور فراهم نمی‌کند. از علل کاهش اعتماد سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی را به‌طور خلاصه به دو بخش عوامل غیراقتصادی و اقتصادی می‌توانم تقسیم کنم.

۱-۴-۵- عوامل غیر اقتصادی

شامل:

۱- ساختار سیاسی موجود در ایران که منشعب از نظام سیاسی ایدئولوژیک-توتالیتار بوده که سرانجام نظامی کنترلی را در کشور حاکم می‌کند، مانعی برای سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت و انتقال منابع خارجی به کشور است. سرمایه‌گذاران به‌ویژه سرمایه‌گذاران خارجی به سخت‌گیری‌ها و محدودیت‌های دینی و ایدئولوژیک حساس بوده و آن‌را خطری برای امنیت سرمایه‌های خود می‌دانند. نظام‌های ایدئولوژیک ضمن دخالت در زندگی خصوصی و اجتماعی افراد، انگیزه حضور سرمایه‌گذاران خارجی را در کشور کم کرده و آنان را به‌سوی کشورهای گسیل می‌دارد که محدودیت‌های دینی و ایدئولوژیکی وجود نداشته باشد. سرمایه نسبت به ارزش‌های دینی و ایدئولوژیک، موضعی خنثی دارد و نمی‌تواند بازدهی مناسبی در فضای محدودیت‌ها ایجاد کند، فلذا صاحبان سرمایه احساس خطر کرده و از این دسته کشورها دوری می‌کنند. سرمایه‌گذار محیطی آزاد برای سرمایه و خانواده‌اش می‌خواهد به‌ویژه در دنیای جهانی‌سازی، سرمایه الزاماً متعلق به یک شخص نبوده و در اختیار شرکت‌های سهامی بزرگ است و دایره عملکرد این شرکت‌ها در جهان آن‌قدر وسیع است که نیازی به تحمل محدودیت‌ها را ندارند.

۲- تزاخم منافع حاکمان ایران که برگرفته از نظام سیاسی کنونی است با دولت‌های غربی ازجمله اروپا و آمریکا. بخشی از منافع حاکمان نظام‌های کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتار عبارتند از تأکید بر اندیشه و سلیقه‌های ایدئولوژیکی و استفاده از مسیرها و روش‌هایی که بتوانند افکار خود را به کشورهای دیگر صادر کنند؛ حمایت از کشورها و گروه‌های متخاصمی که با آمریکا، اسرائیل و کشورهای همسو با آن‌ها در حال ستیزند؛ ایجاد درگیری‌های نیابتی و مستشاری در کشورهایی که متخاصم دول غربی هستند. از سوی دیگر، بخشی از منافع دولت‌های غربی عبارتند از: انتفاع هرچه بیشتر از منابع کشورها بدون درگیری و مزاحمت‌های گروه‌های متخاصم؛ دخالت گسترده در کشورها برای حفظ و تحکیم منافع و موقعیت‌های اقتصادی و مقابله با گروه‌ها و افرادی که خلل یا مانعی برای رسیدن به اهداف اقتصادی‌شان ایجاد می‌کنند تا بتوانند منافع اقتصادی خود را حداکثرسازی کنند. از آن‌جایی که بخش قابل توجهی از سرمایه‌گذاران خارجی در آمریکا و سایر کشورهای غربی و هم‌پیمانان آن‌ها مستقرند، ایران در این شرایط نمی‌تواند از امکانات گسترده سرمایه‌گذاری خارجی بهره‌مند شود، فلذا فرایند توسعه یافتگی آسیب خواهد دید و کشور نخواهد توانست همپای سایر کشورها در قافله توسعه یافتگی حرکت کند.

۳- تخصیص با آمریکا و اسرائیل که به اعتقاد کارشناسان، حاکمیت بقای خود را در چنین تخصیصی جستجو می‌کند. به دلیل تعارض منافع، حاکمیت در ایران گمان می‌کند برای حفظ نظام و بقای موجودیت، به پشتوانه شعار "مرگ"، باید دشمنی همیشگی با آمریکا و اسرائیل برقرار کرد حتی اگر به ضرر منافع ملی و رفاه مردم تمام شود؛ اما اگر کشوری خواهان نابودی کشوری دیگر باشد، چگونه می‌تواند از منابع و پس‌اندازهای آن کشور و هم‌پیمانانش برای افزایش سرمایه‌گذاری به مثابه موتور رشد و توسعه در جهت توسعه یافتگی خود بهره‌مند شود؟ اکثر کشورها دریافته‌اند، شرایط در دنیای جهانی‌سازی شده که "اطلاعات"، "صنعت"، "سرمایه‌گذاری"، "افراد" و "اندیشه‌ها و ایده‌ها" جهانی شده‌اند، تخصیص و دشمنی همیشگی میان کشورها را برنمی‌تابد چراکه مؤلفه‌های توسعه میان کشورها در هم تنیده شده و هیچ کشوری نمی‌تواند به تنهایی مسیر توسعه یافتگی را طی کند. تخصیص دایمی با نظام‌های توسعه یافته به معنای حذف کشور در حال توسعه از قافله توسعه یافتگی است.

۴- دخالت‌های گسترده حاکمیت و نهادهای وابسته به آن در اقتصاد که سرانجامش آشوب، درهم ریختگی، بی‌برنامگی و بی‌اعتنایی به تولید و سرمایه‌گذاری در پروژه‌ها و طرح‌های نیمه تمام است. در ایران هنوز یک مرکز تصمیم‌گیری واحد برای انجام سرمایه‌گذاری و فعالیت‌های اقتصادی در بخش‌های مختلف وجود ندارد تا حداقل نظارت عالیه داشته باشد بر طرح یا پروژه‌ای که از ابتدا تا انتها با موفقیت به پایان رسیده و ناتمام نماند. همچنین، یک اطاق فکر واحد برای همایش سرزمینی و بهینه‌سازی استفاده از پس‌اندازها و منابع داخلی و خارجی وجود ندارد. دورانی که رئیس پژوهشکده پولی و بانکی بودم و به‌عنوان مشاور رئیس کل بانک مرکزی در جلسات کمیسیون تخصصی اقتصادی هیأت دولت شرکت می‌کردم، حتی زمانی که سخن از آمایش سرزمین می‌شد، هرگز سرانجام موفقیت آمیزی را مشاهده نکردم. سال‌هاست وعده‌های دولت‌های پیشین و طرح‌های ناتمام بر زمین مانده و منابع لازم و مرجع تصمیم‌گیرنده‌ای برای انجام و اتمام آن‌ها وجود ندارد. وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی دولت ناتمام سیزدهم با ادعای این که به اندازه ۳۰ سال طرح‌های نیمه تمام در کشور وجود دارد، بخشی از مصایب سرمایه‌گذاری و توسعه نیافتگی در ایران را آشکار کرد. آمار دقیقی از طرح‌های نیمه تمام در کشور وجود ندارد هرچند جسته و گریخته شواهدی از طرف مسئولین برای زیر سؤال بردن مسئولین قبلی! ارایه می‌شود. برای مثال معاون هماهنگی امور اقتصادی وزیر کشور دولت دوازدهم ادعا کرده بود که بیش از ۸۰ هزار طرح نیمه تمام در کشور وجود دارد! یا در اوایل دولت سیزدهم ادعا شد فقط در استان اصفهان بیش از ۴۰۰۰ پروژه نیمه تمام وجود دارد و این آمار به این دلیل ارایه شد تا مسئولین استانی بتوانند از تسهیلات و منابع لازم بیشتری برخوردار شوند؛ اما تجربه نشان داده است به دلیل ناهماهنگی در تصمیم‌سازی‌ها، این پروژه‌ها همچنان بر زمین مانده و از دولتی به دولت دیگر

انتقال داده می‌شود. بسط همین یک مورد کافیت تا علت توسعه نیافتگی در کشور آشکار شود. توسعه نیافتگی محصول بی‌برنامگی و نداشتن اراده لازم سیاسی برای انجام کامل پروژه‌های توسعه‌ای است.

۵- کاهش مقبولیت و مشروعیت حاکمیت از طرف مردم که در نتیجه، اعتماد میان مردم و حاکمیت را خدشه‌دار و بنابراین، مشارکت سرمایه‌گذاران را در سرمایه‌گذاری‌های پایدار و بلندمدت کمرنگ کرده است. فرصت‌های بسیار زیاد سرمایه‌گذاری در ایران از یک‌طرف و ضرورت بهبود شاخص‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی از طرف دیگر، دلالت بر نقش و اهمیت سرمایه و منابع مالی در فرایند رشد و توسعه اقتصادی دارد. به این ترتیب پژوهش، مطالعات و تحقیقات، پیش شرط سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و اصلاحات حقوقی و اجتماعی جهت جذب منابع مالی خارجی است. از لحاظ نظری، نقش سرمایه در نزد اقتصاددانان مبتنی بر این ایده است که سرمایه به منزله موتور رشد و توسعه اقتصادی است. مشارکت مردم در سرمایه‌گذاری و تولید، کلید توسعه یافتگی در هر کشور است؛ وگرنه سرمایه‌گذاری تعطیل شده و توسعه یافتگی مختل می‌شود. از مارتین لوتر کینگ نقل شده است: "هیچ چیز خطرناک‌تر از این نیست جامعه‌ای بسازیم که در آن بیشتر مردم حس کنند هیچ سهمی در آن ندارند! مردمی که حس می‌کنند سهمی در جامعه دارند، از آن جامعه محافظت می‌کنند؛ ولی اگر چنین احساسی نداشته باشند، ناخودآگاه می‌خواهند آن جامعه را نابود کنند." زمانی که اطمینان و اعتماد عمومی نسبت به عملکرد حاکمیت در کشور ناپیدا باشد، متعاقباً سرمایه‌گذاران خارجی تمایلی به مشارکت با سرمایه‌گذاران داخلی برای انجام پروژه‌های مختلف نخواهند داشت. کاهش سرمایه‌گذاری خارجی طی سالیان متمادی در کشور قابل ردیابی است. برای مثال، به گزارش آنکتابد سرمایه‌گذاری خارجی در ایران در سال‌های ۲۰۲۰ و ۲۰۱۹ و ۲۰۱۸ به ترتیب ۱۱ درصد، ۳۶٫۴ درصد و ۳۰ درصد کاهش داشته است. کشور تا پایان دولت دوازدهم با افت ۸ پله‌ای سرمایه‌گذاری خارجی مواجه شد و سهم بسیار ناچیزی از کل سرمایه‌گذاری خارجی در جهان را به خود اختصاص داد. بخش زیادی از پایین بودن سهم ایران از سرمایه‌گذاری خارجی به کاهش مقبولیت و اعتماد مردم به عملکرد حاکمیت برمی‌گردد که در پایان کاری دولت دوازدهم به میزان قابل توجهی کاهش یافت. از لحاظ مقایسه‌ای، سرمایه‌گذاری خارجی در ایران از وضعیت خوبی در مقایسه با همسایگانش مواجه نیست که این امر ناشی از نوع نظام سیاسی در ایران است. آمارها نشان می‌دهند امارات متحده عربی با بیش از ۲۰ میلیارد دلار، عربستان سعودی با بیش از ۱۹ میلیارد دلار؛ کویت با ۱۵ میلیارد دلار و عراق با حدود ۱۱ میلیارد دلار در اوایل دهه ۲۰۲۰ بالاتر از ایران قرار داشتند که فقط یک ونیم میلیارد دلار منابع خارجی را توانست جذب اقتصاد کند درحالی‌که ایالات متحده آمریکا با ۳۶۷ میلیارد دلار رتبه نخست دنیا را در اختیار داشت.

توسعه یافتگی نتیجه اعتماد مردم به عملکرد حاکمیت و افزایش مقبولیت و مشروعیت نهادهای حاکمیتی است؛ اما در صورت فقدان مقبولیت و مشروعیت نهاد حاکمیت، استفاده از ابزار پوپولیسم یا عوامفریبی برای اداره جامعه توسط رهبران صورت می‌گیرد. برای مثال، استفاده از ابزار پوپولیسم برای اداره جامعه در دولت آقای احمدی نژاد به اوج خود رسید که در نتیجه، توسعه نیافتگی گسترده‌ای را در بخش‌های مختلف به بار آورد. اطلاعات آماری در دو دوره دولت آقای احمدی نژاد نشان می‌دهند:

الف- کسری بودجه دولت که در سال ۲۰۰۵، حدود ۴٫۵ میلیارد دلار بود؛ در ۲۰۱۳، به بیش از ۴۰ میلیارد دلار رسید، که نشان‌دهنده افزایش هزینه‌های دولت و کاهش درآمدهای نفتی بود.

ب- شاخص آزادی اقتصادی که بر اساس مطالعات بنیاد هریتیج در سال ۲۰۰۵ در ایران از میان ۱۵۹ کشور، رتبه ۱۵۲ را داشت؛ در ۲۰۱۳ از میان ۱۷۷ کشور، به رتبه ۱۶۸ کاهش یافت.

پ- تولیدات صنعتی ایران در سال ۲۰۰۵ حدود ۲۰ درصد از تولید ناخالص داخلی بود که در ۲۰۱۳ به حدود ۱۸ درصد کاهش یافت.

ت- شاخص فلاکت (مجموع نرخ تورم و نرخ بیکاری) در سال ۲۰۰۵ حدود ۲۳٫۵ بود که این رقم در ۲۰۱۳، به حدود ۴۷٫۲ رسید که وخامت وضعیت اقتصادی مردم را نشان می‌دهد. افزون بر این، جمعیت زیر خط فقر ایران که در سال ۲۰۰۵، حدود ۱۸ درصد از جمعیت کشور را دربرمی‌گرفت، در ۲۰۱۳، این نسبت به حدود ۳۰ درصد افزایش یافت که نشان‌دهنده تأثیرات منفی اقتصادی بر زندگی مردم بود. در همین دوران، شاخص رفاه در سال ۲۰۰۵ حدود ۵۰٫۷ بود که این رقم در سال ۲۰۱۳ به حدود ۴۸٫۳ کاهش یافت که نمایانگر کاهش سطح رفاه اجتماعی بود.

ث- طی دوران ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد بیشترین درآمد نفتی تاریخی به علت بالارفتن قیمت جهانی نفت و بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار نصیب ایران شد که جملگی از میان رفت و بخش قابل توجهی از آن به واردات بی‌رویه، افزایش پهنه فساد و گسترش اختلاس و دزدی اختصاص یافت.

ج- نرخ تورم در زمان آغاز ریاست جمهوری احمدی نژاد در سال ۲۰۰۵، حدود ۱۲ درصد بود که در پایان دوره او در سال ۲۰۱۳، به حدود ۳۵ درصد افزایش یافت. همچنین نرخ بیکاری که در سال ۲۰۰۵ حدود ۱۱٫۵ درصد بود، در ۲۰۱۳ به حدود ۱۲٫۲ درصد افزایش پیدا کرد.

چ- رشد اقتصادی ایران در سال‌های ابتدایی ریاست جمهوری احمدی نژاد مثبت بود اما به مرور زمان و با افزایش تحریم‌ها، رشد اقتصادی به شدت کاهش یافت تا جایی که در ۲۰۱۲، اقتصاد ایران به دلیل تحریم‌ها و سوء مدیریت به رشد منفی رسید. در همین ایام، از برنامه‌های کلان، حذف یارانه‌های انرژی و پرداخت یارانه نقدی به مردم بود که این طرح در سال ۲۰۱۰ آغاز شد؛ اما به دلیل عدم مدیریت صحیح منابع و افزایش تورم، تأثیرات منفی بر اقتصاد خانوارها گذاشت.

ح- بر اساس گزارش سازمان شفافیت بین‌المللی، شاخص فساد در سال ۲۰۰۵، در ایران رتبه ۸۸ از میان ۱۵۹ کشور را داشت؛ اما در ۲۰۱۳، این رتبه به ۱۴۴ از میان ۱۷۷ کشور رسید که نشان‌دهنده افزایش قابل توجه فساد در دوران احمدی نژاد بود. در همین دوران، موارد متعددی از فساد مالی

گزارش شد که اختلاس سه هزار میلیارد تومانی، بر باد دادن صندوق ذخیره ارزی، فساد ۳۲ میلیاردی در وزارت علوم و ۱۶ میلیارد تومانی دانشگاه ایرانیان، اختلاس در بیمه ایران در فروردین ۱۳۸۹ و محکومیت معاون اول احمدی نژاد، پرونده مالی بابک زنجانی با مبلغی بیش از ۲/۵ میلیارد یورو، تخلفات مالی یک هزار و ۴۰۰ میلیارد تومانی در دانشگاه آزاد، اختلاس سنگین در سازمان تأمین اجتماعی، تخلفات وسیع در پروژه راه آهن ایران و ترکمنستان، سرنوشت مبهم دکل گم شده ۸۷ میلیون دلاری، تخلف در پروژه غیرقانونی ۷۰۰ میلیون دلاری و اختلاس ۲۲۰ میلیون دلاری پروژه اترک-برکت، فاجعه ۲۰۰ هزار میلیاردی معوقات بانکی، پرونده فساد ۶۵۰۰ میلیارد تومانی، فساد مالی ۹۰۰ میلیارد ریالی در ستاد سوخت، اختلاس ۳۲۴ میلیارد تومانی مدیرعامل شرکت تبرک، پرونده زمین خواری و اختلاس در فروش سهام پدیده، اختلاس ۶۱۷ میلیونی دهیار شهرستان خواف استان خراسان رضوی، اختلاس ۶۷۰ میلیارد ریالی در گمرک، اختلاس ۸۰۰ میلیون تومانی در مجموعه شهرداری و شورای شهر سیرجان، اختلاس ۱۰۰ میلیارد تومانی مدیرعامل پتروشیمی ایلام، پاداش ۱۰۰ میلیون تومانی مدیرعامل شرکت مخابرات ایران، پاداش سه میلیارد تومانی برای هیأت مدیره چهار بانک، پاداش ۸ میلیاردی برای شش عضو هیأت مدیره بانک پارسیان، اختلاس ۵/۳ میلیاردی در ایران خودرو، اختلاس ۱۲ میلیارد تومانی در کمیته امداد، فسادهای میلیاردی سازمان میراث فرهنگی و ده‌ها مورد دیگر فساد و اختلاس که در دوره آقای احمدی نژاد رخ داد. در دولت سیزدهم فساد ۳/۴ میلیارد دلاری در پرونده موسوم به "چای دبش" از جمله مواردی بود که اذهان بسیاری را درگیر کرد. از بین رفتن اعتماد عمومی نسبت به حاکمیت و روی کارآمدن افراد ایدئولوگ و بی‌صلاحیت در کنار استفاده از پوپولیسم و شعار به جای تخصص، کارآیی و دانش علمی سبب شد، مسیر توسعه نیافتگی با سرعت بیشتری ادامه پیدا کند.

۶- عوامل روانی، تحریم‌ها، پشت کردن به قواعد شناخته شده بین‌المللی در کنار بحران‌های سیاسی پایپی، سرمایه‌گذاری خارجی و توسعه یافتگی در ایران را مختل کرده است. بحران‌های سیاسی و تحریم‌های گسترده مانع از دست‌یابی ایران به منابع و پس‌اندازهای خارجی شده است. سرمایه‌گذاران خارجی از ترس مجازات‌های حاصل از تحریم ایران، تمایل زیادی به انجام سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت ندارند و سرمایه‌های خود را به کشورهای گسیل می‌دارند که با تحریم و بحران‌های سیاسی مواجه نباشد. در این میان، هر گونه شایعه یا پیدایی عاملی روانی می‌تواند بر ترس سرمایه‌گذار خارجی افزوده و ایران را از منابع خارجی محروم کند. این عوامل سبب جدایی اقتصاد ایران از نظام بین‌الملل شده است.

۲-۴-۵- عوامل اقتصادی

عوامل اقتصادی کاهش سرمایه‌گذاری‌های خارجی شامل موارد متعددی می‌شود که به هریک می‌توان صفحات زیادی را برای توضیح اختصاص داد. در این بخش نخست، آن دسته از عوامل اقتصادی که به کاهش سرمایه‌گذاری خارجی منجر شده و توسعه یافتگی کشور را تحت تأثیر قرار داده‌اند، تیتروار اشاره شده و سپس در ادامه به بررسی تعدادی از آن‌ها خواهیم پرداخته و پرسش‌های مهمی را طرح می‌کنم که پاسخ به هر کدام دلایل توسعه نیافتگی را آشکار می‌سازد:

- ۱- جدایی از اقتصاد بین‌الملل که رقابت ناپذیری تولیدات داخلی را با محصولات مشابه در بازارهای بین‌المللی را دربر دارد؛
- ۲- بی‌اعتنایی به سرمایه‌های اجتماعی داخلی که در نتیجه افسردگی، بی‌تفاوتی و مهاجرت سرمایه‌های انسانی را دربر دارد؛
- ۳- ایجاد قوانین خلق‌الساعه ضد تولید؛
- ۴- بخش‌نامه‌های ضد و نقیض در کنار قانون کار ناکارآمد که تمامی ضد تولید هستند؛
- ۵- تخریب قیمت و ایجاد قیمت‌های دستوری در بازارهای مختلف اقتصادی. به عبارت دیگر اقتصاد شاهد یک نرخ دولتی و نرخ‌های بازار آزاد بوده که سبب دلالی و رانت‌جویی در کالاهای اساسی، صنعتی، کشاورزی شده و دلال‌ها، سود فراوانی را به جیب می‌زنند؛
- ۶- تخریب نرخ ارز که سرانجام نامعلومی برای سرمایه‌گذار و تولید کننده دربر داشته و بیشتر موجب دلالی و واسطه‌گری و ایجاد رانت برای گروه‌های برخوردار می‌شود؛
- ۷- رانت‌های گسترده در اقتصاد که توسط سیاست‌های غلط دولت ایجاد می‌شوند که سرانجام آن ترویج دلالی و واسطه‌گری در اقتصاد و بی‌اعتنایی به تولید است؛
- ۸- هزینه بالای تولید محصولات در کشور به گونه‌ای که هر ساله از ۴۲ تا ۹۰ درصد هزینه تولید بخش‌های مختلف اقتصادی افزایش می‌یابد؛
- ۹- عدم استفاده از تکنولوژی‌های روزآمد و مستهلک شدن ماشین آلات که سرانجام استهلاک شدید زیرساخت‌های تولیدی را در بر دارد؛
- ۱۰- بی‌توجهی به مشارکت بخش خصوصی و سهم بالای ۸۰ درصدی دولت در اقتصاد؛
- ۱۱- بی‌تدبیری و نداشتن استراتژی توسعه اقتصادی که افق سرمایه‌گذاری‌ها را تیره و تار کرده است؛
- ۱۲- ناکارآمدی مدیریتی که بخش اعظم به مدیریت دولتی اختصاص دارد؛
- ۱۳- فساد گسترده در اقتصاد که نابودکننده انگیزه سرمایه‌گذاری است؛
- ۱۴- و سرانجام تحریم‌های گسترده اقتصادی که به مرور زیرساخت‌های تولید را مثل موریانه می‌خورد و نابود می‌کند.

هرچند از بین بردن تک تک این عوامل کار ساده‌ای نیست، اما مهمترین اقدام برای جذب منابع داخلی و خارجی برای بهبود فرایند سرمایه‌گذاری در راستای توسعه یافتگی، اصلاح ساختار سیاسی است که دربرگیرنده آزادی‌های اجتماعی - اقتصادی است.

در نظر داشته باشیم که آزادی اقتصادی بدون آزادی اجتماعی محکوم به شکست است که پس از آن، بلکه بتوان بر معضلات کنونی فایق آمده و اقتصاد را از وضعیت کنونی نجات داد. بر اساس مطالعات اقتصادی، موتور رشد و محرک توسعه اقتصادی در هر نظام، گسترش تولید و اعتناء به سرمایه‌گذاری است که بخش اعظم آن را سرمایه‌گذاری خارجی و استفاده از پس‌اندازها و منابع خارجی دربر می‌گیرد. بی‌اعتنایی به این موارد فقط ورشکستگی اقتصاد را در پی داشته و توسعه نیافتگی مستمر برای ایران همراه دارد که پاسخ به پرسش‌های زیر، می‌تواند بخشی از توسعه نیافتگی ایران را پاسخگو باشد:

۱- چرا نظام توتالیتیر ایران به مبانی نظری و علمی پایبند نیست؟ چرا سیاست‌های اقتصادی خود را بر اساس اصول علمی تنظیم نمی‌کند؟
۲- چرا نفوذ روحانیون و سیاسیون بر اقتصاد این‌قدر زیاد است و هرکدام به وظیفه اصلی خویش نمی‌پردازند و درعوض به مداخلات اقتصادی ادامه می‌دهند؟

۳- چرا بازار سرمایه در ایران در وضعیت نابسامانی قرار دارد؟ اکثر صندوق‌های بازنشستگی ورشکسته هستند؟ چرا باور نکرده‌اند که ریزش بازار سرمایه به منزله ریزش اقتصاد است و با ریزش بورس، نرخ تورم همچنان در حال افزایش است؟

۴- چرا این همه سیاست‌های متناقض در اقتصاد گرفته می‌شود و هیچ‌کس مسئولیت تصمیمات اشتباه و ناکارآمد خود را نمی‌پذیرد که ضربات پی در پی بر اقتصاد وارد می‌کند؟

۵- چرا امنیت اقتصادی - اجتماعی جامعه ایرانی رو به افول بوده و سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی رغبتی برای مشارکت بلندمدت در اقتصاد ایران ندارند و به جای آن، بازار دلالی و واسطه‌گری از رونق برخوردار است؟

۶- چرا فقر مطلق در ایران در حال افزایش است، طبقه متوسط در حال نابود شدن است و ملت ایران مدام "احساس فقر" کرده، رضایت‌مندی و شادابی در چهره‌ها یافت نمی‌شود و درعوض اضطراب، تشویش و افسردگی در حالات و رفتار موج می‌زند؟

۷- چرا نظام بانکی از کارآمدی لازم برخوردار نیست و اکثر بانک‌های دولتی ورشکسته‌اند و روحانیت در کنار دولت در سیاست‌های پولی دخالت‌های گسترده کرده و نقش آن‌را در اقتصاد تضعیف می‌کنند تا جایی که قواعد بانک مرکزی از طرف آن‌ها برهم زده می‌شود؟

۸- چرا آشفتگی در سیاست‌های تجارت خارجی وجود دارد و ایران هنوز نتوانسته است بازار خارجی مطمئن و پایداری را برای صادرات محصولات خود ایجاد کند؟

۹- چرا دولت از سیاست‌های اقتصادی تورم‌زا بهره جسته و کاری می‌کند که نقدینگی از تولید به بخش واسطه‌گری و دلالی انتقال پیدا کند؟

۱۰- چرا قیمت‌ها در بازار ایران باثبات نیستند و ملت باید مدام نگران گرانی قیمت‌ها و آشفتگی مستمر در متغیرهای کلان اقتصادی باشد که توسط دولت دامن زده می‌شود؟

۱۱- چرا بر نقش مهم خصوصی سازی و آزادسازی اقتصادی و اصلاح ساختار در توسعه یافتگی توجه‌ای نمی‌شود؟

۱۲- چرا رابطه حاکمیت با اقتصاد بین‌الملل قطع شده، اقتصاد فدای درگیری‌های بی‌حاصل سیاسی می‌شود و هنوز رهبران باور نکرده‌اند که توسعه یافتگی در گرو رابطه سالم با اقتصاد بین‌الملل است؟

۱۳- چرا به جای کوبیدن بر طبل سلايق ایدئولوژیک و تحمیل عقاید ایدئولوژیکی به دیگر کشورها، از روابط و تعاملات اقتصادی و همچنین، نظریه وابستگی متقابل برای چانه‌زنی با دیگر کشورها استفاده نمی‌شود؟

۱۴- چرا اجازه داده می‌شود عده‌ای به استقبال تحریم‌های بین‌المللی رفته و با ایجاد رانت‌های گسترده، امکانات، منابع و ثروت‌های کشور توسط همین گروه حیف و میل شود و رانت و فساد، بدن بیمار کشور را مثل سرطان دربر گرفته و از پا بیاورد؟

۱۵- چرا حاکمیت کترلی در ایران به سرمایه‌های اجتماعی و انسانی توجه نکرده و به نقش مهم آن در توسعه یافتگی در ایران توجه نمی‌کند؟

۱۶- چرا هنوز حاکمیت نتوانسته با اندیشمندان، متفکران، نویسندگان، هنرمندان و به‌ویژه اقتصاددانان در جامعه ارتباطی سالم برقرار کرده و از نظرات کارشناسی آنان برای توسعه یافتگی کشور استفاده کند؟

۱۷- چرا مسئولان در چشم مردم نگاه کرده و به دروغ می‌گویند: وضعیت بازارهای کالا، خدمات، سرمایه، اشتغال و... عادی است؟ و ده‌ها چرای دیگر که هر روز مردم می‌پرسند و پاسخی دریافت نمی‌کنند. درواقع، پرسش‌های بالا رابطه اخلاق را با نظام اقتصادی از یک‌سو و همچنین، رابطه تعاملات حاکمیت با سرنوشت ملت را از سوی دیگر تبیین می‌کنند که باید توسط اقتصاددانان طرح شده و برای هموارکردن مسیر توسعه یافتگی پیرامون‌شان بررسی شود. به‌طور کلی، رابطه حاکمیت با اقتصاددانان در اقتصاد کترلی، بیشتر در حوزه نظری است. اقتصاددان حرفی می‌زند، حاکمیت ممکن است پاسخی مبهم دهد و چون اقتصاددان در ایران نگران آینده شغلی خویش است، کوتاه آمده و حاکمیت فکر می‌کند که اقتصاددان را قانع کرده است، شاید هم بداند که آتشی زیر خاکستر درست می‌کند. چگونگی رابطه‌ای سالم و بدون جهت‌گیری سیاسی و منافع شخصی

اقتصاددانان با نهادهای حاکمیتی، نقش مهمی در فرایند توسعه یافتگی ایفا می‌کند.

۵-۵- چگونگی تعامل اقتصاددانان با نظام کنترلی

مشاهده شده است نظام‌های کنترلی معمولاً علاقه‌مندند که خلاف توصیه‌های اقتصاددانان عمل کنند که نظام کنترلی در ایران از این قاعده مستثنی نیست. در نظام کنترلی ایران، میان حاکمیت و اقتصاددانان نوعی رودربایستی وجود دارد، درحالی‌که هیچ‌کدام طاقت حضور دیگری را ندارند اما درعین حال، کاری هم به کار یکدیگر ندارند و حداکثر از طرف اقتصاددانان بیانه‌ای صادر شده و درنهایت ممکن است برخی از جراید و رسانه‌های مخالف هم از این فضا به نفع خود بهره‌برداری سیاسی کنند. در نظام کنترلی ایران، تأکید اقتصاددانان بر نظریه‌های علمی از سوی حاکمیت کاربردی نداشته و بنابراین، گه‌گاه برخی از اقتصاددانان خلاف دانش خود موضع‌گیری می‌کنند. از تعامل‌های اساسی اقتصاددانان با حاکمیت، پیرامون مالکیت بوده که از مبانی اصلی بسیاری مکاتب فکری و اقتصادی است.

۱-۵-۵- خصوصی‌سازی، حریم خصوصی، مالکیت و حقوق مردم

اقتصاددانان در بررسی‌های نظری به موضوع مالکیت و حقوق مردم اهمیت خاصی می‌دهند. درحالی‌که در نظام کنترلی ایران، مالکیت و حقوق اقتصادی مردم در هاله‌ای از ابهام و ابهام قرار دارد. از یک‌طرف مسئولان سیاسی- اقتصادی بر مالکیت خصوصی و حقوق فردی مردم اذعان دارند و از طرف دیگر، درعمل مشاهده می‌شود که اقتصاد در کنترل و انحصار دولت قرار گرفته و بخش خصوصی، کمترین مشارکت را در فعالیت‌های اقتصادی به‌خود اختصاص داده است. از الزامات دموکراسی و رعایت حقوق بشر، احترام به حریم خصوصی زندگی افراد اعم از زندگی اقتصادی، ایدئولوژیکی، اعتقادی، معنوی و رفتاری است. در نظام‌های مردم‌سالار، احترام به حریم خصوصی هر فرد از آحاد جامعه، به‌منزله تثبیت بنیان‌های فکری و اخلاقی و تحکیم ستون‌هایی است که جامعه بر اساس آن در طول تاریخ استوار باقی می‌ماند و نیرویی قادر به سست کردن یا تخریب آن نخواهد بود. در چنین نگرشی آبروی خصوصی و اجتماعی مردم با هیچ بهانه‌ای خدشه‌دار نمی‌شود و امنیت اجتماعی آن‌ها تحت هیچ شرایطی به مخاطره نمی‌افتد. احترام به حریم خصوصی تک‌تک مردم به معنای حفظ ((حریم خصوصی جامعه)) است و بنابراین آزادی افراد تنها در سایه حفظ حریم خصوصی جامعه معنی پیدا می‌کند. در تفکر مردم‌سالاری، مالکیت خصوصی افراد بخشی

از حریم خصوصی آن‌هاست. در این تفکر، اشاعه ((منکر)) که نمادی از نقض حریم خصوصی مردم است، به شدت مورد تحریم و تکفیر قرار می‌گیرد و تمامی قوانین و نهادهای اداری، قضایی، حقوقی، فرهنگی و اجرایی جامعه ملزم به رعایت و حفظ حریم خصوصی آحاد جامعه‌اند. با کمی فاصله گرفتن از جریان اصلی علم اقتصاد و تکیه کمتر به حداکثرسازی مطلوبیت، تعادل عمومی و استفاده از ریاضیات و استفاده بیشتر از مکتب وین بر مالکیت خصوصی عوامل تولید به مثابه عقلانیت اقتصادی، در ادامه نقش خصوصی‌سازی را در توسعه یافتگی مورد بررسی قرار می‌دهم:

از یک منظر می‌توان گفت که حفظ حریم خصوصی افراد، جزو لاینفک نظام دموکراسی است و مثل مکانیزم قیمت‌ها و جریان خود به خودی عمل کرده و موجب توسعه یافتگی در جامعه است. بنابراین نیازی به قانون برای به رسمیت شناختن آن نیست و از منظر دیگر می‌توان انگاشت که به واسطه تأکید بر چنین الزامی و ممانعت از هرگونه تخطی که ممکن است به تحدید ((حق طبیعی)) حریم خصوصی افراد بیانجامد، نهادهای مدنی، فرهنگی و فکری ملزم به تدوین اصول کارشناسی شده‌ای هستند که این حق برای همیشه نهادینه و قانونی شود تا مالکیت خصوصی بر عوامل تولید خدشه‌دار نشده و فرایند توسعه یافتگی با تأخیر مواجه نشود.

اگر در جامعه‌ای حریم خصوصی افراد رعایت نشود، صحبت بر سر مالکیت خصوصی بر عوامل تولید و تعمیق مبانی خصوصی‌سازی بی‌هوده است. به تجربه مشاهده شده است که پرداختن به مقولات مربوط به حریم خصوصی و خصوصی‌سازی در نظام‌های کنترلی برای مقاصد سیاسی بیان می‌شوند. به‌طور کلی، اصل "تقسیم کار" در اقتصاد، مورد قبول تمامی اقتصاددانان بوده و در تبیین و تشریح نظریه‌های اقتصادی، از بدو تولد علم اقتصاد نقش کلیدی دارد. اعتقاد بر این است که رفاه و امنیت اقتصادی - اجتماعی کشورها محقق نخواهد شد مگر با قبول اصل تقسیم کار، که باید نانوایان خویش بپزد و نظامی به امنیت ملک اهتمام ورزد؛ چه اگر وظیفه نانوایان به نظامی و مسؤولیت نظامی به نانوایان واگذار شود، رعیت گرسنه خواهد ماند و دشمنان بر ملک مسلط می‌شوند. این اصلی است پذیرفتنی، علمی و تجربه‌پذیر که کشورهای موفق را در پیشرفت و تعمیق رشد و توسعه یافتگی یاری رسانده است و امروزه، کشور توسعه‌یافته‌ای یافت نمی‌شود که خلاف اصول علم اقتصاد قدم بردارد و خارج از اصل تقسیم کار تفکر کند که اعتقاد نیز بر آن است که این اصل تنها به اقتصاد داخل ختم نمی‌شود و باید در فعالیت‌های اقتصاد بین‌الملل نیز، رعایت شود؛ اما در اقتصاد کنترلی ایران مشاهده می‌شود حاکمیت با اصل تقسیم کار در ستیز است و وظایف همه‌جا، جابه‌جا شده‌اند. یعنی، ممکن است دولت کنترلی به بهانه واگذاری اقتصاد به بخش خصوصی و رعایت حقوق رعیت، اقتصاد را به بخش نظامی یا سیاسی واگذار کرده و بدین ترتیب، بر ابعاد کنترل اضافه کند. افزون بر تجربه چند

دهه نظام کنترلی در ایران، تجربه بسیاری از کشورهای بلوک شرق سابق، حاکی از همین نگرش است.

هنگام اقامت در تعدادی از کشورهای مشترک‌المنافع جدا شده از شوروی سابق (CIS) و برخی از کشورهای اروپای شرقی در اواخر هزار دوره دوم میلادی، فرصتی پیش می‌آمد که با مسئولین خصوصی‌سازی در این کشورها ملاقات و گفتگو کنم. اکثر کشورهای مزبور در فرآیند انتقال، وزارت خصوصی‌سازی تشکیل دادند که در حال حاضر، به اداره خصوصی‌سازی تبدیل شدند. مدیر اداره خصوصی‌سازی در کشور "مولداوی" از چگونگی واگذاری مستقیم سهام بخش دولتی به مردم، اظهار نارضایتی می‌کرد و معتقد بود که هرچند بخش اعظمی از سهام شرکت‌های دولتی در ابتدا با روش‌های مختلف، به مردم واگذار شدند، اما این روش نتوانست مردم را در فعالیت‌های اقتصادی درگیر کرده، رفاه مردم را افزایش دهد و درجه فقر را کاهش بخشد، ضمن آن‌که به کاهش شدید بهره‌وری بنگاه‌ها منجر و بسیاری از بنگاه‌های به اصطلاح خصوصی‌سازی شده برای ادامه حیات، هنوز به حمایت‌های دولتی نیازمندند (تجربه سهام عدالت در ایران). او معتقد بود که پس از ده سال، تعداد فقرا در کشورش افزایش یافته‌اند و توزیع درآمد نابرابر شده است. همین وضعیت در کشور اوکراین و بلغارستان نیز قابل مشاهده بود. ((دکتر والریو کاپسیزو))^{۱۶۶} مدیر خصوصی‌سازی کشور مولداوی که اصالتاً روسی بود ولی امروز یکی از شهروندان این کشور محسوب می‌شود، پس از انحلال ((وزارت خصوصی‌سازی)) در این کشور، مدیر اجرایی اداره تازه تأسیس شده خصوصی‌سازی شد. زبان اولش روسی بود و زبان دومش رومانیایی. زبان اول من هم فارسی است و زبان دوم انگلیسی. هیچ کدام زبان هم را نمی‌فهمیدیم و بنابراین مجبور بودیم برای ارتباط با یکدیگر از مترجم استفاده کنیم. ((دکتر کرچو))^{۱۶۷} از استادان دانشگاه ایالتی مولداوی که انگلیسی را به زبان روسی فراگرفته بود و در ضمن ((دستیار آموزشی)) من در مدت اقامت در دانشگاه مزبور بود، مترجمی را به عهده گرفت. هرچند به روس‌ها نباید اعتماد کرد ولی در گفتار ((دکتر کاپسیزو)) که او را ((والریو)) خطاب می‌کردم، صداقت بارزی مشهود بود. شاید همنشینی وی با مردم شرقی چنین صداقتی را به او می‌بخشید. می‌گفت: "خصوصی‌سازی از طریق توزیع کوپن (یا همان سهام عدالت به تعبیر ما) به طور گسترده به تمامی مردم، رانت و فساد زیادی را در ابعاد مختلف در اقتصاد ایجاد کرده، ضمن آن‌که توزیع درآمد را نیز به شدت نابرابر کرده است.

جمعی از سرکردگان حزب کمونیست که از وضعیت مالی مناسبی برخوردار بودند به همراه تعدادی از سرمایه‌داران خارجی از جمله سرمایه‌گذاران ایتالیایی، سهام توزیع شده را در مدت کوتاهی از دست قاطبه مردم جمع کردند و اکنون اوضاع معیشتی و رفاهی مردم نسبت به دوران قبل از "اصلاحات اقتصادی"، به مراتب نابسامان‌تر شده است. "درحالی‌که معتقد به "اقتصاد آزاد" بود، ادعا می‌کرد:

¹⁶⁶ - Valeriu Capsizu

¹⁶⁷ - Veaceslav Cretu

((اصلاحات اقتصادی)) در کشورش که آنرا نظامی کنترلی می‌دانست، از چارچوبه علمی برخوردار نیست و هنوز برنامه‌های اقتصادی با اندیشه سوسیالیستی تدوین و به مرحله اجراء درمی‌آیند. بنابراین در چنین فضایی، هیچ برنامه خصوصی‌سازی موفق نخواهد بود. با خنده ادامه داد: (وقتی که می‌خندید نه تنها صورتش سرخ می‌شد - که البته از همان ابتدا سرخ بود- بلکه انگشتان دستش هم به رنگ خون درمی‌آمد.) خصوصی‌سازی در کشورهای CIS با اندیشه کمونیستی صورت می‌گیرد! به او گفتم، اتفاقاً اندیشه کمونیستی میان مسئولان ایرانی نیز رواج دارد و از روزهای نخست پس از انقلاب و در فرایند تدوین قانون اساسی، گروه‌های چپ به‌ویژه حزب توده، تلاش زیادی کردند که نامحسوس اصول اقتصادی قانون اساسی را با اندیشه‌های کمونیستی به‌ویژه افکار "راستیسلاو آلکساندروویچ اولیانفسکی" استاد دانشگاه مسکو و مسئول دفتر ایران در حزب کمونیست شوروی سابق آشتی دهند. واژه‌هایی از قبیل پیشرفت به جای توسعه، اقتصاد مقاومتی به جای اقتصاد رقابتی و آزاد، سهام عدالت، تعاونی، مردمی‌سازی به جای خصوصی‌سازی، "راه رشد غیرسرمایه‌داری" به جای "رشد و توسعه مبتنی بر انباشت سرمایه" و امثالهم که به کرات در گفته‌های مسئولین اقتصادی ایران به چشم می‌خورد، برگرفته از اندیشه‌های کمونیستی سران حزب توده قبل از انقلاب و معلمان آنها در حزب کمونیست شوروی است. پرواضح است که در اندیشه کمونیستی، مسئولان با استفاده از قیمت‌های دستوری فعالیت‌های اقتصادی را مدیریت می‌کنند درحالی‌که در آموزه‌های علم اقتصاد، استفاده از قیمت‌های دستوری به تخریب متغیرهای کلان اقتصادی انجامیده و بازارها را از روند طبیعی دور می‌کند. تجربه تاریخی نشان داده است که قافله توسعه یافتگی از مسیر اندیشه‌های کمونیستی نمی‌گذرد، بلکه بر پایه اصول علم اقتصاد استوار است؛ یعنی اندیشه‌ای که تولید در پناه حریم خصوصی و خصوصی‌سازی، ستون فقرات اندام اقتصادی جامعه‌ای سالم به حساب می‌آید؛ منطقی که هنوز رهبران ایرانی آنرا به درستی درک نکرده‌اند.

به‌طور کلی، بخشی از مشکلات فراروی خصوصی‌سازی در نظام کنترلی ایران را به‌قرار زیر می‌توان طبقه‌بندی کرد.^{۱۶۸}

۱- خصوصی‌سازی در بستر دموکراسی رشد می‌یابد. نظام سیاسی توتالیتر همراه سلطه هر نوع ایدئولوژی بر جامعه، سد راه خصوصی‌سازی هستند. رهبران سیاسی در نظام‌های سیاسی مبتنی بر دموکراسی، کشور را ملک مطلق خود ندانسته و آنرا متعلق به مردم می‌دانند؛ پس رغبت مردم در کشوری که متعلق به خودشان است برای انجام فعالیت‌های اقتصادی فزونی می‌یابد. حتی اگر تمام پیش‌فرض‌های خصوصی‌سازی تحقق یابند که در ادامه اشاره خواهم کرد؛ در نبود دموکراسی شرایط مناسب برای خصوصی‌سازی محقق نخواهد شد. اعتماد و اطمینان مردم در فعالیت‌های اقتصادی -

^{۱۶۸} - برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به خصوصی‌سازی تألیف نگارنده، چاپ دوم، ۱۳۸۹، دانشگاه تهران

اجتماعی در بستر دموکراسی ایجاد خواهد شد تا نسل‌ها در کشور بمانند، سرمایه‌گذاری و تولید کرده و سرمایه‌های خود را از کشور خارج نکنند.

ایران سال‌هاست که از بستر دموکراسی دور افتاده است و مردم علاقه‌ای برای فعالیت‌های اقتصادی در بلندمدت ندارند چراکه می‌دانند تفکر بسیاری از رهبران حاکم بر جامعه ایرانی منبعث از اندیشه کمونیسم بوده که در نظامی ایدئولوژیک-توتالیتیر قوام یافته است. اندیشه کمونیسم، دشمن خصوصی‌سازی و مالکیت فردی است. رهبران سیاسی-ایدئولوژیک ایران با شعار موهوم و متناقض مردمسالاری-دینی پس از انقلاب ۵۷ نشان داده‌اند که ملت را رعیت سرزمینی می‌دانند که آن‌را به نام دین تصاحب کرده و متعلق به خود می‌دانند؛ رعیت نه فقط حق اظهارنظر ندارد بلکه بدون اجازه ارباب قادر به انجام کار مؤثری نیست. دموکراسی در جامعه ایرانی تبدیل به نعش تزئین شده‌ای برای بقای نظام ایدئولوژیک-توتالیتیر شده است. با وجود استمرار نظام موجود، نباید منتظر معجزه خصوصی‌سازی ماند؛ چنان‌چه دموکراسی در جامعه نهادینه شود، می‌توان شرایط زیر را برای تحقق خصوصی‌سازی موفق برشمرد.

۲- خصوصی‌سازی به‌مثابه یکی از برنامه‌های سیاست‌های اصلاحات ساختاری در راستای توسعه یافتگی باید هم‌زمان با سیاست‌های "تثبیت اقتصادی"، "آزادسازی اقتصادی" و "مقررات‌زدایی" به‌مورد اجرا گذاشته شود. اگر یکی از مؤلفه‌های یادشده به‌طور کامل اجراء نشوند، بنابراین نباید امیدی به موفقیت سایر مؤلفه‌ها داشت که برنامه‌های خصوصی‌سازی نیز از این قاعده مستثنی نیستند. در نظام کنترلی ایران، تاکنون هیچ‌یک از مؤلفه‌های سیاست‌های اصلاحات ساختاری به‌طور کامل اجراء نشده، بنابراین نباید انتظار داشت که خصوصی‌سازی هم قرین موفقیت شود.

۳- با توجه به نکته بالا، مقدمه یک خصوصی‌سازی موفق، خصوصی‌سازی بازار پول (بانک‌ها) و سرمایه (بورس، بیمه، صندوق‌های بازنشستگی و...) در راستای توسعه یافتگی است که هر دوی آن‌ها در نظام کنترلی ایران در کنترل دولت بوده، متغیرهای آنها دستوری و خارج از اراده بازار تنظیم شده و هیچ اراده جدی مبنی بر خصوصی‌کردن این دو بازار به‌چشم نمی‌خورد. باید دانست که بدون خصوصی‌کردن بازار پول و سرمایه، خصوصی‌سازی امکان‌پذیر نیست و توسعه یافتگی ابتر خواهد ماند.

۴- داشتن استراتژی توسعه و برنامه‌ای زمان‌بندی شده و شفاف برای خصوصی‌سازی افزون بر اتخاذ روش‌های مناسب، از الزامات خصوصی‌سازی موفق است که هیچ‌کدام از این دو مؤلفه نیز در برنامه‌های خصوصی‌سازی نظام کنترلی ایران وجود ندارند.

۵- متأسفانه دولت و نهادهای وابسته به دولت که به "خصولتی" معروفند، ازجمله سپاه و نهادهای وابسته به آن مثل "قرارگاه خاتم"، رقابت نابرابری را با بخش خصوصی به‌ویژه شرکت‌های پیمان‌کاری در ایران ایجاد کرده‌اند

و همان‌طور که به‌دفعات در این کتاب اشاره کرده‌ام، این نهادها به‌ویژه سپاه، مسیر فعالیت بخش خصوصی را تنگ و باریک کرده‌اند. در چنین وضعیتی، بخش خصوصی تمایلی به سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف اقتصادی نخواهد داشت و ترجیح می‌دهد یا سرمایه خود را از کشور خارج کرده یا به فعالیت‌های دلالتی و واسطه‌گری مبادرت ورزد.

۶- تصحیح سیاست‌های پولی و مالی (سیاست‌های مالیاتی بخشی از سیاست‌های مالی است) به‌مثابه بخشی از فرایند توسعه یافتگی، در راستای برنامه‌های خصوصی‌سازی باید انجام گیرد. نه‌تنها بخش اعظمی از سیاست‌های اتخاذشده نمی‌توانند حامی مناسبی برای خصوصی‌سازی در ایران باشند، بلکه دولت با اتخاذ روش‌های غیرعلمی، غیرکارشناسانه و سلیقه‌ای، قواعد سیاست پولی را برهم می‌زند. به همین دلیل، خصوصی‌سازی در ایران تاکنون موفق نبوده و نتوانسته به فرایند توسعه یافتگی یاری رساند.

۷- در راستای هماهنگ‌کردن استراتژی توسعه و سیاست‌های اصلاحات ساختاری با برنامه‌های خصوصی‌سازی، لازم است که سایر تدابیر فرهنگی، اجتماعی، حقوقی و... با سیاست‌های خصوصی‌سازی یکنواخت شوند که نه‌تنها چنین کاری تاکنون در نظام کنترلی ایران صورت نگرفته، بلکه تبلیغات فراوان اجتماعی و فرهنگی علیه خصوصی‌سازی، نظام بازار و مواردی از این قبیل، به‌کرات به‌گوش می‌رسند. بدیهی است که بدون ایجاد چنین هماهنگی‌هایی نه‌تنها نمی‌توان "فرهنگ" خصوصی‌سازی را در جوامع کنترلی تسری داد، بلکه ممکن است در صورت پیاده‌شدن برنامه‌های خصوصی‌سازی، اثرات نامطلوب و معکوسی در جامعه بر جای گذارند.

۸- به‌حداقل رساندن تنش‌های سیاست خارجی برای ایجاد ارتباط و تعامل با بازارهای بین‌المللی نیز از مؤلفه‌های مهم است. بدون داشتن پشتوانه بین‌المللی، موفقیت سیاست‌های خصوصی‌سازی کاهش خواهند یافت و به توسعه یافتگی منجر نخواهد شد.

۹- ایجاد یک سازمان "مستقل" خصوصی برای انجام خصوصی‌سازی و بدون دخالت قوه مجریه برای واگذاری فعالیت‌های دولتی به بخش غیردولتی، از قدم‌های ضروری است. ایجاد چنین سازمانی در هیچ‌کدام از برنامه‌ها و تدابیر خصوصی‌سازی در نظام کنترلی ایران پیش‌بینی نشده است.

۱۰- اعتقاد به اقتصاد مبتنی بر بازار و از همه مهم‌تر، طرد تفکر "سوسیالیسم" که بر بخش وسیعی از اندیشه کارگزاران حاکمیت کنترلی ایران احاطه دارد، از الزامات خصوصی‌سازی موفق است. باید دانست که با تفکر "سوسیالیسم" نمی‌توان از سازوکارهای اقتصاد بازار که خصوصی‌سازی از مظاهر آنست، بهره جست. همچنین نمی‌توان از کسانی که قلباً به اقتصاد بازار اعتقادی ندارند، خواست که برنامه‌های خصوصی‌سازی را تعقیب کنند و آن‌را با دقت به‌مورد اجرا گذارند. این افراد ممکن است در کلام، خود را مدافع سیاست‌های واگذاری نشان می‌دهند، اما درعمل، تمامی مساعی خویش را

برای به تعویق انداختن برنامه‌های خصوصی‌سازی به کار خواهند بست که چنین ترفندی درنهایت، به شکست خصوصی‌سازی خواهد انجامید.

درواقع، کارگزاران با اندیشهٔ سوسیالیسم، نه فقط خصوصی‌سازی را غیرممکن می‌کنند، بلکه فرایند توسعه یافتگی را دچار اختلال خواهند کرد.

مطالعات و مشاهدات در نظام کترلی ایران خاطرنشان می‌کنند که، شرایط سیاسی - اجتماعی - فرهنگی و اقتصادی با فرایند خصوصی‌سازی انطباق نداشته و اقتصادمداری کترلی با قوت هرچه تمامتر به راه خود ادامه می‌دهد، بنابراین، اراده‌ای جدی برای خصوصی‌سازی بوجود نیامده و با وضعیت موجود در ایران نمی‌توان انتظار داشت که موضوع مالکیت خصوصی عوامل تولید برای همیشه به سامان شود. در جامعه ایرانی پس از انقلاب، متأسفانه دین به ایدئولوژی تبدیل شده و واعظان آن با اعمال سلیقه‌های شخصی که اکثراً منبعث از اندیشهٔ کمونیسم است، سد راه محکمی در مقابل خصوصی‌سازی قرار گرفته‌اند که نتیجهٔ اقدامات آنان طی دهه‌های گذشته، فسادی فراگیر در تمامی بخش‌های جامعه بوده است.

برای تعیین مالکیت خصوصی عوامل تولید ضروری است که تحولی بنیانی در ساختارهای فکری، نهادی و سازمانی مردم، دولت و سازمان‌های دولتی به وجود آید و از همه مهمتر این که اصلاً بدانیم خصوصی‌سازی چیست؟ چرا باید خصوصی‌سازی از مهم‌ترین اولویت‌های جامعه برای قرار گرفتن در فرایند توسعه یافتگی باشد، همه به آن فکر کنند، اندیشمندان دربارهٔ آن بنویسند و دولت سیاست‌های خود را با توجه به آن شکل دهد؟ آیا خصوصی‌سازی تنها مرحله‌ای گذرا و موقتی است یا بخش جدانشدنی از زندگی جامعه را تشکیل می‌دهد و بدون آن، جامعه راه ناصواب را طی خواهد کرد؟ این پرسش‌ها با نگرش‌های کترلی هماهنگ نبوده و بنابراین، می‌تواند به شکاف هرچه بیشتر میان افرادی که در حوزهٔ خصوصی‌سازی فکر می‌کنند - مثل اقتصاددانان و جامعه‌شناسان - و نظام کترلی بیانجامد و حاکمیت نتواند از اندیشهٔ اندیشمندان بهره ببرد.

باید دانست، آنچه اهمیت دارد، تعالی، موفقیت و پیشرفت جامعه در ابعاد مختلف است که باید مورد توجه رهبران سیاسی در این کشورها قرار گیرد. "لی پیو" که مدت ۳۱ سال نخست‌وزیر سنگاپور بود، علت موفقیت برخی از کشورهای جنوب شرقی آسیا را این چنین بیان می‌کند: "همهٔ این کشورها با نظام‌های مبتنی بر بازار اداره می‌شوند و در شرایط یکسانی به رقابت مشغول‌اند. عاملی که موجب شده برخی موفق‌تر از بعضی دیگر باشند، "ویژگی‌های نامحسوس" است. منظور از "ویژگی‌های نامحسوس"، یکپارچگی جامعه، پایبندی آن‌ها به آرمان‌ها - هدف‌ها و ارزش‌های مشترک است. حیاتی‌ترین این ویژگی‌ها، "اعتقاد به سخت‌کوشی، قناعت، اطاعت و غرور ملی" است. "اجماع عمومی در این کشورها برای دست‌یافتن به مؤلفه‌های یادشده، در سپردن کار مردم به خود مردم یا تحقق آرمان "خصوصی‌سازی" خلاصه شده، چراکه اکثر کارشناسان متفق‌القولند که

"خصوصی‌سازی" رمز موفقیت کشورهای آسیای جنوب شرقی طی دهه‌های گذشته بوده است. بنابراین، خصوصی‌سازی فقط مقوله‌ای صرفاً اقتصادی نیست بلکه باید از منظر انسانی و روانشناسی به آن نگاه کرد؛ همان‌طور که باید به دموکراسی چنین نگاهی را داشت که از منظر ساختاری، شالوده خصوصی‌سازی است. در این صورت است که خصوصی‌سازی می‌تواند فرایند توسعه یافتگی را به جلو هدایت کند.

خصوصی‌سازی در شکل ظاهری عبارت از فرایندی است که طی آن وظایف و تأسیسات بخش دولتی در هر سطحی به بخش خصوصی انتقال داده می‌شود. اما خصوصی‌سازی در مفهوم حقیقی به اشاعه فرهنگی در کلیه سطوح جامعه، اطلاق می‌شود که دستگاه قانونگذاری، قوای قضائیه و مجریه و تمامی آحاد یک کشور ((باور)) کنند که ((کار مردم)) را باید به ((مردم)) و نهادهای مردم بدون دخالت دولت ملزم به انجام وظایف و مسئولیت‌های مربوط به جامعه خود باشند و هیچ نهاد و قدرتی نتواند آن‌ها را از انجام مسئولیت‌های‌شان بازدارد. خصوصی‌سازی به افزایش کارایی در تمامی سطوح جامعه منجر شده و قابلیت بهره‌وری را در تمامی بخش‌ها، به‌ویژه در حوزه تولید فکر و اندیشه افزایش می‌دهد. اگر خصوصی‌سازی در ذهن جامعه حک شود، مسیر تعالی اندیشه در تمامی حوزه‌های معارف بشری و توسعه یافتگی در بخش‌های مختلف جامعه ادامه پیدا کرده و جامعه، پویا و بالنده راه رشد و توسعه را طی خواهد کرد. یعنی، خصوصی‌سازی به تولید انسان توسعه‌یافته مبادرت می‌ورزد. انسانی که خصوصی‌سازی در باور او حک شده است و می‌داند که مسیر توسعه یافتگی از جاده خصوصی‌سازی می‌گذرد. در این صورت است که منابع کمیابی که در اختیار جامعه قرار دارد، در فرایند خصوصی‌سازی بهره‌وری‌شان افزایش می‌یابد.

خصوصی‌سازی تنها به معنای انتقال ظاهری و اعتباری مایملک دولتی به بخش غیردولتی نیست که البته این فرایند همیشه و در هر شرایط از طرف دولت می‌تواند برگشت‌پذیر باشد. چنان‌چه کلیت نظام اقتصادی جامعه بر اراده و شعور مردم استوار باشد که به‌موجب آن برای مردم ((حق)) تصرف و مالکیت در عوامل تولید، دارایی، محصول، پورتفولیو، تولید هنر، تمامی موارد مربوط به علوم انسانی و اجتماعی و از همه مهم‌تر اندیشه و تفکر ایجاد کند، خصوصی‌سازی موفق و واقعی، محقق شده است. بنابراین، ابتدا لازم است که خصوصی‌سازی در فکر جامعه صورت گیرد و تا زمانی که تعبیر مذکور از خصوصی‌سازی در باور یک جامعه ((حک)) نشده باشد، به فرض آنکه خصوصی‌سازی در شکل ظاهری خود هم محقق شود، اما تضمینی برای استمرار و پایداری آن وجود نخواهد داشت و نمی‌تواند کمکی به توسعه یافتگی جامعه کرده و مسیر تعالی و سعادت را نشان دهد.

اگر خصوصی سازی نباشد، اندیشه و تفکر در انحصار دولت قرار گرفته و تحول چشمگیری در بنیان های جامعه رخ نخواهد داد. در جوامعی که "نظام دولت سالار" حاکم است، حتی انتخاب نخبگان علمی، صنعتی، اقتصادی و... نیز باید از زاویه نگرش دولت سالاران عبور کند و اگر کسی در دایره تفکر دولت جا نگیرد، کنار می ماند. در نظام های دولت سالار، رشد علم و هنر و تولید اندیشه و تفکر باید در راستای منافع حاکمیت صورت گرفته و تعریف شوند، به همین صورت مشاهده می شود که در چنین جوامعی حتی استاد های دانشگاه که وظیفه خطیر تولید و علم و تفکر را به عهده داشته و نظام فکری جامعه را رقم می زنند، از خطر اخراج و برکناری در امان نیستند و برای آن که بتوانند در مناسبات علمی - اجتماعی حضور داشته باشند، باید به نوعی جیره خوار دولت و دستگاه عریض و طویل آن باشند که البته این خطر، گریبان گیر بسیاری از اصحاب هنر و اندیشه نیز می شود. بنابراین، توصیه بسیاری از اندیشمندان و تجربه کشورهای که سابقاً از نظام دولت سالار بهره می بردند، مبتنی بر این واقعیت است که باید یک "تلاش عمومی و همگانی" برای کاستن فعالیت های دولت در تمامی زمینه ها به عمل آید. در این میان نظریه ای به نام نظریه "بیلی"، پژوهش های تجربی خصوصی سازی را مدنظر قرار می دهد^{۱۶۹} و آن را "تلاشی عمومی" برای کاستن عدم انگیزه هایی که در کارایی ارگان های دولتی وجود دارد، دانسته و معتقد است که این کار توسط قراردادن کلیه فعالیت های دولت در بازار های خصوصی امکان پذیر است. "تامپسون و کی" هم با نظریه "بیلی" موافق اند و می گویند: خصوصی سازی ابزار های تغییر ارتباط و وابستگی میان دولت و بخش خصوصی را مشخص می کند.^{۱۷۰} تجربه موفق تغییر جهت نگرش در نظریه و عمل کشورهای که سابقاً از ایده سوسیالیسم پیروی می کردند به اقتصاد بازار و خصوصی سازی، مؤید آنست که آن ها توانسته اند با سرعت در زمره کشورهای موفق قرار گرفته و رفاه مردم را در ابعاد مختلف افزایش دهند که نمونه چین شاید مناسب ترین الگو باشد. وقتی از "دنگ شائوپینگ" پدر چین نوین سؤال شد که: "شما زمانی سوسیالیسم را ترویج می کردید، چرا اکنون به بخش خصوصی روی آورده اید؟" او با شجاعت می گوید: "ما در پی سعادت و توسعه یافتگی جامعه چین هستیم. الان هم به این نتیجه رسیده ایم که راه توسعه و سعادت، از طریق خصوصی سازی امکان پذیر است و مردم باید خودشان به تولید ثروت اهتمام ورزند".

از منظر اقتصادی، قبل از هر اقدامی باید "بازار مالیه" که متشکل از بازار پول و سرمایه است، خصوصی شود. بنا بر تعریفی، خصوصی سازی به طور عموم به فروش دارایی بنگاه های عمومی یا سهام شدن در شرکت های خصوصی یا شخصی اطلاق می شود؛ اما این تعریف هم، تنها تعریفی مجرد از خصوصی سازی است. تعریف جامع تر آن به محدود کردن نقش دولت و رایه سیاست ها و روش هایی برای تقویت اقتصاد بازار آزاد، مربوط می شود. تعریف گذشته از خصوصی سازی، یعنی فروش دارایی های بنگاه های عمومی یا سهام شدن در بخش های خصوصی را غیردولتی کردن

¹⁶⁹ - Bailey, Robert W. 1987

¹⁷⁰ - KAY, J.A. and D.J. Thompson, 1986

می‌نامند. باید توجه داشت که ((خصوصی‌سازی)) و ((غیردولتی کردن)) در بیشتر اوقات با یکدیگر اشتباه می‌شوند و به صورت جابه‌جا ممکن است در ادبیات اقتصادی، به کار روند. در حقیقت می‌توان گفت ((غیردولتی کردن)) الگویی برای ((خصوصی‌سازی)) است. همچنین در فرایند غیردولتی کردن، نقش و وظایف و مسؤولیت‌های دولتی می‌تواند کاهش پیدا کند یا به‌طور کامل با اجرای یک سری از الگوهای جایگزین، پایان یابند. بسیاری از رهبران سیاسی در نظام‌های کتتری، تعریف بالا یعنی غیردولتی کردن از خصوصی‌سازی را استنباط می‌کنند، درحالی‌که هنوز کمترین آن‌ها به خصوصی‌سازی معتقدند، چراکه در غیردولتی کردن دارایی‌ها، می‌توان دوباره آن‌ها را پس از مدتی دولتی کرد، بنابراین دغدغه‌ای برای مدیران دولتی برای رهاکردن دارایی‌های دولتی به بخش خصوصی به‌طور دایم، وجود ندارد. خصوصی‌سازی، فرصتی استثنایی برای ساختار سیاسی کشور فراهم می‌کند تا مردم نسبت به تصمیمات رهبران سیاسی، حساسیت نشان دهند و در صحنه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... مشارکت فعال داشته باشند که این مورد اصلاً مورد رضایت مدیران دولتی نیست، چراکه ممکن است با عدم امنیت شغلی مواجه شده و مجبور به پاسخگویی برای پایین‌بودن کارایی و بهره‌وری سازمان تحت مدیریت خود شوند. ازطرفی، گسترش پایه مالکیت دارایی‌های مولد، موجب تقویت بنیان آزادی‌های سیاسی در جامعه خواهد شد و به گسترش و تقویت سازمان‌های غیردولتی یاری خواهد رساند تا بخش قابل توجهی از وظایف سابق دولت را انجام دهند که گسترش فعالیت نهادهای فرهنگی مردمی در زمینه‌های مختلف از آن جمله‌اند. به‌طور مسلم فقدان چنین نهادهایی که لازمه توسعه یافتگی هستند، کنترل دولت را بر جامعه فزونی خواهد داد تا تمامی فعالیت‌های اجتماعی - سیاسی - فرهنگی و.... تنها از ناحیه دولت تحقق پذیرد.

زمانی که "ماهایر محمد" نخست‌وزیر اسبق مالزی به خصوصی‌سازی گسترده در کشورش مبادرت ورزید، بیشترین مخالفانش را مدیران دولتی در بخش‌های اجتماعی - فرهنگی تشکیل می‌دادند تا مدیران اقتصادی. شهادت مواجه شدن با این افراد و گروه‌ها در فرایند خصوصی‌سازی، شجاعت و ریسک قابل وصفی می‌خواهد که کمتر رهبر سیاسی‌ای حاضر به قبول آنست، چراکه باید پذیرفت مقابله با کسانی که خود را اهل فرهنگ و معرفت می‌دانند، به‌مراتب سخت‌تر از کسانی است که در بازار به فعالیت اقتصادی مشغولند. اما مردمی کردن فرهنگ و سرمایه از راه خصوصی‌سازی، به ثبات اجتماعی - سیاسی و اقتصادی کمک می‌کند و برای بخش‌های مختلف جامعه و آحاد مردم، حمایت‌های جدید و قابل اطمینانی ایجاد کرده و بهره‌وری و کارایی منابع انسانی و مادی جامعه را به‌شدت افزایش خواهد داد، نکته‌ای که مورد قبول و تأیید رهبران کنونی کشور چین قرار گرفته و آن‌ها با توجه به همین مؤلفه، حمایت از اقتصاد دولتی را رها کرده و به وظایف اصلی که همانا برقراری امنیت و آرامش و دفاع از حقوق آحاد جامعه است پرداخته‌اند.

از وظایف دولت، دفاع از حقوق و مالکیت مردم در پناه قانون و برقراری امنیت است، اما نظام‌های کتتری در عمل از وظایف اصلی خود تخطی کرده و با نادیده گرفتن حقوق و منافع ملی، فقط به برقراری و ادامه نظام کتتری می‌اندیشند. حال اگر نظام کتتری همراه ایدئولوژی و دین

بر جامعه تحمیل شود، استبداد سیاسی به استبداد دینی منجر شده که نظامات اقتصادی از جمله مالکیت بر عوامل تولید را تحت نفوذ قرار می‌دهد که ادامه این روند موجب پیدایی نظامی استکباری در جامعه خواهد شد. چنین است که دولت‌های مستکبر، خود را مافوق ملت‌ها دانسته و هر روز از جامعه‌اشان فاصله می‌گیرند. به تعبیر ((انگلس))، این فاصله تا آنجا ادامه می‌یابد که دولت تبدیل به نیرویی برای سرکوبی ملت می‌شود^{۱۷۱} و هرگونه صدای مخالفی را سرکوب کرده و آزادی‌های طبیعی مردم را محدود می‌کند. به عبارت دیگر، رابطه‌ای نزدیک میان تحدید آزادی و امنیت شهروندان با فقدان خصوصی‌سازی وجود دارد. تحدید و فقدان آزادی و امنیت در جامعه، تنها سبب ناهنجاری‌های بخش اقتصادی نمی‌شود که اندیشه و تفکر و علم و هنر و شایستگی افراد و خلاقیت و نوآوری و تمامی مؤلفه‌هایی که به گونه‌ای با روابط و اخلاق اجتماعی سروکار دارند، تحت تأثیر قرار داده و مردم نسبت به آن‌ها بیگانه می‌شوند. چنین است که رذایل اخلاقی از جمله دروغ، خیانت، تملق و چاپلوسی، تبلی و اصطلاحاً طفیلی بودن، فسادهای اقتصادی و مواردی از این قبیل که از مشخصه‌های فرهنگ‌مداری کنترلی است، در نظام‌های کنترلی دولت‌سالار به مراتب بیشتر از نظام‌های مردم‌سالار به چشم می‌خورد. در بسیاری از کشورهای دولت‌سالار در عمل مشاهده شده است که از مفاهیم خصوصی‌سازی استفاده ابزاری می‌شود؛ یعنی کارگزاران و عناصر سیاسی با توسل به شکل ظاهری خصوصی‌سازی، قصد رسیدن به مقاصد آنی خود را دارند و بعد از دست‌یافتن به اهداف مورد نظرشان، ممکن است به‌طور کامل، خلاف شعارهای قبلی خود عمل کنند و برای استیلای سلطه بیشتر خود بر اقتصاد، با تعابیر ناصحیح و شخصی از ارزش‌های عقیدتی و ملی جامعه، اقتصاد دولتی و برنامه‌ریزی شده را تحمیل کنند. دورویی و نداشتن صداقت حاکمیت در انجام خصوصی‌سازی و تأمین منافع ملی به جامعه تسری یافته و رذایل اخلاقی در جامعه را تشدید می‌کند. توسعه یافتگی در طوفان رذایل اخلاقی، نابود می‌شود.

در هر برنامه خصوصی‌سازی، به‌طور معمول تصمیم‌گیرندگان کلیدی، از سیاست‌مداران هستند و از منافع کسانی حمایت می‌کنند که برای آن‌ها بیشترین سهم را در روی کارآمدن و باقی ماندن آن‌ها در پست سیاسی، داشته‌اند که این مورد نیز از تهدیدهای جدی خصوصی‌سازی است. بنابراین برای رسیدن به توسعه یافتگی، موفقیت و کامیابی؛ هر کشور راه طولانی در پیش دارد که باید در آن قدم برداشته و به اصلاح ساختارهای پوسیده برجا مانده از تفکر کنترلی گذشته بپردازد. به قول "رحمان" وزیر دارایی سابق بنگلادش: "انجام انقلاب سیاسی به مراتب آسان‌تر از انجام اصلاحات اقتصادی است." پس، همان‌طور که "لی پیو" اعتقاد داشت برای انجام اصلاحات اقتصادی و رسیدن به توسعه

و موفقیت باید: به "ویژگی‌های نامحسوسی" که در هر جامعه وجود دارد، اعتناء کرد و آن همانا: "یکپارچگی جامعه، پایبندی آن‌ها به آرمان‌ها، هدف‌ها و ارزش‌های مشترک، اعتقاد به سخت‌کوشی، قناعت، اطاعت و غرور ملی است" که همگی در انجام یک خصوصی‌سازی موفق متبلور خواهند شد.

خصوصی‌سازی بخش مهمی از فرایند جهانی سازی است. یعنی، جامعه‌ای موفق به انجام خصوصی‌سازی خواهد شد که در فرایند جهانی سازی مشارکت داشته باشد و تعامل نزدیکی با سایر کشورها برقرار کند؛ پس حاکمیت کتتری فقط با "اصلاحات ساختاری" می‌تواند در مسیر خصوصی‌سازی قرار گیرد. خصوصی‌سازی، مسیر ادغام و تعامل با جامعه جهانی را میسر کرده و کشور را از انزوا در سطوح مختلف خارج می‌سازد که این مورد را می‌توان از اهداف بسیار مهم خصوصی‌سازی در دنیای توسعه یافته امروز، محسوب داشت.

در اقتصادمداری کتتری غالباً مشاهده می‌شود که هرچند وقت یکبار، سیاستمداران از خصوصی‌سازی سخن گفته و اجرای آن‌را از واجبات نظام سیاسی تلقی می‌کنند! بیشتر اشاره کرده‌ام که نمی‌توان خصوصی‌سازی را توسط کسانی انجام داد که از لحاظ نظری و ایدئولوژیکی مخالف آن هستند؛ ولی به صراحت اعلام نکرده و با برخوردهای سیاسی، تنها به دنبال گذران زمان و تعویق نتایج آن‌اند. کسانی که به طور علنی، علم اقتصاد را به سخره گرفته و نظریه‌های آن‌را برنمی‌تابند، چگونه می‌توانند مجریان صدیقی برای خصوصی‌سازی باشند و دلایل آن‌را به روشنی برای جامعه توضیح دهند؟ اما دلایل خصوصی‌سازی چیست؟ برای خصوصی‌سازی دلایل متفاوتی ذکر شده است. شاخص‌ترین آن‌ها عملکرد ضعیف شرکت‌های دولتی در مقایسه با بخش خصوصی است. مشاهده شده شرکت‌های دولتی به سبب پایین بودن بهره‌وری، هزینه‌های سنگینی را بر بودجه دولت تحمیل کرده و بار مالی دولت را افزایش می‌دهند. بنابراین از راه‌های مؤثر کاهش کسری بودجه دولت، کاهش هزینه‌ها توسط خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی است. با خصوصی‌سازی می‌توان کارایی آن‌دسته از دارایی‌هایی را که در بخش دولتی به طور بهینه مورد استفاده قرار نمی‌گیرند یا از بین می‌روند و هدر می‌روند، افزایش داده و از ائتلاف منابع ملی جلوگیری کرد و در نتیجه، کیفیت مدیریت منابع ملی، افزایش می‌یابند. توسعه یافتگی و عملکرد حیرت‌انگیز اقتصادی کشورهای شرق آسیا بر پایه اطمینان به عملکرد بخش خصوصی، ایجاد رقابت شدید میان بنگاه‌های اقتصادی، تکیه بر صادرات و تشویق سرمایه‌گذاری‌های خارجی، نشان می‌دهد که با خصوصی‌سازی می‌توان به بازارهای خارجی، فناوری مطلوب با سرمایه و منابع مورد نیاز، دست پیدا کرد، افزون بر این که بازارهای سرمایه را نیز گسترش داد. شکست اقتصادهای برنامه‌ریزی‌شده و مالکیت دولتی در شوروی سابق و اروپای شرقی، ضرورت خصوصی‌سازی را خاطر نشان می‌سازد و اطمینان می‌دهد که از این راه می‌توان پایه مالکیت بخش خصوصی را گسترش داد. از طرفی مطالعات نشان داده‌اند که تجربه کشورهای اروپای شرقی که بر پایه توزیع سهام بنگاه‌های دولتی (معمولاً شرکت‌های زیان‌ده و ناکار که نیاز به حمایت‌ها و

سوبسیدهای فراوان دولتی برای باقی ماندن دارند) میان اقشار مختلف جامعه بوده است، با شکست مواجه شده و پس از مدت کوتاهی که اقتصاد مجبور به پرداخت هزینه‌های هنگفتی می‌شود، دوباره آن‌ها در کنترل دولت درآمدند.

اقتصادهای کنترلی که به خصوصی سازی دایمی بنگاه‌ها اعتماد و اعتقادی ندارند، از "اقتصاد یویویی" برخوردارند؛ پس "خصوصی سازی یویویی" را نشانه‌گیری می‌کنند. توسعه یافتگی در "اقتصاد و خصوصی سازی یویویی"، ماندگار نخواهد بود.

برای دستیابی به خصوصی سازی موفق، باید نگرش‌ها اصلاح و از سازوکارهای صحیح خصوصی سازی استفاده کرد. خصوصی سازی، به تنهایی یک هدف نیست، بلکه وسیله‌ای است برای رسیدن به اهدافی از قبیل: افزایش کارایی، رشد سریع تر اقتصادی و توسعه یافتگی. بنابراین، افزایش کارایی تولیدی، کاهش دخالت‌های دولت در تصمیم‌گیری‌های اجرایی و جدا کردن مسئولان دولتی از دخالت‌های بیش از اندازه در جزییات کارهای اجرایی و در عوض، تمرکز بر مسائل و سیاست‌هایی که برای حیات ملی کشور ضروری‌اند، از منافع بسیار مهم خصوصی سازی به‌شمار می‌آیند. دولت می‌تواند با خصوصی سازی شرکت‌های دولتی، درآمدهای نقدی خود را افزایش داده، ضمن آن‌که به درآمدهای جدید مالیاتی (که در گذشته ایجاد و جمع‌آوری آن‌ها میسر نبود) دسترسی پیدا کند. همچنین، با کاهش هزینه‌هایی که قبل از خصوصی سازی، شرکت‌های دولتی متحمل می‌شدند، کسری بودجه را کاهش دهد. بخش دولتی قبل از خصوصی سازی، به دلیل فشارهای سیاسی و اجتماعی مجبور به افزایش اشتغال از راه استخدام بی‌رویه و بدون ضابطه نیروی کار بود که در بسیاری از مواقع مشاهده می‌شد که بهره‌وری نهایی نیروی کار در این شرایط، منفی بوده است. خصوصی سازی می‌تواند منابع انسانی و مالی را تخصیص بهینه کند و نیروی کار مازاد را به طرف فعالیت‌های مولد اقتصادی سوق داده و همچنین فرصت‌های به‌وجودآمده برای فعالیت‌های فاسد را کاهش دهد.

ایجاد مشاغل مبتنی بر توسعه، به جای خلق اشتغال کاذب، می‌تواند از نتایج خصوصی سازی محسوب شود. بنگاه‌های تولیدی خصوصی برای افزایش سوددهی و رقابت با دیگران، تلاش فراوان به‌عمل می‌آورند تا به فنون مدیریت علمی، فن‌آوری پیشرفته و منابع مالی جدید برای سرمایه‌گذاری‌های آتی دسترسی پیدا کنند. ضمن آن‌که درصدد افزایش کیفیت محصولات، افزایش صادرات و بهبود آرایه خدمات و جلب رضایت مشتریان نیز هستند. در چنین شرایطی است که تولید و تجارت از فضای اطمینان‌بخشی برخوردار خواهد شد و سرمایه‌هایی که در گذشته از کشور خارج شده بودند، دوباره به کشور بازمی‌گردند و کشور می‌تواند از منابع و پس‌اندازهای خارجی نیز بهره‌مند شود. نکته حایز اهمیت که باز بر آن تأکید می‌کنم آن‌است که بسیاری از کارگزاران خصوصی سازی در نظام‌های

کنترلی حتی در ارایه تعریف دقیقی از آن، با مشکل مواجه‌اند. گفته شد که خصوصی‌سازی در شکل ظاهری عبارت است از فرایندی که طی آن وظایف و تأسیسات بخش دولتی در هر سطحی به بخش خصوصی انتقال داده می‌شود؛

اما خصوصی‌سازی در مفهوم حقیقی به اشاعه فرهنگی در کلیه سطوح جامعه، اطلاق می‌شود که دستگاه قانونگذاری، قوای قضائیه و مجریه و تمامی آحاد یک کشور "باور" کنند که "کار مردم" را باید به "مردم" واگذاشت؛ یعنی مردم بدون دخالت دولت ملزم به انجام وظایف و مسئولیت‌های مربوط به جامعه خود هستند و هیچ نهاد و قدرتی نمی‌تواند آن‌ها را از انجام مسئولیت‌های‌شان بازدارد.

بهره‌وری در اقتصاد زمانی افزایش می‌یابد که با استفاده از کمترین داده، بیشترین ستانده را حاصل کرد. "خصوصی‌سازی" را به عبارتی می‌توان استفاده بهینه از منابع کمیاب برای افزایش بهره‌وری تعریف کرد. تعبیر جدید مؤسسات بین‌المللی که در فرایند خصوصی‌سازی کشورها مشارکت می‌کنند، عبارت است از ((مردم را در فعالیت‌های اقتصادی مسئول کنیم.)) همچنین خصوصی‌سازی، فرصتی استثنایی برای ساختار سیاسی کشور فراهم می‌کند تا مردم نسبت به تصمیمات رهبران سیاسی، حساسیت بیشتری نشان دهند و در صحنه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... مشارکت فعال داشته باشند. گسترش پایه مالکیت دارایی‌های مولد، موجب تقویت بنیان آزادی‌های سیاسی در جامعه خواهد شد. ((مردمی کردن سرمایه)) از راه خصوصی‌سازی، به ثبات اقتصادی کمک می‌کند و برای نظام بازار و بخش خصوصی حمایت‌های جدیدی ایجاد می‌کند. شایان ذکر است که هدف گسترش مالکیت شرکت‌های خصوصی نباید ما را از هدف مهم‌تر خصوصی‌سازی که همانا افزایش بهره‌وری و کارایی منابع انسانی و مادی جامعه است، غافل کند. کارگزاران و عناصر سیاسی با توسل به شکل ظاهری خصوصی‌سازی، قصد رسیدن به مقاصد آنی خود را دارند و بعد از دست‌یافتن به اهداف مورد نظرشان، ممکن است به‌طور کامل خلاف شعارهای قبلی خود عمل کنند و برای استیلای بیشتر سلطه خود بر اقتصاد، با تعبیر ناصحیح، شخصی و سلیقه‌ای از ارزش‌های عقیدتی و ملی جامعه، اقتصاد دولتی و برنامه‌ریزی شده را تحمیل کنند. پس، نباید انجام خصوصی‌سازی به آن‌ها واگذار شود، کسانی که از لحاظ ایدئولوژیکی مدافع سرسخت اقتصاد دولتی و اشتراکی‌اند هرگز نمی‌توانند به اصول خصوصی‌سازی وفادار بمانند و البته به آن خیانت خواهند کرد. باید ترسید از روزی که دشمنان خصوصی‌سازی را "سینه‌چاکان" آن ببینیم که به‌ظاهر، فرمان خصوصی‌سازی را لبیک گفته‌اند و در شعار، هیچ امری را مهم‌تر از آن به حساب نمی‌آورند ولی در عمل نعل وارونه می‌زنند و با نقشه‌ای از پیش طراحی شده، جلوی حرکت آن ایستاده و مخالفانشان را هم با سخیف‌ترین روش‌ها از پیش‌رو برمی‌دارند. نه فقط کارگزاران نظام ایدئولوژیک-توتالیتر بلکه بسیاری از نخبگان سیاسی و حتی استادان دانشگاه که در مقابل خصوصی‌سازی، اقتصاد و تجارت آزاد و دموکراسی سد محکمی می‌شوند، دشمن توسعه یافتگی همیشگی ایران هستند.

اعتقاد علمی نگارنده آنست، اکثر کسانی که در حال حاضر مسؤول انجام امر خطیر خصوصی سازی در ایران شده‌اند، توانایی انجام بهینه آنرا ندارند؛ هرچند معتقدم در شرایط ذهنی و عملی کنونی ایران، خصوصی سازی اصلاً امکان پذیر نبوده و بیشتر شبیه "زنگ خلوت" اقتصاد و "طنزی" برای انبساط روحیه خسته کارگزاران و بنگاه‌های اقتصادی و دادن آرامش به شرایط حاد جامعه است. نباید اجازه داد، دفاع بد و غلط از خصوصی سازی باعث شود که مخالفان، آنرا به سینه تاریخ کشور بسپارند که اگر چنین شود، باید شاهد پسرفت و توسعه نیافتگی شدید جامعه و اقتصاد در ابعاد گوناگون باشیم. در دولت‌های مختلف، مثل دولت‌های دهم و سیزدهم، از شعارهای کسانی که خود را به ظاهر موافق خصوصی سازی نشان می‌دادند، ((عدالت گستری)) بود. پیشتر هم گفتم، استاد مرتضی مطهری در تعریف عدالت اشاره می‌کند: "عدالت از مقیاس‌های اسلام است... نه این است که آنچه دین گفت عدل است، بلکه آنچه عدل است دین می‌گوید، بنابراین عدالت مقیاس دین است... بدین سان عدالت عبارت است از اعطاء حقّ به ذی حقّ، یا عدم تجاوز به حقّ ذی حقّ"^{۱۷۲} با استناد به این تعریف، به روشنی درمی‌یابیم که تبیین سیاست‌های اقتصادی نمی‌توانند از چارچوبه عدالت خارج باشند. بنابراین، سیاست‌های اقتصادی که مبتنی بر اصل عدالت تنظیم شده باشند، همان است که دین می‌گوید یعنی همان که بیشترین نفع را برای همه مردم دارد. برعکس، سیاست‌هایی که بر مبنای اصل عدالت تنظیم نشوند، ضد دین تفسیر می‌شوند. پس اغراق نیست که گفته شود در نظام کنترلی و ایدئولوژیک - توتالیتار ایران، موضوع عدالت هم از سرناپختگی بیان شده و مثل بسیاری از موارد دیگر، دستخوش مسایل سیاسی می‌شود. با توجه به این که معمولاً دولت‌های کنترلی تصویر روشنی از عدالت ندارند، نمی‌توان انتظار داشت که تلاش برای خصوصی سازی در راستای عدالت صورت بگیرد. مشاهدات نشان داده‌اند بیشترین کاری که دولت‌ها برای خصوصی کردن اقتصاد کرده‌اند، همانا «مردمی کردن» اقتصاد از طریق انتشار کوپن یا سهام بوده و به این ترتیب خواسته‌اند، مردم را در اقتصاد شریک کنند درحالی که هنوز کنترل اقتصاد در دست دولت باقی مانده است.

زمانی که برای نخستین بار شهروندان کشورهای لهستان، چک، مولداوی، اوکراین، مجارستان و.... سهام برخی از بنگاه‌های اقتصادی را به صورت‌های مختلف **Voucher**، کوپن و.... دریافت کردند، به حکومت‌های عدل‌پرور خود دعا و ثنای فراوان فرستادند و شاید بسیاری از مردم عادی، آینده‌ای روشن را مقابل خود تصور می‌کردند؛ اما دیری نپایید که آن‌ها به واسطه فقر و تنگناهای شدید مالی مجبور به واگذاری سهام خود به صاحبان سرمایه‌ای شدند، که حال دیگر مجبور نبودند با خرید مستقیم شرکت‌های به ظاهر خصوصی سازی شده، حق و حقوق دولت را پرداخت کنند و زیر بار شرایط خصوصی سازی بروند. فرایند مزبور، ((رانت‌های)) فراوانی را در اقتصاد کشورهای یادشده ایجاد کرد که درنهایت به یک توزیع ناعادلانه درآمد در سطح وسیع انجامید. بنابراین، یکبار دیگر می‌توان به طرح این پرسش پرداخت که آیا آنچه تا کنون به نام "خصوصی سازی" در اقتصاد نظام کنترلی ایران صورت پذیرفته، با موازین علمی و تجربه کشورهای موفق منطبق بوده است؟ آیا بر

اقداماتی که دولت‌های کتتری برای واگذاری انجام می‌دهند، می‌شود نام خصوصی‌سازی گذاشت؟ مطالعات نظری و مشاهدات کاربردی، خلاف آن را نشان می‌دهند.

توسعه یافتگی در نتیجه ثبات در اقتصاد کلان است. کشورهای درحال توسعه در دهه ۱۹۸۰ میلادی، با بحران‌های اقتصاد کلان، مالی و مالیه شدیدی روبه‌رو شدند که سبب محدودیت‌های قابل توجهی بر ظرفیت دولت‌ها برای سرمایه‌گذاری در شرکت‌های دولتی شد و توسعه یافتگی آن‌ها را تحت تأثیر قرار داد. این پدیده، آثار منفی در سطح اقتصاد کلان کشورها برجا گذاشت که نتیجه آن، چرخش وضعیت شرکت‌ها در بخش‌های خصوصی و دولتی بود. اغلب مشاهده می‌شد که تغییرات سیاستی در کشورهای درحال توسعه، در حیطه برنامه‌های تنظیمات ساختاری صورت می‌گرفتند که همین امر، خصوصی‌سازی سریع را مورد تأکید قرار می‌داد، اما از آنجایی که برخی از دولت‌ها مثل ایران به دلایل مختلف از جمله دلایل ایدئولوژیکی تمایل به خصوصی‌سازی نداشتند، دنبال راه‌حل‌های سریع و عامه‌پسندی بودند که از یک طرف مشکلات درآمدی خود را پاسخگو باشند و از طرفی نشان دهند که با فرآیند خصوصی‌سازی سازگارند. سهم کردن اجباری و نیمه اجباری مردم از طریق فروش سهام برخی از شرکت‌های دولتی و انتشار "کوپن" یا **Voucher** از آن جمله‌اند.^{۱۷۳} البته باید توجه داشت که این روند در صورت لزوم به منزله خصوصی‌سازی کارا که وضعیت تعادلی را در اقتصاد ایجاد کند، نبود. شرایطی که در این کشورها حاکم بود، تصور رسیدن به کارایی مطلوب و دست‌یافتن به تعادل اقتصادی برای دولت‌ها را نسبت به چیره شدن به منابع محدود، از اهمیت کمتری برخوردار می‌کرد. نتایج بررسی‌های کاربردی نشان می‌دادند در صورتی که سنگینی وزنه سرمایه‌گذاری از بخش دولتی به سوی بخش خصوصی تغییر می‌یافت، برای کشورهایی که در آن‌ها شرکت‌های دولتی مانعی جدی و اساسی بر روی توازن پولی و مالی محسوب می‌شدند، نتیجه خصوصی‌سازی می‌توانست مثبت باشد، اما روش‌های خصوصی‌سازی که از طرف آن‌ها صورت می‌گرفت، حداکثر می‌توانست بخشی از کسری بودجه بالا را تأمین مالی کند. واضح است که برای افزایش کارایی در اقتصاد، باید کارایی عوامل تولید، از جمله نیروی کار و سرمایه افزایش یافته و از ثبات اقتصاد کلان برخوردار بود، اما روش‌های ناکارآمد از جمله انتشار کوپن یا "سهام عدالت" در ایران نمی‌توانست کارایی در اقتصاد را افزایش دهد. شواهد به‌ویژه در کشورهای اروپای شرقی نشان می‌دهند که اتخاذ چنین رویه‌ای نتوانست بر بهبود کیفی بلندمدت نیروی کار، چه قبل و یا بعد از انتشار سهام، اثر مثبت گذاشته و تصویر واضحی از تغییرات کیفی در اقتصاد پس از تغییر مالکیت، ارائه دهد.

خصوصی‌سازی می‌تواند نقدینگی موجود در اقتصاد را به جریان انداخته، کارایی نیروی کار را فزونی بخشد، اما انتشار سهام یا کوپن و واگذاری آن‌ها به عموم مردمی که از صنعت مربوطه کوچکترین

اطلاعی ندارند، نه تنها به کارایی عوامل تولید نمی‌انجامد، بلکه به رانت‌خواری افرادی محدود در سیستم اقتصادی کشور منجر می‌شود که ذکر آن رفت. به‌علاوه، از اواخر دهه ۱۹۸۰، کشورهای در حال توسعه به‌ویژه اقتصادهای درحال انتقال، با تغییرات وسیعی در حوزه اقتصادی مواجه شدند. بخش خصوصی در این کشورها، در نتیجه تغییر شکل سیاست‌های بازرگانی، فعال‌تر و آزادسازی قیمت‌های داخلی در بازارهای مختلف اقتصادی، به‌مورد اجرا درآمد. به‌طور مشابه، توسعه بازار سرمایه به‌منظور آزادسازی سرمایه‌گذاری و هماهنگی با اقتصاد خارجی، با جدیت دنبال شد. اما عملکرد ضعیف دولت در اقتصاد که تحت لوای خصوصی‌سازی انجام می‌شد، بخش خصوصی در این کشورها را به حاشیه می‌راند. وجود دو دسته از شرایط برای موفقیت خصوصی‌سازی الزامی است: نخست؛ ((شرایط عمومی کشور)) در حوزه‌های اقتصادی- اجتماعی- فرهنگی و سیاسی و دوم؛ ((شرایط بازار)) در کشور.

در بُعد اقتصادی، موفقیت خصوصی‌سازی در کشورهای در حال توسعه، منوط به ثبات در اقتصاد کلان، وجود نظام بازرگانی باز، ایجاد شرایط ثابت و ماندگار برای سرمایه‌گذاری و تشکیل سرمایه و در نهایت برخورداری از ظرفیت اداری هماهنگ و پیشرفته است. شرایط بازار نیز عاملی مهم برای موفقیت خصوصی‌سازی به‌شمار می‌آید. به این ترتیب، شرکت خصوصی‌سازی شده که کالاهای بازرگانی تولید می‌کند و در بازار رقابتی به فعالیت مشغول است، باید بتواند کارایی خود را تحت نظر بخش خصوصی شناخته‌شده و معلوم، بهبود دهد، درحالی‌که انتشار سهام عدالت یا روش‌های اجباری یا نیمه اجباری خصوصی‌سازی که سرمایه‌گذاران خصوصی در آن کاملاً ناپیدا هستند، هرگز نمی‌توانند به اهداف فوق جامعه عمل بپوشانند، چراکه:

نخست، بخش خصوصی معلومی در اقتصاد ایران وجود ندارد؛

دوم، اکثر شرکت‌های دولتی به‌صورت انحصاری عمل می‌کنند و سهام‌داران مجازی هرگز کنترلی بر روند فعالیت‌ها نخواهند داشت؛

سوم، ظرفیت‌های اداری کشور که در سطح محدودی قرار دارند، هرگز نمی‌توانند خود را با یک واگذاری وسیع هماهنگ ساخته و ارتباطی ارگانیک میان سهام‌داران مجازی برقرار کرده و بنابراین، بسیار ناکارآمد عمل می‌کنند و

چهارم، عدم وجود بازار پول و سرمایه خصوصی در ایران، شرایط نامطلوبی برای موفقیت خصوصی‌سازی که در این جا، بخش اعظمی از آنرا سهام‌داران مجازی تشکیل می‌دهد، برقرار می‌کند که نتیجه این عوامل به منزله توسعه نیافتگی اقتصاد برای انجام خصوصی‌سازی موفق است.

در این رابطه باید به نکات زیر توجه داشت:

نخست: مشکلات و بوروکراسی‌های اداری در ایران، موجب می‌شوند که تغییرات فن‌آوری که به افزایش رقابت می‌انجامد، در فرآیند واگذاری‌های ناکارآمد کاهش یابد؛

دوم: واگذاری از نوع انتشار سهام عدالت یا کوپن در شرایط پیدایی مشکلات اداری در بخش‌های رقابتی اقتصاد که از پیچیده‌گی زیادی برخوردار است و حتی می‌تواند سبب کم‌رنگ‌تر شدن سرمایه‌گذاری بخش خصوصی شود، به تخریب گسترده بازار پول و سرمایه منتهی شده و درنهایت، شرایط را برای خصوصی‌سازی ناهموار می‌کند؛

سوم: در بخش‌هایی از اقتصاد ایران که بازپرداخت سرمایه به زمان بیشتری نیازمند است، یعنی بخش‌هایی که از سیستم اداری پیچیده‌تری برخوردارند و شامل جاده‌ها، فرودگاه‌ها، خطوط راه‌آهن و تأسیسات آبرسانی می‌شوند، یا بنگاه‌هایی که در حال ورشکستگی هستند و دولت برای حفظ آن‌ها، اقدام به انتشار سهامشان میان مردم و متعاقب آن، پرداخت کمک‌های فراوان برای سرپانگه‌داشتن این قبیل بنگاه‌ها کرده است، به دلیل تخریب گسترده‌ای که در بازار پول و سرمایه رخ داده، به‌طور دقیق معلوم نیست که در بلندمدت، انتشار این قبیل سهام یا واگذاری‌های اجباری و نیمه اجباری، تا چه اندازه با موفقیت روبه‌رو شود.

ثبات اقتصاد کلان و آزادسازی تجارت از عوامل مهم در موفقیت

خصوصی‌سازی در راستای توسعه یافتگی هستند. برای کشورهای درحال توسعه با درآمد پایین، شرایط قبل از خصوصی‌سازی باید به‌صورتی باشد که فرایند خصوصی‌سازی بتواند به‌طور مؤثر عمل کند. این شرایط شامل تغییرات اقتصاد کلان، بهبود چارچوب‌های اداری، تقویت سیستم پولی و مالی است. افزون بر این، کاهش موانع برای رقابت محصولات تجاری در بازارهای بین‌المللی و تعمیق و توسعه بازار رقابتی، نیز از عوامل مهم موفقیت خصوصی‌سازی محسوب می‌شوند. از آنجایی که ایران هنوز از لحاظ سیاسی یا اقتصادی، ظرفیت تحمل اجرای تمامی برنامه‌های خصوصی‌سازی را ندارد، تغییر نگرش در "چگونگی مالکیت"، از الزامات خصوصی‌سازی موفق است. بدیهی است که فهم کامل تأثیر خصوصی‌سازی نیازمند پژوهش‌های جامع در اقتصاد کلان ایران است. باید در فرایند خصوصی‌سازی به تأثیر آن در توسعه یافتگی کشور توجه داشت چراکه از اهداف مهم خصوصی‌سازی، توسعه یافتگی است. بررسی تأثیر تغییر در مالکیت شرکت‌ها به‌اضافه بررسی اثرهای برنامه‌های خصوصی‌سازی در بازارهای پول و سرمایه (به‌ویژه بررسی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی) و نیروی کار (اشتغال) از اهمیت به‌سزایی برخوردار می‌شود، درحالی‌که انتشار سهام عدالت و خصوصی‌سازی‌های اجباری یا نیمه اجباری، روش‌های موفقی برای بهبود بازارهای پول و سرمایه نیستند، برعکس انتشار این قبیل سهام به تخریب فراگیر این بازارها می‌انجامد؛ درحالی‌که می‌توان به‌جای انتشار آنها، به شناسایی شرکت‌ها برای اصلاح، ادغام یا انحلال در فرایند خصوصی‌سازی مبادرت ورزید که به‌قرار زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱- ضروری است برنامه‌های متعددی برای اصلاح شرکت‌های دولتی در ایران به‌مورد اجرا گذاشته شود که از جمله این اقدامات می‌توان به شناسایی شرکت‌ها برای انحلال، ادغام، بازسازی،

دوباره پروری و یا واگذاری کامل به بخش خصوصی اشاره کرد؛ اما ایران از روش‌های ناکارآ بهره جسته، بر مشکلات اقتصادی که حاصل آن توسعه نیافتگی بوده است، اضافه می‌کند؛

۲- اقدامات برای بازسازی شرکت‌های دولتی در ایران با آن‌چه در آغاز برنامه‌های توسعه پیش‌بینی می‌شد، با کُندی صورت می‌گیرد و از آن‌جایی که دولت‌ها به دنبال یک خصوصی‌سازی سریع هستند، واگذاری شرکت‌ها به عموم از طریق انتشار سهام، جذابیت بیشتری داشته و با اهداف ایدئولوژیکی سازگاری نزدیک‌تری دارد که عدم موفقیت این اقدام در ایران و برخی از کشورهای اروپای شرقی به روشنی نشان داده شده است؛

۳- به همین صورت انحلال شرکت‌ها و خصوصی‌سازی آن‌ها با تأخیر بسیاری صورت می‌گیرد. تأخیر در این بخش، به دلیل مشکلات فنی و قانونی، همچنین ظرفیت‌های بسیار ضعیف مدیریتی، فقدان خریداران خصوصی معتبر و از همه مهم‌تر، تعهد بسیار ضعیف سیاسی در این کشورهاست که برای رهایی از آن، خصوصی‌سازی‌های اجباری یا نیمه اجباری در دستور کار دولت‌های کنترلی قرار می‌گیرد؛

۴- بعضی از کشورهای در حال توسعه (برای مثال کشور بولیوی) با ترکیب سیاست قیمتی انعطاف‌پذیر، خصوصی‌سازی و کاهش در اشتغال شرکت‌های دولتی، موفق به کاهش انتقال منابع بودجه‌ای به شرکت‌های دولتی شده‌اند و برخی دیگر از کشورها، با اتخاذ روش‌های ناکارآمد در فرآیند خصوصی‌سازی، تنها بر هزینه‌های جاری‌شان اضافه کرده و کسری بودجه‌شان را فزونی بخشیده‌اند؛

۵- برای آن‌دسته از کشورهایی که هنوز در مالکیت بخش دولتی مانده‌اند، کوشش‌هایی برای بهبود کیفیت مدیریت، به وسیله اعطای استقلال داخلی به آن‌ها و ایجاد انگیزه از راه قراردادهای متفاوت که در آن‌ها اهداف و عملکردها به‌طور صریح مشخص شده‌اند، به عمل آمده است (برای مثال در کشورهایی چون گامبیا، سنگال و توگو)؛

۶- در برخی از کشورها، تلاش برای بهبود ساختار مالی شرکت‌های موجود توسط اصلاح قیمت‌ها و بهبود مدیریت هزینه‌ها و درآمدها به عمل آمده، درحالی که روند تخریب قیمت‌ها به دلیل دخالت‌های فراوان دولت در اقتصاد کشورهای دیگر، ادامه دارد؛

۷- بهبود کارایی و کاهش هزینه‌ها در کوتاه مدت، امری بسیار دشوار است. اشتغال اضافی، یکی از دلایل مهم عدم کارایی در ایران است، درحالی‌که قوانین دست و پاگیر در مورد قیمت‌ها و بازار نیروی کار، موجب کُندی بهبود اوضاع اقتصادی می‌شود، بنابراین درگیر کردن غیرمستقیم مردم در فرآیند خصوصی‌سازی که به اشتغال لطمه‌ای وارد نسازد، می‌تواند مؤثرترین راه پنداشته شود؛ فارغ از آن‌که چنین روش‌هایی ممکن است عدم کارایی بالایی را در تمامی سطوح اقتصاد به وجود آورد؛

۸- در اصلاح ساختار شرکت‌های دولتی به‌ویژه بنگاه‌های زیان‌ده، بهبود نظام‌های محاسباتی، افزون بر شفاف‌سازی فعالیت‌های مالی آن‌ها با دولت و نظام دولتی، می‌باید مدنظر قرار گیرد. اما کشورهای در حال توسعه از جمله ایران توان انجام فوری آن‌را نداشته و اگر در معرض فرآیند خصوصی‌سازی قرار گیرند، مؤثرترین راه را انتشار سهام یا واگذاری‌های اجباری یا نیمه اجباری تشخیص می‌دهند.

شرکت‌های دولتی و خصوصی طی دهه‌های گذشته در ایران از گسترش قابل توجهی برخوردار شده و بخش‌های کلیدی اقتصاد را تحت الشعاع خود قرار داده‌اند. این بخش، یکی از قسمت‌های ((هزینه‌بر)) در بخش تولیدی به حساب آمده، فعالیت‌های بخش خصوصی را ضعیف کرده و تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. با وجود این، در عمل مشاهده می‌شود که اصلاحات در بخش مذکور، بسیار کند و با دشواری صورت می‌گیرد. به اضافه آن‌که، رسیدگی به حساب‌ها و دفاتر، وضعیت مالی، عملکرد شرکت‌ها و آرایه آمار و اطلاعات دقیق از وضعیت شرکت‌های دولتی، خالی از ابهام نیست. مشاهده شده است که بسیاری از شرکت‌های دولتی به امر تولید، بازاریابی و توزیع مشغول هستند که البته این دسته از فعالیت‌های اقتصادی با کارایی بهتر و بیشتر، می‌تواند توسط بخش خصوصی صورت پذیرد. باید توجه داشت که اصلاح ساختار اقتصادی در کنار خصوصی‌سازی در کشورهای در حال توسعه از جمله ایران از اهمیت زیادی برخوردار است. ولی فشار هزینه‌ای این شرکت‌ها بر بودجه عمومی از یک طرف، و کاهش بهره‌وری و کارایی آن‌ها از طرف دیگر، ((خصوصی‌سازی)) واقعی را امری اجتناب‌ناپذیر کرده و روش‌های ناکارای انتشار سهام و خصوصی‌سازی‌های اجباری یا نیمه اجباری درحالی که بر ناکارآمدی اقتصاد می‌افزاید، سلطه دولت بر اقتصاد را فزونی خواهد بخشید و بنابراین، هیچ نهادی قادر نخواهد بود که مالکیت خصوصی را به‌طور واقعی تبیین کرده و به استیفای حقوق ازدست رفته مردم مبادرت ورزیده و توسعه یافتگی با قوامی را برای جامعه به همراه آورد.^{۱۷۴}

۶-۵- قواعد دستوری نرخ بهره

به دلیل فهم نادرست از نرخ بهره نزد رهبران دینی و برخی از کارگزاران معتقد به مشرب سوسیالیسم در کشور، آن‌را می‌توان پاشنه آشیل نظام ایدئولوژیک در ایران محسوب داشت که استفاده نادرست از آن، خود از علل توسعه نیافتگی در کشور محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، اگر سیاست‌های پولی در راستای توسعه یافتگی استفاده نشوند، نتیجه معکوس خواهند داد؛ همان‌طور که دست‌کاری‌های غیرکارشناسانه نرخ بهره در دولت‌های مختلف پس از انقلاب، به‌ویژه در دولت نازم سیزدهم (با افزایش نرخ بهره)، سبب اختلال شدید در بازار سرمایه و رکود در تولید شد. در نظام کترلی و ایدئولوژیک-توتالیتار ایران، کمتر اتفاق می‌افتد که سیاست‌های اقتصادی به‌طور صحیح و در راستای توسعه یافتگی کشور مورد استفاده قرار گیرند. برای مثال، آن‌جا که باید از سیاست‌های "انبساطی" استفاده شود، از

174 - Lessons from Privatization in Developing Countries, in:
http://www.unescap.org/drpap/publication/dp22_2122/chap5.PDF

سیاست‌های "انقباضی" استفاده می‌کنند و برعکس. در علم جدید، هیچ فرضیه‌ای "قابل اثبات" نیست، بلکه فرضیه‌های علمی باید یا با محیط پیرامونی سازگاری نشان دهند که اصطلاحاً گفته می‌شود، "عدم ابطال" فرضیه اثبات شده و در غیر این صورت، به دلیل اصل "ابطال پذیری" که از مشخصه‌های علم عصر جدید است، فرضیه ابطال می‌شود. فرضیه استفاده از نرخ سود تسهیلات بانکی نیز باید در چنین فضایی مورد بررسی قرار گیرد. قبل از ورود به بحث، علیرغم بی میلی در مورد سخن گفتن از "اقتصاد اسلامی" که استفاده نادرست از مفاهیم آن خود از علل توسعه نیافتگی در ایران محسوب می‌شود؛ ضروری است که به چند موضوع توجه داشته باشیم:

الف- وقتی صحبت از نرخ سود در بانکداری اسلامی می‌کنیم، باید آن‌را در چارچوب بانکداری بدون ربا برای متشرعین و معتقدین واقعی به اسلام ببینیم که بر پایه عقود اسلامی است. یعنی بانک به نمایندگی از سپرده‌گذار، در رشته‌های سودآور سرمایه‌گذاری کرده و با کسر حق عاملیت خود، مابقی سود را به سپرده‌گذار برمی‌گرداند. در این راستا، نه بانک و نه هیچ مرجع دیگری وظیفه تعیین سود را نداشته و تنها بازده سرمایه‌گذاری در قالب عقود، نرخ سود را تعیین می‌کند و اعمال هرگونه سود از پیش تعیین‌شده‌ای موجب ربوی شدن معامله برای متشرعین می‌شود.

ب- از وظایف بسیار مهم بانک مرکزی، حفظ ارزش پول است که افزایش نسبی درصدی سطح عمومی قیمت‌ها (مقایسه تورم در داخل با کشورهای طرف معامله) و بهبود رشد نسبی اقتصادی (مقایسه‌ای) می‌تواند آن‌را به‌طور مستقیم تحت تأثیر قرار داده، نسبت به اسعار مورد مقایسه، کاهش دهد. حال اگر ارزش پول داخلی با کاهش روبه‌رو شود، بانک مرکزی موظف است با تغییر در نرخ تنزیل، از کاهش ارزش پول ملی جلوگیری کرده، قدرت خرید پول داخلی را حفظ کند.

ج- استفاده از ابزار پولی، باید در اختیار مقامات پولی کشور قرار گیرد. حتی در بانکداری اسلامی نیز، سیاست‌های پولی در اختیار بانک مرکزی است و دولت یا مجلس، حق دخالت در سیاست‌های پولی و چگونگی استفاده از ابزارهای پولی را ندارند. برای مثال، مجلس حق تعیین عرضه پول (سقف اعتبارات، تسهیلات تکلیفی) و رئیس دولت اجازه تعیین نرخ را ندارند که هر دو فاقد هرگونه منطق اقتصادی است.

د- استفاده از ابزار پولی باید در راستای راهبرد توسعه اقتصادی صورت گرفته و تنها منافع گروه خاصی در اقتصاد را مد نظر قرار ندهد. اگر تغییرات در نرخ سود که از الزامات اقتصاد نئوکلاسیک است، خارج از قواعد اقتصادی انجام شود و عدم تعادل اقتصادی را که گریبان‌گیر بسیاری از بخش‌های اقتصاد شده، شدت بخشد، در روش شتابزده و غیرکارشناسی شده لازم است تجدیدنظر اساسی صورت بگیرد. جالب است که چگونگی استفاده از ابزارهای پولی توسط مسؤولان ایرانی، نه با قواعد اقتصاد لیبرالیسم سنخیت داشته و نه از اصول

اقتصاد اسلامی بهره می‌جوید؛ درحالی‌که رفتاری مستقل و مجزا از راهبرد اقتصادی و شرایط اقتصادی کشور را دنبال می‌کند. بررسی تغییرات نرخ دلخواه بهره در سیاست‌های پولی کشور نشان می‌دهد اقدامات مقامات پولی کشور برخلاف مسیر توسعه یافتگی است.

۱- از مهمترین استدلال‌های موافقان تغییر نرخ سود به‌صورت دستوری و خارج از قواعد و نیروهای حاکم بر بازار در نظام کنترلی ایران اینست که آن‌ها می‌پندارند چون نظام اقتصادی و به تبع آن بازار مالی و نظام بانکداری به‌طور عمده، کنترلی و دولتی بوده و از قواعد بازار پیروی نمی‌کند، بنابراین تغییرات دستوری نرخ‌ها از جمله نرخ سود بانکی نیز می‌تواند کاملاً توجیه‌پذیر باشد. در نظام کنترلی مورد ادعا، اکثر نرخ‌ها در بازارهای کالا، نیروی کار، مالی، ارز و... از سوی دولت تعیین می‌شوند و بازار نقش کمی در تعیین نرخ‌ها دارد. جالب است که بدانیم حتی سود برخی از بخش‌های اقتصادی را به‌صورت دستوری تعیین و ابلاغ می‌کنند، ضمن آن‌که دخالت دستگاه‌ها در وظایفی که برای خود تعیین کرده‌اند، امری مرسوم شده است. دولت نیز در وظایف نهاد پولی دخالت کرده و خود اقدام به نرخ‌گذاری می‌کند که در عمل، حجم نقدینگی و رشد نرخ تورم در اقتصاد را به‌شدت تحت تأثیر قرار می‌گیرد. یعنی، در واقعیت مشاهده می‌شود که بسیاری از قواعد دستوری سیاست‌گذاران را "اقتصاد" رعایت نکرده، پس به ناچار هر کدام مسیر خود را می‌روند!

"واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند
چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند."

قاعده دستوری تعیین نرخ‌ها که ملهم از تفکر سوسیالیستی واعظان آن است، در بازارهای اقتصادی ایران امری رایج و قابل قبول شده، به‌گونه‌ای که هنوز بسیاری می‌پندارند بدون استفاده از چنین قاعده‌ای، ممکن است پایه‌های نظام سیاسی ایدئولوژیک-توتالیتر دستخوش بحران‌های پیاپی و بنابراین، متزلزل شود؛ هرچند حتی این دسته از افراد در رفتارهای شخصی اقتصادی-اجتماعی خویش، لیبرال‌تر از هر لیبرالیستی عمل می‌کنند! هرچند استفاده از مبانی علم اقتصاد در سیاست-گذاری‌ها مشاهده نمی‌شود، حتی قواعد و احکام فقهی نیز مورد توجه قرار نمی‌گیرد. در شریعت اسلامی، تفکر مبتنی بر قاعده دستوری به‌طور قطع با مبانی اسلامی که قاعده بازار را محترم می‌شمرد، سازگاری ندارد. احادیث و روایت‌های فراوانی در شریعت اسلامی مبنی بر رعایت قاعده بازار و طرد قاعده دستوری وجود دارد. از جمله: نقل به مضمون، گفته می‌شود که اعرابی نزد امیرمؤمنان علی (ع) می‌رود و از او می‌خواهد که در قیمت‌گذاری "خرماهایی" که مصادره و به مزایده گذاشته شده بودند، دخالت کرده و قیمت آن‌را تعیین کند. حضرت از گفته اعرابی خشمناک شده و با فریاد به او نهیب می‌زند که قیمت جنس را باید "بازار" تعیین کند و حاکم، دخالتی در قیمت‌گذاری ندارد. به عبارت دیگر امام، نظام کنترلی و قاعده دستوری قیمت‌گذاری را برای جوامع مسلمین ناپسند معرفی کرده و شاید ماندگاری چنین روایاتی در تاریخ اسلام، از این بابت باشد که آیندگان در کشورهای

اسلامی نیز به تبع مولا و شریعت اسلامی، از نظام کنترلی فاصله گرفته و اجازه دهند که نظام بازار، مسئولیت تعادل بخشی در اقتصاد را به عهده داشته باشد.

ریشه تفکر قیمت‌گذاری را اگر نخواهیم تنها در اذهان مجریان حاکمیت کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتیر ایران جستجو کنیم، ریشه در اذهان برنامه‌ریزان اقتصادی دارد و البته هر دو در نظام کنترلی از یک آب‌شخور تغذیه می‌شوند. به عبارت دیگر، قاعده‌دستوری برنامه نویسی که بر نظام کنترلی حاکم و موجب تخریب‌ها و ناهنجاری‌های فراوانی در اقتصاد ملی شده، نه تنها به دولتی شدن اقتصاد انجامیده و بخش خصوصی را ناتوان و جیره‌خوار دولت کرده، بلکه دستمایه بسیاری از تصمیمات غلط مسئولان اجرایی نیز شده است. زمانی که برنامه‌ریزی دولتی ملاک فعالیت‌های اقتصادی باشد، فعالیت‌های بخش خصوصی در حاشیه قرار گرفته و بنابراین به جای آن که "نرخ" را بازار تعیین کند، وظیفه‌اش به گردن دولت می‌افتد. یعنی، در اقتصاد دولتی، نرخ را نیروهای حاکم بر بازار نباید تعیین کرده و مسئولیت تعیین نرخ، همانا با دولت است. به طور کلی، در یک جمع‌بندی می‌توان انگاشت که مجموعه نظام سیاست‌گذار و اجرایی از نظام کنترلی تبعیت کرده و هرگونه نقدی، به کلیت چنین نظامی باید نشانه رود.

قواعد و قیمت‌گذاری‌های دستوری از علل توسعه نیافتگی است. در ادبیات اقتصادی، ایرادهای فراوانی بر نظام کنترلی و قاعده‌دستوری قیمت‌گذاری وارد شده است که در این‌جا مجال ذکر همه آن‌ها نیست. باید اضافه کرد که ادامه روند قیمت‌گذاری دستوری در اقتصاد ایران، در نهایت به روش‌های شکست خورده اقتصاد سوسیالیسم و برنامه‌ریزی شده رهنمون شده و ساختمان نظام کنترلی در کشور را مستحکم‌تر می‌کند که نقایص و ناهنجاری‌های چنین نظامی به‌دفعات از سوی اندیشمندان از منظرهای مختلف اقتصادی-اجتماعی و سیاسی مورد بررسی و چالش قرار گرفته است.

چرا قواعد دستوری قیمت‌ها از علل توسعه نیافتگی بوده و با علم اقتصاد منافات دارد؟ بخشی از دلایل به قرار زیرند:

۱- ابتدا اشاره شود شرایط کنونی بین‌الملل به گونه‌ای نیست که کشورها اگر بخواهند رابطه مسالمت‌آمیزی با سایر کشورها اختیار کنند، از نظام کنترلی، آزادانه دفاع کنند، چراکه روح مردم‌سالاری، اندیشه و شعور جمعی اکثر ملت‌ها شده و رعایت آن از طرف دولت‌ها اجتناب‌ناپذیر است.

۲- تعیین نرخ‌های دستوری در بازارهای مختلف، نه تنها به شفافیت بازارها نمی‌انجامد، بلکه سایر متغیرهای کلان اقتصادی نیز تحت تأثیر تغییرات دستوری قرار گرفته، و تمامیت بازارها با تخریب‌های وسیع روبه‌رو شده، هزینه‌های فراوانی را بر اقتصاد تحمیل می‌کند.

۳- قیمت‌گذاری‌های دستوری، با اندیشه‌های آزادسازی، خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی و کاهش دخالت‌های دولت در اقتصاد در تقابل جدی قرار گرفته، به‌مثابه سد محکمی در مقابل اقدامات اصلاحی قرار می‌گیرد و توسعه‌یافتگی را از مسیر خارج می‌کند.

۴- قواعد دستوری قیمت‌گذاری مقدمه‌ای برای تخریب‌های گسترده اقتصادی- اجتماعی است. یعنی، نه تنها بازارهای اقتصادی را مختل می‌کند، بلکه سبب ناهنجاری‌های وسیعی در روابط اجتماعی افراد در جامعه می‌شود که نمونه‌های فراوان چنین ناهنجاری‌هایی در جامعه کنترل‌ی ایرانی به‌روشنی قابل مشاهده است. دولت‌های کنترلی باید دیر یا زود بپذیرند که ریشه بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی، در "قواعد دستوری اقتصاد" نهفته است.

۵- فرض کنیم در نظامی کنترلی ایران، دولت اصرار فراوان بر تغییرات دستوری نرخ سود بانکی داشته باشد. در این‌جا نخست باید پرسید تغییرات دستوری نرخ سود به نفع چه کسانی در جامعه است؟ آیا تولیدکنندگان بخش خصوصی قادر خواهند بود با نرخ‌های دستوری از منابع مالی استفاده کنند یا دوباره این وام‌ها به بنگاه‌های ورشکسته دولتی که نیاز شدید به تزریق منابع مالی ارزان قیمت دولتی دارند، اختصاص خواهد یافت؟ چند درصد از طرح‌هایی که از نرخ‌های دستوری استفاده می‌کنند، موفق بوده‌اند و چند درصد به مصارف دیگر و غیرتولیدی رسیده‌اند؟ آیا تغییرات دستوری نرخ سود تسهیلات به افزایش تولید، اشتغال، صادرات، درآمدهای مالیاتی دولت، کاهش فعالیت‌های خدماتی و واسطه‌گری، رونق بازار سهام و مواردی از این قبیل یاری می‌رساند یا این‌که به کاهش مشکلات و ناهنجاری‌های وسیع فرهنگی ختم می‌شود؟ یا هیچ‌کدام از موارد بالا، محقق نخواهد شد و تنها تخریب در متغیرهای کلان اقتصادی را باعث شده و رانت‌های فراوانی را برای عده‌ای فرصت طلب در "بازارهای موازی" مهیا و سبب نابودی تولید و بازار سرمایه می‌شود و پس از مدتی، دوباره دولت با هزینه‌های فراوان مجبور خواهد شد، از تصمیمات دستوری خود عقب‌نشینی کند؟ درمجموع، تغییرات دستوری در سیاست‌های پولی در ایران نه فقط بر توسعه‌یافتگی اثر مثبتی نداشته بلکه ضد توسعه عمل کرده است.

۶- پرسش‌های دیگری نیز در مورد قواعد دستوری قیمت‌گذاری وجود دارد که به‌طور معمول نظام کنترلی در فرایند تصمیم‌سازی به آن‌ها توجهی نمی‌کند و هرگز پاسخ‌های مناسبی ارائه نمی‌دهد. ازجمله: آیا تغییرات دستوری قیمت‌ها در بازار می‌توانند موضوع بیکاری را درمان کند یا بر وخامت آن می‌افزاید؟ بررسی متغیرهای کلان اقتصادی در ایران نشان می‌دهد که تغییرات دستوری در قیمت‌ها نه فقط به کاهش موانع و هزینه‌های تولید نیانجامیده بلکه اقتصاد به‌طور مرتب شاهد ورشکستگی بنگاه‌های تولیدی و کاهش تولید بوده که تأثیرات منفی در سطح اشتغال، سطح عمومی قیمت‌ها (برای مثال، افزایش پیاپی تورم در سه سال دولت سیزدهم، همواره بالای ۴۰ درصد بوده است)،

سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی و همچنین فرآیند تولید داشته است. فرض کنیم که مقامات پولی به طور دستوری به کاهش نرخ سود بانکی مبادرت ورزند. در این وضعیت آیا سیاست‌گذار از خود می‌پرسد که سرمایه‌گذاری و هزینه‌های تولید چقدر حساسیت به نرخ سود تسهیلات دارد؟ آیا کاهش نرخ سود تسهیلات، منابع بیشتری را در اختیار تولیدکنندگان قرار داده و بخش قابل توجهی از موانع و هزینه‌های تولید را که به سبب کمبود منابع مالی ایجاد شده‌اند، کاهش می‌دهد؟ آیا منابع مالی در بازار مالیه به وفور یافت شده و تمامی متقاضیان وام می‌توانند از آن بهره‌مند شوند؟ یا برعکس، آنچه در اقتصاد ایران شاهد بودیم، به دلیل کمیابی منابع مالی در اقتصاد ایران، بخش قابل توجهی از منابع مالی در بازار غیرمتشکل، شکننده و رشد نیافته مالیه (بازار پول و سرمایه)، به طور عمده از بازار پول که به بانک‌ها ختم می‌شود، تأمین مالی شده و آن‌هم از سرمایه‌های سپرده‌گذاران تشکیل شده‌اند. کاهش دستوری نرخ سود تسهیلات می‌توانست به کاهش سود سپرده‌گذاری منجر شود و بخشی از منابع موجود بانکی را کاهش داده، آن‌ها را به فعالیت‌های دلالی و واسطه‌گری که از بازدهی بالاتری برخوردارند، سوق دهد. پرسش همیشگی در اقتصاد ایران این است که چون بخش اعظم سپرده‌گذاران "ریسک‌گریز" هستند، آیا بانک‌ها می‌توانند برای نگه‌داشتن سپرده‌های موجود، سود سپرده‌گذاری را کاهش ندهند؟ آیا به علت کاهش نرخ سود تسهیلات، تقاضا برای منابع محدود فزونی خواهد یافت که به علت عدم توانایی سیستم بانکی در برآوردن تمامی تقاضاها، ناهنجاری‌ها و تخریب‌های فراوانی به دنبال می‌آورد؟

در اقتصاد ایران بازار مالیه از شکنندگی بیشتری برخوردار است و بنابراین، قواعد این بازار که باید با کلیت نظام اقتصادی همخوانی داشته باشد، برهم زده می‌شود؛ در نتیجه، اقتصاد را از وجود بازار متشکل پول و سرمایه محروم کرده و بنابراین، نمی‌تواند پشتوانه قابل اطمینانی برای اصلاحات اقتصادی و تحدید اقتصاد دولتی مثل خصوصی‌سازی و آزادسازی اقتصادی باشد؛ همچنین رانت‌های فراوان برای عده‌ای که می‌توانند به منابع ارزان قیمت دسترسی پیدا کنند، ایجاد کرده و سبب فسادهای عدیده‌ای در اقتصاد می‌شود. افزون بر این، شفافیت وام‌دهی با نرخ‌های مصوب از میان رفته و ممکن است بسیاری از پروژه‌های دارای اولویت از دریافت چنین منابعی محروم بمانند و درنهایت، ایجاد چنین ناهنجاری‌هایی سبب می‌شوند که موانع تولید نه تنها کاهش نیافته، بلکه به دلیل تخریب بازار مالیه و کمبود و محدودیت بیشتر منابع مالی، اقتصاد را با موانع و هزینه‌های بیشتری روبه‌رو کند.

آیا سیاست‌گذار در فرایند تغییرات دستوری نرخ‌ها در بازارهای مختلف از جمله بازار پول و سرمایه این پرسش‌ها را از خود می‌کند؟ هرچند بارها اشاره شد که بررسی علمی این موضوعات در نظام کنترلی ایران جایگاهی ندارد و سیاست‌گذاران بنا بر مقتضیات غیرعلمی، دستورات اقتصادی صادر کرده و انتظار دارند که اقتصاد (مثل انسان‌ها) از این دستورات اطاعت کند، ولی غافل از آنند که اقتصاد مسیر خود را رفته و هر کس در مقابلش ایستادگی کند و مانع از حرکت طبیعی‌اش شود، از میان برمی‌دارد.

۷- پرسشی دیگر: در فرایند قیمت‌گذاری دستوری آیا سیاست‌گذار به مطالعات علمی در مورد متغیر مورد نظر مراجعه می‌کند؟ برای مثال، دوباره برگردیم به بازار پول و سرمایه. آیا فی‌المثل در فرایند کاهش دستوری نرخ بهره بانکی موارد زیر در نظر گرفته می‌شوند؟

-- سرمایه‌گذاری در اقتصاد کنترلی ایران، حساسیت بالایی به نرخ سود تسهیلات نشان نداده، بلکه موانع جدی دیگری پیش‌روی سرمایه‌گذاری قرار دارند که جلوی سرمایه‌گذاری‌های تولیدی را گرفته و متعاقب آن، بیکاری در این بخش را فزونی می‌بخشد. این موانع در طیف گسترده‌ای به‌مثابه سد محکمی درمقابل سرمایه‌گذار و فرایند تولید قرار گرفته و انگیزه سرمایه‌گذار بخش خصوصی را برای ورود به تولید، به شدت کاهش داده است. ازجمله: بهره‌وری پایین نیروی کار و فن‌آوری که در کارایی و قیمت کالاهای تولیدی تأثیر گذاشته و آن‌ها را هنوز نتوانسته در فرایند رقابت با کالاهای مشابه خارجی قرار دهد؛ دیو مهلک قانون کار در ایران که به‌صورت دستوری برای بازار کار نوشته شده و کارفرما را از آن‌گریزی نیست؛ مقررات و سیاست‌های مالیاتی که در اکثر مواقع مشی روشنی برای تسهیل فرایند تولید، به‌ویژه تولید برای صادرات پیش‌بینی نکرده است؛ مقررات دست و پاگیر و بخش‌نامه‌های ضد و نقیض که تولیدکننده را با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو می‌کند؛ نبود استراتژی مشخص توسعه‌ای که سمت و سو و آینده تولید در بخش‌های مختلف را مشخص کرده و با تکیه بر مزیت‌های نسبی، منابع تولید را به سوی کاراترین تولید هدایت کند و از همه مهم‌تر، انحصار بخش دولتی در فعالیت‌های مشابه که قدرت رقابت را از بخش خصوصی سلب کرده است و ده‌ها مانع دیگر که تولید را در اقتصاد کنترلی ایران به گوشه‌ای رانده و در مقابل، فعالیت‌های رانت‌جویی، واسطه‌گری و دلالتی را تشویق می‌کند.

-- زمانی که انگیزه سرمایه‌گذاری به دلایل بالا کاهش یابد، انگیزه استخدام نیروی کار جدید در اقتصاد پایین آمده، نرخ بیکاری افزایش می‌یابد. افزون بر این، مطالعات نشان می‌دهند که بخش خصوصی (که سهم آن در اقتصاد کنترلی ایران بسیار ناچیز است) از بالا بودن نرخ سود تسهیلات آن‌قدر نگرانی ندارد که نگران تأمین نقدینگی مورد نیازش است. ضمن آن‌که بالا بودن نرخ سود در اقتصاد کنترلی ایران، فاکتور تعیین‌کننده‌ای در قیمت نهایی کالا نبوده و تجربه نشان داده است در صورت برطرف نشدن موانع تولید، نه‌تنها هزینه‌های تولید کاهش نمی‌یابند، بلکه افزایش پیدا خواهند کرد. از طرفی دیگر، فشار بر بانک‌ها، موجب خواهد شد که آن‌ها منابع کمتری را در اختیار بخش خصوصی حداقل در عقود مبادله‌ای قرار داده و آن‌ها را وادار می‌سازد که با نرخ سود تسهیلات بالا در عقود مشارکتی شرکت کنند. نتیجه این اقدام آن خواهد بود که درنهایت، فرایند تولید با مشکلات بیشتری مواجه شده و این به منزله تعطیلی بسیاری از فعالیت‌های تولیدی و بنابراین، افزایش نرخ بیکاری است. بنابراین، در این شرایط فرضی ملاحظه می‌شود کاهش دستوری نرخ سود تسهیلات نه به کاهش موانع و هزینه‌های تولید می‌انجامد و نه سبب تمایل بیشتر به سرمایه‌گذاری‌های تولیدی در اقتصاد می‌شود که به افزایش تولید انجامیده و سبب افزایش اشتغال شود.

۸- پرسش‌های بعدی که نشان می‌دهند تغییرات دستوری قیمت‌ها روند توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران را شدت می‌بخشد، به قرار زیرند:

آیا تغییرات دستوری نرخ‌ها از جمله تغییرات دستوری نرخ بهره در بازار پول و سرمایه، سبب رونق تجاری و افزایش صادرات شده و توسعه یافتگی به همراه خواهد آورد؟ آیا سبب افزایش درآمدهای مالیاتی و رونق بورس می‌شود؟ آیا در مجموع اقتصاد کنترلی می‌تواند سبب توسعه بازار شود؟

الف: از آنجایی که معمولاً تولیدکنندگان در بازار پول نظام کنترلی ایران مجبور به استقراض با نرخ‌های سود دو رقمی هستند، درحالی که رقبای آن‌ها در نظام‌های آزاد، از وام‌های با نرخ سود یک رقمی برخوردارند، بنابراین تولیدکنندگان داخلی، قدرت رقابتی خود را در بازارهای خارجی از دست داده، صادرات کاهش می‌یابد. لذا برای فایق آمدن به این مشکل، باید نرخ سود تسهیلات کاهش یافته تا تولیدکننده داخلی بتواند به رقابت با رقیب خارجی‌اش پرداخته، صادرات کشور را افزایش دهد. در این جا فرض شده، توان رقابتی صادرکننده تابعی نزولی از نرخ سود تسهیلات است، درحالی که مطالعات کاربردی فراوانی ازجمله مطالعات کلاسیک "کالیر"^{۱۷۵} و "گلداستین و خان"^{۱۷۶} چنین فرضیه‌ای را رد می‌کنند. مطالعات کاربردی "رامبرگ"، "هیکس"، "دپلر و رپیلی" و...^{۱۷۷} رشد صادرات و توان رقابتی کشور را تحت تأثیر فعالیت‌های واقعی اقتصاد و چگونگی تعامل با کشورهای دیگر دانسته، بر بهره‌وری عوامل تولید، تحقیق و توسعه (R&D)، چیره‌شدن بر فن‌آوری نوین و بازاریابی تأکید می‌کنند. افزون بر این، مطالعات کاربردی برای اقتصادهای کنترلی نیز بر موارد بالا، صحنه گذاشته و درکنار موضوعات یادشده، بر دولتی بودن اقتصاد، عدم وجود بازار مالیه خصوصی و مقررات دست و پاگیر که به مثابه سد محکمی در مقابل صادرات قرار گرفته‌اند، انگشت تأکید می‌گذارد. جالب توجه است که کمترین مطالعه نظری و کاربردی درخصوص توان رقابتی و بهبود صادرات در جوامع کنترلی، نرخ سود تسهیلات را عاملی تأثیرگذار به حساب می‌آورد.

ب: چون کاهش نرخ سود تسهیلات سبب کاهش بخشی از هزینه‌ها و بنابراین، به افزایش تولید می‌انجامد، دولت می‌تواند مالیات بیشتری را از تولیدکنندگان اخذ کرده، لذا درآمدهای مالیاتی دولت فزونی یافته، بخش اعظمی از مشکلات بودجه‌ای دولت تخفیف می‌یابد. در مطالب پیشین رابطه میان نرخ سود تسهیلات و تولید و سرمایه‌گذاری مورد مذاقه قرار گرفت و نشان داده شد که در شرایط اقتصادی ایران، کاهش نرخ به افزایش سرمایه‌گذاری‌های تولیدی نیانجامیده و بنابراین، تولید را نمی‌تواند افزایش دهد، ضمن آن‌که تنگناهای تولید در اقتصاد ایران چنان گسترده شده‌اند که نرخ سود تسهیلات شاید پایین‌ترین اولویت را در فرآیند تولید داشته باشد. افزایش درآمدهای مالیاتی توسط کاهش نرخ سود تسهیلات، کاربرد چندانی نداشته درحالی که تجربه پیشین نشان می‌دهد نظام مالیاتی کشور با تنگناهای عدیده ضعف ساختار و مدیریت مالیاتی مواجه است. برای افزایش

¹⁷⁵ - Callier, P., 1984

¹⁷⁶ - Goldstein, M. and M.S. Khan, 1982

درآمدهای مالیاتی، باید وابستگی به مالیات‌های غیرمستقیم و تعرفه‌های تجاری کاهش یافته؛ معافیت‌های مالیاتی به حداقل ممکن رسیده؛ ساختار تعرفه‌های گمرکی ساده‌سازی شده و در مقابل تغییرات قیمت‌ها حساس شود؛ پایه‌های مالیاتی گسترده شده؛ مدیریت مالیاتی ساده‌سازی شود؛ نرخ‌های مالیاتی منطقی شده؛ منابع جدید مالیات بر مصرف مثل مالیات بر ارزش افزوده مورد استفاده قرار گرفته و ده‌ها مورد دیگری که می‌توانند به افزایش درآمدهای مالیاتی منجر شوند، مورد توجه قرار گیرند. توجیه استفاده از ابزارهای پولی برای اصلاح ساختار مالی، تفکری غیرعلمی در اقتصاد ایران است.

ج: آن‌دسته از سپرده‌گذاران که در ایران "ریسک‌پذیر" هستند، اگر انتظار کاهش نرخ سود بانکی را داشته باشند، با انتقال سپرده‌های خویش از بانک‌ها فی‌المثل به بازار سهام، تقاضا برای سهام بورس را افزایش داده، سبب افزایش شاخص قیمت‌ها در این بازار شده که در نتیجه، بورس از رونق بیشتری برخوردار خواهد شد. البته عدم ابطال چنین فرضیه‌ای را باید مطالعات کاربردی با ابزار اقتصادسنجی قوی، تبیین نماید. تجربه بازار سهام نشان داده که در شرایط نااطمینانی، اعلام رسمی EPS بانک‌ها و شرکت‌ها، به کندی صورت گرفته و بنابراین، پیش‌بینی درستی از وضعیت بازار نمی‌توان به عمل آورد، به‌علاوه مشاهده شده است که سهام‌داران کوچک بانک‌های خصوصی و شرکت‌ها، سهام خود را به فروش می‌رسانند. نوسانات شدید و افت شاخص قیمت‌ها در بورس ایران در کنار عدم شناخت سپرده‌گذاران از وضعیت شرکت‌ها در بازار سهام، انگیزه بالایی را برای ورود پساندازها به این بازار فراهم نکرده، ضمن آن‌که سهام‌داران بازار سهام، معمولاً سعی بر انتقال منابع خود از این بازار به بازارهای دیگر به‌ویژه بازار مسکن را دارند. به‌طور کلی می‌توان گفت، تاکنون هیچ مشاهده نظری و تجربی از این‌که سپرده‌گذاران ریسک‌پذیر با انتقال سپرده‌ها از بانک‌ها به بازار سهام انجام دهند، مشاهده نشده است. بنابراین این فرضیه نیز رد می‌شود.

آیا تغییرات دستوری نرخ‌ها و برای مثال تغییرات دستوری نرخ سود تسهیلات می‌تواند بر تورم و رشد اقتصادی تأثیر گذاشته و سرانجام توسعه یافتگی برای کشور همراه آورد؟ در این‌جا فرض کنیم که با کاهش دستوری نرخ سود بانکی مواجه هستیم:

۱- آیا کاهش دستوری نرخ سود بانکی سبب افزایش نرخ تورم در اقتصاد می‌شود و برعکس؟ ابتدا به این نکته تکراری اشاره داشته باشم که در شرایط تورمی که ایران با آن مواجه است، تغییرات دستوری نرخ سود بانکی عواقب ناخوشایندی برای مردم داشته و تخریب‌های عدیده‌ای برای سایر متغیرهای کلان اقتصادی دارد، موضوعی که نه‌تنها مورد توجه سیاست‌گذاران اقتصادی قرار نگرفته، بلکه برخلاف اصول مسلم اقتصادی، آن‌را به کرسی نشانده‌اند. در صورت، در شرایط اقتصادی ایران، اتخاذ سیاست‌های نابخردانه پولی، اثرات زیان‌باری را برای اقتصاد به‌همراه داشته که یکی از آثار سوء و مخرب آن، افزایش تورم است. پیش‌بینی افزایش تورم با استفاده از اصول مرسوم علم

اقتصاد، کار چندان دشواری نیست، بلکه هر دانش آموخته علم اقتصاد که با تعلیمات اقتصاد مرسوم آشنایی مختصری داشته باشد، به راحتی می‌تواند پیدایی تورمی گسترده در اقتصاد ایران را تشخیص داده و نگرانی خود را ابراز دارد. نکته دیگری که جا دارد به آن اشاره شود، نقش و چگونگی پیدایی عرضه پول در اقتصاد ایران است. اگر گسترش فعالیت‌های مولد اقتصادی به افزایش درآمد و سپس پس‌انداز و متعاقب آن به افزایش سرمایه‌گذاری بیانجامد و بخش قابل توجهی از عرضه پولی را که از این طریق در اقتصاد حادث می‌شود، توجیه کند، بنابراین انتظار کاهش نرخ بهره دور از انتظار نیست؛ اما چنانچه افزایش عرضه پول به واسطه فشار سیاست‌های مالی (مجلس و دولت) بر بانک مرکزی اتفاق افتد و بخش ناچیزی از آن در فرآیند تولید و رشد به کار رود، باید تنها انتظار افزایش تورم در اقتصاد را داشت که در این صورت، به دنبال خود نرخ بهره را بالا می‌برد. در هر دو حالت اما باید اجازه داد که مکانیزم بازار، به تعیین نرخ سود اهتمام ورزد چرا که استفاده از قواعد دستوری برای تعیین نرخ، همان‌طور که پیشتر گفته شد، تخریب‌ها و ناهنجاری‌های فراوانی را بر اقتصاد و نهادهای آن تحمیل می‌کند. به طور اجمال، کاهش دستوری نرخ سود در شرایط اقتصادی ایران می‌تواند تورم را از راه‌های زیر افزایش دهد:

الف: کاهش نرخ سود تسهیلات، موجبات کاهش نرخ سود پس‌انداز را فراهم کرده و به کاهش سپرده‌گذاری در بانک‌ها و نگهداشتن پول بیشتر نزد افراد منجر شده که افزایش قدرت خرید خانوارها را در کوتاه مدت به دنبال خواهد داشت. این روند به افزایش تقاضا برای کالا و خدمات موجود در اقتصاد انجامیده و در حالی که میزان عرضه ثابت است، افزایش نرخ تورم را سبب می‌شود. در این رابطه، گسترش کاذب برخی از بازارها مثل بازار مسکن، اتوموبیل، طلا، زمین و... و افزایش تقاضا برای کالاهایی که عرضه می‌کنند، به افزایش بیشتر تورم دامن خواهد زد. برای مثال، در اقتصاد کنترلی ایران مشاهده شده که افزایش تقاضا برای خرید زمین در مناطق حاشیه شهرها و تسطیح دشت‌ها و مراتع و قطعه‌بندی کردن آن‌ها جهت واگذاری، مقادیر قابل توجهی از نقدینگی را به سوی خود جلب کرده، ضمن آن‌که این عمل اثرات جانبی مخرب زیست محیطی و طبیعی خود را به همراه دارد، به افزایش چشمگیر شاخص قیمت مسکن و اجاره‌بها در این بازار منتهی می‌شود. همین وضعیت را می‌توان برای بازارهای اشباع نشده دیگر نیز جستجو کرد.

ب: کاهش نرخ سود، تغییر اساسی در ترکیب سپرده‌های بانکی ایجاد کرده و گرایش به سمت سپرده‌های دیداری بیشتر می‌شود که آن به افزایش نقدینگی بیشتر در دست خانوارها منجر شده و بنابراین، نرخ تورم را افزایش می‌دهد. استفاده از سپرده‌های دیداری، سرعت گردش پول را در بازارهای غیرمولد بیشتر کرده، پول را اصطلاحاً "داغ" می‌کند، یعنی منجر به کاهش ارزش واقعی آن می‌شود که متعاقباً زیان سپرده‌گذاران بانکی را در پی خواهد داشت؛ پس ممکن است انگیزه خروج سپرده‌های پس‌انداز از بانک‌ها یا تغییر در ترکیب سپرده‌های بانکی سرعت بیشتری گرفته، رشد نقدینگی از شتاب بیشتری برخوردار شود. اگر سرعت گردش پول در بازارهای مولد با ثبات صورت

گیرد، می‌توان میان آن و رشد تولید، رابطه‌ای باثبات برقرار کرد و در این صورت، اثرات افزایش در حجم پول را روی قیمت‌ها می‌توان جستجو کرد. افزایش سرعت گردش پول اما در بازارهای غیرمولد همراه با افزایش حجم پول، اثرات مضاعف بر قیمت‌ها و بنابراین، افزایش نرخ تورم به دنبال خواهد داشت.

ج: همان‌طور که در بالا گفته شد، از اثرات کاهش دستوری نرخ سود، انتقال وجوه و منابع به بازارهای غیرمولد است که درنهایت، دلالتی و واسطه‌گری در اقتصاد را به زیان تولید و صادرات، رونق می‌بخشد. افزایش دلالتی، نه تنها قیمت در بازارهای غیرتولیدی را افزایش می‌دهد، بلکه باعث نوسانات گسترده در بازار تولید شده که درنهایت، افزایش نرخ تورم در اقتصاد را به همراه دارد. انتقال وجوه به این گونه بازارها که با رشد نقدینگی همراه می‌شود، بیشترین منفعت را نصیب گروه‌هایی خواهد کرد که کمترین عرضه نهاده‌های تولید را در اختیار دارند. در اقتصاد کنترلی ایران سهم کمی از رشد نقدینگی به بخش تولید و رشد اقتصادی گرایش داشته و بخشی از آن در قالب افزایش حقوق و دستمزد و بخش بزرگ دیگری از رشد نقدینگی، به گروه‌های غیرمولدی که نهاده تولید عرضه نمی‌کنند، اختصاص پیدا کرده که در صورت تشدید فعالیت‌های واسطه‌گری، نیاز این گروه به جذب نقدینگی بیشتر شده که البته کاهش دستوری نرخ سود، چنین شرایطی را بهتر فراهم می‌سازد و این همه به منزله افزایش تورم در اقتصاد است. به‌طور مسلم، نگرانی از بابت افزایش تورم آن‌قدر زیاد و جدی است که اگر راه‌های مقابله با آن تدبیر نشود، کمر اقتصاد را خم کرده، آثار مثبت بسیاری از سیاست‌های اقتصادی را تحت‌الشعاع خود قرار داده، هزینه‌های سنگینی را بر بخش‌های مختلف اقتصادی تحمیل می‌کند. پیشتر، به بررسی بروز فشارهای تورمی که به دنبال استفاده از قواعد دستوری کاهش نرخ سود تسهیلات اتفاق خواهد افتاد، اشاره کردم. در ادامه، "کاهش تولید، رشد اقتصادی و بروز مشکلات دیگر" مورد مذاقه قرار می‌گیرند.

۲- اگر قرار باشد قیمت‌ها به طور دستوری تغییر پیدا کنند و در اینجا برای مثال با کاهش دستوری نرخ سود بانکی مواجه باشیم، کاهش تولید و رشد اقتصادی را از طریق زنجیره‌های زیر می‌توان جستجو کرد: (خوانندگان تیزبین توجه دارند که روی سخن در این جا به دستوری بودن نرخ‌ها و کاهش دستوری نرخ بهره بانکی اشاره دارد و گر نه در اقتصاد آزاد که بازار تعیین کننده قیمت‌هاست، تحلیل می‌تواند به صورت دیگری انجام شود)

الف: کاهش دستوری نرخ سود به کاهش سپرده‌گذاری در بانک‌ها منجر شده که این امر، توان بانک‌ها را در اعطای تسهیلات مدت‌دار به بخش‌های تولیدی اقتصاد، کاهش داده که متعاقباً به تعطیلی بسیاری از بنگاه‌ها می‌انجامد و بنابراین تولید و اشتغال را به‌طور منفی تحت تأثیر قرار خواهد داد. بدیهی است که در اقتصادهای آزاد، دولت سعی خواهد کرد برای کاهش ناهنجاری‌های اجتماعی،

تعطیلی بنگاه‌ها را از طریق پرداخت سوبسیدهای غیرمستقیم فراوانی جبران کند. شاید هم در واقعیت یکی از دلایل انعطاف‌ناپذیری قانون کار در نظام کنترلی دولت‌سالار ایران، همین موضوع باشد.

ب: کاهش دستوری نرخ پس‌انداز که به کاهش سپرده‌های پس‌انداز می‌انجامد، کاهش محسوس سرمایه‌گذاری‌های داخلی را به دنبال داشته و در صورت ادامه روند، رشد اقتصادی را کاهش می‌دهد. عده‌ای اعتقاد بر آن دارند که بانک‌ها در پروژه‌های سرمایه‌گذاری نباید شرکت جست و بنابراین، دغدغه منابع پس‌اندازی را نباید داشته باشند؛ اما باید دانست در اقتصادهای آزاد که بازار پول و سرمایه دولتی هستند و بخش خصوصی مجبور به تهیه منابع مالی مورد نیاز خود از بازارهای موازی با نرخ‌های بسیار بالاست، کاهش منابع بانکی علی‌الاصول به کاهش سرمایه‌گذاری بخش خصوصی منجر شده و رشد اقتصادی را به‌طور منفی متأثر خواهد کرد.

ج: با کاهش فعالیت‌های سرمایه‌گذاران داخلی، امنیت سرمایه‌گذاری خارجی نیز تحت تأثیر قرار گرفته و آن‌را کاهش می‌دهد. عدم استفاده از منابع و پس‌اندازهای خارجی در کنار کاهش پس‌اندازهای داخلی، سبب کاهش رشد اقتصادی و توسعه نیافتگی در بخش‌های مختلف می‌شود. بدیهی است در شرایطی که سرمایه‌گذاران داخلی انگیزه کافی برای سرمایه‌گذاری نداشته باشند، امنیت سرمایه‌گذاران خارجی به مخاطره افتاده و جریان ورود پس‌اندازهای خارجی به داخل را با اختلال مواجه خواهد کرد.

د: کاهش دستوری نرخ سود تسهیلات سبب مشکلات و ناهنجاری‌های دیگری به‌قرار زیر می‌شود:

اول: اگر کاهش دستوری نرخ سود، حاشیه امنیت بازار مالیه را به‌طور منفی تحت تأثیر قرار دهد، به بی‌ثباتی آن منجر شده که متعاقباً ریسک بازار پول و سرمایه را افزایش می‌دهد که سبب کاهش سرمایه‌گذاری خواهد شد.

دوم: کاهش نرخ سود اگر با قواعد دستوری انجام شده و با سازوکارهای بازار همگونی نداشته باشد، رانت‌های عدیده‌ای را در اقتصاد سبب شده که به عدم توزیع و تخصیص صحیح و مناسب منابع بانکی برای انجام کارآترین سرمایه‌گذاری‌ها منجر شده که موجب پیدایی فسادهای فراوان اقتصادی از جمله رشوه‌خواری در سیستم پولی خواهد شد.

سوم: برهم خوردن امنیت بازار سرمایه در داخل، گرایش به خروج سرمایه از کشور را شدت بخشیده، کمبود نقدینگی مورد نیاز برای سرمایه‌گذاری‌های داخلی را افزایش می‌دهد.

چهارم: ایجاد تفاوت میان نرخ سود سپرده‌های پس‌انداز و نرخ سود تسهیلات، ضمن آن‌که قادر به پوشش هزینه پول در شرایط جدید نخواهد بود، مشکلات مالی عدیده‌ای را در سیستم بانکی ایجاد می‌کند.

تحلیل اختلال در سیاست‌های پولی و دخالت دولت در جریان آزادانه آن، می‌تواند در بلندمدت وابستگی اقتصاد را به دولت بیشتر کرده، انگیزه بخش خصوصی را در مشارکت در فعالیت‌های مولد اقتصادی کاهش دهد. باید دانست که نمی‌توان هم مدافع سرسخت دخالت‌های بی‌حد و حصر دولت در اقتصاد و جامعه بود و هم انتظار افزایش مشارکت‌های مردمی را داشت که اگر هم مردم به مصلحت، مشارکتی ناچیز داشته باشند، طویل‌المدت و پایدار نخواهد بود و با تغییر جریان سیاسی، شکننده خواهد شد. توسعه اقتصادی و اجتماعی از یک منظر می‌تواند محصول جریان‌های فکری رهبران سیاسی باشد که جامعه را در مسیرهای تعیین‌شده‌ای انداخته و خطوط سیاستی را مشخص می‌کنند.

پرواضح است که وقتی بعضی رهبران سیاسی، عملاً از جریان فکری منتسب به سوسیالیسم تبعیت کرده و با کشورها و اقتصادهایی خود را در ارتباط ببینند که سال‌ها از همین مشرب فکری تغذیه کرده‌اند، نمی‌توان امیدی به اقتصاد آزاد و بازار داشت و منتظر نتایج مفید آن بود. قواعد دستوری هرگز نتیجهٔ ثمربخشی در طول تاریخ برای کشورها نداشته است، به نحوی که گفته می‌شود "فیدل کاسترو" رهبر کوبا که سال‌ها کشورش را با اندیشهٔ سوسیالیسم تربیت کرده و معبود بسیاری از سوسیالیست‌های حرفه‌ای دنیا بود، اعتراف می‌کند که، بزرگترین اشتباهش، عدم اعتناء به اقتصاد آزاد و بازار بوده است که اگر سال‌ها پیش تجربهٔ امروزش را می‌داشت، هرگز از قواعد دستوری برای اقتصاد کشورش استفاده نمی‌کرد. کاسترو علت عقب‌نگه‌داشته شدن و توسعه نیافتگی کشورش را، بی‌اعتنایی به قواعد بازار دانسته و می‌گوید: بی‌اعتنایی به سیستم تجارت و اقتصاد باز، منجر به کاهش رفاه مردم کوبا شده است. درعین حال هنوز معلوم نیست که چرا رهبران حاکمیت کنترلی ایران که شعار استقلال و آزادمندی می‌دهند، هنوز از اندیشهٔ شکست خوردهٔ سوسیالیسم تبعیت کرده و از تجربهٔ تلخ هفتاد سالهٔ این تفکر در بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی سابق، درس عبرت نمی‌گیرند و تمامیت جامعهٔ ایرانی را هر روز به عقب رانده و فقط محصول توسعه نیافتگی برای کشور به ارمغان می‌آورند؟ هزینه‌ای که امروز به واسطهٔ استفاده از سیاست‌های غلط بر ایران تحمیل می‌شود، تنها به نسل کنونی ختم نشده که نسل‌های آینده نیز باید هزینهٔ سنگینی را برای جبران اشتباهات رهبران بپردازند. تجربه نشان داده که، عاقبت اقتصادمداری کنترلی، نتیجه‌ای جز فقر و تنگدستی بر ملت‌ها نبوده و کشورهایی که چنین تفکری را شیوهٔ رفتار اقتصادی خویش کنند، هرگز نخواهند توانست از سیاست‌های صحیح اقتصادی برای به سامان کردن اوضاع اقتصادی بهره جویند و هزینه‌ها و فشارهای فراوانی را بر مردم تحمیل خواهند کرد، ضمن آن‌که پایه‌های نظام دستوری و استبدادی را قوت خواهند بخشید.

۷-۵- قواعد دستوری نرخ ارز

بازار و نرخ ارز مثل بازار سرمایه آئینه اقتصاد هستند؛ یعنی، آشوب و نوسان در هر کدام نمایانگر نوسان و تلاطم شدید در اقتصاد است و قطعاً فرایند توسعه یافتگی در شرایط آشوب و تلاطم متوقف می‌شود. نظام کنترلی همان‌طور که اثرات سوء بر اقتصاد داخلی دارد، اقتصاد خارجی را که شامل تراز پرداخت‌ها می‌شود، تحت تأثیر قرار می‌دهد و در نهایت فرایند توسعه یافتگی را متأثر می‌سازد. ارز و تجارت از موارد مهم اقتصاد خارجی است که فرایند توسعه یافتگی در هر کشور را نشانه می‌گیرد. تعیین و اعمال قیمت اقتصادی ارز، یعنی قیمتی که متناسب با وضعیت تولیدی کشور باشد، از یک سو نشان دهنده وضعیت بخش وسیعی از اقتصاد کشور است و از سوی دیگر، دامنه وسیعی از قیمت‌ها را متأثر می‌سازد. با وجود قیمت‌های غیرتعادلی ارز که از ویژگی‌های نظام کنترلی ایران است، «تخصیص منابع ارزی» و به تبع آن منابع سرمایه‌گذاری و بخش مهمی از منابع مصرفی جامعه، تابع بازار و قیمت نبوده و تابع برنامه‌ریزی خواهد بود. هنگامی که نیروهای عرضه و تقاضای بازار ارز در نظامی غیرکنترلی آزادانه عمل کنند، ممکن است در شرایط خاصی نوسان‌های وسیع نرخ ارز، باعث ایجاد شرایط نامطمئن و برهم زدن تخصیص بهینه منابع ارزی و تأثیر سوء بر تولیدات داخلی و تجارت خارجی شوند که تکیه بر عملکرد بازار و استفاده از سیاست‌های پولی می‌تواند بخشی از نوسانات را جبران کند. در نظام کنترلی اما برای جلوگیری از نوسانات و تأثیر سوء آن بر اقتصاد داخلی، صنایع نوزاد، فرار سرمایه و تراز پرداخت‌ها، دولت‌ها مجبور به «تخصیص ارز از طریق برقراری نظام کنترل ارزی» می‌شوند. «تخصیص ارز از طریق کنترل ارزی» به این صورت برقرار می‌شود که بانک مرکزی کلیه معامله‌های خرید و فروش ارز را بر عهده گرفته یا تحت نظارت شدید خود درمی‌آورد. روش‌های کنترل ارز به دو صورت مستقیم و غیرمستقیم کنترل ارز خلاصه می‌شوند. در روش‌های مستقیم با دخالت مستقیم دولت در بازار ارز از نظام چند نرخ ارز استفاده می‌شود. در روش‌های غیرمستقیم، سیاست‌های نرخ بهره، صدور مجوز وارداتی مالیات بر واردات، گرفتن سپرده یا وثیقه وارداتی، محدودیت بر معامله‌های خدمات بدهی‌های بین‌المللی، پیمان و معافیت ارزی، معامله‌های بین‌المللی سرمایه و در نهایت، جواز صادراتی مدنظر قرار می‌گیرند. البته، باید توجه داشت که منافع تخصیص ارز از طریق برقراری نظام کنترل ارزی در حدی نیستند که بتوانند زیان‌های آن را جبران کنند. کنترل‌های ارزی، ضمن آن‌که عدم تعادل در بازار ارز را از بین نمی‌برند، تجارت بین‌الملل و حتی تجارت بین کشورهای را با مشکلاتی مواجه می‌سازند و هنگام مقابله با فرار سرمایه، موجب ایجاد دشواری در ورود سرمایه می‌شوند. آن‌جایی که فرایند توسعه یافتگی ارتباط مستقیمی به جریان‌های سرمایه‌ای و بازار تجارت دارد، مشکلات ایجادشده در این دوبازار، محصول توسعه نیافتگی در کشور را به ارمغان می‌آورد.^{۱۷۸}

^{۱۷۸} - نظام ارزی مطلوب و نرخ واقعی ارز در مدل‌های مالی بین‌الملل، ۱۳۷۹

ادامه بررسی خواهیم کرد که چگونه مشکلات تراز پرداخت‌ها و نرخ‌های کنترلی و غیرتعادلی سبب توسعه نیافتگی در کشور خواهند شد.

فرایند توسعه یافتگی از کانال نرخ ارز به حرکت درمی‌آید. نرخ برابری تعادلی ارز، تنظیم‌کننده جریان ورود و خروج کالا، خدمات و سرمایه بین یک کشور خاص با سایر کشورهای دنیاست به گونه‌ای که جریان ورودی و خروجی با یکدیگر برابر باشند. برهم خوردن نرخ تعادلی که از ویژگی‌های بازار ارز در نظام‌های کنترلی است، فرایند توسعه یافتگی را با آشوب مواجه می‌کند. تعادل در ترازپرداخت‌ها هدف کوتاه‌مدت یک کشور است و در بلندمدت، دولت‌ها با استفاده از ابزارها و اهرمهای اقتصادی برای دستیابی به تعادل‌های بالاتر در ترازپرداخت‌های خارجی تلاش می‌کنند که ممکن است به دلیل اهمیت اهداف بلندمدت توسعه‌ای، در دوره‌های کوتاهی با عدم تعادل ترازپرداخت‌ها مواجه شوند. با شرط ثبات سایر عوامل مؤثر در تعادل ترازپرداخت‌ها، اگر نرخ برابری غیرتعادلی، حاکم بر بازار پول باشد، ترازپرداخت‌های خارجی را از تعادل دور می‌سازد که به منزله نابسامانی در معاملات خارجی و دور شدن از فرایند توسعه یافتگی است. دور شدن از عدم تعادل با نظام کنترلی رابطه‌ای مستقیم برقرار می‌کند. هر قدر کنترل مقامات بر اقتصاد خارجی شدیدتر باشد، ترازپرداخت‌ها از نقطه «تعادل» فاصله بیشتری می‌گیرد؛ چراکه نرخ کنترلی توسط مقامات پولی کشور باعث می‌شود که نرخ ارز از محدوده تعادلی خارج می‌شود. بنابراین، توسعه یافتگی رابطه نزدیکی با نرخ تعادلی برقرار می‌کند.

ناتوانی در نرخ برابری تعادلی ارز در رژیم نرخ‌های مبادله انعطاف‌پذیر نیز می‌تواند به‌جود آید که در این صورت، مقامات پولی در اقتصاد آزاد، با دخالت مقطعی و موقت، بازار را به تعادل رسانده و فوراً عقب می‌کشند اما در نظام‌های کنترلی، عدم تعادل در نرخ برابری در ذات آن نهفته و تا زمانی که کنترل وجود داشته باشد، نرخ برابری با ناتوانی روبه‌روست. اگر نرخ برابری رسمی پول داخلی بیشتر از نرخ برابری تعادلی آن باشد، موجب خواهد شد تا صادرات واقعی کاهش یافته و برعکس ارزش واقعی واردات افزایش پیدا کند. بنابراین، همگام با افزایش نرخ برابری یک ارز در مقابل ارز دیگر، بر ارزش واقعی واردات افزوده شده و در مقابل، از ارزش واقعی صادرات کاسته خواهد شد. به عبارت دیگر، با وجود نرخ برابری بالاتر از تعادل، قیمت ریالی کالاهای خارجی نسبت به قیمت کالاهای مشابه داخلی آن‌ها ارزانتر می‌شود. در نتیجه، در داخل و خارج کشور، تقاضا برای کالاهای خارجی، جانشین کالاهای داخلی و صادرات کاهش و واردات افزایش خواهد یافت. بنابراین، ما دچار کسری در ترازپرداخت‌ها خواهیم شد که وخامت این کسری در نظام کنترلی همان‌طور که بیان شد، بسیار شدیدتر است. چنانچه در این وضعیت کشور با مشکل شدید کمبود درآمدهای ارزی مواجه شود و کسری در ترازپرداخت‌ها به‌طور مستمر گسترش یابد، «تخصیص ارز» به بخش‌های

مختلف اقتصاد در قالب یک کنترل ارزی شدید اجرا می‌شود و دولت در جهت تنظیم «بودجه ارزی» و تخصیص آن به بخش‌های اقتصادی براساس اولویت همت می‌گمارد. الویت‌بندی دولت کنترلی در این‌جا از قاعده علمی تبعیت نکرده و به شدت تحت تأثیر عوامل غیراقتصادی قرار می‌گیرد و بنابراین، می‌تواند رانت‌های فراوانی را برای گروه‌ها و افراد خاصی در جامعه به وجود آورد.

نرخ برابری بالاتر از تعادل در مورد خدمات نیز به این گونه اثر خواهد داشت که قدرت خرید ریال در مقابل سایر ارزها افزایش یافته و انگیزه خروج از کشور به قصد مسافرت، مهاجرت، تحصیل، مداوا و غیره افزایش خواهد یافت. به میزان افزایش کنترل بر اقتصاد، چنین انگیزه‌ای از طرف آحاد جامعه، بیشتر نمایان می‌شود. از سوی دیگر، به دلیل کاهش قدرت خرید پول خارجی‌ها در مقابل پول ایران، انگیزه آنان برای ورود به کشور به قصد مسافرت، تحصیل و غیره کاهش می‌یابد و ممکن است کسری تراز پرداخت‌ها، تشدید شود. این مطلب در مورد نرخ برابری کمتر از تعادل به صورت معکوس صادق است که البته، در نظام‌های کنترلی چنین وضعیتی کمتر قابل مشاهده است، مگر در شرایطی که دولت با ابزار کنترلی قصد رسیدن به اهداف خاصی را داشته باشد. جدا از بخش کالا و خدمت‌دهی، بخش سرمایه نیز از این نرخ برابری بالاتر از تعادل، متأثر خواهد شد. به این گونه که خروج سرمایه‌های داخلی و خارجی به دلیل سودآوری بیشتر در خارج از کشور، تشدید خواهد شد و تأثیر کاهشی خود را بر روی تراز پرداخت‌ها خواهد گذاشت. مطالعات کاربردی نشان می‌دهند که خروج سرمایه از جوامع کنترلی به مراتب وسیع‌تر از جوامع آزاد و نسبتاً آزاد بوده است. به این ترتیب، مشخص شد هرگاه نرخ برابری رسمی بالاتر از نرخ تعادلی آن باشد، ما دچار کسری در تراز پرداخت‌ها (که آیین تمام‌نمایی از موقعیت خارجی اقتصاد است) خواهیم شد و هرچه تفاوت بین نرخ تعادلی و نرخ رسمی همراه با کسری بیشتر ادامه یابد، فاصله بین این دو نرخ نیز به دلیل تغییر دایم نرخ تعادلی واقعی، بیشتر خواهد شد. بنابراین، برای از بین بردن کسری تراز پرداخت‌ها، به‌ویژه برای آن دسته از کشورهایی که توان و ظرفیت بهره‌وری و تولید بیشتر دارند، کاهش ارزش پول در مقابل سایر ارزها است. بدیهی است، چنان‌چه نظام کنترلی نتواند توان و ظرفیت بهره‌وری و تولید کشور را در حد مطلوب تنظیم کند، کاهش ارزش پول مداوم به اختلال‌های شدید در متغیرهای کلان اقتصادی منجر خواهد شد.

اختلال شدید در متغیرهای کلان اقتصادی، یعنی پنجر شدن چرخ توسعه یافتگی که دیگر کارایی لازم برای به تعادل رساندن اقتصاد را نخواهند داشت. در این حالت، «تخصیص ارز» و کنترل ارزی به دنبال تخصیص ارز میان بخش‌های مختلف اقتصادی، مورد سوء استفاده نظام کنترلی قرار می‌گیرد. ولی، باید توجه داشت که کنترل ارزی و تخصیص ارز نمی‌تواند در بلندمدت ادامه یابد چون در این صورت هزینه‌های سربار اقتصاد افزایش خواهد یافت و قیمت‌ها از حالت واقعی خارج خواهند شد. همچنین، ممکن است بهره‌وری بنگاه‌های اقتصادی کاهش یابد و

در مجموع اختلالات بوجود آمده در اقتصاد در این حالت بیشتر از وضعیت قبلی نمایان شود و ارزش پول داخلی را به شدت متأثر سازد و آن‌را در مقابل سایر ارزها به طور واقعی کاهش دهد. بنابراین، اقتصاد در بعد خارجی در نظام کنترلی با آشفته‌گی مداوم و مستمر مواجه است. در وضعیت کاهش ارزش پول به صورت اختیاری از طرف دولت، تعیین این‌که تا چه میزان باید نرخ برابری تغییر کند، بستگی کامل به خالص کشش عرضه و تقاضای صادرات و واردات خواهد داشت. کشش عرضه صادرات و واردات نیز به درجه تحرک عوامل تولید در هر دو کشور بستگی دارد و کشش قیمتی تقاضا برای واردات و صادرات به نوع کالاهای صادراتی و وارداتی و همچنین وجود کالاهای جانشین ارتباط خواهد داشت.

تعیین و اعمال قیمت اقتصادی ارز، یعنی قیمتی که متناسب با وضعیت تولیدی کشور باشد، از یک سو به‌تنهایی نشان‌دهنده وضعیت بخش وسیعی از اقتصاد و توسعه یافتگی کشور است و از سوی دیگر، دامنه وسیعی از قیمت‌ها را متأثر می‌سازد. با وجود قیمت‌های غیرتعدالی ارز، «تخصیص منابع ارزی» و به تبع آن منابع سرمایه‌گذاری و بخش مهمی از منابع مصرفی جامعه، تابع بازار و قیمت نبوده و تابع برنامه‌ریزی خواهد بود. یعنی، «تخصیص منابع ارزی» در این وضعیت از طرف سیاست‌گذاران پولی در نظام کنترلی، جهت تخصیص منابع ارزی صورت خواهد گرفت. لذا، در این صورت، نرخ ارز تنها قیمتی است که از نظر حسابداری مهم بوده و از لحاظ اقتصادی معنی و مفهومی نخواهد داشت. قیمت در یک بازار رقابتی اما، نشان‌دهنده عرضه و تقاضا و به عبارتی وفور عامل‌ها و هزینه تولید عوامل و تولیدات خواهد بود. حال، اگر نرخ ارزی که بر دامنه وسیعی از قیمت‌ها اثر می‌گذارد، نرخ تعادل واقعی اقتصاد نباشد، طبیعی است که بخش عمده‌ای از معیارهای سنجش عملکرد، در اقتصاد کشور کاربردی نیست و به دلیل عدم اطلاع از قیمت‌های واقعی که ناشی از قیمت غیرواقعی ارز است، تصمیم‌گیرندگان اقتصادی عملاً نمی‌توانند به تخصیص بهینه منابع برای تحقق استراتژی‌های توسعه‌ای دست یابند. یعنی، تخصیص ارز در این حالت ممکن است به‌طور تبعیضی میان بخش‌های اقتصادی صورت گیرد و به‌طور واقعی فرایندهای توسعه در اقتصاد را دچار سردرگمی کند و متعاقباً منجر به هدر رفتن منابع شود. اگر ارزش برابری بیشتر از مقدار تعادلی باشد، این به معنای سیل واردات کالاهای ارزان‌قیمت خارجی و کاهش یا از میان رفتن قدرت رقابت تولیدات داخلی خواهد بود. از سوی دیگر، با هجوم کالاهای ارزان خارجی و از میان رفتن قدرت رقابتی داخلی، بخش‌های تولیدی با کاهش سودآوری و افت انگیزه سرمایه‌گذاری مواجه خواهند شد و بخش خدمات به دلیل واردات ارزان و توسل به سرمایه‌های سرگردان، سهم خود را به ضرر بخش تولید افزایش خواهد داد که باعث تورم ناشی از عرضه می‌شود. از سوی دیگر، با واردات ارزان، تقاضا برای کالاهای لوکس افزایش یافته و تورم ناشی از تقاضا ایجاد یا تشدید می‌شود. بنابراین، نرخ برابری غیرتعدالی، «تخصیص بهینه اقتصادی بین بخشی» را به ضرر بخش‌های تولیدی تغییر

خواهد داد: یعنی ایجاد تشدید توسعه نیافتگی و در نتیجه، مردم در نظام کنترلی ایران، با کاهش تولید، افزایش تورم و کاهش رفاه مواجه می‌شوند.

با توجه به مطالب بالا معلوم شد که از سیاست‌های مهم تعدیل الگوی تجارت خارجی در نظام کنترلی ایران، «تخصیص ارز از طریق کنترل ارزی» است که توسعه نیافتگی را همراه دارد. در حالی که در چهارچوب نظام‌های پایه پولی طلا، سیستم برتون وودز و نرخ‌های شناور ارزی با نشانه گرفتن مسیرهای توسعه یافتگی، تعادل بازار ارز به ترتیب در نتیجه مکانیسم‌های گردش طلا و مسکوکات، شیوه هدایت شونده ایجاد تعادل در نظام برتون وودز و تعدیل خودکار نرخ ارز تأمین می‌شود، درحالی که در وضعیت «تخصیص ارز از طریق کنترل ارزی» تعادل بازار ارز فدای هدف‌های دیگری همچون تعدیل تصنعی و کنترلی در ترازپرداخت‌های خارجی می‌شود. در نظام نرخ شناور، هنگامی که نیروهای عرضه و تقاضای ارز آزادانه عمل می‌کنند، احتمال وقوع یک دوره دشواری‌های اساسی در شرایطی خاص، غیرارادی و تحمیلی برای اقتصاد وجود دارد. به این صورت که در برخی از موارد مثل اغتشاش‌های داخلی، انقلاب‌ها، جنگ و موارد دیگر، وجود نظام نرخ شناور باعث عدم تعادل‌های وسیع در اقتصاد و فرار سرمایه شده و در نتیجه، کنترل ارزی اجتناب‌ناپذیر می‌شود. «تخصیص ارز از طریق کنترل ارزی» به این صورت برقرار می‌شود که، بانک مرکزی کلیه معامله‌های خرید و فروش ارز را بر عهده گرفته یا تحت نظارت شدید خود درمی‌آورد که پس از برطرف شدن شرایط خاص، اقتصاد دوباره به وضعیت اولیه باز می‌گردد.

شروع «تخصیص ارز از طریق اعمال نظام‌های کنترلی» به جنگ جهانی اول مربوط می‌شود. در آن هنگام منابع ارزی برای ادامه جنگ به شدت حیاتی بود. لذا، کنترل‌های ارزی و تخصیص ارز به بخش‌های مختلف ارزی اجرا شد. پس از دوران جنگ، خصوصاً در سال‌های بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰، معلوم شد که وجه غالب سیاست‌های ارزی پس از جنگ اول جهانی، سیستم کنترل ارزی بوده است و به غیر از چند دوره نسبتاً کوتاه، به‌طور مستمر و با شدت و ضعف‌های مختلف مورد استفاده قرار گرفته‌اند. کشورهای درگیر جنگ زمانی از تخصیص ارز به بخش‌های اقتصادی از طریق برقراری کنترل ارزی استفاده می‌کردند که کسری فزاینده در ترازپرداخت‌های کشور داشتند، و چنانچه کسری قابل ملاحظه نبوده و درآمدهای ارزی به اندازه کافی در اختیار داشتند، استفاده از این سیاست را غیرمعقول می‌دانستند؛ اما در نظام کنترلی ایران، کنترل حتی در شرایط عادی نیز اعمال می‌شوند و در ذات نظام نهادینه شده است. اگر چه نظام کنترلی ایران در پی ثابت نگه داشتن نرخ ارزند، ولی در عمل این مصوبه‌ها اکثراً با انواع تعدیل‌ها و تنزل‌های متعدد نرخ ارز همراه هستند.

نامعلوم بودن استراتژی توسعه، تناقض در سیاست‌ها و اهداف آن‌را در پی دارد. از آنجایی که استراتژی‌های توسعه در نظام کنترلی ایران معلوم نیست لذا، تناقض میان اهداف

داخلی و خارجی اقتصاد، سیاست‌گذاران را به تلاش برای یافتن راه‌حلی مقطعی وادار می‌کند. یکی از این راه‌ها، تخصیص ارز از طریق برقراری نظام کنترل ارزی است. از جمله اهداف دیگر تخصیص ارز، ایجاد درآمد برای دولت به وسیله فروش ارز به قیمت‌های بالاتر و خرید ارز در قیمت‌های پایین تر است. اعمال نرخ‌های چندگانه و ترجیحی ارز، ضمن برآوردن هدف‌های تشویقی و تنبیهی در زمینه واردات و صادرات می‌تواند درآمدهایی نیز از این محل برای دولت به‌همراه داشته باشد. همچنین، استفاده از کنترل‌های ارزی برای تحدید واردات، می‌تواند باعث افزایش سطح اشتغال داخلی شود. به این ترتیب که کنترل‌ها از طریق افزایش تولیدات داخلی می‌توانند جایگزین واردات شده و متعاقباً سطح اشتغال را افزایش دهند. لذا، ممکن است منافع حاصل از اشتغال، افت رفاه ناشی از اعمال کنترل‌ها را کاهش داده یا خنثی کند. وجود بدهی‌های سنگین خارجی و نیز اکراه از کاهش ارزش پول داخلی می‌تواند عامل دیگری برای انتخاب سیستم تخصیص ارز باشد. در مورد اول، چون کاهش ارزش پول داخلی بازپرداخت دیونی را که برحسب پول خارجی است، دشوار می‌سازد و در مورد دوم، به دلیل این که کاهش ارزش پول داخلی در میان عامه مردم و در سطح جهانی ناشی از ضعف بنیه اقتصادی کشور تلقی می‌شود، بنابراین کنترل‌های ارزی به جای کاهش ارزش پول توجیه بیشتری پیدا می‌کند. تسهیل برنامه‌ریزی توسعه، مواجهه با شرایط ویژه و ملاحظه الزام‌های سیاسی را می‌توان از دیگر علل تخصیص ارز دانست. البته، هدف اصلی اعمال تخصیص ارز از طریق برقراری نظام کنترل ارزی مقابله با دشواری‌های ترازپرداخت‌های خارجی و استفاده بهینه از منابع ارزی عنوان می‌شود.

علل و اهداف بیان شده در بالا به صورت دایمی نمی‌توانند توجیه‌گر اعمال سیستم تخصیص ارز از طریق برقراری نظام کنترل ارزی باشد که فقط نمایان‌گر نداشتن استراتژی توسعه‌ای در بخش خارجی اقتصاد است. همچنین صرف به‌کارگیری کنترل‌ها، رسیدن به هدف‌های بالا را تضمین نمی‌کند. بلکه استفاده از کنترل‌های ارزی در جهت نیل به اهداف یاد شده همواره با مشکل‌ها و انتقادهای اساسی روبرو بوده است. از جمله این مسائل می‌توان به ایجاد هزینه‌ها و بار اضافی رفاهی، تغییر قیمت‌های نسبی تعادلی و اختلال در نظام قیمت‌ها و اثرهای نامناسب در رابطه با تخصیص منابع و توزیع درآمد اشاره کرد. همچنین، قیمت‌های پایین ارز، باعث مصرف غیراقتصادی آن می‌شود. افزون بر همه این‌ها، عدم تبدیل و ترویج قراردادهای پرداخت دوجانبه نیز از موارد یاد شده است. در ضمن، تفاوت نرخ رسمی و نرخ آزاد ارز، منافع و رانت‌های خاصی را نصیب دولت یا برخی از افراد و گروه‌ها می‌کند و همچنین، موجب تشکیل بازار سیاه ارز می‌شود که توسعه نیافتگی را تشدید می‌کند و البته در نظام کنترلی ایران، گریزی از این مشکلات نیست.^{۱۷۹}

^{۱۷۹} - برای مطالعه بیشتر در مورد روش‌های تخصیص ارز، مزایا و معایب نظام چند نرخ ارز، چالش‌های پیرامون آن و نظام چند نرخ ارز، خواننده را به مطالعه کتاب اقتصاد بین‌الملل (۱۳۹۰)، انتشارات سمت) ارجاع می‌دهم.

افزون بر توجیهات و دلایلی که نظام‌های کنترلی برای استفاده از نظام تخصیص ارز و نظام چند نرخ ارز ارایه می‌دهند، سیستم‌های چند نرخ ارز، مسیر توسعه یافتگی را ناهموار می‌کند. برخی از معایب سیستم چند نرخ ارز را که بر توسعه یافتگی اثرات نامطلوب برجای می‌گذارد، به قرار زیر می‌توان خلاصه کرد:

الف: نظام چندنرخ ارز، عملاً نمی‌تواند راهگشای دایمی مشکل ترازپرداخت‌ها باشد. زیرا، هر چند اجرای این نظام، کسری ترازپرداخت‌ها را کاهش می‌دهد ولی در واقع نیروهای تعدیل‌کننده اقتصاد را عقیم کرده و مانع وقوع تغییرهای مناسب ساختاری و توسعه‌ای مورد نیاز و جابجایی کارایی منابع و امکانات تولیدی می‌شود.

ب: نظام چندنرخ ارز، جوی نامطمئن در بازار مبادله‌های خارجی (ارزی) ایجاد می‌کند. زیرا، دولت برای کالاهای مختلف، به‌طور دلخواه نرخ‌های متفاوت ارزی تعیین می‌کند. چنین سیاستی موجب بی‌اعتمادی در کلیت جامعه، به‌ویژه اقتصاد می‌شود. بی‌اعتمادی، سم توسعه یافتگی است؛ چراکه به ثابت ماندن و ثبات نرخ ارز اعتمادی نیست و نرخ ارز ممکن است هر لحظه از سوی دولت کنترلی تغییر کرده و بی‌ثباتی در اقتصاد را تشدید کند.

پ: نظام چندنرخ ارز مشکل و پیچیده است. زیرا، دولت مجبور است برای کالاهای مختلف، نرخ‌های متفاوتی را معین کند و این نرخ‌ها عملاً نرخ‌های واقعی نیستند و نرخ‌های غیرواقعی مسیر اقتصاد را منحرف کرده و سبب تخریب قیمت‌ها در سایر بازارهای اقتصادی شده و اقتصاد کلان را به‌بی‌راهه می‌کشاند. دولت هیچ‌گاه دلایل قانع‌کننده‌ای برای اعمال نرخ‌های مشخص نخواهد داشت.

ت: نظام چندنرخ ارز به‌دلیل وجود نرخ‌های غیرتعدالی تخصیص بهینه منابع اقتصادی را برهم زده که سبب به انحراف کشاندن استراتژی‌های توسعه‌ای می‌شود چراکه وقتی منابع اقتصادی نتوانند به صورت کارآ میان بخش‌های مختلف اقتصادی تخصیص پیدا کنند، نمی‌توان برایشان سیاست‌گذاری بهینه انجام داد.

ث: میزان درآمد حاصل از نظام چندنرخ ارز به‌طور دقیق مشخص نیست و به میزان کشش تقاضای ارز بستگی دارد و محاسبه آن نیز کار آسانی نخواهد بود. افزون بر این، مشاهده شده است که درآمدهای مکسبه، به صورت ناکارآ میان بخش‌ها و گروه‌ها پخش شده که به فساد در اقتصاد منجر می‌شود. یعنی، شفافیت در تخصیص درآمدها حاصل از فروش درآمدهای ارزی با نرخ‌های مختلف وجود ندارد.

ج: زیان نظام چند نرخ ارز به دلیل واردات بی‌کشش و صادرات باکشش کشورهای درحال توسعه، معمولاً برای کشورهای یاد شده بیشتر از فایده آن است و به دلیل زیان بالا در اقتصاد، فرایند توسعه یافتگی با خسران مواجه می‌شود.

چ: افزون بر موارد یاد شده، برای کشورهایی که درآمدهای ارزی‌شان از یک یا چند محصول به‌ویژه تولیدات کاربر حاصل می‌شود، نظام چندنرخ ارز در قالب کنترل‌های ارزی، شیوه‌های تولیدی سرمایه‌بر را ترغیب کرده و بر رشد تولید و صادرات کاربر کشورهای درحال توسعه اثرات زیان‌باری باقی می‌گذارد و به طور قطع، توسعه نیافتگی وسیعی را حداقل در بخش تولیدات محصولات کاربر به همراه می‌آورد.

هزینه‌هایی که از کنترل ارزی بر اقتصاد وارد می‌شوند، از علل توسعه نیافتگی هستند. منازعات پیرامون مخالفت با کنترل‌های مستقیم جهت تصحیح ناتوانی در ترازپرداخت‌ها، براساس مدل تئوری قیمت بنا نهاده شده است. کنترل‌های مستقیم مخالف مکانیسم بازار آزاد است و قیمت واقعی کالاها را تخریب می‌کند و با برهم زدن قیمت واقعی ارز، میان قیمت کالاهای تولید شده در داخل و خارج اختلاف بوجود می‌آورد. موارد مزبور باعث از دست رفتن کارایی در شکل و انواع اضافه تولید کننده و مصرف کننده می‌شود. کنترل‌های مستقیم هزینه‌های دیگری را به‌همراه دارد که بخشی از آن‌ها عبارتند از:

۱- بهره‌برداری بخش دولتی از منابع و امکانات ملی در فعالیتهای و نهادهای دولتی که اکثراً با حداقل کارایی و بهره‌وری به فعالیت مشغولند.

۲- مفاسدی که بخش خصوصی جهت چیره شدن بر این کنترل‌ها ایجاد می‌کند، بخشی از هزینه‌های کنترل‌های مستقیم هستند.

۳- رابطه‌ای مثبت میان از دست دادن کارایی و تبعیض وجود دارد. یعنی، اگر کنترل‌ها باعث شوند که میان کالاها و کشورها (صادر کننده یا وارد کننده) تبعیض قایل شویم، کارایی در اقتصاد به میزان گستردگی تبعیض، تغییر می‌کند.

با کاهش تبعیض‌ها، هزینه‌ها در اقتصاد کاهش می‌یابند. برای مثال، اعمال تعرفه موقت و یکسان بر کالاهای وارداتی، با درجه‌ای یکسان بر کالاهای درگیر تجارت تأثیر می‌گذارد و این روش می‌تواند با سیاست کاهش ارزش پول برای محدود کردن واردات، برابری کند.

۴- استفاده از سیستم چندنرخ ارز به عنوان یک عامل کنترلی، به تخریب قیمت‌های نسبی کالاهای صادراتی و کالاهای جانشین واردات و تبعیض میان کشورها و گروه‌های مشخص اقتصادی می‌انجامد.

۵- اعتقاد عمومی بر این است که استفاده از این روش‌ها برای تصحیح کوتاه‌مدت ناتوانی‌های پرداخت‌های خارجی، از بکار بردن و اعمال تعرفه‌های واحد وارداتی ناکارتر است.

در فرایند اتخاذ کنترل‌ها، در جامعهٔ کنترلی ایران موارد زیر به چشم می‌خورند:

الف- نبود شفافیت‌های گمرکی از علل توسعه نیافتگی است: مرزهای کشور کاملاً کنترل و مراقبت شده و کلیه اقلام صادراتی و وارداتی در مبادی خروجی و ورودی ثبت می‌شوند. هرچند واردکنندگان و صادرکنندگان باید از کلیه مقررات کنترلی آگاهی کامل داشته باشند، اما شفافیت اطلاعات در بازار وجود ندارد. درحالی‌که عدم تغییرات پیاپی مقررات مزبور در تسهیل فعالیت‌های تجاری و آرامش بازار از اهمیت بسزایی برخوردار است، اما در نظام کنترلی ایران، مقررات به‌صورت پیاپی تغییر می‌کنند. اکثر کشورها در مرزهای خود از مناطق مراقبتی فعالی برخوردارند و با استقرار گمرکات در این مکان‌ها به کنترل کالاهای تجاری و تحمیل تعرفه‌های گمرکی مبادرت می‌ورزند. هزینه نهایی بوروکراسی مورد استفاده در گمرکات برای تشکیلات اداری کنترل ترازپرداخت‌ها درحالی‌که بسیار بالاست، اما کم محاسبه می‌شوند.

ب- بوروکراسی‌های شدید و کاغذبازی‌های گسترده از علل توسعه نیافتگی

است: روش‌های کنترل معمولاً دربرگیرنده رسیدهای ارزی و صورت‌حساب‌های تجاری است. به این دلیل است که واردکنندگان و صادرکنندگان باید اسنادی دال بر قیمت‌ها، روش‌های پرداختی و ترتیبات بانکی خارجی همراه با نقل و انتقالات تجاری ارایه دهند که بر حجم بوروکراسی می‌افزاید. در ایران مشاهده شده است که مراحل اداری و کاغذبازی ممکن است بسیار گسترده‌تر از موارد ذکر شده باشد. تهیه چنین اطلاعاتی آن‌هم در حجم وسیعی برای وزارتخانه‌ها و مراکز مختلف دولتی دربرگیرنده هزینه‌های بالای اجتماعی کنترل است که معمولاً این هزینه‌ها به صورت قیمت‌های بالاتر به مصرف‌کنندگان انتقال می‌یابد.

پ- ایجاد دفاتر موازی و زاید در وزارتخانه‌ها و مراکز دولتی برای ایجاد

کنترل، از علل توسعه نیافتگی است. تشکیل دفاتر موازی و زاید در بانک مرکزی، وزارتخانه‌ها و سایر نهادهای دولتی برای ایجاد کنترل اما به‌نام تهیه اطلاعات لازم جهت تصمیم‌گیری‌ها و تهیه آیین‌نامه‌ها، دستورالعمل‌ها و بخشنامه‌های ضد و نقیض، از علل تأخیر و ناکارآمدی در تجارت است. از یک طرف این اقدامات هزینه‌های زیادی را برای دولت ایجاد می‌کند و از طرف دیگر، چون مراکز مختلفی در دولت جهت اعمال محدودیت‌ها و کنترل‌های متعدد وجود دارند، دولت کنترلی باید هزینه دیگری را متحمل شده و مرکزی برای هماهنگ کردن مراکز جدیدالتأسیس به‌وجود آورد. انجام این فعالیت‌ها توسط دولت، که معمولاً به صورت ناکاراست، نیاز به تأمین منابع مالی دارد که از طریق برداشت از ثروت‌های عمومی یا افزایش مالیات‌ها تأمین می‌شود. البته، درجه و اندازه این هزینه‌ها به بوروکراسی موجود در جامعه بستگی دارد. اگر کشوری با بخش عمومی گسترده و فراگیر، از بوروکراسی زیادی در بخش‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، حقوقی، اطلاعاتی،

دفاعی، و... برخوردار باشد، در مقایسه با کشوری که از بخش عمومی کوچکی برخوردار است، هزینه نهایی تشکیلات کنترلی‌اش به مراتب پایین‌تر است.

باید توجه داشت که اکثر موافقت‌نامه‌های بین‌المللی که پس از جنگ جهانی دوم تدوین شده‌اند، استفاده از کنترل‌های مستقیم را ممنوع اعلام کرده‌اند. علی‌رغم این موضوع، بسیاری از کشورهای در حال توسعه که از نظامی کنترلی برخوردارند به‌طور بی‌نهایت و مادام‌العمر جهت تصحیح تراز پرداخت‌ها از کنترل‌ها استفاده کرده و جریان‌های کوتاه‌مدت تجارت، ارز و سرمایه را تحت کنترل درمی‌آورند.

در برخی از حالات، دولت کنترلی از روش‌های غیرمستقیم کنترل ارز و تجارت استفاده می‌کند. تغییرات دستوری نرخ بهره، استفاده از نرخ‌های متعدد ارزی، صدور مجوزهای وارداتی، مالیات بر واردات، گرفتن سپرده یا وثیقه وارداتی، محدودیت بر معامله‌های خدمات بدهی‌های بین‌المللی، پیمان و معافیت ارزی، محدودیت بر معامله‌های بین‌المللی سرمایه و اعطای جوایز صادراتی به گروه‌های خاص از آن‌جمله‌اند. استفاده از روش‌های غیرمستقیم کنترل ارز، تجارت و سیاست‌های پولی، ایجاد رانت و فساد کرده و در نتیجه به توسعه نیافتگی کشور منجر می‌شود.

در ادامه به طور اجمال به توضیح هر کدام از روش‌های غیرمستقیم کنترل می‌پردازم:

الف: سیاست نرخ بهره: با تغییر دادن دستوری نرخ بهره، می‌توان نوعی کنترل ارزی برقرار کرد که به طور معمول، مشاهده شده است تغییرات دستوری نرخ بهره در ایران نتوانسته هنگام افزایش نرخ دستوری بهره باعث افزایش انگیزه سرمایه‌گذاری‌های خارجی و متعاقباً افزایش جریان ورودی سرمایه کوتاه‌مدت نقدی به داخل کشور شود. همچنین، جریان خروجی سرمایه به‌خاطر افزایش نرخ بهره که باید بکشد یا متوقف شود و تقاضا برای پول داخلی بالا رود، هرگز اتفاق نیافتاده، حتی اثرات معکوس به دنبال داشته است. کاهش دستوری نرخ بهره نیز نتوانسته اثرات اقتصادی خود را برجای گذارد، بلکه برعکس در هر دو حالت افزایش یا کاهش دستوری نرخ بهره، اثرات سوء فراوانی را بر بازار مالی (بازارهای پول و سرمایه) برجای گذاشته‌اند. عدم اطمینان به سیاست‌های پولی بانک مرکزی از طرف بنگاه‌ها و کارگزاران اقتصادی در اکثر مواقع نتیجه عکس در اقتصاد برجای گذاشته که توسعه نیافتگی را شدت بخشیده است.

ب: نرخ‌های متعدد ارزی: مقامات پولی به‌ظاهر برای تشویق یا عدم تشویق برخی از فعالیت‌های تجاری و دیگر اهداف اقتصادی - اجتماعی از نرخ‌های متعدد ارزی و سیستم چندنرخه ارز استفاده می‌کند. نرخ‌های متعدد ارزی و پیمان‌نامه‌های وارداتی تأثیرات مشابهی بر فعالیت‌های اقتصاد خارجی

دارند. در وضعیت متعارف، این نرخ‌ها می‌توانند برای صادرکنندگان به‌عنوان یارانه محسوب شوند. البته باید توجه داشت که، سیستم چندنرخ‌ی ارز در نظام کنترلی ایران توانسته مورد سوء استفاده بسیاری از افراد قرار گیرد و موجب رانت‌های گسترده و فساد اقتصادی شود. شایع‌ترین بهره‌برداری سوء از سیستم مزبور، بیشتر یا کمتر عنوان کردن (Over or Under Invoicing) قیمت‌های تجاری است. برای مثال، فرض می‌کنیم که صادرکننده ایرانی در مقابل بدست آوردن هر دلار صادراتی با نرخ‌های رسمی (نیمایی) سال ۱۴۰۱، ۲۷۰ هزار ریال دریافت می‌کند، در حالی که همزمان نرخ بازار موازی دلار ۳۰۰۰۰۰ ریال بود. تفاوت نرخ در دو بازار رسمی و موازی ارز موجب می‌شود که با یک توافق پنهانی با طرف مورد معامله در خارج از کشور، با قیمتی توافقی مقدار مشخصی کالا را صادر ولی در اوراق صادراتی، مقدار و ارزش کالا را به مراتب کمتر از آن چیزی که صادر می‌کند، قید کند و مابه‌التفاوت را در حساب خارجی خود جهت مصارف آتی ذخیره یا آن را در بازار آزاد با قیمت بالاتری به فروش رساند. از مشتریان بالقوه ارزهای باقیمانده صادرکننده، واردکنندگان هستند که با سیستم کنترل ارزی روبه‌رو شده‌اند. این گروه خارج از سیستم رسمی (بانکی) به خرید ارز در مقابل فروش ریال مبادرت می‌ورزند و از صادرکننده خارجی تقاضای کنند که ارقام اسناد تجاری را بیشتر از مقدار معامله ثبت کنند تا به این ترتیب بتوانند پول خارجی بیشتری را از کشور خارج کنند یا اگر نرخ ارز به نفعشان نبود از صادرکننده خارجی می‌خواهند صورت حساب را کمتر از مقدار واقعی تنظیم کند.

پ: صدور مجوز وارداتی: صدور مجوز وارداتی و تخصیص کنترل شده واردات از جمله راه‌هایی است که اکثر کشورهای در حال توسعه برای محدود کردن واردات برای مقاصد چون کاهش کسری تراز پرداخت‌ها، استفاده بهینه از منابع ارزی، حمایت‌های صنعتی، کشاورزی، امنیت و غیره مورد استفاده قرار می‌دهند. از کل کشورهای که نظام مجوز وارداتی را اعمال می‌کنند، بیش از نیمی از آن‌ها، مجوز واردات را برای کلیه اقلام وارداتی الزامی کرده‌اند. در بعضی از موارد، مجوز وارداتی با محدودیت کمتری صادر می‌شود. البته، صدور این گونه مجوزها برای حمایت‌هایی است که متقاضی، ارز مورد نیاز خود را خارج از منابع رسمی یا دولتی تهیه کند. پروانه و صدور مجوزهای وارداتی و استفاده از نرخ‌های متعدد ارزی، بخشی از روش‌های غیرمستقیم کنترل ارز و تجارت است. در این راستا، هر گونه نقل و انتقالات خارجی باید توسط مقامات دولتی تأیید شود و هیچ بانک داخلی بدون اجازه دولت نمی‌تواند ارزی را در اختیار تقاضاکنندگان همچون تجار، دانشجویان، جهانگردان و... قرار دهد. زمانی که مقامات رسمی دولت در مورد هر نقل و انتقال خارجی بالقوه اطلاعات کافی به‌دست آورند، می‌توانند برای واردات، مجوز وارداتی صادر کنند. این مجوزها برای واردات غذا و مواد اولیه به‌سهولت صادر می‌شوند، ولی معمولاً برای کالاهای غیرضروری و لوکس، سخت‌گیری می‌شود. چگونگی انتشار و توزیع پیمان‌نامه‌ها و انتخاب و سهمیه‌بندی کالاها از یک طرف می‌تواند در جهت تشویق صنایع داخلی مورد استفاده قرار گیرد اما در نظام کنترلی ایران مشاهده شده است که صدور این مجوزها برای حفظ موقعیت و منافع برخی از گروه‌های سیاسی- اجتماعی کشور تنظیم می‌شوند. به کرات دیده می‌شود که مجوزهای وارداتی با استفاده از نرخ‌های

متعدد ارزی مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند و همین امر موجب می‌شود که برخی از افراد و گروه‌ها از طریق اشاعه فساد و رانت‌جویی و به‌دست آوردن اطلاعات محرمانه و سوءاستفاده از سیاست‌های سهمیه‌ای، منافع سرشاری را نصیب خود کرده و به‌طور آشکار، توسعه یافتگی را به مخاطره اندازند.

ت: مالیات بر واردات: مالیات بر واردات شامل تعرفه، سود و حقوق بازرگانی است که تقریباً تمامی کشورها از آن استفاده می‌کنند. بسیاری از کشورها ادعا می‌کنند که از تعرفه جهت تعدیل و بهبود ترازپرداخت‌ها استفاده می‌کنند ولی، در عمل مشاهده می‌شود که حتی بعد از بهبود ترازپرداخت‌ها، نظام تعرفه‌ای که باید سریعاً برچیده می‌شد، حذف نمی‌شود و همچنان به قوت خود باقی است که این مورد در تجارت خارجی ایران به‌طور دلخواه و گسترده مشاهده شده و فرایند تولید و سرمایه‌گذاری در کشور را به مخاطره انداخته، ضمن آن‌که رفاه مصرف‌کننده را به‌شدت تحت تأثیر قرار داده است. بودجه در ایران معنادارآمدهای تعرفه‌ای شده است!

ث: گرفتن سپرده یا وثیقه وارداتی: از این روش می‌توان به عنوان روشی برای اخذ مالیات یا پرداخت یارانه برای واردات استفاده کرد، اگرچه در سال‌های اخیر این نوع سیاست‌ها کمتر در میان کشورها متداول بوده است اما در نظام کنترلی ایران از هر روشی که بتواند پایه‌های کنترل را مستحکم کند، مورد توجه قرار می‌گیرد. مالیات مؤثر یا یارانه، در واقع تفاوت بین نرخ رسمی ارز (که معمولاً ارزش پول داخلی را در سطح بالا نگه‌داشته) و نرخ تعادلی است یا وثیقه برای واردات در واقع نوعی مالیات است که وثیقه‌گذار متحمل می‌شود که میزان آن را حداقل می‌توان به صورت نسبی از بهره‌وری از دست داده، به ارزش واردات، بیان کرد.

ج: محدودیت بر معامله‌های خدمات بدهی‌های بین‌المللی: این نوع محدودیت‌ها آن دسته از مواردی را شامل می‌شود که در مورد پرداخت ارز مسافرتی، حمل و بارنامه کالا، خدمات بانکی و خدمات ارایه‌شده توسط غیرمقیم‌ها متداول است. خدمات ارایه‌شده توسط غیرمقیم‌ها به نوبه خود شامل حواله‌های ارزی، درآمد سرمایه‌گذاری و دستمزد است. در بعضی از بخش‌های خدماتی (مانند خدمات کامپیوتر و برخی از اشکال بیمه، ساختمان و ارتباطات) که تجارت در آن می‌تواند جایگزین سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی شود، اعمال محدودیت بر داد و ستد سرمایه‌ای بر تجارت می‌تواند آن‌قدر اثر بگذارد که سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی، به داخل کشور جلب نشوند. درواقع، از ویژگی‌های نظام کنترلی ایران، ایجاد عدم انگیزه برای انواع سرمایه‌گذاری‌های خصوصی (داخلی یا خارجی) است.

چ: پیمان و معافیت ارزی: در این روش، به صادرکنندگان اجازه داده می‌شود که بخشی از عواید ارزش‌شان را در تملک خود گرفته و الزامی به فروش آن به بانک مرکزی با نرخ رسمی نداشته باشند. این نوع مقررات ارزی در واقع بر عرضه ارز به داخل کشور تأثیر قابل توجهی می‌گذارد. اغلب اوقات از این امتیاز برای توسعه رونق بخشی به صادرات صنعتی کشور استفاده می‌شود. در ارزیابی طرح واگذاری ارز صادراتی به صاحب صنعت، این نکته حایز اهمیت است که هم به محدودیت‌های استفاده از این نوع ارزها و هم به نرخ‌هایی که این نوع ارز می‌تواند به فروش برسد، توجه دقیق داشته باشیم. طرح معافیت از تسلیم ارز صادراتی به بانک مرکزی، در واقع اعتراف به قبول این وضعیت در

بازار است که نرخ ارز رسمی، غیر واقعی بوده و تحت آن شرایط برای هیچ صاحب صنعتی مقرون به صرفه نخواهد بود که عواید ارزی صادرات محصول خود را به نرخ رسمی به بانک بفروشد. این مسئله، موجب فسادهای مختلف در بازارهای مالی می‌شود که درجه گستردگی آن در ایران بسیار بالاست.

ح: معامله‌های بین‌المللی سرمایه: این نوع معامله‌ها در کشورهای در حال توسعه به‌ویژه نظام کنترلی ایران مشمول محدودیت‌هایی است؛ در حالی که به تقریب در نظام بین‌الملل از هر سه کشور، یکی نظام آزاد یا نسبتاً لیبرالی را جهت معامله‌های سرمایه‌ای بکار می‌گیرد. کنترل‌های سرمایه‌ای که به این وسیله اعمال می‌شوند، به‌طور عمده گسترده بوده و بر معامله‌های بین‌المللی بانک‌های تجاری و اندوخته‌های سرمایه‌ای آنها و سرمایه‌گذاری در دارایی‌های واقعی افراد مقیم (به غیر از بانک‌ها) تأثیر دارد. دریافتی‌های سرمایه‌ای، کمتر مشمول کنترل قرار می‌گیرند، به خاطر اینکه در اکثر این کشورها کمبود منابع ارزی بسیار شدید است. با این حال، این نوع دریافتی‌ها معمولاً مشمول اظهارنامه و تسلیم آن به بانک مرکزی می‌شوند. اکثر کنترل‌های در نظر گرفته شده برای سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی در نظام‌های کنترلی از جمله ایران باید شامل بررسی و مطالعه دقیق طرح‌های سرمایه‌گذاری خارجی توسط دولت باشد اما حتی کنترل‌های ارزی بر روی انتقال منابع سرمایه‌ای که این همه متداول شده، نتوانسته است در جلوگیری از خروج سرمایه به‌طور وسیع از کشور موفق شود.

خ: جواز صادراتی: با پرداخت کمک و جواز صادراتی، قدرت رقابت کالاهای صادراتی افزایش یافته و منجر به افزایش صادرات کشورها می‌شود که این عمل، می‌تواند کسری تراز پرداخت‌ها را بهبود بخشد. از سوی دیگر، این جریان باعث افزایش قدرت خرید پول داخلی یا کاهش نرخ ارز شده و کشور صادر کننده را بهره‌مند می‌کند. در نظام کنترلی ایران اما، جواز صادراتی به گروه‌های خاصی تعلق گرفته و تمامی صادرکنندگان از آن بهره‌مند نمی‌شوند؛ به‌ویژه آن‌که بخش صادرات در کنترل دولت و افراد و گروه‌های وابسته به آن قرار داشته و اگر امتیازی هم دولت در بخش صادرات برقرار کند، تنها برای خود فراهم کرده است.^{۱۸۰}

خارج از مباحث نظری، از ابتدای انقلاب ۵۷ تا کنون، مشاهده است که نوسانات ارزی، سراسر اقتصاد و بلکه کلیت جامعه را دربر گرفته است و اقتصاد ایران نتوانسته راه مؤثری برای مقابله با آن پیدا کند که همین امر، توسعه یافتگی در بازار تجارت و تمامیت اقتصاد را با چالش مواجه ساخته است. استفاده از ترفندهای مختلفی که در بالا به‌طور خلاصه ذکرشان آمد، هرگز نمی‌تواند علایجی برای اقتصاد بیمار ایران باشند. یادم هست روزی با دکتر شیبانی که از ورودش به بانک مرکزی در سمت معاون رییس کل مدت زیادی نمی‌گذشت، در حیاط دانشکده اقتصاد قدم می‌زدم. به او گفتم: دکتر!

^{۱۸۰} - سیاست‌های ارزی، الگوهای تجاری و تراز پرداخت‌ها، ۱۳۷۷

پس از شکست سیاست‌های ارزی آقای عادل‌ی در بانک مرکزی، کنترل دولت در بازار ارز که به مراتب بیشتر شده و نرخ ارز را بانک مرکزی در قیمت ثابتی اعلام می‌کند؛ پس چرا بانک مرکزی اجازه داده است که در برنامه توسعه اقتصادی - اجتماعی بنویسند: رژیم ارزی ایران، "رژیم شناور مدیریت شده" است و آن‌را به سازمان‌های بین‌المللی از جمله صندوق بین‌المللی پول اعلام کرده‌اید؟ آیا این دروغ بزرگ و علامت غلطی به عاملان و بنگاه‌های اقتصادی نیست؟ از او هم جواب روشن و درستی دریافت نکردم و بر باور پیشینم افزود که سیاست‌گذاری‌های غلط، بخش جدانشدنی از کشور در حوزه‌های مختلف بوده و به همین دلیل است که رفاه مردم روز به روز بدتر از گذشته شده و ایران نتوانسته است در میان کشورهای توسعه یافته جایی برای خود باز کند. دورانی هم که در وزارت امور اقتصادی و دارایی و بانک مرکزی با دکتر نوربخش (وزیر و رئیس کل) همکاری می‌کردم، باور خویش را به‌طور مرتب با وی درمیان می‌گذاشتم تا بلکه گوش شنوایی پیدا شود؛ اما به راستی تنها چیزی که در کشور یافت نشود، گوش شنواست!

۸-۵- مشکل کجاست؟

گمان می‌کنم در جمع بندی این بخش، شایسته است باری دیگر این پرسش را مطرح کنم که: مشکل اقتصاد ایران چیست و اصلاً راه حلی برای برون رفت از معضلات فعلی وجود دارد؟

گمان نمی‌کنم هیچکس حتی از بزرگترین، مجرب‌ترین و کارآمدترین اقتصاددانان دنیا هرگز بتوانند و خواهند توانست مشکلات اقتصادی ایران از جمله: تورم، رکود، تولید، بازار پول، بازار ارز، بازار سرمایه (بورس)، کاهش شدید قدرت خرید مردم، مسکن و ده‌ها مشکلات اقتصادی ریز و درشت را حل کرده و کشور را به سمت توسعه یافتگی هدایت کنند. به نظر من، مشکلات اقتصادی ایران راه حل اقتصادی ندارند. هر اقدام اقتصادی و دستوری فقط مُسکن کوتاه مدتی است که فوراً اقتصاد به آن ایمنی پیدا می‌کند. فهم همین نکته می‌تواند اقتصاد ایران را از وضعیت نابسامان کنونی خارج کرده و زیرساخت‌های مسیر توسعه یافتگی را هموار کند.

شرایط دستوری در بازارهای مختلف نشان می‌دهند که ناترازی‌ها و مشکلات بازارها توسط نظریه‌های اقتصادی قابل درمان نیستند بلکه فقط با دخالت‌های دستوری، مدتی به سامان می‌شوند و پس از مدت بسیار کوتاهی، دوباره به وضعیت نابسامان اولیه برمی‌گردند. بهترین مصداق را می‌توانید در بازار کالا و بازار سرمایه پیدا کنید؛ دستوری، قیمت‌ها و شاخص‌ها چند روزی سبز می‌شوند تا شاخص به‌طور دستوری در سطح تعیین شده قرار گیرد؛ بعد هم اگر نپسندیدند دوباره شاخص را پایین می‌کشند! هیچ تحلیل اقتصادی، بنیادی و تکنیکال بر این بازارها حاکم نیست. افزایش دستوری و شدید نقدینگی هم از این قاعده خارج نیست که علت‌العلل مشکلات عدیده اقتصادی است. جالب است بدانیم بر اساس

گزارش بانک مرکزی نقدینگی در خرداد سال ۱۴۰۳ به ۸۳ میلیون و ۵۳۹ هزار و ۹۰۰ میلیارد ریال رسید که نسبت به ماه قبل از آن ۲/۷۶ درصد و نسبت به مدت مشابه سال قبل یعنی خرداد ۱۴۰۲ معادل ۲۶/۸ درصد افزایش پیدا کرد. نظام دستوری قیمت‌ها بخش جدانشدنی از ساختار اقتصادی حاکمیت شده است. "ایران با ۷۵ هزار تریلیون ریال نقدینگی در سال ۲۰۲۳، ۶۷ درصد نقدینگی جهان (بر اساس مجموع ارزهای ملی) را به سبب نرخ رشد بالای نقدینگی و کم نکردن صفرهای پول ملی، به خود اختصاص داده است." که بخش مهمی از رشد قیمت‌ها را دامن زده است. بر اساس گزارش بانک جهانی، رشد متوسط رشد قیمت‌ها از ۱۹۹۰ تا ۲۰۲۳ برای یک دوره ۳۴ ساله برای مثال، در عربستان سعودی ۵۵ درصد، در جمهوری آذربایجان ۳۱۲ درصد، در مصر ۸۹۷ درصد و در ایران بیش از ۱۲ هزار درصد بوده است که به منزله کاهش قدرت خرید مصرف کننده و اوضاع وخیم اقتصادی است.

در اقتصاد ایران، مسئولان همه در جایگاه "حق" نشسته‌اند و هیچ کدام قبول ندارد عامل مشکلات اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی - سیاسی و غیره و ذلک است و تقصیرها را به گردن دولت‌های قبل و دیگران می‌اندازد. هیچ مرجع قضایی هم تاکنون مسئولی را به دلیل خطاهای سیاست‌گذاری و ایجاد آشوب‌های پیش آمده در جامعه بازخواست و محاکمه نکرده است چرا که همان‌ها نیز بری از خطا نبوده و به تعبیر ملک الشعرای بهار: "گر حکم شود که مست گیرند..... در شهر هر آن که هست گیرند"؛ یعنی در مجموع "همه" در یک کشتی پر از خطا نشسته‌اند.

مشکل کجاست و چرا ایران نمی‌تواند مسیر توسعه یافتگی را طی کند؟

دکتر شاپور محمدی معاون اسبق اقتصادی وزارت امور اقتصادی و رئیس اسبق سازمان بورس که سالیانی دور از دانشجویان ساعی و بسیار خوبم در دانشکده اقتصاد بود، مصاحبه جالبی داشته و بخشی از علل توسعه نیافتگی اقتصاد ایران را این گونه توضیح می‌دهد:

"ما نمی‌توانیم به ۶ کشور همسایه یارانه بدهیم. بعد (توقع داشته باشیم) اقتصاد ما هم سرپا باشد و فکر هم نکنیم که مشکلی وجود ندارد! ژاپن و آلمان هم اگر به ۶ کشور یارانه بدهند، چیزی از اقتصاد آنها باقی نمی‌ماند! همین الان قدرت خرید کارمندان و مردم پایین است. نظام مالیاتی ما ایراد دارد و مشوق سرمایه‌گذاری تولید نیست." که البته این سخنان بخشی از ماجراست. قسمت دیگر برمی‌گردد به عملکرد ناصواب تندرهای مجلس که ایران را از مسیر توسعه یافتگی سال‌ها به عقب رانده‌اند. برای مثال: آقای ذوالنور از نمایندگان تندرهای مجلس که با همراهی یارانش مخالف سرسخت برجرام بودند و نسخه برجرام را در مجلس آتش زدند، پس از سقوط اقتصاد ایران در ۱۴۰۳ عنوان می‌کند: "اگر تصمیم بر ادامه مذاکرات برجرام باشد، حمایت می‌کنیم." اما نمی‌گوید: روزی که برجرام را آتش زدند دلار ۶ هزار تومان بود و اکنون که چنین سخنانی را اعلام می‌کند، دلار ۶۰ هزار تومان است و

ناترازی‌های در اقتصاد بیشتر شده؛ افزون بر مصایب و دشواری‌های سخت اقتصادی تحمیل شده بر ملت ایران به دلیل حضور همین افراد در قوه مقننه! تا این جای کتاب، موارد زیادی از علل توسعه نیافتگی را برشمردم اما برای چندمین بار تکرار کنم مشکل در جایی دیگر نهفته است و تا وقتی که علت از میان نرود، مشکلات یادشده و معضلات و چالش‌های دیگری که در ادامه کتاب به آن‌ها اشاره خواهد شد، پابرجا خواهند ماند. ابتدا یادآوری کنم که سه ممیزه مهم، سکاندار اقتصاد است:

-- بازار پول

-- بازار ارز و

-- بازار سرمایه

که در اقتصاد ایران هر سه بازار بدون در نظر گرفتن اصول علمی اداره شده و دخالت گسترده حاکمیت و نهادهای وابسته به آن، امکان هرگونه تحلیل علمی را سلب کرده است. البته تنها نقطه مثبت بازار دستوری اقتصاد ایران دور بودن حداقلی آن از نوسانات و تلاطم‌های شدید اقتصادی بین‌الملل است که آنهم کوتاه مدت بوده و خیلی زود اثرات بحران‌های جهانی را دریافت می‌کند. اعتقاد دارم که بازار مالیه، آینه‌ای تمام‌نما از اقتصاد هر کشور است که ثبات، شفافیت و حجم آن نمایان‌گر موقعیت اقتصادی است؛ اما این بازار و بازارهای مشابه در ایران با قوانین آشفته و دخالت‌های غیراصولی بازیگران حقوقی به‌ویژه در بازار سهام، با تخریب گسترده مواجه شده است. برای مثال، درحالی‌که حجم بازار مالیه در ایران درمقایسه حتی با شرکت اپل بسیار ناچیز است اما مسئولان نتوانسته‌اند این بازار را به‌خوبی اداره و مدیریت کنند. بازار پول و ارز وضعیت بهتری از بازار سرمایه ندارند و قوانین خلق‌الساعه در این بازارها سبب آشفته‌گی در اقتصاد ایران شده است. اقتصاد ایران تا زمانی که دستوری اداره شود، اصطلاحاً حسینیقلی‌خانی اداره خواهد شد.

قبل از آن‌که به مشکلات اقتصاد ایران پردازم، باری دیگر یادآور شوم که بخشی از مشکلات در دانش و عملکرد کسانی است که سکاندار اقتصاد ایران هستند. یعنی، نخست، آنان علم اقتصاد را به خوبی نیاموخته و نتوانسته‌اند نظریه‌های اقتصادی را به‌طور صحیح فرا گیرند. حتی به تجربه ملاحظه کرده‌ام که بسیاری از مسئولان در رده‌های مختلف اجرایی، در تعریف و تبیین ساده‌ترین نظریه‌های اقتصادی با مشکلات اساسی روبه‌رو هستند یا حتی نظریه‌ها را به اشتباه برداشت می‌کنند که می‌تواند فاجعه‌ای برای سیاست‌گذاری در کشور باشد. دومین مشکل اساسی مسئولان اقتصادی این است که هنوز نتوانسته‌اند وضعیت اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی و سیاسی کشور را به خوبی درک کرده و نظریه‌های اقتصادی را با توجه به اوضاع پیچیده کشور پیاده‌سازی کنند و فراتر از آن، مرزهای دانش را درنور دیده و نظریه‌های اقتصادی منطبق با شرایط اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی و سوق‌الجیشی ایران ارایه دهند. افزون بر این موارد دریافته‌ام که مشکل اقتصاد ایران و درمجموع توسعه یافتگی،

مقوله‌ای صرفاً اقتصادی نیست که بتوان برای آن راه حل اقتصادی ارایه داد؛ بلکه ایدئولوژیکی و سیاسی است. در جمع بندی، کلی "علت" را در موارد زیر یافته‌ام:

۱- علت در نظام سیاسی ایدئولوژیک توتالیتراست. آزادی در وجوه مختلف، از جمله آزادی اقتصادی و امنیت کسب و کار و همچنین، فرایندهای توسعه یافتگی در همین چارچوب تعریف می‌شوند.

۲- بندهایی از قانون اساسی باید اصلاح شوند که مهمترین آن، اصلاح رابطه میان رهبری و ریاست جمهوری است تا رهبری نتواند به صورت مستقیم یا غیرمستقیم مثل ایجاد دولت سایه در وظایف و اختیارات ریاست جمهوری تحت هر شکل و عنوانی دخالت کند و بر تصمیمات اقتصادی و غیراقتصادی که متعاقباً روندها و متغیرهای اقتصاد کلان را تحت تأثیر قرار می‌دهند، اثر بگذارد. اگر هم اصرار بر دخالت رهبری است، ضروری است با توجه به ویژگی‌های فرهنگی- اجتماعی ایران، رهبری و ریاست جمهوری یکی شود.

۳- واژه "مطلقه" از ولایت فقیه باید حذف شود تا حق وتوی رهبری گرفته شود و توجیهی برای دخالت‌های گسترده در تصمیمات اقتصادی و غیراقتصادی درون و برون مرزی باقی نماند.

۴- شعارهای مرگ بر آمریکا، اسرائیل و هر کشور پرچم دار دیگری باید از قاموس "حاکمیت" حذف شود تا "دولت" بتواند رابطه متعادلی با تمام کشورها در حوزه‌های اقتصادی و غیراقتصادی برقرار کند. کلید ایجاد رابطه سالم با نظام و اقتصاد بین‌الملل در همین نکته نهفته است.

۵- نظارت استصوابی به‌طور کامل حذف شود تا افراد لایق و متخصص از گردونه حذف نشوند. شورای نگهبان قانون اساسی باید بدون هیچ‌گونه جبهه‌گیری سیاسی یا ایدئولوژیک فقط شرایط حال افراد را در نظر بگیرد.

۶- ناکارآمدی در مدیریت‌های مختلف، بخش‌نامه‌ها و قوانین ضدونقیض، رانت جویی و ویژه خواری از چالش‌های عمده اقتصادی در کشور است که از یک‌طرف، در دستگاه‌های حاکمیتی و نهادهای دولتی در راستای کاهش هزینه‌ها باید تجدیدنظری اساسی صورت گیرد و از سوی دیگر، نیازمند قوه قضائیه فراجناحی و متکی بر منافع ملی کشور است.

۷- قوانین به گونه‌ای تنظیم شوند تا نهادهای حاکمیتی خارج از بدنه دولت (نظامی، انتظامی، مذهبی و...) تحت هیچ عنوان نتوانند در تصمیم‌سازی‌ها و فعالیت‌های اقتصادی دخالت کنند.

۸- معاهده‌ها، ضوابط و رویه‌های بین‌المللی ازجمله قوانین مربوط به پولشویی، اف ای تی اف، پالمو، ۲۰۳۰ و امثالهم از طرف حاکمیت به‌طور کامل رعایت شوند و کسی اجازه نداشته باشد آنها را در چارچوب سلیقه‌های ایدئولوژیک و جناحی تفسیر کند. پذیرفتن ضوابط بین‌المللی به معنای تأیید رانت و فساد اقتصادی برای عده‌ای خاص است.

۹- مشکل در سازوکارهای سیاست خارجی است. یعنی، ابتدا باید سیاست خارجی کشور با توجه به منافع ملی و نه سلیقه‌های ایدئولوژیک گروه اقلیت، اصلاح شود؛ سپس تصمیمات سیاسی بر مبنای مصالح اقتصادی، منافع ملی و توسعه یافتگی تام و تمام گرفته شود. اولویت سیاست خارجی در شرایط کنونی اقتصاد ایران، پیدا کردن راه‌حل‌های واقع‌بینانه برای از بین بردن تحریم‌هاست. تحریم‌ها به‌جای آن‌که از منظر منافع ملی نگریسته شود، جنبه سیاسی- ایدئولوژیک پیدا کرده است. رفع کامل تحریم‌ها اگر از منظر منافع ملی نگریسته نشود، حاوی فسادهای گسترده در جامعه می‌شود. افزون بر این، سیاست و ایدئولوژی نباید بر اقتصاد مستولی شود. متأسفانه سیاست خارجی در ایران به‌جای آن‌که متکی بر منافع ملی و بنگاه‌های اقتصادی باشد، مأموریت ایدئولوژیک و به‌طور ضمنی ارسال پیام انقلاب اسلامی را به اقضاء نقاط دنیا به‌عهده گرفته است. تجربه نشان داده است طی تمامی سالیان پس از انقلاب، شرکت رئیس‌جمهور در سازمان ملل و برخی از سازمان‌های بین‌المللی، از همین آبخشور تغذیه شده است. موارد بالا عمده‌ترین راهکارهایی برای نجات اقتصاد ایران از شوک‌هایی است که تمامی ریشه داخلی دارند.

باور کنیم تا زمانی که "علت" مشکلات اقتصادی که در بالا به آنها اشاره شد، برطرف نشوند، هیچ راه‌حل و نسخه علمی اقتصادی نمی‌تواند به‌طور ریشه‌ای مشکلات اقتصادی ایران را برطرف کند. در شرایط برقراری حاکمیت ایدئولوژیک- توتالیتر در ایران، تا "علت" برطرف نشود، نه اقتصاددانان مجرب و نه علم اقتصاد نمی‌تواند مشکلات اقتصادی ایران را حل کنند. برطرف نکردن "علت" به معنای فرو رفتن در باتلاق مشکلات متعدد است که فقط ملت باید هزینه‌های آنرا با گوشت و استخوان خود پرداخت کند. تفکر ایدئولوژیک- توتالیتر توسعه یافتگی در ایران را به گروگان گرفته است.

۶- رابطه با اقتصاد بین‌الملل

توسعه یافتگی در گرو ارتباط مستمر و تنگاتنگ با اقتصاد بین‌الملل است. رهبران نظام جمهوری اسلامی ایران بیش از چهار دهه است که رابطه خود را با بسیاری از کشورهای مؤثر در اقتصاد بین‌الملل قطع کرده‌اند چرا که نظام‌های ایدئولوژیک و توتالیتر نمی‌توانند رابطه‌ای

بلندمدت و مؤثر با نظام و اقتصاد بین‌الملل برقرار کنند و از سوی دیگر، به واسطه کاستی‌هایی که امروزه در بطن نظام بین‌الملل وجود دارد، چنین شکافی برای نظام‌های ایدئولوژیک و توتالیتار مثل کره شمالی و ایران هر روز بیشتر می‌شود.

مشکلی که ایران با آن رو به‌روست فقط منحصر به مشکلات مربوط به تجارت آزاد و ادغام در نظام بین‌الملل نمی‌شود، بلکه مشکل اصلی: ایدئولوژی است که بر سیاست و اقتصاد سایه افکنده است و اجازه مشارکت در فرایند جهانی‌سازی را نمی‌دهد. مشکل در خود بزرگ‌بینی و تفکر نابجا و مبهم درست‌پنداری ایدئولوژیکی است که رهبران نظام سیاسی به آن آلوده شده‌اند و گمان می‌کنند "سخن درست یا سخن حق" فقط در اختیار آنان است. مشکل در فهم ناقص از آزادی و استقلال است که گمان می‌کنند می‌توانند بدون ادغام در نظام اقتصاد بین‌الملل رفاه جامعه را تأمین کنند و نمی‌دانند که رفاه کشورها وابسته به تز "وابستگی متقابل" است.

تا زمانی که نظام ایدئولوژیک - توتالیتار بر ایران حاکم باشد، کشور با دو معضل اساسی و بزرگ در نظام بین‌الملل مواجه است:

نخست: حاکمان ایران اگر هم بخواهند نمی‌توانند شرایطی را فراهم کنند که کشور در چنبره سلطه و تحمیل تحریم‌ها و محدودیت‌ها، تجارت آزاد داشته باشد. متغیرهای معادلات اقتصاد بین‌الملل طوری چیده شده‌اند که فقط کشورهای همسو با نظام بین‌الملل بتوانند در تنظیمات و تعاملات بین‌المللی مشارکت فعال داشته باشند.

دوم: مشکل بعدی این است که سیستم تجارت بین‌المللی به اندازه کافی آزاد نیست! کشورهای غنی و فقیر به یک اندازه تعرفه‌های سنگین برای حمایت صنایع داخلی که تنها از جنبه سیاسی مؤثرند، تعیین می‌کنند. بهترین مثال صنعت خودروسازی در ایران است. ایران سالیان متمادی بر صنعت خودروسازی تعرفه‌های سنگین وضع کرده و سهمیه اعمال می‌کند، درحالی‌که خرید یک ماشین ساخت ژاپن یا آمریکا ارزان‌تر تمام می‌شود. نمونه‌ای از حکمرانی بد در تولید خودروهای داخلی است. برای مثال تا اوایل ۱۴۰۰، در شرکت ایران خودرو، ۶۷ هزار و ۸۰۲ نفر و در شرکت سایپا ۴۸ هزار و ۹۳ نفر مشغول به کار بوده‌اند درحالی‌که تولید سالانه این دو شرکت به ترتیب ۴۸۷ هزار و ۹۸۵ دستگاه و ۳۲۱ هزار و ۹۷۴ دستگاه خودرو بوده است. یعنی تولید سالانه این دو شرکت به ازای هر نفر نیروی کار تقریباً ۷ دستگاه خودرو بوده است. "دو شرکت ایران خودرو و سایپا به‌عنوان بزرگ‌ترین بازیگران صنعت خودروسازی در ایران به دلیل حکمرانی بد و سوءمدیریت، درگیر مشکلاتی از جمله افت تولید، زیان و بدهی سرسام‌آور به برخی شرکت‌ها از جمله قطعه‌سازان هستند. عضو سابق هیئت رئیسه مجلس، طی مصاحبه‌ای در سال ۱۴۰۰ گفته بود خودروسازی کشور ۲۵ هزار نیروی مازاد دارد که توسط دولتی‌ها، مجلس و افراد با نفوذ به این صنعت تحمیل شده‌اند." حال

همین وضعیت را مقایسه کنید با چند شرکت خودروسازی خارجی. شرکت تویوتا (با ۳۷۵ هزار و ۲۳۵ نفر بیش از دو میلیون دستگاه خودرو با تولید سالانه به ازای هر نفر نیروی کار ۲۷ دستگاه)؛ شرکت هیوندای (با ۱۲۰ هزار نفر نیروی کار، بیش از چهار میلیون و ۲۱۶ هزار و ۴۸۰ دستگاه خودرو با تولید سالانه به ازای هر نفر نیروی کار ۳۵ دستگاه) و شرکت کیا (با ۳۵ هزار و ۷۴۱ نفر بیش از ۱/۶ میلیون دستگاه خودرو با تولید سالانه به ازای هر نفر نیروی کار ۴۵ دستگاه). مصرف کننده ایرانی با خرید محصولات بی کیفیت داخلی با قیمت‌های سرسام‌آور مجبور است هزینه حکمرانی بد مسئولین را پرداخت کند.

جالب است بدانیم وقتی ارزش ریال و قدرت خرید مردم ایران کاهش پیدا می‌کند، مردم خود را فقیرتر می‌بینند و بنابراین، مجبور کردن آنان به پرداخت هزینه بیشتر برای کالاهای وارداتی با تعرفه‌های سنگین، درآمد حقیقی آنان را باز هم کاهش می‌دهد. از طرفی، آمریکا نیز همواره بخشی از مشکل جهانی بوده است. این کشور از دیرباز ضمن اتخاذ و اعمال سیاست‌های حمایتی بر تمامی کشورها، در بخش اقتصادی نیز تعرفه‌های سنگینی بر کالاهای صنعتی وارداتی وضع کرده ضمن آنکه میلیاردها دلار یارانه به بخش کشاورزی اختصاص می‌دهد. بدیهی است که سیاست‌های آمریکا از جمله وضع تحریم‌های یک‌طرفه، مجبور کردن کشورها برای تحریم ایران و ایجاد محدودیت‌های اقتصادی، رقابت را در ایران بیشتر کاهش می‌دهد که در نتیجه موجب ادامه حیات بنگاه‌های ناکارای داخلی می‌شوند. در عین حال، آن‌چه رهبران سیاسی ایران از فهم آن عاجزند این است که ایران نمی‌تواند همه نیازهای خود را تولید کند و اگر با ساختار سیاسی ایدئولوژیک - توتالیتار حاکم بر کشور، فرصت‌های پیش آمده را یکی پس از دیگری از دست دهد و با نظام اقتصاد بین‌الملل قطع رابطه کند، مردم فقیرتر خواهند شد و دامنه محدودتری از کالاها را در اختیار خواهند داشت. این نکته را کشورهایی مثل آلمان شرقی، برخی از کشورهای جدا شده از اتحاد جماهیر شوروی سابق، برخی از کشورهای اروپای شرقی، چین، هند، کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، کشورهای آسیای جنوب شرقی و کشورهای دیگری که پیشتر از نظام ایدئولوژیک یا توتالیتار برخوردار بودند، فهمیدند و با فهم صحیح از نظام بین‌الملل در مسیر توسعه یافتگی قرار گرفتند.

شواهد امروز جامعه ایران نشان می‌دهد که نظام سیاسی حاکم، طلیعه‌دار قرون وسطی است و رهبران آن با زبان عصر جدید و استعانت از واژه‌های علمی درصدد برقراری نوعی از "اسکولاستیک اسلامی" و گسترده‌گی ویژگی‌های نظام ایدئولوژیک - توتالیتار با عناوین مختلف هستند که نتیجه آن پشت کردن به انقلاب دیجیتال، قطعی اینترنت و فیلترینگ شدید فضای مجازی که از ثمرات آن محروم کردن جامعه از یافته‌های علمی و هوش مصنوعی در سطح جهانی، افزایش شدید هزینه‌های

مبادله‌ای (در ۱۴۰۲، هزینه‌های مبادله‌ای حدود ۳۵ درصد فقط در بخش تجارت خارجی برآورده شد)، استقبال از تحریم‌های بین‌المللی و در مجموع قطع نسبی تعاملات با اقتصاد بین‌الملل بوده است. این در حالی است که اکثر قریب به اتفاق کشورهای در حال توسعه مثل عربستان سعودی، امارات، قطر، کویت، هند، مالزی و اکثر کشورهای آسیای جنوب شرقی در کنار چین، آمریکا، اروپا و ژاپن به اهمیت استفاده از هوش مصنوعی و انقلاب دیجیتال در فرایند جهانی‌سازی واقف شده و به دنبال تعاملات بیشتر با اقتصاد و نظام بین‌الملل هستند. مشارکت عربستان سعودی، کویت، قطر و امارات در پروژه‌های بسیاری از کشورها مثل آمریکا، چین، کره جنوبی و ژاپن نشان از اشتیاق برای تولید ثروت بیشتر برای افزایش رفاه مردم کشورهاشان و درک وابستگی متقابل در اقتصاد بین‌الملل از سوی آنهاست؛ در حالی که نقش ایران در تعاملات بین‌المللی با افزایش تحریم‌های گسترده از سوی آمریکا و اروپا و همچنین کاهش سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی روز به روز کمتر شده و ایران از تعاملات بین‌المللی حتی در منطقه و کشورهای همسایه، کنار گذاشته شده است.

بر اساس نظریه‌های تجارت بین‌الملل هیچ‌یک از کشورها قادر به تولید همه کالاهای نیستند. مبتنی بر نظریه‌های مزیت نسبی، علم اقتصاد نشان داده است که حتی یک کشور با جمعیت بالا و منابع کم، می‌تواند با استفاده از نظریه‌های مزیت نسبی مستتر در اقتصاد بین‌الملل، یک استاندارد پذیرفتنی زندگی را با تجارت آزاد حفظ کند و از این راه، جزو کشورهای پیشرفته درآید. برای مثال، زمانی که چین بر هنگ کنگ مسلط شد، درآمد متوسط در هنگ کنگ از درآمد متوسط در بریتانیا بیشتر بود، در حالی که تنها منبع پذیرفتنی در هنگ کنگ، مردمان این کشورند. به همین ترتیب، منابع طبیعی ژاپن در مقایسه با جمعیت و استانداردهای زندگی در آن، بسیار ناچیز هستند. کشورهای آسیای جنوب شرقی مثل مالزی، سنگاپور، کره جنوبی، تایلند و حتی فیلیپین که در دهه ۸۰ جزو کشورهای با درآمد پایین محسوب می‌شدند، به مدد مشارکت در سازوکارهای اقتصاد بین‌الملل و برخورداری از رهبران لایق توانستند جزو بهره‌ای آسیا قلمداد شده و به عنوان کشورهای پیشرو در توسعه یافتگی معرفی شوند.

توسعه یافتگی نتیجه مشارکت فعال در اقتصاد بین‌الملل است. کشورها با استفاده از قواعد اقتصاد بین‌الملل و مشارکت فعال در تجارت جهانی می‌توانند سطح رفاه بالاتری را برای جامعه به ارمغان آورده و در میان کشورهای برتر از جایگاه بالایی برخوردار شوند. فی‌المثل، ریال ایران پیش از انقلاب، به مدد مشارکت فعال در تجارت جهانی توانست در سال ۱۹۷۸ با وزن ۲ درصدی وارد سبد پولی **SDR** شود. بر اساس قواعد صندوق بین‌المللی پول از اواسط ۱۹۷۴ میلادی، ارزش سبد **SDR** با معدل سنجیده ارزش سبدی از ۱۶ پولی که بیش از یک درصد از تجارت جهانی کالا و خدمات را تشکیل می‌دادند و بیشترین مشارکت را در تجارت جهانی داشتند، محاسبه می‌شد. در سال ۱۹۷۸ پول کشور دانمارک به علت نداشتن شرایط لازم برای مشارکت از سبد پولی **SDR** حذف و ریال ایران وارد سبد ارزی صندوق بین‌المللی پول شد. پس از انقلاب، به دلیل

قطع روابط تجاری ایران با نظام بین‌الملل و عدم مشارکت در افزایش سرمایه و خرید سهام جدید از صندوق، ریال ایران از سید ارزی صندوق بین‌المللی پول حذف شد که روند قطع مشارکت ایران در اقتصاد جهانی تاکنون ادامه داشته است. شایان ذکر است، صندوق بین‌المللی پول بزرگترین اقتصادهای جهان را طی سال‌های آتی به‌قرار زیر برآورد کرده است:

ایالات متحده آمریکا: ۳۵,۴۶ تریلیون دلار؛ چین: ۲۴,۵۹ تریلیون دلار؛ هند: ۶,۳۱ تریلیون دلار؛ آلمان: ۵,۵۷ تریلیون دلار؛ ژاپن: ۵,۰۸ تریلیون دلار؛ بریتانیا: ۴,۳۷ تریلیون دلار؛ فرانسه: ۳,۷۳ تریلیون دلار؛ برزیل: ۲,۸۵ تریلیون دلار؛ کانادا: ۲,۷۹ تریلیون دلار؛ ایتالیا: ۲,۷۴ تریلیون دلار؛ روسیه: ۲,۴۱ تریلیون دلار؛ کره جنوبی: ۲,۲۸ تریلیون دلار؛ استرالیا: ۲,۲۲ تریلیون دلار؛ مکزیک: ۲,۱۸ تریلیون دلار؛ اسپانیا: ۲,۱۵ تریلیون دلار؛ اندونزی: ۲,۰۳ تریلیون دلار؛ ترکیه: ۱,۷۶ تریلیون دلار؛ هلند: ۱,۴۷ تریلیون دلار؛ عربستان سعودی: ۱,۴۱ تریلیون دلار؛ سوئیس: ۱,۱۸ تریلیون دلار؛ لهستان: ۱,۱۲ تریلیون دلار؛ تایوان: ۹۵۵ میلیارد دلار؛ بلژیک: ۷۷۵ میلیارد دلار؛ سوئد: ۷۶۰ میلیارد دلار؛ بنگلادش: ۷۱۹ میلیارد دلار؛ آرژانتین: ۷۱۳ میلیارد دلار؛ امارات متحده عربی: ۷۱۲ میلیارد دلار؛ فیلیپین: ۷۰۷ میلیارد دلار؛ ایرلند: ۶۹۴ میلیارد دلار؛ ویتنام: ۶۷۱ میلیارد دلار و سنگاپور: ۶۷۰ میلیارد دلار. درحالی‌که ایران به‌عنوان پنجمین کشور دارنده منابع طبیعی (نفت، گاز، معادن و...) و بالاترین سرمایه انسانی میان کشورهای منطقه شناخته شده است، به‌دلیل مشارکت نداشتن در اقتصاد بین‌الملل و حکمرانی بد نتوانسته از منظر رشد اقتصادی میان کشورهای مطرح قرار گیرد.

چرا؟

توسعه یافتگی مدیون رهبران لایق است. رهبران سیاسی نقش مؤثری را در رشد و توسعه یافتگی کشورشان ایفا می‌کنند. از نمونه‌های جذاب، کشور سابقاً فقیر مالزی است. مالزی با مساحت ۳۲۰,۰۰۰ کیلومتر مربع و جمعیتی بالغ بر ۲۷ میلیون نفر واقع در جنوب غرب آسیا واقع است که شغل اکثر مردمانش کشاورزی در مزارع موز، آناناس و کائوچو یا صید ماهی بود و تا قبل از ۱۹۸۱ اکثراً در روستاها و جنگل‌ها و در پائین‌ترین سطح امکانات، زندگی می‌کردند. درآمد سرانه هر نفر کمتر از ۱۰۰ دلار بود و مناقشات و جنگ‌های مذهبی ناشی از وجود ۱۸ دین و مذهب و نژاد، کشور را به‌شدت ناامن کرده بود. اما این کشور فقیر توسط رهبری دورانیش و عاشق به کشور و مردم، به الگوی کشورهای موفق تبدیل شد.

"مهاتیر محمد" کوچکترین عضو خانواده ۱۱ نفره‌ای بود که شغل معلمی پدرش تکافوی برآوردن آرزویش را برای خریدن دوچرخه برای رفت‌وآمد به دبیرستان نمی‌داد. بنابراین، او برای برآورده کردن آرزویش شروع به فروختن موز در خیابان بعد از اتمام اوقات مدرسه کرد. مهاتیر پس از پایان دبیرستان وارد دانشگاه پزشکی کشور همسایه سنگاپور شد و همزمان مسئولیت اتحادیه دانشجویان مسلمان آن دانشگاه را برعهده گرفت. پس از فارغ‌التحصیلی در ۱۹۵۳، به کشورش بازگشت و به‌عنوان پزشک جراح به استخدام نیروهای انگلیسی درآمد که کشورش را اشغال کرده بودند. پس از

خروج نیروهای انگلیسی و در ۱۹۵۷ با افتتاح مطبی شروع به طبابت کرد و نیمی از وقتش را به معالجهٔ رایگان افراد فقیر اختصاص داد. در ۱۹۶۴ به مدت ۵ سال به‌عنوان نماینده در مجلس ملی فعالیت کرد و در ۱۹۷۰ کتاب معروفش را با نام "آیندهٔ اقتصادی مالزی" نوشت که همین کتاب بعدها پایه و اساس تفکرات او برای تحول اقتصادی کشورش شد. در ۱۹۷۴ به‌عنوان سناتور وارد مجلس سنا و در ۱۹۷۵ به‌عنوان وزیر آموزش و پرورش و سپس نیابت نخست وزیر و سرانجام در ۱۹۸۱ نخست وزیر مالزی شد و انقلاب عظیم اقتصادی را با تکیه بر مشارکت در نظام بین‌الملل از همین سال در کشورش آغاز کرد. او ابتدا با تعیین اولویت‌ها و اهداف، نتایجی را که می‌بایست طی مدت ۱۰ سال و سپس ۲۰ سال و سرانجام تا ۲۰۲۰ به‌دست آیند، مشخص کرد. در ادامه، آموزش همگانی و تحقیقات علمی در اولویت قرار گرفت، به‌گونه‌ای که بیشترین میزان بودجه و اعتبار را برای آموزش همگانی و کسب مهارت‌های فنی، آموزش زبان انگلیسی و تحقیقات علمی اختصاص داد و هزاران نفر از دانشجویان را با پرداخت بورسیه به بهترین دانشگاه‌های جهان اعزام کرد. مهاتیرمحمد استراتژی و برنامه‌هایش را به‌صورت شفاف و با صداقت با مردم کشورش در میان گذاشت و دست یاری به‌سوی مردم دراز کرد. مردم نیز چون او را صادق دیدند باورش کردند و همراه و دنباله‌رو او شدند. در نخستین سال، با کاشت یک میلیون اصله درخت روغنی، توانستند فقط طی دو سال، مالزی را به‌عنوان بزرگترین و اولین کشور تولیدکننده و صادرکنندهٔ روغن درختی به دنیا معرفی کنند. توسعهٔ صنعت جهانگردی نیز درآمد هنگفتی برای این کشور همراه داشت و همچنین، مالزی در ۱۹۹۶ در صنعت برق و الکترونیک، خود را به‌عنوان یکی از صادرکنندگان لوازم برقی و الکترونیکی به دنیا معرفی کرد. "مهاتیرمحمد" با پرهیز از درگیری در تنش‌های جهانی و با وضع قوانین شفاف و ضوابط مشخص، درهای اقتصادی کشورش را به‌سوی سرمایه‌گذاران خارجی گشود و با تأسیس شرکت عظیم "پتروناس" در برج‌های دوقلوی کولالامپور، بازار سهامی با یک میلیون دلار معامله در روز را پایه‌ریزی کرد. به‌طورخلاصه، "مهاتیر محمد" طی مدت ۲۱ سال یعنی از ۱۹۸۱ تا ۲۰۰۳ موفق شد کشوری فقیر با درآمد سرانهٔ ۱۰۰ دلار را به کشوری توسعه‌یافته با درآمد سرانهٔ ۱۶۰۰ دلار و سرمایه‌گذاری را از ۳ میلیارد به ۹۸ میلیارد دلار و صادرات را به رقم قابل توجه ۲۰۰ میلیارد دلار برساند تا جانشینانش آرزوی طراحی شده او را به‌نام "مالزی بیست-بیست" یا مالزی در سال ۲۰۲۰ را به‌عنوان چهارمین قدرت اقتصادی آسیا پس از ژاپن-چین- و کره به دنیا معرفی کنند. رهبران کنونی مالزی اذعان می‌کنند که رمز موفقیت و توسعه یافتگی مالزی، پرهیز از درگیری‌های ایدئولوژیکی و مشارکت در اقتصاد بین‌الملل و فرایند جهانی‌سازی است.

یادم هست وقتی در ۱۳۷۱ برای شرکت در اجلاس سالانهٔ بانک توسعهٔ اسلامی شرکت کردم که در طرابلس لیبی منعقد شده بود، با یکی از اقتصاددانان شرکت کننده از کشور مالزی در مورد توفیق اقتصادی سیاست‌های مهاتیرمحمد صحبت می‌کردم و او قویاً معتقد بود که مهاتیرمحمد با مشارکت در نظام اقتصاد بین‌الملل و استفاده از سیاست‌های تعدیل ساختاری می‌خواهد ساختار اقتصادی کشور و از همه مهمتر ساختار جامعه مالزیایی را کاملاً متحول سازد؛ و اتفاقاً نخست وزیر محبوب مالزی به

خوبی توانست از عهده این کار مهم برآید و اکنون کشور مالزی ضمن برخورداری از درآمد سرانه بالا، از رشد صنعتی خوبی بهره می‌برد و مسیر توسعه یافتگی را با موفقیت پیموده است. در جلسه خصوصی که با دکتر نوربخش (وزیر وقت امور اقتصادی و دارایی) و آقای خزایی (مشاور وقت مدیر اجرایی در بانک جهانی) در لابی هتل داشتم، ماحصل مذاکراتم را با اقتصاددان مالزیایی با آنها در میان گذاشتم درحالی که می‌دانستم نتیجه‌ای از سخنانم نخواهم گرفت، چراکه بر مبنای ساختار سیاسی حاکم بر ایران، قرار نبود ایران مسیر توسعه یافتگی را مثل مالزی و سایر کشورهای آسیای جنوب شرقی طی کند.

توسعه نیافتگی نتیجه خودبزرگ بینی و خود برترینی پندارهای ایدئولوژیکی

است. هتلی که ما در طرابلس در آن اقامت داشتیم کنار دریای مدیترانه قرار داشت. هنگام غروب می‌توانستم در کنار ساحل قدم زده و آنسوی دریا را که کشور ایتالیا قرار داشت، در ذهن تجسم کنم. در این سو، کشوری ثروتمند با درآمدهای نفتی سرشار اما مردمانی فقیر و جامعه‌ای امنیتی و ایدئولوژیک (معمّر قذافی در کتاب سبز، خود را رهبر لیبی و مسلمانان جهان می‌دانست) و در آن سو، کشوری توسعه یافته و صنعتی با مردمانی شاد، آزاد و در رفاه نسبی که رهبرانش پس از جنگ جهانی دوم، دیگر داعیه ایدئولوژیکی نداشتند، اما از بازیگران اصلی نظام اقتصاد بین‌الملل محسوب می‌شوند. غروب زیبای آفتاب، جلوه خاصی به ساحل دریای مدیترانه داده بود. دکتر نواب (معاون بین‌الملل وقت وزیر اقتصاد) که از همراهان ما در اجلاس بود، خبر داد که فردا تعدادی از شرکت کنندگان دعوت هستند تا به خیمه معمّر قذافی در صحرا بروند! پرسیدم که چرا ایشان می‌خواهد افراد را زیر چادر در صحرا ملاقات کند؟ معلوم شد که رهبر لیبی عادت دارد تا مسئولین کشورها را در خیمه‌ای که در صحرا علم می‌کند، ملاقات کند.

پرسیدم آیا در هیچ کدام از جلسات در مورد سرمایه‌گذاری‌های مشترک لیبی با کشورهای خارجی و تعمیق مشارکت در نظام بین‌الملل صحبت می‌شود؟ جواب این بود که رهبر لیبی شأن خود را فراتر از این مذاکرات می‌بیند. او اعتقاد دارد که کشورش آن قدر ثروتمند است (دلارهای فراوان نفتی) که نباید اجازه حضور خارجی‌ها را در کشور لیبی فراتر از حد مجاز داد. نمی‌دانم که آیا واقعاً آن مرحوم معتقد به این حرف‌ها بود؟ اما آن چه مشخص بود، ضعف مشارکت در اقتصاد بین‌الملل و نبود ساختار علمی برای اصلاح ساختارهای سست اقتصادی در لیبی مثل ایران، آن کشور را از مسیر توسعه یافتگی عقب نگه داشته بود. یاد سخنان اقتصاددان مالزیایی افتادم که کشورش بدون برخورداری از درآمدهای نفتی و فقط با مشارکت در اقتصاد بین‌الملل، قصد دارد به کشوری صنعتی و توسعه یافته تبدیل شود؛ و البته این همه مرهون مشارکت فعال در نظام اقتصاد بین‌الملل، پرهیز از منازعات ایدئولوژیکی (علیرغم تنوع مذاهب در مالزی)، برخورداری و از همه مهمتر اعتقاد به "ساختار علمی" بود که برای قرارگرفتن کشورها در مسیر سازندگی و رشد و توسعه یافتگی حائز اهمیت است.

جهانی سازی نه فقط موجب رشد تجارت در عصر جدید می شود، بلکه به ما می آموزد درباره تجارت چگونه بیندیشیم، طراحی کنیم و این که چه کالایی را در بازارهای بین المللی عرضه کنیم. امروزه، به سختی می توان کشوری را یافت که توسط جریان های بین مرزی تجارت، سرمایه گذاری، مردم، عقاید و تصورات تحت تأثیر قرار نگرفته باشد. قوانین تجارت بین الملل در مرکز تغییرات جهانی سازی شکل می گیرند و به سبب آن، روش های معاملات تجارت جهانی را آسان کرده و همزمان، محیطی مناسب برای تجارت بین الملل در نظام اقتصاد بین الملل فراهم می کند.

چگونه جهانی سازی قوانین تجارت و عملکرد آن را تغییر می دهد؟

بعضی از تأثیرات به سهولت قابل رؤیت و شناسایی هستند. برای مثال، مناطق آزاد تجاری، انتقال های به روز شده فناوری، استفاده از هوش مصنوعی، تعاملات و معاملات گسترده بین المللی و اتحادیه های راهبردی، سرمایه گذاری های مستقیم خارجی، پروژه های بزرگ زیربنایی، وام ها و اعتبارات بین المللی و شبکه های مخابراتی بین المللی بخشی از تأثیرات جهانی سازی بر شیوه جدید تجارت بین الملل محسوب می شوند؛ اما نکته اینجاست که هرگز نظام های ایدئولوژیک و توتالیتر مثل ایران نمی توانند به طور عملی و مؤثر از این قواعد بهره مند شوند. در نظام های مبتنی بر دموکراسی یا حداقل غیرایدئولوژیک و غیرتوتالیتر، بازارها و مناطق جغرافیایی جدیدی پدیدار شده و گسترش یافته اند؛ یعنی در مناطق مختلفی از جهان به ویژه در چین، جنوب آسیا، کره، ژاپن، اتحادیه اروپا، آمریکای لاتین و همچنین در آسیای مرکزی، اروپای شرقی و اروپای مرکزی، ترتیبات سازمانی جدیدی برای گسترش و تسهیل عملکردهای قانونی بین المللی، تکامل یافته اند؛ اما هنوز شرایط مشارکت در فرایند جهانی سازی و نظام اقتصاد بین الملل در ایران فراهم نشده است.

۱-۶- چرا ایران نمی تواند در فرایند جهانی سازی و اقتصاد بین الملل مشارکتی فعال داشته باشد؟

توسعه یافتگی در گرو مشارکت فعال در فرایند جهانی سازی است. سال های پایانی قرن بیستم به توسعه و تعمیق جهانی سازی شناخته می شود که این موضوع اساساً به یکپارچه سازی ابعاد اقتصادی، فن شناختی، اجتماعی و سیاسی اقتصادهای کل جهان باز می گردد. پویایی فرایند جهانی سازی، شامل یکپارچه سازی تجارت و معاملات مالی بین کشورها نیز می شود. از طرفی دیگر، نیروهای قدرت مند اقتصادی و سیاسی به دلایل متعدد، جهانی سازی بازارها را تسریع کرده اند؛ اما جایگاه ایران در چنین فرایندی کجاست و اصولاً جایگاهی برای کشور تعریف شده و تعاملات و سازوکارهای جهانی، ایران را در مسیر جهانی سازی قرار می دهد؟ آیا ایران آمادگی جهانی سازی را داشته و اجماعی عمومی میان رهبران و گروه های سیاسی برای قرارگرفتن در چنین

مسیری وجود دارد؟ این‌ها پرسش‌های دشواری هستند که اندیشمندان باید از زوایای مختلف آن‌ها را مورد بازبینی قرار دهند و البته در شرایط نظام کترلی ایران که بسیاری از مؤلفه‌های مربوط به جهانی سازی، مثل چگونگی سرمایه‌گذاری خارجی و مرز مالکیت خصوصی افراد چندان مشخص نیست، جواب به چنین پرسش‌هایی سخت‌تر می‌شود.

به‌طور کلی اگر روند جهانی‌سازی به‌درستی مدیریت شود، می‌تواند به رفاه عمومی منجر شود. در این خصوص از بعد اقتصادی، این روند باید توسط سازوکارهای فن‌شناختی به‌پیش رانده شده و تسریع گردد. جهانی‌سازی باعث می‌شود که هزینه‌های حمل و نقل هوایی، دریایی و جاده‌ای کاهش یابند که این امر همچنین سبب کاهش هزینه مبادله کالا میان کشورها شده است. از طرفی دیگر، انقلاب در فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات، حتی تأثیر عمیق‌تری بر تجارت خدمات، به‌ویژه خدمات مالی داشته است. بهبود فرآیند دسترسی به اطلاعات و کاهش هزینه مبادلات؛ جریان حرکت‌های سرمایه، نیروی کار و فن‌آوری را در سطح بین‌المللی تشدید کرده است. در واقع باید دانست که به‌ویژه در نظام کترلی ایران، در صورت فقدان اراده و تصمیمات سیاسی برای پی‌گیری سیاست‌هایی که با روند جهانی‌سازی سازگار باشند، هیچ‌یک از تحولات مذکور امکان‌پذیر نبوده و ((نمایشنامه اقتصاد جهانی)) به‌سرعت دستخوش تغییرات آشکاری می‌شود. به عبارت دیگر، تغییرات باید همراه شعور سیاسی خواستار روند جهانی‌سازی باشد، شعوری که از نیاز رهبران سیاسی به ادغام در خانواده جهانی نشأت گرفته و بنابراین، ساز و کارهای سیاسی - اقتصادی را با فرآیند جهانی‌سازی منطبق می‌کند. آیا چنین اراده‌ای را در رهبران سیاسی نظام کترلی ایران می‌توان جستجو کرد؟

محققانی مثل "کنیچی اوهمای" بر اهمیت مفاهیمی چون ((اقتصاد بدون مرز))، رشد ((فدرالیسم جهانی))، کاهش اهمیت دولت‌های ملی و ظهور سلطه مصرف‌کننده تأکید کرده‌اند^{۱۸۱}، هرچند جهانی‌سازی الزاماً نباید به فدرالیسم جهانی بیانجامد و کشورها با حفظ مرزهای جغرافیایی و اعتناء به فرهنگ بومی، هنوز می‌توانند از سازوکارها و مزایای جهانی‌سازی بهره‌مند شوند. البته در پشت صحنه روند پرشتاب جهانی‌سازی، تناقضی آشکار در سیستم تجارت جهانی به‌سادگی دیده می‌شود. طبق نظر "پیتر دراگر"، یکپارچه‌سازی سریع اقتصاد جهانی بر پایه یک ((سیاست جهانی درحال متلاشی شدن)) قرار گرفته است.^{۱۸۲} از طرفی مشاهده می‌شود که منطقه‌گرایی و انواع همگرایی‌های اقتصادی درحال رشد و پیشرفت است. قرن بیست و یکم به گونه‌ای آغاز شد که جهانی‌سازی و منطقه‌گرایی به‌طور هم‌زمان در سیستم تجارت جهانی وجود دارند. چنین پیشرفت‌هایی پرسش‌های مهمی را درباره سیستم تجارت جهانی برمی‌انگیزد.

¹⁸¹ - Ohmae, Kenichi, 1995

¹⁸² - Peter Drucker, 1987

در دهه ۱۹۹۰، به‌طور فراگیری فرض می‌شد که ساختن نهادهای مکمل منطقه‌ای و چندجانبه، تنها راه برای دست به‌گریبان‌شدن با پیچیدگی‌های واقعیت‌های تجاری و اقتصادی جهان است که به‌سرعت در حال تغییرند. با این وجود با بروز تنش‌های ((سومین کنفرانس وزیران کشورهای عضو سازمان تجارت جهانی در سیاتل))، نگاهی دقیق به موقعیت تجارت جهانی و مورد تردید قرار دادن پیش فرضی که در ادامه خواهد آمد، ضرورت پیدا کرد. آیا منطقه‌گرایی ارتباطی سیستماتیک، مستقیم و مؤثر با آزادسازی تجاری دارد؟ عکس آن نیز می‌تواند صادق باشد. برخی معتقدند که منطقه‌گرایی می‌تواند تجارت جهانی را شکننده کرده و به‌مرور یک آشفتگی جدید جهانی ایجاد کند که با افزایش هم‌چشمی‌ها و ((نهایی‌گرایی)) شناخته می‌شود. این پرسش که پیمان‌های تجاری منطقه‌ای چگونه از سیستم تجارت جهانی تأثیر می‌پذیرند مورد توجه تحلیل‌گران و اقتصاددانان بشمار می‌رود. قرار گرفته است و درعین حال تأکید بر آنست، کشورهایی می‌توانند در فرایندهای جهانی‌سازی مشارکتی فعال داشته باشند که از نظام سیاسی دموکراسی و اقتصادی آزاد برخوردار باشند، لذا نظام‌های کنترلی به‌ویژه ایدئولوژیک - توتالیتار مثل ایران که فاقد چنین ویژگی مهمی هستند، قادر به مشارکت در فرایند جهانی‌سازی و الزامات آن نیستند.

موضوعات مربوط به جهانی‌سازی به‌طور جدی از دوران دولت سازندگی مرحوم هاشمی رفسنجانی در ایران شروع شد و برخی با خلط جهانی‌سازی و جهانی‌شدن به مذمت آن پرداختند و آن‌را تحمیلی و بدون اختیار تعریف کرده که کشورها به دلایل وابستگی تام به قدرت‌های مسلط جهانی و نظایر آن، مجبور به اختیار هستند. در مباحث نظری، حتی ممکن است که دو واژه جهانی‌سازی و "جهانی‌شدن" به صورت جا به جا مورد استفاده قرار گیرد! بدون در نظر گرفتن منازعات ایدئولوژیکی و سلیقه‌ای، جهانی‌سازی به "گسترش روابط و تعمیق همگرایی میان جوامع" ارجاع شده و بنابراین چنین فرایندی فراتر از بعد اقتصادی است و ابعاد سیاسی - فرهنگی و اجتماعی را نیز دربرمی‌گیرد. از این منظر، جهانی‌سازی به مثابه نزدیک کردن جهان به هم و آگاهی کشورها از اوضاع یکدیگر است.

جهان به سرعت در حال تبدیل به یک فضای اجتماعی نسبتاً واحد است که توسط نیروهای اقتصادی - فن‌آوری، اجتماعی و سیاسی شکل می‌گیرد؛ به گونه‌ای که گسترش ابعاد مورد نظر در نقطه‌ای از جهان، می‌تواند تأثیر و نتیجه شگرفی بر روی تغییرات زندگی افراد، نهادها و بنگاه‌ها در نقطه دیگر جهان، برجای بگذارد. برعکس جهانی‌سازی که فرایندی کاملاً علمی و اجتناب‌ناپذیر بوده که تمام کشورها را سرانجام درگیر خود خواهد کرد؛ جهانی‌شدن اما فرایندی اختیاری است که کشورها در فرایند جهانی‌سازی تصمیم به انتخاب می‌گیرند؛ اما فرایندی اجتناب‌ناپذیر که پذیرش دیر هنگام آن، سبب تحمیل هزینه‌های فراوان به جامعه و نسل‌های آتی خواهد شد. رهبران نظام ایدئولوژیک - توتالیتار ایران، با مشارکت نکردن در فرایند جهانی‌سازی، هزینه‌های هنگفتی بر کشور تحمیل می‌کند.

جهانی سازی باید از دو منظر ملی و فرامرزی مطالعه شود تا نگرش جامع تری از آن ارایه شود. چون جهانی سازی روش جدیدی را برای تفکر پیرامون موضوعات اقتصادی - اجتماعی ارایه داده و به سرعت خود را به ارتباطات سیاسی و تأثیرات فرهنگی متصل می‌کند، کشورها لاجرم باید در این مسیر قرار گیرند تا بتوانند هزینه‌هایشان را در فرایند اقتصاد بین‌الملل کاهش دهند؛ اما در ایران هنوز عده‌ای با تکیه بر منازعات سیاسی، سلیقه‌ای و ایدئولوژیکی با روند جهانی سازی مخالفت ورزیده و آنرا ساخته دست قدرت‌های استعمارگر می‌دانند. بسیاری از رهبران ایران رسماً به مخالفت با جهانی سازی برخاسته و طرفداران آنرا ذوب شده در اندیشه غربی و لیبرالیسم معرفی می‌کنند.

از ابتدای هزاره سوم، به جای استفاده از تعاریف صرفاً سیاسی - اجتماعی یا فرهنگی از جهانی سازی، تعریف اقتصاد سیاسی آن اهمیت بیشتری پیدا کرده است. به وجود آمدن بازار نیروی کار بین‌المللی که با رشد فن آوری ارتباطات و اطلاعات رقابت می‌کند، جهانی سازی را به مثابه نیروی مهم و مؤثری برای بازسازی اقتصاد جهانی، مورد توجه قرار داده است. در این فرایند، استفاده از دانش و فن آوری جدید در صدر اولویت‌های جهانی سازی قرار گرفته و بنابراین، روند قوی و رو به رشد بعد اقتصادی آن خاطرنشان می‌کند که ابعاد غیراقتصادی از جمله، فرهنگی و اجتماعی در اولویت‌های بعدی جای می‌گیرند؛ اما در هر صورت باید به این نکته مهم توجه داشت که برای نهادینه کردن جهانی سازی، رعایت اصول و مفاهیم فرهنگ اجتماعی از اعتبار بالایی برخوردارند، چراکه هویت ملی، فرهنگی و حتی دینی هر جامعه به عنوان عنصر مرکزی قلمداد می‌شود. اگر ملتی در فرایند جهانی سازی، هویت فرهنگی خود را از دست بدهد، "جهانی سازی" چیزی جز یک "جورسازی" ناپخته نخواهد بود که بوی الینه شدن و خودباختگی می‌دهد. جهانی سازی اما مأموریت الیناسیون ملت‌ها را در سر ندارد بلکه تنها هدفش کاهش هزینه در کشورهاست. جهانی سازی در مفهومی کلی به معنای کاهش هزینه‌هاست.

امتزاج شدید باورهای سلیقه‌ای و ایدئولوژیکی با روابط سیاسی - اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی از معضلات و مشکلات ایران است که همین امر سبب شده تا کشور نتواند تعامل صحیح و منطبق بر منافع و مصالح ملی با جهان بین‌الملل داشته باشد. از همین رو، مردم ایران هر روز جامعه را در آشوب جدیدی مشاهده کرده و به طور طبیعی مجبورند هزینه‌های فراوان آشوب را با کاهش ارزش پول ملی و قدرت خرید، عقب افتادگی رشد و توسعه نیافتگی جبران کنند. جهانی سازی اما قصد دارد با کاهش آشوب‌های بین‌المللی، هزینه‌های سرسام آوری را که کشورها مجبور به پرداخت هستند، کاهش دهد. جهان و نظام اقتصادی - سیاسی که ما در آن زندگی می‌کنیم، بسیار ناقص است و مسائل بسیاری در آن وجود دارد که باید بهتر شوند و به ویژه ایران با توجه به دستاوردهای تاریخی می‌تواند با قرارگرفتن درست

در فرایند جهانی سازی، ضمن تصحیح ساختار سیاسی و بهبود رفاه عمومی، در بهبود وضعیت جهان معاصر نیز نقش مؤثری ایفا کند.

آنچه تا کنون بیان شد، بیشتر تکیه بر مبانی نظری داشت اما ایران با وجود ساختار نظام ایدئولوژیک-توتالیتار که رهبران طرفدارانشان معتقدند جای خدا نشسته‌اند، نمی‌تواند با نظام بین‌الملل آشتی کند؛ چرا؟ پاسخ روشن است. تفکر، اعمال و گفتار مدافعان نظام ایدئولوژیک-توتالیتار در ایران نه فقط در داخل کشور در اقلیتی محض قرار دارند، بلکه جایگاهی در عرصه نظام بین‌الملل ندارند. مدافعان نظام ایدئولوژیک-توتالیتار که همه‌جا در اقلیت محض هستند، دریافته‌اند هرگز نمی‌توانند با سازوکارهای نظام بین‌الملل که مخالف سرسخت عقایدشان بوده، به مقاصد خود رسیده یا توسط نهادهای بین‌المللی حرف خود را به کرسی بنشانند؛ چراکه می‌دانند سخنان و اعمالشان با موازین بین‌الملل سازگاری ندارد، پس برای حفظ بقا و موجودیت، تنها راه را در منازعه‌ای دائمی با اکثریت مردم کشور خودشان که با تفکرشان مخالف‌اند از یک سو و نظام بین‌الملل از سوی دیگر، جستجو می‌کنند. در عرصه داخلی با نفوذ و ایجاد قدرت در نهادهای امنیتی، انتظامی، نظامی، رسانه‌های صوتی، تصویری و نوشتاری و با استفاده از شیوه‌های متداول و ابزار خشونت، تهدید، قتل، تجاوز و حداقل حبس‌های بلندمدت و حصر و تبعید به سرکوب و سلطه مداوم مردم اهتمام ورزیده تا حکومت اقلیت بر اکثریت را تداوم بخشند. در نظام بین‌الملل نیز، آنان دنبال آشتی با قواعد بین‌الملل نیستند بلکه حداکثر در پی "مدیریت" ترتیبات و سازوکارهای بین‌المللی‌اند و اگر نتوانند؛ تخاصم و نزاع دائمی، دشمنی و "دشمن‌تراشی" با نظام بین‌الملل از اهداف و اولویت برنامه‌های سیاست خارجی گروه اقلیت است. از آنجایی که خشونت و استفاده از ابزار قهریه از ویژگی‌های بارز این گروه به‌شمار می‌آید، گروه‌های متخاصم در سطح بین‌المللی همچون داعش یا طالبان از بطن چنین تفکری زاده شده تا بتوانند به قول خودشان ارکان نظام بین‌الملل را متزلزل سازند. مواجهه کشورهای مثل یمن، افغانستان، کره شمالی و حزب‌الله لبنان در کنار ایران با نظام جهانی عینی‌ترین مصادیق رویکرد نظام ایدئولوژیک-توتالیتار به موضوعات بین‌الملل است. پس، امتزاج تفکر ایدئولوژیک-توتالیتار با تفکر جهانی‌سازی هرگز امکان‌پذیر نبوده مگر آن‌که تغییرات ماهوی در ساختار نظام سیاسی کشورهای که از چنین تفکری بهره می‌جویند، ایجاد شود تا بتوانند همپای کشورهای دیگر در مسیر توسعه یافتگی قرار گرفته و از ثمرات جهانی‌سازی استفاده کنند. مقایسه و مطالعه کشورهای جداشده از اتحاد جماهیر شوروی سابق که سالیان متمادی در ساختار سیاسی ایدئولوژیک-توتالیتار روزگار می‌گذراندند، موضوع بررسی این بخش را روشن‌تر می‌کند.

از نمونه‌های جذابی که نظام‌های کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتار سعی در قرارگرفتن در فرایند جهانی‌سازی داشتند، کشورهای جداشده از اتحاد جماهیر شوروی سابق بودند؛ لذا فرصت مطالعاتی دانشگاهی را در بررسی اوضاع این کشورها انتخاب کردم و در کشورهای اوکراین و مولداوی سکنی

گزیدیم. انتخاب این کشورها برای گذراندن فرصت مطالعاتی، فرصت خوبی را به من می‌داد که فرایند انتقال در این کشورها را از رژیم کمونیستی، بسته و دولتی به نظام لیبرالیستی، باز و بازار آزاد از نزدیک مشاهده کرده و روند حضورشان را در فرایند جهانی سازی مطالعه کنم. جای تأسف است کشورهای زیبا و با فرهنگی غنی و برخورداری از تاریخی پرهیجان و مردمانی فرهیخته و توانا چرا باید بیش از هشت دهه زیر یوغ کمونیسم و رژیم‌های ایدئولوژیک بدون برخورداری از آزادی و انتخاب‌های شخصی، روزگار بگذارند و کشورهایشان روز به روز از قافله رشد و توسعه یافتگی عقب بمانند؛ هرچند سایر نظام‌های ایدئولوژیک - توتالیت‌ر وضعیتی بهتر از آن‌ها ندارند و هنوز نتوانسته‌اند به‌طور مؤثر در فرایند جهانی سازی مشارکت کرده و از مزایای آن در توسعه یافتگی بهره مند شوند.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و رژیم‌های سیاسی طرفدار آن در بخش وسیعی از اروپای شرقی و حوزه بالکان، تحولات شگرفی را در این بخش از منطقه جغرافیائی که بیش از هفتاد سال در سیطره و سلطه ایدئولوژی کمونیسم و نظام کمونیستی شوروی بود، دامن زد. تحولات مزبور دست‌آویز قابل استنادی برای سازمان‌های بین‌المللی شد که بخش عظیمی از مسئولیت و اختیارات جهانی را به‌دوش می‌کشند از یک‌طرف و کارشناسان مختلف در حوزه‌های علمی و آکادمیک از سوی دیگر که با تتبع ذره‌بینی و وسواس‌گونه‌ای بررسی همه‌جانبه‌ای از بزرگترین و هیجان‌انگیزترین انقلاب‌های بخش مهمی از اندام بشریت در اواخر هزاره دوم میلادی به‌عمل آورند. کارشناسان ارشد صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بخش اعظمی از مطالعات خود را اختصاص به بررسی موضوع یادشده دادند و به‌طور مستمر تحولات مزبور را تحت نظارت دقیق خود قرار دادند. افزون بر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، ادبیات نسبتاً جدید سازمان‌های اقتصادی معتبری همچون فائو و مؤسسات وابسته به سازمان ملل متحد به بررسی زوایای مختلف فروپاشی پرداخته‌اند. بررسی‌ها ضمن آنکه به موضوعات اقتصادی از جمله خصوصی سازی، بازار آزاد، تجارت آزاد و مسائلی از این قبیل می‌پردازند، مباحث اجتماعی و سیاسی متعددی همچون جوانان، بحران‌های اجتماعی، گرسنگی و قحطی، بحران‌های سیاسی و فساد را مد نظر قرار داده و چگونگی مشارکت کشورهای جداشده را در فرایند جهانی سازی کنکاش کرده‌اند.

نخستین نکته قابل توجه تغییراتی بود که در روابط اجتماعی این کشورها به وقوع پیوسته است؛ هرچند هنوز رگه‌ها و نشانه‌هایی از نظام کمونیستی در برخی از کشورها به چشم می‌خورد. اولین نشانه‌هایش را در فرودگاه کیف مشاهده کردم که سربازان و پلیس اوکراینی با اونیوفورمی که شباهت زیادی به اونیوفورم‌های روسی داشت، با سوءظن به مسافران نگاه می‌کردند و حتی ویزای مهمور شده در پاسپورت‌ها را به دفعات زیاد توسط مجاری امنیتی واری و بازرسی می‌کردند. من که هم دعوت نامه معتبر داشتم، هم ویزای یکساله اوکراین و هم نامه‌هایی از سوی دانشگاه‌های اوکراین و مولداوی؛ مجبور شدم ساعتی منتظر بمانم تا آنها از صحت این مدارک که قبلاً به تأیید سفارت اوکراین در

تهران رسیده بود، اطمینان حاصل کنند. البته چون مرا در دعوت نامه‌ها با عنوان پروفیسور دانشگاه تهران معرفی کرده بودند، با احترام و البته با سوءظن به اطاقک کوچکی راهنمایی کردند و پلیس فرودگاه با لبخندی ساختگی به من اطمینان داد که مشکلی نیست و من می‌توانم هرچه زودتر فرودگاه را ترک کنم! شک و سوءظن به افراد (فرقی هم نمی‌کند: شهروندان یا خارجی‌ها) در رویه‌های اجتماعی و فرهنگی آن‌ها امری پذیرفته شده بود که می‌توانست سدی باشد در مقابل ادغام در فرایند جهانی.

طی دورانی که در مولداوی یا سایر کشورهای مشترک‌المنافع بودم، تغییر وضعیت جوامع در حال گذار برایم کاملاً محسوس بود. هرکدام سعی داشتند به کشور یا کشورهای خاصی گرایش پیدا کرده و در تغییر ساختار و مشارکت در نظام بین‌الملل، از کمک آنان (به‌ویژه آمریکا و انگلستان) بهره‌مند شوند. برای مثال، تجدید ساختار نهادهای سیاسی و نیروی پلیس با کمک آمریکا از اقداماتی بود که این کشورها در فرآیند انتقال در دستورکار خود قرار داده بودند. مشاهده کردم که نهادهای سیاسی از جمله تولد احزاب غیرکمونیست با نام‌های مختلف در اکثر قریب به اتفاق کشورهای جداشده و وابسته به بلوک شرق سابق، مبارزه‌ای علنی و جدی را با بقایای بجامانده تفکر سیاسی گذشته شروع کردند. شایان ذکر است که همین احزاب در فرآیند انتخابات مردمی، از حمایت‌های بسیار بالایی داخلی و خارجی برخوردار می‌شدند و کرسی‌های زیادی را نصیب خود می‌کردند. انتخابات سال ۲۰۰۵ در مولداوی، اوکراین و رومانی که به طور نسبی به پیروزی احزاب غیرکمونیست انجامید، نمونه بارز این مدعاست که پس از آن، سرانجام پرونده نظام کمونیستی بسته و کشورها سعی کردند از اقتصاد باز بهره‌مند شده و در اقتصاد بین‌الملل فعال شوند. از طرفی دیگر، ساختار نیروی پلیس و دستگاه‌های امنیتی در اکثر این کشورها توسط کارشناسان و مستشاران انگلیسی و آمریکایی تجدیدنظر اساسی شد. اعزام مرتب کارشناسان نظامی غربی و برگزاری دوره‌های پیوسته نظامی در این کشورها روبه افزایش است. بنابراین باید انتظار داشت که طی سال‌های آتی، تحولی بنیادی در تفکر و ساختار قوای نظامی و انتظامی این کشورها که مسئول دفاع و برقراری امنیت در این کشورها هستند، پدیدار شود. کمک دست و دلبازانه اروپا و آمریکا در تهاجم نظامی روسیه علیه اوکراین در ۲۰۲۲ را می‌توان شهادتی بر این مدعا دانست. روسیه و کشورهای هم‌پیمان و همسو با او که از نظام توتالیتار برخوردارند، نمی‌خواهند اجازه دهند که کشور اوکراین و سایر کشورهای مشترک‌المنافع در فرایند جهانی‌سازی مشارکت فعال داشته باشند، فلذا از هر وسیله‌ای از جمله تهاجم نظامی برای بازداشتن این کشورها استفاده می‌کنند.

اکثر کشورهای جداشده علاقه مفراط خود را در عضویت به ناتو و الحاق و ادغام به اتحادیه اروپایی پنهان نکرده‌اند. درحالی‌که بسیاری از کشورهای اروپای شرقی و بالکان به عضویت اتحادیه اروپایی درآمده‌اند، مابقی کشورهای این مجموعه از جمله کشورهای عضو CIS به عضویت شینگن و PAC که از الحاقات EU می‌باشند، درآمده‌اند که بدین ترتیب حرکت عوامل تولید میان این

کشورها و اتحادیه اروپا را آسان و هموار کرده است، ضمن آنکه امیدوارند ترتیبات تجاری میان آنها و اتحادیه اروپا با محدودیت‌های کمتری تسهیل شود. افزون بر مسئولین حکومتی، مردم این کشورها ضمن دوری جستن از روسیه، علاقه و تمایل فراوانی به ادغام در اتحادیه اروپا از خود نشان می‌دهند. چنین تمایلی در سطوح دانشگاهی و روشنفکری به‌ویژه میان نسل جوان تحصیلکرده بیشتر به چشم می‌خورد. نکته جالب توجه برایم این بود که آنها علاقه چندانی به رویه فرهنگی - آموزشی و اجتماعی ایالات متحده آمریکا از خود نشان نمی‌دادند و بیشتر علاقه‌مند بودند که از رویه‌های اروپایی تقلید کنند؛ حتی در بخش آموزش، تقلید از اروپا در مقایسه با روش‌های آمریکایی، جذابیت بیشتری برایشان داشت.

اکثر کشورهای جداشده از اتحاد جماهیر شوروی سابق و بلوک شرق سابق تمایل داشتند با کسانی رابطه اقتصادی و بازرگانی برقرار کنند که به توسعه یافتگی کشورشان بیشتر کمک نمایند. مشاهده کردم که گسترش روابط سیاسی این کشورها با تمامی کشورها از جمله کشورهای که از لحاظ اقتصادی، موقعیت خوبی در فضای بین‌الملل دارند، از جمله ایالات متحده آمریکا، چین و ژاپن در اولویت‌های سیاسی‌شان قرار می‌گرفت. همین امر باعث شده بود که روابط اقتصادی اروپای شرقی، بالکان و CIS با کشورهای چین، ژاپن و ایالات متحده در حال افزایش و گسترش باشد. افزون بر این، نفوذ سازمان‌های بین‌المللی همچون بانک جهانی و گروه‌های وابسته به آن، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی و ایجاد دفاتر کاری و مشاوره‌ای از طرف آنها و عضویت این کشورها در اکثر نهادهای معتبر جهانی، فضای ادغام سیاسی - اقتصادی کشورهای مزبور در نظام و اقتصاد بین‌الملل را روشن و امیدوارکننده کرده است. برایم جالب بود، کشورهایی که سابقاً هیچ ارتباط ارگانیک و سیستماتیک با نظام بین‌الملل نداشتند، امروز چقدر دست و دلبازانه به استقبال بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول رفته و امکان فعالیت آزاد برای آنها را در کشورهايشان فراهم می‌کردند؛ هرچند ساختارهای معیوب به جا مانده از دوران سلطه اتحاد جماهیر شوروی سابق و همچنین دخالت‌ها و دست‌اندازی‌های مستمر روسیه در کار این کشورها سبب شده هنوز نتوانند در مسیر دلخواه سرعت خود را به سوی جهانی‌سازی تنظیم کرده و از ثمرات آن در فرایند توسعه یافتگی بهره‌مند شوند.

بنا بر گزارش بانک جهانی، اکثر کشورهای جداشده در مقایسه با گذشته از وضعیت به مراتب بهتر رشد و توسعه یافتگی بهره‌مند شده‌اند. برای مثال، در مولداوی: نرخ فقر در ۲۰۱۹ تقریباً صفر شده، در ۲۰۲۰ طول عمر به ۷۲ سال افزایش پیدا کرده، مهاجرت از کشور با سیر معکوس روبه‌رو شده (۶۹۳۵-)، شاخص سرمایه انسانی با رشد ۰٫۶، درآمد سرانه به بیش از ۵۳۱۴ دلار افزایش، نرخ بیکاری به زیر ۴ درصد رسیده، نرخ تورم حدود ۵ درصد گزارش شده و سایر شاخص‌های اقتصادی - اجتماعی و محیط زیستی و انسانی با بهبود قابل توجهی مواجه شده است. بررسی‌های آماری بانک جهانی در اوکراین، ازبکستان، گرجستان و سایر کشورهای جداشده تقریباً وضعیت

مشابهی را به طور نسبی نشان می دهند که نشان از بهبود شاخص های توسعه یافتگی این کشورها در مقایسه با گذشته دارد. تجربه کشورهای جدا شده از اتحاد جماهیر شوروی سابق، بالکان و اروپای شرقی می تواند برای نظام های ایدئولوژیک- توتالتر از جمله ایران مفید باشد چرا که نشان داده اند برای قرار گرفتن در فرایند جهانی سازی باید با تمامی ملزومات نظام بسته خداحافظی و مسیر دیگری را برای تعالی و پیشرفت کشور جستجو کرد. رهبران و مردم این کشورها دریافته اند که برای قرار گرفتن در مسیر رشد و توسعه یافتگی باید بتوانند در نظام بین الملل مشارکت فعال داشته باشند و سهل ترین و یگانه راه نجات کشورها در عصر جهانی سازی، مشارکت فعال در اقتصاد بین الملل است.

۲-۶- چرا ایران نمی تواند در همگرایی های مؤثر و بادوام در نظام اقتصاد بین الملل مشارکتی فعال داشته باشد؟

عضویت در پیمان ها و سازمان های اقتصادی، لازمه توسعه یافتگی است. عضویت در پیمان های اقتصادی می تواند شرایط تجارت آزاد را برای کشور فراهم کرده و بنگاه های داخلی را حداقل در رقابت با بنگاه های کشورهای عضو منطقه قرار دهد. یعنی، اتفاقی که اگر ایران عضو مؤثر اقتصاد بین الملل بود، بنگاه های داخلی مجبور به رقابت با بنگاه های و فعالیت های مشابه در سطح بین المللی می شدند که به رشد و توسعه اقتصادی منجر می شد. در اقتصاد بین الملل، رقابت از الزامات مؤثر توسعه یافتگی است. به عبارت دیگر، اگر رقابت میان بنگاه های اقتصادی نباشد، کیفیت محصول کاهش یافته و مصرف کننده مجبور است در شرایط انحصار، کالا را تهیه کند که به کاهش رفاه منجر خواهد شد. رهبران ایران هر چند نتوانسته اند در اقتصاد بین الملل مشارکتی فعال داشته باشند، هنوز هم نتوانسته اند در پیمان ها و همگرایی های منطقه ای دست آورد قابل ملاحظه ای داشته باشند.^{۱۸۳} ایران هنوز به دلایل اقتصادی- سیاسی نتوانسته است عضو دائم سازمان مؤثر تجارت جهانی شود. "سازمان همکاری اقتصادی یا اکو"^{۱۸۴} که یادگار به جا مانده از سال های پیش از انقلاب بوده، تنها پیمان منطقه ای که ایران عضو و مؤسس آن است اما این سازمان هنوز نتوانسته به طور مؤثر حجم تجارت میان کشورهای عضو را افزایش داده و الزامات توسعه ای و همگرایی مؤثر میان آن ها را فراهم کند. در قلبی از پیمان های دیگر مثل پیمان "شانگهای" و

^{۱۸۳} - در کتاب های مختلف از جمله: جهانی سازی (انتشارات دانشگاه تهران)، اقتصاد بین الملل (انتشارات سمت)، همگرایی اقتصادی: ترتیبات تجاری منطقه ای و بازارهای مشترک (انتشارات سمت) و... به طور مبسوط در مورد همگرایی اقتصادی و شرایط ایجاد آن سخن گفته ام که علاقه مندان را به مطالعه آن ها ارجاع می دهم.

"اورآسیا"، ایران هنوز نتوانسته است از مزایای عضویت بهره‌مند شود و حجم تجارت خارجی را به طور مؤثر افزایش دهد که علت آن باز هم اقتصادی-سیاسی است.

علی‌هذا، تمایل سیاسی به منطقه‌گرایی میان رهبران سیاسی ایران که به‌طور دایم در رفتارها و مذاکرات سیاسی با برخی از کشورهای همسو مثل ونزوئلا مشاهده می‌شود، نه می‌تواند به‌طور واقعی به همگرایی مؤثر میان این کشورها بیانجامد و همچنین، نمی‌تواند مسیر جهانی‌سازی را هموار کند، چراکه تجربهٔ پیدایی همگرایی اقتصادی در ایران با موفقیت همراه نبوده و حتی توانسته است کشور را از موقعیت‌ها و موفقیت‌های بدیع جهانی محروم کند. عضویت غیرمؤثر و نصفه نیمه ایران در چیدمان‌های منطقه‌ای هم تاکنون چیزی بیش از پایین‌بودن کارایی و فن‌آوری کهنه را به‌ارمغان نیاورده است. اجماع سیاست‌گذاران و رهبران سیاسی برای قرارگرفتن در قافلهٔ جهانی و اتخاذ راه‌کارهایی که به جهانی‌سازی بیانجامد، پیش‌شرط آن است که چنین پیش‌شرطی در نظام کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتر ایران پیدا نیست؛ چراکه لازمهٔ رسیدن به اجماع، تبعیت از سازوکارهای نظام مردم‌سالاری در عمل و پرهیز از منازعات بی‌حاصل نظری است و گرنه در یک نظام کنترلی و جهان‌بینی جزم‌گرا، اصولاً مسیر پیمان‌های منطقه‌ای و حتی ورود به فرایند جهانی‌سازی طی نخواهد شد.

پرسش مهم: آیا اجماع رهبران سیاسی با وجود اقتصادمداری کنترلی کفایت و ایران آمادۀ ورود به پیمان‌های منطقه‌ای مؤثر و فرایند جهانی‌سازی است؟ باید در نظر داشت که ایران حتی نمی‌تواند از منظر اقتصادی، الزامات همگرایی‌های منطقه‌ای را فراهم کند هرچند در نظر دارد با ایجاد همگرایی بتواند حجم مبادلات فی‌مابین را گسترش دهد. به‌طور کلی و در یک جمع‌بندی، ملاحظه می‌شود که برای تعمیق و تعمیم روابط تجاری و تبدیل آن از روابط دوجانبه به داخل مجموعه همگرایی‌های اقتصادی به روابط چندجانبه و ایجاد مناطق آزاد تجاری و اتحادیه‌های گمرکی و درنهایت ادغام در اقتصاد جهانی و یکپارچگی اقتصادی، ایران با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو خواهد بود که برخی از این مشکلات عبارتند از:

- ۱- نبودن ایجاد رویه‌ای یکنواخت گمرکی قابل قبول برای اعضا
- ۲- یکنواخت نبودن فهرست کالاهای مشمول تعرفه‌های ترجیحی؛
- ۳- طولانی بودن روند اداری و عملیاتی پیش روی صادرات و واردات؛
- ۴- نبودن ایجاد نظامی واحد و منظم پرداخت میان کشورهای عضو؛
- ۵- ناهماهنگی میان نظام‌های پرداخت بین بانک‌ها و روشن نبودن رژیم ارزی در ایران و نوسانات مرتب نرخ ارز؛
- ۶- پایین بودن استاندارد کالاهای تولید شده در ایران در مقایسه با کالاهای مشابه وارداتی از کشورهای توسعه یافته؛
- ۷- ناپیدایی ارادهٔ سیاسی میان رهبران سیاسی-ایدئولوژیک برای قرارگرفتن در جامعهٔ جهانی؛

۸- اختلافات ایدئولوژیکی - سیاسی شدید میان ایران و اکثر کشورها حتی کشورهای منطقه و همسایه؛

۹- نبودن نظامی مردم سالارانه در ایران و اصرار بر استفاده از نظامی ایدئولوژیک - توتالیتار؛

۱۰- نداشتن ثبات اقتصادی و سیاسی در ایران و وجود درگیری‌های پراکنده.

در هر صورت باید توجه داشت که تعامل و ایجاد رابطه صلح آمیز میان کشورها در عصر دیجیتال که بسیاری از معادلات سیاسی - اقتصادی را متأثر ساخته و فاصله مجازی میان ملت‌ها را به حداقل ممکن تقلیل داده است، امری اجتناب ناپذیر و از ضروریات مسلم ادامه حیات کشورهاست. امروزه کشورهای فقیر به همان اندازه نیازمند اتخاذ دیپلماسی پویا هستند که کشورهای ثروتمند و البته رابطه بین فقیر و غنی، داشتن و نداشتن، ثروت و فقر، شاید قدمتی به کهنگی تاریخ مدرن داشته باشد. این مسئله اساساً اقتصادی، قرن‌ها پیش از تولد رسمی علم اقتصاد - با مرکانتالیست‌ها، دکتر کنه و آدام اسمیت - نیروی محرک همه حرکت‌های تاریخی بوده است. موضوعی که در پرتوی آن بسیاری از اندیشه‌ها و پرسش‌های فلسفی هنوز بدون پاسخ شکل گرفته و تکامل یافته‌اند: عدالت، برابری، فضیلت ... و سرانجام دانش و فن‌آوری. کشورهایی که به "در حال توسعه" یا "جنوب" موسوم‌اند و اکثراً از اقتصادمداری کترلی برخوردارند، چندین دهه است که در تنازع گفتمان و چانه‌زنی مستمر در نهادها و سازمان‌های بین‌المللی با کشورهای "توسعه یافته" یا "شمال"، خواهان دست‌یافتن به عدالت، برابری و حقوقی هستند که طی سالیان پیشین، به دلایل مختلف از کف داده‌اند، هرچند منافع ملی هر کشوری را بیشتر از همه، عقلانیت و اعتبار تضمین می‌کند، نه شعار و چانه‌زنی. گفتگوهای صریح در سطح جهانی درباره چگونگی تعامل میان کشورهای شمال و جنوب، با کمیسیون برانت در ۱۹۷۹ شروع و همراه با تحولات دهه هشتاد، از تغییراتی وسیع برخوردار شد که دامنه این گفتگوها به اجلاس‌های سالیانه "بانک جهانی" و "صندوق بین‌المللی پول" در قالب مباحث پیرامون "گروه ۲۴" (به نمایندگی از تمامی کشورهای در حال توسعه) و "گروه ۷" (به نمایندگی از تمامی کشورهای توسعه یافته) کشانده شد.

در آغاز، بانک جهانی در ۱۹۷۹ از "ویلی برانت" صدراعظم اسبق آلمان غربی خواست که با کمک کارشناسان برجسته در سطح جهانی کمیسینی برای بررسی روابط شمال و جنوب و نیز آرایه پیشنهاد برای بهبود مشکلات جهانی، تشکیل دهد. پیش از کمیسیون برانت در دهه ۱۹۶۰، کمیسیون مشابه‌ای به ریاست "لستر پیرسون" برای بررسی مسائل جهانی تشکیل شده بود، اما از نقطه نظر تئوریک و کارشناسی، مراجعه به دستورالعمل‌های کمیسیون برانت - لااقل اگر دیدگاه تاریخی در میان نباشد - منطقی‌تر به نظر می‌رسید. هرچند که اکثر اعضای کمیسیون برانت، سوسیال دمکرات‌های کهنه کاری چون "ویلی برانت" و "اولاف پالمه" نخست وزیر فقید سوئد بودند، اما نظریات آن‌ها و حاصل کارشان مورد پذیرش صریح یا ضمنی همه صاحب‌نظران قرار گرفت و از همان آغاز در شمار آثار مرجع و با اعتبار درآمد، چرا که واقعیت‌های موجود در کشورها را به خوبی تشریح می‌کرد. لیکن،

پیشنهادهای آنها اصلاً برای نظام‌های با اقتصادمداری کنترلی مثل ایران نوشته نشده بود، پس نتوانستند بر مشکلات عدیده آنها فایق آیند و از طرفی افتراق میان کشورهای شمال و جنوب در ابعاد مختلف گسترش پیدا کرد که در اوایل دهه ۲۰۰۰، به حوزه فرهنگی و عقیدتی نیز کشیده شد. با این وجود، موج گرایش به جهانی‌سازی و همگرایی در اواخر دهه ۱۹۹۰ و اوایل هزاره سوم میلادی، نه تنها مهر تأییدی بر لزوم همگرایی اقتصادی و سرعت بخشیدن به فرآیند جهانی‌سازی می‌زد، بلکه ایجاد همگرایی سیاسی میان کشورها را که لازمه همگرایی اقتصادی است، برای تخفیف مخاصمات پیش‌آمده میان کشورها، امری اجتناب ناپذیر معرفی می‌کرد. اما این اقدام سترگ برای اکثر کشورهای درحال توسعه از جمله ایران که از اقتصادمداری کنترلی برخوردارند، کار بس دشواری بود، چراکه آنها از پیش شرط‌های همگرایی و به‌دنبال آن، جهانی‌سازی محروم بودند.

فرضیه تحلیل در این جا عبارت است از این‌که: "بدون همگرایی سیاسی و برقراری شاخص‌های آن، همگرایی اقتصادی امکان‌پذیر نیست" که قدرمسلّم ایران فاقد شرایط آن بوده و نمی‌تواند همگرایی مؤثری را ایجاد کند و از مزایای آن در توسعه یافتگی بهره‌مند شود.

خارج از مباحث سخت نظری، ایجاد همگرایی سیاسی (پیش‌تر در فصل اول به آن پرداختم) میان کشورها مستلزم شرایطی است که شرایط اجتماعی- سیاسی و فرهنگی کشورها را به چالش می‌کشاند و از آنجایی که همه کشورها از شرایط یکسانی در مواجهه با همگرایی سیاسی برخوردار نیستند، کار دشوارتر می‌شود، به‌ویژه آن‌که همگرایی میان کشورها زمانی با موفقیت روبه‌رو می‌شود که عقلانیت و اعتبار به جای شعار و چانه‌زنی در تعاملات بین‌المللی قرار گیرد. ذکر این نکته هم خالی از فایده نیست که تجربه همگرایی‌های موفق و "مؤثر" نشان داده‌اند که قبل از آن، کشورها مبادرت به ایجاد همگرایی سیاسی میان خود مبادرت ورزیده و بسیاری از اختلافات تأثیرگذار را حل و فصل نمودند و شاید به جرأت بتوان ادعا کرد که بدون همگرایی سیاسی، کشورها هرگز نخواهند توانست از همگرایی اقتصادی پایدار و دامن‌دار برخوردار شوند. از کلیدی‌ترین شرایط همگرایی سیاسی، قبول تساهل و تسامح در مبانی اخلاقی و ایدئولوژیکی میان کشورهاست، اصلی که در نظام کنترلی ایران ناشناخته بوده و رهبران نمی‌دانند که اعتقاد به این اصل به‌منزله صرف‌نظر از آیین‌های دینی و اعتقادی نیست، بلکه بر آن‌دسته از گرایش‌های اخلاقی تأکید دارد که مورد قبول تمامی ملت‌هاست تا فرآیند همگرایی سیاسی را تسهیل کند. در نگرش ایدئولوژیکی اقلیتی از جامعه ایرانی که سلطه سیاسی- اقتصادی را در اختیار دارند، کار به جایی می‌رسد که آنان حاضرند منافع ملی را فدای سلیقه‌های ایدئولوژیکی خود کنند؛ پس این گروه هرگز نمی‌توانند با نظام بین‌الملل ارتباطی سازنده برقرار کنند وقتی

نمی‌توانند با اکثریت ملت خود که مخالف دیدگاه‌های آنان هستند، ارتباط و تعاملی ایجاد نمایند.

افزون بر این، پرهیز از اختلافات نژادی، قومی و فرهنگی نقش مهمی را در تعاملات بین‌المللی دارد، چراکه بسیاری از تنازعات، پیرامون عدم اجتناب از اختلافات یادشده است. کشورهای عضو "اتحادیه اقتصادی اروپا" که از تجربه‌های بسیار موفق همگرایی اقتصادی است، قبل از آن با حل اکثر اختلافات قومی و نژادی پیشین، زمینه لازم را برای برقراری همگرایی سیاسی پایدار فراهم کرده بودند. در کنار موارد بالا، می‌توان به موارد دیگری به‌قرار زیر اشاره کرد: دوری جستن از اندیشه ناسیونالیسم و گرایش به تفکر اینترناسیونالیسم به‌منظور پرهیز از افراطی‌گری در قالب‌های مختلف و اعتناء به منافع تمامی انسان‌ها در اقصاء نقاط عالم؛ مشارکت نهادها و سازمان‌های فراملی در تصمیم‌سازی‌های ملی؛ قابلیت انطباق و سازگاری رویه‌های ملی با هنجارهای جهانی؛ قبول چندگانگی در روابط بین‌المللی و اعتناء به کثرت ارتباطات و مبادلات در سطح جهانی؛ تحرک و مشارکت افراد و نخبگان سیاسی در مجامع بین‌المللی؛ قبول پیوند انتظارات، شیوه زندگی، رفتار اجتماعی و سیاسی و سرانجام، اخلاق ملی با موارد مشابه در سطح بین‌المللی و قبول عضویت در خانواده و دهکده جهانی. باید پذیرفت اکثر شرایط بالا در نظام ایدئولوژیک - توتالیتار ایران قابل مشاهده نیستند، درحالی‌که قبول شاخص‌های بالا از سوی کشورها امری اجتناب‌ناپذیر است و کشورهای موفق‌ترند که بتوانند مؤلفه‌های مزبور را هرچه سریع‌تر با شرایط فرهنگی - اجتماعی و سیاسی خود مطابقت داده و آن‌ها را در تعاملات بین‌المللی به‌کار بندند. برای مثال، کشورهای عضو آ - سه - آن، قبل از ایجاد همگرایی اقتصادی، سال‌ها برای ایجاد همگرایی سیاسی موفق تلاش کردند و سرانجام، پس از موفقیت نسبی در برقراری شاخص‌های همگرایی سیاسی، همگرایی "مؤثر" اقتصادی را پایه‌ریزی کردند. هر چند اندیشه همگرایی از اوایل قرن نوزدهم در اروپا شروع شد ولی تا قبل از جنگ جهانی دوم، بسیاری از موضوعات همگرایی منطقه‌ای محصول تفکر گروه‌های سیاسی بود. پس از جنگ، اندیشه حکومت جهانی، ذهن بسیاری از متفکرین و نظریه‌پردازهای غربی را به خود مشغول کرد؛ اما امروزه، نظریه همگرایی را تنها در قالب نظریه‌ای سیاسی نباید پنداشت که باید بخش مهمی از راهبرد دیپلماسی کشورها باشد، حداقل کشورهایی که از اقتصادمداری کنترل‌ی برخوردار نیستند.

از طرفی، تفکر دیپلماتیک مدت‌هاست در ایران درجا می‌زند و آماتورها جای حرفه‌ای‌ها را گرفته‌اند. آماتورهایی که نه از همگرایی سیاسی و اقتصادی تصویر روشنی دارند و نه لزوم آن‌را برای تحقق منافع ملی درک کرده‌اند و تنها بر ایدئولوژی‌های موهوم و سلیقه‌ای پافشاری کرده و برای تحقق آن، هزینه‌های جانی و مالی فراوانی را به ملت تحمیل می‌کنند. این‌ها کسانی هستند که به‌راحتی در کرسی‌های مختلف جامعه جلوس کرده و اگر امروز در بخش بهداشت کار می‌کنند، فردا در مسند سفارت و روز دیگر در حوزه‌های صنعت، کشاورزی، امنیت ملی و.... نظریه‌پردازی کرده و خود را

مفسر دین و شریعت دانسته و ضمن عضویت در شوراها، جلسات و مجامع مختلف که البته هیچ‌کدام هم از یک سنخ نیستند، راهبردهای سیاسی-اجتماعی-فرهنگی و اقتصادی کشور را از دیدگاه ایدئولوژیکی خاص خود تعیین و تفسیر می‌کنند. در چنین فضایی، به‌طور مسلم ایجاد همگرایی سیاسی و به تبع آن، همگرایی اقتصادی با سایر کشورها، امری خیالی و موهوم است. سیاست‌مدار حرفه‌ای می‌داند که شناخت شرایط سیاسی و روابط اقتصادی با سایر کشورها، دستیابی به بازارهای مطمئن، ایجاد امنیت سیاسی-اجتماعی در داخل، اعتناء به روابط اقتصادی و تجاری کشورهای شمال-جنوب که از ضروریات مسلم پیشرفت اقتصادی تمامی کشورهاست و مواردی از این سنخ، هشیاری بیشتری را در همه زمینه‌ها طلب می‌کند به‌ویژه آن‌که، رویکرد به همگرایی سیاسی و پذیرش مؤلفه‌های آن، به‌معنای ترویج نظام مردم‌سالاری و دوری جستن از رژیم دولت‌محوری و کنترل‌نی‌ز هست که البته رهبران ایدئولوژیک-توتالیتار ایران، با چنین رویکرد و تفکری بیگانه‌اند و همان‌طور که بیان شد تنها به دنبال تحقق آمال ایدئولوژیکی خویش هستند.

نکته تأمل‌برانگیز آنست چنانچه منافع شخصی این افراد اقتضاء کند که به پذیرش ایده‌های جدیدی که سابقاً به شدت با آن مخالفت می‌کردند، تن دردهند، با تغییر موضع ناگهانی آن‌را به جان و دل می‌خرند و به تعبیر "بارونس استاکس": "آن‌چه را که تا دیروز گناه می‌خواندند، امروز بیان شخصیت و احساسات خود می‌دانند." و البته این همان خطرناک‌ترین موضعی است که رهبران سیاسی جامعه کنترلی ایران از خود بروز می‌دهند، چراکه در کنار تحمیل انواع هزینه‌های فراوان بر جامعه، خصیصه از خود بیگانگی و چندگانگی شخصیت را به مردم تعلیم داده و جامعه‌ای سرگردان و بی‌هویت می‌سازند. مردمی که دیگر صواب را از ناصواب تشخیص نداده و هرروز برای کسب منافع شخصی خود، رنگی بر صورت می‌زنند. نمی‌خواهیم حرف "لورنس دورل" را که معتقد بود: "تاریخ تکرار بی‌پایان خطاهای زندگی است"، باور کنیم چراکه ملت ایران همیشه به دنبال پرهیز از خطاهای بزرگ و تحقق رؤیاهای شیرین و تعامل و ایجاد رابطه صلح‌آمیز و بدون تنش میان کشورها و سایر ملت‌ها بوده تا با آرامش و رفاه، گذران زندگی کنند، ایده‌آلی که متأسفانه رهبران سیاسی کشور به آن وفادار و پای‌بند نیستند.

حال به پرسشی مهم می‌رسیم که می‌تواند مباحث این بخش را کامل‌تر کند. آیا همگرایی میان کشورهای اسلامی یک سراب است یا واقعیت دارد؟ آیا واقعاً کشورهای اسلامی می‌توانند همگرایی اقتصادی تشکیل دهند و در نهایت، مقدمات ورود به فرآیند جهانی‌سازی را فراهم کنند؟ به‌راستی چرا در ملاقات‌های سران کشورهای اسلامی، به‌طور معمول ایده همگرایی میان کشورهای اسلامی تکرار شده و متعاقب آن، منابع فراوانی را در اختیار مراکز تحقیقاتی و سازمان‌های آن کشورها برای بررسی امکان تحقق آن قرار می‌دهند؟ حال چرا کشورهای اسلامی و نگفتم دینی؟ کشورهای اسلامی، کشورهای ایدئولوژیک هستند و هرکدام دین را به سلیقه خود تعریف کرده و از آن ایدئولوژی مخصوص به خود را ارایه می‌دهد (در فصل اول به این موضوع اشاره کردم). یا کشورهایی (ازجمله

اتحادیه اروپا) که در نهایت توانستند ایده همگرایی را به واقعیت برسانند، از چه شرایطی برخوردار شدند و چه مسیرها و مراحل را طی کردند؟ این‌ها پرسش‌های مهمی هستند که ذهن اندیشمندان بسیاری را درگیر کرده و از دیرباز به دنبال پاسخی مناسب برای آن‌ها بوده‌اند.

پیش از بررسی شرایط ایجاد همگرایی، باید اضافه کنم که برخی از کشورهای اسلامی مثل امارات متحده عربی، قطر و کویت با فهم این واقعیت که همگرایی میان کشورهای اسلامی امکان‌پذیر نبوده و آن‌ها نمی‌توانند از این مسیر در اقتصاد بین‌الملل ادغام شده و به توسعه یافتگی دست پیدا کنند، از مسیرهای دیگری وارد شدند که تشویق سرمایه‌گذاران خارجی برای ورود و برداشتن هرگونه محدودیت، ایجاد آزادی‌های اجتماعی برای شهروندان و خارجی‌ها، توجه و تمرکز بر صنعت توریسم و مواردی که بتواند جریان ورود سرمایه و منابع خارجی را به کشور آسان کند، از آن جمله‌اند. این کشورها هرچند عضو تجمعات منطقه‌ای مثل شورای همکاری خلیج (فارس)^{۱۸۵} یا بانک توسعه اسلامی^{۱۸۶} و امثالهم هستند، اما دریافته‌اند که چنین گردهم‌آیی‌هایی قادر به پاسخگویی به نیازهای توسعه‌ای آنها نیستند و بنابراین، به طور مستقیم ادغام در اقتصاد بین‌الملل را انتخاب کرده و به عنوان عضوی از جامعه جهانی، به توسعه یافتگی رسیدند. ادغام اقتصادی یا همگرایی اقتصادی را می‌توان مسیر میان‌بری برای قرار گرفتن در قافله توسعه یافتگی دانست.

در بررسی کلی می‌توان شرایط ایجاد همگرایی اقتصادی را به قرار زیر خلاصه کرد:

- ۱- کشورهای عضو از لحاظ بُعد مسافت و جغرافیایی به هم نزدیک باشند تا بدین وسیله بر محدودیت هزینه‌های حمل و نقل که مانع جدی بر سر راه تجارت آزاد است، فایق آیند؛
- ۲- کشورهای عضو از خصوصیات مشترک فرهنگی، سیاسی، نژادی، زبانی، تاریخی و... برخوردار باشند. ایجاد همگرایی اقتصادی زمانی که کشورها منازعات و کشمکش‌های سیاسی، فرهنگی و... با یکدیگر داشته باشند، عملاً امکان‌پذیر نیست؛
- ۳- کشورهای عضو از لحاظ تعداد و اندازه زیاد و بزرگ باشند تا بدین وسیله بتوانند از مزیت‌های «مقیاس اقتصادی»، «رقابت» و کاهش هزینه‌های تولیدی بهره‌مند شوند؛
- ۴- کشورها به‌طور بالقوه و بالفعل آمادگی ایجاد روابط اقتصادی و تجاری گسترده‌ای را با یکدیگر داشته باشند تا بدین وسیله از فرصت‌های اقتصادی در جهت افزایش رفاه و رشد اقتصادی بهره‌جویند؛
- ۵- از همه مهم‌تر، اقتصاد کشورهای عضو به‌جای آنکه مکمل یکدیگر باشد، در رقابت با یکدیگر قرار داشته باشد.

¹⁸⁵ - Gulf Cooperation Council (GCC)

¹⁸⁶ - Islamic Development Bank (IDB)

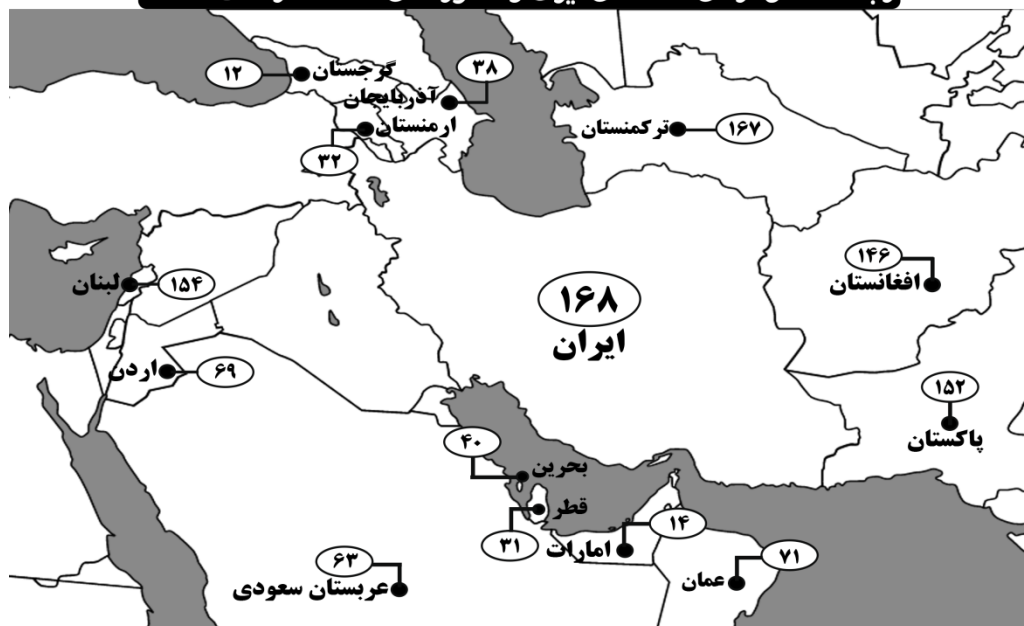
پنج اصل بالا در ایجاد همگرایی اقتصادی مهم هستند و نبود وجود هر یک از آنها، موفقیت و پایداری همگرایی را با تردید روبه‌رو خواهد کرد. مطالعات نشان می‌دهند که اکثر کشورهای اسلامی از جمله ایران، از اکثر شرایط بالا برخوردار نیستند، به‌ویژه آن‌که اقتصاد بسیاری از آن‌ها در وضعیت رقابتی با یکدیگر قرار نداشته و بنگاه‌های اقتصادی آن‌ها که وابسته به شرکت‌های خارجی‌اند و در شرایط مونتاژ، کالا تولید می‌کنند، قادر به رقابت با شرکت‌های کشورهای دیگر نیستند. همچنین کشورهای اسلامی با یکدیگر، سهم اندکی از تجارت بین‌الملل را انجام داده و بخش قابل ملاحظه‌ای از تجارت خارجی‌شان، با کشورهای غربی است. افزون بر این، جدا از اختلافات شدید مرزی میان کشورهای اسلامی، هرچند که آن‌ها از دین مشترکی (اسلام) برخوردارند، اما اختلافات مذهبی و فرهنگی عمیق میان‌شان که دین را به ایدئولوژی تبدیل کرده است، مانعی جدی برای ایجاد همگرایی به‌شمار می‌آید. بدیهی است برطرف کردن موانع و ایجاد شرایط ایجاد همگرایی میان کشورهای اسلامی، می‌تواند مقدمه‌ای برای قرارگرفتن در قافله توسعه یافتگی باشد. لازمه موفقیت همگرایی اقتصادی میان کشورها، همگرایی سیاسی - اجتماعی میان آن‌هاست، اقدامی که در کشورهای اسلامی، به سختی امکان‌پذیر بوده و موانع بسیاری که از سوی گروه‌های سیاسی - فرهنگی ایجاد می‌شوند، ایجاد یک همگرای باقوام و دامنه‌دار را مشکل می‌کند. در بررسی اجمالی، همگرایی را می‌توان مجموعه‌ای از فرآیندها محسوب داشت که به ایجاد تداوم نظامی هماهنگ در سطح بین‌المللی بیانجامد. به عبارت دیگر، همگرایی فرآیندی است که به‌واسطه آن، کشورها از تنظیم و هدایت مستقل سیاست‌های خارجی و داخلی خود صرف‌نظر کرده و به تصمیمات مشترک و جمعی، گردن می‌نهند. در چنین فرآیندی، سیاستگذاران و بنگاه‌های ملی، نگاه خود را به مراکز فراملی معطوف کرده و مقدمات ادغام در جامعه جهانی را فراهم می‌کنند. چنانچه همگرایی سیاسی را بخشی از همگرایی بین‌المللی به حساب آوریم، کشورها ضمن اعتناء به تصمیم‌گیری‌های جمعی، برای ایجاد جوامع سیاسی که آرمان‌ها و اهداف مشترک و جمعی دارند، تلاش می‌کنند. شواهد خاطر نشان می‌کنند جمهوری اسلامی ایران فاقد چنین الزاماتی است.

پیشتر نیز گفته شد که ایران فاقد الزامات همگرایی سیاسی است، فلذا نمی‌تواند به همگرایی اقتصادی نایل آمده و از منافع آن در توسعه یافتگی بهره‌مند شود. همگرایی سیاسی را همچنین از دیدگاه «فدرال‌گرایی»، «کارکردگرایی»، «نوکارکردگرایی» و «کثرت‌گرایی» می‌توان مطالعه کرد. اندیشه کارکردگرایی به حکومت جهانی می‌اندیشد و بر رفاه اقتصادی و اجتماعی و نادیده گرفتن مرزهای میان کشورها و همچنین ایجاد سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی که با فعالیت‌های مختلف، به‌دنبال برآوردن نیازهای اقتصادی و اجتماعی جوامع باشند، تأکید می‌ورزد. اندیشه کارکردگرایی، ایده‌ای آرمانی است و شاید با واقعیات امروز جوامع به‌ویژه جوامع اسلامی، فاصله بسیار زیادی داشته باشد. «گروه فعال‌ها» و «گروه نظریه‌پردازها» در دیدگاه «فدرال‌گرایی» بر ایجاد ساختارهای قانونی، شبیه‌سازی تقاضاها و انتظارات جوامع مختلف و رشد نهادها و ساختارهای جوامع اصرار دارند.

کاربرد این نظریه در مقایسه با اندیشه کارکردگرایی بیشتر بوده و طی فرآیندی طولانی از طریق نزدیک کردن تقاضا و انتظارات جوامع به یکدیگر، امکان همگرایی بیشتری فراهم خواهد آمد، هرچند که ممکن است مورد نقد گروه‌های فرهنگی و اجتماعی قرار گیرد. در اندیشه نوکارکردگرایی، ضمن قبول نظریات کارکردگرایان، واقع گرایی، بیشتر به چشم می‌خورد. این دو بر جوامع کثرت‌گرا که در آن افراد و گروه‌ها می‌توانند فعالیت خود را دگرگون سازند، تأکید می‌کنند و بر نقش تکنوکرات‌ها اصرار می‌ورزند. امروزه تعداد قابل توجهی از دگران‌دیشان در کشورهای اسلامی، با توسل به این اندیشه، خواستار دگرگونی‌های وسیع سیاسی در جوامع خود هستند، ولی به سبب ضعف مبانی نظری از یک طرف و قوت نگرش کنترلی که ریشه در جزم‌گرایی و خودمحموری دارد، با موفقیت روبه‌رو نبوده‌اند.

نمودار شماره (۳) ۱۸۷

رتبه شاخص آزادی اقتصادی ایران و کشورهای منطقه در سال ۲۰۲۱



از دیگر شاخصه‌های مهم همگرایی اجتماعی، "نظریه ارتباطات" است، نظریه‌ای که هنوز میان کشورهای اسلامی از جمله ایران قوام پیدا نکرده و آن‌ها چالش‌ها فراوانی را پیش رو دارند. در این نظریه، جامعه به دو دسته جامعه مرکب و جامعه کثرت‌گرا تقسیم می‌شود. در جامعه مرکب، چند کشوری که قبلاً مستقل بودند، در جامعه‌ای مشترک و بسیط متحد شده و ضمن ایجاد همگرایی اجتماعی - سیاسی میان خود، از همگرایی اقتصادی نیز بهره‌مند خواهند شد. بدیهی است ایجاد جامعه

مرکب میان کشورهای اسلامی، امکان عملی بسیار کمی داشته و شرایط سیاسی موجود در این کشورها به شدت مخالف چنین ایده‌ای است. جوامع کثرت‌گرا در حالی که استقلال و جدایی مرزهای جغرافیایی میان خود را حفظ کرده، ضمن پرهیز از ایجاد هرگونه تنش و ناآرامی که به جنگ منجر شود، خواهان همگرایی سیاسی - اجتماعی‌اند. حاکمان ایدئولوژیک - توتالیتار در ایران مخالف سرسخت جامعه‌ای کثرت‌گرا هستند که سبب ژرف‌نگری در همگرایی اقتصادی و پیدایی اثرات توسعه یافتگی از منظر تجارت آزاد، آزادی‌های اجتماعی و آزادی اقتصادی می‌شود. رتبه شاخص آزادی اقتصادی ایران در مقایسه با کشورهای منطقه در ۲۰۲۱ در پایین‌ترین سطح رتبه ۱۶۸ را کسب کرد و سهم ایران در ۲۰۲۲ از تجارت جهانی به ۲۴ صدم درصد رسید که نمایانگر کاستی در ارتباطات کشور با سایر کشورهاست.

رتبه شاخص آزادی اقتصادی ایران در مقایسه با کشورهای منطقه ۲۰۲۱

رتبه	نام کشور
۱۲	گرجستان
۱۴	امارات
۳۱	قطر
۳۲	ارمنستان
۳۸	آذربایجان
۴۰	بحرین
۶۳	عربستان سعودی
۶۹	اردن
۷۱	عمان
۱۴۶	افغانستان
۱۵۲	پاکستان
۱۵۴	لبنان
۱۶۷	ترکمنستان
۱۶۸	ایران

بخشی از نظریه ارتباطات را در حوزه "فناوری اطلاعات و ارتباطات" می‌توان جستجو کرد. هر قدر سهم کشوری از فناوری اطلاعات و ارتباطات از تولید ناخالص داخلی در مقایسه با سایر کشورها بیشتر باشد، نشانگر وسعت ارتباطات آن کشور با سایر کشورهاست که تأثیر مستقیمی در آزادی تجارت، آزادی اقتصادی، آزادی‌های اجتماعی و ادغام در اقتصاد بین‌الملل دارد. سهم فناوری اطلاعات و ارتباطات ایران از ارزش افزوده در مقایسه با کشورهای جهان و حتی کشورهای همسایه

مثل ترکیه (بیش از ۳۳ درصد کمتر) بسیار ناچیز است.^{۱۸۸} ایران به دلیل کاهش کسب و کار که بخشی از آن به دلیل قطعی و فیلترینگ شبکه‌های اجتماعی، کندی اینترنت و سایر چالش‌های اجتماعی (مثل نادیده گرفتن قواعد مربوط به حجاب اجباری و امثالهم)، نداشتن زیرساخت‌های مناسب علمی و فناوری در کنار ضعف در خدمات فناوری فیزیکی، نبود سرمایه انسانی مناسب برای توسعه ارتباطات فناوری میان کشورها و پایین بودن قدرت خرید و درآمد مردم هنوز نتوانسته است در جایگاه مناسبی در مقایسه با کشورهای دیگر قرار گیرد.

۷- تخریب سرمایه‌های اجتماعی

از علل توسعه نیافتگی در جامعه ایرانی، بی‌اعتنایی به سرمایه‌های اجتماعی است. از منظر فرهنگی، سرمایه اجتماعی در ایران در پایین‌ترین جایگاه اجتماعی خود قرار داشته و کمتر کسی دغدغه آن را در تبیین مؤلفه‌های توسعه دارد. از دلایل عقب ماندن کشور از قافله توسعه، همین کاستی فرهنگی در خصوص سرمایه اجتماعی است. ناهنجاری شدیدی که هر روز بر ابعادش اضافه شده و اثرات مخرب بیشتری بر پیکره نحیف جامعه ایرانی وارد می‌کند. سرمایه‌های اجتماعی در ایران از جایگاه پائینی برخوردار بوده که بارزترین مصداق آن، نبود سازمان‌های غیرانتفاعی مؤثر، ناپیدایی نهادهای تأثیرگذار و خروج وسیع تعداد بی‌شماری از استادان دانشگاه، پزشکان و پرستاران، تحصیل‌کردگان متخصص، اندیشمندان و محققان از کشور به خارج از ایران است.

در فرایند بررسی سرمایه اجتماعی، اندیشمندان به مؤلفه‌های "تعهد حاکمیت نسبت به منافع ملی"، "پایبندی به قول و قرارهایش با ملت" و "مسئولیت‌پذیری" اشاره کرده‌اند که در صورت نبود این مؤلفه‌ها، مردم نمی‌توانند به حاکمیت اطمینان کرده و مشارکت خود را در جامعه به حداقل ممکن کاهش می‌دهند. برای مثال، حاکمیت باید مسئولیت هزینه‌های فراوانی را که برای دسترسی به انرژی هسته‌ای به کشور وارد کرده بپذیرد و به صراحت بگوید که منافع آن در مقابل هزینه‌های هسته‌ای شدن و همچنین هزینه‌های تحریم‌های گسترده‌ای که طی سالیان متمادی به دلیل هسته‌ای شدن بر کشور وارد شده، چقدر بوده است؟ آیا حداقل توانسته به کمترین بهره‌برداری از انرژی هسته‌ای یعنی تولید ۲۳ هزار مگاوات برق هسته‌ای برسد؟ هزینه گزافی که ایران برای هسته‌ای شدن پرداخت کرده است از پروژه‌های سنگین و پرهزینه بسیاری از کشورها به مراتب بیشتر است درحالی‌که دست‌آورد عملی از آن داشته است. مقایسه کنید هزینه حفر تونل مانس با ۸ میلیارد دلار، ناو هواپیمابر فورد با همین میزان و حتی ساخت ایستگاه فضایی ISS با هزینه ۱۵۷ میلیارد دلار با هزینه یکهزار میلیارد دلاری هسته‌ای ایران!

از نتایج قابل توجه بررسی دیگری نشان می‌دهد: "محاسبه سهم عوامل مؤثر بر رشد اقتصادی ایران از جمله سرمایه اجتماعی، نشان داد که طی دوره مورد مطالعه سرمایه اجتماعی کمترین سهم از رشد اقتصادی را به خود اختصاص می‌دهد و بنابراین با بررسی وضعیت کشور مشخص شد سرمایه اجتماعی در سطح نامطلوبی قرار دارد. طی سال‌های اخیر سرمایه اجتماعی به دلیل عواملی از جمله بی‌ثباتی نظام اداری، ناتوانی در استفاده از شیوه مدیریتی ضابطه‌گرا و شایسته سالار، و بی‌توجهی به نیروهای نخبه با افول مواجه شده و بنابراین، سهم سرمایه اجتماعی از رشد اقتصادی رضایت‌بخش نیست. بررسی مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده سرمایه اجتماعی نیز مبین آنست که شاخص‌های حکمرانی خوب و مشارکت اجتماعی و اعتماد از وضعیت مناسبی برخوردار نیست.

طی دهه گذشته کیفیت حکمرانی در کشور با کاهش مواجه شده است. از آنجا که ایران کشوری درحال گذار است، به سامان سیاسی و اجتماعی دست نیافته است. به عبارت دیگر، در جامعه درحال گذار ایران، به موازات فروپاشی نظام سنتی، نهادهای مدنی نوین قوام نیافته‌اند. افول هنجارها، رواج بی‌قانونی، عدم تعهد و مسئولیت‌پذیری، فساد، بی‌اعتمادی و رانتی شدن جامعه باعث شده‌اند حکمرانی خوب در کشور وضعیت نامطلوبی پیدا کند. مطابق آمار مؤسسه لگاتوم، از نظر وضعیت حکمرانی خوب، ایران بین 167 کشور رتبه 138 را به خود اختصاص می‌دهد. کیفیت پایین حکمرانی و عدم نظارت بر اجرای صحیح قوانین و مقررات به کاهش مسئولیت‌پذیری و بی‌اعتمادی به سیاست‌های دولت منجر شده و عدم پای‌بندی به رعایت قوانین و مقررات را در پی داشته است. بنابراین نااطمینانی و بی‌ثباتی و انگیزه فعالیت‌های رانت‌جویانه در کشور افزایش یافته است. افزایش نااطمینانی اقتصادی انگیزه سفته بازی و سرمایه‌گذاری‌های نامولد را افزایش داده است. در مقابل، فعالیت‌های نوآورانه، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های اقتصادی، فعالیت‌های مولد و صنعتی که رشد اقتصادی را افزایش می‌دهند در حاشیه قرار گرفته‌اند. همچنین، مطابق داده‌های مرکز آمار ایران، طی سال‌های اخیر به‌رغم افزایش جمعیت، مشارکت اجتماعی در کشور کاهش یافته است. همچنین، مشارکت اجتماعی نقش مهمی در تبادل اطلاعات و گردش دانش و افزایش خلاقیت افراد برعهده دارد؛ اما در ایران به دلیل عدم حمایت از مشارکت مدنی و عدم احساس نیاز عمومی افراد، مشارکت مدنی نهادینه نشده است به نحوی که میزان عضویت در نهادهای مدنی در وضعیت نامناسبی قرار دارد. افزون بر این، افراد حتی با وجود سود بیشتر ناشی از سرمایه‌گذاری مشترک ترجیح می‌دهند به صورت فردی سرمایه‌گذاری کنند. تمایل روانی افراد به فعالیت و سرمایه‌گذاری فردی بروز خلاقیت و نوآوری در محیط کسب و کار را تضعیف می‌کند. بنابراین با کاهش مشارکت اجتماعی سرمایه‌گذاری، سرریز دانش، تبادل اطلاعات، خلاقیت و نوآوری در کشور کاهش یافته است.

از سوی دیگر میزان جرم در کشور به دلیل مشکلات اقتصادی - اجتماعی، مانند تورم و بیکاری و افزایش شکاف طبقاتی، بالا رفته است، طوری که با بررسی تعداد پرونده‌های مختومه در دادگاه‌های عمومی مشخص می‌شود میزان سرقت، جعل، قتل، خودکشی، تعداد چک‌های بلامحل، اختلاس و

ارتشا در کشور افزایش یافته است (مرکز آمار ایران). علاوه بر این، بررسی میزان اعتماد افراد در حوزه عمومی (نهادهای و افراد) نشان می‌دهد افراد جامعه از نظر سطح اعتماد به یکدیگر در وضعیت نامناسبی قرار دارند که بیانگر بی‌اعتمادی عام به جامعه است. کاهش اعتماد بین افراد، به دلیل پای بند نبودن به تعهدات، ریسک سرمایه‌گذاری و هزینه مبادلات را افزایش داده است. از این رو تمایل افراد به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری مولد و به تبع آن دسترسی بنگاه‌های اقتصادی و محققان به اعتبارات کاهش یافته است. از سوی دیگر کاهش اعتماد بین افراد به ایجاد نگرانی از انجام دادن صحیح وظایف منجر شده است. در نتیجه، تمایل به انجام دادن کارهای گروهی و تبادل اطلاعات و نوآوری در کشور کاهش یافته است. بنابراین، به دلیل کاهش کیفیت حکمرانی و اعتماد و مشارکت اجتماعی، سهم سرمایه اجتماعی از رشد اقتصادی در سطح پایینی قرار دارد.^{۱۸۹} "قدر دانستن سرمایه‌های انسانی، از علل مهم توسعه یافتگی است.

چنانچه به سرمایه‌های انسانی به‌عنوان یکی از مؤثرترین شاخص‌های سرمایه اجتماعی نگاه کنیم، می‌بینیم که وضعیت آن نیز در ایران ناخوشایند است. کشور با فرار گسترده مغزها مواجه است و البته آن دسته‌ای هم که مانده‌اند، از کمترین موقعیت و شأن اجتماعی برخوردارند. متخصصان از ابزار، بودجه و آزمایشگاه‌های لازم و کافی برای تحقیق برخوردار نیستند، از لحاظ امنیتی به دشواری می‌توانند با افراد و سازمان‌های غیرانتفاعی همسو در خارج از ایران ارتباط برقرار کنند. آن‌ها از لحاظ مالی و معیشت در تنگنا و مضیق قرار دارند و در بیان نظرات خود به‌ویژه در مقابل عملکرد حاکمیت، همیشه باید خودسانسوری پیشه کنند و گرنه به اخراج از کار، دستگیری و عواقب دیگر دچار خواهند شد. در ایران هنوز ارزش سرمایه‌های اجتماعی در روند و ژرف‌نگری در توسعه برای حاکمیت معلوم نشده است که علت آن باری دیگر برمی‌گردد به نوع نظام سیاسی ایدئولوژیک-توتالیتار که چنین فضایی را برای سرمایه‌های اجتماعی ایجاد کرده است. نگاهی به نظام‌های مشابه در اتحاد جماهیر شوروی سابق، کره شمالی، چکسلواکی سابق، یوگسلاوی سابق و نظایر آن، می‌تواند وضعیت سرمایه‌های اجتماعی را در این نظام‌ها معلوم کند.

تعابیر و تعاریف علمی مختلفی برای سرمایه اجتماعی وجود دارد. برای مثال بانک جهانی، سرمایه اجتماعی را به عنوان «ثروت نامرئی کشور» معرفی می‌کند که برای توضیح طیف وسیعی از فرآیندهای اجتماعی به کار می‌رود. این مفهوم، دربرگیرنده نهادها و روابط و هنجارهایی است که تعاملات اجتماعی را شکل می‌دهند و به عبارت دیگر: «سرمایه اجتماعی، مجموعه منابعی است که در

ذات روابط خانوادگی و در سازمان‌های اجتماعی جامعه وجود دارد و بر رشد شناختی یا اجتماعی افراد، مؤثر است». سرمایه اجتماعی، به پیوندها و ارتباطات میان افراد جامعه به عنوان منبع با ارزشی اشاره دارد که با خلق هنجارها و اعتماد متقابل، موجب تحقق اهداف جامعه می‌شود. بنابراین، جامعه ایرانی به‌ویژه سیاست‌گذاران باید بپذیرند که در میان انواع سرمایه‌های مهم جامعه که از مؤلفه‌های اساسی و مؤثر در توسعه یافتگی و ثبات کشور محسوب می‌شوند، سرمایه اجتماعی از همه مهمتر است؛ چرا که این نوع سرمایه، درواقع زیربنای توسعه فرهنگی، اقتصادی، سیاسی کشورمان محسوب می‌شود. همچنین، سرمایه اجتماعی را می‌توان مفهومی مرکب دانست که دارای «ساختار»، «محتوا» و «کارکرد» بوده و مانند شکل‌های دیگر سرمایه، مولد است و دست‌یابی به اهداف را تسریع می‌بخشد. اهمیت این سرمایه، تا جایی است که آن‌را مکمل «سرمایه انسانی» می‌دانم و بلکه معتقدم که از سرمایه انسانی، به عنوان ابزاری برای رسیدن به «سرمایه اجتماعی» می‌توان بهره جست.

جالب توجه است که اندیشمندان رشته‌های دیگر بیشتر از اقتصاددانان به رابطه میان فرهنگ و اقتصاد و سرمایه انسانی توجه نشان داده‌اند. برای مثال، "بنفیلد" در تحقیقی با عنوان "مبنای اخلاقی برای جامعه‌ای وارونه"، توسعه نیافتگی ایتالیای جنوبی را به ناکارآمدی فرهنگی افراد جامعه و بی‌توجهی به سرمایه انسانی نسبت داده که وی آن‌را "خانواده گرایی غیراخلاقی" می‌نامد. "پوتنام" اثرات مثبت فرهنگی بر کیفیت نهادهای سیاسی ایتالیا را مدنظر قرار داده و می‌گوید در قرون وسطی، در مناطقی که حکومت‌های شهری آزاد تجربه شد، "سرمایه اجتماعی" بالا بوده و دولت‌های منطقه‌ای بسیار بهتر عمل می‌کردند. برعکس، در مناطقی که از این ویژگی بی‌بهره بودند، دولت‌های منطقه‌ای بسیار ضعیف عمل می‌کردند. "فوکویاما" نیز مستقیماً اعتماد را به توسعه اقتصادی ارتباط می‌دهد. با این حال، او میان اعتماد حاصل از نهادهایی که نتیجه توسعه اقتصادی است با سایر اجزای اعتماد حاصل از دیگر نهادهای فرهنگی، تفاوتی نمی‌گذارد. اقتصاددانان از اواخر دهه ۱۹۹۰ و اوایل ۲۰۰۰، به رابطه میان فرهنگ، اقتصاد، سرمایه اجتماعی و سرمایه انسانی توجه بیشتری نشان دادند که در این میان، سهم اقتصاددانان نهادگرا بیشتر از سایرین است. برای نمونه، "لندز" بر رابطه میان فرهنگ، اعتقادات و ارزش‌ها با پیامدهای اقتصادی توجه ویژه‌ای نشان می‌دهد. او معتقد است بسیاری از ویژگی‌های فرهنگی انسان‌ها مثل صرفه جویی، سخت‌کوشی، پشتکار، صداقت و صبر با بیگانه‌ترسی، ناشکیبایی مذهبی، فساد بوروکراتیک و احکام دولتی (که سبب کندی کار آفرینی است) در تضاد است. بنابراین، او رابطه مستقیمی میان موفقیت اقتصادهای ملی و عوامل فرهنگی با سرمایه انسانی به‌وجود می‌آورد. او می‌گوید: "اگر ما مطلب مهمی از تاریخ توسعه اقتصادی بیاموزیم، آن است که: فرهنگ جوامع که تشکیل دهنده سرمایه اجتماعی و سرمایه انسانی در جوامع مختلف است، تمام تفاوت‌ها را به وجود می‌آورد."^{۱۹۰} بر اساس مطالعات بانک جهانی رتبه‌بندی سرمایه اجتماعی در کشورها توسط پنج مؤلفه "رضایت‌مندی"، "آزادی"، "جرم و جنایت"، "برابری" و "بهداشت" ارزیابی می‌شود:

الف- رضایت مندی^{۱۹۱} که بر حسب شاخص‌های زیر ارزیابی می‌شود:

- ۱- شادی و نشاط فردی؛
- ۲- نرخ خودکشی و
- ۳- رضایت‌مندی از خدمات عمومی

ب- آزادی^{۱۹۲} که موارد زیر را دربرمی‌گیرد:

- ۱- آزادی رسانه؛
- ۲- حقوق بشر و
- ۳- مشاجرات یا نزاع‌های خشونت آمیز

پ- جرم و جنایت^{۱۹۳} بر مبنای شاخص‌های زیر ارزیابی می‌شود:

- ۱- سرقت؛ ۲- جنایت خشونت آمیز و ۳- جمعیت زندانی‌ها

ت- برابری^{۱۹۴} دربرگیرنده:

- ۱- برابری درآمدی؛
- ۲- برابری منابع و
- ۳- برابری جنسیتی

ث- بهداشت^{۱۹۵} که موارد زیر را دربرمی‌گیرد:

- ۱- دسترس پذیری به مراقبت‌های بهداشتی؛
- ۲- مرگ و میر کودکان و
- ۳- تنظیم خانواده.

بر مبنای مطالعات بانک جهانی رتبه سرمایه اجتماعی در ایران طی سال‌های ۲۰۱۷ (۱۲۶)، ۲۰۱۸ (۱۳۹)، ۲۰۱۹ (۱۱۱)؛ ۲۰۲۰ (۹۱) و ۲۰۲۱ (۱۰۶) بوده که با نوسانات شدیدی مواجه شده است. بخش قابل توجهی از نوسان در سرمایه اجتماعی، در نوسانات شدید شاخص‌های پنج مؤلفه بالا نهفته است. برای مثال به گزارش سازمان گزارشگران بدون مرز، آزادی رسانه جمهوری اسلامی ایران از رتبه ۱۷۰ در سال ۲۰۱۹ به رتبه ۱۷۷ در سال ۲۰۲۳ در میان ۱۸۰ کشور پس از کره شمالی، چین و

¹⁹¹ - satisfaction

¹⁹² - freedom

¹⁹³ - crime

¹⁹⁴ - equality

¹⁹⁵ - health

ویتنام کاهش یافت. همین سازمان ایران را بزرگترین زندان برای خبرنگاران و فعالان رسانه‌ای معرفی کرده است؛ درحالی‌که قرارگرفتن در مسیر توسعه یافتگی بدون آزادی رسانه امری ناشدنی است. همچنین ایران در میان کشورهای اسلامی در جایگاه سوم از نظر رواج خودکشی قرار داشته و نرخ خودکشی در کشور به‌ویژه در افراد ۱۵ تا ۳۵ سال درحال افزایش است. سایر شاخص‌ها نیز در مقایسه با کشورهای جهان از وضعیت مطلوبی برخوردار نیستند که در نتیجه، پایین بودن رتبه سرمایه اجتماعی در ایران را نشانه می‌گیرد که ماحصل آن توسعه نیافتگی است.

سرمایه اجتماعی ضمن شکل‌دهی به مجموعه قواعد و قوانین اخلاقی و رفتاری جامعه در کلیتی واحد، به رفتار افراد جامعه ایرانی شکل می‌دهد و کمک می‌کند تا سرمایه انسانی و سرمایه مادی و اقتصادی بتوانند با هم و در تعامل با یکدیگر، به رشد و پویایی دست یابند. از لحاظ فرهنگی نیز، سرمایه اجتماعی با قواعد و ارزش‌های اخلاقی و رفتاری خود در حوزه اقتصاد، افراد را مقید می‌کند تا در گروه‌های مختلف اجتماعی با هم به تعامل، مبادله و تصمیم‌گیری بپردازند. از منظر فرهنگی-اجتماعی، اندیشمندان، متفکران و کارآفرینان اقتصادی در ایران، از سرمایه‌های مهم اجتماعی در حوزه فرهنگ و اقتصاد، محسوب می‌شوند که باید مورد شناسایی و حمایت و بهره‌برداری قرار گیرند تا آن‌ها نیز به تنظیم قواعد مؤثر و شکوفایی کشور کمک کنند. اتفاقی که طی چند دهه گذشته مورد غفلت قرار گرفته و بلکه روند معکوس را طی کرده است. هر روز شاهد خیل جوانان مستعدی هستیم که به دفتر کارم برای گرفتن توصیه‌نامه به بهانه ادامه تحصیل در دانشگاه‌های خارج از کشور اما درواقع، جهت مهاجرت به کشورهای دیگر مراجعه می‌کنند که متأسفانه بسیاری از این جوانان با استعداد هرگز به وطن باز نخواهند گشت.

نتیجه "حاکمیت بد" در ایران پس از انقلاب ۵۷، ضربه به سرمایه اجتماعی و در نتیجه پایین آوردن ضریب هوشی جامعه از طریق ایجاد شرایط برای فرار دانشجویان و نخبگان از ایران و ادامه کار و زندگی در کشورهای دیگر بوده است. مهاجرت دانشجویان فارغ‌التحصیل از ایران در سال ۲۰۰۰ درحالی‌که ۱۷ هزار دانشجو بود، این رقم در ۲۰۲۰ به بیش از ۶۶ هزار دانشجو افزایش پیدا کرد. در این میان، مهاجرت دانشجویان به آمریکا و آلمان در سال ۲۰۲۱ به ترتیب ۹۲۹۵ و ۱۰ هزار و ۵۶۲ دانشجو بود. در سال ۲۰۲۲ مهاجرت دانشجویان به کانادا، ایتالیا و مجارستان به ترتیب ۱۳۵۲۵، ۲۹۶۵ و ۲۰۲۴ بوده است. این لیست برای مهاجرت دانشجویان ایرانی به ده‌ها کشور اروپایی مثل انگلستان، استرالیا، فرانسه، هلند، روسیه و غیراروپایی مثل ترکیه، هند و... همچنان ادامه دارد. بررسی‌ها نشان می‌دهند اکثر دانشجویان مهاجر ایرانی هرگز به کشور برنمی‌گردند و در محل تحصیل یا در کشوری دیگر جز ایران رحل اقامت می‌افکنند. اگر به سرمایه‌های اجتماعی در بخش فرهنگی، توجه کافی معطوف نشود، سرمایه‌های انسانی روندی رو به نزول را طی می‌کنند و با سقوط این سرمایه‌ها، ارزش‌ها و قواعد

اخلاقی و حتی دینی هم متزلزل و سرانجام فرو می‌پاشند. از دلایل توسعه نیافتگی کشور از منظر فرهنگی و اجتماعی، نادیده گرفتن سرمایه‌های اجتماعی است که همین امر ضمن هدر رفت سرمایه‌های انسانی، همچنین سبب تنزل اخلاقیات و سایر قواعد مرسوم و ارزش‌های فرهنگی و اخلاقی در جامعه شده است. (ویژگی‌های "حاکمیت خوب" را در ادامه همین بخش بر خواهم شمرد).

از دلایل نادیده گرفتن سرمایه‌های اجتماعی در ایران، ضعف اخلاقیات است که توسعه نیافتگی را نشانه گرفته است. اخلاقیات بر "کرامت انسانی" تکیه داشته و رابطه‌ای ناگسستنی با پیشرفت اجتماعی برقرار می‌کند. هدف اخلاقیات در توسعه یافتگی را به قرار زیر خلاصه می‌کنم:

نخست: حفظ "کرامت انسانی" و دوم: ایجاد "پیشرفت اجتماعی".

حفظ "کرامت انسانی" به معنای احترام به حقوق و آزادی انسانی، احترام به علم و دموکراسی، احترام به دانش و مهارت، منصف و عادل بودن، صادق و وفادار بودن و سرانجام، فردی اصیل بودن است. درکنار علمای غربی که به این موضوع در قالب سرمایه اجتماعی تأکیدات فراوانی داشته‌اند، بسیاری از علمای اسلامی مثل مرحوم مطهری و مرحوم منتظری معتقدند که: "«حق کرامت انسانی»، از حقوق اساسی و زیربنایی برای دیگر حقوق موضوعه بشری است.... کرامت ذاتی انسان نمی‌تواند بدون حقوق ذاتی برای حقیقت انسان (بدون ملاحظه عقیده او) تصور شود؛ زیرا کرامت، نوعی ارزش دادن و ترجیح انسان از جهت انسانیت است و این معنا مستلزم آن است که انسان دارای حقوق فطری، طبیعی و اجتماعی از قبیل: حق حیات، حق آزادی اندیشه و بیان و نظایر آن باشد. بر همین اساس نمی‌توان صرف داشتن عقیده خاص را (گرچه حق باشد) دلیل بر امتیازدهی در اعطای حقوق اجتماعی و شهروندی دانست.... اگر عقیده، منشأ حقوق برای انسان‌ها باشد، باید برحسب شدت و ضعف عقاید حق افراد، حقوق آنان نیز کم و زیاد و ضعیف و قوی گردد؛ در صورتی که به یقین چنین نیست و شدت و ضعف عقاید حق انسان‌ها، کرامت معنوی و ارزشمند بودن آنان نزد خداوند خواهد بود. از طرف دیگر باید گفت: همین کرامت ذاتی انسان است که بنابر مکتب‌های مختلف حقوقی (اعم از مکتب‌های الهی و غیرالهی) زمینه پیدایش حقوق گوناگون برای افراد انسان‌ها می‌شود. منتهی الامر، هر مکتبی مطابق جهان بینی خاص خود، به انسان می‌نگرد و او را مورد تجزیه و تحلیل کامل یا ناقص قرار می‌دهد."

بدیهی است، وقتی کرامت ذاتی انسانی و به دنبال آن سرمایه‌های اجتماعی در نظر گرفته شود، "پیشرفت اجتماعی" محقق شده و توسعه یافتگی به دنبال خواهد داشت که در مطالعات فلاسفه مختلف از ارسطو تا لاک، هیوم، کانت، آدام اسمیت در نظریه عواطف اخلاقی و دیگران به طور مبسوط بررسی و مشاهده شده است. اشاره به این نکته نیز ضروری است که در فرایند "توسعه

اقتصادی"، وقتی که تخریب در اصول اخلاقی مشاهده شده و کرامت انسانی نادیده گرفته شود، بعضی از پدیده‌ها با هدف بالا مطابقت ندارند که برای مثال می‌توان به انباشت ثروت‌های بادآورده برای عده‌ای با تحمیل هزینه به منافع عمومی، اختلال در بازار رقابتی به منظور سوء استفاده از بازار و مواردی از این قبیل، اشاره کرد. این اعمال ناعادلانه و حریصانه به "کرامت انسانی" زیان می‌رسانند، به رشد اخلاقیات جدید آسیب وارد می‌کنند که نتیجه نادیده گرفته شدن سرمایه‌های انسانی بوده و مانع توسعه یافتگی می‌شوند. چنین پدیده‌های غیراخلاقی باید به طور دقیق بررسی شوند تا زیان آن‌ها به اختلال در نظام اقتصادی نیانجامد.

انسان موجودی اجتماعی است. ما تنها توسط حفظ جایگاه سرمایه‌های اجتماعی از طریق احترام به "کرامت انسانی"، احترام به "آزادی انسان" و دادن روحیه آزادی عمل کاربردی کامل به اوست که می‌توانیم جامعه را به طرف جلو هدایت کنیم. در مباحث توسعه یافتگی، مباحثی از قبیل سرمایه اجتماعی و رابطه آن با آن با اخلاقیات تنها پرسشی نظری نیست بلکه همچنین در صحنه عمل و اجرا فعال است. درواقع، حمایت از سرمایه اجتماعی و "کرامت انسانی" و پیش بردن جامعه به جلو، نیازمند یکپارچه کردن اخلاقیات بر اساس نظریه و عمل بوده و استفاده کاربردی از آن در صحنه‌های اجتماعی است. مصادیق عینی ادعاهای نظری فوق پس از اعتراضات ۸۸ در ایران چنان فراگیر شدند که پژوهشگران می‌توانند پایمال شدن کرامت انسانی و سرمایه‌های اجتماعی را در مقالات مختلف نقد و بررسی کنند. به عبارت دیگر، زمانی که فشارهای حاکمیت در جامعه به بهانه‌های مختلف از جمله حجاب اجباری، فیلترینگ، تحدید آزادی‌های اجتماعی، فرار مغزها و ناامیدی و دلسردی جوانان به آینده به اوج برسد، نتیجه پایمال شدن کرامت انسانی و از بین رفتن سرمایه‌های اجتماعی را در بر دارد که خلاف مسیر توسعه یافتگی عمل می‌کند.

زمانی که کرامت انسانی در جامعه پایمال شود، جامعه به آشوب کشیده شده و اعتراضات از هر سو - پیدا و پنهان - نمایان می‌شوند که نافرمانی مدنی، اعتراضات خیابانی و جنبش‌های اجتماعی را به وجود می‌آورد که در این میان عده‌ای بیگانه هم کشته، اعدام یا حداقل به حبس‌های طویل‌المدت محکوم می‌شوند. برای مثال در مخالفت با حجاب اجباری و تحدید آزادی‌های اجتماعی و با قتل مظلومانه مهسا امینی (ژینا) بسیاری از جوانان کشور از جمله شیرزاد احمدی نژاد؛ هیوا جانان؛ یعقوب بروایه؛ داود صدری؛ آرنیکا قائم مقامی؛ نیکا شاکرمی؛ جواد خوانساری؛ ناصر امیرنژاد؛ بهناز افشاری؛ شیرین علیزاده؛ سهراب اعرابی؛ بهنام لایق پور؛ زهرا بنی‌یعقوب؛ کیان پیرفلک؛ شهاب‌الدین هاشمی؛ وحید خانی؛ روشنا احمدی؛ اشکان سهرابی؛ یاسر نارویی؛ رنجبرعلی اسماعیلی؛ ندا آقاسلطان و بسیاری دیگر کشته یا به حبس‌های طویل‌المدت محکوم شدند. روزی که خبر مرگ مهسا امینی را شنیدم بلافاصله نوشتم: "ژینا در غربت رفت تا راهی باز شود نه فقط برای دختران سرزمین کهنسال ایران تا بلکه بتوانند از زیر سلطه متحجرانه و قرون وسطایی تفکر ایدئولوژیک - توتالیتر حاکم بر مام وطن، خلاصی یابند و پرونده حجاب اجباری را برای همیشه ببندد؛ بلکه راهی پیدا شود برای ملت ایران تا

از شر استبداد دینی و نظام متحجرانه ایدئولوژیک- توتالیتار برای همیشه خلاصی یابند." پیش‌بینی سختی نبود و امروزه به روشنی آثارش را در جامعه ایرانی می‌توان مشاهده کرد. این افراد و بسیاری دیگر هرکدام می‌توانستند نقش مهمی در فرایند توسعه یافتگی کشور ایفا کنند و به ساختن ایرانی آباد و آزاد اهتمام ورزند؛ اما عملکرد حاکمیت سبب شده است تا مردم اعتماد خود را به او از دست داده و حاکمیت را بخشی از "بدنه ملت" به حساب نیاورند.

اعتماد مردم نسبت به حاکمیت از مؤلفه‌های مهم توسعه یافتگی است. زمانی که فرهنگ کرامت انسانی و آزادی وارد گفتمان اقتصادی- اجتماعی شود، مفهوم "اعتماد" که آن خود یکی از مقولات سرمایه اجتماعی است در پیامدهای اقتصادی- اجتماعی- سیاسی و فرهنگی جلوه نمایی می‌کند. "اعتماد" از مفاهیم مهم فرهنگی است که در عین حال بار اقتصادی نیز دارد. چنانچه مردم اعتماد خود به حاکمیت یا به همشهری‌های خود را از دست بدهند، مهم‌ترین بخش از سرمایه اجتماعی در جامعه از بین رفته است. برای مثال، در بسیاری از جلوه‌ها و شاخه‌های فرهنگی باید میان مخاطب و صاحب اثر هنری و فرهنگی نوعی اعتماد به وجود آید همان‌طور که لازم است میان بنگاه اقتصادی و بازار مصرف نیز اعتماد برقرار شود. اعتماد به مثابه یکی از ویژگی‌های مهم فرهنگی افزون بر آنکه ذهن دانشمندان علوم سیاسی مثل "بنفیلد"، "پوتنام" و "فوکویاما" را مشغول کرده است، مورد توجه اقتصاددانان از جمله "نک" و "کیفر"، "لاپورتا" و دیگران است. البته اعتماد، به عنوان متغیری فرهنگی، دارای محدودیت‌هایی است. برای مثال در حوزه هنری، اعتماد به یک اثر نقاشی دارای الزاماتی است که باید توسط خبرگان این حرفه تأیید شود تا بازار اقتصادی برایش فراهم شود. افزون بر این، اعتماد متغیری فرهنگی به ارث رسیده نیست؛ یعنی، اعتماد می‌تواند هر زمان گسسته شود. مردم همچنین می‌توانند اعتماد را به دلیل کیفیت نظام قانونی یا به‌عنوان نتیجه تقابلات استراتژیک به دست آورند.

پیشتر گفتم، اعتماد نتیجه سرمایه گذاری بهینه در سرمایه اجتماعی است که شاخه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و هنری را نیز در برمی‌گیرد. به علاوه، فرهنگ پیامدهای اقتصادی را به طریقی جز اعتماد می‌تواند تحت تأثیر قرار دهد. مشاهدات میدانی نشان می‌دهند که مردم به حاکمیت ایران اعتماد ندارند تا جایی که برای مثال در انتخابات ریاست جمهوری در ۱۴۰۳، بر اساس آمار دولتی، بیش از ۶۰ درصد از واجدین شرایط برای رأی دادن، انتخابات را تحریم کردند (بعضی صاحب‌نظران سیاسی در همین دوران ادعا کردند که میزان مشارکت واقعی فقط ۲۳ درصد بوده است) و بیش از ۲۰ درصد از ۴۰ درصد کسانی که در انتخابات شرکت کردند، به جبهه موافق حاکمیت (که خود را "جبهه انقلاب" نامیده‌اند) رأی منفی دادند؛ یعنی بیش از ۸۰ درصد از رأی دهندگان به حاکمیت اعتماد ندارند. در مرحله دوم انتخابات نیز، همین عدم اعتمادی از طرف مردم به حاکمیت مشاهده شد و مردم ضمن پشت کردن به جبهه موسوم به انقلاب، شخصی که خود را مستقل می‌دانست (دکتر پزشکیان) انتخاب کردند.

شاخص‌های مورد مطالعه که نتیجه اعتماد مردم به حاکمیت را نشان داده و "ویژگی‌های حاکمیت خوب" را خاطر نشان می‌سازند عبارتند از:

- ۱- اطمینان به حاکمیت
- ۲- مسئولیت‌پذیری حاکمیت در برابر اعمال خود و پاسخ‌گویی به مردم
- ۳- اطمینان مردم از صداقت و عدالت حاکمیت
- ۴- صداقت حاکمیت در عمل در مقابله با فساد (فسادزدایی مستمر)
- ۵- نبود فساد در نهادهای فرهنگی، حکومتی و اجتماعی
- ۶- رضایت عمومی از برخورد حاکمیت با جرم و جنایت و نظارت مستمر
- ۷- برخورداری از امنیت عمومی، امنیت مالی
- ۸- نبود تعصب مذهبی، جنسیتی، قومی، زبانی و نژادی در حاکمیت و اعتنا به ساختار سکولاریسم
- ۹- ایجاد فرصت‌های برابر در فعالیت‌های اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی
- ۱۰- داشتن رضایت از خدمات عمومی از جمله آموزشی و بهداشتی
- ۱۱- اعتماد نهادی، اجتماعی و مشارکت در نهادهای مدنی
- ۱۲- کارآمدی و کارآیی حاکمیت
- ۱۳- برقراری اقتصاد و جامعه آزاد و تسهیل روند خصوصی‌سازی در ابعاد مختلف
- ۱۴- ثبات سیاسی و انعطاف‌پذیری حاکمیت
- ۱۵- کیفیت مقررات تنظیمی و "حاکمیت قانون"
- ۱۶- وطن دوستی مسئولان، اعتناء به منافع ملی و دغدغه افزایش رفاه عمومی
- ۱۷- تعامل با نظام و اقتصاد بین‌الملل و پرهیز از درگیری‌های منطقه‌ای و جهانی

نتایج مطالعات میدانی بر اساس نوسانات شدید در مشارکت مردم در انتخابات ریاست جمهوری و مجلس نشان می‌دهند که حاکمیت ایران به‌ویژه پس از پایان جنگ هشت ساله، نتوانست نمره قابل قبولی در شاخص‌های بالا به دست آورد و بنابراین، اعتماد مردم به مثابه یکی از متغیرهای مهم سرمایه اجتماعی، در نازل‌ترین سطح قرار گرفته است. در میان مطالعات فراوان آکادمیک، مطالعه دکتر محمد فاضلی عضو هیأت علمی گروه جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی قابل اعتناست.^{۱۹۶}

حاصل بررسی‌های وی عبارتند از:

- ۱- ادراک و تجربه فساد، کاهش اعتماد نهادی را در پی دارد (در اینجا فساد، علت کاهش اعتماد در نظر گرفته شده است).
- ۲- دسترسی آسان به خدمات عمومی و کارآمدی نهادی، افزایش اعتماد نهادی و کاهش فساد را در پی دارد.
- ۳- تمرکز قدرت در نهادهای سیاسی، افزایش فساد را در پی دارد.

- ۴- سطح بالای سرمایه اجتماعی، فساد را کاهش می‌دهد.
 - ۵- اعتماد بین فردی و اعتماد نهادی بالا، با کاهش فساد در ارتباط است (در اینجا اعتماد، علت کاهش فساد در نظر گرفته شده است).
 - ۶- اعتماد نهادی بر اعتماد اجتماعی تأثیرگذار است.
- مطالعه بر مبنای چهار فرضیه به قرار زیر استوار است که نتایج تحقیق بر صحت هر چهار فرضیه اذعان دارد:
- ۱- سطح بالای کارآمدی نهادی، سبب سطح پایین فساد و سطح بالای اعتماد نهادی و تعمیم یافته می‌شود.
 - ۲- کاهش فساد، افزایش اعتماد به نهادها (حکومتی، داوطلبانه و فرهنگی) را در پی دارد.
 - ۳- سطح پایین فساد، سطح بالای اعتماد تعمیم یافته را در پی دارد.
 - ۴- افزایش اعتماد به نهادهای حکومتی، سطح بالای اعتماد تعمیم یافته را در پی دارد.
- با توجه به ضرایب به دست آمده، نتایج نشان می‌دهند که اعتماد به سطح فساد و پاسخگویی حاکمیت حساسیت بالایی نشان می‌دهند و به سبب نبود پاسخگویی مناسب حاکمیت و سطح بالای فساد در جامعه، اعتماد عمومی به حاکمیت در سطح پایینی قرار دارد که توسعه یافتگی را متأثر می‌کند.
- افزون بر اعتماد، همان‌طور که پیشتر اشاره شد، فرهنگ از طریق اعتقادات و ترجیحات که آن نیز از مقولات سرمایه اجتماعی است، می‌تواند رابطه‌ای مستقیم با پیامدهای اقتصادی و توسعه یافتگی برقرار کند که این دو مقوله نقش مهمی را در ارتباط میان اقتصاد و اجتماع؛ سیاست و اقتصاد؛ هنر و اقتصاد؛ اقتصاد و فرهنگ؛ آموزش و ... ایفا می‌کند. در حاشیه اضافه کنم، نمی‌توان انتظار داشت هیچ کدام از مؤلفه‌های یادشده، "ارزش خنثی" باشند و در هویت فردی و حداکثرسازی مطلوبیت او نقشی نداشته باشند. افراد در مراحل مختلف عمر از تربیت فرهنگی برخوردار می‌شوند که آن نیز می‌تواند پارامترهای مطلوبیتش را تعیین یا تغییر دهد. روشی بهتر برای فهم اثرات فرهنگ بر سرمایه اجتماعی، در نظر گرفتن امکان هویت‌های چندگانه و نقش فرهنگ در شکل‌دهی این هویت‌ها و تبدیل یکی به هویت چشم‌گیر در مقابل دیگری است. توسعه یافتگی، نتیجه تأثیر و تأثر مؤلفه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، هنری، سیاسی، آموزشی، تربیتی بر یکدیگر است.

اهمیت به فن‌آوری اطلاعات و استفاده از اینترنت پرسرعت، مسیر توسعه یافتگی را هموار می‌کند. به تجربه دریافته‌ام، از مشکلات دولت‌مردان ایرانی، عدم شناخت تحولات سریع علمی است که روزانه در دنیای ارتباطات صورت می‌گیرد و بالطبع، بسیاری از اقشار جامعه به‌ویژه جوانان در کوران تحولات آن سهیم‌اند و می‌خواهند سهمی در حرکت رو به جلوی جهان داشته باشند، به‌طوری که گفته می‌شود از دهه ۸۰ شمسی به این طرف، بیش از ۷۰۰ هزار وبلاگ

و صدها هزار گروه و کانال و سایت به زبان فارسی در فضای مجازی ایجاد شده که این رقم در حال افزایش است. تحولات دنیای نوین علم و فن‌آوری خاطرنشان می‌کنند در تعیین شاخص‌های توسعه یافتگی باید تجدیدنظر کرد و سواد رسانه‌ای و همچنین، دسترسی به وب و اینترنت و سرعت آن را در کنار سطح آموزش، امید به زندگی، طول عمر، بهداشت عمومی، دسترسی به آب سالم و.... به مثابه مهم‌ترین شاخص‌های توسعه یافتگی محسوب داشت تا بدین‌سان کشورها مجبور شوند جهت قرارگرفتن در سطح بالای توسعه یافتگی، زمینه‌های لازم را برای رشد فن‌آوری اطلاعات فراهم کنند. از شاخص‌های مهم سرمایه اجتماعی در جهان امروز، گستردگی فضای مجازی است که رابطه تنگاتنگی با توسعه یافتگی کشورها برقرار کرده است. بر مبنای گزارش‌های رسمی "ایران از میان ۱۲۱ کشور جهان در جایگاه ۹۵ به لحاظ کیفیت اینترنت زندگی دیجیتال قرار دارد. این جایگاه در بین کشورهای منطقه آسیا رتبه ۳۱ در بین ۳۵ کشور است. جایگاه ایران در سال ۲۰۲۳ نسبت به سال قبل از آن ۱۱ پله افت کرده است..... در این گزارش، ایران به لحاظ اختلال اینترنت، رتبه ۴۷ از بین ۵۰ کشور منتخب را به خود اختصاص داده است. ایران در شاخص محدودیت اینترنت رتبه ۴۹ و در شاخص سرعت اینترنت در جایگاه ۵۰ در بین ۵۰ کشور قرار گرفته است..... سازمان نظام صنفی رایانه‌ای استان تهران با انتشار نتایج یک نظرسنجی از کسب و کارهای عضو این سازمان تحلیل تازه‌ای از میزان ضرر و زیان کسب و کارها ناشی از اختلال و قطعی اینترنت را منتشر کرده است. این گزارش آماری ۱۲ صفحه‌ای با مشارکت ۱۰۴ شرکت از تاریخ ۷ تا ۱۰ مهر ۱۴۰۱ صورت گرفته نشان می‌دهد تمامی شرکت‌های حاضر در نظرسنجی بابت اختلال و قطع اینترنت با ضرر و زیان مواجه شده‌اند. بیش از ۴۱ درصد شرکت‌ها ۲۵ تا ۵۰ درصد درآمد خود را در این مدت از دست داده‌اند و حدود ۴۷ درصد هم بیشتر از ۵۰ درصد کاهش فروش داشته‌اند."

امروزه بخش قابل توجهی از سرمایه‌گذاری‌ها اختصاص پیدا کرده‌اند به تجارت الکترونیک و کسب و کارهای اینترنتی که توانسته‌اند بازارهای قابل توجهی را در اقصاء نقاط دنیا به خود اختصاص داده و سود سرشاری را نصیب عاملان این دسته از فعالیت‌ها بکنند. بی‌توجهی، نادیده گرفتن و محدود کردن این بخش از سرمایه اجتماعی، اثرات منفی جبران ناپذیری را بر رشد اقتصادی ایران و همچنین، توسعه یافتگی برجای می‌گذارد. گزارش‌های کاربردی منتشرشده توسط کشورهای مختلف، حاکی از ارتباطی معنی‌دار میان سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف فن‌آوری اطلاعات با رشد اقتصادی و توسعه یافتگی آن‌هاست. در گذشته‌ای نه چندان دور، از تفاوت‌های مهم کشورهای توسعه یافته با در حال توسعه در گسترش شبکه‌های اینترنتی با پهنای باند وسیع بود. کشورهای مختلف از جمله کشورهای تازه صنعتی شده آسیای جنوب شرقی برای کاهش این اختلاف، سعی فراوان در کاهش آن و افزایش پهنای باند شبکه‌های خود کرده‌اند، هرچند هنوز بسیاری از کشورهای در حال توسعه از جمله ایران، نه تنها از این قافله عقب مانده‌اند، بلکه روز به روز به مشکلات شبکه چون ایجاد

فیلترینگ و کاهش پهنای باند، اضافه می‌کنند؛ اما در هر صورت، جهان به حرکت خود ادامه می‌دهد و با بهبود نسبی پهنای باند شبکه‌های اینترنتی در اقصاء نقاط عالم، مؤلفه‌های دیگری همچون تجارت الکترونیکی جایگزین شده‌اند. در یکی از رده‌بندی‌های واحد اطلاعات اقتصادی اکونومیست در ۲۰۰۶، مؤلفه‌هایی از جمله نوآوری، امنیت اطلاعات و تعهد دولت‌ها به تجارت الکترونیک، جایگاه بالاتری را در تعیین شاخص توسعه یافتگی کشورها ایفا کرده است. افزون بر این، توسعه و پیشرفت وسایل ارتباط جمعی و "انقلاب دیجیتالی" که می‌رود جایگزین تمامی روش‌های قدیمی شود، تحول چشمگیری را در رفتار به‌ویژه اندیشه و فکر بشر امروز ایجاد کرده و این امر سبب تغییر یا تفاوت نگرش نسبت به مسایل پیرامونی و بنابراین اختلاف در تفسیر و تحلیل تحولات و موضوعات بشری شده است.

امروز مسئولین ایرانی به‌ویژه روحانیون باید بدانند و بفهمند، نسلی که از همان بدو تولد تا لحظه مرگ، فن‌آوری نوین را درک و از طریق امواج فراگیر به آسانی "طی الارض" کرده و فاصله میان دانش و تمدن بشری را به حداقل ممکن تقلیل داده است، هرگز نخواهد توانست رفتار پدرانش را در حوزه‌های ارتباطی - سیاسی و اجتماعی تقلید کند. اهمیت دادن به این بخش مهم از سرمایه اجتماعی، سبب همگرایی بیشتر میان جوامع می‌شود و برعکس، فیلترینگ شبکه‌های اجتماعی و کاهش پهنای باند اینترنت سبب پشت کردن به فرایند همگرایی مؤثر میان جوامع شده و بر دامنه بی‌اعتمادی مردم به حاکمیت اضافه می‌کند. حاکمیت هرگز نخواهد توانست این نسل را از دسترسی به فن‌آوری جدید باز دارد؛ فقط آن چه برجای می‌ماند عدم اطمینان و اعتماد مردم به حاکمیت و روحانیون است که روز به روز در نظام کتتری ایران در حال افزایش است که در نهایت به معنای فروپاشی حاکمیت و پشت کردن جوانان به روحانیت و وهن شریعت و هزینه‌های سنگین بر دوش ملت خواهد بود.

در میان شاخص‌ها، سیاست‌مداران خردگرا بخش مهمی از سرمایه اجتماعی را تشکیل داده که سبب توسعه یافتگی می‌شوند. جامعه زمانی به رشد و بالندگی خود ادامه خواهد داد که سیاست‌مداران خردگرا در بدنه حاکمیت افزوده شوند و اگر قرار باشد تغییری در جامعه صورت گیرد که بهترین تدبیر است، باید توسط همین افراد صورت گیرد. درواقع، سیاست‌مدار خردگرا با رفتار سیاسی‌اش، به خلق تاریخ می‌پردازد و سرنوشت ملتش را رقم می‌زند، همان‌طور که "اشینگلر" به درستی می‌گوید: "مردان بزرگ تاریخ، سرنوشت ملت‌ها را تعیین می‌کنند." همان‌طور که قبلاً هم گفته‌ام اصلاً معتقد به انقلاب و شورش برای تغییر نظام سیاسی ایران نیستم چراکه باری دیگر، هزینه سنگینی را بر ملت تحمیل خواهد کرد، بلکه معتمد هرگونه تغییر و تحول در نظام کتتری ایران باید از درون صورت گیرد و جامعه سرانجام به درک نظام مطلوب نایل آید. به تجربه

دریافته‌ام، انقلاب‌های سیاسی سبب دوری جامعه از فرایند توسعه یافتگی خواهد شد. توسعه یافتگی از مجرای تغییر و تحول شرایط درونی جامعه حاصل می‌شود.

سیاست‌مدار خردگرا می‌داند که در تدابیر سیاسی، ممکن است توسط گروهی از احزاب یا نگرش‌های سیاسی با چالش مواجه شود، اما امکان اشتباه همه آن‌ها را دور از ذهن دیده، پس اگر از طرف خیل کثیری از مردم با چالش مواجه شود، سریعاً در رفتار سیاسی خود تجدیدنظر کرده و از راهبرد دیگری که متضمن استفاده از زبان توده مردم است، منافع کشورش را در ابعادی دیگر، جستجو می‌کند؛ چراکه می‌داند بدون حضور و اعتماد مردم، توسعه یافتگی امکان ظهور پیدا نمی‌کند. درحالی‌که گروه تمامیت خواه مدام در اندیشه تهدید و سرکوب معترضان و مخالفان است و همین نکته ظریف، تفاوت سیاست‌مداران خردگرا که عقلایی تدبیر می‌کنند با سیاست‌مداران آماتور نابخرد متحجرگرایانه که سرکوب و نابودی مخالفان را ضامن بقای خود می‌پندارد، آشکار می‌کند. حاکمیت برای بقا باید بداند که در عالم سیاست، راه‌های بسیار زیادی وجود دارند و نباید بر روش‌های شکست خورده پافشاری کند. در دنیایی که مردم در تعامل و ارتباط و معامله دیجیتالی و اینترنتی با یکدیگرند، از طریق دستیابی به اطلاعات به روز و صحیح و رفتار هماهنگ و به دور از شائبه و سوء ظن و دوراندیشی منطبق بر تأمین منافع ملی، می‌توان مشکل بی‌اعتمادی میان حاکمیت و مردم را کاهش داد و از تبعات و برخوردهای احتمالی بیشتر، اجتناب ورزید.

حاکمیت در هر نظام سیاسی اگر به دنبال توسعه یافتگی باشد، باید بتواند تدابیر عقلایی برای کاهش بحران اتخاذ کند. ایجاد بحران در هر جامعه به معنای افزایش هزینه‌های اقتصادی بر ملت است. افزون براین، حاکمیت باید مسئولیت اعمالش را پذیرفته و برای جبران اشتباهاتش چاره اندیشی کرده و درک کند در شرایطی که بحران، جامعه را فراگرفته است، اگر تصمیمات عقلایی مبتنی بر منافع ملی و رفاه مردم اتخاذ نکند و بخواهد عوامفریبی کرده و بر امواج احساسات گروهی از مردم سوار شده و امیال ذهنی و ایدئولوژیکی خود را به جلو هدایت کند، نه تنها خود را به هلاکت انداخته و موجبات بحران‌ها و آشوب‌های وسیع‌تری در جامعه می‌شود، بلکه سرمایه‌های اجتماعی و انسانی زیادی را نابود می‌کند؛ ضمن آن‌که نام نیکی نیز از خود برجای نگذاشته و تاریخ از آن‌ها به بدی یاد خواهد کرد.

۸- محیط زیست، توسعه پایدار و توسعه یافتگی

توسعه یافتگی در گرو محیط زیستی سالم و باطراوت است. زمانی که سخن از توسعه یافتگی می‌شود، نمی‌شود مباحث مربوط به "توسعه پایدار" را در راستای توسعه یافتگی

نادیده گرفت. از منظر علمی، برای رسیدن به مرزهای توسعه یافتگی، سه رابطه باید پس از "صنعتی شدن"^{۱۹۷} برای "توسعه اقتصادی"^{۱۹۸} جامعه تنظیم شوند که عبارتند از: روابط بین افراد؛ افراد و طبیعت و فرد با خودش. رابطه میان مردم و طبیعت اگر منطبق با وجدان جمعی و اخلاقیات تنظیم نشود، تخریب‌های گسترده‌ای بر جای خواهد گذاشت. در نظام‌های آزاد، از اولویت‌های مهم برنامه‌ریزی دولت‌ها، ایجاد رابطه سالمی میان مردم و طبیعت است چراکه توسعه یافتگی را مرهون "توسعه پایدار"^{۱۹۹} می‌دانند. برعکس، در جوامع کنترلی و ایدئولوژیک-توتالیتیر، دولت‌ها نگاهی به برقراری چنین رابطه‌ای نداشته لذا در این قبیل از کشورها، تخریب محیط زیست فراگیر می‌شود که مصادیق آنرا در همین بخش بررسی خواهیم کرد. در بررسی‌های بوم زیستی و تأثیر آن بر توسعه یافتگی ضروری است به ویژگی دوگانه تغییر که طی "مدرنیزه شدن"^{۲۰۰}، بشر در طبیعت ایجاد می‌کند، اشاره شود که از مباحث اصلی این بخش است. انسان‌ها همواره سعی دارند تا بر طبیعت غلبه کنند، ولی به‌طور همزمان طبیعت نیز انتقام خود را خواهد گرفت که توسعه یافتگی کشورها را تحت تأثیر قرار خواهد داد.^{۲۰۱}

۱-۸- خطر و افزایش نگرانی

نظام‌های کنترلی و ایدئولوژیک همواره در تناقض رشد فن‌آوری و تأثیر آن بر محیط زیست و اولویت‌های ایدئولوژیکی گرفتارند. از همان روزهای آغازین پیشرفت جامعه مدرن صنعتی، پیشرفت در علم و فناوری، به بشر توانایی تغییر و توسعه در طبیعت را با سرعتی سریع و شگفت‌انگیز داده است که سبب شده توسعه اقتصادی جوامع بشری به مراتب بیشتر از انتظار باشد. اما همگام با این دستاوردها، تأثیرات جانبی چنین پیشرفت‌هایی نیز بیشتر و جدی‌تر نمایان شده‌اند. طی قرن گذشته، هنگامی که بسیاری از افراد از دستاوردهای بزرگ علمی در غلبه بر طبیعت شاد و سرمست بودند، اندیشمندان بر استفاده غیراخلاقی از طبیعت هشدار می‌دادند که این مورد در جوامع کنترلی بیشتر از جوامع دیگر به چشم می‌خورد. از جمله، اف. انگلس^{۲۰۲} معتقد بود که انسان نباید در غلبه و چیرگی بر طبیعت افراط کند، چراکه برای هر پیروزی و تسلط غیراخلاقی بر طبیعت، او نیز انتقام خود را خواهد گرفت. انگلس ادامه می‌دهد، در نخستین گام، نتایج پیش‌بینی شده به‌دست می‌آید ولی در گام‌های دوم و سوم به‌طور کامل آثار کاملاً متفاوت و غیرمنتظره‌ای نمایان خواهد شد که اکثر فواید را خنثی می‌کند. به تعبیر وی: "جنگل‌ها و دشت‌های دوران بدوی در عصر مدنیّت به بیابان‌های لم‌یزرع تبدیل شده‌اند." در بسیاری از مناطق دنیا، توسعه اقتصادی و صنعتی شدن به تخریب محیط‌زیست انجامیده و

197 - industrialization

198 - economic development

199 - Sustainable Development

200 - modernization

^{۲۰۱} - اقتصاد اخلاقی"، ۱۳۹۱

202 - F. Engels

تعادل بوم‌زیستی را برهم زده است. بنابراین، این وضعیت نه تنها با رونق اقتصادی بیشتر و توسعه یافتگی مقابله کرده بلکه امنیت انسان‌ها را نیز تهدید می‌کند که این مورد در نظام‌های کنترلی بیشتر جلوه‌نمایی می‌کند. برای مثال، یک دهم فرسایش خاک‌های جهان مربوط به ایران است و اگر روند تخریب خاک در ایران ادامه یابد، در مدت کوتاهی زمین‌های حاصل‌خیز کشور نابود می‌شوند. همچنین، هر سال، ۹ درصد یا یک و نیم میلیون هکتار از خاک‌های مرغوب ایران به بیابان تبدیل و سالانه همین مقدار به مساحت کویرهای کشور اضافه می‌شود. افزون بر این موارد، سالانه یک میلیون متر از قشر خاک کشاورزی که برای ایجاد آن ۷۰ سال زمان لازم است، در اثر فقدان پوشش گیاهی، از بین می‌رود و فرسایش خاک از ۱۰ تن در هکتار در دهه ۷۰، به ۲۰ تن در هکتار در سال‌های اخیر افزایش یافته است. تخریب‌های وسیع زیست بوم در نظام کنترلی مدلل قطع رابطه مردم و طبیعت است که تاکنون حاکمیت در ایران برای آن اقدام مؤثری انجام نداده است.

حوادث فراوانی، محیط‌زیست را به دلایل مختلف در اکثر کشورها طی نیمه دوم قرن بیستم آلوده کردند که سبب بازتاب فراوانی توسط فلاسفه، هشدارهای متعددی از جانب دانشمندان، پیش‌بینی‌های نگران‌کننده‌ای توسط آینده‌شناسان^{۲۰۳} در کنار اجماع‌نظر و تشکیل جلسات مختلفی توسط سیاستمداران و سایر اندیشمندان نظام‌های آزاد شد و همگی آن‌ها به ارزیابی و ژرف‌نگری در آثار خوب و بدِ سطح جدید غلبه بر طبیعت اشاره می‌کنند. حاصل این مسایل، سبب نگرانی و بیداری جدیدی برای حمایت از محیط‌زیست^{۲۰۴} شده است و بنابراین، تلاش و اهتمام جدیدی را برای حفظ محیط طبیعی در بخش‌های مختلفی از جهان به وجود آورده است. "آلدو لئوپولد"^{۲۰۵}، از فلاسفه انگلیسی، کتابش را در ۱۹۴۹ به نام "اخلاقیات زمین"^{۲۰۶} در "دانشگاه آکسفورد" منتشر کرد. او می‌نویسد: "ما به این دلیل با زمین بدرفتاری می‌کنیم که آن‌را به عنوان یکی از کالاهای خود در نظر می‌گیریم. فقط وقتی متوجه شویم که زمین نوعی از جامعه‌ای است که به آن تعلق داریم، به آن احترام خواهیم گذاشت و از آن مراقبت خواهیم کرد." او توجه به محافظت از طبیعت در گذشته را که با هماهنگی بین انسان و زمین همراه بود، ستوده و می‌گوید: نباید برای آن‌چه از دست رفته است، تأسف خورد. این اثر را می‌توان به مثابه یکی از آثار کلاسیک اخلاقی غربی درباره محیط‌زیست رده‌بندی کرد و "لئوپولد" را به عنوان پدر پایه‌گذار حفظ محیط‌زیست و بوم‌شناسی در غرب در نظر گرفت. همچنین، "آلبرت شوايتزر"^{۲۰۷} فیلسوف فرانسوی و برنده جایزه صلح نوبل در ۱۹۵۲، در خلاصه درس بحران اکولوژی یا بوم‌شناسی، پیشنهاد کرد که تسلط بشر بر طبیعت از جنبه "معیار اخلاقی" بررسی شود. او اعتقاد دارد که نظریه اخلاقی در صورتی که دارای چنین هنجاری نباشد، کامل نیست. از آنجایی که وی یکی از نخستین افرادی بود که بررسی "رفتار اخلاقی" را از محدوده انسانی به تعامل بین بشر و طبیعت گسترش داد، بنابراین به عنوان یکی دیگر از پدران پایه‌گذار اخلاقیات زیست‌بوم یا محیط‌زیستی

203 - futurologist

204 - environmental protection

205 - Aldo Leopold

206 - The Ethics of Earth

207 - Albert Schweitzer

شناخته می‌شود. به موازات تفحص پیرامون ایجاد رابطه سالم میان افراد و محیط زیست، نظام‌های مبتنی بر دموکراسی، حفاظت از محیط زیست را در سرلوحه برنامه‌های توسعه‌ای خود قرار داده‌اند درحالی‌که در نظام‌های ایدئولوژیک-توتالیتار مثل ایران نه فقط اعتنایی به این موارد نمی‌شود، بلکه در عمل مشاهده می‌شود محیط زیست و به موازات آن، شاخص‌های توسعه یافتگی در این جوامع روز به روز بیشتر دستخوش بحران و نابودی می‌شود.

برای مثال، از میان مناطق چهارگانه طبیعی ایران، بسیاری از آن‌ها از جمله تالاب انزلی، پناهگاه حیات وحش توران، پارک ملی خجیر، مناطق حفاظت‌شده ورجین و البرز مرکزی، اکوسیستم طبیعی دریای مازندران، جنگل‌های حرا، دشت مغان، تالاب میانکاله مازندران، تالاب‌های ارژن و پریشان فارس، نرگس‌زارهای دهلران، تالاب بندعلیخان ورامین، عرصه‌های جنگلی چاهک استان یزد و..... با بحران‌های شدید زیست محیطی روبه‌رو هستند؛ درحالی‌که حفاظت از آن‌ها می‌توانست به توسعه یافتگی کشور کمک شایانی بکند. خشک شدن دریاچه ارومیه یعنی بزرگترین دریاچه آب‌شور خاورمیانه از دیگر غفلت‌هایی است که سازمان‌های متولی در ایران ازجمله سازمان حفاظت محیط زیست که مسئولیت حفظ تالاب‌ها و حوضچه‌های آبریز و درمجموع، دریاچه‌های کشور را به عهده دارد، مرتکب شده‌اند. فاجعه زیست محیطی در ایران که بخش قابل توجهی از آن به بی‌توجهی‌های حاکمیت بازمی‌گردد، ادامه تفکرات سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی سابق است که توجه به مدیریت منابع آب را در پایین‌ترین اولویت‌های خود قرار داده بود، همان‌طور که باعث خشک شدن دریاچه خوارزم (آرال) که در جمهوری‌های قزاقستان و ازبکستان قرار دارد و تهدید سلامتی حدود چهار میلیون نفر از اهالی قزاقستان، ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان و شوره‌زار شدن زمین‌های اطراف شد.

خشک شدن دریاچه بزرگ ارومیه نیز تبعات سنگین‌تری دارد که دربرگیرنده

-- مهاجرت‌های اجباری که به شش میلیون نفر تخمین زده می‌شود؛

-- بلندشدن غبارها و طوفان‌های نمکی که استان‌های همجوار و حتی مناطق و استان‌های بسیار دورتر مثل خراسان شمالی، خراسان رضوی، سمنان، قم و تهران و همچنین کشورهای همسایه را دربرمی‌گیرد؛

-- ایجاد بیماری‌های مختلف در انسان؛ ذرات موجود در طوفان نمکی دربرگیرنده عناصر زیان‌آوری برای انسان است که شامل موارد زیر می‌شود: ترکیبات کلسیم (افزایش کلسیم و استنشاق آن باعث بروز بیماری‌های سنگ کلیه، گرفتگی مجاری کلیه و ادرار و گرفتگی رگ‌های خونی می‌شود)، آهن (که تنفس آن در بلندمدت منجر به ورم و بروز آسیب‌های چشمی و همچنین، التهاب ریه می‌شود)، آلومینیوم (تنفس کوتاه‌مدت ذرات حاوی آلومینیوم سبب سرفه، تحریک شش و صدمه به دستگاه تنفسی می‌شود) و منیزیم (استنشاق منیزیم باعث افسردگی، گیجی و ضعف عمومی می‌شود).

همچنین، ترکیبات موجود در ذرات سبب اختلالات ریه، مری، سیستم عصبی و دستگاه‌های داخلی می‌شود که درمان آن سخت و هزینه‌بر است؛

-- شوره‌زار شدن زمین‌های وسیع که از بین رفتن زمین‌های اراضی کشاورزی و تغییر الگوی کشت را دربر دارد؛

-- از بین رفتن گونه‌های گیاهی شهرها و استان‌های همجوار؛

در دهه پنجاه میلادی و پس از جنگ جهانی اول، کشورها در غرب و شرق سیاسی-جغرافیایی به بازسازی اقتصادی مشغول شدند. توجه فراوان به این موضوع و به‌ویژه رویکرد شدید کشورها به توسعه صنعتی، سبب شد تا آلودگی زیست‌محیطی گسترش یابد. بانویی آمریکایی به‌نام "ریچل کارسون"^{۲۰۸} در ۱۹۶۲، در کتابی به‌نام: "کارسون در بهار ساکت"^{۲۰۹} که از طرف "مجله اکتشاف"^{۲۱۰} به‌عنوان یکی از ۲۵ کتاب علمی جهان انتخاب شد و تاکنون بارها تجدید چاپ شده است، وضعیت نابسامان و دهشتناک طبیعت را به سبب آسیب‌های زیست‌بوم و آلودگی‌های زیست‌محیطی، توصیف کرد. او می‌گوید: "پرندگان دیگر آواز نمی‌خوانند و رودخانه‌ها از خروش افتاده‌اند. حال ما بر سر دو راهی هستیم. یک راه، گرچه آسان است ولی به فاجعه می‌انجامد و دیگری به‌نظر عجیب می‌آید و در صفحه عنوان کتاب خود، عبارت معروف "آلبرت شوایتزر" را نقل می‌کند که: "بشر ظرفیت خود را در پیش‌بینی آینده و جلوگیری از سوانح و مصیبت‌های احتمالی، از دست داده است." و بنابراین، او در فرایند نابودکردن زمین، پایان عمرش را نزدیک کرده است.

توسعه صنعتی در ایران بدون درنظرگرفتن شرایط زیست‌محیطی و داشتن برنامه‌های توسعه‌ای، به تخریب بیشتر محیط زیست انجامیده چراکه صنعتی شدن بدون اعتناء به محیط زیست شکل می‌گرفت؛ به عبارت دیگر، صنعتی شدن در ایران بدون فرهنگ احترام به محیط زیست وارد شد. برای مثال، ادامه تخریب اکوسیستم و زیست‌محیط بومی در ایران و نداشتن برنامه‌ای جامع توسط حاکمیت کنترلی برای جلوگیری از ابعاد وسیع و نگران‌کننده آن به تعبیر خانم کارسون: "(حاکمیت) ظرفیت خود را در پیش‌بینی آینده و جلوگیری از سوانح و مصیبت‌های احتمالی، از دست داده است." تخریب زیست‌بوم، توسعه نیافتگی گسترده و لاعلاج را در پی دارد. در ابعادی وسیع‌تر باید اضافه کرد که عامل اصلی تخریب و نابودی محیط‌زیست و اکوسیستم طبیعی ایران، قطع ارتباط میان مردم و محیط زیست بوده که حاکمیت تاکنون برنامه مدونی برای ایجاد چنین ارتباطی اتخاذ نکرده است. گزارش‌ها نشان می‌دهند که ایرانی‌ها روزانه ۳۲ هزارتن و سالانه ۱۲ میلیون تن زباله تولید می‌کنند. این درحالی‌است که زباله‌ها می‌توانند ۱۱۸ نوع بیماری را به انسان منتقل کرده و هرتن زباله حدود ۵۰۰ لیتر شیرابه تولید می‌کند و هر لیتر شیرابه می‌تواند ۴۰۰۰ لیتر آب را آلوده کند.

208 - Rachel Carson

209 - Carson in Silent Spring

210 - Discover Magazine

همچنین بیش از ۱۰ درصد از زباله‌های شهری در ایران، کاغذ هستند و اگر سالانه ۴۰۰ هزار تن کاغذ مصرف شود که معادل ۶ میلیون و ۸۰۰ هزار اصله درخت است، در صورت بازیافت حتی ۲۵ درصد از کاغذ موجود در زباله‌های شهری، می‌توان سالانه از قطع یک میلیون و ۷۰۰ هزار اصله درخت جلوگیری کرد.

از دههٔ هفتاد میلادی تاکنون، بسیاری از دانشمندان، اقتصاددانان و کارآفرینان، وضعیت ناگوار حال و آینده را به چالش کشانده‌اند که آلودگی زیست‌محیطی و بحران زیست‌بوم را نیز دربرمی‌گیرد. سمپوزیومی بین‌المللی در ۱۹۶۸ با حضور ۳۰ متخصص از ده کشور آسیایی و غربی در "آکادمی ایتالایی" برای بحث پیرامون وضعیت کنونی محیط‌زیست برگزار شد که نخستین سمپوزیوم در مورد بحران زیست‌بوم بود. تشکیل این سمپوزیوم سبب شد که یک سازمان آکادمیک غیردولتی بین‌المللی به نام "باشگاه روم"^{۲۱۱} تأسیس شود که بیش از صد اندیشمند از بیش از ۴۰ کشور به آن پیوسته‌اند. کارشناسان این سازمان بیش از ۴۰ گزارش ویژه فراهم کردند که مشهورترین آنها به نام "محدودیت‌های توسعه"^{۲۱۲} بود که توسط ۱۷ دانشمند نوشته شد. نتیجه‌گیری عمدهٔ این گزارش آن بود که فقط با اتخاذ "سیاست رشد- صفر"^{۲۱۳} (که به معنی توقف افزایش جمعیت و اقتصاد است) می‌توان "تعادل جهانی"^{۲۱۴} را حفظ کرد و از بحران موجود، جان سالم به در برد. البته این گزارش توسط برخی مورد مخالفت قرارگرفت ولی بسیاری هم نقطه‌نظر مشترک داشتند. برای مثال، رساله‌ای تحقیقاتی با عنوان "جهانی در ۲۰۰۰ سال پس از میلاد"^{۲۱۵} این نتیجه‌گیری را در بر دارد که اگر جهان با نرخ کنونی تا قرن بیست و یکم تغییر کند، ما شاهد جهانی پرجمعیت‌تر با آلودگی جدی‌تر و محیط‌زیست و زیست‌بومی ناپایدارتر و در معرض آسیب‌پذیری بیشتر خواهیم بود. گزارش دیگر با عنوان "پیش از این نیز جهانی وجود دارد"^{۲۱۶}، زمینه لازم را برای برپایی کنفرانس سازمان ملل در مورد زیست‌محیط انسانی در ۱۹۷۲ فراهم کرد. این گزارش با کمک ۱۵۲ متخصص از ۵۸ کشور با زیرعنوان "مراقبت و محافظت سیارهٔ کوچک"^{۲۱۷} تکمیل شد. دیدی جامع به گزارش، علت آلودگی محیطی و اختلال در نظام زیست‌بومی کره زمین را آشکار می‌کند؛ یعنی، "چرخه زیستی"^{۲۱۸} که به ارث برده‌ایم و "دایره فناورایی"^{۲۱۹} که به وجود آورده‌ایم، تعادل خودشان را از دست داده‌اند و در وضعیت نامعلوم تعارض حاد قرار گرفته‌اند. به راستی هم‌اکنون در نقطهٔ عطف تاریخی هستیم که ما را ملزم می‌سازد از زمین که حیات ما در آنست، به‌خوبی مراقبت کنیم، برای محافظت از محیط‌زیست انسانی مسئولیت‌پذیر باشیم و یاد بگیریم که چگونه به‌طرز صحیح، کرهٔ زمین را که متعلق به خودمان است، اداره کنیم.^{۲۲۰}

211 - Club of Rome

212 - The Limits of Growth

213 - zero-growth policy

214 - global balance

215 - Global 2000 A.D.

216 - There is already a Globe

217 - The Care and Maintenance of a small Planet

218 - biological circle

219 - technological circle

220 - Wang Miao yang, 1997

بدون برخورداری از محیط زیستی سالم و طبیعی دست نخورده، توسعه یافتگی و بلکه ادامه حیات بشر با بحران‌های جدی روبه‌رو می‌شود.

در دهه ۱۹۸۰ میلادی، توجه از "آلودگی محیط‌زیستی محلی" به "آسیب محیط‌زیستی جهانی" مانند "اثر گلخانه‌ای"^{۲۲۱} و "آسیب به لایه اوزون"^{۲۲۲} برگشت. در کشورهای توسعه‌یافته^{۲۲۳} یا برخی از جوامع درحال توسعه^{۲۲۴}، مردم در کنار دولت‌هایشان در مذاکراتی وسیع پیرامون حفظ و نجات کره زمین و نوع بشر شرکت جستند به‌طوری‌که، قدم‌های فوری برای حفاظت از محیط‌زیست برداشته شد. برخی معتقدند که ۱۹۸۸ را می‌توان سال محافظت از محیط‌زیست نامید که بسیاری از سازمان‌های بین‌المللی و رهبران جهان، اخلاق حرفه‌ای زیست‌محیطی را در اولویت کاری خود قرار دادند. در آن سال، "میخائیل گورباچف" رهبر اتحاد جماهیر شوروی سابق در فرایند سخنرانی در سازمان ملل، معضل حفاظت از محیط‌زیست را بیش از ۲۰ بار تکرار کرد. در همان دوران، "جورج بوش" در برنامه انتخاباتی، خود را متخصص محیط‌زیست معرفی کرد و خانم "مارگارت تاچر" نخست‌وزیر سابق انگلستان در واکنش به مخالفان سیاسی داخلی خود، درخواست حفاظت از محیط‌زیست را مطرح کرد و محافظت از آن را چالشی بزرگ و ضروری برای بشر دانست. او "اقتصاد سالم" و "محیط‌زیست سالم" را وابسته به یکدیگر قلمداد کرد و اظهار کرد که برای حفاظت از محیط‌زیست باید مقادیر زیادی سرمایه‌گذاری کنیم. در آن سال، حتی "مجله تایم" قاعده خود را در انتخاب "مرد سال" که معمولاً از میان چهره‌های مشهور بین‌المللی بود، شکست؛ چراکه درصدد برانگیختن احساسات عمومی نسبت به آسیب کره زمین و محافظت از آن بود. در ژوئیه ۱۹۹۲، "سمپوزیوم محیط‌زیست و توسعه" سازمان ملل متحد در شهر "ریودوژانیرو" به‌منظور ایجاد پای‌بندی بین‌المللی برای نجات کره زمین برگزار شد. در این گردهمایی، رؤسای جمهور بسیاری از کشورها حضور داشتند و چندین پیمان برای محافظت از محیط‌زیست امضا شد. به‌نظر می‌رسید که تضادهای به‌وجودآمده میان انسان و طبیعت، به کانون توجه جهانی مبدل شده است و افراد در جستجوی راه‌هایی برای حل این بحران هستند.

در شرایط کنونی جامعه ایران، موضوع محیط‌زیست و اکولوژی یا زیست‌بومی به بحران شدید اخلاق حرفه‌ای تبدیل شده است که باید توجه اندیشمندان در رشته‌های مختلف و همچنین مقامات دولتی را به‌خود معطوف کند. به‌منظور صرفه‌جویی در منابع، حفظ محیط‌زیست و بهبود زیست‌بوم، نه‌تنها لازم است که روش‌های اخلاق و رفتار زندگی خود را در تعامل با محیط‌زیست اصلاح کنیم، بلکه باید اصول اساسی رفتار خویش را تغییر شکل دهیم. سؤال اساسی این است که چرا حفاظت از محیط زیست پس از انقلاب در اولویت‌های حاکمیت نیست؟ کوه‌خواری، تخریب جنگل‌ها، آلوده کردن شدید رودخانه‌ها، خشک کردن تالاب‌ها، انتشار منواکسید کربن و آلودگی هوا که هر سال جان صدها

221 - green- house effect

222 - ozone layer

223 - developed countries

224 - developing countries

ایرانی را گرفته و سلامتی آنان را به مخاطره انداخته است، بی‌اعتنایی به سلامت محیط بیوفیزیکی و زیست محیطی انسان‌ها، خشک کردن چاه‌ها و استفاده بی‌رویه از آب‌های زیرزمینی، به خطرات جدی تنوع زیستی جانوران و تهدید گونه‌های مهاجر و حتی انقراض برخی از جانوران از مواردی هستند که طی دهه‌های گذشته از طرف حاکمیت نادیده گرفته شده‌اند؟ مطالعات اقتصاد سیاسی نیز بر رعایت اخلاق حرفه‌ای در حفاظت از محیط‌زیست تأکید دارند. در طبقه‌بندی دیدگاه اسمیت به دیدگاهی می‌رسیم (طرفداران "ارسطو" و "آین راند"^{۲۲۵}) از این دیدگاه حمایت می‌کنند که "نفع شخصی"، خصیصه‌ای اخلاقی است و چیزی که سرمایه‌داری را توجیه و قابل قبول می‌کند، حمایت از افراد و توانایی بخشیدن به آن‌ها در پی‌گیری زندگی شخصی مبتنی بر خوشبختی و شادمانی‌شان است. چنین جایگاهی، موافق "تحلیل اقتصادی" اسمیت درباره سرمایه‌داری به‌صورت شبکه مبادله‌ای برد-برد است، اما با توجیه اولیه او مغایر است. هر دو تحلیل اخلاقی و اقتصادی، به‌سرعت با یکدیگر مختلط شده و نقطه شروعی را برای کامل کردن رشته مطالعاتی پیرامون رعایت اخلاق حرفه‌ای در حفاظت از محیط‌زیست فراهم می‌کنند. برای مثال، مباحث پیرامون "ارزش‌های زیست‌محیطی"^{۲۲۶} و "سیاست‌های" محیطی می‌توانند چنین کارکرد درهم‌آمیخته‌ای را نشان دهند.

مباحث زیست‌محیطی پیرامون دو ویژگی عملکرد انسان صحبت می‌کنند:

الف- "استفاده از منابع"^{۲۲۷}

و ب- "پسماند مصرفی"^{۲۲۸}.

برای مثال، آیا ما درحال از دست دادن درختان، کوه‌ها (کوه‌خواری) و مراتع هستیم یا باید برای استخراج نفت، نواحی جنگلی فرضاً در آلاسکا را حفاری کنیم؟ آیا مواد شیمیایی سمی، "منابع آبی" را آلوده می‌کنند یا گازهای گل‌خانه‌ای سبب گرم‌شدن زمین می‌شوند و پرسش‌هایی از این قبیل که موضوعات مربوط به پسماند مصرفی‌اند. برخی از موضوعات هم مانند "بازیافت"^{۲۲۹}، در زمره مباحث مربوط به "استفاده از منابع" و "پسماند مصرفی" هستند. برای مثال، ظروف فلزی نوشیدنی را درنظر بگیریم. (برای نمونه استفاده از این ظروف در رستوران‌ها یا برای نذری‌ها و....) بخشی از حرکت بازیافت ممکن است به این دلیل باشد که منابع طبیعی جهان (برای مثال، آلومینیوم)، پایان‌پذیر است که چنین اعتقادی به اطلاعات علمی بستگی دارد؛ یعنی، چه مقدار آلومینیوم در کره ارض وجود دارد؟ درحال حاضر چه اندازه از آن استفاده می‌کنیم؟ چنان‌که حفاری و فناوری‌های پردازش بهبود یابند، چه اثری روی ذخایر موجود آلومینیوم خواهد داشت؟ بنابراین، با توجه به اطلاعات علمی، ممکن است نتیجه‌گیری شود که آلومینیوم فراوان یا کم‌یاب است. بخش دیگر مسئله بازیافت، ملاحظات اقتصادی را شامل می‌شود. بازیافت می‌تواند ذخایر موجود آلومینیوم را افزایش دهد و از آلودگی محیط‌زیست جلوگیری کند؛ اما هزینه‌هایی هم دربردارد: برای مثال، هزینه ساخت و نصب سطل‌های

²²⁵ - Ayn Rand

²²⁶ - environmental values

²²⁷ - resource use

²²⁸ - waste disposal

²²⁹ - recycling

بازیافت برای قوطی‌های خالی، هزینه مالی و تحمل آلودگی هوا به‌خاطر کامیون‌هایی که بین محلات و محیط‌های کسب و کار تردد کرده تا مواد قابل بازیافت را جمع‌آوری کنند، هزینه قراردادادن قوطی‌ها در سطل‌های مناسب و هزینه پردازش دوباره قوطی‌ها برای استخراج آلومینیوم خام و مواردی از این قبیل. در کشورهای اروپایی، از پلاستیک و ظروف آلومینیومی استفاده کمتری می‌کنند درحالی‌که در ایران هنوز بر این موارد اهمیتی داده نشده و قانونی هم برای جلوگیری از آلودگی‌های محیط زیستی این قبیل کالاها برای اعمال در جامعه به چشم نمی‌خورد.

این‌که سود حاصل از بازیافت از هزینه آن بیشتر است، به نتایجی بستگی دارد که توسط اقتصاددانان ارائه می‌شود. بخش دیگر مسئله بازیافت، به تعهدات سیاسی برمی‌گردد که هنوز در ایران درباره آن برنامه‌ای مدون و قابل اجرا پیاده نشده است. فرض کنیم که استفاده صحیح از منابع و قراردادادن زباله در جای خود، دارای "ارزش" است؛ برای دستیابی به این "ارزش"، به کدام "نهادهای اجتماعی"^{۲۳۰} باید تکیه کرد؟ آیا بازیافت باید داوطلبانه و بر اساس مشوق‌های بازار باشد؟ یا دولت باید بازیافت را به‌عنوان بخشی از مأموریتی گسترده‌تر برای مدیریت استفاده از منابع و دفع زباله، اختیار کند؟ تعیین این‌که چگونه و با چه روش‌هایی به موضوعات علمی، اقتصادی و سیاسی بالا پرداخته می‌شود، دربرگیرنده "مجموعه‌ای از فروض ارزش‌های اخلاقی" است. آنهایی که "خودپرستانه" فکر می‌کنند، محیط‌زیست را مجموعه‌ای از منابع قابل استفاده، فقط برای انسان‌ها می‌بینند که برای لذت و بهره‌گیری خلق شده‌اند. در کشور سوئیس، در میدان‌های اصلی شهرها، جایگاه‌های تفکیک زباله ایجاد کرده‌اند و شهروندان موظف به تفکیک زباله‌هایشان هستند و باید آن‌ها را به این جایگاه‌ها انتقال دهند. حتی ظروف و بطری‌های شیشه‌ای و پلاستیکی بر اساس رنگ‌هایشان را باید در جایگاه‌های جداگانه به تفکیک قرار دهند. در این کشور اگر شهروندی زباله‌هایش را بر اساس دستورالعمل‌های تعیین شده تفکیک نکند باید به ازای هر پلاستیک زباله متوسط، معادل ۵ فرانک جریمه پردازد. در ایران نه تنها تفکیک زباله تبدیل به فرهنگ نشده است، بلکه قانونی هم برای آن وجود ندارد. انسان‌ها از محیط‌زیست برای اهداف مختلف اقتصادی و "زیبایی‌شناسی"^{۲۳۱} استفاده می‌کنند و بنابراین، برای سلامتی بشر مهم است که استانداردهای دقیق پاکیزگی رعایت شود. پس عاقلانه این‌است که از کارشناسان اقتصادی و فنی خواسته شود تا مقدار موجودی منابع را بدست آورند، تکنیک‌های استخراج آن‌ها را بهبود بخشند و تحلیل هزینه-فایده در مورد استخراج و بازیافت منابع انجام دهند تا مؤثرترین روش‌ها برای تولید آن‌ها تعیین شود.

از یک‌سو می‌توان فرض کرد که هدف "نگرش خودپرستی"؛ نگهداری، تغییر یا استفاده از محیط‌زیست صرفاً برای افزایش ثروت، بهبود سلامتی و رسیدن به تجربه‌های زیباشناسی بشر است. از دیگرسو و در مقابل، اشکال قوی "نگرش نوع‌دوستی" وقتی موضوعات زیست‌محیطی را می‌بینند، به

230 - social institutions

231 - aesthetic

اولویت‌های اقتصادی و علمی متفاوتی اشاره می‌کنند. نگرش نوع‌دوستی با احترام به محیط‌زیست، انسان‌ها را ملزم می‌سازد که منافع خود را تابع یا قربانی نیازهای دیگر افراد یا محیط‌زیست نکنند. با توجه به این نگرش، از نظر اخلاقی، محیط‌زیست مقوله‌ای است که به جای استفاده صرف توسط بشر، باید حفظ و نگهداری شود و به‌طور کلی، منافع شخصی افراد اولویت پایین‌تری را نسبت به رفاه موجودات دیگر یا محیط‌زیست دارد. در نظام‌های مبتنی بر اراده مردم، این مقولات به فرهنگی پایدار تبدیل شده است، لذا به آن "توسعه پایدار" می‌گویند، درحالی‌که در نظام‌های کنترل، مردم حاضرند برای خوشگذرانی و رفع نیازهای کوتاه مدت خود، به تخریب محیط زیست و حتی کشتن حیوانات مبادرت کرده و ساعاتی خوشی را برای خود فراهم کنند.

بی‌توجهی انسان‌ها به‌ویژه در نظام‌های کنترلی نسبت به حفظ و پایداری محیط‌زیست که بخش عمده آن‌را ضعف بنیان‌های اخلاقی این دسته از جوامع تشکیل می‌دهد، سبب شده ضمن وارد آوردن خسارات هنگفت اقتصادی به اقتصاد بین‌الملل، زمین را با بحران شدید زیست‌محیطی و زیست‌بومی مواجه کند. براساس یکی از گزارش‌های بانک جهانی در ۲۰۱۰ میلادی، ۹۰ درصد از ۱/۲ میلیارد نفری که در مناطق محروم و به‌شدت وابسته به جنگل‌ها برای تأمین نیازهای حیاتی خود زندگی می‌کنند، با بحران شدید زیست‌بومی مواجه هستند. این گزارش می‌افزاید: قطع غیرقانونی درختان جنگلی سالانه ۱۰ میلیارد دلار از بازار جهانی و ۵ میلیارد دلار از درآمد دولت‌های جهان را هدر داده و به رشد و تثبیت بازار اقتصادی، تعادل اجتماعی و محیط‌زیست کشورهای جهان صدمات بسیاری را وارد می‌کند. تخریب محیط‌زیست در بسیاری از نقاط جهان آن‌چنان شدت گرفته که منطقه شرق آسیا در ۲۰۰۱، آفریقا در ۲۰۰۳ و آسیای شمالی و جنوبی در ۲۰۰۵ میلادی زیر پوشش "برنامه مدیریت قانونی و نظارت بر جنگل‌های بانک جهانی" قرار گرفتند. اقدامات غیرقانونی مخرب محیط‌زیست جنگل‌ها که تجارت غیرقانونی چوب، عدم پرداخت مالیات بر درآمد بخش‌های جنگلی و زیرپا گذاشتن قوانین محیط‌زیستی را دربرمی‌گیرد، امنیت جهانی را با مخاطره مواجه کرده است.

گزارش بانک جهانی از وضعیت ۱۷ جنگل مهم جهان نشان می‌دهد که تقریباً در دو سوم از این کشورها سرعت تخریب جنگل بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴ میلادی ۵۰ درصد بوده است که این میزان حتی در برخی از کشورهای دیگر این مجموعه به ۹۰ درصد می‌رسد. براساس این گزارش، کامبوج با ۹۰ درصد سرعت تخریب جنگل در صدر جدول قرار دارد و پس از آن بولیوی و پرو با ۸۰ درصد و اندونزی با بیش از ۷۰ درصد در رده‌های بعدی قرار دارند. پس از این کشورها به ترتیب برزیل با ۸۰، اکوادور ۷۰، قانا ۶۰، کامرون، میانمار و مناطق شرقی روسیه ۵۰، لائوس ۴۵، کلمبیا ۴۲، تایلند ۴۰، مالزی بیش از ۳۵، ویتنام ۲۰ تا ۴۰ و مناطق شمال غربی روسیه با ۱۰ تا ۱۵ درصد بیشترین سرعت تخریب جنگل را در میان کشورهای جهان به‌خود اختصاص داده‌اند. بر اساس آمارهای جهانی، سهم ایران از مراتع و جنگل‌ها درحالی‌که جزو ۲۰ کشور برخوردار از منظر تنوع زیستی و ژنتیکی است؛ اما این سهم با تخریب گسترده در حال کاهش است. استفاده ناصحیح از این ثروت خدادادی

باعث از بین رفتن سطح وسیعی از جنگل‌های کشور شده است تا جایی که از ۱۳۹۲ تا ۱۴۰۰، بیش از ۱۷ هزار آتش‌سوزی در جنگل‌ها و مراتع کشور رخ داده که به ۱۶۲ هزار هکتار جنگل و مراتع ایران خسارت زده است. طی ۷۰ سال گذشته بیش از ۷ میلیون هکتار از جنگل‌های زاگرس نابود شده و تنها ۵ میلیون هکتار از آن باقی مانده است. در این مناطق، ۸۰ درصد عشایر و بیش از ۵۰ درصد از دام‌های کشور وجود دارند که تحت تأثیر تخریب جنگل‌ها و مراتع قرار گرفته‌اند. در این میان، سرعت تخریب جنگل‌ها که تا دههٔ اواخر ۲۰۰۰، حدود ۵ درصد بود، در دههٔ نخست هزارهٔ سوم میلادی با افزایش جهانی انتشار گازهای گلخانه‌ای و نابودی تنوع‌زیستی مناطق جنگلی به ۲۰ درصد رسید. در آمریکای لاتین سالانه بسیاری از جنگل‌های گرمسیری از بین می‌رود و در این میان برای ایجاد هر هکتار چراگاهی که با تخریب جنگل‌ها ایجاد می‌شود، حدود ۳۰۰ دلار صرف می‌شود که انتشار مقادیر عظیم گاز دی‌اکسیدکربن از نتایج ناخوشایند این امر است.

کارشناسان محیط‌زیست معتقدند ثبات و تعادل زیست‌محیطی بر پیچیدگی آن استوار است که البته از وظایف اولویت‌دار دولت‌ها محسوب می‌شود اما در نظام کنترلی ایران به اجزای تشکیل‌دهندهٔ محیط‌زیست از گیاه گرفته تا حیوان و آب و... توجه نمی‌شود و بنابراین، مشاهده شده است که توان تحمل اختلالات و جذب آلودگی‌ها توسط محیط زیست بیشتر است. به سبب قطع درختان و از بین بردن جنگل‌ها که ریه زمین هستند، استفاده از سوخت‌های فسیلی و جنگل‌های ویرانگر، بحران محیط زیست هر روز بر ابعادش افزوده می‌شود. افزایش گازهای گلخانه‌ای مثل انواع اکسیدهای کربن، متان و... سبب افزایش دمای کره زمین شده که در هزارهٔ سوم میلادی، سرعت افزایش دما شدت یافته است. نتیجهٔ این پدیده، شکاف لایهٔ اوزون، افزایش آب دریاها به نسبت ۱۵ تا ۲۵ سانتیمتر در نتیجهٔ ذوب شدن یخ قطب‌ها و به خطر افتادن امنیت زیست‌محیطی کره زمین بوده است. در فاصله سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ طبق آمارهای منتشره توسط سازمان ملل و مؤسسه جهانی انرژی و همچنین مؤسسه تخصصی بلاک اسمیت در آمریکا، میزان تولید گازهای گلخانه‌ای از ۲۰ میلیارد تن در سال، به ۳۰ میلیارد تن افزایش یافته است که نشانهٔ افزایش متوسط ۳۳ درصد در مدت ۹ سال است. حال اگر در مدت زمان مشابه به وضعیت ایران توجه کنیم درخواهیم یافت که، میزان رشد تولید گازهای گلخانه‌ای در ایران ۱۰۰ درصد افزایش داشته است. در ۱۹۹۰ تولید گازهای گلخانه‌ای در ایران ۱۷۵ میلیون تن گزارش شد و در ۲۰۱۰ این میزان تا حدود ۵۲۰ میلیون تن افزایش یافت. نسبت این افزایش طی کمتر از ۲۰ سال حدود ۳۰۰ درصد برآورد می‌شود و بنابراین، ایران در سرعت رشد تولید گازهای گلخانه‌ای پس از چین در مقام دوم دنیا قرار دارد!

به دلیل بی‌توجهی حاکمیت، تخریب محیط‌زیست و تأثیرات آن بر آب و هوا، وضعیت اقتصادی ایران را نیز به شدت آسیب‌پذیر کرده است. گسترش بیابان‌ها که حاصل همین تخریب است، صنعت کشاورزی را تحت تأثیر قرار داده و بسیاری از مناطق حاصلخیز را به بیابان تبدیل کرده است. تخریب محیط‌زیست در ایران با بی‌اطلاعی نسبت به محیط طبیعی و ضعف شدید اخلاقیات

زیست محیطی حاکمیت و مردم همراه است که همین امر سبب شده آن‌ها نه تنها کوششی در حفظ و حراست از آن نکنند، بلکه درصدد نابودی زیست بومی خود برآیند.

ایران یکی از پرجاذبه‌ترین زیست بوم و محیط زیست‌ها در جهان را داراست و اجزاء آن که خاک، آب، گازها و غیره به همراه جانداران هستند، بر پیشانی طبیعت مصفای عالم می‌درخشند، اما چنین ثروت ارزشمندی که باید به توسعه یافتگی کشور منجر شود به‌طور عمده به سبب ضعف اخلاقیات حرفه‌ای زیست محیطی حاکمیت در ایران، در حال نابودی است. همچنین اکوسیستم ایران که شامل موجودات تولید کننده: گیاهان سبز، موجودات مصرف کننده: جانوران و موجودات تجزیه کننده: باکتری‌ها و قارچ‌ها به‌علاوه عوامل غیرزنده اکوسیستم شامل نور، گرما، دما، گازها و آب می‌شوند، در معرض خطرات شدید زیست محیطی هستند چراکه قدر نمی‌دانند ایرانیان از این همه ثروتی که خالق هستی بخش به رایگان در کفشان نهاده است.

ایران با در اختیار داشتن ۲۲ تالاب بین‌المللی که از این تعداد ۷ تالاب در کرانه‌های خزر (گیلان، مازندران، گلستان)، ۵ تالاب در کرانه خلیج فارس (هرمزگان، خوزستان)، یک تالاب در کرانه‌های دریای عمان، یک تالاب مرزی و ۹ تالاب در استان‌های غیر ساحلی قرار دارند. به عبارتی دیگر، با یک میلیون و ۴۸۱ هزار و ۱۸۷ هکتار عرصه تالابی در بین کشورهای عضو "کنوانسیون رامسر"، ایران رتبه هجدهم را داراست اما این تالاب‌ها به دلیل سیاست‌های غلط آب‌رسانی، آلودگی‌های متعدد از جمله نفتی و هدایت فاضلاب‌ها و پسماندهای صنعتی در حال نابودی‌اند. همان‌طور که پیشتر گفته شد، جنگل‌های سرسبز و رؤیایی ایران با خطر نابودی روبه‌رو هستند. در هر ثانیه ۳۶۰ متر مربع یا در هر ۵ سال یک میلیون هکتار یا سالانه یک و نیم درصد از سطح جنگل‌ها و مراتع کشور تخریب می‌شوند؛ یعنی با تخریب ۳۳ درصد از جنگل‌های کشور، سطح کل جنگل‌های ایران به شدت در حال کاهش است. بر اساس معیارهای جهانی، چنان‌چه سطح جنگل‌های کشوری کمتر از ۲۵ درصد خاک آن باشد، وضعیت محیط زیست در آن کشور بحرانی است. سهم هر ایرانی ۰/۲ هکتار است، که این رقم با توجه به سرانه جهانی جنگل به مقدار ۰/۸ هکتار، حاکی از فقر و کمبود شدید کشور ایران بوده که در میان ۵۶ کشور دارای جنگل در جهان، در مقام چهل و پنجم است!

در کنار موارد بالا، وضعیت رودخانه‌ها و آب‌های کشور از وضعیت مطلوبی برخوردار نیستند. برای مثال، به گزارش سازمان حفاظت محیط زیست ایران، در رودخانه سفید رود که به ولگای ایران معروف است، سالانه یک هزار و ۸۴۰ تن نیتрат و فسفات ریخته می‌شود که بعد به دریای خزر انتقال می‌یابد. این رودخانه با تخلیه ۱۵/۳ تن بقایای حشره کش، آلوده‌ترین رودخانه ایران از نظر آلودگی سموم کشاورزی است. بنا به گزارش بالا، پس از این رودخانه به ترتیب رودخانه‌های آستارا، چالوس و بابل در وضعیت بحرانی قرار دارند که همگی نشان‌دهنده آلودگی شدید با ارزش‌ترین اکوسیستم

آبی ایران، یعنی حوزه دریای خزر است. افزون بر تخریب و نابودی خاک، جنگل‌ها، آب و گونه‌های بسیار نادر گیاهی در ایران، شکار بی‌رویه حیوانات سبب شده است جمعیت ۲۵ درصد از گونه‌های پستانداران و ۱۱ درصد از گونه‌های پرندگان ایران رو به انقراض رود. برای مثال از میان پستانداران وحشی ایران، تاکنون نسل شیر ایرانی و ببر مازندران به کل منقرض شده و نسل برخی دیگر از گونه‌های جانوری نیز در حال انقراض است. همچنین از میان پرندگان ایران، نسل پلیکان خاکستری، عروس غاز، قوی کوچک، عقاب طلایی و.... و از میان خزندگان وحشی ایران، نسل تمساح ایرانی (گاندو) و انواع لاک پشت و از میان نسل گونه‌های آبزیان، ماهی قره‌برون، ماهی استورژن روسی، ماهی شیپ، ماهی استورژن ایرانی، ماهی ازون‌برون و.... در حال انقراض هستند. به گزارش سازمان محیط‌زیست ایران و با استناد به آمار سازمان ملل، در ۱۹۳۰ بالغ بر ۱/۵ میلیون فوک دریایی در دریای خزر وجود داشته است، که این رقم در ۲۰۰۸ شمسی، به کمتر از ۱۰۰ هزار فوک دریایی کاهش یافت.

باید باور کنیم که بدون برخورداری از اکوسیستمی سالم، اقتصادی سالم و پویا، زندگی سالم و در پی آن، توسعه یافتگی امکان‌پذیر نیست؛ اکوسیستم ناسالم علاوه بر ایجاد بیماری‌های جسمی و تحمیل هزینه‌های سنگین بر اقتصاد ملی، جامعه را با انواع بیماری‌های روانی روبه‌رو خواهد کرد. محیط‌زیست سالم، انسان شاداب و بانشاط می‌سازد که سبب ایجاد جامعه‌ای پایدار خواهد شد و در آن انسان‌ها می‌توانند خلاقیت، نوآوری و ابداع داشته باشند و بنابراین، مسیر توسعه و رشد در مظاهر گوناگون هموار می‌شود. جامعه‌ای که انسان‌های مریض از لحاظ جسمی و روانی داشته باشد، بالطبع نمی‌تواند به تولید انسان توسعه یافته مبادرت ورزد و چنین انسان‌هایی با اخلاق حرفه‌ای زیست‌محیطی بیگانه‌اند و بنابراین، محیط‌زیست ناسالمی دارند که در آن، انواع ناهنجاری‌ها به چشم می‌خورد. نابودی موجودات تولیدکننده از جمله گیاهان سبز، جانوران و حتی موجودات تجزیه‌کننده چون باکتری‌ها و قارچ‌ها در کنار تخریب عوامل غیرزنده اکوسیستم که شامل نور، گرما، دما، گازها و آب‌ها می‌شوند، آینده سالم و روشنی را برای هیچ جامعه‌ای به همراه نخواهد داشت. جامعه‌ای که از محیط زیست باطراوتی برخوردار نباشد، خمود و افسرده خواهد بود و از سایر مواهب طبیعی و مصنوعات انسانی لذت نخواهد برد. مطالعات نشان می‌دهند که حتی شعر و موسیقی و انواع رشته‌های هنری به موازات تخریب محیط زیست، لطافت و زیبایی خود را از دست داده و آرامش و نشاط را به ارمغان نخواهد آورد. با این‌همه معلوم نیست که چرا هنوز اخلاقیات زیست‌محیطی به‌طور کامل برای حاکمیت کنترلی ایران علیرغم آموزه‌های دینی و فلسفی در باب حفاظت از محیط زیست تبیین نشده و اجازه می‌دهد بشر با دست خود به تخریب این ثروت و موهبت ارزشمند الهی پردازد.^{۳۳۲}

^{۳۳۲} - موضوعات مبسوط مربوط به منابع دینی و فلسفی محیط زیست در شرق و غرب را می‌توانید در کتاب "اقتصاد اخلاقی" (نشر نورعلم، ۱۳۹۱، صص ۴۲۱-۳۸۹) مطالعه کنید.

۹- تکمله:

آموخته‌ام که نظام‌های ایدئولوژیک-توتالیتار باور دارند که توسعه نیافتگی برایشان دردسر کمتری دارد؛ چراکه اگر جامعه در فرایند توسعه یافتگی قرار گیرد، مردم هوشیار و توسعه یافته شده و پایه‌های نظام تمامیت خواه را برمی‌چینند و به طور طبیعی، مقابله با شورش‌ها و اعتراضات مداوم مردمی، هزینه‌های فراوانی در بردارد که حاکمیت توان پرداخت آن‌را نخواهد داشت.

سال‌هاست پرسش‌ها و یادداشت‌های کوتاه و متنوعی را پیرامون توسعه نیافتگی در کانال شخصی خود در پلتفرم تلگرام می‌نویسم. همچنین، طی سالیان تدریس و تجربه اندوزی و بودن و ماندن در کنار مردم ایران، بخشی از دغدغه‌های ملت ایران را در مورد وضعیت آینده کشور و شک و تردید در این‌که آیا سرانجام جامعه ایرانی مسیر توسعه یافتگی را طی خواهد کرد؟ در قالب فرضیه‌ها و سئوالات مورد آزمون برای خوانندگان کانال شخصی خود عرضه داشته‌ام که بخشی از آن مطالب را در انتهای کتاب "چرا ایران نمی‌تواند توسعه پیدا کند؟" تیتروار خلاصه کرده و آن‌ها را در بوته نقد و بررسی قرار می‌دهم. بررسی موشکافانه پرسش‌ها و تبیین فرضیه‌هایی که در ادامه می‌آیند، مستلزم نگارش کتاب‌های متعددی است اما باور دارم که مجموعه حاضر می‌تواند پاسخ‌های مناسبی ارائه دهد. در ادامه فقط به طرح پرسش‌ها و فرضیه‌ها پرداخته و بررسی موشکافانه هر کدام را به وقت دیگری موکول می‌کنم. خوانندگان، این بخش از کتاب را که به نظرم حاوی پرسش‌های اساسی درباره علل توسعه نیافتگی در ایران است، می‌توانند به شکل فرضیه‌ها و پرسش‌های دانشگاهی در نظر بگیرند که بیشتر آن‌ها را برای دانشجویان مقاطع تحصیلی عالیه طراحی کرده‌ام.

بخش اول: فرهنگی و اجتماعی

پرسش کلیدی نخست:

آیا ریشه بحران توسعه نیافتگی در جامعه ایرانی را می‌توان در نگرش‌های یکسویه و غیرقابل انعطاف ایدئولوژیکی و سلیقه‌ای برخی از رهبران سیاسی و روحانیون جزم‌گرا جستجو کرد؟

پرسش‌های فرعی:

- ۱- چرا عده‌ای از مردم ایران باور دارند که روحانیون انحصارطلب و جزم‌گرا و رهبران سیاسی منتسب به آن‌ها برای دفاع از عقاید و حفظ قدرت خود، آماده‌اند که با هر ترفندی در قدرت باقی بمانند؟
- ۲- چرا همین جناح فکری معتقد است که حفظ نظام مورد علاقه آن‌ها از واجبات عینی بوده و هرگونه اعتراض و مخالفت با آن‌را باید با فیلترینگ، سرکوب، تهدید، شکنجه، اعتراف و زندان پاسخ داد چراکه مخالفت با آن‌ها و مدعی‌هایشان به مثابه مخالفت با خداست؛ ضمن آن‌که معترضین عموماً از طرفداران آمریکا و اسرائیل و اجانب معرفی می‌شوند؟
- ۳- آیا کلید برون‌رفت از این معضل در دستان ولی فقیه است؟
- ۴- آیا راه حل قطعی، جدایی دین از حکومت یا سیاست است تا هم مردم دین‌دار بمانند و هم حکومت با ابزار دین، در پی نظام سلطه نباشد؟

پرسش کلیدی دوم:

آیا ریشه بحران توسعه نیافتگی جامعه در زیاده خواهی‌های برخی از آقایان و آقا‌زاده‌هایشان نهفته است؟

پرسش‌های فرعی:

- ۱- چه عواملی باعث شده است که آقا‌زاده‌ها سهم خودشان را فقط از سفره انقلاب نخواهند بلکه سفره ملت را نشانه بگیرند؟
- ۲- سهم آقا‌زاده‌ها در بحران‌های اجتماعی- سیاسی و توسعه نیافتگی کشور چقدر است؟
- ۳- آیا قطع ید این‌دسته از افراد از تمامی منصب‌های حکومتی و کلیدی نظام برای همیشه باید از اولویت‌های دستگاه قضا قرار گیرد؟
- ۴- چرا دستگاه قضا تا کنون به‌طور مؤثر با این افراد برخورد عملی نکرده است؟ آیا استنباط می‌شود برخورد با این افراد، ارزش‌های حاکمیت را زیر سؤال می‌برد؟

پرسش کلیدی سوم:

آیا ریشه بحران توسعه نیافتگی در یک‌سونگری، جهت‌دار بودن و گزینشی عمل کردن قوه قضاییه است؟

پرسش‌های فرعی:

- ۱- چرا اکثر رؤسای قوه قضاییه گفته‌اند که وقتی میز قضا را تحویل گرفتند، ویرانه‌ای را تحویل گرفته‌اند؟
- ۲- چرا اکثر مسئولان قوه قضاییه از یک جناح فکری خاص انتخاب می‌شوند؟
- ۳- چرا برخورد قوه قضاییه با افراد در جناح‌های فکری مغایر افراد همسو با جناح فکری این قوه، یکسان نیست و این قوه فقط نگران منافع قشر خاصی از جامعه است؟
- ۴- چرا تا کنون عملکرد قوه قضاییه و مسئولان آن در مقابل خواسته‌ها و انتظارات مردم به چالش کشیده نشده و این قوه فعال می‌باشد است؟

پرسش کلیدی چهارم:

آیا ریشه بحران توسعه نیافتگی در فقدان آزادی‌های اجتماعی نهفته است؟

پرسش‌های فرعی:

- ۱- چرا ملت ایران طی چهار دهه گذشته از بسیاری از آزادی‌های اجتماعی محروم نگاه داشته شده است؟
- ۲- چرا به اعتقاد گروهی، حاکمیت ترس از آزادی‌های اجتماعی دارد؟
- ۳- رابطه میان بحران‌های سیاسی- اجتماعی با فقدان آزادی‌های اجتماعی را می‌توان در نبود دموکراسی واقعی در جامعه جستجو کرد؟
- ۴- چرا پایه‌های دموکراسی مثل: آزادی رسانه، آزادی بیان، آزادی احزاب و آزادی فعالیت نهادهای غیردولتی یا NGOها در جامعه ایرانی طی چهار دهه گذشته نتوانسته‌اند نهادینه شوند که در نتیجه، شاهد بحران‌های اجتماعی- سیاسی مکرر در جامعه هستیم؟

پرسش کلیدی پنجم:

آیا ریشه بحران توسعه نیافتگی در عملکرد جهت‌دار صدا و سیما و نشریه‌های دولتی است؟

پرسش‌های فرعی:

۱- چرا بخش خصوصی در کشور نمی‌تواند عهده‌دار صدا و سیما باشد و الزاماً این بخش رسانه‌ای مهم باید دولتی باشد؟

۲- چرا حاکمیت تاکنون اجازه داده است تا صدا و سیما با ارایه تحلیل‌های جهت‌دار و یکسویه، فقط حامی و پشتوانه فکری و عملیاتی جناح خاصی باشد، صدای اقلیت مردم کشور را منعکس کند و سایر اقشار و دیدگاه‌های موجود که اکثریت را هم در جامعه به خود اختصاص می‌دهند، از بازتاب افکارشان عاجز باشند؟

۳- چرا صدا و سیمای دولتی، همه عالم را مقصر می‌داند الا همفکرانش را که هر روز در داخل بر ابعاد بحران می‌افزایند و تا کنون در مقابل هیچ مرجعی هم پاسخگو نبوده است؟

۴- چرا صدا و سیمای دولتی حتی قادر نیست درمقابل چند گروه و کانال مجازی حرفی برای گفتن داشته باشد و برعکس، هر روز نفوذ خبریش را در جامعه از دست می‌دهد؟ و از همه مهمتر، چرا مافیای مسلط بر صدا و سیما، دشمن شماره یک شبکه‌های مردمی مجازی مثل تلگرام و اینستاگرام و آتس اپ و... است؟

پرسش کلیدی ششم:

آیا ریشه بحران توسعه نیافتگی در طرز تفکر اعضای شورای نگهبان نهفته است؟

پرسش‌های فرعی:

۱- اگر شورای نگهبان، حافظ قانون اساسی است، چرا فقط به منافع و سلیقه اقلیت جامعه توجه دارد؟ مگر قانون اساسی برای آحاد ملت نوشته نشده است؟

۲- چرا اعضای شورای نگهبان فقط از جناح فکری خاصی تشکیل شده است و سلیقه‌ها و افکار دیگر را دربر نمی‌گیرد که بتواند تمامی سلايق و افکار را پوشش داده و جوابگو باشد تا در مواقع حساس قادر باشد جلوی بحران‌های اجتماعی را بگیرد؟

۳- چرا معترضین معتقدند که ریشه بحران در شورای نگهبان و فتوهای متکی بر نظارت استصوابی آن شورا نهفته است که انتخابات مجلس شورای اسلامی و ریاست جمهوری را ناکارآمد کرده و اکنون به دنبال ناکارآمدی شوراهای شهر و روستاست؟

۴- چرا تاکنون رفتار و عملکرد شورای نگهبان از طرف مرجعی رسمی زیر ذره بین نرفته و اشتباهات این نهاد بسیار مهم و تأثیرگذار هنوز توسط مراجع ذیربط مورد مؤاخذه قرار نگرفته است؟ اشتباهات فاحشی که قطعاً بحران‌های عدیده‌ای را در دامن خود می‌پروراند و متعاقباً هزینه‌های سنگینی بر ملت وارد می‌سازند.

بخش دوم: اقتصادی

پرسش کلیدی هفتم:

آیا ریشه بحران توسعه نیافتگی در تنگناهای معیشتی مردم نهفته است؟

پرسش‌های فرعی:

- ۱- چرا دخل و خرج مردم با هم نمی‌خواند؛ هزینه‌ها بیشتر از درآمدهاست و مردم مجبورند آرامش، آسایش و تفریحات خود و خانواده‌اشان را فدای چالش‌ها و تنگناهای معیشتی و اقتصادی کنند؟
- ۲- چرا هنوز چترهای حمایتی برای کمک به نیازمندان به‌طور صحیح از محل منابع ملی طراحی نشده‌اند؟
- ۳- چرا دولت با کمک مجلس افزایش هزینه‌های مردم را از طریق افزایش قیمت منابعی که مالک اصلی آنها مردم هستند (مثل قیمت کالاهای ضروری، حامل‌های انرژی و...) سال‌هاست در دستور کار قرار داده است که همین امر باعث شده مردم فشارهای اقتصادی را با تمام وجود تحمل کنند؟
- ۴- چرا حاکمیت با قطع ارسال کمک‌های فرامرزی سعی نمی‌کند بار هزینه‌ای حاکمیت را کاهش داده تا فشارهای معیشتی و اقتصادی بر اقشار مختلف جامعه کاهش یابد؟

پرسش کلیدی هشتم:

آیا ریشه بحران توسعه نیافتگی در اختلاس‌های فراگیر است؟

پرسش‌های فرعی:

- ۱- رابطه میان تنگناهای اقتصادی، بحران‌های اجتماعی و اختلاس‌های گسترده در دستگاه‌های دولتی کدامست؟
- ۲- چرا هر روز بر پیچیدگی و ابعاد اختلاس‌ها افزوده می‌شود؟
- ۳- چرا حاکمیت تا کنون به‌طور عملی نتوانسته است جلوی اختلاس‌ها را بگیرد؟
- ۴- تأثیرات اختلاس‌ها بر نوسانات اقتصادی، گسترش فقر، نابسامانی‌های درآمدی بنگاه‌های اقتصادی و در مجموع، انگیزه‌های کسب و کار چیست؟

پرسش کلیدی نهم:

آیا ریشه بحران توسعه نیافتگی در اقتصاد دستوری است؟

پرسش‌های فرعی:

- ۱- رابطه میان فقر، بحران‌های اجتماعی و اقتصاد دستوری یا دولتی چیست که سبب پیدایی انحصارات نهادهای شبه دولتی، نظامی و ناکارآمدی سیاست‌های دولتی شده است؟
- ۲- چه عواملی در حاکمیت اجازه نمی‌دهند که انحصار دولت و شبه دولت از اقتصاد قطع شده و سیستم رقابتی جانشین مونوپول‌های اقتصادی شود؟
- ۳- چرا حاکمیت اجازه داده است تا سپاه و برخی از نهادهای وابسته به حاکمیت در مقابل بخش خصوصی ایستادگی کرده و توان بخش خصوصی در اقتصاد را به حداقل ممکن برساند؟
- ۴- چرا شاخص‌های فقر و نابرابری در اقتصاد دستوری ایران روز به روز در حال افزایش است و به اصطلاح دلواپسان و محافظه کاران با تمامی قدرت به مبارزه علیه اقتصاد آزاد متکی به بخش خصوصی قیام کرده‌اند؟

پرسش کلیدی دهم:

آیا ریشه بحران توسعه نیافتگی در نادیده گرفتن بخش خصوصی، بازگذاشتن دست "خصولتی‌ها" و نهادهای سپاه به‌ویژه "قرارگاه خاتم" و در مجموع عملکرد دولتمردان نهفته است؟

پرسش‌های فرعی:

- ۱- چرا تاکنون دولت‌ها قادر به محافظت واقعی از بخش خصوصی و منافع ملی مردم نبوده‌اند و درحالی‌که سفره مردم برای آن‌ها در اولویت دسته چندی بوده است، دست خصولتی‌ها و به‌ویژه نهادهای مربوط به سپاه را برای رقابت نابرابر با بخش خصوصی باز گذاشته‌اند؟
- ۲- چرا آن‌ها برای حفظ موقعیت سیاسی- اجتماعی خود همیشه گوش به فرمان بوده و به قول خودشان خودنویسی برای امضاء بوده‌اند؟
- ۳- چرا دولت‌ها تاکنون نتوانسته‌اند بهره‌وری نیروی کار را افزایش دهند و متعاقباً فقر مطلق را در جامعه کاهش داده و دستمزدها را با نوع خدمت هماهنگ کنند؟

۴- چرا تاکنون حرکت متغیرهای کلان اقتصادی در بازارهای مختلف اقتصادی (مثل نرخ دستمزد در بازار نیروی کار، نرخ تورم در بازار کالا و خدمات، نرخ بهره در بازار پول و سرمایه و.....) با هم هماهنگ نشده‌اند تا بی‌ثباتی و بحران در اقتصاد فروکش کند؟

۵- چرا دولت‌ها طی دهه‌های متوالی فاقد هرگونه آینده‌نگری و استراتژی اقتصادی- اجتماعی- فرهنگی و... بوده‌اند و اکثراً با استفاده از سیاست‌های پوپولیستی سعی در فروکش کردن بحران‌های متعدد جامعه برآمده‌اند؟

همان‌طورکه مشاهده می‌شود برای پاسخ به تمامی این پرسش‌ها باید ساعت‌های زیادی وقت صرف کرد که از ظرفیت این کتاب خارج است و بنابراین، تفکر و تدبیر در آن‌ها را به خوانندگان این سطور واگذار می‌کنم تا در فرایند پاسخ به پرسش‌ها متوجه تخریب شدید سرمایه‌های اجتماعی و ازهم پاشیدگی بنیان‌های اصیل در جامعه شوند.

پرسش را دوباره تکرار می‌کنم: چرا ایران نمی‌تواند توسعه پیدا کند؟

این بخش نیز، همان‌طورکه در بخش پیشین اشاره شد، شامل مطالبی است که در کانال شخصی در تلگرام نوشته‌ام. برخی از نکات آن یادداشت‌ها را به‌قرار زیر فهرست کرده تا تکمله مناسبی برای پایان این دفتر باشد. چرا ایران نمی‌تواند توسعه پیدا کند؟ افزون بر موضوعات علمی و کنکاش‌های اجتماعی- فرهنگی و اقتصادی، به زبان ساده و پرهیز از مباحث کلامی و نظری می‌توان اضافه کرد:

۱- مهمترین مشکل توسعه نیافتگی ایران، پراکندگی قدرت و تعدد زیاد مراکز قدرت در جامعه بوده و بنابراین، مرکزی واحد برای تصمیم‌سازی و تعیین استراتژی واحد توسعه در کشور وجود ندارد. به دلیل پراکندگی قدرت، کسی هم مسئول گفتار و عملکردش نیست و طی تمامی سالیان پس از انقلاب، مشاهده نشده کسی را به‌دلیل گفتار و عملکردش مؤاخذه کنند. خسارات عظیمی که افراد و نهادها به کشور وارد کرده و ایران را طی سالیان متمادی از جاده توسعه یافتگی دور کرده‌اند، نه در جایی پرسش می‌شود و نه مسئولی به سبب خسارات وارده، استعفا می‌دهد. (نابودی بازار سرمایه، نابودی تولید، کاهش شدید قدرت خرید مصرف‌کننده، خسارات انجام نشدن قرارداد کرسنت، جلوگیری از پالرمو، سی-اف-تی و FATF، عامل تحریم‌ها، نداشتن برق در تابستان و گاز در زمستان، خودروهای نامناسب با قیمت‌های بالا و ده‌ها مورد مشابه دیگر).

در حوزه پراکندگی قدرت، اضافه کنید که سیاست خارجی، فرماندهی کل قوا، تعیین برخی از وزرا مثل وزیر کشور و وزیر امور خارجه در اختیار رهبری است و رئیس‌جمهور قدرت زیادی در انتخاب این افراد و فرایندها ندارد. افزون بر این مورد، نهادهای دیگری مثل نهاد ائمه جمعه و جماعات (که نه فقط در تمامی امور اقتصادی- اجتماعی- سیاسی و فرهنگی اظهارنظر و مداخله می‌کنند بلکه به خود حق انتخاب استاندار، وزیر، نماینده و.... را نیز می‌دهند)، روحانیون حوزه، سپاه، بسیج، مداحان،

تندروهایی که زیر پرچم "دولت سایه" برای خود حریم امن ایجاد کرده‌اند، نمایندگانی که با کمترین رأی وارد مجلس شده‌اند و ده‌ها مراکز پیدا و پنهان، همگی در کار رئیس جمهور دخالت کرده و افراد مورد نظر خود را با فشار وارد دستگاه‌های اجرایی کشور می‌کنند و بنابراین، بسیاری از افراد لایق و کاربلد به بهانه‌های مختلف از امور اجرایی حذف شده و اکثر رؤسای جمهور با صدای بلند فریاد می‌زنند: "آنان نمی‌گذارند ما کار کنیم"! جالب است که دکتر پزشکیان رئیس جمهوری دولت چهاردهم، حتی قبل از تشکیل کابینه و شروع به کار دولت و انتخاب وزرا، می‌گوید: "اصلاً نمی‌گذارند من کاری انجام بدهم! مرا آوردند بعدش خودشون کارشونو می‌کنند. اصلاً انگیزه نداریم. ما را بازی نمی‌دهند که بتوانیم کار بکنیم. بالاخره باید بگذارند که من کار کنم؛ با انگ زدن آدم‌های توانمندِ عالمِ باعرضه به یکی انگ می‌زنند برای این که می‌خواهند قدرت و آن جایگاه را بگیرند. کاش بگیرند و مشکل را حل کنند. می‌گیرند و خراب می‌کنند." (و سرانجام در انتخاب وزرا، کار خودشونو کردند!) قبل از او هم رؤسای جمهور دیگر مثل خاتمی، احمدی‌نژاد و قبل‌تر بنی‌صدر، نقل به مضمون همین عبارات را تکرار می‌کردند. در این شرایط چگونه می‌توان به توسعه یافتگی رسید؟

۲- نبود استراتژی اقتصادی در ایران در کنار مبهم بودن سیاست‌های پولی و مالی (مالیاتی)، دلیل عمده توسعه نیافتگی است. درحالی‌که روز به روز از قدرت خرید مردم کاسته می‌شود، کسب و کارها از رونق می‌افتند و ارزش دلاری دارایی‌های ملت کاسته می‌شود؛ دولت با همراهی مجلس "مالیات بر تورم" وضع می‌کند! یعنی، همزمان به دلیل ایجاد توهم پولی از قِبلِ تورم که بر دارایی‌ها و کسب و کار جامعه مترتب شده است، درحالی‌که ۶۰-۷۰ درصد از بنگاه‌های اقتصادی متعلق به بنیادها و نهاد رهبری بر مبنای لایحه اصلاح نظام مالیاتی! از پرداخت مالیات معاف هستند، دولت برای تأمین منابع، مردم را مجبور به پرداخت مالیات‌های سنگین می‌کند. یعنی، اکثر دولت‌ها در گذشته درحالی‌که بیکاری و تورم را در سفره مردم جا داده‌اند، هر جا که توانسته از بورس تا مالیات‌های پنهان، جیب مردم را خالی کرده‌اند. این جاست که طبقه متوسط فقیر شده و روز به روز فقیرتر می‌شود تا جایی‌که می‌رود دیگر اثری از طبقه متوسط باقی نماند؛ درحالی‌که این طبقه عامل و ناجی توسعه یافتگی در جامعه است.

طبقه متوسط نه فقط تکیه‌گاه سیاسیون برای قوام حکومت است، بلکه عاملی برای شتاب بخشیدن به فرایند توسعه یافتگی محسوب می‌شود. کاوش‌های زیادی درباره اهمیت طبقه متوسط انجام شده و نقش آن‌را در توسعه یافتگی، کاهش فقر، کاهش مهاجرت، بهبود کیفی وضعیت آموزش، بهبود وضعیت نیروی کار، ایجاد کارآیی، تقویت کارآفرینی و ایجاد فرصت‌های مناسب در جامعه نشان داده‌اند. ازجمله مقاله‌ای در بانک توسعه آسیایی منتشر شده است که به بررسی کانال‌هایی می‌پردازد که از طریق آن طبقه متوسط می‌تواند برای رشد و توسعه یافتگی مهم باشد و همچنین عوامل تعیین کننده اندازه و رشد طبقه متوسط را مشخص می‌کند. نویسندگان

مقاله "با استفاده از معیارهای مختلف طبقه متوسط و جمعیتی متشکل از ۷۲ کشور در حال توسعه طی دوره ۱۹۸۵-۲۰۰۶ دریافتند که طبقه متوسط بزرگ‌تر بر رشد و توسعه عمدتاً از طریق سطوح بالاتر سرمایه‌گذاری بر سرمایه انسانی تأثیر می‌گذارد. این در صورتی است که در برخی از کشورهای مورد مطالعه ویژگی‌های نهادی و فرهنگی موانعی برای تقویت طبقه متوسط ایجاد کرده است. گسترش دولت‌ها، توسعه مناطق شهری، ترویج دموکراسی و محدود کردن تمرکز قومی همگی به طور بالقوه برای افزایش اندازه طبقه متوسط مفید هستند."^{۲۳۲}؛

۳- ملت ایران دهه‌هاست با حاکمیت رودرپایستی دارد. ما با رفتار منفعلانه خود اجازه نمی‌دهیم که حاکمیت ایدئولوژیک-توتالیتر واقعیت‌های موجود اطرافش را بفهمد و به محض شنیدن صدای مخالف، با آن به شدت برخورد کرده و به گمانش آن‌را در نطفه خفه می‌کند. توسعه نیافتگی را ملت توسط فشارهای معیشتی و کاهش رفاه اجتماعی، تحدید آزادی‌های اجتماعی، تخریب محیط زیست و امثالهم می‌بیند و می‌فهمد اما هیچ‌گاه علیه آن اعتراضی گسترده انجام نداده و بنابراین، حاکمیت اعتنایی به مؤلفه‌های توسعه یافتگی نمی‌کند. حاکمیت هنوز باور نکرده است که عملکردش باعث شده بیش از ۹۰ درصد از ملت ایران با نظام سیاسی کنونی موافق نباشند و خواستار اصلاحات ساختاری در بطن نظام ایدئولوژیک-توتالیتر هستند. ملت هم باید بداند تا اصلاحات ساختاری در قانون اساسی و رفتار حاکمیت در تعامل با جامعه صورت نگیرد، توسعه یافتگی در قالب شعار باقی خواهد ماند؛

۴- عده‌ای گمان می‌کنند مردم هم مقصرنند؟ چرا؟ چون حاکمیت را در این توهم نگاه داشته‌اند که اکثریت ملت حامی اوست درحالی‌که اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران کاملاً درک کرده که تمامی مشکلات به وجود آمده برآمده از همین نظام سیاسی است و با تغییرات گسترده در قانون اساسی و تفکر حاکمیتی، چیزی عوض نخواهد شد. توسعه یافتگی قبل از آن‌که مفهومی اقتصادی باشد، وابسته به کارکرد سیاسیون است؛

۵- در بسیاری از شئون مختلف، کسی را جلودار مافیای اقتصادی وابسته به نهادهای نظامی و حاکمیتی نیست؛ برای مثال، اگر بنگاهی اقتصادی رشد کند و تراز مثبت سالانه داشته باشد به جای آن‌که در فرایند توسعه یافتگی مشارکت داشته باشد، در نهایت محکوم به نابودی است چرا که نهادهای دولتی و شبه دولتی به‌ویژه سپاه، چشم طمع به آن دوخته، تقاضای سهم‌خواهی می‌کنند و با ایجاد فشار و ترفندهای متفاوت نه‌فقط می‌خواهند در سود بنگاه اقتصادی تا ریال آخر سهیم شوند، بلکه در ساختار مدیریتی و تصمیمات بنگاه کارآفرینان سهیم و کنترل داشته باشند و در نتیجه کارآفرینان اقتصادی یا باید صحنه رقابت را برای همیشه ترک کرده یا بی‌انگیزه و بی‌تفاوت به کار

خود ادامه دهند. حاکمیت گمان دارد مالک ملت است و ملت، رعیت حاکمیت است. تا زمانی که پندار ارباب- رعیتی در جامعه ایرانی باطل نشود و حاکمیت باور نکند که مالک ملت نیست، ملت به او اعتماد نخواهد کرد و جامعه همچنان در مسیر توسعه نیافتگی پیش خواهد رفت؛

۶- زیرا مردم درگیر مشکلات فراوان اقتصادی هستند و حاکمیت جایی برای مشارکت آن‌ها در فرایند توسعه یافتگی باقی نگذاشته است. چرا؟ چون حاکمیت بنگاه‌داری می‌کند؛ نه نظارت؛ و مالکیت منابع را از آن خود می‌داند و برای بخش خصوصی کمترین نقش را قایل است. بنابراین، مردم در گرداب بیکاری، رکود و تورم دست و پا می‌زنند و ناهنجاری‌های عدیده اقتصادی کمر ملت را خم کرده و چتر فقر بر جامعه گسترده شده است؛

۷- باید دانست که توسعه یافتگی در محیطی سالم می‌تواند رشد کند؛ اما عملکرد حاکمیت در ایران به گونه‌ای بوده است که فساد، فحشا، رانت‌جویی، دزدی و غارت توسط گروهی از متولیان وابسته به نهادهای حاکمیتی در اوج قرار دارد و هرگونه مسیر برای قرارگرفتن در فرایند توسعه یافتگی را بسته است؛

۸- از علل مهم دیگر توسعه نیافتگی ایران این است که سرمایه‌های اجتماعی به حضیض ذلت غلطیده و سرمایه‌های انسانی در کشور درحال نابود شدن هستند. جوانان و تحصیل‌کرده‌های ما امیدی به آینده ندارند و هرکدام می‌خواهند از ایران فرار کنند. مهاجرت نخبگان، استادان دانشگاه، هنرمندان و نویسندگان و جوانان ناامید به رویه‌ای مرسوم و متداول تبدیل شده است. بدون سرمایه‌های اجتماعی و انسانی، قرارگرفتن در مسیر توسعه یافتگی امکان‌پذیر نیست؛

۹- زیرا آزادی‌های اجتماعی در کنار آزادی بیان و قلم از جامعه سلب شده است و به‌طور معمول افراد را به جرم ابراز عقیده و مخالفت با نظام سیاسی بازداشت کرده و زندانی می‌کنند. آزادی کلید درهای بسته به روی توسعه یافتگی است و اگر آزادی نباشد، توسعه یافتگی امری موهوم و زودگذر خواهد بود؛

۱۰- از همه مهم‌تر، سیاست خارجی در خدمت مردم و اقتصاد نبوده و رابطه میان کشور با اقتصاد بین‌الملل قطع شده است که شاخص در دسترس این ادعا را در بی‌اعتباری بین‌المللی پاسپورت ایرانی در کنار نبود سرمایه‌گذاران خارجی و استفاده از منابع خارجی در فرایند تولید می‌توان جستجو کرد. همچنین به دلیل عملکرد خارج از عرف شناخته شده بین‌المللی حاکمیت، شخصیت و کرامت ملت ایران نزد کشورهای دیگر خدشه‌دار شده و در کنار تروریست خطاب کردن او، اعتماد جهانی در تعاملات و مبادلات بین‌المللی را از دست داده و مسیر توسعه یافتگی در کشور را وهن‌آلود کرده است؛

۱۱- به دلیل ایجاد تنش‌های گسترده اجتماعی- اقتصادی و فرهنگی، از یک سو رابطه میان مردم و حاکمیت قطع شده و "اعتماد" مردم به حاکمیت از بین رفته است و از سوی دیگر، این دو را در مقابل هم قرار داده است. فشارهای رو به تزاید از سوی حاکمیت به مردم باعث شده انواع امراض و بیماری‌های جسمی و روحی بر ملت حادث شده و ضمن ناپیدایی شادی و نشاط در میان اقشار مختلف مردم، افسردگی، خستگی، عصبانیت و استرس در چهره‌ها موج بزند؛

۱۲- محیط زیست و زیست بوم ایرانیان در حال نابودی است و سیاست‌های مربوط به توسعه پایدار در پایین‌ترین اولویت برنامه‌های حاکمیت قرار دارد. توسعه یافتگی بدون اهمیت دادن به محیط زیست، قدم زدن در سراب کویر است؛

۱۳- علم و عالم از کمترین اهمیتی برخوردار است. اگر استاد دانشگاهی با تحمل مرارت‌ها و مشقات فراوان به مقام استادتماسی یا همان مقام پروفیسوری ارتقاء یابد، نه فقط از حقوقش کسر می‌کنند، بلکه میزبانی‌های ارشاد جلوی نشر فعالیت‌های ذهنی او را می‌گیرد. در نظام ایدئولوژیک- توتالیتار، استفاده از اندیشمندان باید فقط در راستای تقویت حاکمیت صورت گرفته و آن‌ها نقشی مؤثر در فرایند توسعه یافتگی ندارند. به تعبیر هانا آرنه: "حاکمیت توتالیتار تنها در جایی می‌تواند قدرت کامل خود را اعمال کند و بی هیچ مانعی دامن بگستراند که..... توده‌ای منزوی شده و وامانده به حال خود تشکیل شده باشد..... جامعه‌ای متشکل از به درد نخورهای بازیگوش و.... بی خطر....."^{۲۳۴} پخمه‌های نادان و بی سواد که بنا بر گرایش‌های ایدئولوژیک، سلیقه‌ای، حزبی و مقتضیات فامیلی و دوستی در قدرت نشسته‌اند و گوش به فرمان حاکمیت توتالیتار بوده و به جای نخبگان و افراد باتجربه برای جامعه تصمیم‌سازی می‌کنند؛

۱۴- و بسیاری از دلایل دیگر که (در کتاب به صورت اجمالی به آن‌ها اشاره شدند) سدی در برابر مسیر توسعه یافتگی قرار گرفتند. زیرا هنوز ملت با وحدت و یکپارچگی با صدای بلند بر سر حاکمیت فریاد نمی‌زند و صراحتاً نمی‌گوید که علت عقب ماندگی و توسعه نیافتگی و پیدایی انواع مشکلات و بدبختی‌های تحمیل شده به او، به دلیل رفتار حاکمیت و اقلیتی تمامیت خواه با عقاید متحجرانه است.

توسعه یافتگی مرهون ملت‌هایی است که برای یافتن آن مبارزه می‌کنند و در برابر کژروی‌های حاکمیت سکوت نکرده و بی تفاوت باقی نمی‌مانند. بنابراین، بخشی از توسعه نیافتگی ایران به خلیقات و روحیه سازش‌پذیر ملت بازمی‌گردد که با ناملایمات کنار آمده و گروه دیگری که بنا به مصلحت یا برای حفظ موقعیت مالی- سیاسی- اجتماعی از عملکرد حاکمیت دفاع می‌کنند. اگر مسیر توسعه نیافتگی در بستر نظام ایدئولوژیک- توتالیتار در ایران همچنان ادامه پیدا کند و ما اجازه دهیم

که ایدئولوگ‌های تمامیت‌خواه کارناבלد و بی‌صلاحیت برای تحمیل ملت همچنان به چراغانی این جاده و هم‌آلود پیردازند که سرانجامش جز فقر و فلاکت نخواهد بود، در آینده چگونه می‌توانیم جواب فرزندانمان و نسل‌های آینده را بدهیم که چرا این همه بی‌عدالتی، ظلم و ستم و عقب‌ماندگی را دیدیم و سکوت کردیم؟
آیندگان درباره ما چه خواهند گفت و چه خواهند نوشت؟

باور کنیم که توسعه‌نیافتگی اتفاقی نیست، یک انتخاب است.

۱۰- منابع و مأخذ:

۱۰-۱- منابع فارسی

آرنت، هانا، توتالیتاریسم: عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتیر، ترجمه مهدی تدینی، چاپ چهارم، کتاب پارسه، ۱۴۰۱

ابو علی مسکویه، احمد بن محمد، الحکمة الخالدة، به کوشش عبدالرحمن بدوی. تهران، ۱۳۵۸

راجی، پرویز، خدمتگزار تخت طاووس، ترجمه حسین ابوترایان، ناشر: اطلاعات، ۱۳۸۲

رحیمی بروجردی، علیرضا، اقتصاد اخلاقی، (نشر نور علم، چاپ اول، ۱۳۹۱)

رحیمی بروجردی، علیرضا، اقتصاد بین‌الملل، انتشارات سمت، ۱۳۹۰

رحیمی بروجردی، علیرضا، اقتصاد هنر، نشر مهر نوروز، ۱۳۹۸

رحیمی بروجردی، علیرضا، تئوری‌ها و سیاست‌های تجارت بین‌الملل، ۱۳۸۳

رحیمی بروجردی، علیرضا، جهانی‌سازی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۹

رحیمی بروجردی، علیرضا، خصوصی‌سازی، چاپ دوم، دانشگاه تهران، ۱۳۸۹

رحیمی بروجردی، علیرضا، سیاست‌های ارزی، الگوهای تجاری و تراز پرداخت‌ها، ۱۳۷۷

رحیمی بروجردی، علیرضا، سیر تفکر عصر جدید در اروپا، انتشارات بعثت، ۱۳۶۸

رحیمی بروجردی، علیرضا، نظام ارزی مطلوب و نرخ واقعی ارز در مدل‌های مالیه بین‌الملل، ۱۳۷۹

رحیمی بروجردی، علیرضا، زیبایی‌شناسی علم اقتصاد، ۱۳۹۵، دنیای اقتصاد، ۱۳۹۵

سهراب دل انگیزان، محمد شریف کریمی، پرستو امیریانی، "تأثیر سیاست‌های پولی بر بیکاری در

شرایط نااطمینانی تورم: مورد کاوی تجربی ایران ۹۰-۱۳۵۳"، فصلنامه پژوهشهای اقتصادی (رشد و

توسعه پایدار)، سال هفدهم، شماره اول، بهار ۱۳۹۶، صفحات ۲۱-۱

سید جلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، دانشکده افسری، مهرماه ۱۳۶۲

طاها عشایری، میلاد رستمی، "تحلیل جامعه شناختی تأثیر بیکاری بر انحرافات اجتماعی جوانان"،

مقاله ارایه شده در نهمین کنگره پیشگامان پیشرفت، ۱۳۹۵

عبدالعلی قوام، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، انتشارات سمت، ۱۳۷۰

عبدالمحمد کاظمی پور، محسن گودرزی، "فراز و فرود اعتماد در ایران طی نیم قرن اخیر: نگاهی به روندها، علل و پیامدها، دوفصلنامه مسائل اجتماعی ایران، سال سیزدهم، شماره ۱، بهار و تابستان، ۱۴۰۱، صص ۱۸۱-۲۰۸

عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر، قابوس نامه، به کوشش سعید نفیسی، تهران، ۱۳۶۶

فاطمه زندی، مریم رضایی، "بررسی چگونگی تاثیر بیکاری در افزایش آسیب های اجتماعی"، مقاله ارایه شده در کنفرانس بین المللی علوم انسانی، روانشناسی و علوم اجتماعی، تهران، آبان ۱۳۹۴

کتاب سیاسته المدنیة، تحقیق: فوزی متری نجار، تهران، المکتبه الزهراء، ۱۳۶۶

کیانوش زهراکار، "مقایسه سلامت روانی افراد شاغل و غیرشاغل (بیکار) ۲۲ تا ۴۰ ساله شهر تهران"، پژوهشنامه تربیتی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد، شماره هیجدهم- بهار ۱۳۸۸

لنین، دولت و انقلاب، فصل اول، جامعه طبقاتی و دولت، ص ۲۸

محمد فاضلی، محدثه جلیلی، "بررسی بین کشوری رابطه کیفیت حکومت، میزان فساد و سطح اعتماد نهادی و اجتماعی"، دوره ۲۹، شماره ۲، شماره پیاپی ۷۰، تیر ۱۳۹۷، جامعه شناسی کاربردی، سال بیست و نهم، شماره پیاپی ۷۰، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۷

مرتضی مطهری، بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی، ۱۴۰۳ هجری

مرحوم حاج شیخ محمد اصفهانی، رساله حق و حکم

معبودی رضا، دره نظری زینب، "تحلیلی از سهم سرمایه اجتماعی در رشد اقتصادی در ایران طی دوره ۱۳۹۸-۱۳۸۱"، مدیریت سرمایه اجتماعی، دوره ۸، شماره ۴، زمستان ۱۴۰۰

منتظر غلامعلی، بیات ابوالقاسم، "تخمین سهم فناوری اطلاعات و ارتباطات از تولید ناخالص داخلی ایران با روش های برازش منحنی آریما و شبکه مصنوعی"، فصلنامه علمی- پژوهشی سیاست علم و فناوری، سال هشتم، شماره ۱، بهار ۱۳۹۵

ناتان شرانسکی، در ضرورت دموکراسی، نیروی آزادی برای چیرگی بر جباری و ارباب، در نشریه امور عمومی، نیویورک، ۲۰۰۴

Adjustment Experiences in Low-Income Countries and Implications for Financing Needs, IMF and WB, Sept, 8, 1993

Arthur Lewis, The Theory of Economic Growth, Routledge Library Editions, September 24, 2003

Artige, Lionel, "On Dictatorship, Economic Development and Stability", Universitat Autpnomia de Barcelona, September 6, 2004

Bailey, Robert W. "Uses and Misuses of Privatization", in Steve H. Hanke (Ed.), Prospects for Privatization, New York, The Academy of Political Science, 1987

Baldwin, R. Nontariff Distortions of International Trade, Brookings Institution, 1970

Banfield, E., The Moral Basis of a Backward Society, New York: Free Press, 1958

Barro, Robert J., McCleary, Rachel M., (2002), "Religion and Political Economy in an International Panel," National Bureau for Economic Research, Working Paper 8931.

Barro, Robert J., McCleary, Rachel M., (2003) "Religion and Economic Growth," American Sociological Review,

Baumol, William J., Bowen, William G., Performing Arts-The Economic Dilemma: A Study of Problems Common to Theater, Opera, Music and Dance (Modern Revivals in Economics), 1966, 1968

BBC/Reuters/Media Center Poll: Trust in the Media, Wednesday 3 May 2006, http://www.globescan.com/news_archives/bbcreut.html

Beach, William W. and Marc A. Miles, Explain the Factors of the Index of Economic Freedom, The Heritage Foundation, 2004

Beams, N. "The Free Market's Social Catastrophe", UN Reeport, 5 August, 1999

Becker Gary, "Preferences and Values," in Becker Gary (ed.), Accounting for Taste, Harvard University Press: Cambridge, 1996

Beine Michel; et al, Brain Drain and Economic Growth: Theory and evidence, *Journal of Development Economics*, Vol. 64, Issue 1, Feb. 2001, pp. 275- 289

Bettina Bien Greaves, "The Tragedy of Inflation: Much More than Higher Prices", Foundation for Economic Education, 1981

Bisin, A. and T. Verdier (2000), "Beyond the Melting Pot: Cultural Transmission, Marriage, and the Evolution of Ethnic and Religious Traits, *Quarterly Journal of Economics*, CXV(3), 955-988, 2000.

Bisin, Alberto, G. Topa and T. Verdier (2004), "An Empirical Analysis of Religious Homogamy and Socialization in the U.S.," *Journal of Political Economy*, 112(3), 615-64, 2004.

Boehm, Christopher, "Egalitarian Behavior and Reverse Dominance Hierarchy," *Current Anthropology*, June 1993, 34(3), pp. 227-54

Bornhorst, Fabian, A. Ichino, Karl Schlag and Eyal Winter, 2005, "Trust and Trustworthiness Among Europeans: South - North Comparison", European Institute Working paper.

Breer, Paul E., and Locke, Edwin A. Task experience as a source of attitudes, Homewood, IL: The Dorsey Press, 1965

Bridge, Gary, "Citizen Choice in Public Services: Voucher System", in E.S. Savas (Ed.) *Alternatives for Delivering Public Services -Toward Improved Performance*, Colorado, West view Press, 1977

Callier, P. "Growth of Developing Countries and World Interest Rates", *Journal of Macroeconomics*, Fall 1984

Daron Acemoglu, Francisco A. Gallego, and James A. Robinson , "Institutions, Human Capital and Development", 2014, 6:875–912

David Lehman, ed., "The Meaning of Development", in *Development Theory*, 1979, P. 12.

Emile Durkheim, *The Division of Labor in Society*, Paperback – January 1, 2013

Fernand Braudel, "The perspective of the world" Vol. 3, of *Vivilization and Capitalism*, N. Y., 1984, P. 303.

Frédéric Bastiat, *the Collected Works of Frédéric Bastiat*, 2011.

Fukuyama, Francis, *Trust: The Social Virtues and the Creation of Prosperity*. Free Press, New York, 1995

Gerald M. Meier, *Leading Issues in Economic Development*, Fourth Edition, 1984.

Goldstein, M. and M.S. Khan, "Effects of Slowdown in Industrial Countries on Growth in Non-Oil Developing Countries", *Occasional Paper*, IMF, No. 12, 1982

Gramsci Antonio), *Il materialismo storico e la filosofia di Benedetto Croce*, Einaudi, Torino, 1949

Grusec, Joan E. and Leon Kuczynski, (1997), *Parenting and children's internalization of values: a handbook of contemporary theory*, New York: Wiley, c1997.

<http://www.ling.lancs.ac.uk/profiles/263>

<http://www.newsweek.com/id/52473>

http://www.transparency.org/policy_research/surveys_indices/cpi/2008

<http://www2.ohchr.org/english/law/rtd.htm>

Immanuel Maurice Wallerstein, *The Capitalist World-Economy*, Cambridge University Press, 1979

Jan S. Hogendon, *Economic Development*, 1987.

Joseph A. Schumpeter, *The Theory of Economic Development*, New York: Oxford University Press, 1961.

Kay, J.A. and D.J. Thompson (1986), "Privatization: A Policy in Search of A Rationale", *The Economic Journal*, Vol 96, March 1986, pp 18-32.

Knack, Stephen and Paul Zak (2001) "Trust and Growth", *Economic Journal*, 111(470): 295-321.

Knack, Stephen and Philip Keefer, "Does social capital have an economic payoff?: A cross-country investigation," *The Quarterly Journal of Economics*, 112(4), pp. 1251, 1996

Kuznets, S., *Modern Economic Growth: Rate, Structure, and Spread.*, New Haven: Yale University Press, 1966.

La Porta, Rafael, Lopez de Silanes, Florencio, Shleifer, Andrei, and Vishny, Robert, (1999) "The quality of government," *Journal of Law Economics and Organization*, 15 (1), 222–279.

La Porta, Rafael, Lopez de Silanes, Florencio, Shleifer, Andrei, and Vishny, Robert, "Trust in large organizations," *American Economic Review*, 87(2): pp. 333-338, 1997

Lessons from Privatization in Developing Countries, in:
http://www.unescap.org/drrpad/publication/dp22_2122/chap5.PDF

Love and Saint Augustine Edited with an Interpretive Essay by Joanna Vecchiarelli Scott and Judith Chelius Scott (Chicago: The University of Chicago Press, 1996/1998).

M Braun, R Di Tella, Inflation and Corruption, 2001

Michael Thodaro, Economic Development in the Third World, N. Y., 1981.

Monica Robotin and Levente Salat, " A New Balance: Democracy and Minorities In Post-Communist Europe", Open Society Institute, Local Government and Public Service, Budapest, 2003

Morris David Morris, Measuring the Condition of the world s Poor, 1976.

Natalie Chun, Rana Hasan, and Mehmet Ulubasoglu, "The Role of the Middle Class in Economic Development: What Do Cross-Country Data Show?", Asian Development Bank. No. 245, January, 2011

Newcomb, Theodore M., Et al. Persistence and change: Bennington College and its students after twenty-five years. New York: John Wiley & Sons, Inc., 1967

O. Stark et al., A Brain Gain with a Brain Drain, Economics Letters, 1997

Ohmae, Kenichi, The End of the Nation State; The Rise of Regional Economics, 1995, pp.6-15

Olson, Mancur. 1993. "Dictatorship, Democracy, and Development", American Political Science Review, 87 (3): 567 –576.

Peter Drucker, "The Poverty of Economic Theory", New Management, Vol: 5 Iss: 1, Summer 1987 p: 4042. Journal not held at UWO.

Przeworski, Adam, "Democracy and Economic Development"

Putnam, R., Making Democracy Work, Princeton University Press, Princeton, NJ, 1993

Robert Clower, George Dalton, Mitchell Harwitz and A. A. Walters, Growth without Development, 1966.

Roberts, L. "A Sharp Deterioration in the Conditions Facing Russia Youth', 1999

Sachs, Wolfgang , The Development Dictionary: A Guide to Knowledge as Power, 1992

Seymour Martin Lipset, It Didn't Happen Here: Why Socialism Failed in the United States (Norton Paperback) Paperback – September 17, 2001

Simon Kuznets; Population, Capital, and Growth, Selected Essays, 1973.

Social Welfare and Democracy, International Development Association (IDA), Washington, DC.

Stracansky, P. "Corruption in Eastern Europe: Communism Leaves a Long Hangover", 2004

Talcott Parsons, The System of Modern Societies, Nov 20, 2006

W.W. Rostow, The Stages of Economic Growth: A Non-Communist Manifesto (Cambridge: Cambridge University Press, 1960), Chapter 2, "The Five Stages of Growth-A Summary," pp. 4-16

Wintrobe, Ronald, The Political Economy of Dictatorship, Cambridge: Cambridge University Press, 1998

تعدادی از کتاب‌های منتشر شده از دکتر رحیمی بروجردی

- ۱- سیر تفکر عصر جدید در اروپا، مؤسسه انتشارات بعثت، ۱۳۶۸، تهران
- ۲- سیر تحول اندیشه و تفکر عصر جدید در اروپا، شرکت چاپ و انتشارات علمی، ۱۳۷۰، تهران
- ۳- مالیه بین‌الملل، مرکز انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷۰، تهران
- ۴- درآمدی بر سیاست‌های تعدیل ساختاری، مرکز انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷۲، تهران
- ۵- سیاست‌های اقتصاد کلان و اصلاحات ساختاری، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، شهریور ۱۳۷۳، تهران
- ۶- کاهش ارزش پول و تراز پرداخت‌های خارجی در ایران، معاونت امور اقتصادی وزارت امور اقتصادی و دارایی، زمستان ۱۳۷۳، تهران
- ۷- روابط تجاری بین‌المللی معاصر: تئوری‌ها و سیاست‌ها، مرکز انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، بهار ۱۳۷۴، تهران
- ۸- بررسی نظری و تجربی پیرامون تأثیر متغیرهای درون‌زا و برون‌زا بر فرار سرمایه و سرمایه‌گذاری خارجی در ایران، مؤسسه تحقیقات پولی و بانکی، ۱۳۷۵
- ۹- ارز و صادرات غیرنفتی، مؤسسه تحقیقات پولی و بانکی، پائیز ۱۳۷۶
- ۱۰- سیاست‌های ارزی، الگوهای تجاری و تراز پرداخت‌ها، مؤسسه تحقیقات پولی و بانکی، ۱۳۷۷
- ۱۱- فلسفه اقتصاد اسلامی، با همکاری دکتر حسین عیوضلو، مؤسسه تحقیقات پولی و بانکی، زمستان ۱۳۷۸
- ۱۲- مالیه بین‌الملل، چاپ دوم، دفتر نشر بصیرت فرهنگی، ۱۳۷۸
- ۱۳- نظام ارزی مطلوب و رفتار نرخ واقعی ارز در مدل‌های مالیه بین‌الملل، مؤسسه تحقیقات پولی و بانکی، بهار ۱۳۷۹
- ۱۴- ارز و تجارت (تدوین)، مؤسسه تحقیقات پولی و بانکی، ۱۳۷۹
- ۱۵- سیاست‌های پولی (تدوین)، مؤسسه تحقیقات پولی و بانکی، ۱۳۷۹
- ۱۶- سیاست‌های ارزی (تدوین)، مؤسسه تحقیقات پولی و بانکی، ۱۳۷۹
- ۱۷- روابط تجاری بین‌المللی: تئوری‌ها و سیاست‌ها، چاپ دوم، مرکز انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۲، تهران
- ۱۸- تئوری‌ها و سیاست‌های تجارت بین‌الملل، چاپ سوم، مرکز انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۳، تهران
- ۱۹- همگرایی اقتصادی: ترتیبات منطقه‌ای و بازار مشترک، انتشارات سمت، تابستان ۱۳۸۵، تهران، ۳۶۲ صفحه
- ۲۰- خصوصی سازی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵، تهران
- ۲۱- آزادسازی اقتصادی: از تئوری تا عمل، انتشارات سمت، ۱۳۸۶
- ۲۲- راز بهتر زیستن: رمز موفقیت همراه با آرامش، انتشارات بهجت، ۱۳۸۷
- ۲۳- راز بهتر زیستن: رمز موفقیت همراه با آرامش، (جلد دوم)، انتشارات بعثت، ۱۳۸۸
- ۲۴- همگرایی اقتصادی: ترتیبات منطقه‌ای و بازار مشترک، انتشارات سمت، تابستان ۱۳۸۵، تهران، ۳۶۲ صفحه، چاپ دوم
- ۲۵- جهانی سازی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۹، تهران، ۴۲۳ صفحه (برنده کتاب سال دانشگاهی)
- ۲۶- خصوصی سازی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵، تهران، چاپ دوم
- ۲۷- آزادسازی اقتصادی: از تئوری تا عمل، انتشارات سمت، ۱۳۸۶، چاپ دوم

- ۲۸- اقتصاد بین الملل، انتشارات سمت، تهران، ۷۰۳ صفحه، ۱۳۹۰
- ۲۹- اقتصاد اخلاقی، نشر نور علم، تهران، ۴۸۴ صفحه، ۱۳۹۱
- ۳۰- مژده وصل: راز آرامش، انتشارات البرز، تهران، ۱۳۹۱
- ۳۱- کرشمه ساقی و می ناب، نشر مهر نوروز، تهران، ۱۳۹۴
- ۳۲- زیبایی شناسی علم اقتصاد، انتشارات دنیای اقتصاد، تهران، ۷۱۱ صفحه، ۱۳۹۵
- ۳۳- شوریدگی، انتشارات بعثت، ۱۳۹۶
- ۳۴- لاله های مست، انتشارات بعثت، ۱۳۹۶
- ۳۵- عشق بازی با روح ناآرام من، انتشارات بعثت، ۱۳۹۶
- ۳۶- نود منزل عاشقی، انتشارات بعثت، ۱۳۹۶
- ۳۷- اقتصاد بین الملل، انتشارات سمت، تهران، ۷۰۳ صفحه، ۱۳۹۰، چاپ چهارم
- ۳۸- جواهری در کلام من، دفتر نشر بصیرت فرهنگی، مؤلف، ۱۴۰۲
- ۳۹- یکصد گل سرخ عشق ورزیدن- دفتر نشر بصیرت فرهنگی، مؤلف، ۱۴۰۲
- ۴۰- پری رویان نشئه عاشقی- دفتر نشر بصیرت فرهنگی، مؤلف، ۱۴۰۲
- ۴۱- مرثیه عاشقی، دفتر نشر بصیرت فرهنگی، مؤلف، ۱۴۰۲
- ۴۲- اقتصاد هنر، نشر مهر نوروز، تهران، ۱۳۹۹، ۲۹۶ صفحه
- ۴۳- جهانی سازی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۹، تهران، ۴۲۳ صفحه، چاپ دوم
- ۴۴- هکشر و اولین- دانشگاه تهران، ۱۴۰۰، ۱۰۰ صفحه
- ۴۵- چرا ایران نمی تواند توسعه پیدا کند؟ (مبانی نظری و تجربی توسعه نیافتگی در ایران)- دفتر نشر بصیرت فرهنگی، مؤلف، ۱۴۰۳، ۴۵۵ صفحه
- ۴۶- با دکتر رحیمی بروجردی تا هفت جهان هولوگرافیک- مؤلف
- ۴۷- رمان نفر هفتم: در آهنگ جویبار خاطرات، زیر چاپ، مؤلف
- ۴۸- رساله فوق لیسانس روانشناسی با عنوان: تأثیر لبخند بر رفتار اجتماعی، دانشگاه ایالتی کالیفرنیا، ۱۹۷۹
- ۴۹- رساله فوق لیسانس اقتصاد با عنوان: اقتصاد اسلامی، دانشگاه ایالتی کالیفرنیا، ۱۹۸۲
- ۵۰- رساله دکتری تخصصی با عنوان: رفتار متغیرهای برونزا بر رشد اقتصادی..... دانشگاه ایالتی کانزاس، ۱۹۸۸